روضهٔ کافی

تألیف ثقة الاسلام کلینی رازی (ره)

با ترجمه و شرح فارسی

آیة الله محمد باقر کمره‌ای

انتشارات اسلامیه
خیابان پانزده خرداد تلفن ۵۵۶۳۵۴۲۸
دورنگار ۵۵۶۲۱۹۶۶

الرَّوضة

من

الكافي

تاليف :

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي رحمه الله المتوفى سنة ۳۲۹ هـ

با

گلستان آل محمد

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهرى)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة
محمد الباقر البهبودي   علي اكبر الغفاري

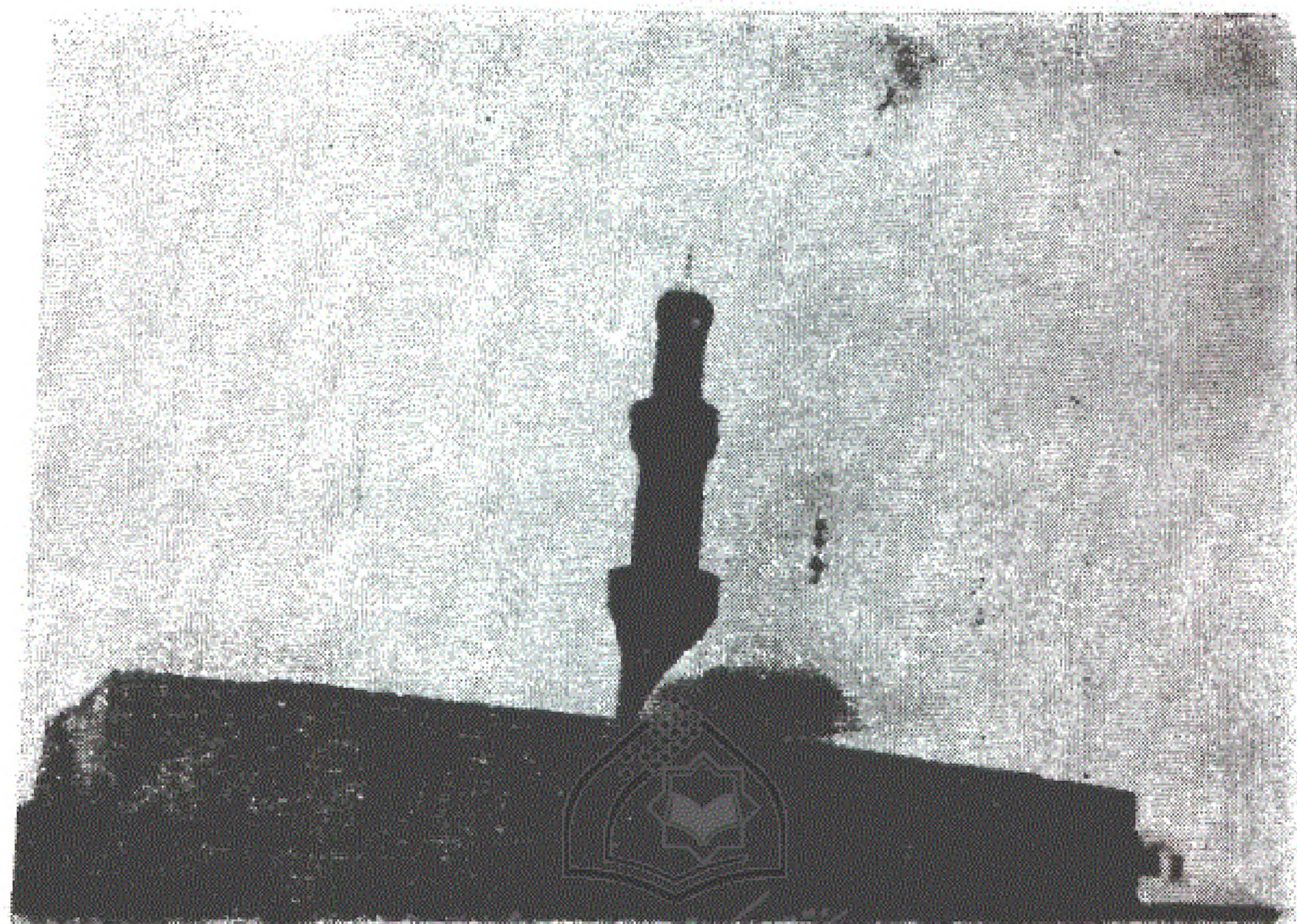
الجزء الاول

انتشارات اسلامية

خيابان پانزده خرداد تلفن ۵۵۶۳۵۴۴۸

دورنگار ۵۵۶۲۱۹۶۶

نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد



کان گهر گهر شناسان کافی است
ازروی یقین مشعل ایمان کافی است
فرموده برای شیعه الکافی کاف
یار همه یاوران قرآن کافی

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

مقدمه جلد اول
شرح وترجمه روضه کافی

قرآن مجید :

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲- الشوری)

ترجمه :

وآنکسانیکه گرویدند وکردارخوب وشایسته نمودند در گلستانهای بهشتند وازآن آنها است هر آنچه خواهند ، درنزد پروردگارشان ، اینست آن فضل ونعمت بزرگوار

گلکاری وگلداری : در لفظ عربی جنة وحدیقه وروضه مفهوم دلبر و مژده بخش وسودمندی دارند چنانچه درزبان پارسی باغ وبوستان و گلستان .

بهشت هم واژه آرزوبرآوریست که درزبان پارسی چون آیه قرآن یاحدیثی را که لفظ جنة درآنست بپارسی درآورند آنرابجای این نهند ودرنصاب که کتاب لغتی ابتدائی وفرهنگ منظوم عربی بپارسی است وگرچه کودکانه وصف شده ولی تعبیرات مردانه‌ای دارد میگوید :

چه جنت بهشت آخرت آن سرای .

نمیتوان گفت مفهوم ومعنای این سه لفظ عربی واین سه واژه پارسی ازهم دور است و نمیتوان هم گفت که هرسه لفظ یك مفهوم محدود دارند .

روضات الجنات را بباغهای بهشت ترجمه کرده‌اند ولی آیااین ترجمه موافق حقیقت است ومیتوان گفت روضه‌درزبان عرب همان معنارادارد که باغ درزبان پارسی ؟

جواب روشن باین سئوال چندان ساده وآسان نیست .

المنجد : روض - زمینی است که بانواع گیاهها سبزاست ومؤنث آن روضه است گفته‌اند ازآنرو روضه اش خواندند که آب ورزیده شده‌است - تاآنکه گوید :

روضات الجنات بهترین وخرمترین تیکه های زمین آنست پایان نقل از المنجد.

واگر گفته شود روضه قطعه زمینی است که باغبان در کشت سبزه و چمن و گل آن ریاضت ورنج برده وانواع سبزه ها و گلبنها در آن باهنرنمائی باغبان استادی پرورده شده است دور از حقیقت نباشد واگر از نظر ترجمه بپارسی بجای روضه گلستان گزاریم و روضات الجنات را بگلستانهای باغ بهشت ترجمه نمائیم دور نرفته‌ایم.

بهشت را بدان معنا که یك سرای پذیرائی است برای کسانیکه خدایشان پسندیده وپاداش نیك میدهد کس دراین جهان ندیده ولی باغ وبوستان و گلستان را بسیاری از مردم دیده‌اند و هر کس بامفهومی درخورمحیط زندگیش بدان آشنا است.

سبزه های چمن‌زار و گلبنهای قشنك و گلدار ودرختهای کوتاه وبلند و خرد ودرشت و انواع نغمه های پذیرا ودلکش را از گلستان جویند و خرمی و نشاط وزیبائی را ازبساط آن طلبند.

ازبوستان و گلستانست که روح شاد گردد ودل آرام شود وامید روشن گردد وجان پرورده ونیرومند آید میتوان گفت گلستان وبوستان ازنظریك انسان بتغذیه روح وروان بیشتر کمك کندتا بجسم وپیکر انسان وازاینرواست که سعدی شیرازی برای بوستان و گلستان معنی دیگری درنظر گرفته وبیان یك رشته اموراخلاقی ودستور پرورش انسانی را که برشته نظم کشیده بوستان خود نامیده.

وتنظیم یك سلسله داستانهای عبرت انگیز را که درهردوره زندگی بکار آید وبرای هر کس عبرت افزاید بانثری شیوا ونمکین وشعری دلکش وشیرین فراهم آورده وآنرا گلستان نامیده است.

دربوستانها و گلستانها سبزه است وچمن ودرختان سرو ویاسمن و گلهای رنگارنگ و خوشبو که دماغ رامعطر کنند و دیده رانوازش دهند وچهره را بگشایند.

وچون گامی بجهان جان نهی وسری بدرون دل کشی در آنجاهم بستانها باشد و گلستانها جلوه کند دراین بستانها گل حکمت روید ودرخت معرفت برآید وجویبار دانش روانست وچمن ایمان وعقیده خرم وبیخزان.

دراین گلستان معنویست که جان میخرامد ودل میآساید وهردم خرمی و نشاط میفزاید وهمیشه گلش ازآسیب خزان درامانست وچشمه سرشار حکمت ومعرفتش روان

هر کارنیکی نهالی است که دراین گلستان کاشته میشود وتاهر گز بارمیدهد و هر گفتار پاکی درآن گلبنی است که تاهمیشه بوی خوشش پراکنده میشود ودماغ جانهارامعطر میسازد هراندیشه وپندار درست وخوبی آنراپهناورتر میکند وبرصحنه آن میافزاید ، مردان راه حق ازهم اکنون که دراین جهانند درچنین گلستانی زندگانی کنند و همیشه در جان خود شادزیند **والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات** آنکسانیکه ایمان آوردند و کارشایسته کردند درباغهای بهشتند، ونفرمود که روزی ببهشت خواهند رفت .

بدین مناسبت مرحوم کلینی اخباری متفرقه که برخی ازآنها گلبنی است درفهم حقائق وتحصیل معرفت وبعضی چون سروی است دربیان حسن سیرت، جمله‌ای دیگرداستانهای شیرین ودرست وعبرت انگیزاست ودراین میان اخباری مژده بخش وفرح خیز ، در حدیثی کشف رازی شده است ودرجای دیگر بابرهان برحقیقت هم آواز گردیده است ، چون مرغ روح درچمن زار معارف واحادیث آن پرزند ازگلبنی بگلبن دیگرش گذرافتد وازشاخی بشاخ دیگر پرد و از اینجا وآنجا بهره برد .

مشتها مروارید سخن رادراینجا درفشانده وانواع گلهای رنگارنگ معرفت را در کنار یکدیگردرنشانده هنوزت این حدیث خسته نکرده که حدیث دلنشین دگرت آورده ونشاط تورا تازه کرده است وچونانکه بلبلان درگلستان خسته نشوند ازسر هرشاخه گل بااشتیاق فراوان بشاخ دیگرپرند ونغمه شادی سردهند مطالعه کنندگان این کتاب هم درك ملالت نکنند ، و بایستی بحق این مجموعه نفیس را **گلستان آل محمد** نامید و از نظراسلام ومذهب بدان بالید سزااست که دروصف این گلستان آل محمد گفته شود .

ازگلستان من ببرورقی ، وهم درباره آن بحقیقت صدق کند که .

گل همین پنج روز و شش باشد — وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستان سعدی که این همه آوازه دارد وتاهنوزنگارشی باندازه وتازه، چند داستان است که برسرهرزبانست درباره روش پادشاهان یااخلاق درویشان وفضل قناعت و فوائد خاموشی ودرباره عشق وجوانی وضعف پیری وهم دراثرپروش وتربیت وآداب صحبت که اگرش بااین گلستان آل محمد اندازه کنی قطره‌ایست دربرابر دریا و کفی دربرابر یك پهناور صحرا از هزار بازهم نتوان گفت که یك است وازبسیاراندك، آن نثریست محکم وشیرین و نظمی پخته و نمکین بهمین مناسبت تاکنونش سخنورانرا دربند است ودل پارسی خوانان وادیبان در کمند .

ولی گلستان آل محمد را صدها باب است که هر بابش را معنا بیحساب و شیوائی گفتار و شیرینی سخن آن را نتوان بادفتر ادیبان سنجید زیرا بسا خطبه ها دارد که از زبان امامان بر خواسته وتا حد کرامت بفصاحت و بلاغت آمیخته است وسراسر گفتار های آن سخن معصوم است وبی نهایت بلیغ ومفهوم اخباریکه از زبان امامان معصوم رسیده است عبارتیست بسیار ساده و برای فهم آماده، تکلف سخن باقی ندارد و گوش نیوشنده گانرا برنج نیارد وبازهم درعین ساد گی تا آنجا محکم وپرمعنا وشیوا اداشده است که کس یارای آن نیست تا بمانند آن بسازد و نرد رقابت بازد، واین بمانند همان آیات قرآن مجید است که باهمه ساد گی و روانی از نیروی انسانی برونست ؛ هر کس شنود پندارد سالها با آن گفت وشنفت داشته ولی چون خواهد مانند آنرا آورد درماند ودمزدن نتواند .

روش من درترجمه و شرح کتاب روضه

مرادرتوان بود که بیندیشم وهرحدیثی رادرسلك داستانی کشم وعبارتی درمعنای آن بپروم تاجمله هائی نغز بر آرم و گفته هائی پرمغز، ولی حدیث را ازمجرای خود بدر نتوان برد ودرنقل آن بمعنا راه داستان سرائی نتوان سپرد من بسیار کوشیدم تا گوهر معانی اخبارا باعبارتی هرچه ساده‌تر بپارسی‌زبانان تقدیم دارم ودامن دوستان خاندان پیمبررا که در کنار قرآنند از گلهای رنگارنك و خوشبوی این گلستان آل محمد پر کنم .

تاتوانی زاین گلستان گل بچین — بهر دانش رفت باید تا بچین
میوه شیرین و حکمت های نغز — اندرین باغ است پر معنا ومغز

تا کنون این گلستان آل محمد در پس دیوار بلندی از عربیت نهان بود و دست بسیاری از جویند گان پارسی زبان از آن کوتاه، فرصت نیکی بدست آمد واین دیوار بلند ازمیان برداشته شد و گرههای پیچیده آن گشوده گردید وبمانند آب روان که از سرچشمه زلال خاندان پاك محمد علیهم السلام جوشد دردسترس لب تشنگان وادی معرفت وجویند گان حقائق حکمت گذاشته شد امید است این خدمت پذیرفته گردد ومورد توجه طالبان حقیقت باشد .

روضه ازچه زمانی نام کتاب شده است

آنچه گذشت تحلیل وتجزیهٔ بود ازواژه روضه نظر بمتن لغت واکنون بجااست که توجه شود این لفظ ازدیرزمانی نام مجموعه های علمی و تالیفی گردیده است وبیشترمؤلفین دردوران متاخر از کلینی‌ره ازوی پیروی کرده واین نام را بمناسبت یابی‌مناسبت برای مؤلف خود نهاده‌اند

وشماره کتبی که بروضه بطور مطلق یاباضافه بلفظ دیگری نامیده شده‌اند طبق شماره‌ای که علامه‌معاصرومتتبع آقای حاج آقابزرك تهرانی ادام‌الله ظله درجلد ۱۱ کتاب الذریعه دارند تا صدودوازده‌رسیده است واگر کتب مؤلفه بروض ورياض وروضات هم که ازهمین ماده وباهمین معنااست‌بدان‌افزوده شودبصدهارسد واین هم خود یك نشانه تاثیر نفس مرحوم‌ثقةالاسلام کلینی است که این همه افکاررابدنبال خود کشانیده است .

ومابرای روشن شدن این موضوع قسمتی از عبارت کتاب نامبرده را در اینجا ترجمه میکنیم ص ۲۸۱ ج ۱۱

الروضة نام عامی است برای هردیوان شعری که بهمه حروف الفباء قافیه داشته باشد وبناچار باید ازبیست وهشت قصیده یاغزل کمتر نباشد واگرحرف‌نخست هر بیت باقافیه یکی باشد آنراروضه کبری خوانند دربرابر روضه صغری که عبارت است از یك قصیده بایك قافیه بشرط آنکه همه حروف الفبا ' دراول اشعار آن باشد وباید کمتر ازبیست وهشت بیت نباشد ونام کتاب (جامع‌الریاض) گذشت که مشتمل‌برچند روضه‌است وهر کدام‌تعلق‌بیکی‌ازمعصومین علیه‌السلام دارد ویکی ازآنهاروضه امام زمانست بنام (بستان‌الاخوان) که ابراهیم‌بن علی‌بن حسن بلادی بحرانی بکنیه ابوالریاض سروده است وجواهرالنظام هم گذشت که مشتمل است بر روضه کبری وروضه صغری انتهی .

اقدم کتبی که بدین‌نام بوده است :

۱ ـ روضه درفقه وسنن تالیف احمدبن حسین‌بن‌احمد نیشابوری خزاعی نزیل ری وجد پدر شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیرشاگرد سید رضي ومرتضی وشیخ‌الطائفه وهم‌اوپدرمفید عبدالرحمن نیشابوریست .

۲ ـ روضة تالیف شیخ‌اقدم احمدبن محمدبن حسین‌بن‌حسن‌بن دؤل‌قمی صاحب صد تصنیف که ۳۵۰ ه ق ـ فوت کرده‌است ـ نجاشی آنراذکر کرده .

۳ ـ روضه درفضائل ومعجزات یاکتاب فضائل بتعبیرابن طاوس در اقبال که آنرا تالیف ابی‌عبدالله حسین‌بن حمدان خصیبی جنبلانی صاحب کتاب هدایه دانسته است کـه وفاتش در سال ۳۵۸ یا ۳٤٦ بوده‌است . . .

٤ ـ روضه ازیکی ازعلمای شیعه درمعجزات وفضائل وکسیکه آنرابه صدوق نسبت داده است خطاکرده زیرا اول حدیث آن درسال‌ششصد وپنجاه ویك روایت شده است (شرح‌مفصلی

درباره این کتاب مجهول‌المؤلف نقل کرده است).

۵ - روضه درفقه یاروضةالنفس دراحکام عبادات خمس که از مدارك بلدالامیـن کفعمی است و تالیف قاضی سعدالدین ابی‌القاسم عبدالعزیزبن نحریربن عبدالعزیزبن براج شاگرد شیخ مرتضی وشیخ طوسی است که درطرابلس قاضی بوده ونیابت ازشیخ الطائفه‌هم داشته و در سال ۴۸۱ه ق‍ـ نهم‌شعبان فوت کرده است و این کتاب خودرا بسبك جمل‌العقود استادش شیخ الطائفه نوشته که شیخ‌الطائفه آنرا بدرخواست وی‌نگارش کرده است درابواب واقسام‌عبادات.

۶ - روضه شیخ صدوق ابی‌جعفر محمّدبن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه القمی‌المتوفی ۳۸۱ ـ نجاشی آنراذکر کرده است.

۷ ـ روضه در علم نحوتالیف ابی‌العباس‌مبرد نحوی محمّدبن یزیدبن عبدالاکبـربن عمر الثمالی الازدی البصری امام عربیت متوفای ۲۸۵ وازتالیفات اواست کتاب اشتقاق

۸ ـ روضةالاخبار ونزهةالابصار تالیف ابی‌الحسین حسن تمیمی نحوی محمّدبن جعفر که ۴۰۲ فوت کرده ومؤلف تاریخ کوفه است یاقوت درمعجم‌الادباء ج ۱ ص ۱۰۴ از کتاب زیادات وزیرمغربی‌درفهرست‌ابن‌الندیم نقل کرده است که من کتاب روضةالاخباررا ازمؤلفش شنیدم و تاریخ الکوفه هم ازاواست.

الذریعه درصفحه ۳۰۲ ج ۱۱ گوید:

روضةالکافی‌ازاجزاء کتاب‌کافی است تالیف ثقةالاسلام محمّدبن یعقوب کلینی کـه درسال ۳۲۸ وفات کرده است ومکررجداچاپ شده است وپیوست‌تحف العقول هم در سال ۱۳۰۳ چاپ شده‌است وبازهم‌بطورجداگانه درسال ۱۳۷۷ درطهران چاپ شده است ولی مولی‌خلیل‌قزوینی درصحت انتساب روضه بکلینی درشرح خودبنام صافی تردید کرده است وآنـرا ازشهید نقـل کرده است ولی درفهرست کتابخانه دانشگاه تهران (۳ : ۱۴۵۹ ـ ۱۴۸۳) آنرامردود دانسته ومن رساله جداگانه‌ای درباره‌کافی و کلینی تالیف کردم انتهی.

درفهرس دانشگاه ص ۱۴۶۶ گوید ملاخلیل قزوینی درآغاز گزارش فارسی خود برروضه کافی بنام صافی بچند دلیل سست میخواهد روضه را ازکافی نداند و میگوید که چون نامه‌ای که‌امام‌صادق عليه‌السلام بدوستان‌خود‌نوشته ازرسائل کلینی گرفته شده‌ودر آغازاین روضه گزارده شده است باین نظرباقی‌روضه راهم ازکافی‌پنداشته‌اند ودراینجااست که ازشهید نقل کرده روضه از کافی نیست.

وباین مناسبت دربسیاری ازموارد درشافی‌وصافی خود میگوید که اگر روضه را از کافي بدانیم شماره کتابهای کافی سی‌وچهار وگرنه سی‌وسه کتابست و اودرهیچ کجا نگفته است که روضه ازابن‌ادریس است ونمیدانم‌خوانساری ازکجادر ص ۲۶۷ ونوری در ص ٥٤٦ مستدرك‌از ریاض نقل کرده است که آن تالیف ابن ادریس است انتهی ـ بطورخلاصه و باا ندکی اصلاح نقل شد.

ولی‌بنظرمن تردید دراینکه روضه ازکافی است بسیارضعیف وسست است بچندوجه: .

۱ ـ تصریح بسیاری ازعلمای رجال باینکه روضه جزئی ازکتاب‌کافی است مانـند ابو عمرو کشي که ازقدمای محدثین و رجال نویسان شیعه‌است وتردید دراینکه روضه‌ازکافی‌است بمانند تردید دراصل‌انتساب‌کافی‌بمرحوم ثقةالاسلام کلینی است وازباب يك وسوسه و تشکیکی است که بسادچار برخی‌میشود.

۲ ـ سیاق اسناد احادیث کتاب روضه وسنجش‌آن با اسناد سائر ابواب‌کافی ازچندنظـر:

الف ـ ازنظرمعدل تعداد وشماره وسائط‌کافی تاهر کدام ازائمه معصومین.

ب ـ ازاساتید روایت که مرحوم کلینی ازآنهااخذحدیث کرده است.

ج ـ ازنظرافراد سلسله احادیث.

واگر ازاین نظردقت شود توافق کامل میان احادیث روضه و دیگـر احـادیث کافي موجود است.

وباید گفت که اصل این تردید ووسوسه ازاینجابرخواسته است که در ضمن روضه‌کافی اخباری درج است که فهم وحل‌آنها بس مشکل است وبسیار ازباوردوراست ویا ازنظـرظاهر مخالف مسلم ومشهوراست وبسااز نظرمخالفان وکوته‌نظران مایه سرزنش و استهـزاء بمذهب باشند مانند حدیث ابان‌بن تغلب که میگوید زمین روی گرده ماهی‌است واین ملاحظه کم کم باین‌نظرمنجر شده است وآنچه راهم که ازشهید نقل شده است بساروی همین‌پایه بوده وچون شهید ره درمحیط شام ومیان عوام گرفتاربوده است ومورد اعتراض شده است چنین جمله ای ازاوشنیده شده است.

ولی‌راجع باین احادیث باید گفت:

۱ ــ این احادیث قابل توجیه است وماآنچه ازاین قبیل‌احادیث درجلد ۱ شرح وترجمه روضه بوده است شرح کردیم وتجزیه وتحلیل نمودیم که مورد اعتراض‌نباشد.

۲ـ خود زمینه یك کتاب جامع آثارمذهب‌هم که هدف کلینی‌ره بوده است قرینه روشنی است براینکه باید کتاب روضه هم جزء کتاب جامع کافی باشد زیرابعلاوه ازتعلیمات معصومین راجع بکلیات اصول مذهب ازعقیده واخلاق وقرآن ودعا که خود باعتبارمبدأ توجه بخداوند درشماراموراصولی اسلام است وبعلاوه ازفروع دین و کلیات احکام‌اسلامی‌ازمعاملات وسیاسات ومجازات اخباردیگری هم قطعابوده است که عبارت باشداز :

۱ ـ رسائل ونامه های معصومین .

۲ ـ خطبه هاوسخنرانیهای معصومین .

۳ ـ بیانات معصومین دراموطبیعی ومعارف دیگر که خود ابتداء بیان کرده اند ویا آنکه درپاسخ سئوالهافرموده‌اند .

٤ ـ مطالب تاریخ وجغرافیا وانسان شناسی واموردیگر . وبعبارت دیگرمیتوان ازاین مطالب تعبیر کرد « **بآنچه که یك شیعه باید بداند** .

واینها چون درضمن اصول وفروع مورد مناسبی نداشته‌اند و ازآنهاهم صرف‌نظرروانبوده کلینی باحسن سلیقه‌ای که داشته است آنهاراجمع‌آوری کرده و بااستادی کامـل روضه کافی نامیده است ومیتوان این‌نام رابرای چنین کتابی ازابتکارات قابل‌توجه مرحوم کلینی بحساب آورد زیراچنانچه سابقابیان کردیم باوجود اینکه مؤلفین بسیاری ازاین‌نام تقلید کرده‌اند همه بعد از کلینی بوده‌اند و کتابی بدین‌نام پیش‌ازکافی بدست نیامده است جز کتابی بنام روضه در علم‌نحوازابی العباس مبرد واگرهم کلینی برآن اطلاع‌یافته واین‌نام رابرای کتاب از اوتقلید کرده باشد درانتخاب آن برای چنین‌اخبارمتفرقه متنوعه دلنشین ابتکار وحسن سلیقـه بکار برده است .

۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۸۲ هجری قمری برابر ٤ تیرماه ۱۳٤۱ خورشیدی

شهرری محمد باقر کمره‌ای

تعریف روضه کافی با شرح و ترجمه آن .

درصفحه ۳ نسخه روضه کافی چاپ تهران چنین درج شده است :

«من این جزء را باچهار نسخه خطی باامتیازات واوصاف زیرمقابله کردم :

الف ـ نسخه کتابخانه سماحةالعلامة السید شهاب‌الدین نجفی مرعشی‌نسابه‌در بلده‌شریفه قم که تاریخ اتمام نوشتن آن روزسه شنبه ۲۱ شعبان‌المعظم سال ۱۰۹۰ هجری قمری بوده‌است وکاتب نیم اخیرآن عبدالعزیز بهاء الدین محمد کرماني است، از روی نسخه امیر سلطان محمدحسینی دامغانی که درحضورشیخ‌ناصر بن سلیمان بحرانی تاشب ۱۴محرم‌الحرام۱۰۹۱ه مقابله شده است وسپس عوض‌بن حیدر شوشتری د ر۲۶ شعبان ۱۰۹۶ ه آنرا تصحیح کرده وبآن حاشیه نوشته ومجدداً بانسخه میرزاکاظم که نزد اومورد اعتمادبوده است مقابله کرده .

ب ـ نسخه مصححه کتابخانه مولانا‌الحجة حاج سید محمّد باقربحرالعلوم تهرانی ادام‌الله ظله مورخ روزسه شنبه ۲۴ ذیقعدةالحرام ۱۱۰۴ که درسال ۱۳۲۲ علی‌بن عبدالجلیل آنرا با نسخه‌ای که مولی‌خلیل‌بن غازی قزوینی شرح کرده مقابله نموده است وآن‌نسخه‌سال۱۰۸۴ه نوشته شده و در سال ۱۰۸۵ [۱۰۹۵] تصحیح و مقابله شده و برخی حواشی ازسید صاحب کتاب دارد ودرهامش آنست که.

خلیل‌بن غازی قزوینی دراوائل شوال ۱۰۴۰ شرح کردن کافي‌راآغازنمودوروزشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۰۸۴ ه.ق بپایان رسانید .

ج ـ نسخه کتابخانه‌استادد کتورحسین علي محفوظ درکاظمین شماره (۱۶۱۴ مخطوطات) که مورخ ۱۰ صفر ۱۱۰۳ ه وبخط محمّد شفیع‌بن شمس‌الدین محمداست و در کتابخانه مرحوم حیدرقلی‌بن نورمحمد خان سردار کابلی رحمه‌الله ودر کرمانشاه بوده .

د ـ نسخه کتابخانه ناشرمحترم که مصحح است وحاشیه های پرفائده وبسیاری دارد ودر اوائل‌قرن یازدهم‌نوشته‌شده‌است».

(وترتیب نمونه هائی دریکصفحه ازنسخه هابترتیب گراور شده است)

اظهار نظری از استاد محترم
آقای دکتر حسین‌علی محفوظ درباره کتاب روضه کافی

در پاسخ دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری

من میگویم کلینی ره کتاب (کافی را) دراصول وفقه تالیف کرده است وفنون احادیثرا در آن فراهم آورده وهمه گونه خبری رادر آن گنجانیده وآنرا بر پایه معرفت اصول ایمان وابواب تشریع وانواع احکام مرتب داشته است و آن کتاب چنانچه تو میدانی يك مجموعه‌ایست از حدیث که بزرگوار و ارجمند است واز سنتهای پیمبر واحکام شرع انور وآنچه ازعلم اهل‌بیت اثر بجا گذارده است بررسی کرده ومقصودرا بدست آورده وتالیفی محکم پرداخته که احاطه همه جانبه باخبار دارد وتفاصیل دیانت در آن ایفاء شده‌است.

وچون کلینی این کتاب خودرا کامل ساخت وفصول آنرا درهرماده پرداخت احادیثی فزون وفراوان بجاماند که سخنرانیهائی ازاهل‌بیت بودند ونامه هائی از ائمه عليهم السلام وآدابی از صالحان وحکمتهائی نغز وابوابی ازدانش وصرف نظر از آنهار وانبود واین مجموعه‌را ازآنها فراهم کرد وآنرا (الروضة) نامید زیراروضه محل روئیدن انواع میوه‌ها و کان الوان شکوفه‌ها است.

واین کتاب روضه کافی بهر نظر يك مرجع پرارزش واصل شریف است که ازذخائر کتب واسفارنفیسه است ودر آن نامه‌ها ونوشته‌ها وسفارشها ونوادرعلم وگوهرهای معارف مندرج است که هرگز کهنه نشوند وبا گذر روزگاران دراز بپایند وبمعادن سلامت وصلح کشانند و دلهای بیماررا درمان بخشند وتشنه کامان علم ودانش راشفادهند ودل را روشن سازند و براه راست رهنمائی کنند.

بااین حال درضمن آن جدولی که عالم جلیل مرحوم صدرالافاضل دانش متوفای سال ۱۳۵۰ ه آنراپرداخته من آنرابخط زیبایش دريك نسخه از کافی بچشم خود دیده‌ام که آن نسخه در کتابخانه دامادش فخرالدین نصیری امینی بود (ع ٦١ فهرست ثمرةالعمر) بااجازه‌نامه علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین عاملی برای محمدباقرمشهوربه‌الموتی که در نسخه قدیمی بود در کتابخانه نصیری مذکور (ع ٤٨ الفهرست الجدید) ومن در مشهد کتابخانه آستان قدس نسخه نفیسی از کافی دیدم که اجازه بخط مجلسی ره در آن نوشته بود وشادم که نیزصورت آنهارا برای شما بفرستم.

احییك وادعو لك وسلامة لك وسلام علیك کاظمین دکتور حسین علی محفوظ

سرشناسه : کلینی ، محمدبن یعقوب ،   - ق ۳۲۹
عنوان قراردادی : [الکافی ، روضه (فارسی - عربی)]
عنوان و نام پدیدآور : الروضه من الکافی یا گلستان آل محمد /تالیف ابی جعفر محمدبن یعقوب بن اسحق الکلینی الرازی ؛ بقلم محمدباقر الکمرئی ؛ صححه و قابله علی نسخ خطیه ثمینه محمد الباقر البهبودی ، علی اکبر الغفاری
مشخصات ناشر : تهران : اسلامیه ، ۱۳۸۱ .
مشخصات ظاهری : ۲ ج
شابک : دوره : 978-964-481-192-0 (ج ۱): 978-964-481-161-6
یادداشت : عربی / فارسی
یادداشت : (چاپ چهارم : ۱۳۹۳) (فیپا).
عنوان دیگر : گلستان آل محمد ، الکافی ، روضه ، فارسی - عربی .
موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ ق .
شناسه افزوده : کمره ای ، محمدباقر ، ۱۳۷۴ - ۱۲۸۳ ، مترجم
شناسه افزوده : بهبودی ، محمدباقر ، ۱۳۰۸ -   ، مصحح .
شناسه افزوده : غفاری ، علی اکبر ، ۱۳۰۳-   ، مصحح .
رده بندی کنگره : ۱۳۸۱ ۲۴۰۴۳ ک ۸ ک / ۱۲۹ BP
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۵۰۸ - ۸۱ م

نام اثر : روضه کافی مترجم - جلد اول
مؤلف : ثقه الاسلام کلینی رازی (ره)
مترجم : محمدباقر کمره‌ای .
ناشر : اسلامیه ، تهران ، خیابان ۱۵ خرداد .
شمارگان : ۵۰۰ جلد
نوبت و تاریخ چاپ : چهارم - ۱۳۹۳ هجری شمسی
چاپ : اسلامیّه
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۱-۱۶۱-۶
ISBN: 978 - 964 - 481 - 161 - 6
شابک دوره : ۹۷۸-۹۶۴-۴۸۱-۱۹۲-۰
ISBN: 978 - 964 - 481 - 192 - 0







الروضة

من

الكافي

تاليف :

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي رحمة الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩

مع الشرح والترجمة

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي نزيل الري (شهري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي اكبر الغفاري

الجزء الاول

الناشر :

مكتبة الاسلامية بطهران

المطبعة الاسلامية

(كتاب الروضة)

بسم الله الرحمن الرحيم

محمّد بن يعقوب الكليني قال : حدّثني عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن حفص المؤذّن ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه كتب بهذه الرّسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها و تعاهدها والعمل بها فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فاذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها .

قال : وحدّثني الحسن بن محمّد ، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفيّ ، عن القاسم بن الرّبيع الصحّاف ، عن إسماعيل بن مخلّد السرّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرجت هذه الرّسالة من أبي عبدالله عليه السلام إلى أصحابه :

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله امام صادق علیه السلام باصحاب خود

۱ـ از اسماعیل بن‌جابر که امام صادق (ع) این نامه را بیارانش نگاشت و بآنها فرمان‌داد آن را بهم درس بدهند و مورد مطالعه سازند و آنرا بررسی کنند و بکار بندند و آنها هر کدام یک نسخه از آنرا در نمازخانه منزل خود گذارده بودند و چون از کار نماز می‌پرداختند آنرامیخواندند و یادآور میشدند.

و اسماعیل بن مخلد سراج هم گفته است این رساله از امام صادق بهمه یارانش ابلاغ شد

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فاسألوا ربّكم العافية و عليكم بالدّعة والوقار والسكينة وعليكم بالحياء والتنزّه عما تنزّه عنه الصالحون قبلكم وعليكم بمجاملة أهل الباطل تحمّلوا الضيم منهم وإيّاكم ومماظّتهم دينوا فيما بينكم وبينهم إذا أنتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام ، فانّه لابدّ لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم الكلام بالتقيّة التي أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم وبينهم فاذا ابتليتم بذلك منهم فانّهم سيؤذونكم و تعرفون في وجوههم المنكر ولولا أنّ الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم ومافي صدورهم من العداوة والبغضاء أكثر ممّا يبدون لكم ، مجالسكم ومجالسهم واحدة وأرواحكم وأرواحهم مختلفة لاتأتلف ، لا تحبّونهم أبداً ولايحبّونكم غير أنّ الله تعالى أكرمكم بالحقّ وبصّركموه ولم يجعلهم من أهله فتجاملونهم وتصبرون عليهم وهم لامجاملة لهم ولاصبر لهم على شيء و حيلهم وسواس بعضهم إلى بعض فانّ أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحقّ ، فيعصمكم الله من ذلك فاتّقوا الله و كفّوا ألسنتكم إلّا من خير .

متن نامه امام صادق

بنام خداوند بخشاینده مهربان . از پروردگارتان عافیت بخواهید و دربند آرامش و وقار و سکینه باشید شرم و حیاء را پیشه کنید و از آنچه خوبان پیش از شماها کناره جستند کناره‌جوئید بااهل باطل و دنیاداران مدارا کنید و ستم آنانرا بر خود هموار سازید، مبادا با آنها در افتید و سخت ستیزه جوئید ، در نشست و برخاست‌وآمیزش و گفتگوی با آنها میان خود و خدادیندارباشید و درهنگام مجالست وآمیزش، و گفتگوی با آنها که ازآن چاره ندارید راه تقیه‌راپیش گیرید که خداوندبشما دستورداده، درارتباط‌باآنهاآنرا بکاربندید هرگاه گرفتارمعاشرت باآنهاشدید،بی‌تردید شما راآزار دهند وباروی ترش بشمابنگرند و اگرچنان نباشد که خداتعالی آنها را ازشما دفع کند بشما یورش‌برند و برجهند، آنچه ازدشمنی و بدبینی در سینه خود درباره شمادارند بیشتر ازآنست که بروی آرند و آشکار کنند انجمن‌های شما و انجمن‌های آنان یکی است (در جمعه وجماعت با هم هستید) ولی جان‌شما وجان آنها ازهم جدااست و آشتی‌ناپذیر، هرگز دوستشان ندارید و دوستتان ندارند ولی خدا شماها را بوسیله‌نمودن‌راه حق ارجمند داشته و آنرا بشمانموده وآنانرا شایسته‌آن ندانسته باآنها مدارا کنید و برآنها شکیباباشید بااینکه آنان سرسازش باشمارا ندارند وبرهیچ‌چیز شکیبا نباشند، نیرنك آنهاافکار شیطانی‌است که از یکدیگر بگیرند و بیکدیگر بدهند براستی که این دشمنان خدا اگر بتوانند شما راازراه حق برگردانند وخدا شما رااز پیوستن به‌آنان وترك‌راه حق نگهدارد ازخدا بپرهیزید وزبانرا جز ازسخن خوب نگهدارید.

شرح- ازمجلسی ره- وحیلهم وسواس شاید مقصود اینستکه چاره جوئی شماها دفع زیان‌آنها است بمدارا و شکیبائی بر آزار آنها با تقیه وآنان نه می‌توانند صبر کنند ونه شمارا از راه حق

وإيّاكم أن تزلقوا ألسنتكم بقول الزّور والبهتان والاثم والعدوان فانّكم إن كففتم ألسنتكم عمّا يكرهه الله ممّا نهاكم عنه كان خيراً لكم عند ربّكم من أن تزلقوا ألسنتكم به فانّ زلق اللّسان فيما يكره الله وما [ي]نهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقتٌ من الله وصمٌّ وعمى وبكم يورثه الله إيّاه يوم القيامة فتصيروا كما قال الله : «صمٌّ بكمٌ عميٌ فهم لايرجعون» يعني لاينطقون «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» .

وإيّاكم وما نهاكم الله عنه أن تركبوه وعليكم بالصمت إلّا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم

برگردانند و راهی ندارند جز اینکه بیکدیگر درباره آزار و برانداختن شماها وسوسه کنند . . .
پایان نقل از مجلسی.

من گویم در دوران امام صادق(ع) فتوحات اسلام وسعت یافت واز جبال پیرنه درمرز فرانسه تا مرزهای چین مرکزی زیر پرچم اسلام درآمد و ملت‌های چندی درمحیط عمومی اسلام درآمدند و با آوای حق‌جوی قرآن مجید و نظام دانش‌پرور اسلام بجستجوی راه درست زندگی مادی ومعنوی افتادند واین حکومت وسیع دراثر مطامع دنیاطلبان زیرنفوذ مردانی جاه طلب قرار گرفت و سیاستی ناحق درآن پدید آمد ازطرفی افکار جدید مختلفی که هر کدام تلاش میکردند قرآنرا برخود منطبق کنند میخروشید واز طرفی نیروی سیاست میخواست همه‌چیز را بسود خود بدست داشته باشند و باسر سختی مخالفان جدی وبا ارزش طرف ملاحظه رامیکشت وبزندان می‌افکند پریشانی افکار وسختی وبیرحمی سیاست محیط اسلامیرا کلافه کرده بود ومدتها وقت لازم بود تااین ابرهای تیره افکار ازطرفی و امواج تیره سیاست خونخوار ازطرفی برطرف شوند وپرتو حقیقت جلوه گر شود، دراین شرائط است که امام صادق (ع) بیاران وپیروان خوددستور شکیبائی وپایداری می‌دهد وآنها رابسازش ومدارابا گروه اکثریت باطل وامیدارد زیرا حق برجا است واز میان رفتنی نیست همیشه گذشت روزگار بسود حق وحقگویانست باطل است که چون سرابی خودنماید وبربادرود، این حقیقت درپیروان حق وباطل جلوه گر است اینست که میفرماید شما حقجویان صبرتوانید و بایدبه‌شکیبائی گرائید زیرا گذشت روزگار به سود شماست ولی اهل باطل که مردان هم امروزند و فردائی ندارند صبر و شکیبائی نتوانند ونداراند.

دنباله حدیث ۱ـ

مبادا زبان بگفتار دروغ وبهتان وبزه ودشمنی بیالائید زیرا اگر زبانتانرا ازآنچه خدانمیخواهد و شمارا ازآن غدغن کرده است نگهدارید بهتراست پیش پروردگارتان که زبان بدان آلوده کنید زیراآلودن زبان بدانچه خدارا بدآید و ازآن غدغن فرماید پیش‌خداوند برای بنده هلاکت‌باراست و مورد دشمنی خداو کری و کوری و گنگی روزقیامت است وچنانچه خدا درباره منافقان فرموده‌است (۸ـ البقره) کر و گنك و کورند و بر نگردند (۱۷۱ ـ البقره ـ کر و گنك و کورند و نمی فهمند خ ل) یعنی نتوانند سخنی گفت (۲۶ ـ المرسلات) به آن ها اجازه داده نشود تا عذر جویند.

مبادا بدانچه خدا از آن غدغن کرده است دست بیالائید ، خموشی پیشه سازید جز درآنچه

ويأجركم عليه وأكثروا من التهليل والتقديس والتسبيح والثناء على الله والتضرّع إليه والرّغبة فيما عنده من الخير الّذي لا يقدر قدره ولا يبلغ كنهه أحدٌ ، فاشغلوا ألسنتكم بذلك عمّا نهى الله عنه من أقاويل الباطل الّتي تعقب أهلها خلوداً في النّار من مات عليها ولم يتب إلى الله ولم ينـزع عنها ، و عليكم بالدّعاء فانّ المسلمين لم يدركوا نجاح الحوائج عند ربّهم بأفضل من الدّعاء والرّغبة إليه والتضرّع إلى الله والمسألة [له] فارغبوا فيما رغّبكم الله فيه وأجيبوا الله إلى ما دعاكم إليه لتفلحوا وتنجوا من عذاب الله وإيّاكم أن تشره أنفسكم إلى شيء ممّا حرّم الله عليكم فانّه من انتهك ما حرّم الله عليه ههنا في الدّنيا حال الله بينه وبين الجنّة ونعيمها ولذّتها و كرامتها القائمة الـدّائمة لأهل الجنّة أبد الآبدين .

واعلموا أنّه بئس الحظّ الخطر لمن خاطر الله بترك طاعة الله ور كوب معصيته فاختار أن ينتهك محارم الله في لذّات دنيا منقطعة زائلة عن أهلها على خلود نعيم في الجنّة ولذّاتها و كرامة أهلها ، ويل لأولئك ما أخيب حظّهم وأخسر كرّتهم وأسوء حالهم عند ربّهم يوم القيـامة ، استجيـروا الله أن يجيركم في مثالهم أبداً وأن يبتليكم بما ابتلاهم به ولا قوّة لنا ولكم إلّا به .

فاتّقوا الله أيّتها العصابة الناجية إن أتمّ الله لكم ما أعطاكم به فانّه لا يتمّ الأمر حتّى يدخل

خدايتان سود بخشد ازامر آخرت وبشما در برابر آن مزددهد، بسيار تهليل وتقديس وتسبيح وستايش خدا كنيد و بدر گاهش بزاريد واز آنچه نزد اواست بخواهيد آنچه كه كسى اندازه آنرا نتواند گرفت وبكنه آن نتواند رسيد.

زبان خودرا بوسيله اشتغال بدان از آنچه خداغدقن كرده بازداريد مانند گفتارهاى بيهوده و ناحقى كه سرانجام اهل آنها خلود دردوزخ است آنهائيكه بر آنها بپايند تابميرند وبخدا بازنگردند واز آن دست نكشند، بدعا بچسبيد زيرا مسلمانان براى انجام حوائج خود ازطرف خدا وسيله‌اى بهتر ازدعاو توجه بدر گاه خدا وزارى بخدا ودرخواست ازاو ندارند بهر آنچه خداتشويقتان كرده‌است رغبت كنيد ودعوت خدارا بپذيريد تارستگار شويد واز عذاب خدا رها گرديد، مبادا خودرا شيفته آنچيزى سازيد كه خدا بر شما حرام كرده است زيرا هر كه پرده حرمت الهى را در دنيا بدرد خدا ميان او و بهشت و نعمت و لذت و كرامت كـه براى اهلش پايدار و بر جا است تـا ا بد الا بـدين پرده افكند .

بدانيد چه بد مى انديشد كسيكه بنافرمانى خدا و ارتكاب گناه فكرميكند و لذت چند روزه دنيا را كه زائل و فانى است برخلود در بهشت و لذت و كرامت آن مقدم ميدارد، واى بر آنها و چـه تيره بخت و زيان بر گشت و بد حالند نزد پروردگار خود در روز رستاخيز ، بخدا پناه بريد كـه در نمونه آنها شما را درجوار خود راه دهد وشما را مبتلا كندبدانچه آنان را گرفتار سازد وما وشما رانيرو جزبه‌و نباشد .

اى حزب ناجى از خدا بپرهيزيد اگرخداآن نعمتيرا كه بشماها داده بپايان رساند وكامل كند

عليكم مثل الّذي دخل على الصالحين قبلكم وحتّى تبتلوا في أنفسكم وأموالكم وحتّى تسمعوا من أعداء الله أذىً كثيراً فتصبروا وتعركوا بجنوبكم وحتّى يستذلّوكم ويبغضوكم وحتّى تحملوا [عليكم] الضيم فتحملوا منهم تلتمسون بذلك وجه الله والدّار الآخرة وحتّى تكظموا الغيظ الشديد في الأذى في الله عزّ وجلّ يجترمونه إليكم وحتّى يكذّبوكم بالحقّ ويعادوكم فيه ويبغضوكم عليه فتصبروا على ذلك منهم ومصداق ذلك كلّه في كتاب الله الّذي أنزله جبرئيل عليه السلام على نبيّكم صلى الله عليه وآله سمعتم قول الله عزّ وجلّ لنبيّكم صلى الله عليه وآله: «فاصبر كما صبر اُولوا العزم من الرّسل ولا تستعجل لهم» ثمّ قال: «وإن يكذّبوك فقد كذّبت رسلٌ من قبلك فصبروا على ما كذّبوا واُوذوا» فقد كذّب نبيّ الله والرّسل من قبله واُوذوا مع التكذيب بالحقّ فان سرّكم أمر الله فيهم الّذي خلقهم له في الأصل- أصل الخلق - من الكفر الّذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل ومن الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله: «وجعلنا منهم أئمّة يدعون إلى النّار» فتدبّروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فانّه من يجهل هذا وأشباهه ممّا افترض الله عليه في كتابه ممّا أمر الله به ونهى عنه ترك دين الله و ركب معاصيه فاستوجب سخط الله فأكبّه الله على وجهه في النّار.

(یعنی نعمت هدایت و بسر بردن راه حق نیاز بتقوی دارد) زیرا کار شما بپایان نرسد تا همانرا بکشید که خوبان پیش از شما کشیدند و اینکه درباره خودتان و اموالتان آزموده شوید و تا از دشمنان خدا بسیار آزار بینید و شکیبا باشید و بخود هموار کنید و تا آنجا که شما را خوار کنند و دشمن دارند و برشما ستم بارند از آنها در خورد کنید و در برابرش رضای خدا و سرای آخرت جوئید و تا آنجا که باید خشم آتشین خود را که از آزار و اتهام درراه خدا زاید فروخورید و تا آنجا که شما را درباره عقیده بحق دروغگو شمارند ودشمن دارند و باشماها برسر آن کینه توزند و باید برهمه این‌ها صبر کنید و مصداق آن همه در کتاب خدا است که جبرئیل بر پیغمبر «ص» فرود آورده، وشما شنیدید گفتار خدا را عزوجل برای پیغمبرتان (۳ ـ الاحقاف) صبر کن چونانکه اولوالعزم از رسولان صبر کردند و درباره آنها شتاب مکن، سپس خدا فرموده است (۳۴ـ الانعام) اگر توارادروغگو شمارند هرآینه دروغگو شمردند رسولانرا پیش ازتو و آنان برآن تکذیب و آزار صبر کردند ـ راستی پیغمبر خدا ورسولان پیش از وی تکذیب شدند وباآن آزار کشیدند اگرشمارا خوشآید فرمان خدا درباره آنهاهمان فرمانیکه دراصل آفرینش بدانها داد.

آری اصل آفرینش ـ دربرابر کفریکه برای دیگران درعلم خدا گذشته‌است وآنها رابرای آن آفریده است و در برابر آنهائیکه در قرآن خود از آنها نامبرده است درقول خود (۴۱ـ القصص) و مقرر ساختیم از آنان رهبرانی بسوی دوزخ . پس دراین تدبر کنید و آنرا بفهمید ونداننسته نگیرید زیرا هر کس این مطلب و مانند آنرا که خدا در قرآنش فرض کرده از هر آنچه امر کرده یا نهی کرده ندانسته گیرد دین خدا را از دست داده ودل بنافرمانی او نهاده و بایست خشم خدا گردیده و خدایش برو در دوزخ سرنگون سازد .

وقال : أيّتها العصابة المرحومة المفلحة إنّ الله أتمّ لكم ما آتاكم من الخير واعلموا أنّه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحدٌ من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كلّ شيء وجعل للقرآن ولتعلّم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الّذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه وخصّهم به ووضعه عندهم كرامة من الله أكرمهم بها وهم أهل الذّكر الّذين أمر الله هذه الأُمّة بسؤالهم وهم الّذين من سألهم ـ وقد سبق في علم الله أن يصدّقهم ويتّبع أثرهم ـ أرشدوه وأعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله باذنه وإلى جميع سبل الحقّ وهم الّذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم وعن علمهم الّذي أكرمهم الله به وجعله عندهم إلاّ من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلّة فأُولئك الّذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وأمر بسؤالهم وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم و مقائيسهم حتّى دخلهم الشيطان لأنّهم جعلوا أهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتّى جعلوا ما أحلّ الله في كثير من الأمر حراماً و

وفرمود اى جمعيت قرين رحمت ورستگارى! راستيكه خدا دين خوبيكه بشما داده آنرا به ولايت ائمه كامل كرده است بدانيد كه در علم خدا و فرمانش نيست كه يكى از خلقش حكم دينرا بهوس وسليقه يا بنظر و قياس دريافت كند، خدا قرآن فرود آورده و هر چيزيرا در آن بيان كرده و براى قرآن و آموختن آن اهلى مقرر داشته و براى آنانكه خدا علم قرآنرا بآنها سپرده روانيست كه بدلخواه و رأى و قياس معنى آنرا تفسير كنند چون خدا آنانرا بوسيله دانشيكه بدانها داده وويژه آنان ساخته و بدانها سپرده بى‌نيازشان ساخته و آنانرا بدان ارجمند كرده است و ايشان همان اهل ذكر هستند كه خدا باين امت دستور داده از آنها بپرسند و هم ايشانند كه هر كه از آنها پرسد ـ با ملاحظه اينكه در علم خدا گذشته استكه بايد آنها را تصديق كند و از آنها پيروى كند ـ او را بدرستى ره نمايند و از دانش قرآن باو بدهند باندازه‌ايكه بخدا ره يابد، باجازه خودش و بهمه طرق حق و هم آنانند كه نبايد از آنها و از مسئله آموزى و دانشيكه خدا آنها را بدان گرامى داشته و نزد آنها سپرده رو گرداند مگر كسى باشد كه در علم خدا بدبخت شناخته شده و دراصل آفرينش و در عالم ارواح ـ و آنانند كه رو گردانند از سئوال اهل ذكر و از آنها كه علم قرآنرا بدانها داده و نزد آنها نهاده و سئوال از آنها را واجب كرده و هم آنانند كه بدلخواه و سليقه ورأى و قياس عمل كنند تا شيطان در آنها درآمده زيرا هم آنان اهل ايمان بعلم قرآن خدا داده را كافر دانند و گمراهان از آنرا مؤمن شناسند تاآنجا كه بسيارى از آنچه‌را خدا حلالكرده است حرام دانند و بسيارى ازآنچه را خداحرامكرده است حلال شناسند.

شرح ـ اين جمله اشاره است باصول بدعت هائيكه خليفه‌هاى ناحق در ديانت پديد آوردندو

جعلوا ما حرّم الله في كثير من الأمر حلالاً فذلك أصل ثمرة أهوائهم وقد عهد إليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا : نحن بعد ما قبض الله عزّ وجلّ رسوله يسعنا أن نأخذ بما اجتمع عليه رأي النـاس بعد ما قبض الله عزّ وجلّ رسوله ﷺ وبعد عهده الّذي عهده إلينا وأمرنا به مخالفاً لله ولرسوله ﷺ فمـا أحد أجرأ على الله ولا أبين ضلالة ممّن أخذ بذلك وزعم أنّ ذلك يسعه والله إنّ لله على خلقه أن يطيعوه و يتّبعوا أمره في حياة محمّد ﷺ وبعد موته هل يستطيع اُولئـك أعداء الله أن يزعموا أنّ أحداً ممّن أسلم مع محمّد ﷺ أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه ؟ فان قال : نعم ، فقد كذب على الله وضلّ ضلالاً بعيداً وإن قال : لا ، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه و مقائيسه ، فقد أقرّ

بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیغمبر اسلامرا دگرگون ساختند و از آنجمله است این اعلامیه عمر که گفت:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و انا احرمهما واعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء = دو متعه در زمان پیغمبر حلال بودند و من آن ها را حرام کرده و بر آنها کیفر میکنم حج تمتع ومتعه زنان.

چون عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت عرب میدانست و در مقام بود ملیت عربرا تا هر جا ممکن است با تجدید شعارهای ملی دوران جاهلیت حفظ کند و چون در دوران پیش از اسلام حـج تمتع و متعه زنان در شعائر عرب نبود و اسلام آنها را ابتکار کرد با آنها مخالفت ورزید و کار گستاخیرا بجائی کشانید که چنین اعلامیه صادر کرد و راه هرگونه تحریف و تغییر قوانین اسلامیرا بسود حکومتهای آینده گشود ودرهر دوره حکومت وقت هوسهای خود را بصورت جعل قانون والغاء قانون در مقررات اسلامی وارد کرد و بدعتهـا بر بدعتها افزود تا احکام حقه اسلامی در میـان امواج ظلمت بدعت چون ستارگان در شب تار پراکنده درخشان گردیدند و قاضی ارجانی چوخوش گفته است:

و كان النجوم بين دجاهـا — سنن لاح بينهن ابتداع

تو گوئی اختران اندرشب تار — چه سنتها که دربدعت نمودار

دنباله حدیث ۱ـ

اینست اصل ثمره دلخواه آنان با اینکه رسولخدا پیش از مرگش بآنها سفارش کرده بـود ولی گفتند پس از اینکه خداعزوجل رسولخدارا ازما گرفت برای ما رواستکه بدانچه مردم‌خواهند عمل کنیم اکنونکه خدا رسولخدا را از ما گرفته است باآن سفارشیکه او بما کرده و دستوریکه‌به ما داده گرچه خواست مردم مخالف نظر خدا و رسولش باشد و کسی نیستکه بر خدا دلیرترباشد و گمراهیش آشکارتر باشد از اینکه این روش را در پیش گرفته و پنداشته که برای اوروا است بخدا که خداوند بر خلقش حق دارد که از او فرمان برند و پیرو فرمانش باشند در زندگی محمد «ص» و پس از مرگش آیا این‌دشمنان خدا می‌توانند بگویند که احدی از آنها که با محمد راه‌مسلمانی گرفت بازهم بقول‌و رأی و قیاس‌خود عمل میکرد؟! اگر گویدآری برخدا دروغ بسته وبپرتگاه دور گمراهی افتاده است و اگر گوید نه پس ازمسلمانی کسیرا نمیرسد که برأی و دلخواه و قیاس خود

بالحجّة على نفسه وهوممّن يزعم أنّ الله يطاع ويتّبع أمره بعد قبض رسول‌الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وقدقال‌الله وقوله الحقّ: «وما محمّد إلّا رسول قدخلت من قبله الرّسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضرّ الله شيئاً وسيجزي الله الشاكرين» وذلك لتعلموا أنّ الله يطاع ويتّبع أمره في حياة محمّد صلّى الله عليه وآله وبعد قبض الله محمّداً صلّى الله عليه وآله وكمالم يكن لأحد من النّاس مع محمّد صلّى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولارأيه ولامقائيسه خلافاً لأمر محمّد صلّى الله عليه وآله فكذلك لم يكن لأحد من الناس بعد محمّد صلّى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولارأيه ولامقائيسه.

وقال: دعوارفع أيديكم في الصلاة إلّا مرّة واحدة حين تفتتح الصلاة فانّ الناس قد شهروكم بذلك والله المستعان ولاحول ولاقوّة إلّا بالله.

وقال: أكثروامن أن تدعوا الله فانّ الله يحبّ من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعدالله عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصيّر دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنّة فأكثروا ذكرالله مااستطعتم في كلّ ساعة من ساعات اللّيل والنّهار فانّ الله أمر بكثرة الذّكر له والله ذاكر لمن ذكره من المؤمنين، واعلموا أنّ الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلّا ذكره بخير فأعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته فانّ الله لايدرك شيء من الخير عنده إلّا بطاعته و اجتناب

کار کند، بر علیه خود اعتراف کرده و دلیل را بذیرفته و از آنها باشد که معتقد است پس از مرك رسولخدا هم باید از خدا اطاعت کرد و فرمان اورا برد و خدا هم فرموده است و گفتار او حقست (۱٤٤ـ آل عمران) نیست محمد جز رسولی که بسی رسولان پیش از او بودند و رفتند آیا اگر او مرد یا کشته شد شما به دوران جاهلیت بر گردید و مرتجع شوید؟ هر که بر خود بچرخد ازدین پیشرو مرتجع شود، هرگزبخدا زیانی نرساند وخدابزودی شاکرانرا پاداش دهد.

و این برای آنستکه بدانید راستیکه خدابابد اطاعت شود و فرمانش پیروی گرددرزندگی محمد «ص» و پس از مرك او، وچنانکه هیچکدام از مردم را نرسد در زندگی محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس خود که مخالف امر و فرمان محمد «ص» بوده است عمل کند همچنین برای هیچ کدام از مردم روا نیست که بعد از محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس و سنجش خود عمل کند.

و فرمود «ع»: دست های خود را در نماز جز یك بار برای تکبیرة الاحرام بلند نکنید زیرا مردم شما را بدان شهره کرده‌اند و شناخته‌اند والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله.

و فرمود (ع): بسیار بدرگاه خدا دعا کنید زیرا خدا آن بنده مؤمن را دوست دارد که بدرگاهش دعا کند و خدا به بنده‌های مؤمن خود وعده اجابت داده است و خدادعاء مؤمنانرا در روز قیامت کردار آنان سازد و بهشت برای آنها بیفزاید و بسیار یاد خدا کنید تاآنجا که توانید ودر هر ساعتی از ساعات شب و روز که باشد زیرا خدا فرمان داده استکه اورایاد کنند و خداهم‌بیاد کسی استکه در یاد اواست از مؤمنان و بدانید که خدا هر کدام از بنده‌های مؤمنشرا که یاد او کنندبخیر

محارمه الّتي حرّم الله في ظاهر القرآن و باطنه فانّ الله تبارك وتعالى قال في كتابه وقوله الحقّ: «وذروا ظاهر الإثم و باطنه» واعلموا أنّ ما أمر الله به أن تجتنبوه فقد حرّمه ، واتّبعوا آثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسنّته فخذوا بها ولا تتّبعوا أهواءكم و آراءكم فتضلّوا فانّ أضلّ النّاس عند الله من اتّبع هواه ورأيه بغير هدى من الله ، وأحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و إن أسأتم فلها، وجاملوا الناس ولا تحملوهم على رقابكم، تجمعوا مع ذلك طاعة ربّكم . وإيّاكم وسبّ أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبّوا الله عدواً بغير علم و قد ينبغي لكم أن تعلموا حدّ سبّهم لله كيف هو؟ إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهك سبّ الله ومن أظلم عند الله ممّن استسبّ لله ولأولياء الله فمهلاً مهلاً فاتّبعوا أمر الله ولا حول ولا قوّة إلّا بالله .

وقال: أيّتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم! عليكم بآثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسنّته و آثار الأئمّة الهداة من أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله من بعده وسنّتهم ، فانّه من أخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ ، لأنّهم هم الذين أمر الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبونا رسول الله صلى الله عليه وآله :

یاد کند ، و خود را بکوشش در عبادتش بدارید زیرا هرچیزی از طرف خدا بکوشش در طاعتش فراهم آید و بدوری کردن از آنچه حرامکرده است آنچه در ظاهر قرآن حرامکرده و آنچه در باطن قرآن (و ائمه معصومین آنرا بیان کرده‌اند) زیرا خدا تبارك و تعالی در کتاب خودفرموده است و گفتارش درست است (١٢٠ـ الانعام) وانهید گناه ظاهر و گناه باطنرا.

و بدانید هرچه را خدا دستور داده از آن دوری کنید آنرا حرامکرده است و از آثار و دستورات رسولخدا و روش او پیروی کنید و بدان عملکنید و از دلخواه ورأی خود پیروی نکنید تا گمراه شوید زیرا گمراه‌تر مردم درنزد خدا کسی استکه پیرو دلخواه ورأی خود باشد بی رهبری از طرف خدا و تا توانید بخود نیکی کنید زیرا هرکار خوب کنید بخود کردید و اگر هم بد کنید بخود کردید و بامردم دیگر مدارا کنید و آنهارا بگردن خود سوار نکنید تا بااین وضع خدارا هم اطاعت کرده باشید .

مبادا دشمنان خدارا دشنام دهید آنجا که بشنوند از شما تا آنها هم بتلافی وازروی دشمنی و ندانسته خدارا دشنام دهند وسزاوار استکه شماها بدانید که اندازه دشنام آنان بخدا چگونه است؟ راستیکه هرکه به اولیاء خدا دشنام دهد وبد گوید خدارا دشنام داده باشد، چه کسی پیش خدا ستمکارتر است از کسیکه وسیله سب ودشنام بخدا واولیاء خدارا فراهم کند، آرام، آرام، از خدا پیروی کنید ولاحول ولاقوة الا بالله.

فرمود (ع): ای جمعیکه خداوند نگهبان کار وزندگی آنهاست بچسبید بآثار رسولخدا (ص) و روش آن حضرت وآثار امامان برحق وراهبر وروش آنان از خاندان رسولخدا(ص) پس از وی زیـرا هرکه بدان عملکند محققاً هدایت شده است و هرکه آنرا وانهد واز آن رو گرداند گمراه باشد زیرا آنها هم آنکسانند که خدافرمان بطاعت وولایت آنها داده است ومحققاً پدرما رسولخدا (ص)

المداومة على العمل في اتّباع الآثار والسّنن وإن قلّ أرضى لله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتّباع الأهواء ، ألا إنّ اتّباع الأهواء واتّباع البدع بغير هدى من الله ضلال وكلّ ضلالة بدعة وكلّ بدعة في النّار ولن ينال شيء من الخير عند الله إلّا بطاعته والصبر والرّضا لأنّ الصبر والرّضا من طاعة الله ، واعلموا أنّه لن يؤمن عبدٌ من عبيده حتّى يرضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحبّ وكره ولن يصنع الله بمن صبر ورضي عن الله إلّا ما هو أهله وهو خيرٌ له ممّا أحبّ وكره ، وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم وإيّاكم ، وعليكم بحبّ المساكين المسلمين فانّه من حقّرهم وتكبّر عليهم فقد زلّ عن دين الله والله له حاقرٌ ماقتٌ وقد قال أبونا رسول الله صلى الله عليه وآله : أمرني ربّي بحبّ المساكين المسلمين [منهم] ، واعلموا أنّ من حقّر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقرة حتّى يمقته الناس والله له أشدّ مقتاً ، فاتّقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين فانّ لهم عليكم حقّاً أن تحبّوهم فانّ الله أمر رسوله صلى الله عليه وآله بحبّهم فمن لم يحبّ من أمر الله بحبّه

فرموده پیگری عمل در پیروی آثار وسنن است وگرچه اندك باشد پسندتر است نزد خدا وسودمندتر است پیش او درانجام کار از اجتهاد و کوشش بسیار دربدعت شعاری وپیروی ازدلخواه، هلا راستیکه پیروی هوی وپیروی از بدعت‌ها بی‌رهبری خدا گمراهیست وهر گمراهی بدعتست وهر بدعت در دوزخست وهر گز بهیچ چیزیکه نزد خداست نتوان رسید جز بفرمانبری خدا وصبر و رضا که صبرورضا هم خود فرمان بری از خدا است .

و بدانید که هیچ بنده‌ای از بنده‌های خدا ایمان ندارد تاراضی باشد بدانچه خدا با او کرده است و بخواهد یا نخواهد برای او فراهم آورده و هر گز خدا بکسیکه صبر و رضا پیشه کند عملی نکند جز آنچه شایسته اواست وبرای اوخوب است چه دوست دارد وچه بد دارد .

بر شما باد که نماز ها را در وقت مقرر بخوانید و خصوص نماز وسطی را (ظهر و یا مغرب) چنانچه خدا همه مؤمنان پیش را وشماها را بدان فرمان داده است درقرآن خود (٢٢٨-البقره)

بچسبید بمهرورزی مسلمانان زیرا راستش اینستکه هر که آنانرا خوار شمارد وبر آنها گردن فرازی کند محققاً از کیش خدا بدررفته است وخدا خوار کن و بدخواه اواست وپدر ما رسولخدا(ص) فرموده است پروردگارم بمن دستور داده است بمهرورزی بامستمندان مسلمان وبدانید که هر که مسلمانیرا خوار شمارد خدا بدخواهی وزبونیرا ازجانب خود بروی افکند تامردم اورا بدخواه باشند وخدا بیشتر بدخواه او باشد و خدارا بپائید درباره برادران مسلمان مستمند خود زیرا که آنها برشما حق دارند که باآنها دوستی کنید برای آنکه خدا برسولش فرمان داده تاآنها رادوست دارد وهر که دوستی نکند با کسیکه خدا بدوستی اوفرمان داده است نافرمان خدا ورسولست وهر که خدا ورسولش را نافرمانی

فقد عصى‌الله ورسوله ومن عصى‌الله و رسوله ومات على‌ذلك مات وهو من‌الغاوين .

وإيّاكم والعظمة والكبر، فانّ الكبر رداء‌الله عزّ وجلّ ، فمن نازع‌الله رداءه قصمه‌الله عزّ وجلّ وأذلّه يوم‌القيامة ، وإيّاكم أن يبغي بعضكم على بعض فانّها ليست من خصال‌الصالحين فانّه من بغى صيّر‌الله بغيه على‌نفسه وصارت نصرة‌الله لمن بُغي عليه ومن نصره‌الله غلب وأصاب الظفر من‌الله ، وإيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً فانّ الكفر أصله الحسد ، وإيّاكم أن تعينوا على مسلم مظلوم فيدعوالله عليكم ويستجاب له فيكم فانّ أبانا رسول‌الله صلّى‌الله عليه وآله كان يقول : إنّ دعوة المسلم‌المظلوم مستجابة، وليعن بعضكم بعضاً فانّ أبانا رسول‌الله صلّى‌الله عليه وآله كان يقول : إنّ معونة‌المسلم خيرٌ وأعظم أجراً من صيام شهر واعتكافه في‌المسجد الحرام ؛ وإيّاكم وإعسار أحد من إخوانكم المسلمين أن‌تعسروه بالشيء يكون لكم قبله وهو معسرٌ فانّ أبانا رسول‌الله صلّى‌الله عليه وآله كان يقول:ليس

كند و بر آن روش بميرد در زمره گمراهان مرده است .

بپرهيزيد از بزرك منشى و تكبر زيرا تكبر رداء خدا عزوجلست هر كه با خدا در رداى او كشمكش كند خدايش پشت شكند و در روز رستاخيز خوار و زبون سازد .

شرح - از مجلسى ره جزرى گويد درحديث استكه خداتعالى فرموده است: عظمت ازار منست و كبرياء رداء من - و خدا ازار و رداء را مثل آورده براى يگانگى خود درصفت عظمت و كبرياء باين اعتبار خلق بدانها مجازاً هم موصوف نگردند مانند صفت رحمت واشباه آن و آن دو را برداء و ازار شبيه كرده است براى آنكه خدا را سراسر فرا گيرند چنانچه ازار و رداء سراسر انسانرا فرا گيرند و چونانكه كسى در ازار و رداء ديگرى كه پوشيده شريك نيست درصفت عظمت و كبرياء حق هم كسيرا يارای شركت نيست انتهى.

دنباله حديث ١

مبادا بيكديگر ستم ودست اندازى كنيد زيرا كه آن ازخصلت وخوى خوبان نيست داستش اين استكه هر كه ستم وتعدى كند خدا ستمشرا بخودش بر گرداند و يارى خدا از آن ستمكش باشد و هر كه راخدا يارى كند پيروز گردد و بظفر خدا برسد.

مبادا بريكديگر حسد ورزيد زيرا حسد ريشه كفر است.

مبادا برعليه مسلمان ستمرسيده‌اى كمك دهيد تا بشما نفرين كند بدرگاه خدا وخدا اورا اجابت نمايد درباره شما ، راستيكه پدر ما رسولخدا (ص) را شيوه بود كه ميفرمود : راستى دعاى مسلمان ستمديده اجابت شده است .

بايد بيكديگر كمك دهيد زيرا پدر ما رسولخدا (ص) ميفرمود: راستيكه يارى و كمك بمسلمانان مزدش ازروزه يكماه بااعتكاف در مسجدالحرام بهتر است.

مبادا بيكى از برادران مسلمان خود كه ازاو بستانكاريد و ندارد بدهد سختگيرى كنيد وفشار باو بياوريد زيرا پدر ما رسولخدا (ص) ميفرمود: مسلمان‌حق ندارد بمسلمان ديگر در وامخواهى سخت

لمسلم أن يعسر مسلماً ومن أنظر معسراً أظلّه الله بظلّه يوم لاظلّ إلّاظلّه .

وإيّاكم أيّتها العصابة المرحومة المفضّلة على من سواها! وحبس حقوق الله قبلكم يوماً بعد يوم وساعة بعد ساعة فانّه من عجّل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التّعجيل له إلى مضاعفة الخير في العاجل والآجل ، وإنّه من أخّر حقوق الله قبله كان الله أقدر على تأخير رزقه ومن حبس الله رزقه لم يقدر أن يرزق نفسه فأدّوا إلى الله حقّ مارزقكم يطيب الله لكم بقيّته وينجز لكم ماوعدكم من مضاعفته لكم الأضعاف الكثيرة الّتي لايعلم عددها ولاكنه فضلها إلّاالله ربّ العالمين .

وقال : اتّقوا الله أيّتها العصابة وإن استطعتم أن لايكون منكم مُحرج الامام فانّ محرج الامام هوالّذي يسعى بأهل الصّلاح من أتباع الامام ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه العارفين لحرمته ، واعلموا أنّه من نزل بذلك المنزل عند الامام فهو مُحرج الامام ، فاذا فعل ذلك عند الامام أحرج الامام إلى أن يلعن أهل الصلاح من أتباعه ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه ، العارفين بحرمته، فاذا لعنهم لاحراج أعداء الله الامام صارت لعنته رحمة من الله عليهم وصارت اللّعنة من الله ومن الملائكة ورسله على اُولئك .

بگیرد و هر که بدهکار ندار یرا مهلت‌دهد خداوند در روزیکه جز سایه او سایه‌ای نیست اورا درسایه خود جای دهد.

ایا جمعیت بهم‌پیوسته موردرحمت و برتری بر دیگران ! مبادا حقوق خدارا که برعهده دارید روزی تاروز دیگر وساعتی تاساعت دیگر پس‌اندازید زیرا هر که در پرداخت حقوق‌خدا که نزد او است شتاب کند خداوند بشتاب در چند برابر کردن خیراو در دنیا وآخرت تواناتر است و آنکه‌در پرداخت حقوق الهیکه نزد اواست تأخیر کند خدا بحبس روزی مقرر او تواناتر است وهر کرا خدا روزی ندهد نتواند روزی خود را فراهم کند ، حق آنچه را خدا روزی شما کرده بپردازید بخداتا باقیمانده آنرا خدا برای‌شما پاك و گوارا سازد ووعده چندین برابر آنرا که بشما داده وفاکند که شماره آنرو کنه فضل آنرا جزخدا پروردگار جهانیان نمی‌داند.

و فرمود (ع): ای جماعت پیوسته خدارا بپائید و اگر توانید امامرا در تنگنا نیندازید و کار او را دشوارنکنید راستی آنکه کار را بر امام دشوار سازد کسی استکه‌از خوبان پیروان امام‌بدگوئی کند از آنها که فضیلت امامرا بپذیرایند و در ادای حقش شکیبا و باحترامش شناسا، و بدانید که هر کس نزد امام بدین کار اقدام کند کاررا بامام دشوار کرده و در این صورت امام درتنگناافتد که از مردم خوب پیروان خود را که فضل او را بپذیرا و برادای حقش‌شکیبا وباحترامش‌شناسایند لعنت کند و هر گاه آنها رابرای آنکه دشمنان خدا اورا درتنگنا گذاشته‌اند لعنت کند لعنت‌او بر وی رحمت گردد از طرف خداوند وآن لعنت از طرف‌خدا و از فرشته‌ها و رسولان برآنان متوجه گردد که سبب آن شدند .

شرح ـ در تاریخ صدور این نامه پیروان مـذهب شیعه بحساب یك حزب نیرومند و مخفیـانه

واعلموا أيّتها العصابة أنّ السنّة من الله قد جرت في الصالحين قبل ، و قال : من سرّه أن يلقى الله وهو مؤمن حقّاً حقّاً فليتولّ الله ورسوله والّذين آمنوا وليبرأ إلى الله من عدوّهم ويسلّم لما انتهى إليه من فضلهم لأنّ فضلهم لا يبلغه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل ولا من دون ذلك ، ألم تسمعوا ما ذكر الله من فضل أتباع الأئمّة الهداة وهم المؤمنون قال : «اُولئك مع الّذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن اُولئك رفيقاً» فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الأئمة فكيف بهم وفضلهم؟ ومن سرّه أن يتمّ الله له إيمانه حتّى يكون مؤمناً حقّاً حقّاً فليتّق الله بشروطه الّتي اشترطها على المؤمنين فانّه قد اشترط مع ولايته وولاية رسوله و ولاية أئمّة المؤمنين إقام الصّلاة وإيتاء الزكاة وإقراض الله قرضاً حسناً واجتناب الفواحش ما ظهر منها وما

فعالیت میکردند که برهبری امام وقت اداره میشد و شرائط انضباط یك حزب کاملا موجود بود واز آن جمله انتقاد از افراد حزبی بود و چون وظائف خصوصی برخی افراد از طرف امام برخلاف نظر عمومی و کارهای مربوطه بود پیروان معمولی برآنها خرده گیری میکردند و از آنها بامام گزارشات نامناسب می‌دادند تا آنجا که امام بحسب ظاهر دستورات حزبی باید اخراج آنها را اعلام کند وبسا که افراد غیر وارد از برخی پیروان نامدار حزب بامام خرده گیری میکردند و او را وادار میکردند که آنها را از خود سلب کند و باین نظر لعن آنها که شمار طرد و اخراج آنها از جامعه شیعه بود صادر میشد و اخباریکه درلعن امثال زراره و هشام وارد شده است از این نظر بوده است.

دنباله حدیث ١ـ

و بدانید ای حزب شیعه که دستور خدا درباره نیکان از پیش صادر شده است وفرمود:هر که را خوش آید که خدا را مؤمن درست و پاك ملاقات کند باید خدا و رسولخدا و آنکسانیکه گرویدند دوست بدارد و باآنها پیوندد وبخدا بیزاری جوید از دشمنان آنها و هرچه از فضل آنها بوی رسد بپذیرد زیرا بکنه فضل آنها نرسد هیچ فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسلی و نه کسیکه پائین‌تر از آنها است آیا نشنیدید که خدا در فضل پیروان امامان رهبر که همان مؤمنانندچه گفته است؟ فرموده است (٦٩ـ النساء) آنان همراه کسانیند که خدا بدانها نعمت بخشیده ازپیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفقائی باشندآنان ـ این خود یکی از وجوه فضل‌پیروان‌ائمه (ع) است پس چگونه باشند باهمه فضلیکه دارند.

و هر کس را خوش آید که خدا ایمانش را تمام سازد تا مؤمن درست و پاك باشد باید از خدا بپرهیزد طبق شروطیکه بر مؤمنان قرار دادکرده است زیراخدا بهمراه ولایت ودوستی‌خودش و رسولش‌وولایت ائمه مؤمنان برآنها شرط کرده استکه:

١ـ نمازرا برپا و زنده دارند.

٢ـ زکوة را بپردازند و بمستحق رسانند.

٣ـ درراه خدا وام بی‌سود دهند .

٤ـ از هرزگی‌ها و زشتیها چه عیان باشند وچه نهان دوری کنند.

بطن فلم يبق شيء ممّا فسّر ممّا حرّم الله إلّا وقد دخل في جملة قوله ، فمن دان الله فيما بينه وبين الله مخلصاً لله ولم يرخّص لنفسه في ترك شيء من هذا فهو عند الله في حزبه الغالبين وهو من المؤمنين حقاً ، وإيّاكم والاصرار على شيء ممّا حرّم الله في ظهر القرآن وبطنه وقد قال الله تعالى : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» ـ إلى ههنا رواية القاسم بن الربيع ـ يعني المؤمنين قبلكم إذا نسوا شيئاً ممّا اشترط الله في كتابه عرفوا أنّهم قد عصوا الله في تركهم ذلك الشيء فاستغفروا ولم يعودوا إلى تركه فذلك معنى قول الله : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» .

واعلموا أنّه إنّما أمر ونهى ليطاع فيما أمر بـه ولينتهي عمّا نهى عنه ، فمن اتّبع أمره فقد أطاعه وقد أدرك كلّ شيء من الخير عنده ومن لم ينته عمّا نهى الله عنه فقد عصاه فان مات على معصيته أكبّه الله على وجهه في النّار .

و چیزی نیست از محرمات جز اینکه در عموم قول او (اجتناب از فـواحش ظاهره و باطنه) وارد است و هر کس میان خود و خدا بـا اخلاص به درگاه خدا دین داری کند و بخود اجـازه ندهـد که چیزی از این دستور را ترک کند جـزء حزب پیروز خدا است و بدرست ازمؤمنانست.

مبادا در آنچه خدا در ظاهر و باطن قرآن حرامکرده است اصرار ورزید با اینکه خداتعالی فرموده است (۱۳۵ ـ آل عمران) و اصرار نورزند در کار خلافیکه کنند با اینکه بدانند (تااین جا روایت قاسم بن ربیع است)

شرح ـ یعنی در روایت قاسم بن ربیع رساله امام صادق «ع» بدین جا پایان یافته است و آنچه از اینجا تاآخر رساله است ضمیمه ایستکه درروایت حفص واسماعیل ضبط شده است .

دنباله حدیث ـ ۹

یعنی مؤمنان پیش چون خلافی مرتکب میشدند ازراه فراموشی می‌فهمیدند که آنها درارتکاب این خلاف وترك عمل بدستور خدا نافرمانی خدارا کردند وآمرزش میخواستند و توبه میکردند وبدان خلاف باز نمی گردیدند و اینست مقصود ازقول خدا که :

« و اصرار نمیورزیدند بدانچه کرده بودند پس از آنکه می‌دانستند و متوجه میشدند » .

و بدانید که خدا تنها بـرای این فرمان دهد و غدقن کند تا در آنچه فرمان داده فرمان بری شود و ازآنچه غدقن کرده بازایستند ، هر که پیروی فرمانشکرد اورا مطیعست و هر چیزیکه دز نزداواست دریافته وهر آنکه ازآنچه خداغدقن کرده بازنایستد اورا نافرمانی کرده وا گردرنافرمانی اوبمیرد وعمرش بسر آیدخدا اورا برودر دوزخ سرنگون سازد .

شرح ـ ازاین قسمت روایت استفاده شود که تکلیف خدانسبت بنده‌هـا آزمایش وامتحانیـست تا اینکه فرمانبر از نافرمان جداشود و ریاضت بندگی فرمانبرانرا شایسته مهرورزی و مزدخدا سازدو نافرمانها را به دوزخ اندازد ولی این موضوع بـا وجود مصلحت در متعلق تکلیف منافات نداردو مقصود ازروایت اینستکه انجام تکالیف بمنظورجلب نفع یادفع ضرری برای خداوند نیست بلکه تنها بمنظور سود بنده‌ها است و مصلحت هرعملی هم بخود بنده‌ها عاید می‌شود.

واعلموا أنّه ليس بين الله وبين أحد من خلقه ملكٌ مقرّبٌ ولا نبيٌّ مرسل ولا من دون ذلك من خلقه كلّهم إلّا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله ؛ إن سرّكم أن تكونوا مؤمنين حقّاً حقّاً ولا قوّة إلّا بالله ٠ وقال : وعليكم بطاعة ربّكم ما استطعتم فانّ الله ربّكم .

اعلموا أنّ الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلّم فقد أسلم و من لم يسلّم فلا إسلام له ومن سرّه أن يبلغ إلى نفسه في الاحسان فليطع الله فانّه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الاحسان .

وإيّاكم ومعاصي الله أن تركبوها فانّه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الاساءة إلى نفسه و ليس بين الاحسان والاساءة منزلة ، فلأهل الاحسان عند ربّهم الجنّة ولأهل الاساءة عند ربّهم النّار ؛ فاعملوا بطاعة الله واجتنبوا معاصيه واعلموا أنّه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لا ملكٌ مقرّبٌ ولا نبيٌّ مرسلٌ ولا من دون ذلك فمن سرّه أن تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه ، واعلموا أنّ أحداً من خلق الله لم يصب رضا الله إلّا بطاعته وطاعة رسوله وطاعة ولاة أمره من آل محمّد صلوات الله عليهم ، و معصيتهم من معصية الله ولم ينكر لهم فضلاً عظم أو صغر .

دنباله حديث۱

و بدانید که خدا را با هیچکدام از آفریده‌هایش نه فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسل و نه کمتر از آنها ارتباطی نیست جز بفرمان بری آنها پس در فرمان بری خدا بکوشید اگر خوشید که مومن پاك و درست باشید ولاقوة الا بالله و فرمود تا توانید بطاعت پروردگار خود بچسبید زیرا خدا پروردگار شما است.

و بدانید که اسلام تسلیم است و تسلیم اسلامست هر که تسلیم شد محققاً مسلمانست و هر که تسلیم نشود مسلمانی ندارد و هر که خواهد خود را بنهایت احسان رساند باید فرمان خدارا ببرد زیرا هر که فرمان خدا برد خود را بنهایت احسان رسانیده است.

مبادا مرتکب معاصی خدا شوید زیرا هر که مرتکب معاصی خدا شود بخود نهایت بدی را کرده است میان احسان و نیکی کردن و بدی کردن منزله سومی نیست برای اهل احسان نزد پروردگار شان بهشت باشد و برای اهل بد کرداری نزد پروردگارشان دوزخ است ، بطاعت خدا کار کنید و از نافرمانی او بر کنار باشید و بدانید که کسی در برابر خدا از شما دفاع نتواند کرد نه فرشته و نه پیغمبر مرسل و نه کمتر از آنها پس هر که را خوش آید که شفاعت شافعان درباره او نزد خدا سودمند باشد باید از خدا بخواهد که از او راضی گردد و بدانید که کسی از خلق خدا برضایت خدا نرسد جز بوسیله طاعتش و طاعت رسول او و متصدیان امر او از خاندان محمد (ص) و نافرمانی آن‌ها از نافرمانی خدا محسوبست و اگرچه فضل آنهارا منکر نشود از کم و بیش .

واعلموا أنّ المنكرين هم المكذّبون وأنّ المكذّبين هم المنافقون وأنّ الله عزّ وجلّ قال للمنافقين وقوله الحقّ : «إنّ المنافقين في الدّرك الأسفل من النّار ولن تجد لهم نصيراً» ولا يفرقنّ أحدمنكم ألزم الله قلبه طاعته وخشيته من أحد من النّاس أخرجه الله من صفة الحقّ ولم يجعله من أهلها فانّ من لم يجعل الله من أهل صفة الحقّ فأولئك هم شياطين الانس والجنّ وإنّ لشياطين الانس حيلة ومكراً وخدائع ووسوسة بعضهم إلى بعض يريدون إن استطاعوا أن يردّوا أهل الحقّ عمّا أكرمهم الله به من النظر في دين الله الّذي لم يجعل الله شياطين الانس من أهله إرادة أن يستوي أعداء الله وأهل الحقّ في الشكّ والانكار والتكذيب فيكونون سواء كما وصف الله تعالى في كتابه من قوله : «ودّوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواءاً» .

ثمّ نهى الله أهل النصر بالحقّ أن يتّخذوا من أعداء الله وليّاً ولا نصيراً فلا يهولنّكم ولا يردّنّكم عن النصر بالحقّ الذي خصّكم الله به حيلة شياطين الانس ومكرهم من اُمور كم تدفعون أنتم السيّئة بالّتي هي أحسن فيما بينكم وبينهم ، تلتمسون بذلك وجه ربّكم بطاعته وهم لاخير عندهم لايحلّ لكم أن تظهروهم على اُصول دين الله فانّهم إن سمعوا منكم فيه شيئاً عادوكم عليه ورفعوه عليكم وجهدوا على هلاككم واستقبلوكم بماتكرهون ولم يكن لكم النصفة منهم في دول

و بدانكه منكران هم آنها مكذبانند و راستيكه مكذبان هم آنان منافقانند و راستيكه خدا عزوجل دربارهٔ منافقان گفته است و گفتارش حق استكه: (١٤٥ـ النساء) راستى منافقان در درك اسفل دوزخند و ياورى براى آنها نيابى.

نبايد هيچكدام شماها كه دل بفرمان خدا دارد و از او ترسانست از هيچ مرديكه خدايشان از صفت حق و درستى بيرون كرده و آنها را از اهل آن نساخته بترسد زيرا هر آنكه راخدا اهل انصاف بحق و درستى نساخته هم آنان شياطين انس و جن باشند و راستى انس را حيله و مكر و فريبها است وبهم ديگر وسوسه كنند بقصداينكه اگر توانند اهل حق را بر گردانند از لطفيكه خدادر بارهٔ آنها كرده و آنها را متوجه به دين خدا نموده استكه شياطين انس اهل آن نيستند ومقصود شان ازاين كار اينستكه دشمنان خدا واهل حق درشك وانكار و تكذيب شريك آنها شوند وباهم برابر باشند چنانچه خدا در كتاب خود وصف كرده و فرموده (٨٨ـ النساء) دوست دارند كه شماهم كافر شويد چنانچه آنها كافر شدند تا باهم برابر باشيد ؟ سپس خدا آنها را كه اهل يارى حق بودند نهى كرده كه از دشمنان خدا براى خود دوست و ياورى بگيرند. نبايد شما را بهراس افكندواز يارى حق كه خداشمارا بدان مخصوص كرده است بازدارد نيرنك شياطين انس ومكر شان در كارهاى شما، ازهر بد كردارى بدانچه بهتر و نيكوتر است بايددفاع كنيد ميان خود و آنان و از اين كار تقرب بپروردگار را بخواهيد آنانرا خيرى نيست براى شما روا نيستكه اصول دين خدارا بآنها اظهار كنيد زيرا اگر آنها دربارهٔ آن از شماها چيزى بشنوند دشمن شما شوند و آنرا براى شما بدست گيرند و انتشار دهند و براى هلاك

الفجّار ، فاعرفوا منزلتكم فيما بينكم وبين أهل الباطل فانّه ينبغي لأهل الحقّ أن ينزلوا أنفسهم منزلة أهل الباطل لأنّ الله لم يجعل أهل الحقّ عنده بمنزلة أهل الباطل ألم يعرفوا وجه قول الله في كتابه إذ يقول : «أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتّقين كالفجّار» أكرموا أنفسكم عن أهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى ـ وله المثل الأعلى ـ و إمامكم و دينكم الّذي تدينون به عُرضة لأهل الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا ، فمهلاً مهلاً يا أهل الصلاح لا تتركوا أمر الله وأمر من أمركم بطاعته فيغيّر الله ما بكم من نعمة ، أحبّوا في الله من وصف صفتكم وأبغضوا في الله من خالفكم وابذلوا مودّتكم و نصيحتكم [لمن وصف صفتكم] ولا تبذلوها لمن رغب عن صفتكم وعاداكم عليها وبغي[ا]كم الغوائل .

هذا أدبنا أدب الله فخذوا به وتفهّموه واعقلوه ولا تنبذوه وراء ظهوركم ؛ ما وافق هداكم أخذتم به وما وافق هواكم طرحتموه ولم تأخذوا به ، وإيّاكم والتجبّر على الله واعلموا أنّ عبداً لم يبتل بالتجبّر على الله إلّا تجبّر على دين الله ، فاستقيموا لله ولا ترتدّوا على أعقابكم فتنقلبوا خاسرين أجارنا الله وإيّاكم من التجبّر على الله ولا قوّة لنا ولكم إلّا بالله .

شما بکوشند و بهر آنچه بد می‌دارید باشما روبرو شوند و در دولت فجار هیچ انصاف و حقی بشما ندهند شما مقام خود را میان خود و اهل باطل بدانید زیرا برای اهل حق نشاید که خودرا بمنزله اهل باطل درآورند زیرا خدا اهل حق را نزد خود چون اهل باطل نتگرد آیا نفهمیدید وجه نظر قول خدا را در کتاب خود که میفرماید (٢٦ـ ص) آیا مقرر سازیم آنکسانیکه گرویدند و کارهای خوب کردند چون مفسدان در روی زمین یا مقرر سازیم پرهیزکاران را چون نابکاران، خود را از اهل باطل گرامی ترشناسید و خدا تبارك وتعالی را ـ و از آن اوست مثل اعلی ـ وامام خود و دین خود را که بدان متدین هستید به اهل باطل نشان ندهید تا خدا بشما خشم کند و هلاك شوید: آرام، آرام؛ ای اهل صلاح دست از امر خدا وامر هر که فرموده مطیع او باشید بر ندارید تا خدا نعمتیرا که بشما داده است دیگرگون سازد برای خدا هر که هم حزب و هم عقیده باشما است دوست دارید و برای رضای خدا با مخالفان خود بد باشید ودوستی و خیرخواهیرا از هم‌مذهبانتان دریغ ندارید و از هر که روی از مذهب شما گرداند و با شما دشمنی کند برای مذهب شما وتوطئه برای شما فراهم کند دریغ دارید ، این رسم پرورش ماداست، دستور خداست آنرا بگیرید وبفهمید و خوب بدانید و پشت سر خود نیندازید هر آنچه موافق رهنمائی شماست عمل کنید وهر آنچه موافق هوی وهوس شماست به دور اندازید و بدان عمل نکنید ومبادا بخدا بزرگی کنید و بدانید که هیچ بنده‌ای بخدا بزرگی نکند جز اینکه به دین خدا بزرگی کند برای خدا درست بروید وبعقب برنگردید تا زیان‌کار برگشته باشید، خدا ما وشمارا از بزرگی کردن بخدا پناه دهد ولا قوة لنا ولکم الا بالله.

وقال عليه السلام : إنّ العبد إذا كان خلقه الله في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتّى يكره الله إليه الشرّ ويباعده عنه ومن كره الله إليه الشرّ وباعده عنه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبريّة فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشّعه و ورع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودّة الناس و مجاملتهم وترك مقاطعة الناس والخصومات ولم يكن منها ولا من أهلها في شيء ، وإنّ العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمت حتّى يحبّب إليه الشرّ و يقرّبه منه فاذا حبّب إليه الشرّ وقرّبه منه ابتلي بالكبر والجبريّة فقسا قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقلّ حياؤه و كشف الله ستره و ركب المحارم فلم ينزع عنها ور كب معاصي الله وأبغض طاعته و أهلها فبعد ما بين حال المؤمن و حال الكافر .

سلوا الله العافية واطلبوها إليه ولا حول ولا قوّة إلّا بالله ، صبّروا النفس على البلاء في الدّنيا فانّ تتابع البلاء فيها والشدّة في طاعة الله وولايته وولاية من أمر بولايته خير عاقبة عند الله في الآخرة

وفرمود (ع) راستیکه اگر بنده‌ای دراصل- اصل آفرینش- مؤمن آفریده‌شده‌است نمیردتاخدا بدکیشی رادر نظرش بدنماید وویرا ازآن دور سازد و هر که خدایش بدیرا ناخواه اوساخت وویرا از آن دور کرد از تکبر و سر بزرگی عافیت‌بخشد و راه نرمش گیرد و خوشرفتار گرددوچهره گشاده ووقار و سکینه وورع مسلمانی در او پدید آید واز آنچه مایه خشم خداست دوری گزیندو دوستی مردم و مدارا با آنها و حسن معاشرت و ترك خصومت با مردم بوی روزی کند و به هیچوجه پیرامون آن نگردد و راستیکه هرگاه خدا بنده‌ایرا در اصل- اصل آفرینش- کافر آفریده نمیرد تا شرانگیزی را محبوب او سازد و او را بدان نزدیك کند وچون دوست شر انگیزی شد و بدان نزدیکش ساخت گرفتار تکبر و سر بزرگی گردد و دلش سخت شود و بدخلق گرددوسختر و شود و هرزگی او نمودار شود و شرمش اندك باشد و خدا پرده اورا بردرد و مرتکب‌محرمات شود ودست از آنها برندارد و مرتکب نافرمانیهای خدا شود و طاعت اورا بددارد وهم اهل طاعت اوراو چه بسیار دوراست حال مؤمن ازحال کافر.

شرح - از مجلسی (ره) - « خلقه فی الاصل » یعنی خدا وقت آفریدن او می دانسته که کافر میشود و اینکه میفرماید بدی را محبوب او میسازد از اینکه بکیفر بد کاری اولطف خودرا از او دریغ می دارد.

دنباله حدیث ۱-

از خدا عافیت خواهید و آنرا از درگاه وی جوئید ولاحول ولاقوة الا بالله و خودرا برای بلا در این دنیا شکیبا سازید زیرا پیوسته بلا و سختی کشیدن در دنیا برای طاعت خدا و ولایت او و ولایت کسانیکه خدا دستورولایت و دوستی آنانرا داده است سرانجام خوبتری دارد درسرای دیگر

من ملك الدّنيا وإن طال تتابع نعيمها و زهرتها وغضارة عيشها في معصية الله وولاية من نهى الله عن ولايته وطاعته فانّ الله أمر بولاية الأئمّة الّذين سمّاهم الله في كتابه في قوله : « وجعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا » وهم الذين أمر الله بولايتهم وطاعتهم والذين نهى الله عن ولايتهم وطاعتهم وهم أئمّة الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمّة من آل محمّد يعملون في دولتهم بمعصية الله ومعصية رسوله صلّى الله عليه وآله ليحقّ عليهم كلمة العذاب وليتمّ أن تكونوا مع نبيّ الله محمّد صلّى الله عليه وآله والرّسل من قبله فتدبّروا ماقصّ الله عليكم في كتابه ممّا ابتلى به أنبياءه وأتباعهم المؤمنين ، ثمّ سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السرّاء والضرّاء والشدّة والرخاء مثل الذي أعطاهم ، وإيّاكم و مماظّة أهل الباطل وعليكم بهدي الصالحين و وقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشّعهم وورعهم عن محارم الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته فانّكم إن لم تفعلوا ذلك لم تنزلوا عند ربّكم منزلة الصالحين قبلكم .

واعلموا أنّ الله إذا أراد بعبد خيراً شرح صدره للإسلام ، فاذا أعطاه ذلك نطق لسانه بالحقّ وعقد قلبه عليه فعمل به فاذا جمع الله له ذلك تمّ له إسلامه وكان عند الله إن مات على ذلك الحال

در نزد خدا از همه ملك جهان و گرچه نعمت و خرمی و خوشگذرانی آن در نافرمانی خدا وولایت و دوستی کسانیکه خدا از دوستی با آنها نهی کرده پیوسته و پی در پی باشد زیرا خدا فرمان داده بولایت ودوستی آنانکه درقرآن خودش نشان آنهارا داده درآنجا که فرموده است (٧٣- الانبیاء) و آنها را امامانی مقرر کردیم که بفرمان ما رهبری کنند- و هم آنانند که خدا بولایت وطاعتشان امر کرده است و آنها که خدا از ولایت و طاعتشان نهی کرده است همان پیشوایان ضلالت باشند که خدا در دنیا بر ایشان دولتی بر اولیاء خدا که ائمه آل محمدند پیش بینی کرده است، در زمان حکومت خود بنافرمانی خدا ونافرمانی رسولش کار کنند تا فرمان عذاب برآنها درست آید وتادرست باشد که شماها با نبی خدا محمد و رسولان پیش از وی باشید پس تدبر کنید در آنچه خدا در قرآن خود حکایت کرده است از گرفتاری پیمبرانش و پیروان مؤمن آنها سپس از خدا بخواهید که بشما عطا کند صبر در بلا را در حال خوشی و تنگی و در حال سختی و آسایش چنانچه بشما عطا کرده است و مبادا با اهل باطل در افتید و ستیزه جوئید و بچسبید بروش نیکان ووقاروسکینه و حلم و خشوع و ورع آنها از محرمات خدا و بوفا داری و کوشش آنان برای رضای خدا در عمل بطاعت او زیرا اگرشماها چنین نکنید بمقام خوبان پیش از خودتان نرسید.

و بدانید که چون خدا خیر بنده‌ای را خواهد دلش را برای پذیرش اسلام بگشاید و چون این نعمت را به او داد زبانش گویای بحق شود و بدان دل بدهد و عمل کند و چون خدا این هرسه را برای او فراهم کرد اسلام او درست بلشد و اگر در این حال بمیرد در نزد خدا از نیکان باشد به

من المسلمين حقاً ، وإذا لم يرد الله بعبد خيراً وكله إلى نفسه و كان صدره ضيّقاً حرجاً فان جرى على لسانه حق لم يعقد قلبه عليه وإذا لم يعقد قلبه عليه لم يعطه الله العمل به فاذا اجتمع ذلك عليه حتّى يموت وهو على تلك الحال كان عندالله من المنافقين وصار ماجرى على لسانه من الحق الذي لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجّة عليه ؛ فاتقوا الله وسلوه أن يشرح صدوركم للاسلام و أن يجعل ألسنتكم تنطق بالحقّ حتّى يتوفّاكم و أنتم على ذلك و أن يجعل منقلبكم منقلب الصّالحين قبلكم ولاقوّة إلّا بالله والحمدلله ربّ العالمين.

ومن سرّه أن يعلم أنّ الله يحبّه فليعمل بطاعة الله وليتّبعنا ، ألم يسمع قول الله عزّ وجلّ لنبيّه صلى الله عليه وآله : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» ؟ والله لايطيع الله عبد أبداً إلّا أدخل الله عليه في طاعته اتّباعنا ولا والله لايتّبعنا عبد أبداً إلّا أحبّه الله ولا والله لايدع أحد اتّباعنا أبداً إلّا أبغضنا ولا والله لايبغضنا أحد أبداً إلّا عصى الله ومن مات عاصياً لله أخزاه الله و أكبّه على وجهه في النار والحمدلله ربّ العالمين.

درستی. وهرگاه خدا خیر بنده‌ایرا نخواهد اورا بخود واگذارد ودلتنك و پریشان باشد واگرهم حق را بزبان گوید دل بدان ندارد و چون دل بدان ندارد خدایش توفیق عمل بر آن ندهد و چون این وضع برایش فراهم گردد و بر آن بپاید تا بر اینوضع بمیرد در نزد خدا از منافقان باشد وهمان اعتراف زبان او بحق با اینکه خدایش توفیق دل دادن بدان و عمل کردن بر آن بوی نداده است بر او حجت گردد، از خدا بپرهیزید و از او درخواست کنید که سینه‌های شما را برای پذیرش اسلام بگشاید وزبانهای شمارا بحق ودرستی گویا سازد تاوقتی که جان شمارابگیرد و شما برهمین وضعیت باشید و بخواهید که بازگشت شما را چون بازگشت خوبان پیش ازخودتان سازد ولاقوة الابالله والحمدلله رب العالمین.

و هر که را خوش آید که بداند خدایش دوست‌دارد باید طاعت خدا را بکار بندد و باید که پیرو ما باشد آیا نشنیدی گفتار خدا را برای پیغمبرش (ص) (۳۱ـ آل عمران) بگو (ای محمد) اگر شما هستید که دوست دارید خدا را مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد ـ بخدا سوگند هرگز بنده‌ای نباشد که خدا را اطاعت کند جز اینکه خدا پیروی ما را در طاعت او در آورده است (یعنی باید بدستور و بیان ماحکم خدارا بداند و عمل کند) و نه بخدا بنده‌ای از ماها پیروی نکند جز اینکه خدا اورا دوست دارد و نه بخدا که هیچ بنده‌ای هرگز پیروی از ماها را وانهد جز اینکه بما بغض و دشمنی دارد و نه بخدا که هیچکس هرگزمارادشمن ندارد جز اینکه نافرمان خدا است وهرکس نافرمان خداوند بمیرد خدایش رسوا کند و برو او را سرنگون دردوزخ سازد والحمدلله رب العالمین.

شرح- این‌حدیث بعنوان رساله امام صادق (ع) ضبط شده‌است در میان اخبار کمتر بخبری بر میخوریم که باین‌مفصلی باشد و مخصوصاً عنوان رساله داشته باشد رسالت درمتن لغت بهر نامه‌ای اطلاق میشود درالمنجد گوید:

الرسالة والرسالة جمع رسائل و رسالات اسم است از ارسل‌بمعنی صحیفه‌ایست که کلام‌مرسل‌در آن نوشته میشود انتهی.

ولی از نظر کتب مذهبی عنوان نامه‌های متعدد و بلکه مفصلی است که از جانشینان حضرت عیسی که عیسویان آنها را رسولان عیسی خوانند در عهد جدید ضبط شده است و در بیش از بیست رساله از طرف جانشینان حضرت عیسی خطاب به اشخاص یا جمعیتها یا بی‌ذکر طرف منتشر گردیده و قسمت مهمی از کتب عهد جدید را تشکیل می‌دهد و اصول تعلیمات مسیحی را دربر داردو بیان دلچسب و مهرآمیزی پیروان عیسی را تبلیغ مینمایند، نامه‌های بسیاری از شخص پیغمبراسلام‌وامامان معصوم در ضمن کتب حدیث درج شده است ولی عنوان‌رساله‌بآنها داده‌نشده‌ولی‌پس‌ازتأمل‌بخوبی معلوم میشود که ارزش معنوی این رساله امام صادق (ع) به اصحاب خود از همه رساله هـای عهد جدید مسیحیان که جزء کتب رسولان ثبت شده است و ارزش وحی الهی‌بآنها داده‌اند ارجمندتر و با ارزش‌تر است.

رساله‌های عهدجدید بیشترمتعرض تعلیمات نامعقول و نامفهوم معموله کیش کنونی مسیحیت است که براساس تجسم خدا درجود حضرت مسیح وجانشینان اودور میزند وبرای خدای‌جهان پسر مـی تراشد و همه اوضاع‌هستی را به دست او می سپارد ولی رساله امام صادق « ع » دارای عالی ترین تعلیمات یك مذهب واقع‌بین‌و الهی‌است ومیتوان آنرادرسه‌فصل خلاصه‌کرد :

۱ـ مراعات جامعه بشری و انسانی واسلامی و همکاری با عموم مسلمانان درامور زندگانی و مسائل مشترکه بشری ودینی و آمیزش ومعاشرت بروجه احسن برای رعایت مصالح عمومی اجتماع که میفرماید:

فانه لابدلکم من مجالستهم ومخالطتهم و منازعتهم الکلام یعنی شماراازنظراداره زندگانی وهمکاری در انجام‌امور عامه‌انسانی‌واسلامی گزیری نیست ازاینکه بادیگران‌همنشین‌باشید و آمیزش کنید و گفتگو نمائید و نمی‌توانید براساس اختلاف بامردم دیگر در عقیده‌مذهبی و ایده خود ازآنها قهر کنید و کناره گیرید وارتباط خود رااز آنها ببرید وبروید در گوشه های خانـه و بیابان یك زندگانی ریاضت‌مآب فردی پیشه کنید ویا اینکه یك‌اقلیت ممتاز بوجود آورید بلکه‌باید بامردم دیگر دارای هرعقیده و ایده‌ای که هستند معاشرت کنید ودر امور عامه زندگی با آنها هم کاری داشته باشید وبر اساس‌احترام متقابل دادوستد کنید و بهره برید وبهره بدهید وبه این نکته هم‌اشاره می کند که چون شمااقلیت هستید واز نظر قدرت مقاومت با مخالفان‌خودراندارید بایدتاحد امکان صبر و شکیبائیرا پیشه کنید و اگر هم‌وضع و قانونی برخلاف مصلحت شما اجراء میشود بپذیرید و با جامعه همکاری کنید زیـرا مصلحت عمومی اجتماع بر مصلحت فرد و مصلحت اقلیت مقدم است.

۲ـ درآمیزش وخلطه بادیگران نرمش وسازش رامراعات کنید وعقیده و نظر مخصوص خود را نادیده گیرید واز این‌حسن سلوك وسازش درزندگی تعبیر بتقیه شده‌است وتقیه تنها به‌این معنی نیست که انسان برخود و یاآبرو ومالش می‌ترسد و بحساب حفظ خود عقیده ونظر خود را نهان میسازد بلکه‌بیشتر نظر بنظم اجتماع وشیرین بودن زندگی درمحیط عمومی دارد زیرااگر فردی که درجمعی زندگی‌میکند بی‌ملاحظه عقائد ونظریات مخالف ومخصوص خود را برخ آنها بکشد و در مقام ستیزه و کشمکش باآنها درآید مایه برهم زدن‌نظم زندگانی وتلخی خود و دیگران میشوداین بسیار عادی است که در محیط یکخانواده بساکه پدر یابرادر بزرگتر با دیگر افرادخانداناختلاف نظر دارد ولی وقتی ملاحظه می کند که اظهارنظرش مایه تلخی وستیزه می گردد نظر خودرانهان می‌دارد وبا دیگران هم‌نفس میشود این همه‌اش برای این‌نیست که ازاظهار نظرمخصوص خود ترس دارد بلکه مراعات‌نظم اجتماع خانواده و مسالمت و خوش بودن آنهاهم در اینجا منظوراست و بسا که علت اصلی درخود ونظر مخصوص بخود اواست وموضوع تقیه درمذهب هم‌همه بحساب ترس و هراس از جان ومال نبوده بلکه مراعات‌نظم عمومی اجتماع وشیرین شدن زندگانی درمحیط عمومی خود علت‌مهمی است برای‌تقیه ازاین جهت میفرماید درمعاشرت باآنان تقیه‌را منظور دارید و اخبار بسیاری وارد شده است که در جمعه و جماعت عمومی‌مسلمانان شرکت کنید گرچه باعقیده‌مذهبی‌آن ها مخالف هستید و بلکه در عین حضور در جمعه وجماعت تاآنجا که می‌توانید مراعات‌عقیده‌خود را هم درباره انجام عمل عمومی رعایت کنید و دستور ندادند که تا می‌توانید دوری کنید و درخانه های خود نماز بخوانید.

۳ـ سفارش اکید برای توجه بخدا و تقوی و مراعات احکام ودستورات الهیه بروجه صحیح و نشان دادن راه‌راست‌تعلیم‌وآموزش‌احکام‌ودستورات‌الهیه که‌عبارت‌ازدریافت‌تعلیمات امامان‌معصوم‌است زیرا اطاعت خداوند وابسته تشخیص احکام ومقررات صحیح وحقیقی خدااست و در صورتیکه قرآن مجید مرجع‌عام ومنبع تام احکامست بواسطه‌جهل مردم بفهم قرآن اختلاف پدیدشده است و بـرای رفع این اختلافات از خود قرآن استفاده نتوان برد زیرا اگر ظاهر قرآن باعث رفع اختلاف میشد که باید اختلافی بوجود نیاید وبناچار باید شارح و مفسر معصومی برای‌قرآن باشد که آنرا بوجه درست بیان کند وسخن اوقاطع باشد وچنین شخص بدون‌امتیاز وعنوان خاصی‌نباشد وآن امتیازنص امامت اواست وآن عنوان معصوم بودن اواست واز اینجهت ولایت امام‌معصوم بااطاعت خداوندردهم آمیخته‌است‌واز آن گزیری نیست.

(صحيفة علي بن الحسين عليهما السلام)

☆(وكلامه في الزهد)☆

٢ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن ابن محبوب، عن مالك بن عطيّة، عن أبي حمزة قال: ماسمعت بأحد من النّاس كان أزهد من عليّ بن الحسين عليهما السلام إلّا مابلغني من عليّ بن أبي طالب عليه السلام، قال أبوحمزة: كان الامام عليّ ابن الحسين عليهما السلام إذا تكلّم في الزّهد ووعظ أبكى من بحضرته، قال أبوحمزة: وقرأت صحيفة فيها كلام زهد من كلام عليّ بن الحسين عليهما السلام وكتبت مافيها ثمّ أتيت عليّ بن الحسين صلوات الله عليه فعرضت مافيها عليه فعرفه وصحّحه وكان مافيها:

بسم الله الرّحمن الرّحيم كفانا الله وإيّاكم كيد الظالمين وبغي الحاسدين وبطش الجبّارين أيّها المؤمنون لايفتننّكم الطواغيت وأتباعهم من أهل الرّغبة في هذه الدّنيا المائلون إليها المفتتنون بها، المقبلون عليها وعلى حطامها الهامد وهشيمها البائد غداً، واحذروا ماحذّركم الله منها وازهدوا فيمازهّدكم الله فيه منها ولاتركنوا إلى مافي هذه الدنيا ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان، والله إنّ لكم ممّا فيها عليها [ل]دليلاً وتنبيهاً من تصريف أيّامها وتغيّر انقلابها و مثلاتها وتلاعبها بأهلها، إنّها لترفع الخميل وتضع الشريف وتورد أقواماً إلى النّار غداً ففي هذا

صحيفه علي بن الحسين (ع) و سخن او درباره زهد

٢ـ از ابيحمزه گويد نشنيدم كسى زاهدتر از علي بن الحسين (ع) باشد جز آنچه بمن درباره زهد علي بن ابيطالب (ع) رسيده است ابوحمزه گويد چون امام علي بن الحسين (ع) درباره زهد سخن مي كرد و پند مى‌داد هر كه در حضورش بود مى گرياند ابوحمزه گويد من يك دفترى خواندم كه در آن گفتارى درباره‌زهداز سخن علي بن الحسين(ع) بود و من آنچه را درآن بودنوشتم‌وخدمت علي بن الحسين(ع) رفتم وآنچه در آن بود بوى‌عرضه داشتم آنرا شناخت و درست دانست وآنچه در آن بود اين بود:

بنام خداوند بخشاينده مهربان خدا بگرداند از ما و شماها نيرنك ستمكاران و ستم حسودان و يورش زور گويانرا آيا مؤمنان شما را فريب ندهند سركشان و پيروان آنها كه روى دل بسوى اين اين‌جهان‌دارند و بدان گرايندآنانكه بدان‌فريفته‌شدندوبرآن‌روى كردند و بركالاى‌پوسيده‌ونشخوار زودگذر دل نهادند، بر حذر باشيد از آنچه خدا شما را از آن برحذر كرده است و بيرغبت باشيد ازآنچه‌خداشمارا بدان‌بيرغبت‌خواسته‌وبراين‌دنياتكيه‌ندهيدبمانند كسيكه‌آنراخانه جاويدان ومنزل‌پاى بندان بر گرفته‌است بخداسوگند براى شماها درآنچه از خود اين جهانست هرآينه رهنما وآگاهى است براى گذشت روزگاران آن و ديگر گون شدن انقلابها و نمونه‌ها و كيفرها و واكنشهاى‌آن و بازى گرى آن بادل داده‌ى خود راستى اين جهانست كه گمنامرا بلند نام ميكند و سرورانرا

معتبرٌ ومختبرٌ وزاجرٌ لمتنبّه ، إنّ الأمور الواردة عليكم في كلّ يوم وليلة من مظلمات الفتن وحوادث البدع وسنن الجور وبوائق الزّمان وهيبة السلطان ووسوسة الشيطان لتثبّط القلوب عن تنبّهها وتذهلها عن موجود الهدى ومعرفة أهل الحقّ إلّا قليلاً ممّن عصم الله ، فليس يعرف تصرّف أيّامها وتقلّب حالاتها وعاقبة ضرر فتنتها إلّا من عصم الله ونهج سبيل الرّشد و سلك طريق القصد ثمّ استعان على ذلك بالزّهد فكرّر الفكر واتّعظ بالصّبر فازدجر وزهد في عاجل بهجة الدّنيا و تجافى عن لذّاتها ورغب في دائم نعيم الآخرة وسعى لها سعيها وراقب الموت وشنىء الحياة مع القوم الظالمين ، نظر إلى ما في الدنيا بعين نيّرة حديدة البصر وأبصر حوادث الفتن وضلال البدع وجور الملوك الظلمة ، فلقد لعمري استدبرتم الأمور الماضية في الأيّام الخالية من الفتن المتراكمة والانهماك فيما تستدلّون به على تجنّب الغواة وأهل البدع والبغي والفساد في الأرض بغير الحقّ فاستعينوا بالله وارجعوا إلى طاعة الله وطاعة من هو أولى بالطاعة ممّن اتّبع فاُطيع .

فالحذر الحذر من قبل الندامة والحسرة والقدوم على الله والوقوف بين يديه و تالله ما صدر

زبون میسازد و مردمانیرا در فردا به دوزخ میکشاند درهمین بررسی، عبرت‌انگیزی و آزمایش وجلو گیری‌است برای هر آگاهی، اموری که درهر شبانه روز بشما روی آورند و بدعتهای تازه و روش های خلاف حق و ناگواریهای روزگار و هراسهای‌از سلطان و وسوسه‌های شیطان دلها رااز آگاهی باز دارند و از وجود هدایت و شناختن رهبران درست غـافل سازند جز اندکی از آن هـا کـه خدا نگه دارد.

و نیست که بشناسد و عبرت گیرد از گردش روزگاران جهان و زیر ورو شدن احوال آن‌وسر انجام زیان فریفته شدن بدان جز کسی که خدایش حفظ کند و براه درست گام نهد وجاده راست بیماید وسپس‌برای این‌کار اززهد کمك گیرد ویاری جوید وپیاپی بیندیشد وبشکیبائی پند پذیردوخود را باز دارد و بیرغبت سازد از خرمی زودرس و زودگذر این جهان و از لذت‌های آن پهلو تهی کند و بنعمت جاوید آخرت شیفته باشد و نهایت کوشش برای آن بنماید و مرگرا همیشه بپایدوزندگی با مردم ستم‌کاررا ناگوار یابد، برآنچه در این‌جهانست بادیده روشن و تیزنگاه کند وبفتنه هـای تازه‌چشم اندازد و بیدعتهای گمراهی و خلافکاریهای شاهان ستم‌کار.

بجان خود که‌شما ازاوضاع روزگاران دیرین به‌اندازه فتنه‌های درهم و برهم وشیفته گیهای‌بیجا در پشت سر گذاشتید که از آنها بتوانید راه ببرید بر دوری گزیدن از گمراهان و بـدعت گزاران و ستم پیشگان و مفسدان در روی زمین بنا حق از خدا یاری جوئید و بر گردید بـه طاعت خدا و طاعت کسی که به طاعت سزاوار تر است از آن ها که پیروی شوند و فرمان آنها را برند .

الحذر، الحذر، از پیشآمد و پشیمانی و افسوس و ورود به درگاه خدا و برابر شدن بااو و

قومٌ قطّ عن معصية الله إلّا إلى عذابه وما آثر قومٌ قطّ الدنيا على الآخرة إلّا ساء منقلبهم وساء مصيرهم وما العلم بالله والعمل إلّا إلفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحثّه الخوف على العمل بطاعة الله و إنّ أرباب العلم وأتباعهم: الذين عرفوا الله فعملوا له ورغبوا إليه وقد قال الله: «إنّما يخشى الله من عباده العلماء» فلا تلتمسوا شيئاً ممّا في هذه الدّنيا بمعصية الله واشتغلوا في هذه الدّنيا بطاعة الله واغتنموا أيّامها واسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله فانّ ذلك أقلّ للتّبعة وأدنى من العذر وأرجا للنجاة فقدّموا أمر الله وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأمور كلّها ولا تقدّموا الأمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت من زهرة الدّنيا بين يدي الله وطاعته وطاعة أولي الأمر منكم

واعلموا أنّكم عبيد الله و نحن معكم يحكم علينا وعليكم سيّدٌ حاكم غداً وهو موقفكم ومسائلكم فأعدّوا الجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على ربّ العالمين يومئذ لا تكلّم نفس إلّا باذنه.

واعلموا أنّ الله لا يصدّق يومئذ كاذباً ولا يكذّب صادقاً ولا يردّ عذر مستحقّ ولا يعذر غير معذور، له الحجّة على خلقه بالرّسل والأوصياء بعد الرّسل فاتّقوا الله عباد الله واستقبلوا في

بخدا سو گند هيچ مردمی هر گز از منزلگاه گناه و نافرمانی خدا کوچ نکنند جز بسوی عذابش و بر نگزينند هر گز هيچ مردمی دنيا را بر ديگر سرای جز اينکه بد بر گشت و بد سرانجامند خداشناسی و کردار نيك نيستند جز دو رفيق هم آغوش، هر که خدا را شناسد از او بترسد و ترسش اورا بکردار طاعت خدا وادارد و راستی که دانشمندان و پيروانشان هم آنکسانند که خدارا شناختند و برای او کار کردند و به او روی آوردند و هر آينه خدا فرموده است (٢٨- فاطر) همانا دانايانند که از خدا می‌ترسند- نبايد چيزی از اين جهانرا بوسيله گناه خدا بجوئيد در اين جهان بکار طاعت خدا اندر باشيد و روز بروز آنرا غنيمت شماريد و بکوشيد در آنچه فردا شمارا از عذاب نجات بخشد زيرا اين روش کم مؤاخذه‌تر و بعذرخواهی نزديکتر و برای نجات اميدبخش‌تر است فرمان خدا را پيش خود گذاريد و بطاعت کسی گرائيد که خدا طاعتش را پيشتر از همه امور ودر پيش همه امور واجب کرده است وامورى راكه از جانب سر کشان بخاطر دنيای شکوفان آنها بشما وارد ميشود مقدم بر طاعت خدا وطاعت صاحب الامر خود مداريد بدانيد که شماها همه بنده‌های خدائيد و ماهم بهمراه شما بر ما و شماها آقائی حکم کند که حاکم فرداست و اواست که شمارا بازداشت کند و از شماها بازپرسی کند و بايد آماده پاسخ شويد پيش از بازداشت و پرسش و عرضه بر پروردگار جهانيان در چنانه روزی که جز به اجازه او کسی دم نتواند زد.

و بدانيد که خدا در آنروز هيچ دروغگوئی را راستگو نشمارد وهيچ راستگوئی را دروغزن و هيچ عذر بجائی را رد نکند وهيچ بی‌عذری را معذور نداند اواست که برهمه خلقش حجت دارد بوسيله رسولان واوصياء جانشين رسولان، ای بنده‌های خدا ازخدا بپرهيزيد و به اصلاح خود رو آوريد و به

إصلاح أنفسكم وطاعة من تولّونه فيها ، لعلّ نادماً قدندم‌فيمافرّط بالأمس في‌جنب‌الله وضيّع من حقوق‌الله واستغفروالله وتوبوا إليه فانّه يقبل‌التوبة ويعفو عن‌السيّئة ويعلم ماتفعلون .

و إيّاكم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة الفاسقين ،احذروافتنتهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا أنّه من خالف‌أولياءالله ودان بغيردين‌الله واستبدّ بأمره دون أمروليّ الله‌كان في‌نارتلتهب ، تأكل أبداناً قد غابت عنهاأرواحها وغلبت عليها شقوتها ، فهم موتى لا يجدون حرّالنارولوكانوا أحياء لوجدوا مضض حرّالناراعتبروا ياأولي‌الأبصار واحمدواالله على ما هداكم واعلموا أنّكم لاتخرجون من قدرةالله إلى غيرقدرته وسيرى‌الله عملكم ورسوله ثمّ إليه تحشرون ، فانتفعوا بالعظة وتأدّبوابآداب‌الصالحين .

طاعت خدا و طاعت هر که در طاعت خدا پیرووودوست او شدید شاید پشیمانی پشیمانی کشد درآنچه دیروز درباره خدا کوتاهی کرده و حقوق خدا را ضایع ساخته از خدا آمرزشخواهید و بدو باز گردید زیرا او است که توبه پذیرد و از گناه درگذرد وبداند که شماها چه‌میکنید .

مبادا باگنه‌کاران همنشینی کنید و بستم‌کاران یاری دهید و با فاسقان همسایه شوید از فتنه و فریب آنان برحذر باشید واز آستان آنها به‌دور گردید وبدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و بجز دین خدا کیشی بپذیردوخودکامی کند در برابر فرمان امام برحق در آتش سوزانی باشد که میخورد پیکرهائی را که جان خود را باخته اند و بدبختی بر آنها چیره شده پس آنان مردگانی باشند که سوز آتش را نیابند و اگر زنده بودند هر آینه دردناکی سوز آتش را دریافت میکردند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله فی‌نار تلتهب» ظاهرا مقصود اینست که آنها در این‌جهان‌در آتش دوری وحرمان وخشم و خذلان میسوزند ولی چون بمانند مرده‌ها هستند و از حقایق بیخبرندو علم ویقین ندارندبدرد این‌آتش معنوی وسوزان شعور ندارند آنرا درك نميكنند چنانچه خدا تعالی فرموده‌است (۴۹ـتوبه) براستی که دوزخ‌بکافران‌فراگیر است وهم خدا فرموده‌است (۲۱ـ النحل) مرده‌هایند ونه زنده‌ها ولی شعور ندارند (یعنی مرده‌بودن خودرا درك نمیکنند) و ممکن‌است که مقصوداز‌آتش اسباب درآمدن در دوزخ باشد بطورمجاز:

دنباله حدیث۲ـ

ای صاحب دیده‌ها عبرت گیرید و خدارا سپاس گزارید برزهبری کردن شماها و بدانید که‌از زیر نیروی‌خدادرپناه‌دیگر نیرو بیرون‌نتوانید شد ومحققاً ببیند خدا کردار شماراوهم رسولخدا «ص» سپس بسوی‌او محشور گردیداز پند سود بریدبآداب‌خوبان‌ادب پذیرید .

٣ ـ أحمد بن محمّد بن أحمد الكوفي وهو العاصمي ؛ عن عبدالواحد بن الصوّاف ، عن محمّد بن إسماعيل الهمداني ؛ عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين عليه السلام يوصي أصحابه و يقول : اُوصيكم بتقوى الله فانّها غبطة الطالب الرّاجي وثقة الهارب اللاّجي واستشعروا التقوى شعاراً باطناً واذكروا الله ذكراً خالصاً تحيوا به أفضل الحياة وتسلكوا به طريق النجاة ، انظروا في الدنيا نظر الزّاهد المفارق لها فانّها تزيل الثاوي الساكن وتفجع المترف الآمن لا يرجى منها ما تولّى فأدبر ولا يدرى ما هو آت منها فينتظر ، وصل البلاء منها بالرّخاء والبقاء منها إلى فناء ، فسرورها مشوبٌ بالحزن والبقاء فيها إلى الضعف والوهن ، فهي كروضة اعتمّ مرعاها وأعجبت من يراها عذبٌ شربها ، طيب تربها ، تمجّ عروقها الثرى ، وتنطف فروعها الندى ، حتّى إذا بلغ العشب إبّانه واستوى بنانه هاجت ريح تحتّ الورق وتفرّق ما اتّسق فأصبحت كما قال الله : « هشيماً تذروه الرّياح و كان الله على كلّ شيء مقتدراً» ، انظروا في الدنيا في كثرة ما يعجبكم وقلّة ما ينفعكم.

٣ـ ازامام كاظم(ع) که شیوه امیرالمؤمنین بود که بیاران خودچنین سفارش میفرمود: من به شما سفارش کنم تقوا از خدارازیرا تقوی بهره رشك آور جوینده امیدواراست ووسیله اعتماد گریزان پناه‌جو، تقوی رادر درون نهادخود بپرورید ودرك کنید و خدارا باخلاص یاد کنید تا بدان بهترین زندگی را به دست آرید وراه نجات‌را بپیمائید در دنیا نگاه کنید چون نگاه زاهدی که ازآن جدائی میکند زیراکه دنیاجای گزین نشیمن گیر را بن کن میکند و خوشگزران آسوده نهادرا داغ دار مینماید آنچه ازدنیا رو گردانید و پشت کرد ورفت امید برگشتی بدان‌نیست و کس نداند که آنچه ازآن آید چیست تاانتظارآنرا برند آسایش آنرا بلا درپی است و بقایش‌رانیستی‌وفنا، شادیش آمیخته به‌اندوه است وبایش آنرا درپیرامون ناتوانی وسستی، دنیا چه بستانیست که چرا گاهش سرسبز و شادابست و هرکسش بیند درشگفت و آرمانست،آبش خوشگواراست وخاکش پاك وسرشار، ریشه درخت و گل و گیاهش آب دربن خاك تنیده وشاخه هایش نم ورطوبت رابخود کشیده‌ودرباشیده تاچون گیاهش ببهارعمر و خرمی رسد وبر سرپای خودایستد بادی طوفانی بوزد و بجهدو برگهایش را بریزکند وبروی زمین‌دریزد و هرچه برشته‌زیبائی درآورده ازهم بپاشد وچنان گردد که‌خدافرماید (١٢٦- الکهف) خشکیده و خرد شده که بادش بهر سو بپراند و خدا است که بر هر چیزی توانا است ـ دنیا را از این رو بنگرید که بسیار چیز خوش آیند بشما نماید و کمتر چیزی در آن باشد که بشماسودبخشد.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

(وهي خطبة الوسيلة)

٤ ـ محمّد بن عليّ بن معمر، عن محمّد بن عليّ بن عكاية التميميّ، عن الحسين بن النضر الفهريّ عن أبي عمرو الأوزاعيّ، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت: يابن رسول الله قد أرمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها فقال: ياجابر ألا أُوقفك على معنى اختلافهم من أين اختلفوا ومن أيّ جهة تفرّقوا؟ قلت: بلى يابن رسول الله قال: فلا تختلف إذا اختلفوا ياجابر إنّ الجاحد لصاحب الزّمان كالجاحد لرسول الله صلّى الله عليه وآله في أيّامه، ياجابر اسمع وع، قلت: إذا شئت؛ قال: اسمع وع وبلّغ حيث انتهت بك راحلتك أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب النّاس بالمدينة بعد سبعة أيّام من وفاة رسول الله صلّى الله عليه وآله وذلك حين فرغ من جمع القرآن وتأليفه فقال: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلّا وجوده و حجب العقول أن تتخيّل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لايتفاوت في ذاته ولا يتبعّض

يك سخنرانى از امير المؤمنين (ع)
و آن خطبه وسيله است

٤ ـ ازجابر بن يزيد گويد من خدمت امام باقر (ع) شرفياب شدم و گفتم يابن رسول الله اختلافات مذهبى شيعه مرا داغ كرده و گداخته در پاسخ فرمود: اى جابر ترا واقف نكنم برحقيقت اختلاف آنها كه از كجا اختلاف پيدا كردند و از چه جهت جدائى و تفرقه ميان آنها افتاد؟ گفتم: چرا يابن رسول الله فرمود اى جابر اگر آنها براه جدائى واختلاف رفتند تو راه اختلاف در پيش مگير. اى جابر منكر امام هر زمان وصاحب الامر وقت مانند منكر رسول خدا «ص» است در دوران رسالت او، اى جابر گوش دار و در ياد نگه دارد.

جابر ـ هر گاه شما خواسته باشيد كه بشنوم بفرمائيد تا گوش دارم (اكنون آماده ام كه بشنوم و درخواست آنرا دارم خ ل).

امام ـ گوش دار و در ياد نگه دار تا آنجا كه مركبت پيش ميرود بديگران برسان كه امير المؤمنين «ع» پس از هفت روز وفات پيغمبر «ص» براى مردم سخنرانى كرد و اين سخنرانى هنگامى بود كه از جمع آورى و تأليف قرآن پرداخته بود، چنين فرمود:

سپاس از آنخدائيست كه وهمها را در بند كرده است از اينكه بجائى برسند درباره او جز به همين كه اوهست و همه خردها را درپرده داشته از اينكه ذات او را در خيال آورند زيرا از همانندى و هم شكلى بر فراز است.

بلكه او است همان صرف هستى كه درحقيقت ذاتش تفاوتى نيست و در صفات كمالش تبعيض به شماره بندى راه ندارد.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ « قوله منع الاوهام » ظاهر اینست که مقصود از وهم در این جا معنی عامی است که شامل عقل هم می شود یعنی تقدس وعلو شأنش مانع از آنست که عقول راجز همان‌درك هستی او دراو راهی باشد و کنه صفاتش رادریابد.

«و حجب‌العقول» یعنی‌محجوبندازاینکه‌اورادرخیال رسم کنند اگر منظور ازتخیل ارتسام در قوه خیال باشد چنانچه اصطلاح‌شده منظور از تعلیل اینست که تخیل در محسوسانست و در مادیات واگر خداتعالی در خیال آیدبایدبمانند آن باشد وهم شکل آنها بود ودر صفات امکانیه باآنهاشریك باشد بااینکه خدا ازهمه اینها برتر است وبر کنار است واگر مقصود ارتسام در عقل‌باشد که روشن تراست مقصود اینست که‌خداتعالی بچیزی نماند تامابه الاشتراك و مابه‌الامتیاز داشته‌باشد ودرتصور عقل درآیدیااینکه هر صورتی در عقل درآید نیاز بمحل دارد ونتواند عین حقیقت اوباشد یـا بتعبیر دیگراگرخدا درعقل گنجد دراین‌جهت‌مانند ممکنات‌باشدواین‌همانندی براو روانباشد یا گفته شود میان عاقل ومعقول نسبتی باید تا تعقل شاید ومناسبتی یا مشابهتی چنین میان خداوخلقش‌نیست پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم وهم یك‌نیروی درونی است دروجود انسان که برروی‌صورت‌همه محسوسات صـورت تراشی میکند و کاریکاتور ساز درون انسانست و هرگونه تصویر نقشه‌ای را ابتکار میکندوفن کاری‌ـ کاتورسازی امروز که شهرت بسزائی‌دارد یکی ازفنون فعالیت این‌نیرو است ومی‌توان گفت نیروی وهم ازاین نظر پایانی ندارد مانند عدد وشماره که خود بی‌نهایت است بلکه شماره وعدد هم خود یکی از فعالیتهای همین نیروی واهمه است زیرا هرگونه ادراکی که درحدی گنجد و اندازه اش باشد چه بعنوان خود شمارش که یك اندازه‌ایست وچه به‌اعتبار صورت وپیکره که عبارت از احاطه سطح ویا خطست بیك‌شکل هندسی وآن هم خود اندازه دیگریست دردسترس وهم افتد و بر روی آن هراندازه ای دیگری بـاید آورد و چنانچه اندازه های شماری لانهایت است با افزودن هـر شماری شماری دیگر پدید آید و برای‌آن پایانی نشاید و اندازه‌های سطحی و خطی هم‌چنین باشد بلکه کار وهم ازاین هم پردامنه‌تر است وگاهی برای حقـائق نامرئی هم صورت گری کند و این خود درفن ادب وشعر بـاب‌تشبیه معقول بمحسوس‌باشد زیراخود فن‌شعر وادب هم‌یکی ازفنون‌فعالیت واهمه‌است چنانچه علمرا بصورت نورروشن در آورد وجهلرا بصورت تاریکی وظلمت و هـدایت را زندگی تصویر کند و ضلالترا در اسکلت مرده‌ای مجسم‌نماید و عدالترا باشکل ترازومجسم کنـد و صلح وسلامترا باصورت کبوترسفید نمایش‌دهد، ووهم‌بااین‌وسعت دستگاه اندازه گیری ونقشه کشی نا محدود خود درساحت خداوند راهی ندارد جز بهمین اندازه که درك کند هـست وبرای هستی مطلـق هیچ اندازه‌ای وجودندارد که‌وهم بتواند آنرا درقالب آن درآورد وهمین معنی است که میفرماید چون خدارا مانندی‌نیست وهم شکلی‌نیست‌یعنی اندازه گیری دراو امکان‌پذیر نیست اوهامرادرحضرت او راهی نیست.

نیروی عقل کلیاترا درك کند وکلیات بیش‌از پنج‌نباشد که درمنطق بیان‌شده است:

وجه‌اشتراك حقائق مختلفه که جنس‌باشد ووجه اشتراك افراد یك‌حقیقت که‌نوع است و وجه امتیازحقیقت‌خاصی ازحقیقت دیگر که‌فصل‌است ووجه‌اشتراك‌دروصف‌وعارض‌خارج‌ازذات که‌اگرمحصور به‌افراد یك حقیقت‌باشد عرض‌خاص است واگر مشترك میان حقائقی باشد عرض عام‌است همه‌اینکلیات

بتجزئة العدد في كماله ، فارق الأشياء لاعلى اختلاف الأماكن ويكون فيها لاعلى وجه الممازجة، و علمها لابأداة لايكون العلم إلّابها وليس بينه وبين معلومه علم غيره، به كان عالماً بمعلومه ، إن قيل : كان فعلى تأويل أزليّة الوجود وإن قيل : لم يزل ، فعلى تأويل نفي العدم ؛ فسبحانه و تعالى عن قول من عبد سواه واتّخذ إلهاً غيره علوّاً كبيراً .

نحمده بالحمد الذي ارتضاه من خلقه وأوجب قبوله على نفسه وأشهد أن لاإله إلّاالله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان القول وتضاعفان العمل ، خفّ ميزانٌ ترفعان منه وثقل ميزانٌ توضعان فيه وبهما الفوز بالجنّة والنجاة من النّار والجواز على الصّراط

بر پایه تفاوت مراتب وجود وحقیقت اشیاءاست که درك اشتراك وامتیاز بشود وشمارشی در اجزاء مفهومی پدید آید وچون حقیقت هستی وصرف هستی بر کنار ازهمه این هااست نه دچار تفاوت است و نه شمارش، اجزاء درونی یا برونی بنا برین در تعقل نیاید زیرا از عقل جز ادراك این کلیات کاری بر نیآید بنا بر این تقریر جمله « بل هو الذی لایتفاوت » تا « فی کماله » بیان علت این است که عقل از تخیل ذاتش در پرده است و قابل شماره نبودن صفات کمال به این معنی است که عین ذات اویند نه زائد بر ذات تاآن ها را با ذات دو شماره باشد یا نسبت بهم دیگر شماره ها داشته باشند.

دنباله حدیث ٤ ـ

از همه چیز ها جدا است نه بوسیله مسافت و در همه چیز اندر است نه بر وجه آمیزش و ممازجت .

شرح ـ در اینجا برای تمثیل و نزدیك کردن این حقیقت بفهم عمومی ممکن است بوضع جان با تن توجه کرد که جان از تن جدا است ولی نه به‌این معنی که مسافتی میان آن ها وجود دارد وهر کدام در جای دیگرند و با آن اندر است نه باین‌معنی که بدان‌آمیخته وممزوج باشد.

دنباله حدیث ـ ٤

دانش‌او به‌ابزار نیست علمش‌بخود ذاتست، میان‌او ومعلوم اوعلمی که‌جز اوباشد وبوسیله آن دانا بمعلوم‌باشد وجودندارد (شرح بلیغی‌است که علم‌او عین‌ذات او است وعبارت از احاطه حضوری است) اگر گفته شود که بوده‌است به‌این معنی‌است که‌وجودش‌ازلی است واگر گفته‌شودهمیشه‌هست به‌این معنی‌است که نابودی رادر او راهی‌نیست پس‌منزه بادخدا وبر برتر بادازگفته آنکه جز او را پرستد ومعبوددیگری جزاو گیرد .

او راسپاس گزاریم بدان سپاسی که ازخلقش برای‌خودش پسندد وپذیرش آنرا برخودما بایست شمارد و گواهمکه نیست شایسته‌پرستشی جزاو، تنهااست،شریك‌ندارد و گواهم که‌محمدبنده‌ورسول اواست، دو گواهیند که گفتاررا برفرازند و کردار را دوچندان سازند، سبك باشد هرمیزان عملی که ازآنشان بردارند وسنگین باشد هرمیزان عملی که در آنشان بگذارند: به‌این دواست کامیابی‌به بهشت و نجات ازدوزخ و گذشت برصراط شماها باشهادت ببهشت درآئید وبا نماز برحمت برسید، بر

وبالشهادة تدخلون الجنّة وبالصّلاة تنالون الرّحمة ، أكثروا من الصّلاة على نبيّكم « إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ ياأيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً » صلّى الله عليه وآله و سلّم تسليماً .

أيّها النّاس إنّه لاشرف أعلى من الاسلام ولا كرم أعزّ من التقوى ولامعقل أحرز من الورع ولاشفيع أنجح من التوبة ولالباس أجمل من العافية ولاوقاية أمنع من السّلامة ولامال أذهب بالفاقة من الرضى بالقناعة ولا كنز أغنى من القنوع ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الرّاحة وتبوّأ خفض الدّعة والرغبة مفتاح التّعب والاحتكار مطيّة النصب والحسد آفة الدّين والحرص داع إلى التقحّم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق إلى الحين والشره جامع لمساوي العيوب ربّ طمع خائب وأمل كاذب ورجاء يؤدّي إلى الحرمان وتجارة تؤول إلى الخسران ، ألا ومن تورّط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرّض لمفضحات النوائب وبئست القلادة قلادة الذّنب للمؤمن.

أيّها النّاس إنّه لا كنز أنفع من العلم ، ولاعزّ أرفع من الحلم ، ولاحسب أبلغ من الأدب ولانسب أوضع من الغضب ، ولاجمال أزين من العقل . ولاسوأة أسوء من الكذب ، ولاحافظ أحفظ من الصمت ، ولاغائب أقرب من الموت .

پيغمبر خود بسيار صلوات فرستيد. راستى كه خدا وفرشته‌هاش صلوات فرستند برپيغمبر أيا كسانيكه گرويديد صلوات براو فرستيد ودرود فراوان.

أيا مردم راستش اينستكه شرفى برتر ازاسلام نيست و كرامتى عزيزتر از تقوى و قلعه اى مصونتر از ورع و پارسائى و شفيعى پذيراتر از توبه ولباسى زيباتر ازعافيت، و نگهداشتى نيست كه منيع‌تر از سلامت و سازش و نه مالى نياز برنده‌تر از دلدادن بقناعت و نه گنجى پرثروت‌تر از قناعت هر كه بهمان كفايت گذران معاش اكتفاء كند آسايش خود را پابر جا كرده ودر مهد آرامش نشيمن ساخته، رغبت بدنيا كليد رنج است وجمع مال دنيا مركب ناراحتى، حسد آفت دين است و آزمندى سبب افتادن در پرتگاه گناهان كه مايه حرمانست سركشى وستم رانندهٔ بمرگست وشيفته بودن بدنيا بنگاه هر عيب بد، بسا طمعى كه نوميد گردد و آرزوئى كه بر بـاد رود و دروغ در آيد و اميدى كه به نوميدى گرايد و تجـارتى كه به زيان كشد هلاهر كه خود را چشم بسته از سر انجام در هر كارى در اندازد در معرض ناگوارى هاى رسوا كننده است و چه بد گردنبندى است گردنبند گناه براى مؤمن.

أيا مردم راستش اينست كه گنجى سودمندتر از دانش نيست و عزتى بالاتر از بردبارى و نه حسبى رساتر از ادب و نه نسبى زبون تر از خشم و نه جمالى آرايش كن تر از خرد ، هيـچ زشتى بدتر از دروغ نيستو هيچ پاسبانى نگهدارتر از خموشى وهيچ غائبى نزديكتر ازمرگ.

أيّها النّاس [إنّه] من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره ، و من رضي برزق الله لم يأسف على ما في يد غيره ، ومن سلّ سيف البغي قتل به ، ومن حفر لأخيه بئراً وقع فيها ؛ ومن هتك حجاب غيره انكشف عورات بيته ؛ ومن نسي زللِه استعظم زلل غيره ؛ ومن أعجب برأيه ضلّ ، ومن استغنى بعقله زلّ ، ومن تكبّر على النّاس ذلّ ، ومن سفه على الناس شتم ، ومن خالط الأنذال حقر ومن حمل مالا يطيق عجز .

أيّها النّاس إنّه لا مال [هو] أعود من العقل ، ولا فقر [هو] أشدّ من الجهل ، ولا واعظ [هو] أبلغ من النصح ، ولا عقل كالتدبير ؛ ولا عبادة كالتفكّر ، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة ، ولا وحشة أشدّ من العجب ، ولا ورع كالكفّ عن المحارم ؛ ولا حلم كالصبر والصمت .

أيّها النّاس في الإنسان عشر خصال يظهرها لسانه : شاهد يخبر عن الضمير ، حاكم يفصل بين الخطاب ، وناطق يردّ به الجواب ، وشافع يدرك به الحاجة ، وواصف يعرف به الأشياء ، وأمير يأمر بالحسن ، وواعظ ينهى عن القبيح ، ومعزّ تسكّن به الأحزان ، وحاضر تجلى به الضغائن ، ومونق تلتذّ به الأسماع .

أيامردم [راستش] هر که در عیب خود نگرد از عیب دیگران بگذرد و هر که بروزی خدا داد خشنود باشد برآنچه دیگران دارند افسوس نخورد، هر که تیغ ستمکشد بدان کشته شود، وهر که برای برادرش چاهی کند خودش در آن افتد و هر که پرده دیگران بدرد عیوب خانه خود از پرده بدر آورد، هر که لغزش خود از یاد برد لغزش دیگرانرا بزرك شمارد و هر که بنظرش خود بین باشد گمراه گردد و هر که بخرد خود بی‌نیازی کند بلغزد و هر که بمردم بزرگی فروشدخوار گردد و هر که نسبت بمردم سبکسری کند دشنام‌خورد و هر که بااوباش آمیزد کوچك‌شود وهر که آنچه راتاب نیاورد بدوش گیرد، درماند.

أيامردم راستش اینستکه مالی سودمندتر از خرد نیست ونه فقری سخت‌تر از نادانی و نه‌پند دهی شیواتر از اندرز، عقلی چون تدبیر نیست و عبادتی چون تفکرو اندیشه، و پشتیبانی محکمتراز مشورت، وهراسی سخت‌تراز خود بینی نیست و ورعی چون خودداری از ارتکاب حرام، وبردباری‌چون صبر وخموشی نباشد .

أيامردم ده خصلت انسانی اززبانش برآید ۱ـ گواهی استکه از درون گزارش دهد ۲ ـ حاکمی استکه میان مردم قضاوت کند ۳ـ ناطقی که پاسخ پردازد ٤ـ شافعی که حاجت بدو رواشود ٥ـ ستایشگریکه هرچیز رامعرفی کند ٦ـ فرماندهیکه بکار خوب فرمان دهد ۷ـ پندگوئی که از زشت بازدارد ۸ـ تسلیت‌گوئی که غمها بدان‌آرام شود۹ـ وسیله حاضری استکه کینه‌بدان برطرف شوند ۱۰ـ دلربائی استکه گوشها ازآن لذت برند .

أيّها النّاس إنّه لاخير في الصمت عن الحكم كما أنّه لاخير في القول بالجهل .

واعلموا أيّها النّاس إنّه من لم يملك لسانه يندم ، ومن لايعلم يجهل ، ومن لايتحلّم لايحلم ومن لايرتدع لايعقل، ومن لايعقل يهن ،ومن يهن لايوقّر، ومن لايوقّر يتوبّخ ؛ ومن يكتسب مالاً من غير حقّه يصرفه في غير أجره؛ ومن لايدع وهو محمود يدع وهو مذموم،ومن لم يعط قاعداً منع قائماً ومن يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ ؛ ومن يغلب بالجور يُغلب ، ومن عاند الحقّ لزمه الوهن ، ومن تفقّه وقّر، ومن تكبّر حقّر، ومن لايُحسن لايُحمد .

أيّها النّاس إنّ المنيّة قبل الدّنيّة والتجلّد قبل التبلّد ، والحساب قبل العقاب، والقبر خيرٌ من الفقر، وغضّ البصر خيرٌ من كثير من النظر ، والدّهر يوم لك ويومٌ عليك فاذا كان لك فلاتبطر وإذا كان عليك فاصبر فبكليهما تمتحن . ـ وفي نسخة و كلاهما سيختبر ـ .

أيّها الناس أعجب مافي الانسان قلبه وله موادٌّ من الحكمة وأضدادٌ من خلافها فان سنح له الرّجاء أذلّه الطمع ؛ وإن هاج به الطمع أهلكه الحرص ، وإن ملكه اليأس قتله الأسف ، وإن عرض له الغضب اشتدّ به الغيظ ، وإن أسعد بالرضى نسي التحفّظ ، وإن ناله الخوف شغله الحذر

أيامردم راستش اينستكه خوب نيست دم بستن از حكمت و سخن بجا چنانكه خوب نيست سخن گفتن بنادانى .

(دو چيز تيره عقل است دم فروبستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشى)

واى مردم بدانيد هر كس اختيار زبان خودرا ندارد پشيمان مى‌شود وهر كه نداند بنادانى افتدوهر كه خودرا ببردبارى وانداردبردبار نباشدوهر كه مهارخودنكشدخردمند نيست‌وهر كه خردمندنيست خوار شود وهر كه خوار شود احترام نشود وهر كه احترام نشود مورد سرزنش است وهر كه مالى‌را بناحق بدست‌آورد درغير مورد خرج كند و هر كه بوجه پسنديده‌اى دست ازبدى بر ندارد بر آن واداز شود وبانكوهش و بناچار دست ازآن بدارد، هر كه نشسته عطانكند ايستاده‌باشد وازاودريغ شودوهر كه عزت بناحق‌جويد راه خوازى‌پويد وهر كه بناحق غالب آيد مغلوب گردد وهر كه‌باحق لجبازى كند موهون بود وهر كه دين‌رابفهمد باوقارباشد واحترام دارد وهر كه تكبرورزد كوچك‌شود و هر كه احسان‌نكند اورا نستايند.

أيامردم مردن به‌از زبون‌زيستن است وجستن باسختى به‌از بيكار خفتن‌است وحساب خود نگه داشتن به‌از كيفر كشيدنست و گور به‌از فقر وچشم پوشيدن به‌از بسيار ازنگاهها‌است و روز گار در روزى باتواست ودر روزى دربرابرت هر گاه باتواست مستى‌مكن وهر گاه دربرابر تواست‌صبر كن زيرا بهردو آزمايش شوى ودر نسخه‌ايستكه هردوراآختبار خواهدشد.

أيامردم شگفت‌آور چيزيكه درانسانست دل اواست دل مايه‌هائى ازحكمت دارد واضدادى‌بر خلاف‌آن اگر اميدوارى بدورخ‌دهد طمعش خوار كند واگر طمعش برافروخت‌حرصش بكشد واگر نوميدى گريبانگيرش شد افسوسش‌بكشد واگرخشمش رخ‌داد غيظ اوسخت باشد واگر با رضايت

وإن اتّسع له الأمن استلبته الغرّة ـ وفي نسخة أخذته العـزّة ـ ، وإن جدّدت له نعمة أخذته العزّة ، وإن أفاد مالاً أطغاه الغنى ، وإن عضّته فاقة شغله البلاء ـ وفي نسخة جهده البكاء ـ وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع ، وإن أجهده الجوع قعد به الضعف ، وإن أفرط في الشبع كظّته البطنة فكلّ تقصير به مضرّ وكلّ إفراط له مفسد .

أيّها النّاس إنّه من قلّ ذلّ ، ومن جاد ساد ؛ ومن كثر ماله رأس ، ومن كثر حلمه نبل ، ومن أفكر في ذات الله تزندق ؛ ومن أكثر من شيء عُرف به ، ومن كثر مزاحه استخفّ به ، و من كثر ضحكه ذهبت هيبته .

فسد حسب من ليس له أدب ، إنّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال ؛ ليس من جالس الجاهل بذي معقول ، من جالس الجاهل فليستعدّ لقيل وقال ، لن ينجو من الموت غنيٌّ بماله ولا فقيرٌ لاقلاله .

أيّها النّاس لو أنّ الموت يشترى لاشتراه من أهل الدّنيا الكريم الأبلج واللّئيم الملهوج .

نيكبخت شود تحفظرا از ياد برد واگر بيمى بدو رسد حذر اورا مشغول سازد واگر پرآسوده باشد فريب وغرور (عزت خ‌ل) اورا دررباید ودر نسخهٔ دیگراستکه عزت (یا فریب‌خ‌ل) اورا در گیرد واگر نعمتی تازه کند عزت اورا بگیرد واگر مالی یابد گمراهیش بسرکشی کشد واگر نداری او را بـگزد بلایش بکار گیرد و در نسخه ایستکه از گریه برنج افتد و اگر مصیبتی بوی رسد بی تابی او را رسوا کند و اگر گرسنگی کشد ناتوانی او را از پای در آورد و اگر پر سیر خورد شکم پری او را بفشارد پس هر کوتاهی و کمی باو زیان رساند و هر افراط و گذشت از حد هم مفسده بار برای او است.

أيامردم هر که کندی (کم کاری خ‌ل) کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقاشدوهر که فراوان داشت سرور گردید وهر که پرحلم ورزید شرافتمندشد وهر که درذات خداانديشيد زنديـق گردید وهر که چیزیرا براظهار کرد بدان‌معروف شود وهر که پرشوخی کرد سبك گردد وهر که پرخندید هیبتش برود، آبروی خانوادگی کسیکه ادب و پرورش ندارد تباه گردد، راستی بهترین کار نگهداشتن آبرو است بصرف مال کسیکه با نادان همنشین گردد خردمند نیست هـر که با نادان نشیند آماده قیل و قال و جنجال باشد، از مرك رها نشود توانگری برای ثروتش و نه فقیری برای ندارش.

أيا مردم ـ اگر مرگ خریداری بود کریم درخشان چهره آنرا میخرید وهم لئیم نپخته و آزمند .

شرح ـ ازمجلسی ره‌ـ درتوجیه اینکلام وجوهی‌توان گفت :

۱ـ مقصود این‌باشد که‌اگر مرك خرید وفروش‌میشد کریم آنرامیخرید چون‌بکرامت کردن شوق‌دارد ومال ندارد که ببخشدچنانچه‌معمول‌همین است (کرم داران عالمرا درم نیست) واز این غم

أيّها النّاس إنَّ للقلوب شواهد تجري الأنفس عن مدرجة أهل التفريط، وفطنة الفهم للمواعظ مايدعو النفس إلى الحذر من الخطر، وللقلوب خواطر للهوى، والعقول تزجر وتنهى، وفي التجارب علم مستأنف، والاعتبار يقود إلى الرَّشاد، و كفاك أدباً لنفسك ما تكرهه لغيرك، و عليك لأخيك المؤمن مثل الذي لك عليه. لقد خاطر من استغنى برأيه، والتدبّر قبل العمل فانّه يؤمنك من الندم، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ ومن أمسك عن الفضول عدّلت رأيه العقول، ومن حصن شهوته فقد صان قدره، ومن أمسك لسانه أمنه قومه، ونال حاجته، وفي تقلّب الأحوال عُلم جواهر الرِّجال، والأيّام توضح لك السرائر الكامنة، وليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة، ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة؛ وأشرف الغنى ترك المنى، والصبر جنّة من الفاقة، والحرص علامة الفقر، والبخل جلباب المسكنة؛ والمودَّة قرابة مستفادة، ووصول معدم خير من جاف مكثر، والموعظة كهف لمن وعاها، ومن أطلق

بمرك خودراضی می‌شد و لئیم آزمند هم آنرا میخرد و بدان راضی است چون بواسطه حرصیکه دارد از زندگی خود بی‌نهایت ناراضی است وبسا زیانی بیند و خواهد که ازغصه بمیرد و بسا ازحسد بدیگران بمرك گراید.

٢ـ مقصود این باشد که کریم مرگرا میخرد تافروشنده‌رابکرم خوداز آن رها کند ولئیم آنرا میخرد چون‌حرص بجمع هرچیز دارد.

٣ـ کریم آنرا میخرد تاهمه مردم ازآن راحت‌شوند ولئیم آنرامیخرد تابجان همه مردمش ریزد وهمه‌را باآن بکشد وهرچه دارند خاص‌خود کند.

دنباله حدیث٤ـ

أیامردمـ راستی برای‌دلها گواهانی است: نفوس‌زنده برای تیزهوشی وپند پذیری از روش تقصیرکاران دراینده بخوداعلام خطر کنند وبر حذرباشند دلها خاطره‌های‌هوابسیار دارند ولی خرد هایند که باز دارند وغدقن سازند در هرآزمایشی دانش تازه‌ایست، عبرت گیری براه درست میرساند برای ادب‌تو همین بسکه بدی دیگریرا ملاحظه کنی، بگردن توبرای مؤمنست همان حقی که تو را براو است، هرکه برأی‌خود بی‌نیاز ومستبدشد، درخطر افتد،تدبیر پیش‌از اقدام بکارباید که توراز پشیمانی بیاساید هرکه وجوه و علت نظرهای مختلف را برآورد کند مواقع خطا بشناسد هرکه ازسخن زیادی خوددار است خردها رأی اورا عادل دانند هرکه شهوتشرا مهار کرد قدر خودرانگه داشت، هرکه زبانشرا نگهدارد مردم‌او ازاو آسوده‌اند وبحاجت‌خودرسد، درزیرورو شدن اوضاع جوهر مردان دانسته‌شود آینده روزگار اسرار نهانرا برای توعیان کند، کسیکه درتاریکی استاز جهش‌برق بهره‌ای نبرد، هر که حکمت‌دار شناخته شود بدیده وقار وهیبتش نگرند ـ شریف‌ترین توانگری‌ترک آرزواست، شکیبائی‌بهشت(سپرخ) نداریست‌و آزنشانهٔ فقرو نیازمندی، بخل‌روپوش‌زبونی است و دوستی خویشاوندئی استکه بدست آورده‌ای، ندار با ترحم بهتر از توانگر جفاپیشه است،

طرفه کثر أسفه ، وقد أوجب الدّهر شكره على من نال سؤله ؛ وقلّ ماينصفك اللّسان في نشر قبيح أو إحسان ومن ضاق خلقه ملّه أهله ، ومن نال استطال ؛ و قلّ ماتصدقك الاُمنيّة ، والتواضع يكسوك المهابة ، وفي سعة الأخلاق كنوز الأرزاق ، كم من عاكف على ذنبه في آخر أيّام عمره . ومن كساه الحياء ثوبه خفي على الناس عيبه ، وانح القصد من القول فانّ من تحرّى القصد خفّت عليه المؤن ، وفي خلاف النفس رشدك ، من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد ، ألا وإنّ مع كلّ جرعة شرقاً وإنّ في كلّ اُكلة غصصاً ، لاتنال نعمة إلّا بزوال اُخرى . ولكلّ ذي رمق قوت ولكلّ حبّة آكل وأنت قوت الموت .

اعلموا أيّها النّاس أنّه من مشى على وجه الأرض فانّه يصير إلى بطنها ، واللّيل والنهار يتنازعان ـ وفي نسخة اُخرى يتسارعان ـ في هدم الأعمار .

ياأيّها النّاس كفر النعمة لؤم ، وصحبة الجاهل شؤم ، إنّ من الكرم لين الكلام ، ومن العبادة إظهار اللّسان و إفشاء السلام ، إيّاك والخديعة فانّها من خلق اللّئيم ، ليس كلّ طالب يصيب ولا كلّ غائب يؤوب ، لاترغب فيمن زهد فيك ، ربّ بعيد هو أقرب من قريب ، سل عن الرّفيق قبل

پند پناه آنکسی استکه پذیردش، هرکه نگاهش را رها کرد و بهرجا و هرچه چشم انداخت افسوس فراوان خورد.

روزگاران شکر او را بر آنکه بدخواستش رسیده لازم شمرده، کمتر استکه زبان در انتشار زشت وزیبا عدالت را رعایت کند، هر که تنك خلقست خاندانش ازاو دلتنك باشند، هر که (بچیزی) رسید، گردن کشید کم استکه آرزو باتو راست گوید (یعنی بجا باشد یا اینکه روا گردد) تواضع برهیبت تو بیفزاید، دراخلاق خوش گنجهای روزیست بسا کسیکه در پایان عمر ملازم گناه خوداست ، هر که جامهٔ شرم دربر کرد عیبش ازمردم نهان است، گفتاررا باندازه دار زیرا هر که اندازه نگهدارد رنج و هزینه اوسبك در آید، راه جوئی تو در مخالفت هوای نفس است هر که روزگار را شناخت از آماد گی زوی نتانت هلا باهر نوشیدنی گلو گیری است ودر هر لقمه فرو دادنی خفه گی، بنعمت نرسی جز آنکه نعمت دیگری از دست بدهی برای هر جانداری قوتی است و برای هر دانه ای خورنده‌ای وتو هم قوت مرگی.

أیا مردمـ بدانید هر کس بر روی زمین راه میرود راستش بدرون آن میخلد وشب وروز ستیزه دارند (بهم پیشی گیرند خ ل) درویران کردن بنیان عمرها.

أیامردمـ ناسپاسی نعمت پستی است و صحبت نادان بدبختی، راستی نرمش درسخن از کرامت است و اظهار زبانی و افشاء سلام ازعبادت، مبادا خدعه کنی زیرا از اخلاق مردم پست است هرجوینده یابنده نیست و هر غائبی باز آینده، آنکه تو را نخواهد بهو دل مبند بسا دوریکه از نزدیك زود رس تر است پیش از آنکه راه جوئی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانه‌ای همسایه آنرا وارس،

الطريق وعن الجار قبل الدّار ، ألا ومن أسرع في المسير أدركه المقيل ، استر عورة أخيك كما تعلمها فيك ، اغتفر زلّة صديقك ليوم يركب عدوّك ، من غضب على من لا يقدر على ضرّه طال حزنه وعذّب نفسه ، من خاف ربّه كفّ ظلمه ـ وفي نسخة من خاف ربّه كفي عذابه ـ ومن لم يزغ في كلامه أظهر فخره ، ومن لم يعرف الخير من الشرّ فهو بمنزلة البهيمة ، إنّ من الفساد إضاعة الزّاد ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غداً ، هيهات هيهات وما تناكرتم إلّا لما فيكم من المعاصي والذنوب فما أقرب الراحة من التعب والبؤس من النّعيم ، وما شرّ بشرّ بعده الجنّة وما خير بخير بعده النّار وكلّ نعيم دون الجنّة محقور وكلّ بلاء دون النّار عافية ، وعند تصحيح الضمائر تبدو الكبائر تصفية العمل أشدّ من العمل ، وتخليص النيّة من الفساد أشدّ على العاملين من طول الجهاد هيهات لولا التّقى لكنت أدهى العرب .

أيّها النّاس إنّ الله تعالى وعد نبيّه محمّداً صلّى الله عليه وآله الوسيلة ووعده الحقّ ولن يخلف الله وعده ألا وإنّ الوسيلة على درج الجنّة وذروة ذوائب الزلفة ونهاية غاية الاُمنيّة ، لها ألف مرقاة ما بين المرقاة إلى المرقاة حضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين مرقاة درّة إلى مرقاة جوهرة ، إلى

هلا هر كه در رفتن شتاب كند خستگی اورا دريابد، عيب برادرترا بپوش چنانكه آن عيب در خود ميدانی از لغزش دوستت در گذر بحساب روزيكه دشمنت برسر آيد، هر كه بر كسی خشم گيرد كه بر زيان او قدرتی ندارد اندوهاش درازاست و خود را عذاب كند، هر كه از پروردگارش ترسدستمش را بازگيرد- در نسخهٔ ديگر- هر كه از پروردگارش ترسد عذاب از او بگرداند- هر كه در گفتارش بناحق نگرايد افتخار خود را بنمايد (هر كه بی‌باك سخن گويد بر خود ببالد خ ل) هر كه خوب از بد نشناسد چون حيوانی باشد، راستی از ميان بردن توشه از تباهی‌است.

وچه كوچك است مصيبت دنيا نظر بنيازمندی در فردا (يعنی هرمصيبتی بحساب بيچاره گی و حاجت در قيامت كوچكست) هيهات‌هيهات بی‌اعتمادی و ناآشنائی شماها با يكديگر برای معاصی‌و گناهانيستكه در آن اندريد.

وچه اندازه آسايش برنج نزديكست وسختی و تنگدستی بنعمت‌خوارگی‌هيچ بدی‌بدنباشد كه دنبالش بهشت آيد و هيچ خوبی و خوشی خوش نباشد كه دنبالش دوزخ باشد، هر نعمتی دربرابر بهشت حقيراست و هر بلائی در برابر دوزخ عافيت است هنگام درست و پاك شدن درونها گناهان بزرك خودنمائی كنند پاك كردن كردار از انجام آن سخت‌تر است و اخلاص نيت از فساد بر عاملان سخت تر است ازطول جهاد هيهات اگربملاحظه تقوی نبود من از همه عرب سياستمدارتر بودم.

أيامردم راستی‌خدای‌تعالی بپيغمبر خودمحمد وعده‌وسيله داده، وعده‌اش درست‌است وخدا هر هرگز خلف‌وعده نكند، هلا كه وسيله‌پلكان بهشت است و سر گيسوان تقرب بخدا ونهايت بزرگترين آرزوها، هزار پله دارد كه از هرپله تا ديگری باندازه يكصد سال دويدن اسب تندرو است، از يك

مرقاة زبرجدة إلى مرقاة لؤلؤة ، إلى مرقاة ياقوتة ، إلى مرقاة زمرّدة ، إلى مرقاة مرجانة ، إلى مرقاة كافور ، إلى مرقاة عنبر ، إلى مرقاة يلنجوج ، إلى مرقاة ذهب ، إلى مرقاة غمام ، إلى مرقاة هواء ، إلى مرقاة نور قد أنافت على كلّ الجنان ورسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ قاعدٌ عليها ، مرتد بريطتين ريطة من رحمة الله وريطة من نور الله ، عليه تاج النبوّة وإكليل الرسالة قد أشرق بنوره الموقف وأنا يومئذ على الدّرجة الرفيعة وهي دون درجته وعليّ ريطتان ريطة من اُرجوان النور وريطة من كافور والرُّسل والأنبياء قد وقفوا على المراقي ، وأعلام الأزمنة و حجج الدهور عن أيماننا وقد تجلّلهم حلل النّور والكرامة ، لا يرانا ملكٌ مقرَّب ولا نبيٌّ مرسل إلّا بهت بأنوارنا و عجب من ضيائنا وجلالتنا وعن يمين الوسيلة عن يمين الرّسول صلى الله عليه وآله غمامة بسطة البصر يأتي منها النداء : يا أهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الاُمّيّ العربيّ و من كفر فالنار موعده ، وعن يسار الوسيلة عن يسار الرّسول صلى الله عليه وآله ظلّة يأتي منها النداء : يا أهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الاُميّ ، والذي له الملك الأعلى لا فاز أحدٌ ولا نال الرّوح والجنّة إلّا من لقي خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما ، فأيقنوا يا أهل ولاية الله ببياض وجوهكم وشرف

پله در آغاز شود تا برسد پله‌ای از گوهر ، تا برسد پله‌ای از زبرجد تا برسد پله‌ای از لؤلؤ تا برسد پله‌ای از یاقوت تا برسد پله‌ای از زمرد تا برسد پله‌ای از مرجان تا برسد پله‌ای از کافور تا برسد پله‌ای از عنبر تا برسد پله‌ای از یلنجوج (چوب عود) تا برسد پله‌ای از طلا تا برسد پله ای از ابر تا برسد پله‌ای از هوا تا برسد پله‌ای از نور ، این پلکان از همه بهشتها فرازتراست ، در آن روز رسولخدا (ص) بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد یکی از رحمت خدا و یکی از نور خدا تاج نبوت بر سر دارد که اکلیل رسالت بر آنست از نورش همه عرصه قیامت تابانست و من در آن روز بر پله بلندی باشم فروتر از پله او و دو جامه لطیف در بر دارم جامه‌ای از ارجوان نور و جامه‌ای از کافور و رسولان و پیمبران بر دیگر پله‌ها ایستاده‌اند و پرچمهای زمانه و حجتهای تاریخ روزگار در سمت راست ما افراشته است که با حله‌های نور و کرامت تزیین شدند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی ما را ننگرد جز اینکه از انوار ما خیره شود و از تابش و جلالت ما شگفت ماند و در سمت راست منبر وسیله که سمت راست رسول (ص) باشد ابری تا چشمرس گسترده است و از آن ندا بر آید که:

ای حاضران موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی عربی گرویده و هر که کافر بوده است وعده گاهش دوزخ است . و از سمت چپ منبر وسیله که سمت چپ پیغمبر است نداء آید که:

ای اهل موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی و آنکه ملك اعلا دارد گرویده ، احدی کامیاب نگردد و بآسایش بهشت نرسد جز کسیکه خالق خود را بااخلاص بر آن دو ملاقات کند و اقتداء باختران آنها کرده باشد (امامان اولاد آنها) ای اهل ولایت خدا یقین داشته

مقعدكم و كرم مآبكم وبفوزكم اليوم على سرر متقابلين ويا أهل الانحراف والصدود عن الله عزّ ذكره ورسوله و صراطه وأعلام الأزمنة أيقنوا بسواد وجوهكم وغضب ربّكم جزاءاً بما كنتم تعملون ومامن رسول سلف ولانبيّ مضى إلّا وقد كان مخبراً اُمّته بالمرسل الوارد من بعده و مبشراً برسول الله صلّی الله علیه و آله وموصياً قومه باتّباعه و محلّيه عند قومه ليعرفوه بصفته وليتّبعوه على شريعته ولئلاّ يضلّوا فيه من بعده، فيكون من هلك[أ]وضلّ بعد وقوع الاعذار والانذار عن بيّنة و تعيين حجّة ، فكانت الأمم في رجاء من الرسل وورود من الأنبياء ولئن اُصيبت بفقد نبيّ بعد نبيّ على عظم مصائبهم وفجائعها بهم فقد كانت على سعة من الأمل، ولامصيبة عظمت ولارزيّة جلّت كالمصيبة برسول الله صلّی الله علیه و آله لأنّ الله ختم به الانذار والاعذار وقطع به الاحتجاج والعذر بينه و بين خلقه وجعله بابه الذي بينه وبين عباده ومهيمنه الذي لايقبل إلّا به ولاقربة إليه إلّا بطاعته ، وقال في محكم كتابه : «من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولّى فما أرسلناك عليهم حفيظاً» فقرن طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان ذلك دليلاً على ما فوّض إليه وشاهداً له على من اتّبعه و عصاه

باشید به‌رو سفیدی خود وشرافت جایگاه و کرامت سر انجام خویش و باینکه امروز بر تختها در برابرهم برآئید.

وای اهل انحراف و تمرد از خدا عزذکره و از رسولخدا و راه او و از پرچمهای امامت در هرزمانی! یقین کنید به‌رو سیاهی خود وبخشم پروردگارتان برشما در برابر آنچه کردید ؛ هیچ رسول وپیغمبر سلفی نبوده‌است جزاینکه به رسول پس از خود خبرداده وبه رسول خاتم پیغمبران مژده بخشیده‌است و بقومش سفارش کرده که او را پیروی کنند و صفات او را برای قومش بیان کرده تا او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند و برای آنکه پس از وی گمراه نشوند و هلاکت و گمراهی هر که هلاك و گمراه شده پس از رفع عذر و بیم دادن باشد و با وجودبیان و تعیین حجت.

و همیشه امتها دنبال هم‌بامید رسولان وورود پیغمبران بودند وگرچه پیغمبری راپس‌ازدیگری باعظم مصیبت وداغ آنها ازدست داده‌اند ولی بآرزوی پردامنه خود تسلی یافتند، مصیبتی بزرگتر و رزیه کلانتر ازمصیبت وفات رسولخدا(ص) نبود زیرا خدا بوجود او نبوت راپایان داد ووسیله عذر و احتجاج راقطع کرد وهم اوبود که وسیله عذر میان خدا وخلقش شد و اورا طریق میان خود وخلقش نمود و سر پرست بر آنها ساخت آنکه جز بدوعملی نپذیرد و جز بطاعت او کس بدرگاهش تقرب نتواند و در قرآن محکم خود فرمود:

(۸۰ــ النساء) هرکه رسولخدا را اطاعت کند خدادا اطاعت کرده و هرکه رو گرداند تو را برآنها پاسبان نگماشتیم ــ و طاعت خود را قرین طاعتش ساخته و نافرمانی خود راقرین‌نافرمانیش و این دلیل است برآنچه بدو تفویض شده‌است وگواه است برهرکه از اوپیروی کرده یانافرمانی

وبيّن ذلك في غير موضع من الكتاب العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريض على اتّباعه والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» فاتّباعه صلى‌الله‌عليه‌وآله محبّة الله ورضاه غفران الذّنوب و كمال الفوز و وجوب الجنّة وفي التولّي عنه والاعراض محادّة الله وغضبه وسخط والبعد منه مسكن النّار وذلك قوله : «ومن يكفر به من الأحزاب فالنّار موعده» يعني الجحود به والعصيان له فانّ الله تبارك اسمه امتحن بي عباده وقتل بيدي أضداده وأفنى بسيفي جحّاده وجعلني زلفة للمؤمنين وحياض موت على الجبّارين وسيفه على المجرمين وشدّ بي أزر رسوله وأكرمني بنصره وشرّفني بعلمه وحباني بأحكامه واختصّني بوصيّته واصطفاني بخلافته في اُمّته فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله وقد حشده المهاجرون والأنصار وانغصّت بهم المحافل :

أيّها النّاس إنّ عليّاً منّي كهارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي ، فعقل المؤمنون عن الله نطق الرّسول إذ عرفوني أنّي لست بأخيه لأبيه واُمّه كما كان هارون أخا موسى لأبيه واُمّه ولا كنت نبيّاً فأقتضي نبوّة ولكن كان ذلك منه استخلافاً لي كما استخلف موسى هارون عليه‌السلام حيث

نموده‌است واین حقیقت‌را درچند جا ازقرآن بزرك بیان کرده است و او تبارك وتعالی فرموده است در مقام تشویق برپیروی او و ترغیب بتصدیق و قبول دعوتش (۳۱ ــ آل عمران) بگو ، اگر شمائید که خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد.

بنابراین پیروی ازرسولخدا دوستی خدااست و خشنودی او و آمرزش گناهان و کمال کامیابیو بایستی بهشت‌است ودر رو گردانیدن ازاو واعراض کردن کشمکش با خدا وخشم‌وقهرخدا ودوری‌ازاو استکه بدوزخ نشیمن دهد و اینست گفتار خدا (۱۷ــ هود) هر کس از هر گروهی بوی کفرورزد وعده گاهش دوزخ است.

مقصود از آن انکار است و نافرمانی او ، راستی خدا تبارك وتعالی بوجود من بنده‌هایخود را آزموده و بدست من مخالفانش راکشته و باتیغ من منکرانش را نابود ساخته و مرا وسیلهٔ‌قربو شادمانی مؤمنان نموده وکانون مرك بر زورگویان و جباران وشمشیر خود بر مجرمان و بوسیله من پشت پیغمبرش را محکم کرده و مرا بیاری کردن او گرامی داشته و بدانش او شرف بخشیده‌وبر گماشته و باحکام او عطابخشیده و بوصیت او اختصاص داده است و برای جانشینی او در امتش‌بر گزیده ودر انجمن همه‌مهاجر وانصار که برآنها تنك شده‌بود فرمود (ص):

أیامردم ــ راستی علی نسبت بمن چون هارونست بموسی(ع) جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و مؤمنان گفتار رسول‌رافهمیدند زیرا دانستند که من برادر تنی او نیستم که از پدرومادرش باشم چنانچه هارون برادر موسی بود از پدر و مادرش و پیمبر نیستم تا درخواست پیمبری کنم ولی مقصودش این بودمرا جانشین و خلیفه خود سازد چونانکه موسی هارون را جانشین و خلیفه خـود

يقول: «اخلفني في قومي وأصلح ولاتتّبع سبيل المفسدين» وقوله ﷺ حين تكلّمت طائفة فقالت: نحن موالي رسول الله ﷺ فخرج رسول الله ﷺ إلى حجّة الوداع ثمّ صار إلى غدير خمّ فأمر فأصلح له شبه المنبر ثمّ علاه وأخذ بعضدي حتّى رئي بياض إبطيه رافعاً صوته قائلاً في محفله «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» فكانت على ولايتي ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله. وأنزل الله عزّ وجلّ في ذلك اليوم «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً» فكانت ولايتي كمال الدين ورضا الرّبّ جلّ ذكره وأنزل الله تبارك وتعالى اختصاصاً لي وتكرّماً نحلنيه وإعظاماً وتفضيلاً من رسول الله ﷺ منحنيه وهو قوله تعالى: «ثمّ ردّوا إلى الله موليهم الحقّ ألاله الحكم وهو أسرع الحاسبين»، فيّ مناقبُ لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع فطال لها الاستماع ولئن تقمّصها دوني الأشقيان و نازعاني فيما ليس

ساخت آنجا که میگوید (١٤٢ـ الاعراف) جانشینم باش در میان قومم و اصلاح کن و پیرو مفسدان مشو ـ و گفتار آنحضرت هنگامیکه مردمی بزبان آمدند و گفتند ما هستیم موالی و سر پرست مردم از طرف رسولخدا (ص) . و رسولخدا (ص) برای حجة الوداع بیرون شد وسپس به غدیر خم گذر کرد و فرمود تا بمانند منبری برایش ساختند سپس بر آن برآمد وبازوی مرا برآورد تا سپیدی زیر دوشانه‌اش دیده‌شد وبآوازبلند فرمود درآن انجمن خود :

من کنت مولاه فعلی مولاه ـ هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است بار خدایا دوستش‌را دوست‌داروودشمنش‌رادشمن شمار. پس معیار ولایت دوستی خدا وولایت و دوستی من شد و معیار دشمنی‌و عداوت باخدا دشمنی بامن‌شد و خداعزوجل در همان روز این آیه را فرو فرستاد(٣ـ المائده) امروز دین‌را برای‌شما کامل کردم ونعمت خودم را برشما تمام‌کردم و اسلام را بحساب دین شما پسندیدم ـ پس ولایت من کمال دین و رضایت پروردگار جل‌ذکره گردید و خدا تبارك وتعالی بویژه برای‌من و کرامتی که‌بمن عطا کردو برای‌تعظیم‌و تفضیلی که‌رسول‌اکرم(ع)بمن‌بخشید وآن گفته خداتعالی‌است(٦٢ـ الانعام)سپس‌بر گشتند‌بدرگاه خدامولاشان حق‌است هلاازآن‌اواست‌حکم‌وقضاوت واواست حساب گری توانا وسریعتراز حساب گران.

شرح ـ از مجلسی‌ره «و انزل‌الله‌الخ» دووجه‌دارد:

١ـ مقصود نزول آیه گذشته‌باشد و غرضش اینستکه عنوان مولی راکه رسولخدا (ص)برای من اثبات کرده است بهمان‌معنی استکه خدا برای خودش درقول خود موليهم‌الحق اثبات کرده‌یعنی سیدمطاع واولی بنفس ومال .

٢ـ مقصودنزول آیه بعدی‌باشد‌باین‌معنی که‌مولی‌بودن‌امیرالمؤمنین‌حقست ودربرخی‌اخبارهم‌چنین تفسیر شده ودر قرائت اهل‌بیت هم حق مرفوعست تاخبر مولی باشد وبنابر قرائت جر هم ممکنست مولی بدل‌اشتمال‌ـالله باشد ومقصود ازردبخدا ردبائمه باشد بروجه مجازومرادازدحساب مردم به‌آنان باشد چنانکه ملوك کارخادمان رابخود نسبت‌دهند.

دنباله حدیث٤ـ

درباره من منقبتها استکه‌اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی برآید وزمانی درازخواهد که

لهمابحقّ وركباهاضلالة واعتقداهاجهالة فلبئس ماعليه وردا ولبئس ماأ نفسهمامهّدا، يتلاعنان في‌دورهما ويتبرّأ كلّ واحد منهمامن صاحبه يقول لقرينه إذا التقيا : ياليت بيني و بينك بعد المشرقين فبئس القرين ، فيجيبه الأشقى على رثوثة : ياليتني لم أتّخذك خليلاً ، لقد أضللتني عن الذّكر بعد إذجاءني و كان‌الشيطان للانسان خذولاً ، فأناالذّكر الذي عنه ضلّ والسبيل الذي عنه مال والايمان الذي به كفر،والقرآن‌الذي إيّاه هجروالدّين‌الذي به كذّب والصراط الذي عنه نكب، ولئن رتعافي الحطام‌المنصرم‌والغرور‌المنقطع و كانامنه على‌شفاحفرة من‌النّار لهماعلى‌شرّ ورود ، في‌أخيب وفود، وألعن مورود ، يتصارخان باللّعنة ويتناعقان بالحسرة مالهما من راحة ولاعن عذابهمامن مندوحة ، إنّ القوم‌لم يزالواعبّاد أصنام و سدنة أوثان ، يقيمون لها المناسك و ينصبون لهاالعتائر ويتّخذون لهاالقربان ويجعلون لهاالبحيرة والوصيلة والسائبة

بدان گوش‌دهند و اگر دربرابر من آندو بدبخت‌تر آن‌را پيراهن برخود كردند ودر آنچه بدان حقى نداشتند‌بامن‌ستيزه كردندوبگمراهى مرتكب‌آن گرديدند و بنادانى آن‌را ازآن خوددانستند چه‌بسيار بداست آنجاكه سرانجام وارد شوند و چه بسيار بداست آنچه براى خود گستردند درخانه خويش، دربرزخ وآخرت همديگر را لعنت كنند و هر كدام از يار خود بيزار باشد و چون بهم قطار خود برخورد گويد (٣٦ـ الزخرف) اى كاش ميان من وتو دورى ازمشرق تامغرب بود چه بد هم نشينى بودى، وآنديگرى بخت‌بر گشته و پژمان پاسخش دهد كه: (٢٨ـ الفرقان ـ با اندكى‌اختلاف) اى كاش منت‌دوست نگرفته‌بودم هرآينه مرا ازذكرى كه برايم‌آمده‌بود گمراه ساختى‌وشيطانست كه خوار كنندهٔ انسانست.

منم آن‌ذكريكه ازآن گمراه شد و آن راهيكه ازآن بيكسو شد وآن‌ايمانى كه‌بدان كفر ورزيد و قرآنيكه از آن رو گردانيد وآن دينيكه دروغش‌شمرد و صراطيكه ازآن‌سر نگون گرديد و اگرچه چريدند در متاع بى بهاى فانى با غرور بى دنبال و در آن بر پرتگـاه دوزخ بسر بردند هر آينه آندو ورود بسيار بدى خواهند داشت در نوميد ترين واردين و ملعون ترين پذيرا كننده ها .

شرح ـ از مجلسى ره ـ قوله «و ألعن مورود» ظاهر اينستكه‌كلمه العن بمعنى ملعون‌تراست‌واز فعل‌مجهول‌باز گرفته‌شده برخلاف‌قاعده مانند‌اعذر يعنى‌معذورتر‌واشهر وأعرف بمعنى‌مشهورتروشناخته شده‌تر يعنى درميان مردمى واردشوند كه خود ازآنها بيشترمستحق‌لعنتند و ممكن‌است‌مقصوداين‌باشد كه برقومى وارد شوند كه‌اشدلعن رابرآنها كنند.

دنباله حديث٤ـ

بلعنت‌بريكديگر فرياد كشند وبا افسوس هم‌آغوش گردند براى آنها راحتى‌نباشد وازعذاب‌ـ شان چاره و گريزى نى، راستى اين مردم پيوسته پرستنده بتها بودند و خدمتكار اوثان براى‌آن‌بتها مراسم پرستش‌برپاميكردند (يعنى قربانى ميگذرانيدند يامناسك حج‌را بحساب آنهابر گزارميكردند ازمجلسى ره) و عتائر(يك نذر مخصوص‌بوده) براى‌آنها ميگذرانيدند ـ

والحام ويستقسمون بالأزلام عامهين عن الله عزّ ذكره ، حائرين عن الرّشاد ، مهطعين إلى البعاد وقد استحوذ عليهم الشيطان ، وغمرتهم سوداء الجاهليّة ورضعوها جهالة وانفطموها ضلالة فأخرجنا الله إليهم رحمة وأطلعنا عليهم رأفة وأسفر بنا عن الحجب نوراً لمن اقتبسه وفضلاً لمن اتّبعه وتأييداً لمن صدّقه ، فتبوّؤوا العزّ بعد الذّلة والكثرة بعد القلّة وهابتهم القلوب والأبصار وأذعنت لهم الجبابرة وطوائفها وصاروا أهل نعمة مذكورة وكرامة ميسورة وأمن بعد خوف وجمع بعد كوف

(در نهایه گفته که درحدیث آمده برهر مسلمانی یك قربانی و عتیره‌ای است رسم عرب بود که نذری میکردمیگفت اگرچنین‌وچنان‌شد وشمارهٔ گوسفندانش بفلان رسید برعهده‌اواستکه: زهرده‌سر یکی را دررجب کذا قربانی کند و آن‌را عتایر مینامیدند و این عادت درصدر اسلام جاری بود و سپس نسخ‌شد و ذکرآن درحدیث تکرار شده‌است.

خطابی گفته تفسیر عتیره وارد در حدیث اینستکه مقصود از آن گوسفندی بوده که در ماه رجب ذبح میکردند و اینستکه شایسته حدیث است و اما عتیره دوران جاهلیت قربانی بتهابوده که خونش‌را بسرآنهامیریختند.

دنباله حدیث٤ـ

و برای بتها نذرهائی بنام بحیرة (ماده شتریکه پنج کره آورده و ششمین کره اش نر بوده گوشش را شکاف میزدند و درسر هر آب و در هر چراگاه آزاد بوده و بر آن سوار شدن حرام بوده) و بنام وصیله (ماده بزیکه دوقلو آورده یکی نر و یکی ماده که نر آن از قربانی‌شدن‌برای بتان معاف میشده) و بنام سائبه (شیوه عرب بود که میگفت اگر از سفر برگشتم و یا از بیماری‌به شدم ناقه‌ام سائبه است یعنی سرخود و آزاد است و آنهم مانند بحیره بود که استفاده از آن ناروا میشد) و بنام حام (نر شتریکه ده شکم از نطفه او میزائید تحت الحمایه میشد بر او سوار نمیشدند و بارش نمیکردند ودر سر هر آب و چراگاه آزاد بود) و با ازلام استخاره میکردند .

(شیخ طبرسی گفته چوبه های تیر داشتند که بر بعضی نوشته بود امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی کلمه غفل و بوسیله آن هر چه قسمت آنها بود از آنچه نبود ممتاز میکردند ومیشناختند).

از خدا عز ذکره بیخبر بودندواز راه راست سرگردان، سر افکندگان دیار غربت بودند و شیطان بر آنها چیره بود و تیرگی دوران جاهلیت آنها را سر تاپا در کام خود فروبرده بودنادانی‌را باشیر از پستان مادر میمکیدند وبگم راهی از شیر باز گرفته میشدند، خدا ما را بحساب مهرورحمت خود برای آنها بر آورد و بدلسوزی بر آنها بازرس و سرپرست ساخت و پرده تیره نادانی را بوسیله ما بیکسو زد تا نور باشد برای هرآنکه از آن بر گیرد و فضیلتی باشد برای هرآنکه‌دنبال آن رود و تایید باشد برای هر آنکه آن را باور کند، پس از خواری بمسند عزت نشستند و با اینکه اندکی بودند بسیار شدند و دل ودیده همهٔ جهان از آنها هیبت دید و جباران و ملتهای‌آنان گردن بفرمان آنها نهادند و صاحبان نعمت پرنام ، و کرامت پرتوان شدند و صاحب‌آسودگی پس‌از ترس واتحاد و همبستگی پس ازتفرقه و پریشانی، و مفاخر معدبن عدنان بوسیله‌ما تابنده ودرخشان

وأضاءت بنامفاخرمعدّ بن عدنان وأولجناهم باب‌الهدى و أدخلناهم دارالسلام و أشملناهم ثوب الايمان وفلجوابنافي العالمين وأبدت لهم أيّام‌الرسول آثارالصالحين من حام مجاهد و مصلّ قانت، ومعتكف‌زاهد ، يظهرون الأمانة ويأتون المثابة حتّى‌إذادعاالله عزّ وجلّ نبيّه صلى الله عليه وآله و رفعه إليه لم‌يك ذلك بعده إلّا كلمحة من خفقة أووميض من برقة إلى‌أن رجعوا على‌الأعقاب وانتكصوا على‌الأدباروطلبوا بالأوتاروأظهروا الكتائب وردموا الباب وفلّوا الدّيار وغيّروا آثار رسول‌الله صلى الله عليه وآله ورغبوا عن‌أحكامه وبعدوا من‌أنواره‌واستبدلوا بمستخلفه بديلاً اتّخذوه و كانوا ظالمين وزعموا أنّ من‌اختاروا من آل‌أبي‌قحافة أولى بمقام رسول‌الله صلى الله عليه وآله ممّن اختار رسول‌الله صلى الله عليه وآله لمقامه وأنّ مهاجر آل‌أبي‌قحافة خيرٌ من‌المهاجريّ الأنصاريّ الرّبانيّ ناموس هاشم‌بن عبد مناف ألاوإنّ أوّل شهادة زوروقعت في‌الاسلام شهادتهم أنّ صاحبهم مستخلف رسول‌الله صلى الله عليه وآله فلمّا كان من‌أمرسعد بن عبادة ما كان رجعوا عن ذلك وقالوا : إنّ رسول‌الله صلى الله عليه وآله مضى‌ولم يستخلف فكان رسول‌الله صلى الله عليه وآله الطيّب المبارك أوّل مشهود عليه بالزّور في‌الاسلام وعن‌قليل يجدون غبّ ماأسّسه الأوّلون‌ولئن كانوافي‌مندوحة من‌المهل وشفاءمن‌الأجل‌وسعة من‌المنقلب

گرديد و ما آنها را بباب هدايت درآورديم و بخانه صلح و سلامت برديم و بر پيكر آنها جامه ايمان پوشيديم و براهل جهان بخاطر ماپيروز وخوش كام‌شدند و دوران رسولخدا (ص) آثار خوبان را براى آنها نمايان كرد از قبيل حمايت كن مجاهد و نمازگزار خداپرست و معتكف زهد پيشه ، امانت پرداز شدند وكار ثواب كن تا اينكه خداعزوجل پيغمبرش (ص) رانزد خود خواند و بدرگاه خود برآورد پس‌از وى باندازه يك‌چشم‌بهم‌خوردن ازچرت ويادرخشش برق‌نشد كه عقب گرد كردند و مرتجع شدند وپشت دادند و بخونخواهى برخواستند و جنگها پرداختند و درخانه پيغمبر را خاك ريز كردند و خانه‌ها راويران كردند (وخاندان نبوت رادشمن داشتند) وآثار رسولخدا رادگرگون ساختند واز احكامش رو برتافتند واز انوارش دورشدند وبجاى جانشين او ديگرى برگماشتند واو را پيشوا گرفتند و ستم كاربودند وپنداشتند آنكه از خاندان ابى قحافه انتخاب كردند بمقام‌رسول خدا «ص» شايسته تر است از آنكه رسولخدا « ص » خودش بمقامش بر گزيد وپنداشتند مهاجر آل ابى‌قحافه‌بهتر از آن مردمهاجرى وانصارى‌ربانى است كه گنجينه‌هاشم‌عبدمناف است.

هلا نخست گواهى بناحق كه در اسلام روى‌داد گواهى آنان بود بر اينكه رفيق آنهاازطرف رسولخدا (ص) بخلافت برگزيده شده است وچون كار سعدبن عباده چنان‌شد كه شد ازاين گفته‌بر گشتند و گفتند رسولخدا (ص) درگذشت و بجاى خود كسى را خليفه وجانشين نكرد و رسولخدا كه پاك ومبارك بوداول كس بود كه در اسلام برعليه‌اوگواهى بناحق انجام شد و بزودى دريابندسر انجام آنچه راكه اولين دسته آنها بنياد كردند و اگرچه در وسعت نشستند و در بهبودى براى عمر مقدر،ودر گشايش سررسيد مرك، و بازگشت بخدا و در حال غفلت ورزى از غرور وآرامش وضع و

واستدراج من الغرور وسكون من الحال وإدراك من الأمل فقد أمهل الله عزّ وجلّ شدّاد بن عاد وثمود ابن عبود وبلعم بن باعور وأسبغ عليهم نعمه ظاهرة وباطنة وأمدّهم بالأموال والأعمار و أتتهم الأرض ببركاتها ليذّكّروا آلاء الله وليعرفوا الإهابة له والانابة إليه ولينتهوا عن الاستكبار فلمّا بلغوا المدّة واستتمّوا الأكلة أخذهم الله عزّ وجلّ واصطلمهم فمنهم من حُصّب ومنهم من أخذته الصيحة ومنهم من أحرقته الظلّة ومنهم من أودته الرّجفة ومنهم من أردته الخسفة « و ما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» ألا وإنّ لكلّ أجل كتاباً فاذا بلغ الكتاب أجله لو كشف لك عمّا هوى إليه الظالمون وآل إليه الأخسرون لهربت إلى الله عزّ وجلّ ممّا هم عليه مقيمون وإليه صائرون ، ألا وإنّي فيكم أيّها النّاس كهارون في آل فرعون و كباب حطّة في بني إسرائيل و كسفينة نوح في قوم نوح : إنّي النبأ العظيم والصدّيق الأكبر وعن قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي إلّا كلعقة الآكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ، ثمّ تلزمهم المعرّات خزياً في الدّنيا و يوم القيامة ثمّ يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عمّا يعملون فما جزاء من تنكّب محجّته ؟ و أنكر حجّته ؛ وخالف هداه، و حاد عن نوره واقتحم في ظلمه و استبدل بالماء السراب و بالنعيم

برآورد آرزو. باید بدانید که خداعزوجل شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعور را هم مهلت داد و نعمتهای ظاهر و باطنه خودرا بر آنها شایان نمود و باموال و عمرهای طولانی بدانها کمك کرد وزمین برکات خودرا بدانها ارزانی داشت تا بلکه یادآور نعم خداشوند و فرمان ایست اورا بفهمند و بدرگاه او باز گردند واز سربزرگی واستکبار باز ایستند وچون مدت آنها بسررسید واقمه روزی آنها بپایان گرائید خدا عزوجل آنها را گرفت و ازبن بر انداخت برخی را سنك برسر باریده و جمعی را صیحه آسمانی در گرفت و هلاك کرد و جمعی دیگر را ابر آتش بسوخت و بعضی را زمین لرزه نابود کرد و جمعی را زمین در خود فرو برد وخدا نبود که بدانها ستم کرد ولی خودشان بودند که بخود ستم کردند.

هلا داستیکه هرمدتی ثبت است و چون برك ثبت بسررسید اگر برای توعیان شود که ستمکاران درچه فرود شوند وزیانکاران راچه بسرمیآید بدرگاه خداعزوجل خواهی گریخت از آنچه آنان در آن میمانند و بدان میرسند.

هلا راستی که من درمیان شما چون هارونم درآل فرعون وچون باب حطه در بنی اسرائیل و چون کشتی نوح درقوم نوح منم نباء عظیم و صدیق اکبر ودر اندك زمانی خواهید دانست آنچه را که بشما وعده شده است و آیا این حکومت شما جز بمانند یکدم لیس خورنده و مزه چشی نوشنده است و چون یك فرود شدن سر چرت زن سپس هلاکتها گردن گیر آن ها است تا در دنیا رسوا باشند وسپس درروزرستا خیز بسخت ترین عذاب بر گردند وخدا غافل نیست از آنچه میکنند.

چه سزائی دارد آنکه راه و روش خود را وارونه کرده وحجت و دلیل خویش را منکر شده و با رهبرانش مخالفت نموده و از روشنی پیش پایش رو برتافته و خود را بتاریکی انداخته و آبرا

العذاب وبالفوز الشقاء وبالسرّاء الضرّاء وبالسعة الضنك ، إلّا جزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقنوا بالوعد على حقيقته وليستيقنوا بما يوعدون ، «يوم تأتي الصيحة بالحقّ ذلك يوم الخروج ٭ إنّا نحن نحيي ونميت وإلينا المصير ٭ يوم تشقّق الأرض عنهم سراعاً - إلى آخر السورة - .

بسراب عوض کرده و نعمت را با عذاب و کامیابی را با بدبختی و خوشی را با سختی ووسعت حال‌را باتنگی جزهمان کیفر گنه ورزی و بدی خلاف کاری خود را ، باید یقین کنند بوعده خدا بطور حقیقت و بدانند که بچه وعده دارند روزی که به راستی جار زنند این است روز بیرون شدن تا آخر سوره .

شرح- این خطبه یك قسمت از تعلیمات عالیه وسخن رانی پرمعنا و آتشین امیرالمؤمنین‌است و در موقع بسیار حساسی ایراد شده‌است' پس از وفات پیغمبر آن حضرت بحکم وصیت و شایستگی مامور تجهیز بدن مقدس پیغمبر(ص) بود و دراین کار پرافتخار کسی بر آن حضرت‌رقابت‌وستیزه‌ای نکرد وپس از انجام دفن‌آن حضرت همت وماموریت‌اواعلام حکومت حقه خود بود که براساس‌تعلیم و اجراء قرآن بود وبرای این‌کار جمع‌آوری قرآن لازم‌بود وآن‌حضرت مشغول جمع قرآن گردید تادردنبال آن ماموریت خود را انجام دهد و این کار با نیروی کرامت مآب آن حضرت در مدت هفت روز انجام شد و درضمن این هفت‌روز وقایع ناگواری درمدینه رخداد که اهم‌آنهابیعت با ابی بکر وهجوم بخانه آن حضرت واعمال نفوذ مؤثر بنی‌امیه درتشکیل‌حکومت ابی‌بکر بودوآن‌حضرت پس از جمع قرآن مجید که در حقیقت‌برنامه حکومت او بود در انجمن مهاجروانصار که‌نمایندگان جامعه اسلامی نوبنیاد آن روز محسوب میشدند این نطق را ایراد کرده و در حقیقت خواسته است رأی اعتماد بدست آورد و تجدید بیعت کند ولی زمینه نامساعد و مداخله نااهلان درامر حکومت و نفوذ بنی امیه هر گونهٔ امید موفقیت آن حضرت را از میان برده بود ولی امیرالمؤمنین (ع) آخرین تلاش و دفاع خود را نمود و سر انجام این حکومت ناحق و هدف های آن را برای همه توضیح داد.

درفصلهای اخیر این‌خطبه ازآنجا که میفرماید «فی مناقب لوذکرتها لعظم‌بها الارتفاع» بیان حال دو خلیفه اول است و بمانند اینست که پس از گذشت دوران آنها ایراد سخن شده باشدوانتقاد شدیدی را متضمن است که تا حد تکفیر صریح میرسد و این خود یکی از علل تأمل و تردید در این‌خطبه است .

مرحوم مجلسی‌ره درضمن شرحی‌برای جمله «ولئن تقمصها» گوید.

من گویم ظاهر این‌فقرات اینستکه این‌بیانات پس‌از گذشت‌دولت آندو ورسیدن‌آنها بـعذاب خدا بوده‌است واین منافات‌دارد باآنچه دراول خبرذکر شدکه ایراد این خطبه پس‌ازهفت روز از وفات رسولخدا (ص) بوده‌است پس باید آن‌را براین حمل کردکه اخباراز حال‌آینده آنهاست‌پس‌از گذشت‌زمان ورسیدن‌آنها بعذاب خداوند، پایان‌نقل‌ازمجلسی‌ره.

من گویم این‌قسمت ازخطبه درشمار اخبارملاحم و پیشگوئیهای متعدد آن‌حضرتست که درضمن خطبه‌های بسیاری وارد شده‌است ودر حقیقت‌شرح سرانجام ایندوحاکم ووضع آینده‌مردم رادر زیر

سرپرستی چنین‌حکومتی درست و بحق بیان کرده‌است وصراحت‌لهجه وشجاعت آن‌حضرت برتر ازآن استکه نتواند برای‌بیان حقیقت درمجمع مسلمانان چنین‌انتقادی ازآنان بنماید بلکه‌چنین صراحتی‌لازم بوده‌است ودر ایندوران آنحضرت هنوز امیدوار بود که برعلیه این حکومت ، انقلابی بوجود آورد البته انقلابی براساس قیام مردم وهشیار شدن‌آنان بوضعیکه بیك خون ریزی بنیان کنی منجر نشود وبرای جنبش رهائی‌بخش مردم‌شرح حال این‌زمامداران قلابی و نالایق لازم بود ودرضمن اخبار داده است ازاینکه‌حکومت‌عمر پس ازابی‌بکر امریست‌مسلم‌وقراریستکه کودتاچیان پای‌آن‌امضا گذاشته‌اند چنانچه وقتی ابی‌بکر درتقریر عهدنامه عمر که بکاتب خود عثمان املاء میکرد قبل از نام بردن او غش کرد عثمان ازپیش خودنام اورانوشت و عهدنامه راتمام کرد وچون ابوبکر بهوش‌آمدوبرای اوخواند بدوآفرین گفت .

از مجلسی ره‌ ـ قوله «الا وان اول شهادة زور» من در غیر این خبر ندیده‌ام که اهل سقیفه مدعی شده بودند نص بر خلافت ابی بکر را از طرف پیغمبر «ص» و این غریب است ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم بنظرمیرسد که مضمون این‌خبر درست‌است ومقتضی تفکرصحیحست باین‌تقریر که نقشه کودتای سقیفه درآغاز امر این‌بود که ابی‌بکر رابحساب یك‌جانشین منصوص بمردم‌معرفی کنندو برای تقریر این موضوع بهروسیله بود درزمان شدت‌بیماری پیغمبر اورا بجای آنحضرت در محراب کشیدند ونمازی باپیشوائی اواقامه کردند گواینکه پس‌از اطلاع‌پیغمبر باآن کسالت او را بعقب راند ونشسته برای‌امت نمازخواند ولی کودتاچیان بدستاویز همین‌نیرنك نص برخلافت اوتراشیدند و دو منظور داشتند:

۱ـ افکار عمومیرا که بانص غدیر ونصوص دیگرپیغمبر اسلام درباره امامت‌وجانشینی علی (ع) معتقدبودند که‌انتخاب خلیفه بایدبنص باشد برتوطئه خودتطبیق کنند و اورا منصوص معرفی کنند و در حقیقت این نص دوم را ناسخ نص خلافت علی «ع» جلوه گر سازند و مردم را باین وسیله فریب دهند و این معنا از جمله های خطبه طالوتیه هم استفاده میشود که میفرماید « ایتها الامة التی خدعت فانخدعت» ای امتی که اورا فریب‌دادند واوهم فریب‌خورد وپذیرفت.

۲ـ زمینه‌را برای‌صدور نص ازطرف ابی‌بکر برای‌عمر فراهم سازند زیراقرار توطئه کودتابر این بود که پس‌از دوران ابوبکر که بنظرآنها زودگذر وموقتی بود عمربرسر کارآید و این نتیجه راهم گرفتند زیرابزودی ابوبکر ببسترمرك افتاد وبی‌تردید درآخرین نفس عمررا بجای‌خودمعرفی کرد واورا جانشین خودساخت ولی‌پس از گرفتن ایندونتیجه محیط عمومی در زیر سیاست قاطع وبی ملاحظه عمر تغییر مهمی کرد از طرفی مدعیان خلافت در میان اکابر صحابه بسیار شدند و جمعی از سران صحابه فکر زمامداری را درمغز پروریدندچون طلحه‌وزبیر وسعدبن‌أبی‌وقاص‌و.و.

و از طرفی نفوذ بنی‌امیه در جامعه اسلامی اوج گرفت ودسته طرفداران آنها رو بفزونی و نیرومندی رفت وبطمع افتادند که دیر یازود خلافت اسلامیرا قبضه کنند واین هردو موضوع با پای بندی بنص‌درخلافت و پیشوائی موافقت نمیکرد و کم کم فکرسران اسلامی باین نکته متوجه‌شدکه نص جعلی خلافت ابی‌بکر رابپشت سراندازند وروی این اصل پافشاری کنند که پیغمبر کس را به جانشینی انتخاب‌نکرد وپایه منحصرخلافت اسلامی براساس انتخاب ازطرف سران‌اسلامستکه‌از آنها باصحاب حل وعقد تعبیرمیکردند و خرده‌خرده این‌فکر دوم ریشه‌بست ویك اصل‌مسلم اسلامی گردید

(الخطبة الطالوتية)

٥ ـ محمّد بن عليّ بن معمر ، عن محمّد بن عليّ قال : حدّثنا عبدالله بن أيّوب الأشعريّ ، عن عمرو الأوزاعيّ ، عن عمرو بن شمر ، عن سلمة بن كهيل ، عن أبي الهيثم بن التيّهان أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب الناس بالمدينة فقال : الحمدلله الذي لا إله هو ، كان حيّاً بلا كيف ولم يكن له كان

که بدان استناد میشد وامیرالمؤمنین (ع) پس از تصدی حکومت دربرابر معاویه بدان استناد کرد به حساب یك برهان جدلیکه براساس استناد بمسلمات عمومی ومقبول نزدطرف تنظیم میشود اینستکه در نامه خود خطاب بمعاویه میفرماید:

ای معاویه همانها که با عمر و ابی‌بکر بیعت کردند و همان مهاجران انصار که سران اسلام و ارباب حل و عقدند با من هم بیعت کردند و به رهبری و زعامت من رضایت دادند و در اینصورت برای حاضران روا نیست که اظهار نظری ازخود کنند و برای غائبان ازمحیط انتخاب و بیعت هم روا نیست که آن را نادیده انگارند ورد کنند .

و از آغاز تشکیل خلافت وحکومت درمحیط اسلام پس از رحلت سیدالانام موضوع فرمول خلافت یکی از مهمات مباحث اسلامی بوده ودر هردوره مدعیان آن بتوان خود این فرمول را تفسیر کردند و زیر ورو نمودند وباین اعتباردرهر دوره وبلکه دریکدوره نزد فرقه‌های مختلفه که سلطه را در دست داشتند فرمول خلافت معنی خاصی بخود میگرفته است ودرزمان بنی امیه بیشتر روی این اصل تکیه میشده استکه :

«الائمة من قریش» یعنی هسته‌مرکزی وشرط اساسی امامت وخلافت اینستکه باید از قریش باشد این اصل دربرابر شورشیان سائرقبائل عرب بودخصوص بنی‌تمیم که نیروی بسزائی داشتندو پس از اینکه خلافت آل عصمت که منصوص رسالت بود غصب شد و میان خاندانها دست بدست افتاد آنها هم سر برآوردند و بخودحق حکومت دادند وبنی‌امیه این اصل راپیش کشیدند که «الائمةمن‌قریش» یعنی بایدامامت درنژاد قریش‌باشد.

زیدیه که نفوذ بسزائی در محیط اسلامی پیدا کردند وامارتها و خلافتها تشکیل دادندفرمول خلافت را باین تفسیر کردند که :

کل هاشمی خرج بالسیف فهو امام ـ یعنی هرهاشمی نژادیکه شمشیر کشید ودر برابر مخالفان خودبجهاد برخاست امام و پیشوااست.

خطبه طالوتیه

٥ـ از ابوالهیثم بن التیهان ـ که امیرالمؤمنین (ع) درمدینه برای مردم این خطبه را خواند: سپاس از آن خدا استکه شایسته پرستشی جز او نیست، زنده‌ایستکه چگونگی ندارد وبرای او نیست که : پدیدآمده باشد و برای هستی‌او چگونه بودنی نیست، برای او مکانی نیست‌ودرچیزی نباشد و بر فراز چیزی نباشد و برای خود مکانی نیافریده (و تختی نساخته) و پس از اینکه چیزی

ولا كان لكانه كيف ، ; ولا كان له أين ، ولا كان في شيء ، ولا كان على شيء ، ولا ابتدع لكانه مكاناً، ولاقوي بعدما كوّن شيئاً؛ ولا كان ضعيفاً قبل أن يكوّن شيئاً، ولا كان مستوحشاً قبل أن يبتدع شيئاً ، ولايشبه شيئاً ولا كان خلواً عن الملك قبل إنشائه ، ولايكون خلواً منه بعد ذهابه ، كان إلهاً حيّاً بلاحياة ، ومالكاً قبل أن ينشيء شيئاً ، ومالكاً بعد إنشائه للكون ، و ليس يكون لله كيف ولاأين ولاحدّ يعرف ، ولاشيء يشبهه ، ولايهرم لطول بقائه ، ولايضعف لذعرة ، ولا يخاف كما تخاف خليقته من شيء ولكن سميعٌ بغير سمع ، وبصيرٌ بغير بصر ، وقويٌّ بغير قوّة من خلقه، لا تدركه حدق النّاظرين ولايحيط بسمعه سمع السامعين ، إذاأراد شيئاً كان بلامشورة ولامظاهرة ولامخابرة ولايسأل أحداً عن شيء من خلقه أراده ، لاتدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير .

وأشهدأن لا إله إلّاالله وحده لاشريك له وأشهدأنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون فبلّغ الرّسالة وأنهج الدّلالة ﷺ

را آفریده است از او نیروی تازه نگرفته و پیش از آنکه چیزی را پدیدآورد ناتوان نبوده است و پیش از آفرینش هرچیز هراس نداشته و از تنهائی خود نگران نبوده، بچیزی نماند و پیش از آفرینش خود بی‌سلطنت نبوده و پس از آنکه هرچه آفریده بروند هم بی‌سلطنت نشود، معبودی‌بوده زنده نه بزندگی عرضی، و مالك بوده پیش از آنکه چیزی‌را بیافریند، و مالك است پس از آفرینش کون برای خداوند نیست چگونگی مکان ، و نه اندازه‌ای که شناخته شود و چیزی هم بدو نماند که‌نمونه داشته‌باشد هرچه بماند پیری ندارد و از ترس دیگری ناتوانی نگیرد او از چیزی نترسد چونانکه آفریده‌هایش از چیزی بترسند ولی شنوا است بی گوش و بینا است بی‌چشم و توانا است بی نیروئی ازخلقش و دیده بیننده‌ها او را نیابد و در گوش شنونده‌ها نگنجد هرگاه چیزی خواهد، مشورت و کمك و کسب اطلاع از دیگری لازم ندارد و هر چه را از خلق خود خواهد از دیگری نپرسد و کسب تکلیف نکند دیده ها او را در نیابند و او دیده ها را در یابد و او است لطیف و خبیر .

ومن گواهم که نیست شایسته پرستشی‌جز خدا تنها است، شریك ندارد و من گواهم که محمد « ص » بنده و رسول او است او را برای رهبری فرستاده و بکیش درست ، تا اورا بر همه کیشها چیره‌سازد و گرچه مشرکان را بد آید و او رسالت خود را تبلیغ کرد و راه دلالت را برای خلق آماده ساخت.

شرح- از مجلسی « ره » ـ قوله « ولا كان لكانه » این تعبیر طبق لغت « ابی الحرث بن کعب » را شاید که واو ساکن را بخاطر فتحه ما قبل الف گویند یعنی بود او را کونی نباشد یعنی وجود زائد بر ذات خود ندارد و یامقصود اینست که وجودش چون‌وجود ممکنات نیست که دارای کیفیت باشد .

أيّتها الأمّة الّتي خُدعت فانخدعت وعرفت خديعة من خدعها فأصرّت على ماعرفت و اتّبعت أهواءها وضربت في عشواء غوائها وقداستبان لها الحقّ فصدّت عنه والطريق الواضح فتنكّبته ، أما والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لواقتبستم العلم من معدنه و شربتم الماء بعذوبته وادّخرتم الخيرمن موضعه وأخذتم الطريق من واضحه وسلكتم من الحقّ نهجه لنهجت بكم السبل وبدت لكم الأعلام وأضاء لكم الاسلام فأكلتم رغداً وماعال فيكم عائل ولاظلم منكم مسلم ولا معاهد ولكن سلكتم سبيل الظّلام فأظلمت عليكم دنياكم برحبها وسُدّت عليكم أبواب العلم فقلتم بأهوائكم واختلفتم في دينكم فأفتيتم في دين الله بغير علم، واتّبعتم الغواة فأغوتكم وتركتم الأئمة

دنباله حديث ٥

أيا امتيكه فريبش دادند وفريب خورد وفريب فريبكار خود را فهميد دانسته برپذيرش فريب اصرارورزيد وپيرو هوا وهوس خود گرديد و خود را بتاريكی گم راهی زد وبا اينكه حق وراستی برايش نمو دار وروشن شد ازآن رو بر گردانيد وبه راه واضح پشت كرد و ازآن‌به يك‌سو شد .

هلاسو گند بدانكه دانه‌را شكافد وجانداررا بيافريند اگرشما دانش‌راازمعدنش كسب‌ميكرديد و آب‌را گوارا وشيرين نوش‌ميكرديد و خوبی‌را ازجايگاهش ذخيره ميگرفتيد وراه رااز آنجا كه روشنست ميپيموديد و بـه روش درست ميرفتيد راهها دربرابر شما گسترده و هموار بود و نشانه ها برای شما پديدار واسلام برای‌شما ميدرخشيد و خوش‌وفراوان ميخورديد و در ميان شما گرسنه و گرفتار نان خوراني بجا نميماند وبهيچ‌مسلمان و همكيش‌شما ونه كسانيكه ازمذاهب ديگر درپناه شمايند ستمی نميرسيد.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ «لو اقتبستم العلم من معدنه» كلمه اقتباس را درآتش ودانش‌آورند يعنی بهره گرفتن ازآنها ونوشيدن ماء بمعنی دريافت علم وايمانست بروجه درست وتشبيه آنها بآب برای اينستكه سبب‌زندگی روحند چنانچه‌آب مايه‌زندگی تن‌است و گوارائی‌آن بمعنی پاك‌بودن از تحريف‌وبدعت وجهالت‌است پايان‌نقل ازمجلسی.

من گويم در اينجا فراوانی نعمت ورهائی ازگرسنگی و رنج عيال را ازآثار حكومت حقه و عادله شمرده است وعدالت عمومی نسبت بمسلمان و غيرمسلمان ملتزم به قانون اسلام راكه از آن به معاهد تعبير كنند ازلوازم حكومت حقه شمرده است واين فرمول رابدست داده كه :

حكومت حقه ملازم است با خورد و خوراك خوب و گرفتار نبودن به عيال‌و عدالت وبرابری همه افراد ملت و هر گونه ناراحتی و گرسنگی و بيكاری و اختلافات نشانه اينست كه حكومت‌حقه و درست نيست.

دنبال حديث ٥ـ

ولی شماراه تيره وتاری درپيش گرفتيد وجهان باهمه فراخنای آن برشما تيره‌وتار گرديد و دردانش بەروی شماها بسته‌شد وباهوای‌نفس سخن گرديد ودر دين اختلاف نموديد ونادانسته‌باحكام

فتركوكم، فأصبحتم تحكمون بأهوائكم، إذا ذُكر الأمر سألتم أهل الذكر فاذا أفتوكم قلتم هو العلم بعينه فكيف وقد تركتموه ونبذتموه وخالفتموه؟ رويداً عمّا قليل تحصدون جميع مازرعتم وتجدون وخيم ما اجترمتم وما اجتلبتم، والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لقد علمتم أنّي صاحبكم والذي به اُمرتم وأنّي عالمكم والذي بعلمه نجاتكم ووصيّ نبيّكم وخيرة ربّكم ولسان نوركم والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ماوعدتم وما نزل بالأمم قبلكم وسيسألكم الله عزّ و جلّ عن أئمّتكم، معهم تحشرون، وإلى الله عزّ وجلّ غداً تصيرون، أما لو كان لي عدّة أصحاب طالوت أو عدّة أهل بدر وهم أعداد كم لضربتكم بالسيف حتّى تؤلوا إلى الحقّ وتنيبوا للصدق فكان أرتق للفتق وآخذ بالرّفق، اللّهمّ فاحكم بيننا بالحقّ وأنت خير الحاكمين.

قال ثمّ خرج من المسجد فمرّ بصيرة فيها نحو من ثلاثين شاة؛ فقال: والله لو أنّ لي رجالاً ينصحون لله عزّ وجلّ ولرسوله بعدد هذه الشياه لأزلت ابن آكلة الذّبّان عن مُلكه.

دین فتوی‌دادید ودنبال گمراهان رفتید تاشما را گم راه کردند و امامان برحق را رها کردید و آنها هم شما را رها کردند و بوضعی افتادید که بدلخواه خود قضاوت کنید نه‌بحق وچون مسئله‌ای بمیان آید ازاهل ذکر بپرسید وچون بشما نظری دهند گوئید دانش‌همین است پس چگونه شد که آنهارا رها کردید و پشت سر نهادید وبا آنها مخالفت کردید.

آرام‌باشید که بزودی‌آنچه را کشتید خواهید درويد و سرانجام جرمهای خود را و هرآنچه بسوی خودجلب کردید خواهیددید.

سوگند بدانکه‌دانه راشکافد وسبز کند وجاندار آفریند وروح بخشد هرآینه میدانید که‌منم صاحب‌الامر و پیشوای‌شما و آنکسیکه باید فرمان‌بر دارید وپیرو اوباشید ومنم دانشمند وعالم شماها بدانچه شماها رااصلاح کند وآنکه بوسیله دانشش شماها رانجات تواندداد.

منم‌وصی پیغمبر شما و برگزیده پروردگارتان و زبان قرآنتان و دانا بمصلحت شماها و بهمین زودی‌آرام‌آرام‌بشما فرودشودآنچه را وعده دارید وآنچه بامتهای‌بیش‌ازشما نازل شد ومحققاً خدا شما را درباره امامان شما بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و بدرگاه خداعزوجل‌در فردا خواهید رفت.

هلا بخدا که اگر بشماره یاران طالوت یا شماره یاران بدر یاور داشتم که هم طراز شماها بودندهرآینه باتیغ‌شما رامیزدم تابحق برگردیدو براستی گرائیدواین‌کار برای‌پیوندشکاف‌و نرمش‌بهتر بود خدایامیان مابحق حکم‌فرما که‌تو بهترین‌حاکم هستی.

گوید سپس‌از مسجد بدرآمد وبآغلی رسید که درآن قریب سی گوسپندبود و گفت بخدا اگر برای‌من مردانی بودند بشماره این گوسپندان که برای خداعزوجل و رسولش خیرجو و پاك‌دل‌بودند پسرزن مگس خواررا از سلطنتش برمیداشتم گوید چون شبش رسید سیصد وشصت کس باوی‌بیعت کردندبرمرك، امیرالمؤمنین فرمود:

قال: فلمّا أمسى بايعه ثلاثمائة وستّون رجلاً على الموت فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: اغدوا بنا إلى أحجار الزّيت محلّقين، وحلق أمير المؤمنين عليه السلام فما وافى من القوم محلّقاً إلّا أبوذرّ والمقداد وحذيفة بن اليمان وعمّار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم، فرفع يده إلى السماء فقال: اللّهمّ إنّ القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللّهمّ فإنّك تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى عليك شيء في الأرض ولا في السّماء، توفّني مسلماً وألحقني بالصّالحين، أما والبيت والمفضي إلى البيت - وفي نسخة والمزدلفة والخفاف إلى التجمير - لولا عهد عهده إليّ النّبيّ الأمّيّ صلى الله عليه وآله لأوردت المخالفين خليج المنيّة ولأرسلت عليهم شآبيب صواعق الموت و عن قليل سيعلمون.

۶ - عدّة من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه أبو بصير وقد خفره النفَس فلمّا أخذ مجلسه قال له أبو عبدالله عليه السلام: يا أبا محمّد ما هذا النفس العالي؟ فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله كبر سنّي ودقّ عظمي واقترب أجلي

بامدادان در محل بنام احجارالزيت انجمن شويد و براى نشانى همه سرها را تراشيده باشيد و خود اميرالمؤمنين (ع) هم سرش را تراشيد و از آن جمع باسر تراشيده حاضر وعده گاه نشدندجز ابوذر و مقداد و حذيفة بن يمان و عمار بن ياسر و سلمان هم درآخر آنان رسيد وآن‌حضرت دست به آسمان برداشت وفرمود:

بار خدايا اين مردم مرا خوار شمردند چونانكه بنى اسرائيل هارون را بار خدايا تو دانى آنچه نهان داريم و آنچه عيان داريم و هيچ چيزى درزمين و نه در آسمان برتو پنهان نيست مرا مسلمان ازدنيا بر وبنيكان برسان.

هلا سوگند بخانه كعبه و آنكه دست بكعبه سايد (و هم در نسخه ايست كه) وهم‌سوگند بمزدلفه و گامهائى كه براى رمى جمره بر دارند اگر نبود سفارش و عهدى كه پيغمبر امى بمن كرده است من همه مخالفان را بدره مرك ميانداختم و بر آنها باران برق‌خيز مردن ميفرستادم و بهمين زودى خواهيد دانست.

شرح - از مجلسى «ره» - «على الموت» - يعنى متعهد شوند كه آماده يارى باشند و او را يارى كنند تا بميرند و كشته شوند، فيروز آبـادى گفته است احجار الزيت مكانى است در مدينه.

۶- از محمدبن سليمان از پدرش گويد من نزد امام صادق (ع) بودم كه ابوبصير نفس زنان شرفياب شد و چون بجاى خود نشست امام صادق (ع) باو گفت اى ابامحمد چرا باين تندى نفس ميزنى؟ در پاسخ گفت: قربانت يابن رسول‌الله پير شدم و استخوانم باريك شده و مرگم نزديكست ونميدانم درآخرت چه وضعى دارم؟!

مع أنّني لست أدري ما أرد عليه من أمر آخرتي ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : يا أبا محمد و إنّك لتقول هذا ؛ قال : جعلت فداك و كيف لا أقول هذا ؟! فقال يا أبا محمد أما علمت أنّ الله تعالى يكرم الشباب منكم ويستحيي من الكهول ؟ قال : قلت : جعلت فداك فكيف يكرم الشباب ويستحيي من الكهول ؟ فقال : يكرم الله الشباب أن يعذّبهم ويستحيي من الكهول أن يحاسبهم ، قال : قلت: جعلت فداك هذا لنا خاصّة أم لأهل التوحيد ؛ قال : فقال : لا والله إلّا لكم خاصّة دون العالم، قال قلت : جعلت فداك فانّا قد نبزنا نبزاً انكسرت له ظهورنا وماتت له أفئدتنا و استحلّت له الولاة دماءنا في حديث رواه لهم فقهاؤهم ، قال : فقال أبو عبدالله عليه السلام : الرّافضة ؟ قال : قلت : نعم قال : لا والله ماهم سمّوكم ولكنّ الله سمّاكم به أما علمت يا أبا محمد أنّ سبعين رجلاً من بني إسرائيل رفضوا فرعون وقومه لمّا استبان لهم ضلالهم فلحقوا بموسى عليه السلام لمّا استبان لهم هداه فسمّوا في عسكر موسى الرّافضة لأنّهم رفضوا فرعون و كانوا أشدّ أهل ذلك العسكر عبادة و أشدّهم حبّاً لموسى وهارون وذرّيّتهما عليهما السلام فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن أثبت لهم هذا الاسم في التوراة فانّي قد سمّيتهم به ونحلتهم إيّاه ، فأثبت موسى عليه السلام الاسم لهم ثمّ ذخر الله عزّ وجلّ

امام صادق(ع) فرمود: ای ابامحمد راستی توهم این را میگوئی؟ گفت قربانت چگونه این را نگویم؟ فرمود: ای ابامحمد نمیدانی که خداتعالی جوانان شما شیعه را ارجمند میدارد و از سال خوردههای شما خجلت دارد ؟.

گوید: گفتم قربانت چطور جوانان را گرامی دارد واز سالخوردهها خجلت دارد؟ فرمود : جوانان را از این عزیزتر دارد که عذابشان کند واز سالمندان خجلت کشد که بحسابشان رسد.

گوید: گفتم قربانت این فضیلت مخصوص بماست یابرای همه اهل توحید ویگانه پرستانست ؟ فرمود: نه بخدا که مخصوص شماست نههمه مردم.

گوید گفتم: قربانت راستی که بما لکهای زدهاند که پشت مارا شکسته و ماها رااز دلمرده کرده و والیان و فرمانداران بخاطر آن خون ما را حلال شمرند برای حدیثی که فقهای آنها بر ایشان روایت کردهاند،

گوید: امام صادق (ع) فرمود: مقصودت رافضی بودنست ؟ گوید گفتم :آری فرمود : نه بخدا آنان شما را بدان نناميدند ولي خداست که این نامرا بشما دادهاست آیا نمیدانی ای ابامحمد که هفتاد مرد از بنیاسرائیل فرعون و قومش را ترک نمودند چون گمراهی آنان برایشان روشن شدو بموسی پیوستند چون برای آنها روشن شد که درراه هدایت است و در میان لشگر موسی آنها را رافضی نامیدند زیرا فرعون را رفض کردند و در میان لشگر از همه بیشتر عبادت میکردند و از همه بیشتر موسی و هارون و ذریه آنها را دوست داشتند و خدا بموسی (ع) وحی کرد که این نام را در تورات برای آنان ثبت کن زیرامن آنها را بدین نام نامیدم و آنرا بدانها بخشیدم موسی آنرا برای آنها ثبت کرد و خدا عزوجل آن نام را ذخیره کرد تا بشما بخشید ای ابامحمد آنان خیر را

لكم هذا الاسم حتّى نحلكموه ؛ ياأبامحمّد رفضوا الخير ورفضتم الشرّ، افترق النّاس كلّ فرقة و تشعّبوا كلّ شعبة فانشعبتم مع أهل بيت نبيّكم صلّى الله عليه وآله وذهبتم حيث ذهبوا واخترتم من اختار الله لكم وأردتم من أراد الله فأبشروا ثمّ ابشروا ، فأنتم والله المرحومون المتقبّل من محسنكم والمتجاوز عن مسيئكم ، من لم يأت الله عزّ وجلّ بما أنتم عليه يوم القيامة لم يتقبّل منه حسنة ولم يتجاوز له عن سيّئة، ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبامحمّد إنّ لله عزّ و جلّ ملائكة يسقطون الذّنوب عن ظهور شيعتنا كما يسقط الرّيح الورق في أوان سقوطه وذلك قوله عزّ وجلّ : «الذين يحملون العرش ومن حوله يسبّحون بحمد ربّهم ... ويستغفرون للذين آمنوا» استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق ، ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبامحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدّلوا تبديلاً» إنّكم و فيتم بما أخذ الله عليه ميثاقكم من ولايتنا وإنّكم لم تبدلوا بنا غيرنا ولو لم تفعلوا لعيّركم الله كما عيّرهم حيث يقول

رفض کردند و شماها شررا رفض کردید؛ مردم بهردسته پیوستند وبهر شعبه پراکنده شدند و شما در شعبه خاندان پیغمبر درآمدید و بمذهبی گرائیدید که آنها گرویدند و شماها اختیار کردیدآن را که خدا اختیار کرده است برای شما و آنرا خواستید که خدا خواسته ، مژده گیرید و باز هم مژده گیرید بخدا که شماها مشمول رحمتید و از نیکوکار شما هر عملی قبول است و از بدکردار شما گذشت میشود ، هر کس با آن عقیده که شما ها دارید در قیامت حاضر نشود خداوند عزوجل از او هیچ حسنه‌ای را نپذیرد و از گناه او درنگذرد ای ابامحمد آیا شما را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت برای‌من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد راستی برای خداعزوجل فرشته‌ها است که گناهان را از گردن شیعیان ما فرو ریزند چنانکه باد برك درخت را در فصل خزانش و اینست گفته خداعزوجل (۷ـ المؤمن) آن کسانیکه بردارند عرش را و هر کس در گرد آنست تسبیح گویند باسپاسگزاری پروردگارشان ... و آمرزش جویند برای کسانیکه گرویدند ـ آمرزش خواهی آنان بخدا که از برای شماست نه‌این مردم ای ابا محمد آیا شادت کردم ؟

گوید گفتم: قربانت برای من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا در قرآنش شما را یاد کرده است و فرموده است (۲۳ ـ الاحزاب) از مؤمنان مردانند که براستی عمل کردند بدانچه با خدا برسر آن پیمان بستند برخی‌از آنها درگذشته و برخی انتظار مرك را دارند و بهیچوجه تغییر نکنند و منحرف نشوند ـ راستی شمائید که وفا کردید بدانچه خدا از شماها پیمان گرفته است درباره دوستی وولایت ما و شمائید که دیگری را بجای ما نگرفتید و اگر وفا نکرده بودید خدا شما را هم سر زنش میکرد چنانچه

جلّ ذكره : «وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين» ياأبامحمّد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني فقال : ياأبامحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «إخواناًعلى سرر متقابلين» والله ماأراد بهذاغيركم ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال: ياأبا محمّد « الأخلّاء يومئذ بعضهم لبعض عدوّ إلّا المتّقين»والله ماأراد بهذاغيركم ، يا أبامحمّد فهل سررتك؟قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبامحمّدلقد ذكرناالله عزّوجلّ وشيعتنا وعدوّنا في آية من كتـابه فقال عزّوجلّ : «هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون إنّما يتذكّر اُولوالألباب» فنحن الّذين يعلمون وعدوّنا الّذين لايعلمون وشيعتناهم اُولو الالباب ، ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني، فقال: ياأبامحمّدوالله مااستثنى الله عزّوجلّ بأحدمن أوصياء الأنبياء ولا أتباعهم ماخلاأميرالمؤمنين عليه السلام وشيعته فقال في كتابه و قوله الحقّ : «يوم لايغني مولى عن مولى شيئاً ولاهم ينصرون ۞ إلّامن رحم الله» يعني بذلك عليّاً عليه السلام وشيعته ، ياأبامحمّد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبامحمّدلقدذكركم الله تعالى في كتابه إذيقول:

آنان را سرزنش کرده است آنجا که فرموده است جل‌ذکره (۱۰۲-الاعراف) نیافتیم برای بیشتر آنها عهد و پیمان ودراستش بیشتر آنهارا یافتیم فاسق وبدکار.

ای ابا محمد آیا تورا شاد کردم؟ گوید: گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود : ای ابا محمد خدا شما را در قرآنش یاد کرده وفرموده‌است (٤٧- الحجر) برادرانی باشند که روی تختهابرابر همدیگرند- بخدا جزشما رابدین سخن قصدنکرده است ای‌ابامحمد تورا شاد کردم.

گوید: گفتم: قربانت برایم بیفزا.

فرمود ای ابامحمد (٦٧- الزخرف) دوستان در آن روز با همدیگر دشمن باشند جز متقیان‌و پرهیزکاران- بخدا قصد نکرده‌است بدان جزشمارا -ای ابامحمدآیا تورا شاد کردم ،

گوید گفتم: قربانت بیشتر برای من بفرمائید.

فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا عزوجل یاد کرده است ما را و شیعیان مارا وهمدشمنان مارا دریك آیه از کتاب خود (۹- الزمر) آیا برابرندآن کسانی که میدانند و آن کسانیکه نمیدانند همانا خردمندان بیاد میآورند- ما هستیم که میدانیم ودشمن ماست که نمیدانند و شیعیان ما هستند خردمندان- ای ابامحمد توراً شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بـازهم بفرمائید، فرمود: ای ابامحمدخدا عزوجل‌احدی ازپیمبران وپیروان آنها رااستثنانکرده جزامیرالمؤمنین وشیعیانش ودرکتاب خودفرموده وگفته‌اش درست است (٤٢- الدخان) روزیکه سود نبخشد هیچ دوستی دوست‌رابهیچوجه ٤٣ جز آنکه خدا رحم کند- مقصودش ازآن علی وشیعه اواست‌ای ابامحمد آیا تو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت‌بازهم بفرمائید، فرمود ای ابامحمد شما هستید که خداتعالی درکتاب‌خود

« يا عبادي الّذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمةالله إنّ الله يغفر الذّنوب جميعاً إنّه هو الغفور الرحيم » والله ماأراد بهذا غيركم ، فهل سررتك ياأبامحمد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبامحمد لقدذكركم الله في كتابه فقال : « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » والله ماأراد بهذا إلّاالأئمة عليهم السلام وشيعتهم فهل سررتك ياأبامحمد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ،فقال ياأبامحمد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «فاُولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصّالحين وحسن اُولئك رفيقاً» فرسول الله صلى الله عليه وآله في الآية النبيّــون و نحن في هذا الموضع الصدّيقون والشهداء وأنتم الصّالحون فتسمّوا بالصّلاح كماسمّاكم الله عزّوجلّ ، يا أبامحمد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : يا أبامحمد لقد ذكركم الله إذ حكى عن عدوّكم في النّار بقوله : « وقالوا مالنالانرى رجالاً كنّــا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار» والله ماعنى ولاأراد بهذاغيركم ، صرتم عندأهل هذا العالم شرار الناس وأنتم والله في الجنّة تحبرون وفي النّار تطلبون ياأبامحمدفهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبامحمد مامن آية نزلت تقود إلى الجنّة ولاتذكرأهلها بخير إلّا وهي فينا وفي

یاد کرده و فرموده‌است (۵۳ــ الزمر) ای بنده‌هایم که درباره خوداسراف کردید از رحمت خـدا نومید نباشید زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد زیرا او غفوراست وزحیم ــ بخدااراده نکرده‌است باین آیه جزشماها را آیاتورا شاد کردم ای ابامحمد.

گوید گفتم: برایم بیفزائید قربانت فرمود:ای‌ابامحمد خدا شمارا درقرآن خود ذکر کرده که فرموده(٤۲ــالحجر) راستی که تورا (ای‌شیطان) بربنده‌هایم تسلطی نیست ــ بخدا مقصودش ازاین جز ائمه وشیعه آنها نیست ــ آیا تورا شاد کردم ای ابامحمد .

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید، فرمود. ای ابامحمد راستی خدا شمارا درقرآن یاد کرده که فرموده‌است (٦۹ــ النساء) پس آنانند آن کسانی که خدا بدانها نعمت بخشیده است ازپیمبران و صدیقان وشهیدان و خوبان و چه خوب رفیقانی باشند آنان ــ پس مقصود از پیمبران در ایـن آیه رسولخدا است (ص) و مقصود از صدیقان و شهداء در اینجا ما هستیم و خوبان‌شماها هستید پس خود را بخوبی‌نشان بدهید چنانچه خداعزوجل شما راخوب نامبرده است ، ای ابامحمد آیاتوراشاد کردم؟

گوید گفتم قربانت بازهم بفرمایید، فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا شمارا یاد کرده استکه از دشمن شما دردوزخ حکایت نموده بگفته خود (٦۲ــ ص) و گویند ما را چه شده که در دوزخ ننگریم بدانها که آن‌ها را از بدان میشمردیم ٦۳ و آن‌ها را بیاد مسخره گرفتیم یا شاید دیده از آنها لغزیده‌است ــ بخدا که قصد نکرده و نخواسته ازاین‌جز شماراــ شما دربر مردم این‌جهان بـدان نوع انسان شمرده شدید وبخدا که شماها در بهشت‌ارجمند ونعمت خوار وشاد باشید ودشمنان شمارا دردوزخ جویند ای‌ابا محمد آیاتو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای‌ابامحمد هیچ آیه‌نازل نشد که ببهشت برد و

شيعتنا ومامن آية نزلت تسوق إلى النّار وتذكر أهلها بشرّ إلّا وهي في عدوّنا ومن خالفنا ، فهل سررتك ياأبا محمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبا محمّد ليس على ملّة إبراهيم إلّا نحن وسائر النّاس من ذلك براء ياأبا محمّد فهل سررتك ؟ وفي رواية اُخرى فقال : حسبي .

(حديث أبي عبدالله عليه السلام)

☆(مع المنصور في موكبه)☆

٧ - محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن بعض أصحابه ، وعليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير جميعاً ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن حمران قال: قال أبوعبدالله عليه السلام وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم فقال : إنّي سرت مع أبي جعفر المنصور وهو في موكبه وهو على فرس و بين يديه خيلٌ ومن خلفه خيلٌ وأنا على حمار إلى جانبه فقال لي : ياأباعبدالله قدكان فينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوّة وفتح لنا من العزّ ولا تخبر الناس أنّك أحقّ بهذا الأمر منّا و أهل بيتك فتغرينا بك وبهم ، قال : فقلت : ومن رفع هذا إليك عنّي فقد كذب فقال : لي أتحلف على ماتقول؟ قال : فقلت: إنّ النّاس سحرة - يعني يحبّون أن يفسدوا قلبك عليّ - فلاتمكّنهم من

یادآور نشوند اهل آن جز بخوبی مگر اینکه درباره ما وشیعه ماست وهیچ آیه نیست که بدوزخ میراند واهل آنرا ببدی یادآور شود مگر اینکه درباره دشمن ماست و کسیکه مخالف با ما است آیا تورا شاد کردم ای ابا محمد ؟.

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید فرمود : ای ابا محمد بر کیش ابراهیم نباشد کسی جز ما و شیعه ما و مردم دیگر از آن بدور و بی زارند، ای ابامحمد آیا تو راشاد کردم؟ درروایت دیگر است که گفت مرا بس است.

حدیث امام صادق (ع) بامنصور در موکب او

٧- از حمران گوید آنان (خلفاء جور) ذکر شدند نزد امام صادق (ع) و نظر بدی که با شیعه دارند امام (ع) فرمود من با ابی‌جعفر منصور حرکت می کردم او در موکب ملوکانه‌خود بود وبراسبی سوار بود جلوش چنداسب سوار و در دنبالش چند اسب سوار بودند و من هم در کنار او سوار بریك الاغی بودم رو بمن کرد و گفت یااباعبدالله کار شده است (یعنی ما برامر خلافت مسلط شدیم) وشایسته است که توهم شادباشی بدانچه خداوند از توانائی بما داده است و در عزت بروی ما گشاده است و بمردم نگوئی که تو بامر خلافت از ما اولی واحق هستی و خاندانت هم احق هستند تامارا بخودت و آنها وادار کنی و عصبانی کنی .

فرمود: من گفتم کسی که برای تو از جانب من این گزارش داده است دروغ گفته است ، بمن گفت آیا بدانچه گوئی سوگند یاد کنی گوید من گفتم. مردم جادو گرندیعنی می‌خواهند دل تورا

سمعك فانّا إليك أحوج منك إلينافقال لي : تذكر يوماً سألتك هل لنا ملك ؟ فقلت : نعم طويلٌ عريضٌ شديدٌ فلاتزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم حتّى تصيبوا منّا دماً حراماً في شهرحرام في بلد حرام ، فعرفت أنّه قد حفظ الحديث ، فقلت : لعلّ الله عزّ وجلّ أن يكفيك فانّي لم أخصّك بهذا وإنّما هوحديث رويته ثمّ لعلّ غيرك من أهل بيتك أن يتولّى ذلك فسكت عنّي ، فلمّا رجعت إلى منزلي أتاني بعض موالينافقال : جعلت فداك والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار و هوعلى فرس وقد أشرف عليك يكلّمك كأنّك تحته ، فقلت بيني و بين نفسي : هذا حجّةالله على الخلق وصاحب هذا الأمر الّذي يقتدى به وهذا الآخر يعمل بالجور ويقتل أولاد الأنبياء ويسفك الدّماء في الأرض بما لايحبّ الله وهوفي موكبه وأنت على حمار فدخلني من ذلك شكّ حتّى خفت على ديني ونفسي ، قال : فقلت: لورأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ماهوفيه فقال : الآن سكن قلبي .

برمن بشورانند و تو را درباره من بددل کنندمبادا آنهارا برگوش خود چیره کنی واختیار گوشت را بآنها بدهی زیرا ما بتو نیازمندتریم از تو بماها گفت آیا یادت می‌آید که یك روز من‌ازتوپرسیدم آیا برای ما ملك و سلطنتی هست؟ گفتی آری طولانی و پهناور و سخت و پیوسته در کار خود مهلت دارید و در دنیای خود وسعت دارید تا خون نا حقی از ما در ماه حرام و شهر حرام (مکه) بریزید .

من دانستم که حدیث را حفظ کرده است من گفتم‌شاید خدا عزوجل تو را کفایت کندیعنی تو را حفظ کند از اینکه مرتکب چنین امری باشی زیرا من تو را بخصوص منظور نداشتم همانا حدیثی بوده که آنرا روایت کردم سپس شاید دیگری از خاندانت مرتکب چنین کاری شودواودم‌بست و سخنی نگفت.

و چون بخانه‌ام آمدم یکی از دوستان‌و شیعیان ما نزد من‌آمد و گفت قربانت بخدا-ن تو را در موکب ابی‌جعفر دیدم که برالاغی سوار بودی و او براسبی سوار بود وبرسر سرازیر شده بود وبا شما سخن می گفت و گویا شما زیردست او باشید من با خود گفتم این حجت خداست بر خلقش و صاحب‌الامر است که باید باو اقتداء شود و این دیگری کاربر خلاف میکند و اولاد پیغمبران را میکشد و در روی زمین خونریزی میکند بوجهی که خدا دوست نمی‌دارد و امام در موکب اواست و شما سوار برالاغی هستید واز این‌راه شکی دردلم افتاد تابر خودم ودینم ترسیدم.

گوید: بمن فرمود: اگر تو می‌دیدی آن‌ها که گرد من بودند و درجلو وعقب‌وسمت راست‌و چپ من بودند از فرشته‌ها هر آینه او را خوار میشمردی و آنچه را هم داشت ناچیز میشمردی، گفت اکنون دلم‌آرام شد .

ثمّ قال: إلى متى هؤلاء يملكون؟ أومتى الرّاحة منهم ؟ فقلت : أليس تعلم أنّ لكلّ شيء مدّة ؟ قال : بلى ، فقلت : هل ينفعك علمك أنّ هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين ؟ إنّك لو تعلم حالهم عندالله عزّ وجلّ و كيف هي؟ كنت لهم أشدّ بغضاً ولو جهدت أو جهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشدّ ماهم فيه من الاثم لم يقدروا فلا يستفزّنّك الشيطان فانّ العزّة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكنّ المنافقين لا يعلمون ألا تعلم أنّ من انتظر أمرنا و صبر على مايرى من الأذى والخوف هوغداً في زمرتنا فاذا رأيت الحقّ قدمات وذهب أهله ، ورأيت الجور قد شمل البلاد ، ورأيت القرآن قد خلق واُحدث فيه ماليس فيه ووُجّه على الأهواء ، ورأيت الدّين قدانكفى كما ينكفي الماء ، ورأيت أهل الباطل قداستعلوا على أهل الحقّ ، ورأيت الشرّ ظاهراً لاينهى عنه ويُعذر أصحابه ، ورأيت الفسق قد ظهر ، واكتفى الرّجال بالرجال والنساء بالنساء ، ورأيت المؤمن صامتاً لايُقبل قوله ، ورأيت الفاسق يكذب ولا يردّ عليه كذبه وفريته ؛ ورأيت الصغير يستحقر بالكبير ، ورأيت الأرحام قدتقطّعت ، ورأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه ولا يردّ عليه قوله ورأيت الغلام يعطي ماتعطي المرأة ورأيت النساء يتزوّجن النساء ، ورأيت الثناء قد كثر ، و رأيت

سپس گفت تا بکی اینان سلطنت کنند و درچه زمانی از آنها آسایش خواهد بود؟

من گفتم مگر تو نمی‌دانی هرچه زمانی دارد؟ گفت چرا من گفتم بتو سود دارد که بدانی این امر هروقت موعدش بیاید ازیك چشم بهم‌زدن سریعتر باشد (یعنی زوال دولت ناحق وقیام دولت حق) اگرتو بدانی اینان درنزد خداعزوجل چه حالی دارند و چطور است حال آن‌ها تو بیشتر و سختتر آنها را دشمن داری و اگر تو کوشش کنی یا همه مردم روی زمین بکوشند که آنان‌را در گناه بیشتری که در آن اندرند در آورند نتوانند (یعنی خلاف و گناه آن‌ها بنهایت‌است) شیطان تو را از جای بدر نبردو نلغزاند زیرا عزت ازآن خدا است و از آن رسول او وازآن مؤمنانست ولی منافقان نمی‌دانندآیا ندانی هر که منتظر امر ما باشد و صبر کند برآنچه از آزار و ترس‌بیند فردا در گروه ما محشور گردد.

هرگاه دیدی که حق و اهل حق از میان رفتند و دیدی ناحق همه جا را گرفت ودیدی قرآن کهنه شمرده شد و در آن پدید آمد آنچه در آن نیست و رو بسوی هوس و دلخواه شد و دیدی که دین وارونه شده چنانچه ظرف آب وارونه شود و دیدی اهل باطل برحق چیره شدند و دیدی شر و بدی عیانست‌وغدقن نمیشود و بدکاران را معذورمی‌دارند و دیدی که فسق آشکار شده‌ومردان بمردان کفایت کنند و زنان بزنان و دیدی مؤمن دم بندد و گفته او پذیرفته نشود ودیدی که فاسق دروغ گوید و دروغ و افترایش را رد نکنند و دیدی که کوچك بزرك را خوار میشمارد ودیدی که پیوند خویشی بریده شود و دیدی که بکار بد و بفسق خوش آمد گویند و از آن خوش باشند و خندان و گفته آنرا رد نکنند و دیدی که با پسر بچه همان کنند که بازن کنند ودیدی که زنان

الرّجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهى ولا يؤخذ على يديه ، ورأيت الناظر يتعوّذ بالله ممّا يرى المؤمن فيه من الاجتهاد ، ورأيت الجار يؤذي جاره وليس له مانع، ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن ، مرحاً لما يرى في الأرض من الفساد ، ورأيت الخمور تشرب علانية و يجتمع عليها من لايخاف الله عزّوجلّ ، ورأيت الآمر بالمعروف ذليلاً ، و رأيت الفاسق فيما لايحبّ الله قويّاً محموداً ، و رأيت أصحاب الآيات يحقّرون و يحتقر من يحبّهم ؛ ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوكاً ، ورأيت بيت الله قد عطّل ويؤمر بتركه ، ورأيت الرّجل يقول مالا يفعله ورأيت الرّجال يتسمّنون للرّجال والنساء للنساء ، ورأيت الرّجل معيشته من دبره و معيشة المرأة من فرجها ، ورأيت النساء يتّخذن المجالس كما يتّخذها الرّجال ، ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر وأظهروا الخضاب وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها و أعطوا الرّجال الأموال على فروجهم وتنوفس في الرّجل وتغاير عليه الرّجال ، وكان صاحب المال أعزّ من المؤمن ، وكان الرّبا ظاهراً لايعيّر ، وكان الزّنا تمتدح به النساء ، ورأيت المرأة تصانع

جفت گردند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شود و دیدی که مرد مال خود را در جز طاعت خدا صرف میکند و جلوش گرفته نمیشود و دست او را نگهندارند و دیدی که چونکسی کوشش مؤمن را بیند از آن بخدا پناه برد و دیدی که همسایه همسایه را آزار کند و مانعی ندارد و دیدی کافر شاد است بدانچه در مؤمن بیند و خوش است بدانچه از فساد در زمین بنگرد و دیدی که آشکارامی نوشند و برای آن انجمن کنند کسانیکه از خداعزوجل نمی‌ترسند و دیدی که آمر بمعروف خوار است و دیدی فاسق نسبت بدانچه خدا دوست ندارد نیرومند است و ستوده میشود و دیدی قرآن دانان خوار شوند و هر که هم آنان را دوست بدارد خوار شود و دیدی که راه خیر بند آمده وراه شر و بدی بازاست و درآن میروند و دیدی خانه خدا بی‌زائر مانده و فرمان ترک آنرا میدهند و دیدی مرد گوید آنچه رانکند و دیدی مردان خود را برای استفاده مردان آماده کنند وزنان خود را برای زنان و دیدی وسیله زندگی مرد از دبر او است و وسیله زندگی زن از فرج او و دیدی زنان انجمن کنند چنانچه مردان انجمن کنند و دیدی فرزندان عباس آشکارا زنانگی‌راپیشه کردندو خضاب بستند وسر را شانه زدند چنانچه زنان برای شوهر خود کنند و بمردان پول دادند بخاطر فروج آنها.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ یعنی اولاد عباس بمرد ها پول دادند تا با آنها وطی کنند یا مقصود اینستکه بسلاطین و حکام اموال می‌دهند بخاطر آنکه آنها را یا زنان آنها وطی کنند بعنوان مزد جا کشی ...

دنباله حدیث ۷ـ

ودیدی که درباره مرد رقابت شود و مردها بر سر او با هم غیرت ورزی کنند و صاحب مال از شخص مؤمن عزیزتر باشد و ربا آشکار باشد و برآن سرزنشی نشود و زنها بزنادادن مدح شوند

زوجها على نكاح الرّجال ، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهنّ ، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً ؛ و رأيت البدع والزّنا قد ظهر ، و رأيت الناس يعتدّون بشاهد الزور ، ورأيت الحرام يحلّل والحلال يحرّم ، ورأيت الدّين بالرأي وعطّل الكتاب وأحكامه ورأيت اللّيل لايستخفى به من الجرأة على الله ، ورأيت المؤمن لايستطيع أن ينكر إلّا بقلبه ، و رأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزّوجلّ ورأيت الولاة يقربون أهل الكفر و يباعدون أهل الخير ، ورأيت الولاة يرتشون في الحكم ، ورأيت الولاية قبالةً لمن زاد ؛ و رأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهنّ ورأيت الرجل يقتل على التهمة وعلى الظنّة و يتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله ، ورأيت الرجل يعيّر على إتيان النساء ، و رأيت الرّجل يأكل من كسب امرأته من الفجور ، يعلم ذلك ويقيم عليه ، ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل مالايشتهي و تنفق على زوجها ، ورأيت الرّجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدّنيّ من الطّعام والشراب ورأيت الأيمان بالله عزّوجلّ كثيرة على الزّور ، ورأيت القمار قد ظهر ، ورأيت الشراب يباع ظاهراً ليس له مانع ، و رأيت النساء يبذلن أنفسهنّ لأهل الكفر ، و رأيت الملاهي قد ظهرت

وزن با شوهرخود بر سر نكاح مردان سازش كند (رشوه گيرد و نرمش نمايد) و ديدى بيشتر مردم وبهترين خانه‌آن باشد كه بازنان درهرزگى آنها كمك كند و ديدى مؤمن حقير و غمنده و خواراست وديدى بدعت وزنا عيان‌است و ديدى مردم بگواه ناحق اعتماد كنند و ديدى حرام حلال شمرده شود و حلال حرام شمرده شود وديدى حكم دين برأى معين شود و قرآن و احكامش معطل مانده‌است و ديدى براى دليرى برخدا و ارتكاب كاربد مردم انتظار شب‌نكشند و ديدى كه مؤمن نتواند منكر كارهاى خلافشود جز بهمان دلش‌وديدى‌مال فراوان در مورد خشم خداوند مصرفشود و ديدى فرمان روايان كافرانرا بخود نزديك‌كنند و اهل خير را از خود دور سازندو ديدى كه فرمانروايان در قضاوت رشوه ستانند و ديدى فرمانروائى و منصب در مزايده قرار گيرد و ديدى كه خويشان محرم رابگايند و بدانها اززن گرفتن اكتفاء كنند و ديدى كه بمجرد تهمت و گمان مرد رابكشند و بخاطرخواهى مرد نر غيرت‌ورزى كنند و جان و مال در راه عشق او دهند و ديدى كه مردرا براى همخوابشدن با زنان بسرزنش گيرند و ديدى كه مردى از كسب هرزگى زنش نان ميخورد و آنرا ميداند واورا نگهميدارد و ديدى كه زن برشوهر خود تسلط دارد وآنچه را شوهر ميل ندارد انجام ميدهد و بشوهر خود خرجى وپول جيب ميدهد.

و ديدى مرد زنش و دخترش (كنيزش خ‌ل) را باجاره ميدهد و بخوراك و نوشيدنى پستى‌هم راضى است و ديدى كه سوگند بخداوند عزوجل بناحق فراوان شده و ديدى كه قماربازى پديدار است و ديدى كه‌آشكارا مى‌ميفروشند و مانعى ندارد و ديدى زنها خود را بكفار بخشند و ديدى ساز و آواز آشكار است و مردم بدان گذرند و كس كسى را ازآن منع نكند و كسى‌جرأت‌نكند

يمرّ بها ، لا يمنعها أحدٌ أحداً ولا يجترىء أحدٌ على منعها ، ورأيت الشريف يستذلّه الذي يُخاف سلطانه ، ورأيت أقرب الناس من الولاة من يمتدح بشتمنا أهل البيت ؛ ورأيت من يحبّنا يزوَّر ولا تُقبل شهادته ، ورأيت الزّور من القول يتنافس فيه ، ورأيت القرآن قد ثقل على النّاس استماعه وخفّ على الناس استماع الباطل ، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ، و رأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء ، ورأيت المساجد قد زخرفت ، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري الكذب ورأيت الشرّ قد ظهر والسعي بالنميمة ، ورأيت البغي قد فشا ، ورأيت الغيبة تُستملح و يبشّر بها النّاس بعضهم بعضاً ، ورأيت طلب الحجّ والجهاد لغير الله ، ورأيت السّلطان يذلّ للكافر المؤمن ، ورأيت الخراب قد اُديل من العمران ، ورأيت الرّجل معيشته من بخس المكيال والميزان ، ورأيت سفك الدّماء يستخفّ بها ، ورأيت الرّجل يطلب الرئاسة لغرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللّسان ليتّقى وتسند إليه الاُمور ، ورأيت الصّلاة قد استخفّ بها ، و رأيت الرّجل عنده المال الكثير ثمّ لم يزكّه منذ ملكه ، ورأيت الميّت ينبش من قبره ويؤذى و تباع أكفانه ورأيت الهرج قد كثر ورأيت الرّجل يمسي نشوان ويصبح سكران لا يهتمّ بما الناس فيه ، و رأيت البهائم تنكح ، ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً ورأيت الرّجل يخرج إلى مصلاّه و يرجع و

جلو آنرا بگیرد و دیدی کسیکه از تسلط او ترسند مردم شریف را خوار کند و دیدی نزدیکترین مردم بفرمانروایان کسی استکه بدشنام‌ده ماخانواده مدح وثنا گوید و دیدی هر که ما را دوست دارداو را ناحق شمارند و گواهیش را نپذیرند و دیدی که در گفتار ناحق باهم رقابت کنند و دیدی که قرآن و شنیدنش برمردم گران است و در برابر شنیدن دروغ و بیهوده بر آنها آسان و دلچسب است و دیدی همسایه همسایه را از ترس زبانش گرامی دارد و احترام کند و دیدی حدودمعطل و بی‌اجرا بماند و در باره آنها برأی و دلخواه عملشود و دیدی که مساجد نقاشی وآب طلا کاری شوند و دیدی که راستگوترین مردم در نزد مردم آنکسی استکه افتراء زند و دروغ گوید و دیدی شر پدیدار شد و هم سخن‌چینی و دیدی ستمگری شیوع یافت و دیدی غیبت را سخن خوش مزه شمارند و مردم بدان یکدیگر را مژده بخشند و شادمان کنند و دیدی بحج روند و جهاد طلبند برای جز رضای خدا و دیدی سلطان مؤمن را بخاطر کافر خوار کند و دیدی ویرانی بر آبادانی چیره شده و دیدی مردم از کم فروشی روزی خورند و دیدی خون ریزی را سبک‌وآسان شمارند و دیدی مرد برای طلب دنیا ریاست طلبد و خود را بید زبانی شهره کند تا ازاو بترسند وکاررا باو واگذارند و دیدی نماز را خوار و سبك شمارند و دیدی مردی‌مال‌فراوان دارد و ازآن گاهکه داشته زکوتش‌را نداده و دیدی مرده را از گورش بر آرند و بیازارند و کفنش را بفروشند و دیدی که آشفتگی بسیار است و دیدی که مرد شبانگاه کند در نشئه شراب و بامداد کند مست و باکی ندارد که مردم در چه وضعی باشند و دیدی بهائم را بگایند و دیدی بهائم همدیگر را بدرند و دیدی مردی به

ليس عليه شيء من ثيابه ، ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم ، و رأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه ، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه النّاس ، ورأيت الفقيه يتفقّه لغير الدين يطلب الدنيا و الرئاسة و رأيت الناس مع من غلب ، و رأيت طالب الحلال يذمّ ويعيّر وطالب الحرام يمدح و يعظّم ، ورأيت الحرمين يعمل فيهما بما لايحبّ الله ، لايمنعهم مانع ولايحول بينهم وبين العمل القبيح أحدٌ ورأيت المعازف ظاهرةً في الحرمين ، ورأيت الرّجل يتكلّم بشيء من الحقّ ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول : هذا عنك موضوع ؛ ورأيت النّاس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرور ؛ ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لايسلكه أحدٌ ، ورأيت الميّت يُهزأ به فلايفزع له أحدٌ ،ورأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ والبدعة أكثر ممّا كان؛ ورأيت الخلق والمجالس لايتابعون إلّا الأغنياء ، و رأيت المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله ، ورأيت الآيات في السّماء لايفزع لها أحدٌ ، ورأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لاينكر أحدٌ منكراً تخوّفاً من النّاس ، ورأيت الرّجل ينفق الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة الله ، ورأيت العقوق قد ظهر واستخفّ بالوالدين وكانا من أسوء الناس حالاً عند الولد ويفرح بأن يفتري عليهما ، ورأيت النساء وقد غلبن

جای نماز خود رود و بر گردد و جامه در بر ندارد و دیدی دل مردم سخت شده و دیده آن‌ها خشکیده و یاد خدا بر آن‌ها گرانست و دیدی حرام خوردن پدیدار است و در آن رقابت کنند و دیدی که نماز گذار برای خودنمائی بمردم نماز میخواند و دیدی مسئله‌دان و فقیه دین برای جز دین مسئله میآموزد و دنیا و ریاست میجوید و دیدی مردم بدنبال هر کسند که پیروز باشد و دیدی آنکه حلال جوید نکوهش و سرزنش شود و طالب حرام ستایش و تعظیم دارد و دیدی در حرمین کاری کنند که پسند خدا نیست و کسی جلوشان را نگیرد و احدی میان آن‌ها و کردار زشت آن‌ها حائل نشود و دیدی در حرمین (مکه و مدینه) اسباب لهو (چون تار و طنبور) پدیدار شد و دیدی مردی که بحق سخن گوید یا امر بمعروف و نهی از منکر کند کسی نزد او بپا شود و او را اندرز دهد که این تکلیف تو نیست و دیدی مردم باهم همچشمی کنند و بمردم بد اقتداء کنند و دیدی روش خیر وراه آن تهی است و کسی از آن گذر نمیکند و دیدی مرده را بباد مسخره گیرند و احدی از او در هراس نیفتد و دیدی در هر سال شر و بدعت بیش از سال گذشته است و دیدی مردم و مجلسها پیروی نکنند جز از توانگران و دیدی بگدا اعطا دهند در برابر اینکه باو میخندند و برای جز خدا باو ترحم میشود و دیدی نشانه‌های آسمانی باشد و کسی از آن‌ها هراس نکند و دیدی مردم چون بهائم برهم جهند و کسی منکر کار آنها نگردد از ترس مردم و دیدی که مرد در جز راه طاعت خدا خرج بسیار کند و در راه طاعت خدا از اندك دریغ کند و دیدی ناسپاسی پدر و مادر پدیدار شده‌است و پدر و مادر را بچشم کم نگاه کنند و در پیش فرزند از همه بدتر باشند و از افتراء بدانها شاد گردند و

على الملك وغلبن على كلّ أمر، لايؤتى إلّا مالهنّ فيه هوى، ورأيت ابن الرّجل يفتري على أبيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما، ورأيت الرّجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذّنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كئيباً حزيناً يحسب أنّ ذلك اليوم عليه وضيعة من عمره، ورأيت السّلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزّور ويتقامر بهـا وتشرب بها الخمور؛ ورأيت الخمر يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها، ورأيت النّاس قد استووا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التديّن به، ورأيت رياح المنافقين و أهل النفاق قائمة ورياح أهل الحق لاتحرّك؛ ورايت الأذان بالأجر والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممّن لايخاف الله مجتمعون فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحقّ ويتواصفون فيهـا شراب المسكر؛ ورأيت السكران يصلّي بالنّاس وهو لايعقل ولايشان بالسكر وإذا سكر أكرم واتّقي وخيف وترك لايعاقب؛ ويعذر بسكره، ورأيت من أكل أموال اليتامى يُحمد بصلاحه ورأيت القضاة يقضون بخلاف ماأمر الله، ورأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لأهل الفسوق والجرأة على الله، يأخذون منهم ويخلونهم ومايشتهون ورأيت المنابر

زنان را ديدى كه برحكومت چيره شدند و هر كارى را بدست گرفتند و هيچ كارى انجام نشود جز آنچه آنها طرفدارش باشند و ديدى پسر شخصى بپدرش افتراء زند و بر پدر و مادر خود نفرين كند و از مرگشان شاد شود و ديدى چون مردى روزى را بسر آورد و در آن گناه بزرگى نكرده باشد از هرزگى و كم فروشى و در آمدن در بستر حرام و ميخوارى دلتنك و غمناك باشد و پندارد كه آن روز بر او نامبارك بوده و از عمرش حساب نبوده وديدى كه سلطان خوراك راانبار كند و نگهدارد تا گران بفروشد و ديديكه حق ذوالقربى (خمس وسهم امام) بناحق تقسيم شود و بـا آن قمارزنند وميخوارى كنند وديديكه باشراب مداواى بيمار كنند و براى بيمار نسخهٔ آنرابگيرند واز آن درمان طلبند وديدى مردم همه درترك امر بمعروف و نهى از منكر وترك دين‌دارى هم‌آهنك شدندو ديدى باد برپرچم منافقان واهل نفاق ميوزدو پرچم اهل‌حق بى‌حركت است‌وديدى‌دربرابراذان‌مزد گيرند و دربرابر نماز خواندن مزد گيرند و ديدى مسجدها پر ميشود از كسانيكه از خدا نترسندودر آن ها گردآيند براى‌غيبت و خوردن گوشت اهل حق وبا همديگر درآنها بوصف نوشابه مست كننده بپردازند وديدى كه پيشنماز مست براى مردم‌نماز بخواند ومست است ولايعقل وبمستى اورا نكوهش نكنند وهرگاه مست‌شود گراميش دارند واز او ملاحظه كنند و بترسند ورها باشد وكيفر نشود و مستى اورا معذور دارند وديدى مال يتيم‌خور رابصلاح وشايستگى ستايند وديدى قاضيان بر خـلاف آنچه‌خداامر كرده‌قضاوت كنندوديدى فرمانروايان‌جنايتكاران‌راامين‌سازند براى‌طمع‌وديدى‌فرمانروايان ارث رابراى اهل فسق وبدكارى ودليرى برخدا تخصيص دهند (يعنى‌ميراث يتيم رابه دست آنهابسپارند تا برخى‌را خود بخورند وبرخى رابآنان دهند) ازآن‌ها‌حق‌و حسابى‌بگيرندوآنها راوا گذارندتاهرچه

يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر؛ ورأيت الصّلاة قد استخفّ بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همّهم بطونهم وفروجهم، لا يبالون بما أكلوا وما نكحوا، ورأيت الدُّنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحقّ قد درست فكن على حذر واطلب إلى الله عزّ وجلّ النجاة واعلم أنّ الناس في سخط الله عزّ وجلّ وإنّما يمهلهم لأمر يراد بهم فكن مترقّباً واجتهد ليراك الله عزّ وجلّ في خلاف ما هم عليه فان نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجّلت إلى رحمة الله وإن أخّرت ابتلوا وكنت قد خرجت ممّا هم فيه من الجرأة على الله عزّ وجلّ واعلم أنّ الله لا يضيع أجر المحسنين وأنّ رحمة الله قريب من المحسنين.

(حديث موسى عليه السلام)

٨ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن عليّ بن عيسى رفعه قال: إنّ موسى عليه السلام ناجاه الله تبارك وتعالى فقال له في مناجاته:

يا موسى لا يطول في الدُّنيا أملك فيقسو لذلك قلبك وقاسي القلب منّي بعيد.

يا موسى كن كمسرّتي فيك فانّ مسرّتي أن اُطاع فلا اُعصى، فأمت قلبك بالخشية وكن

خواهند بكنند وديدى برسر منبرها دستور تقوى داده‌شود و خود آنكسانيكه دستور مي‌دهند بدان عمل نميكنند و ديدى كه وقت نمازها را بچيزى نگيرند وسبك شمارند وديدى صدقه وزكوة را بوساطت ديگران بمستحقان دهند وقصد رضاى خدا دردادن آنها ندارند وبخاطر درخواست مردم آنرا پرداخت كنند وديدى كه نهايت همت آنها شكم وفرج آنها است باكى ندارند كه چه بخورند وچه را نكاح كنند وبيني كه دنيا هم روى بدانها دارد و بيبنيكه اعلام حق ودرستي كهنه شده.

پس برحذر باش واز درگاه خداعزوجل نجات بخواه وبدانكه مردم گرفتار خشم خداعزوجل هستند وهمانا بآنها مهلت‌دهد براى امرى كه باآنها خواهد كرد تو خود را بپا وتلاش كن تا خدا عزوجل تورا بر خلاف روش آنها بنگرد واگر برآنها عذاب نازلشود وتو در ميان آنها باشى شتافته‌اى به‌دريافت رحمت خدا واگر ازآنها جداباشى وبمانى آنان گرفتار شدند و تو ازآنچه در آن اندرند ازدليرى برخدا عزوجل بيرون‌آمدى و بدانكه‌خدا مزدنيكوكاران راضايع نميكندوراستى كه‌رحمت خدا بمحسنان نزديكست.

(حديث موسى (ع))

٨ـ ازعلى بن‌عيسى سندرا بمعصوم‌رسانيده كه فرمود: راستيكه موسى‌را خداتبارك و تعالى‌راز گفت ودر مناجاتش باوفرمود:

اى موسى در اين دنيا آرزويت دراز مباد تا دلت برايش سخت گردد كه سخت دل از من دور است.

اى‌موسى چنان باش كه من درتو شادم زيرا شادي‌من اينستكه فرمانم برند و نافرمانيم‌نكنند

خلق الثياب جديد القلب تخفى على أهل الأرض وتعرف في أهل السماء ، حلس البيوت مصباح الليل واقنت بين يدي قنوت الصابرين وصح إليّ من كثرة الذنوب صياح المذنب الهارب من عدوّه واستعن بي على ذلك فانّي نعم العون ونعم المستعان .

ياموسى إنّي أنا الله فوق العباد والعباد دوني وكلّ لي داخرون فاتّهم نفسك على نفسك ولاتأتمن ولدك على دينك إلّا أن يكون ولدك مثلك يحبّ الصّالحين .

ياموسى اغسل واغتسل واقترب من عبادي الصالحين .

ياموسى كن إمامهم في صلاتهم وأمامهم فيما يتشاجرون واحكم بينهم بما أنزلت عليك فقد أنزلته حكماً بيّناً وبرهاناً نيّراً ونوراً ينطق بما كان في الأوّلين وبماهو كائن في الآخرين .

اُوصيك ياموسى وصيّة الشفيق المشفق بابن البتول عيسى بن مريم صاحب الأتان والبرنس والزّيت والزّيتون والمحراب ومن بعده بصاحب الجمل الأحمر الطيّب الطاهر المطهّر، فمثله في كتابك أنّه مؤمن مهيمن على الكتب كلّها و أنّه راكع ساجد ، راغب ، راهب ، إخوانه المساكين وأنصاره قوم آخرون ويكون في زمانه أزل وزلزال وقتل، وقلّة من المال ، اسمه أحمد

دلت را باترس بكش ژنده‌پوش باش وخرم‌دل درزمین گمنام‌باش ودر آسمان پرنام وخانه نشین وشب تاب ، دربرابرم بپرستش خیز مانند پرستش خیزی شکیبایان و بدرگاهم از بسیاری گناهان شیون کن چون شیون گنه کاران گریزان از دشمن و از من در این باره یاری جو زیرا من چه خوب یار و یاورم.

ای‌موسی راستیکه منم من‌فراز و بنده‌ها زیردست منند و همه برایم زبون و در مانده‌اند از خود بر خود نگران باش و فرزندت را هم بر دینت امین مدان جز اینکه او هم چون خودت خوبان را دوست دارد.

ای‌موسی تن‌بشوی وغسل کن و بینده‌های خوبم نزدیك‌شو.

ای‌موسی درنمازشان پیشوا باش‌ودر نزاعشان قاضی‌باش و بدانچه‌من بتوفرود آوردم بر آنها قضاوت کن که من آنرا حکمی‌روشن و برهانی‌درخشان‌ساختم‌ونوریکه گویااست بدانچه درپیشینیان بوده وآنچه درپسینیان خواهد بود .

ای‌موسی من‌بتو سفارش کنم بمانند رفیق مهربانی درباره زاده‌بتول عیسی‌بن مریم‌صاحب ماده الاغ وبرنس (کلاه بلند عابدان) وزیت وزیتون(روغن و درخت معروفی‌است ومقصود اززیتون‌مسجد دمشق یابلاد شام است ومنظور اززیت روغنی استکه دربنی اسرائیل بنشانه‌نبوت بجوش می‌آمده است ازمجلسی ره) و صاحب‌محراب و پس‌از وی‌بصاحب شترسرخ مو که طیب وطاهر و مطهراست‌ونمونه او در کتاب توتورات اینستکه مؤمن‌است و برهمه کتب آسمانی مسلط‌است واو راکع‌است وساجد، راغب، راهب، برادرانش گدایانند و یاورانش مردم دیگران (یعنی انصار مدینه) در دوران بعثت او

محمّد الأمين من الباقين من ثلّة الأوّلين الماضين ، يؤمن بالكتب كلها و يصدّق جميع المرسلين ويشهد بالإخلاص لجميع النبيّين اُمّته مرحومة مباركة مابقوا في الدّين على حقائقه؛ لهم ساعات موقّتات يؤدّون فيها الصلوات أداء العبد إلى سيّده نافلته ، فبه فصدّق و منهاجه فاتّبع فانّه أخوك .

ياموسى إنّه اُمّيٌّ وهو عبد صدقٌ يبارك له فيما وضع يده عليه ويبارك عليه كذلك كان في علمي و كذلك خلقته ، به أفتح الساعة و باُمّته أختم مفاتيح الدّنيا فمر ظلمة بني إسرائيل أن لا يدرسوا اسمه ولا يخذلوه وإنّهم لفاعلون ، وحبّه لي حسنة ، فأنا معه وأنا من حزبه و هو من حزبي وحزبهم الغالبون ؛ فتمّت كلماتي لأظهرنّ دينه على الأديان كلّها ولأعبدنّ بكلّ مكان ولاُنزلنّ عليه قرآناً فرقاناً شفاء لما في الصّدور من نفث الشيطان فصلّ عليه ياابن عمران فانّي اُصلّي عليه وملائكتي .

تنگی وسختی ولرزش و کشتار و نداری برمردم حکمفرما است نامش احمد است، محمد امین است،اواست یادگاری از گروه اولین گذشته (یعنی از گروه پیغمبران سلف) بهمه کتب آسمانی ایمان دارد وهمهٔ رلاسون را تصدیق دارد و از روی اخلاص گواه صادق همه پیمبران است امتش مرحوم ومبارک کند تا بر حقائق دین برجامانند برای آن‌ها ساعت های معینی است که در آن‌ها برای نمازها اذان گویند تا بنده وظیفه خود را نسبت به آقایش انجام دهد باو بخصوص تصدیق کن و از روش برنامه او پیروی کن زیرا او برادر تو است.

ای موسی راستی او پیغمبر امی است و او بنده راستگو است بر هرچه دست نهد باو برکت داده شود و برخود او هم برکت داده شود در علم من چنین بوده وچنین اورا آفریدم بدو هنگامه را آغاز کنم (یعنی امت ودولت ودینش بقیامت پیوندد از مجلسی ره) و کلیدهای امور جهان را بامتش بپایان رسانم (مراد ازمفاتیح دنیا هرآنچه استکه کاری را بمردم بگشاید ازجنك وعبادت وآموزش ومقصود اینستکه همه اینها بالامت او بپایان رسند و گویا در کیسه‌ای هستند که بدست آنها سپرده شده وممکن است کنایه ازاین باشد که همه امور برای آنها کامل شوند وبنهایت رسند ازمجلسی ره) بستمکاران بنی اسرائیل فرمان‌ده نامش رااز یادنبرند واز یاریش دست ندارند.

وراستیکه چنین کنند، ودوست‌داشتن او درنزد من حسنه است من بااویم ومن ازحزب اویم واو ازحزب من است وحزب آنان غالب و پیروزاست وکلمات من تمام شوند تادینش را برهمه ادیان غلبه دهم ودر هرجا مرا بپرستند و تا اینکه محققاً قرآنی فرقان براو فرو فرستم که درمان هرآنچه درسینه ها است باشد از وسوسه‌های شیطان ای پسر عمران بر او صلوات فرست زیرا من هم با فرشته‌هایم براو صلوات فرستیم .

ياموسى أنت عبدي وأناإلهك ؛ لاتستذلّ الحقير الفقير ولا تغبطالغنيَّ بشيء يسير و كن عند ذكري خاشعاً وعند تلاوته برحمتي طامعاً وأسمعني لذاذةالتوراة بصوت خاشع حزين،اطمأن عند ذكري وذكّربي من يطمئنّ إليَّ واعبدني ولاتشرك بي شيئاً وتحرّ مسرّتي إنّي أنا السيّد الكبير ، إنّي خلقتك من نطفة من ماء مهين ، من طينة أخرجتها من أرض ذليلة ممشوجة فكانت بشراً فأناصانعها خلقاً فتبارك وجهي وتقدّس صنيعي ؛ ليس كمثلي شيء وأناالحيُّ الدائم الّذي لاأزول .

ياموسى كن إذا دعوتني خائفاًمشفقاً وجلاً ، عفّروجهك لي في التراب واسجدلي بمكارم بدنك واقنت بين يديَّ في القيام وناجني حين تناجيني بخشية من قلب وجل واحي بتوراتي أيّام الحياة وعلّم الجهّال محامدي وذكّرهم آلائي ونعمتي وقل لهم لايتمادون في غيّ ماهم فيه فان أخذي أليم شديد .

ياموسى إذا انقطع حبلك منّي لم يتّصل بحبل غيري ، فاعبدني وقم بين يديَّ مقام العبد الحقيرالفقير ، ذمّ نفسك فهي أولى بالذّم ولاتتطاول بكتابي على بني إسرائيل فكفى بهذا و اعظاً لقلبك ومنيراً وهو كلام ربّ العالمين جلّ وتعالى .

اىموسى تو بنده من باشى و من معبود تو ام آنكه حقيراست وفقير خوارش مشمار و رشك بسر توانگرى كه اندك چيزى دارد مبر وهنگام يادشدن من خاشع باش وهنگام خواندن نام من در رحمت من طمع دار وبسمع من برسان شيرينى توراترا و به آوازى ترسان و حزين ، هنگام ياد من آسوده دل باش و هر كه بمن آرامد يادآوريم كن مرا يگانه پرست و برايم شريكى مگير و تا توانى شادى من بجو زيرا منم من آقاى بزرك ، راستى كه من تو را آفريدم از نطفه‌اى كه آب چركين بود و از مشتى خاك كه از زمين پست درهم بر آوردمش و انسانى شد كه منش ساختم يك آفريدهٔ ؟ مبارك باد سوى من و مقدس باد كردارم بمانندم چيزى نيست و منم زنده هميشه پاينده كه نيستى ندارم .

اىموسى هر گاه مراخوانى ترسان وهراسان و دل لرزان باش براى من چهره برخاك ساى و با گرامى ترين اعضاء تنت سجده كن و بپرستش من در برابرم بايست و با من مناجات كن وهنگام مناجات با من از دل هراسانى بترس و با توراتم روز گارزندگى رازنده بدار و بنادانها محامدم را بياموز و نعمتهايم را بيادانها يادآورى كن وبآنها بگوآن گمراهى راكه غرقه در آنند ادامه ندهند زيرا گرفت من دردناك وسخت است.

اىموسى اگررشته تو ازمن بريدبرشته ديگر نپيوندد (چون ديگرى در برابر او نيست) مرا بپرست و برابر من چون بنده حقير و فقيرى بايست خود را نكوهش كن كه آن بنكوهش سزاوار است و بوسيله كتابم بر بنى اسرائيل گردن فرازى مكن همين بس استكه دلترا بندهد وروشن كند وآن سخن پروردگار جهانيان است جل وتعالى.

ياموسى متى مادعوتني ورجوتني فانّي سأغفر لك على ما كان منك، السماء تسبّح لي وجلاً والملائكة من مخافتي مشفقون والأرض تسبّح لي طمعاً و كلّ الخلق يسبّحون لي داخرون ثمّ عليك بالصلاة ، الصّلاة فانّها منّي بمكان ولها عندي عهدٌ وثيقٌ وألحق بها ماهو منها زكاة القربان من طيّب المال والطّعام فانّي لاأقبل إلّا الطيّب يراد به وجهي .

واقرن مع ذلك صلة الأرحام فانّي أنا الله الرّحمن الرّحيم أنا خلقتها فضلاً من رحمتي ليتعاطف بها العباد ولها عندي سلطان في معاد الآخرة وأنا قاطع من قطعها وواصل من وصلها و كذلك أفعل بمن ضيّع أمري .

ياموسى . أكرم السّائل إذا أتاك بردّ جميل أو إعطاء يسير فانّه يأتيك من ليس بإنس ولا جانّ ، ملائكة الرّحمن يبلونك كيف أنت صانع فيما أوليتك و كيف مؤاساتك فيما خوّلتك ؟ واخشع لي بالتضرّع واهتف لي بولولة الكتاب واعلم أنّي أدعوك دعاء السيّد مملوكه ليبلغ به شرف المنازل وذلك من فضلي عليك وعلى آبائك الأوّلين .

ياموسى لاتنسني على كلّ حال ولاتفرح بكثرة المال فانّ نسياني يقسي القلوب و مع كثرة المال كثرة الذّنوب ، الأرض مطيعة والسماء مطيعة والبحار مطيعة وعصياني شقاء الثقلين

ای موسی هرزمانی مرابخوانی وبمن امیدوار باشی محققاً تورا بیامرزم راجع بهرچه از تو بوده است آسمان از ترس مراتسبیح گوید و فرشته‌ها از بیم من هراسانند زمین بطمع رحمتم مرا تسبیح گوید و همه خلق با زبونی مرا تسبیح گویند سپس بچسب بنماز ، نماز زیرا که آن نزد من مقامی داردو او را با من پیوندنا گسستنی است وبدان پیوند آنچه‌از آن‌است چون‌زکاة قربانی گذراندن از مال حلال و از خوراك زیرا من نپذیرم مگرحلالی را که برای رضای من پرداخت شود .

وصله ارحام‌را بدان‌پیوند زیرامنم من خدای‌بخشاینده ومهربان من آنرا بفضل‌رحمتم آفریدم‌تا بنده‌ها بوسیله آن بایکدیگر مهربانی کنند و اورا درمعاد سرای‌دیگر درنزد من سلطنت و اعتباری است ومن برنده‌ام ازهرکه آن‌را ببرد وپیوست کنم باهرکه آنرا پیوست دارد ومراعات کند و چنین کنم بهرکه امرمرا ضایع کند.

ای موسی سائل‌را گرامی دار هرگاه نزدتو آید، بنیکی اورا ردکن یابخشش اندکی بوی بده زیرا درنزد تو آید آنکه نه‌انسان است ونه جن فرشته‌های حضرت‌رحمن است تا تو را بیازمایند که چگونه بکار بندی آنچه بتو بخشیدم و تا چه اندازه همراهی داری در آنچه باختیارت نهادم بزاری بدرگاهم خشوع کن وآوای کتاب را برایم برآور و بدانکه من تورا میخوانم چنانچه آقائی بنده زرخرید ش را تا او را بمقامی‌شریف برساند واین ازفضل من است برتو بر پدران نخست تو .

ای موسی درهیچ حالی‌مرا ازیاد مبرو بفزونی مال‌شاد مشوزیرا فراموش کردن من‌دل را سخت کند وبهمراه فزونی‌مال گناه‌فزون‌شود زمین فرمان‌برداراست‌وآسمان‌فرمان‌برداراست ودریاها فرمان

وأنا الرحمن الرحيم ، رحمن كلّ زمان ، آتي بالشدّة بعد الرّخاء و بالرّخاء بعد الشدّة و بالملوك بعد الملوك وملكي دائمٌ قائم لايزول ولايخفى عليّ شيءٌ في الأرض ولافي السّماء وكيف يخفى عليّ ما منّي مبتداه وكيف لايكون همّك فيما عندي وإليّ ترجع لامحالة .

يا موسى اجعلني حرزك وضع عندي كنزك من الصّالحات وخفني ولا تخف غيري إليّ المصير .

ياموسى ارحم من هو أسفل منك في الخلق ولاتحسد من هو فوقك فانّ الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النّار الحطب .

ياموسى إنّ ابني آدم تواضعا في منزلة لينالا بها من فضلي و رحمتي فقرّبا قربانا ً ولا أقبل إلّا من المتّقين ، فكان من شأنهما ما قد علمت فكيف تثق بالصاحب بعد الأخ والوزير .

ياموسى ضع الكبر ودع الفخر واذكر أنّك ساكن القبر فليمنعك ذلك من الشهوات .

ياموسى عجّل التوبة وأخّر الذّنب وتأنّ في المكث بين يديّ في الصّلاة ولا ترج غيري اتّخذني جنّة للشدائد وحصناً لملمّات الأُمور .

بردارند و نافرمانی من همان بدبختی خاص انس و جان است ومنم بخشاینده ومهربان بخشایندهٔ هرزمان پس ازفراوانی و آسایش سختی آورم و پس از سختی فراوانی و آسایش، ملوکی بدنبال ملوکی آرم و ملك من استکه همیشه است و برپا است وزوال ندارد و چیزی برمن نهان نیست در زمین و آسمان وچگونه بر من نهان ماند آنچه منش آغاز کردم و چگونه هم تو بدانچه نزد من است متوجه نیست؟ و بناچار باز هم بمن بر گردی.

ای موسی مرا گنجینه خودساز و گنج خودرا بمن سپار از هر کردار خوب ازمن بترس و از دیگری مترس بر گشت بسوی من است.

ای موسی بهر که زیردست تواست ازخلق جهان ترحم کن و بدانکه بالادست تواست حسد مبر زیرا حسد است که حسنات را میخورد چنانکه آتش هیزم رامیخورد.

ای موسی راستی دو پسر آدم(ع) درمقامی تواضع کردند تابدان بفضل من برسند ورحمتم وهر کدام یك قربانی گذرانیدند ومن نپذیرم جزاز پرهیزکاران و کارآنها بدانجا رسید که تو میدانی پس چگونه پس از برادر تو برفیق و وزیر بیگانه اعتماد داری .

ای موسی تکبررا بگذار و بر خود مبال و یاد کن که تو در گوری و این یاد گور تو را باید ازشهوات برهاند.

ای موسی در توبه شتاب و گناه را پس انداز و در درنك برابرم برای نماز آرام باش و عجله مکن و از دیگری امیدوار مباش مرا سپر در برابر سختی ها بر گیر و قلعه محکم در برابر حوادث سخت و نا گوار.

یاموسی کیف تخشع لي خليقة لاتعرف فضلي عليها و كيف تعرف فضلي عليها وهي لاتنظر فيه و كيف تنظر فيه وهي لاتؤمن به و كيف تؤمن به وهي لاترجو ثواباً و كيف ترجو ثواباً وهي قد قنعت بالدُّنيا واتّخذتها مأوىً وركنت إليها ركون الظالمين .

یاموسی نافس في الخير أهله فانّ الخير كاسمه ودع الشرّ لكلّ مفتون .

یاموسی اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم وأكثر ذكري باللّيل والنهار تغنم ولاتتبع الخطايا فتندم فانّ الخطايا موعدها النّار .

یا موسی أطب الكلام لأهل الترك للذُّنوب و كن لهم جليساً واتّخذهم لغيبك إخواناً وجدّ معهم يجدُّون معك .

یاموسی الموت يأتيك لامحالة فتزوّد زاد من هو على ما يتزوّد وارد .

یاموسی ما اُريد به وجهي فكثير قليله وما اُريد به غيري فقليل كثيره وإنّ أصلح أيّامك الذي هو أمامك فانظر أيّ يوم هو فأعدّ له الجواب فانّك موقوف ومسؤول وخذ موعظتك من الدّهر وأهله فانّ الدّهر طويله قصير وقصيره طويل و كلّ شيء فان فاعمل كأنّك ترى ثواب

ای موسی چگونه برای من خاشع میشود مخلوقی که احسان مرا دربارهٔ خود نمیشناسد؛ وچگونه احسان مرا درباره خود شناسد با اینکه در آن ننگرد و نیندیشد؛ و چگونه در آن بنگرد و بیندیشد با اینکه بدان ایمان ندارد ؛ و چگونه بدان ایمان دارد با اینکه به پاداشی امید ندارد و چگونه به پاداشی امیددارد با اینکه بدنیا اکتفاء کرده و آن‌را جایگاه خود گرفته و بدان چون ستمکاران دل بسته.

ای موسی درکار خیر با اهل آن رقابت کن زیرا خیر چون نام خوداست و بدی‌را واگذار برای هر که فریب خورده.

ای موسی زبان‌را درپشت دلت گزار تاسالم مانی (یعنی بی‌تامل بگفتار دم مزن) ودر شبانه روز بسیار یاد من کن تا بهره بری و پیروی از گناه مکن تا پشیمان شوی زیرا وعده گاه گناه دوزخ است .

ای موسی بـا آنان که گناه را وا نهند شیرین سخن باش و بـا آنان همنشین شو و آنان را برادران حال غیبت خود گیر و باآنها بکوش، وبجوش تاباتو بکوشند وبجوشند.

ای موسی به ناچار مرگت در رسد توشه کسی را بردار که مهمان توشه‌خویش‌میشود.

ای موسی آنچه بخاطر من باشد بسیار شمرده‌شود اندکش و آنچه برای‌دیگران باشداندك‌بود بسیارش وراستی خوب‌ترین روزهایت آن روزهااست که درپیش داری‌ببین کدام‌روز است و برای آن آماده بازپرسی‌باش زیرا توبازداشت شوی وبازپرسی گردی پندخود رااز روزگار بگیر واهل آن زیرا روزگار درازش‌هم کوتاه است (برای آنکه‌بغفلت گذراند) و کوتاهش هم‌دراز است (برای آنکه فرصت‌نگهدارد وبکار خیرپردازد) هرچیز نیست‌میشود، چنان‌کار کن که گویاثواب عملت‌را به

عملك لكي يكون أطمع لك في الآخرة لامحالة فانّ مابقي من الدُّنيا كما ولّى منها و كلُّ عامل يعمل على بصيرة ومثال فكن مرتاداً لنفسك يا ابن عمران لعلّك تفوز غداً يوم السؤال فهنالك يخسر المبطلون .

ياموسى ألق كفّيك ذلّاً بين يديَّ كفعل العبد المستصرخ إلى سيّده فانّك إذا فعلت ذلك رُحمت وأنا أكرم القادرين .

ياموسى سلني من فضلي ورحمتي فانّهما بيدي لايملكهما أحدٌ غيري وانظر حين تسألني كيف رغبتك فيما عندي ؛ لكلّ عامل جزاء وقد يجزى الكفور بماسعى .

ياموسى طب نفساً عن الدُّنيا وانطو عنها فانّها ليست لك ولست لها، مالك ولدار الظالمين؟ إلّا العامل فيها بالخير فانّها له نعم الدّار .

ياموسى ما آمرك به فاسمع ومهما أراه فاصنع ، خذ حقائق التوراة إلى صدرك وتيقّظ بها في ساعات اللّيل والنّهار ولاتمكّن أبناء الدنيا من صدرك فيجعلونه وكراً كوكر الطير

ياموسى أبناء الدُّنيا وأهلها فتنٌ بعضهم لبعض فكلٌّ مزيّن له ماهو فيه والمؤمن من زُيّنت

چشم خود بینی تابهتر به آخرت طمع‌ورزی بناچار زیرا آنچه از دنیا مانده چنان است که در گذشته‌و هر کار کنی باید طبق بینائی و نقشه کار کند تو برای خود جستجوی خوبی و سر انجام خوش کن ای پسر عمران شاید فردای قیامت تو کامیاب شوی و در آنجا است که بیهوده گمان زیان خواهند دید.

ای موسی دو کفت رابخواری برابرمن دار چون بنده‌ایکه بدرگاه آقایش شیون‌و استغاثه برد زیرا چون توچنین کنی ترحم‌شوی ومن کریمترین تواناهستم.

ای موسی از فضل و رحمت من درخواست کن زیرا این هر دو باختیار منند و احدی جز من اختیار آن ها را ندارد و هنگامیکه از من درخواست کنی بنگر تا چه‌شوقی بدانچه نزدمنست داری؛ برای هر کارگری مزدیست وبسا که ناسپاس‌هم بدانچه کوشا است سزا بینند .

ای موسی جان خود را از دنیا پاك دار و از آن بیكسو شو زیرا كه آن از آن تو نیست و تواز آن آن نیستی تو را چه‌کار بخاندان ستم کاران؛ مگر آنکه در آن کار خیر کند که برای‌اوچه خوب خانه‌ایست .

ای موسی آنچه بتو فرمان دهم بشنو و هر آن زمانی که نظری دهم بکار بند حقائق تورات را درسینه خودجای ده وبخاطر آنها در ساعات‌شبانه روز بیدارباش وفرزندان دنیارا برسینه‌خودجای مده تاآنرا آشیانه خود سازند چون آشیانه پرنده‌ها.

ای موسی زادگان‌دنیاودنیاپرستان فریبنده‌یکدیگر ند وهر کدام آنچه‌رادارند برای دیگران

له الآخرة فهو ينظر إليها ما يفتر، قد حالت شهوتها بينه وبين لذّة العيش فأدلجته بالأسحار كفعل الراكب السائق إلى غايته يظلّ كئيباً ويمسي حزيناً فطوبى له لو قد كشف الغطاء ماذا يعاين من السّرور.

يا موسى الدّنيا نطفة ليست بثواب للمؤمن ولا نقمة من فاجر فالويل الطويل لمن باع ثواب معاده بلعقة لم تبق وبلعسة لم تدم و كذلك فكن كما أمرتك و كلّ أمري رشاد.

يا موسى إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل: ذنب عجّلت لي عقوبته و إذا رأيت الفقر مقبلاً فقل: مرحباً بشعار الصالحين ولا تكن جباراً ظلوماً ولا تكن للظالمين قريناً.

يا موسى ما عمر و إن طال يذمّ آخره و ما ضرّك مازوي عنك إذا حمدت مغبّته يا موسى صرّح الكتاب إليك صراحاً بما أنت إليه صائر فكيف ترقد على هذا العيون أم كيف يجد قوم لذّة العيش لولا التمادي في الغفلة والاتّباع للشقوة والتتابع للشهوة و من دون هذا يجزع الصدّيقون.

آرایش و نمایش میدهند برای مؤمن آخرت آرایش شده وهمیشه بدون سستی و کاستی بدان نگرد شیفته گی او بآخرت میان او ولذت زند گی حایل شده واورا در سحر گان بشبروی میکشد بمانند کردار شترسواری که بسوی هدفی میراند، روزرا غمنده بسر زند وغمناك بشب رسد خوشا بر او اگر پرده را بر گیرند چه شادی وخوشیرا خواهد بچشم خود دید.

ای موسی دنیا نطفه‌ای بیش نیست نه مزد مؤمن را شاید و نه کیفر نابکار را وای دراز مدتی است بر آنکه تواب معاد خودرا بیك لیسیدن انگشت بفروشد که بجا نماند و بیك دندان زدنی که نپاید وچنین باش که من بتو فرمان دهم وهر فرمان من راه درست است.

شرح- ازمجلسی ره- «الدنیا نطفة» یعنی آب اندك تیره درقاموس گفته است نطـفه بمعنی آبی است که ته دلو یا مشك میماند یعنی دنیا هرچه هم باشد چیز کمی استکه نعمتش تواب ایمان نشود و بلا وشدتش کیفر بدکاران نگردد ولعقه آن اندازه ازغذا استکه بانگشت بچسبد و آنرا بلیسند ولعس بمعنی دندان زدن است بچیزی برای خوردن.

ای موسی اگر دیدی توانگری روی آورد بگو گناهی بوده که در کیفر آن برایم شتاب شده و هر گاه دیدی فقر روی آورد بگو مرحبـا بشعار خوبان ، زور گو وستم کار مباش و قرین ستم کاران مگرد.

ای موسی عمریکه پایانش نکوهش بار باشد عمر بشمار نباشد و گرچه دراز باشد و اگر سرانجام خوب داشته باشی آنچه ازدفتر عمرت برچیده شده تورا زیانی ندارد.

ای موسی کتاب بطور صراحت برایت بیان کرده که بکجا میروی وچه سرانجا می‌داری پس چگونه بااین دیده گان بخواب میروی و یا چگونهٔ مردمی لذت زند گی را چشند اگر غفلت نکنند و دنبال بدبختی نباشند و پیرو شهوت نشوند وصدیقان بکمتر از آن بی‌تابی کنند (یعنی آنرا گناه بزر گی بینند).

يا موسى مرعبادي يدعوني على ما كان بعد أن يقرّوا لي أنّي أرحم الرّاحمين، مجيب المضطرّين وأكشف السوء وأُبدّل الزّمان وآتي بالرّخاء وأشكر اليسير وأُثيب الكثير وأُغني الفقير وأنا الدائم العزيز القدير، فمن لجأ إليك وانضوى إليك من الخاطئين فقل: أهلاً و سهلاً يا رحب الفناء بفناء ربّ العالمين واستغفر لهم و كن لهم كأحدهم ولا تستطل عليهم بما أنا أعطيتك فضله وقل لهم فليسألوني من فضلي ورحمتي فانّه لا يملكها أحدٌ غيري وأنا ذو الفضل العظيم.

طوبى لك يا موسى كهف الخاطئين وجليس المضطرّين ومستغفر للمذنبين، إنّك منّي بالمكان الرضيّ فادعني بالقلب النقيّ واللّسان الصادق و كن كما أمرتك أطع أمري ولا تستطل على عبادي بما ليس منك مبتداه وتقرّب إليّ فانّي منك قريبٌ فانّي لم أسألك ما يؤذيك ثقله ولا حمله إنّما سألتك أن تدعوني فأُجيبك وأن تسألني فأُعطيك وأن تتقرّب إليّ بما منّي أخذت تأويله وعليّ تمام تنزيله.

يا موسى اُنظر إلى الأرض فانّها عن قريب قبرك وارفع عينيك إلى السّماء فانّ فوقك فيها ملكاً عظيماً وابك على نفسك مادمت في الدّنيا و تخوّف العطب والمهالك ولا تغرّنّك زينة الدّنيا وزهرتها ولا ترض بالظلم ولا تكن ظالماً فانّي للظالم رصيد حتّى اُديل منه المظلوم.

ای‌موسی بنده‌هایمْ بفرماتا مرابرای هرچه‌باشد بخوانند پس‌از اینکه برای‌من اعتراف کنند که‌من ارحم‌الراحمین‌هستم اجابت کن دعاء بیچارگانم وبدی رابراندازم وزمان رابگردانم وفراوانی آورم واز اندك قدردانی کنم وبسیار راپاداش دهم ودرویشرا توانگرسازم ومنم دائم باعزت توانا، هر که ازخطاکاران بتوپناهنده شد وبه آستان تو گرائید باوبگو اهلاوسهلا ای که جای‌وسیعی داری درآستان پروردگارجهانیان‌وبرای آنان آمرزش خواه ومانند خودآنهابدان‌هاخدمت کن وبر آن‌هاسر فرازی‌مکن بدانچه من ازفضل خودبتو عطا کردم وبآنها بگودرخواست کنند ازمن ازرحمت من‌وفضل من‌زیرا جزمن کسی دارای‌آن‌نیست ومن خودصاحب‌فضل‌بزرگم.

خوشا برتو ای‌موسی که پناه‌ده خطاکارانی وهمنشین بیچارگان وآمرزش‌جو برای گنهکاران راستی تودر نزدمن مقام‌رضایت بخشی‌داری، مرابادلی پاك‌بخوان وزبانی راستگو وچنان‌باشکه من بتودستور میدهم فرمان مرابپر و بینده‌هایم سرفرازی‌مکن بدانچه که‌تو ازخود نداری‌وبمن‌نزدیك‌شو که‌من بتونزدیکم زیرامن ازتو تکلیف‌سنگین وآزار کنی نخواستم‌همانا ازتو خواستمکه‌مرابخوانی تاتورا اجابت کنم واز من درخواست کنی‌تابتو عطا کنم وبمن‌تقرب‌جوئی بآنچه‌من خودم‌بتودادم‌تأویل آنرا وبرعهده من‌است‌تمام کردن تنزیل آن.

ای‌موسی بزمین‌نگر زیرا بهمین‌زودی گورت خواهدشد ودو دیده خود را به‌آسمانها برفراز زیرا درفراز توملکی بزرگست، تادر این‌دنیائی برخود گریه کن و ازنابودی وهلاکت بترس وزیور دنیا تورا فریب ندهد وبستم خشنودمباش و ستم کار مباش زیرا من خود درکمین ستمکارم تا انتقام ستمکشرا ازاو بستانم.

ياموسى إنّ الحسنة عشرة أضعاف ومن السيئة الواحدة الهلاك ؛ لاتشرك بي ، لايحلّ لك أن تشرك بي ، قارب وسدّد وادع دعاء الطّامع الرّاغب فيما عندي ، النادم على ماقدّمت يداه فانّ سواد اللّيل يمحوه النهار و كذلك السيّئة تمحوها الحسنة وعشوة اللّيل تأتي على ضوء النّهار و كذلك السيّئة تأتي على الحسنة الجليلة فتسوّدها .

٩ ـ عليّ بن محمّد ، عمّن ذكره ؛ عن محمّد بن الحسين ؛ وحميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكندي جميعاً ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن رجل من أصحابه قال : قرأت جواباً من أبي عبدالله عليه السلام إلى رجل من أصحابه ، أمّا بعد فانّي اُوصيك بتقوى الله ، فانّ الله قد ضمن لمن اتّقاه أن يحوّله عمّا يكره إلى مايحبّ ، ويرزقه من حيث لايحتسب فايّاك أن تكون ممّن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه فانّ الله عزّوجلّ لايُخدع عن جنّته ولا ينال ماعنده إلّا بطاعته إن شاء الله .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان ، عن عيثم بن أشيم ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرج النبيّ صلى الله عليه وآله ذات يوم وهو مستبشر يضحك سروراً فقال له النّاس : أضحك الله سنّك يارسول الله وزادك سروراً فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّه ليس من يوم ولا ليلة إلّا ولي فيهما تحفة من الله ، ألا وإنّ ربّي أتحفني في يومي هذا بتحفة لم يتحفني بمثلها

ای موسی راستی حسنه ده برابر است واز یك سیئه هلاکت آید، بمن شرك میاور. روانیستکه تو بمن شرك آوری؛ درهر کار میانه ومحکم باش وبمانند طمع کار ومشتاق بدانچه نزد من است دعا کن که بر آنچه پیش کرده است پشیمانست زیرا سیاهی شب را روز براندازد وهمچنین گناه وسیئه را حسنه و کردار خوب براندازد، سیاهی شب برتابش شب چیره گردد وآنرا سیاه کند وچنین است کردار بد که برحسنه جلیله بتازد وآنرا تیره وتار سازد.

۹ـ ازمردی ازاصحابش گوید در نامه ایکه امام صادق (ع) در پاسخ یکی ازیاران خود نوشته بود خواندم که:

امابعد راستیکه من تورا بتقوی ازخداوند سفارش میکنم زیرا خداوند ضامن استکه هرکه تقوی داشته باشد اورا از وضعیکه بد دارد بوضعی بگرداند که دوست دارد و اورا ازآنجا که گمان نبرد روزی دهد مبادا تو از کسانی باشیکه بر بنده ها از گناهان آنها میترسد واز کیفر گناه خود آسوده بسر میبرد زیرا که خدا عزوجل درباره بهشتش فریب نمیخورد وآنچه در نزد او است جز باطاعت او بدست نیاید انشاء الله .

۱۰ـ ازامام صادق (ع) فرمود یکروز رسولخدا (ص) بیرون آمد وشاد بود و ازشادی میخندید مردم باو گفتند یارسول الله خداوند همیشه تورا بخنداند وبشادی تو بیفزاید رسولخدا (ص) در پاسخ آنها فرمود، راستش اینستکه هیچ روز وشبی نیست جز اینکه مرا در آنها ازجانب خدا تحفه ای است هلا که

فيمامضى ، إنّ جبرئيل أتاني فأقرأني من ربّي السّلام وقال : يا محمّد إنّ الله عزّ وجلّ اختار من بني‌هاشم سبعة ، لم‌يخلق مثلهم فيمن مضى ولايخلق مثلهم فيمن‌بقي: أنت يارسول‌الله سيدالنبيّين وعليّ بن‌أبي‌طالب وصيّك سيّد الوصيّين والحسن والحسين سبطاك سيّدالأسباط و حمزة عمّك سيّدالشهداء وجعفرابن‌عمّك الطيّار في‌الجنّة يطير مع الملائكة حيث يشاء ومنكم القائم يصلّي عيسى ابن مريم خلفه إذاأهبطه‌الله إلى الأرض من ذرّيّة عليّ وفاطمة من ولدالحسين عليه‌السلام .

۱۱ - سهل‌بن زياد ، عن محمّدبن سليمان الدّيلمي المصري ، عن‌أبيه ، عن‌أبي‌بصير ، عن‌أبي عبدالله عليه‌السلام قال : قلت له قول‌الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» فقال: إنّ الكتاب لم‌ينطق ولن ينطق ولكن رسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله هوالناطق بالكتاب قال‌الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» قال : قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذاوالله نزل به جبرئيل على محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله ولكنّه فيما حرّف من كتاب‌الله .

راستى پروردگارم درامروز بمن تحفه‌اى عطا كرده كه در گذشته چنين تحفه اى بمن نداده بود جبرئيل نزد من آمد واز جانب پروردگارم بمن سلام رسانيد و گفت اى محمد راستى خدا عزوجل از بنى هاشم هفت كس را بر گزيده كه مانند آن ها را در گذشتگان نيافريده و مانند آن ها در آينده نيافريند.

۱ـ تو اى رسولخدا كه سيد پيمبرانى،

۲ـ و على بن ابيطالب وصى تو كه سيداوصياء است.

۳ و ٤ـ حسن وحسين دوسبط توسيد اسباط و ۵ـ حمزه عمويت سيدالشهداء و ٦ـ جعفر عموزاده‌ات پرنده بهشتكه با فرشته‌ها درهرجا خواهد پرواز كند و ۷ـ از شما است قائم كه عيسى بن مريم‌دنبال او نماز بخواند هر گاه خدا او را بزمين فرود آورد و آن قائم از نژاد على و فاطمه و از فرزندان حسين است.

۱۱ـ ازابى بصير ازامام صادق (ع) گويد باو گفتم قول خداعزوجل (۲۸ـ الجاثية) اين‌است كتاب ما كه براستى براى‌شما سخن ميگويد (يعنى چه؟) درپاسخ فرمود: راستى خودقرآن سخن‌نگفته و هر گز سخن نگويد ولى‌رسولخدا (ص) استكه‌بقرآن گوياست خداعزوجل فرموده است اينكتاب ما استكه‌على شمابدرستى سخن گويد (كه بدرستى برشما خوانده ميشود خ‌ل) گويد: گفتم :قربانت ما آنرا چنين نميخوانيم فرمود بخداسوگند جبرئيل آنرا همچنين بمحمد فرودآورده‌است ولى‌اين آيه‌هم درضمن آنها استكه از كتاب خداتحريف شده‌است.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «هذا كتابنا ينطق عليكم» ظاهر اينستكه امام‌ينطق را بصيغه مجهول خوانده يعنى برشماها خوانده‌ميشود ولى‌يكى ازاستادان ما(رض) آنراعليكم بتشديد ياءميخواند يعنى على‌شما نطق‌ميكند ولى‌وجه اول‌اظهر است.

١٢ ـ جماعةٌ ، عن سهل ، عن محمّد ، عن أبيه [عن أبي محمّد] ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزَّ وجلَّ : «والشمس وضحيها» قال : الشمس رسول الله صلى الله عليه وآله به أوضح الله عزَّ وجلَّ للنّاس دينهم ، قال : قلت : «والقمر إذا تليها» ؟ قال : ذاك أمير المؤمنين عليه السلام تلا رسول الله صلى الله عليه وآله ونفثه بالعلم نفثاً ، قال: قلت : «واللّيل إذا يغشيها» ؟ قال ذاك أئمّة الجور الّذين استبدّوا بالأمر دون آل الرسول صلى الله عليه وآله وجلسوا مجلساً كان آل الرسول أولى به منهم فغشوا دين الله بالظّلم والجور فحكى الله فعلهم فقال : «واللّيل إذا يغشيها» قال : قلت : «والنهار إذا جلّيها» ؟ قال : ذلك الامام من ذرّيّة فاطمة عليها السلام يسأل عن دين رسول الله صلى الله عليه وآله فيجلّيه لمن سأله فحكى الله عزَّ وجلَّ قوله فقال : «والنهار إذا جلّيها» .

١٢ـ ازمحمد ازپدرش گويد ازامام صادق(ع) ازتفسير قول خداعزوجل والشمس وضحيها = سوگند بخورشيد و تابش آن ـ پرسيدم ، فرمود : مقصود از خورشيد رسولخدا (ص) استکه خداوند عزوجل بوسيله او براى مردم دين آنهارا روشن کرد گويد: گفتم تفسير والقمراذا تليها= و سوگند بماه گاهيکه پهلوى آن درآيد ـ چيست؟ فرمود: مقصود از آن اميرالمؤمنين (ع) استکه پهلوى رسولخدا (ص) درآمد ودانش رابخوبى دراو دميد وباو آموخت گويد : گفتم تفسير والليل اذايغشيها ـ سوگند بشب هرگاه فراگيردش ـ چيست؟ فرمود: مقصود ازشب پيشوايان ناحق هستند که امرحکومت را مستبدانه بدست گرفتند دربرابر خاندان رسولخدا(ص) وبمسندى برنشستند که آل رسول(ص) سزاوار آن بودند در برابر آنها ودين خدارا باستمگرى وخلافکارى تيره وتار کردند وخدا ازکردارآنها حکايتکرده وفرموده والليل اذايغشيها .

شرح ـ از مجلسى ره ـ « والليل اذا يغشيها» گفته استکه ضمير بخورشيد بر ميگردد يعنى شب گاهيکه بپوشاند و فرا گيرد قرص خورشيد را و گفته‌اند که به آفاق يا زمين بر گردد که از قرينه کلام فهميده شود و چون بنابر اين تاويل شمس کنايه از شخص پيغمبر است و شب کنايه از خلفاء جور است مقصود اينستکه با تيرگى ظلم و خلافکارى وبدعت تابش نور رسالت را ودين وعلم اورا فرو گرفتند و بنابراين که مقصود آفاق يازمين باشد معنى اينستکه ظلم وخلاف آنها آفاق وياسراسر روى زمين راتيره ساخت وشايد اول روشنتر باشد .

من گويم تعبير بلفظ مضارع در کلمه يغشيها مؤيد اين تفسير است و اخبار ازآينده تسلط خلفاء جور است.

دنباله حديث١٢ـ

گويد ، گفتم : تفسير والنهار اذاجليها ـ سوگند بروز هرگاه روشن کندآن را ـ چيست ؟ فرمود : مقصود از آن امام بر حق از نژاد فاطمه (ع) است که از دين رسولخدا (ص) پرسش شود وآن رابراى کسيکه پرسيده است روشن کند و خدا از گفتار او حکايت کرده است و فرموده است والنهار اذاجليها .

۱۳ ـ سهل، عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت : «هل أتيك حديث الغاشية»؟ قال : يغشاهم القائم بالسيف ؛ قال : قلت : «وجوه يومئذ خاشعة» ؟ قال : خاضعة لاتطيق الامتناع قال : قلت : «عاملة» ؟ قال : عملت بغير ما أنزل الله ، قال : قلت : «ناصبة» ؟ قال : نصبت غير ولاة الأمر ؛ قال : قلت : «تصلى ناراً حامية» ؟ قال : تصلى نار الحرب في الدّنيا على عهد القائم وفي الآخرة نار جهنّم .

۱٤ ـ سهل ؛ عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قوله تبارك و تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقّاً ولكنّ أكثر النّاس لايعلمون» ؟ قال : فقال لي: يا أبا بصير ما تقول في هذه الآية ؟ قال : قلت : إنّ المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله صلى الله عليه وآله إنّ الله لايبعث الموتى قال : فقال : تبّاً لمن قال هذا ، سلهم هل كان

۱۳ـ ازمحمد ازپدرش گوید به امام صادق (ع) گفتم هل اتيك حديث الغاشية ـ آیابتو رسیده است حدیث غاشیه ـ (یعنی چه ؟) فرمود : یعنی امام قائم آن‌ها را با شمشیر فرا گیرد .

شرح از مجلسی ره ـ بیضاوی گفته است غاشیه حادثه سختی است که روز قیامت با سختیهای خود مردم را فرا گیرد یا مقصود از آن آتش دوزخ است از آن‌جا که خدا فرموده است (۵۰ ـ ابراهیم) فرا گیرد چهره آنان را آتش من گویم بنابر تاویل امام مقصود از حادثه ناگوار پیش‌آمدی است که هنگام ظهور قائم (ع) برای مخالفان است .

دنباله حدیث ۱۳ـ

گوید: گفتم وجوه یومئذ خاشعة ـ چهره‌هائی درآنروز هراسانست ـ (یعنی چه؟) فرمود: یعنی فروتن وزبون است وتوانائی سرباز زدن ندارند .

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ بیضاوی گفته یعنی ذلیل باشند و عمل کنند در آن‌ها آنچه مایه رنج آن‌ها است مانند کشش در زنجیرو فرو شدن آن‌ها در دوزخ بمانند شتری که بلای فروروو یا بر گردونه‌ها بالاو پائین شود.

دنباله حدیث ۱۳ـ

گوید: گفتم: عاملة یعنی‌چه؟ فرمود: عملکرده‌است بغیر ماانزل‌الله.

گوید: گفتم: ناصبة یعنی‌چه؟ فرمود جزامام برحق را بحکومت واداشته،

گوید: گفتم: تصلی ناراً حامیه ـ در گیرد بآتشی سوزان ـ (یعنی چه؟) فرمود بآتش جنگ در دنیا بدوران ظهور امام قائم(ع) ودرآخرت بآتش سوزان دوزخ .

۱٤ـ ازابی‌بصیر گوید بامام صادق (ع) گفتم قول خداتبارك وتعالی(٤١ـ النحل) و با کمال جد بخدا سوگند خوردند که خدازنده نکند هرکه را بمیرد ، آری (زنده میکند) ولی بیشتر مردم نمی‌دانند ـ یعنی‌چه؟ گوید بمن‌فرمود ای ابابصیر تو درمعنی این آیه چه‌میگوئی ؟ گوید : گفتم ؛ راستی مشرکان میپنداشتند وسوگند هم برای رسولخدا (ص) میخوردند که خدا مرده‌ها را زنده‌نکند

المشركون يحلفون بالله أم باللاّت والعزّى ؟ قال: قلت : جعلت فداك فأوجدنيه قال : فقال لي يا أبا بصير لو قد قام قائمنا بعث الله إليه قوماً من شيعتنا قُباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: بعث فلانٌ و فلانٌ وفلان من قبورهم وهم مع القائم فيبلغ ذلك قوماً من عدوّنا فيقولون : يامعشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وأنتم تقولون فيها الكذب لا والله ماعاش هؤلاء ولايعيشون إلى يوم القيامة قال: فحكى الله قولهم فقال : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت» .

١٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون ، عن بدر بن الخليل الأسدي قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول في قول الله عزّ وجلّ : « فلمّا أحسّوا بأسنا إذا هم منها يركضون ۞ لاتركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون» قال : إذا قام القائم وبعث إلى بني اُميّة بالشام هربوا إلى الرُّوم فيقول لهم الرُّوم : لاندخلنّكم حتّى تتنصّروا فيعلّقون في أعناقهم الصلبان فيدخلونهم فاذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فيقول أصحاب القائم : لانفعل حتّى تدفعوا إلينا من قبلكم منّا ، قال: فيدفعونهم إليهم فذلك

گويد. فرمود : بريده باد آنكه اينرا گويد از آنها بپرس كه مشركان بلات وعزى قسم ميخوردند يا بخدا؟ گويد گفتم: قربانت تو معنى آن را بمن بفهمان.

گويد بمن فرمود : اگرچنانچه امام قائم از ماظهور كند خداوند جمعى ازشيعيان مارا براى او زنده كند كه دسته‌هاى شمشير خودرا برسر شانه‌هاشان گذارند و اين خبر بجمعى از شيعه‌هاى ما رسد كه هنوز نمرده‌اند و بآن‌ها گويند فلان وفلان وفلان زنده‌شده‌اند و از گور درآمده‌اند و اكنون در خدمت امام قائم هستند و اين خبر بمردمى از دشمنان ما برسد و گويند اى گروه شيعه وه چه دروغگوئيد؟ امروز هم كه دولت شما است هنوزدروغ ميگوئيد نه‌بخدا اينها زنده نشدند و زنده نشوند تاروز قيامت فرمود پس‌خدا گفتار آن‌هارا حكايتكرده وفرموده است وسوگند ياد كنند بخدا ازروى جدوجهد كه خداززنده نكند هر كه مرده است .

١٥ــ از بدربن خليل اسدى گويد شنيدم امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (١٢ ــ الانبياء) پس چونكه شدت عذاب ما را احساس كردند بناگاه از آن گريزان شدند نگريزيد وبر گرديد بسوى آنچه خوش گذرانى و سرمستى كرديد و بهمان جاى‌گاه خود شايد بازپرسى‌شويد. فرمود: هرگاه امام قائم ظهور كند و بفرستد بدنبال بنى‌اميه در شام از آن جا بروم گريزند روميان بآن‌ها گويند ما شما را نپذيريم تا ترسا شويد وآن‌ها صليب بگردن‌آويزند و روميان آن‌ها را بپذيرند و در كشور خود در آورند و چون ياران امام قائم (ع) بروميان وارد شوند و كشورآن ها را تصرف كنند امان خواهند و پيشنهاد صلح بدهند و ياران قائم در پاسخ آن ها گويند ما اين كاررا نكنيم تاآنها كه بشماپناه‌آوردندبما‌تسليم‌دهيد، ميفرمايد روميان آن‌ها را بياران‌قائم‌تسليم كنند و اينست معنى قول خداتعالى كه: (١٤ــ الانبياء).

قوله : «لاتركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تُسألون» قال: يسألهم الكنوز و هوأعلم بها قال : فيقولون «ياويلنا إنّا كنّا ظالمين ۞ فمازالت تلك دعويهم حتّى جعلناهم حصيداً خامدين» بالسّيف .

«((رسالة أبي جعفر عليه السلام الى سعد الخير))»

١٦ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ؛ عن عمّه حمزة بن بزيع ، والحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن أحمد بن محمّد أبي عبدالله ، عن يزيد بن عبدالله ، عمّن حدّثه قال : كتب أبوجعفر عليه السلام إلى سعد الخير :

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فانّي اُوصيك بتقوى الله فانّ فيها السلامة من التلف والغنيمة في المنقلب إنّ الله عزّ وجلّ يقي بالتقوى عن العبد ماعزب عنه عقله و يجلي بالتقوى عنه عماه وجهله ، وبالتّقوى نجا نوح ومن معه في السفينة وصالح ومن معه من الصاعقة ، وبالتقوى فاز الصابرون ونجت تلك العصب من المهالك ولهم إخوان على تلك الطّريقة يلتمسون تلك الفضيلة

نگريزيد و برگرديد بهمان وضع خوش گذرانى و بهمان جاى‌گاه خودشايد شما بازپرسى‌شويد فرمود: از آنها محل گنجها را بپرسد با اينكه خودش داناتر است بدان‌ها پس بنى‌اميه گويند واى برما راستى ما ستمكاران بوديم ۱۵ و پيوسته ذكرشان همين باشد تا آن‌ها را درو شده و نابودسازيم - بوسيله شمشير.

(رساله امام باقر (ع) بسعدالخير)

از مجلسى ره- مفيد در كتاب اختصاص باسناد خود ازابيحمزه ثمالى روايت كرده كه است سعد بن الملك كه امام باقر (ع) اورا سعدالخير مينامید و از فرزندان عبدالعزيزبن مروان بود شرفياب حضور امام باقر(ع) شد در اين ميان كه مانند زنان ناله ميزد امام باقر (ع) باو فرمود اى سعد چرا گريه ميكنى؟ گفت چرا گريه نكنم با اينكه من از شجره ملعونه هستم در قرآن مجيد امام فرمود تو از آن ها نيستى تو از نژاد اميه‌اى ولى از ما اهل بيت محسوبى آيا نشنيدى قول خدا عزوجل را كه از ابراهيم حكايت كرده است كه فرمود (۳٦- ابراهيم) هر كه مرا پيروى كند از من است.

۱٦- امام باقر(ع) بسعدالخير نوشت :

بنام خداوند بخشاينده مهربان اما بعد تو را سفارش ميكنم بتقوى از خدا زيرا در آن است سلامت از نابودى و بهره‌مندى در هنگام مرگ راستى خدا عزوجل بوسيله تقوى بنده را از آنچه كه عقلش نميرسد نگه‌دارى ميكند و بنور تقوى كورى و نادانى را از او برطرف ميكند نوح وهر كه با او در كشتى بود بوسيله تقوى نجات يافتند، صالح پيغمبر و همراهانش بوسيله تقوى ازصاعقه نجات يافتند بتقوى صابران كامجو شوند و اين دستجات شيعه نجات يابند از مهلكه‌ها و از براى آنان برادرانى

نبذوا طغيانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم في الكتاب من المثلات ، حمدوا ربّهم على مارزقهم وهو أهل الحمد و ذمّوا أنفسهم على مافرطوا وهم أهل الذّمّ وعلموا أنّ الله تبارك وتعالى الحليم العليم إنّما غضبه على من لم يقبل منه رضاه وإنّما يمنع من لم يقبل منه عطاه و إنّما يضلّ من لم يقبل منه هداه ، ثمّ أمكن أهل السيّئات من التوبة بتبديل الحسنات ، دعا عباده في الكتاب إلى ذلك بصوت رفيع لم ينقطع ولم يمنع دعاء عباده فلعن الله الذين يكتمون ما أنزل الله و كتب على نفسه الرّحمة فسبقت قبل الغضب فتمّت صدقاً و عدلاً ، فليس يبتدىء العباد بالغضب قبل أن يغضبوه وذلك من علم اليقين وعلم التقوى و كلّ اُمّة قد رفع الله عنهم علم الكتاب حين نبذوه و ولّاهم عدوّهم حين تولّوه و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده فهم يروونه ولايرعونه والجهّال يعجبهم حفظهم للرّواية والعلماء يحزنهم تركهم للرّعاية و كان من نبذهم الكتاب أن ولّوه الذين لايعلمون فأوردوهم الهوى وأصدروهم إلى الرّدى و غيّروا

هستند بدین روش که این فضیلت را میجویند جهش بدنبال شهوات را بدور انداختند بخاطر آنچه درقرآن از عقوبت و پند بدانها رسیده‌است.

پروردگار خود را بدانچه روزی آنها کرده است سپاسگزارند و خدا است که اهل سپاس است و خویش را بر آنچه کم وکاست دارند نکوهش کنند زیرا آنان در برابر خدا شایان نکوهشند و بخوبی میدانند که خدا تبارك و تعالی بردبارست و دانا همانا خشمش از آن کسی است که پذیرای رضای حضرت او نیست و قدر آن را نمیداند و بدان اعتناء ندارد و همانا دریغ میدارد فیوضات خود را از کسیکه نمیپذیرد عطای حضرت او را و قدر آن را نمیداند و همانا گمراه کند آن را که پذیرای هدایت و رهبری او نیست .

سپس اهل بدکرداری و گناه را امکان داده توبه کنند و بدکرداریهای خود را بکردار نیك بدل سازند در قرآن بندگان خود را به آواز بلند بدین کار دعوت کرده است این دعوت منقطع نشود و دعای خود را از بنده‌هایش دریغ ندارد ، خدا لعنت کند آن کسانیکه نهان میسازند آنچه را خدا فرستاده است خداوند بر خود رحمت و مهربانی را فرض کرده است و رحمتش بر خشمش پیشی گرفته و به درستی و عدالت تمام میشود خداوند بنده‌های خود را بخشم آغاز نکند پیش از آن که اورا بخشم نیاورند و این حقیقت از علم الیقین و علم پرهیزکاری است .

خدا از هر امتی که کتاب او را به دور اندازند علم کتاب را سلب کند و دشمن خود را بر آنها حکمفرما کند وقتی از او روگردان شوند و یك قسم از دور انداختن کتاب اینست که حروف و کلماتش را بخوانند و بدانند و رواج دهند و حدود و مقرراتش را تحریف کنند واز دست بنهند وآنرا روایت کنند ورعایت نکنند نادانها را حفظ روایت خوش است ودانشمندان را ترك رعایت نا گوار و اندوه‌بار ویك قسم ازدور انداختن کتاب اینست که آنرا دراختیار و سرپرستی کسی سپردند که نمیدانند واین سرپرستان نادان آنهارا بهوی‌پرستی کشاندند و بهلاکت رساندند و رشته‌های

عرى الدّين، ثمّ ورثوه في السفه والصبا، فالاُمّة يصدرون عن أمر الناس بعد أمر الله تبارك وتعالى وعليه يردون؛ فبئس للظالمين بدلاً ولاية الناس بعد ولاية الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الاُمّة كذلك وفيهم المجتهدون في العبادة على تلك الضلالة، معجبون مفتونون، فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدى بهم وقد كان في الرّسل ذكرى للعابدين إنّ نبيّاً من الأنبياء كان يستكمل الطاعة، ثمّ يعصي الله تبارك وتعالى في الباب الواحد يخرج به من الجنّة وينبذ به في بطن الحوت، ثمّ لاينجيه إلّا الاعتراف والتوبة؛ فاعرف أشباه الأحبار والرّهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب وتحريفه فماربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين، ثمّ اعرف أشباههم من هذه الاُمّة الذين أقاموا حروف الكتاب وحرّفوا حدوده فهم مع السادة والكبرة فاذا تفرّقت قادة الأهواء كانوا مع أكثرهم دنيا وذلك مبلغهم من العلم، لايزالون كذلك في طبع وطمع لايزال يسمع صوت إبليس على ألسنتهم بباطل كثير، يصبر منهم العلماء على الأذى والتعنيف و

دین داری را دیگر گونه ساختند و سپس ریاست و پیشوائی دین را ارثی کردند تاآنرا بسفیهان و کودکان واگذاردند.

پس این امت اسلامی پیروی ازامر وفرمان مردم میکنند بعداز اینکه امر وفرمان خدا تبارك و تعالی بدان‌ها متوجه‌شده و برفرمان خدا دست ردمیگذارند چه بداست بدلیکه ستمکاران انتخاب کردند که عبارت ازولایت وپیروی ازمردمست پس‌از ولایت‌وپیروی ازخدا وچشم داشت‌بثواب و مزد مردم است دربرابر ثواب‌ومزدیکه خدامیدهد، امت درچنین روزی افتاده‌است و درعین حال‌مردمی هم که کوشش وتلاش برای پرستش وبندگی خدادارند درمیان آنها هستند که بروش‌ضلالت و گمراهی اندرند خودبینند و فتنه گر زیرا عبادت‌وپرستش آنان برای‌خود آنها فتنه است وهم برای کسیکه‌به آنها اقتدامیکنند بااینکه‌دررسولان‌خداوسیله تذکر برای همه‌اهل‌عبادت‌است داستیکه‌یك پیغمبر خدا طاعت وعبادت‌اورا بحد کمال‌میرسانید وسپس خدای‌تبارك‌وتعالیرا دریك‌موضوع‌نافرمانی‌میکرد وبرای‌همین‌یك نافرمانی ازبهشت بیرون‌میشد ودر شکم‌ماهی افکنده وزندانی میگردید وسپس برای او وسیله نجاتی نبود جزاعتراف وتوبه، توهمکاران احباریهود ورهبان نصاری‌را درمیان مسلمانان‌بشناس که کتاب خدارا نهان می‌دارند و تحریف‌میکنند و درنتیجه تجارت‌آنان نه سود دارد و نه آن‌ها در راه هدایت گام بر می‌داشته‌اند.

سپس بشناس‌همکاران آن‌ها را دراین امت آن کسانیکه الفاظ وعبارات قرآنرا زنده‌میدارندو حدود ومقررات حقیقی‌آنرا تحریف وتغییر می‌دهند وبرخلاف تفسیر وتطبیق میکنند آنان همیشه با سروران و بزرگانند (با سروران واکثریت مردمند خل) وچون پیشوایان هواپرست و دنیا طلب اختلاف کنند وکشمکش نمایند باآن کس‌همراه شوندکه دنیای بیشتری دارد وبر رقیبان خود پیروز شده اینست اندازه علم‌ودانش آنان (اشاره بآیه ۳۱ـ سوره النجم‌است) اینها پیوسته گرفتار چاه طبیعت تیره‌اند و گرفتار طمع بدنیا وپیوسته نغمه‌شیطان ازازبان آنهاشنیده میشود که بیهوده وناحق فراوانی اظهار می‌دارند، علماء ودانشمندان حقیقی بآزار کردن و سختگیری وزورگوئی آن‌هاصبر

يعيبون على العلماء بالتكليف والعلماء في أنفسهم خانة أن كتموا النصيحة إن رأوا تائهاً ضالاً لا يهدونه أو ميتاً لا يحيونه ، فبئس ما يصنعون لأنّ الله تبارك وتعالى أخذ عليهم الميثاق في الكتاب أن يأمروا بالمعروف و بما اُمروا به وأن ينهوا عمّا نهوا عنه وأن يتعاونوا على البرّ والتقـوى ولا يتعاونوا على الإثم والعدوان ،فالعلماء من الجهّال في جهد وجهاد، إن وعظت قالوا : طغت وإن علّموا الحقّ الذي تركوا قالوا : خالفت وإن اعتزلوهم قالوا : فارقت وإن قالوا: هاتوا برهانكم على ماتحدّثون قالوا : نافقت وإن أطاعوهم قالوا : عصيت الله عزّ و جلّ فهلك جهّال فيما لا يعلمون ، اُمّيون فيما يتلون يصدّقون بالكتاب عند التعريف ويكذّبون به عند التحريف ، فلا ينكرون ، اُولئك أشباه الأحبار والرهبان قادة في الهوى ، سادة في الرّدى ، وآخرون منهم جلوسٌ بين الضلالة والهدى لا يعـرفون إحدى الطائفتين من الاُخرى ، يقولون ما كان النـاس يعرفون هذا ولا يدرون ماهو؟ وصدقوا تركهم رسول الله صلى الله عليه وآله على البيضاء ليلها من نهارها ، لم

کنند و بسازند و بسوزند و آنها بر علماء ربانی وحقیقیکه ائمه‌هدی هستند عیب گیرند که آن ها را بحق مکلف سازند واز باطل برحذر نمایند بااینکه علماء خیانت کار باشند درذات خود اگـر از اندرز و نصیحت خودداری کنند وحقرا کتمان نمایند.

درصورتیکه سر گردانیرا ینگرند واورا رهنمائی نکنند ویا مرده‌ایرا برخورند واورا بنورایمان زنده نسازند پس چه بد کاری کرده باشند زیرا خدا تبارك و تعالی در کتاب خود از آن عهد و پیمـان گرفته است که امر کنند بهر کار خوب و بدانچه خود بدان مأمورند و نهی کنند از هـر چه خود از آن نهی شدند و بر اینکه در بر و تقوی کمك کار باشند و بگناه ورزی وعدوان کمك کار نباشند.

علماء حق بانادان‌ها در کوشش و مبارزه‌اند:

اگر بنادان‌ها پنددهند دربرابر گویند که سر کشی مینمایند.

اگر نادان‌هارا بحقی که ترك کرده‌اندمتنبه‌سازندعلماءرا متهم کنند که باجامعه مخالفت ورزیده‌ند.

و اگر علماء حق بناچار از آن‌ها کناره گیرند و بگوشه ای نشینند گویند از جامعه اسلامی جدائی ورزیده‌اند.

اگر علماء به نادان‌ها بگویند دلیل خود را بیآورید بر این که میگوئیـد در برابر گویند نفاق‌میورزند.

و اگر از آن ها پیروی و اطاعت کنند دربرابر گویند مرتکب‌نافرمانی خداعزوجل شدی.

جهال درآنچه نمی‌دانند هلاك‌شدند درآنچه بزبان‌میخوانند نفهمند درمقام‌تعریف بکتاب خـدا تصدیق دارند ولی‌هنگامیکه آنراتحریف کنندوبخلاف‌تفسیروتطبیق‌نمایند کتاب خدارا تکذیب میکنند واز آن‌انکاری ندارند.(بر آن‌هاانکارنشودخ‌ل) آنانند که‌چون‌احبار یهودورهبان‌ترسایانند، پیشروان‌هوا برستی‌وآقایان در پرتگاه نابودیند، میگویند اکثرمردم این‌امرامامترا نمیفهمند ونمی‌داننـد حقیقت آن‌چیست؟ بااینکه خودتصدیق دارند که رسولخدا برای‌آن‌ها راه‌روشن وآشکاری بدست‌داده که‌هم

يظهر فيهم بدعة ولم يبدّل فيهم سنّة لاخلاف عندهم ولااختلاف فلمّاغشي النّاس ظلمة خطاياهم صاروا إمامين داع إلى الله تبارك وتعالى وداع إلى النارفعند ذلك نطق الشيطان فعلاصوته على لسان أوليائه و كثرخيله ورجله وشارك في المال والولد من أشركه فعمل بالبدعة وترك الكتاب والسنّة ونطق أولياء الله بالحجّة وأخذوا بالكتاب والحكمة فتفرّق من ذلك اليوم أهل الحقّ و أهل الباطل وتخاذل وتهادن أهل الحقّ وتعاون أهل الضلالة حتّى كانت الجماعة مع فلان و أشباهه فاعرف هذا الصنف وصنف آخر فأبصرهم رأي العين نجباء والزمهم حتّى ترد أهلك ، فانّ الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألاذلك هوالخسران المبين .

إلى ههنارواية الحسين وفي رواية محمّدبن يحيى زيادة :

لهم علم بالطريق فان كان دونهم بلاء فلاتنظر إليهم فان كان دونهم عسف من أهل العسف وخسف ودونهم بلايا تنقضي ثمّ تصير إلى رخاء ، ثمّ اعلم أنّ إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض ولو

شبش روشن است وهمروزش وخود اوبدعتي در آن‌ها پديدنكرد وسنت وروش حقيرا تغييرنداد وجز دستورصريح قرآن وفرمان خدارا بكار نبست ودردوران اوخلاف واختلافى نبود درنظرمردم و چون خطاها واشتباهات مردم آن‌ها رادر پرده‌تاريك خود فرو گرفت ازدو پيشواپيروى كردندوبه‌دنبال دورهبر گرائيدند كه:

يكى ازآن‌ها بسوى‌خدا وحق تبارك وتعالى دعوت‌ميكرد وديگرى بسوى‌دوزخ دراين‌هنگام‌بود كه‌شيطان بسخن‌آمد وبزبان دوستان وطرفداران خود فريادشرا بلند كرد وياوران سواره وپياده به دنبال او فراوان شدند ودر مال وفرزند مردم شركت جست آن كسانيكه شريك او شدند و او را بشركت درزندگى خودپذيرفتند وبدعترا بكاربستند واز حكم كتاب خدا وسنت پيغمبر (ص) بيكسو شدند ولى‌دوستان خداحجت ودليلرا برزبان آوردند وبكتاب خداومطابق حكمت‌وصلاح عملكردند واز آن‌روز بود كه درمحيط اسلام‌اهل حق وباطل به‌دودسته مشخص ازهم جداشدند واهل حق هم‌ديگررا يارى نكردند ودل بصلح‌وسازش نهادند (دل به‌دوستى ورفاقت‌هم دادند خ‌ل) واهل ضلالت و گمراهى بيارى‌يك‌ديگر برخواستند تاجماعت واكثريت‌بافلان‌وهمكاران اوشد اين‌دسته راخوب بشناس‌و ودسته ديگررا هم برأى‌العين ببين كه نجباء وبرگزيده‌هاى خدايند وبدان‌ها بچسب وپايدارى كن تا باهل‌خود برسى(يعنى تادرآخرت بانبياء وائمه‌ومؤمنين برسيكه اهل‌نجات‌واهل‌بهشتنداز‌مجلسى‌ ره) زيرازيان‌كاران براستى همان كسانيند كه خود وخاندان خودرا زيان‌كار نمودند درروز قيامت هلا كه زيان آشكار همين‌است.

دراين جاروايت حسين‌بن محمد اشعرى بپايان ميرسد و در روايت محمد بن يحيى اين زياده موجود است:

دانستن طريق‌وروش حق ازآن آنان‌است (يعنى اهل‌حق) واگر بلاو گرفتارى هم‌دارندتونبايد آنرابنظر آرى زيراين ازراه امتحان وآزمايش خلقت ودليل ناحق بودن آن‌ها نيست و اگرمردم

لأن تذهب بك الظنون عنّي لجلّيت لك عن أشياء من الحقّ غطّيتها ولنشرت لك أشياء من الحقّ كتمتها ولكنّي أتّقيك وأستبقيك وليس الحليم الذي لا يتّقي أحداً في مكان التقوى والحلم لباس العالم فلا تعرينّ منه والسلام.

(رسالة منه عليه السلام إليه أيضاً)

١٧ - محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزة ابن بزيع قال: كتب أبو جعفر عليه السلام إلى سعد الخير:

بسم الله الرَّحمن الرَّحيم أمّا بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه معرفة ما لا ينبغي تركه وطاعة من رضى الله رضاه، فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتهنة لو تركته تعجب أنّ رضى الله

ناحق بر آنها زور گويند وبدانها بتازند وآنها را خوار شمارند و گرفتار بلا باشند همه اينها ميگذرد ودوران خوشي وخرمي ميرسد.

سپس بدان كه برادران مورد اعتماد ذخيره وپس انداز يكديگرند و اگر ترس از اين نبود كه در باره من گمانهاى ناروا پيدا كنى و گمانهايت تورا ازحق بدر برد (يعنى بمن گمان بدبرى وازمن منحرف شوى و پس از اين بحرف من گوش ندهى و گويا امام مى دانسته كه او نميتواند يكباره صريح حقرا تحمل كند وخواسته است حقرا بتدريج باو بفهماند تا ازحق واهل حق تنفر نيابد پايان نقل از مجلسى ره)

(من گويم از نظر مدحى كه از سعدالخير شده شايسته مقام اخلاص او اينست كه منظور امام اين باشد كه اگر برخى حقائق بلو اعلام شود مبادا درباره ائمه بمذهب غلات بپيوندد وعقيده افراطى پيدا كند).

هر آينه پرده از روى حقائقى بر مى داشتم كه آنها را از تو پنهان داشتم و مطالبى راجع بحق براى تو بيان ميكردم كه آنها را نهان داشتم ولى من از تو ملاحظه كردم و خواستم تو درراه حق بمانى و بپائى.

حليم و بردبار نباشد كسى كه از احدى ملاحظه و پروا نكند در محل تقوى وخوددارى، حلم و بردبارى جامه آبرو واعتبار مرد دانا و عالم است مبادا خودرا از آن برهنه كنى والسلام.

رساله ديگر از آن حضرت بهم او نيز

١٧- حمزة بن بزيع گويد امام باقر(ع) بسعدالخير نوشت:

بنام خداوند بخشاينده مهربان اما بعد نامه‌ات بمن رسيد در آن ياد كردى بودى از دانستن آنچه ترك‌ش نشايد و از فرمان‌برى از كسيكه خداوند از خشنودى او خشنود است و برخودپذيرفتى و هموار كردى آنچه در گرو آنى اگر آن را واگذارى (يعنى خودترا گرو آن مى دانى دو نزد خدا نظر بدان حقوقى كه خدا در عهده بنده دارد و وجوب طاعت و ترك نافرمانى او و چون كسى حق اورا ادا كرد و اورا اطاعت نمود خود را از گرو او درآورده است و گرنه ازاو مؤاخذه شود وازاو حق خدا دريافت شود بوسيله كيفر وعذاب چنانچه صاحب دين حق خودرا ازرهن و گروى دريافت كند وخداوند فرموده است (٣٨- المدثر) هر نفس گرو عمل خويش است جز اصحاب يمين- كه آنرا

وطاعته ونصيحته‌لاتُقبل ولاتوجد ولاتعرف إلّافي‌عباد غرباء ، أخلاء من‌الناس قداتّخذهم‌الناس سخريّاً لمايرمونهم به من‌المنكرات وكان يقال : لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون أبغض إلى‌النّاس من جيفة الحمار .

ولولاأن يصيبك من‌البلاء مثل‌الذي أصابنا فتجعل فتنة النّاس كعذاب‌الله - و اُعيذك بالله وإيّانا من ذلك - لقربت‌على‌بعد منزلتك .

از گرو درآورده‌اند- از مجلسی(ره).

تو از این تعجب کنیکه رضا و طاعت و خیر خواهی خداوند پذیرفته نباشد و موجود نگردد و مفهوم نشود جز در بنده‌هائی آواره و بر کنار از اجتماع مردم که مردم آن ها را به باد مسخره گیرند به خاطر این که آن ها را بارتکاب کار زشتی و منکری متهم سازند و چنین گفته میشد که:

مؤمن مؤمن نباشد تا درنزد مردم‌مبغوضتر باشدازلاشه گندیده الاغ.

شرح- مقصود اینست که مردم سفیه ونادان که دنیاطلب و پیرو حکومت و عقیده‌باطلند‌نسبت باهل‌حق نظردشمنی و عداوت مقرون با سفاهت دارند و هر گونه اهانتیرا مرتکب میشوند وحکومت ناحق‌هم ازآن‌ها طرفداری میکند و شخص مؤمن باید با کمال صبر و برد باری این اهانتها را تحمل کند چنانچه دشمنان حضرت عیسی وقتی او را گرفتار کردند انواع اهانت را بر او روا داشتند و چون محمدبن ابی‌بکر گرفتار طرفداران معاویه شد او را در شکم الاغ مرده‌ای کردند و آتش زدند .

دنباله‌حدیث ۱۷

واگر نبود که بتوهم بلا وگرفتاری سخت‌میرسید مانند آنچه بماها رسیده و بسا که توفتنه و سختگیری مردمرا مانند عذاب‌خدا تصورمیکردی واز عقیده‌خود برمیگشتی (بواسطه‌اینکه تحمل آن را نداشتی)- من تورا وخودمان رادرپناه‌خدامیگذارم ازبرگشت ازعقیده حق‌بواسطه فتنه‌مردم-هر آینه بادوری مقامت‌بما نزدیك میشدی.

شرح - مقصود این‌است که زمان‌سختی است و حکومت دردست دشمن بیرحمی است و هیچ گذشت و مراعاتی ندارد واگر تورسماً بمانزدیك شوی و گرفتار دشمن گردی بسا که تو را چنان عقوبت کنند که از عقیده خود بر گردی ودر حال حاضر باید کاملاعقیده خودرا نهان داری و خود رابظاهر از مادور نگه‌داری.

یا مقصود این است که هر مرتبه ای از قرب بمقام معنوی ما در گرو آزمایشهاو گرفتاریهای بسیار سختی است از طرف خداوند که بسا تو تاب و توان‌آن را نداری و مایه‌سستی‌ودرماندگی تو میشود.

واعلم ـ رحمك الله ـ أنّه لاتنال محبّة الله إلّا ببغض كثير من الناس ولاولايته إلّا بمعاداتهم و فوت ذلك قليلٌ يسير لدرك ذلك من الله لقوم يعلمون .

ياأخي إنّ الله عزّ وجلّ جعل في كلّ من الرّسل بقايا من أهل العلم يدعون من ضلّ إلى الهدى ويصبرون معهم على الأذى ، يجيبون داعي الله ويدعون إلى الله فأبصرهم رحمك الله فانّهم في منزلة رفيعة وإن أصابتهم في الدّنيا وضيعة إنّهم يحيون بكتاب الله الموتى ويبصّرن بنور الله من العمى ، كم من قتيل لابليس قد أحيوه و كم من تائه ضالّ قد هدوه ، يبذلون دماءهم دون هلكة العباد وماأحسن أثرهم على العباد وأقبح آثار العباد عليهم .

دنباله حديث ١٧ـ

بدان ـ خدايت رحم كناد ـ كه بدوستى خدا نتوان رسيد جز باتحمل دشمنى بيشتر مردم و بولايت و پيروى خداوند نتوان رسيد جز باتحمل خصومت وعداوت بيشتر مردم وازدست دادن مهر ومحبت اين مردم دنيادار بسيار كم و بى ارزش است دربرابر رسيدن بمحبت ومهرورزى خداوند براى آن مردميكه بفهمند و بدانند.

اى برادر راستى خداوند عزوجل دردوران هر كدام از رسولان بقاياى ازاهل علم (بعنوان جا نشينى از طرف آنها) مقرر ساخته است تا آنكه هر گمراهى را براه هدايت بخوانند و با آنها در تحمل سختى و آزار شكيبائى كنند دعوت مبلغ خداوند را بپذيرند و بسوى خداوند دعـوت كنند (مبلغين درجه دوم باشند) تو بايد آنان را بشناسى و به آنها بينا باشى ـ خدايت رحمت كناد زيرا آنان را مقامى بلند باشد گرچه دراين دنيا زبون شمرده شوند براستيكه آنان بوسيله كتاب خدا مردگان رازنده كنند و بنور خداوند نابيناها را شفابخشند و بينا سازند، چه بسيار كشته هاى ابليس را كه بخاك هلاك افتاده بودند محققاً زنده و برازنده كردند و چه بسيار سر گردان گمراه را كه راه نمائى نمودند و براه راست آوردند و خون خود را براى نجات بنده ها از هلاكت و گمراهى نثـار كردند و چه خوب اثرى از جان بازى خود درميان مردم بجاى نهادند وچه آثار بد وزشتى از بنده هاى گمراه برآنها بجاماند.

شرح ـ دراين جاامام اشاره كرده است باينكه در امور نبايد بشتاب قضاوت كرد و يكروزبين وحاضر بين بود بلكه بايد ازراه تعقل عميق و بررسى كامل قضاوت كرد و يكراه قضاوت درست همان جبر زمان است و مرور تاريخ وهميشه تاريخ و جبر زمان بسود حقجويان بوده است واگر يكروزى باطل حكومت بدست آورده و بوسيله زور و زر از نادانى بشر ويا نيازمندى فقراء استفاده كرده و باهل حق تاخت وتازى آورده است واورا موردآزار و بلكه اسيرى وكشتار نموده است ديـرى نگذشته كه اين آشوب باطل بمانند گرد وغبارى فرونشسته و چون لكه ابرسياهى ازهم گسسته و آفتاب حقيقت ازپس ابرباطل نمايان شده و دراين صورت مردم آن باطل چيره را زشت وبدشناخته اند وآن حق مظلوم را بدرستى وپاكى ستوده اند.

چنانچه در دوران گذشته همين موضوع درباره عيسى بن مريم بوجودآمد ومشتى يهودان دغل ـ

۱۸ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم جالساً إذ أقبل أمير المؤمنين عليه السلام فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : إنّ فيك شبهاً من عيسى ابن مريم ولولا أن تقول فيك طوائف من اُمّتي ماقالت النصارى في عيسى ابن مريم لقلت فيك قولاً لاتمرّ بملاء من النّاس إلّا أخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة قال : فغضب الأعرابيان والمغيرة بن شعبة وعدّة من قريش معهم، فقالوا : ما رضي أن يضرب لابن عمّه مثلاً إلّا عيسى بن مريم فأنزل الله على نبيّه صلى الله عليه وآله فقال : «ولمّا ضُرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدّون ۞ وقالوا ءآلهتنا خيرٌ أم هو ماضربوه لك إلّا جدلاً بل هم

باز ودنیا طلب بهمراهی دولت جبار روم این پیغمبر بزرگوار را گرفتار کردند و با کمال توهین و آزار اورا درپای دار آوردند و بنظر خودشان اورا نابود ساختند واز میان بردند و کار اورا بپایان رسانیدند ولی طولی نکشید که همین عیسی در شریعت انجیل بوضع فعال و زنده‌ای خود نمائی کرد و جهانی را مسخر نمود و تاریخ آثار وجود او را پسندید و آثار دشمنان او را زشت و ناروا تشخیص داد.

و همین موضوع درباره حسین بن علی(ع) سبط پیغمبراسلام بعداز گذشت چند قرن تکرار شدو و بااینکه یزید را حکومت بسیاروسیعی بود و بعلماء ظاهرساز و تبلیغات دامنه‌داری مجهز بود ولی بناحق حسین بن علی واصحاب وفادار اورا کشت و بهر بهانه برای تحسین این عمل زشت خودمتشبث گردید ولی طولی نکشید که همه این دستگاه وسیع و دامنه دار خودش بر او لعنت فرستاد و او را بباد انتقاد گرفت و همه دولت و صولت او بر باد شد و جز همان لعن و فساد او چیزی به یاد نماند.

۱۸ـ از ابی‌بصیر گوید: در این میان که یکروز رسولخدا (ص) نشسته بود بناگاه امیر ـ المؤمنین (ع) آمد پس رسولخدا (ص) باو فرمود: راستی تو را شباهتی است با عیسی‌بن مریم (از نظرزهد و عبادت واختلاف مردم درباره اوواعتقادجمعی بخدائی‌او) واگر نبودترس‌ازاینکه طوائفی‌از امتم درباره تو بگویند آنچه را ترسایان درباره عیسی‌بن مریم گفتند (که او خدا است) درباره تو چیزی میگفتم که بهیچ جمعی ازمردم نگذری جز اینکه از زیر پایت خاك بر گیرند وبوسیله آن تبرك جویند.

گوید آن‌دو تن اعرابی بخشم‌اندر شدند و بهمراهی مغیرة بن شعبه و شماره‌ای از قرشیان که بهمراه آن‌ها بودند و گفتند برای عموزاده‌اش بهیچ‌نمونه و مانندی راضی نیست‌جز عیسی‌بن مریم و خداوند برپیغمبر خود این‌آیه رافرستاد (۵۷ـ الزخرف) وچون برادهمریم مثل‌زده شودبناچار قومت ازآن شاد میشوند (روی برمیگردانند خ‌ل).

۵۸ـ وگویند آیا معبودان مابهتر است یااو این مثل‌را برای تو نزنند مگر از راه جدال و ستیزه بلکه آنان ستیزه گرند.

قوم خصمون ۞ إنْ هو إلّا عبدٌ أنعمنا عليه و جعلناه مثلاً لبني إسرائيل ۞ ولو نشاء لجعلنا منكم (يعني من بني هاشم) ملائكةً في الأرض يخلفون » .

٥٩- او جز بنده‌ای نبود که ما باو نعمت نبوت دادیم و او را نمونه‌ای برای بنی‌اسرائیل ساختیم
٦٠- و اگر بخواهیم هر آینه از شماها (یعنی از بنی‌هاشم) فرشته‌هائی بسازیم که در روی زمین بجای آنان باشند.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فانزل علی نبیه» باید نخست آنچه را مفسران در باره این آیات گفته‌اند یادآور شویم و سپس برگردیم بشرح خبر «چون مثل بزاده مریم زنند» یعنی این مثل را ابن‌زبعری زده است چون نزد رسولخدا (ص) آمد و درمقام اعتراض باین آیه (٩٨- الانبیاء) راستی شما و هرآنچه میپرستید جزخدا سنگریزه دوزخید.

اویا دیگری گفت که نصاری دارای کتابند و عیسی را پرستند و او را زاده خدا دانند و هم فرشته‌ها پرستیده شوند و اولی باین حکم هستند وهم برزین گفته خدا (٤٥- الزخرف) بپرس از هر رسولی که پیش از تو فرستادیم- اعتراض داشتند که محمد میخواهد ما اورا پرستیم چنانچه مسیح را پرستیدند «بناگاه قومت» قریش از آن مثل «شیون شادی بر میآوردند» بگمان اینکه رسول بدان محکوم میشود.

نافع و ابن عامر و کسائی یصدون بضم صاد قرائت کرده اند یعنی ازحق روی میگردانند و گفته شده این دوقرائت دو زبانند بیک‌معنی چون یعکف ویعکف «و گویند آیا معبودان مابهترند نزد تو یا او » یعنی عیسی و اگر عیسی در دوزخ باشد باید معبودان ما و بلکه ملائکه هم که معبودند دردوزخ باشند.

«این مثل را از راه جدال برای تو آوردند» و مقصودشان تمیز حق از باطل نیست « بلکه- آنان قومی ستیزه جویند» و حریص بر لجبازی «نیست عیسی جز بنده‌ایکه باو نعمت دادیم » بنبوت «و اورا برای بنی‌اسرائیل نمونه ساختیم» یعنی یکنمونه شگفت‌آور وبمانند ضرب‌المثل سائری‌میان بنی اسرائیل واین‌جوابی‌است که رفع‌اشتباه میکند«واگربخواهیم ازشماهافرشته‌هابرآریم ای‌مردم» چونان که عیسی را بی پدر بر آوردیم یا اینکه بجای شماها در روی زمین فرشته گذاریم« که به جای شماباشند».

و مقصود اینست که گرچه حال عیسی عجیب است که بیواسطه پدری بوجود آمده است ولی خداتعالی بعجیب‌تر از آن قادر است و فرشته‌ها هم چون شمایند از اینرو که موجودات‌ممکن‌هستند وممکن است بزایش آفریده شوند چنانچه ممکن است بیواسطه اسباب مادیة بطور ابداع بوجود آیند واز کجا شایسته‌اند که معبودباشند ویا زاده خداباشند؟ بیضاوی چنین تفسیر کرده است و سپس مرحوم مجلسی ره روایتی ازعلی بن ابراهیم بسندعامه از سلمان‌فارسی در تفسیرآیه قریب بمضمون همین حدیث‌روضه نقلکرده و گفته است:

این خبر مروی از رجال عامه مؤید تفسیریست که در این خبر وارد شده است و آنراتوضیح می دهد پس‌مقصود از ما ضربوه‌لك تفضیل آلهه است زیرا متضمن تشبیه وتفضیل هر دوهست و قول

قال : فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال : «اللّهمّ إن كان هذا هو الحقّ من عندك (أنّ بني هاشم يتوارثون هرقلاً بعد هرقل) فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» .

خدا که:

ما او را برای بنی اسرائیل نمونه و مثل ساختیم ، یعنی شبیه پیمبر بنی اسرائیل است که حضرت عیسی باشد وقول خدا«ولو نشاء لجعلنا منکم ملائکة» یعنی از بنی هاشم فرشته هامیسازیم مقصود این است که امامانی مقرر میداریم مانند فرشته‌ها در تقدس و طهارت و عصمت که«یخلفون» یعنی آن امامان خلفاء روی زمین اند..

دنباله حدیث ۱۸ـ

فرمود: پس حارث بن عمرو فهری در خشم شد و گفت بار خدایا اگر این حکم درست است و از نزد تواست که مقرر شده بنی‌هاشم پیشوائی امت را مانند هرقل پس از هرقل بارث برند (یعنی برسم پادشاهان و امپراطوران روم) پس بر سر ماها از آسمان سنك فرو ریزد یا این که عذاب دردناکی برسرما ببارد .

شرحـ از مجلسی رهـ «هرقلا بعد هرقل» هاء و راء هردو مکسور است و نام پادشاه روم است یعنی شاهی پس از شاهی باشد و گویا باین لفظ تعبیر کرده است از راه کفر و عناد و اظهار بطلان آنان..

من گویم کلمه هرقل بهتر است که بکسر هاء و فتح راء تلفظ شود زیرا در شعر ایمن بن خزیم باین وزن آمده است.

در کتاب أغانی در شرح حال نصیب شاعر گوید چون نصیب بسرودن شعر توانا شد بمصر رفت که در آنجا عبدالعزیز بن مروان از طرف پدر والی بود و قطعه‌ای در مدح او سرود و بحضور او باریافت و قطعه شعر خود را خواند و عبدالعزیز از شاعر خاص خود ایمن بن خزیم ارزش آنرا پرسید و او جواب سردی داد ولی عبدالعزیز گفت بسیار خوب سروده است و از تو هم بهتر شعر گفته است ، این جمله بایمن بن خزیم گران آمد و بعبدالعزیز گفت تو مرد زود رنج وتازه پسندی هستی او هم در جواب گله‌ها از وی کرد و در نتیجه گفت بشر برادرت از عراق مرادعوت کرده است و اجازه بده نزد او بروم عبدالعزیز باو اجازه داد و با پست بکوفه آمد و چون بمحضر بشر بن مروان رسید قطعه‌ای سرود که این دو بیت آخر آنست:

كان التـاج تـاج بنی هر قل	حلوه لاعظـم الایـام عیدا
تو گوئی تاج تاج بنی اهرقل است	که در عید بزرگی زیورش بست
علی دیبـاج خدی وجـه بشـر	اذ الالوان خـالفت الخدودا
ابر دیبای گـونه ی چهره بشر	چه برهر گونه صدرنك دگر هست

و گوید در این شعر آخر به عبدالعزیز طعن زده که گونه‌های او دو رنك بوده است .

در این قطعه شعر از نظر وزن کلمه هرقل باید بر وزن سطبر خوانده شود و اگر بر وزن زبرج خوانده شود که مجلسی گفته عروض شعر درست نیاید و چون این کلمه را عربها بجـای

فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية «وما كان الله ليعذّبهم وأنت فيهم وما كان الله معذّبهم وهم يستغفرون».

ثمّ قال له: يا [ابن] عمرو إمّا تبت وإمّا رحلت؟ فقال: يا محمّد بل تجعل لسائر قريش شيئاً ممّا في يديك فقد ذهبت بنوهاشم بمكرمة العرب والعجم، فقال له النبيّ صلّى الله عليه وآله: ليس ذلك إليّ ذلك إلى الله تبارك وتعالى، فقال: يا محمّد قلبي ما يتابعني على التوبة ولكن أرحل عنك فدعا براحلته فركبها فلمّا صار بظهر المدينة أتته جندلة فرضخت هامته ثمّ أتى الوحي إلى النبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: «سأل سائل بعذابٍ واقع ❊ للكافرين (بولاية عليّ) ليس له دافع ❊ من الله ذي المعارج» قال:

هراكليوس بكار برده‌اند وكلمه هراكليوس‌را معرب كرده‌اند تا بدين صورت درآمده است باوزن سطبر مناسب‌تر است چنانچه براهل ذوق و ادب پوشيده نيست.

و اين نام خاندانی پادشاهان معاصر نهضت اسلام بوده كه در روم شرقی حكومت داشته‌اند.

دنباله حديث ١٨ـ

پس خداوند گفتار حارث را بپيغمبر فرو فرستاد و اين آيه هم نازل شد (٣٣ ـ الانفال) خدا را در نظر نيست كه بآنها عذاب فرو فرستد بااينكه تو پيغمبر رحمت در ميان آنان هستی وخدا آنهارا معذب ندارد بااينكه ازگناه خود برگردند و توبه كنند.

شرحـ ازمجلسی رهـ وماكان الله ليعذبهم وانت فيهم ـ محتمل است كه مقصود ترك عذاب عمومی و ريشه كنی باشد كه ببركت وجود پيغمبر از امت برداشته شده است و اين منافات ندارد كه بخود او عذابيكه در روايت آمده وارد شده باشد و ممكن است مراد از آيه اول نفی عذاب استيصال و عمومی باشد و مقصود از جمله بعد كه «و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون» نفی عذاب وارد بر اشخاص باشد و از اين جهت پيغمبر به او فرمان توبه داد و چون توبه نكرد عذاب بر او نازل شد.

دنباله حديث ١٨ـ

سپس پيغمبر باو فرمود ای عمرو يا توبه كن و يا بكوچ در پاسخ گفت ای محمد بلكه برای ديگران از قريش از آنچه داری بهره‌ای‌مقرر دار هر آينه بنی‌هاشم بزرگواری وارجمندی عرب و عجمرا برده‌اند پيغمبر (ص) باو فرمود: اين به اختيار من نيست اين چيزيست كه سروكارش با خدا تبارك و تعالی است گفت: ای محمد دلم دنبال توبه نميرود ولی كوچ ميكنم از كنار تو و شتر سواری خود را خواست و بدان سوار شد و بپشت مدينه رسيد تيكه سنگی بر سراو رسيد و سرشرا نرم كرد و درباره او بپيغمبر (ص) وحی رسيد و آن حضرت اين آيه را خواند

(١ـ المعارج) درخواست كرد يك در خواست كننده‌ای عذابيرا كه واقع شود،

٢ـ مركافران (بولايت علی را) كه دفاع كننده‌ای از آن نيست [جملهٔ «بولايت‌علی» در برخی نسخه‌ها جزء متن نيست ودر حاشيه ثبت شده].

قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمد صلى الله عليه وآله وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لمن حوله من المنافقين : انطلقوا إلى صاحبكم فقد أتاه ما استفتح به قال الله عزّ وجلّ : «واستفتحوا وخاب كل جبّار عنيد» .

۱۹ ـ محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ؛ عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : «ظهر الفساد في البرّ والبحر بما كسبت أيدي النّاس» قال : ذاك والله حين قالت الأنصار: «منّا أمير ومنكم أمير» .

۳ـ از طرف خدا صاحب درجاتي (كه از آنها سخن پاك و كردار شايسته بالا ميرود از مجلسي ره) گويد: گفتم قربانت ما آنرا چنين نميخوانيم در پاسخ فرمود: بخدا سوگند همچنين جبرئيل آنرا برمحمد فرو فرستاد و بخدا سوگند در مصحف فاطمه (ع) همچنين ثبت شده است پس رسولخدا (ص) بكساني از منافقان كه گرد او بودند فرمود برويد دنبال رفيق خود كه آنچه را خود آغاز خواستن آن كرده براى او آمد، خداعزوجل فرموده است (۱۵ـ ابراهيم) وخود آغاز درخواست بلا كردند ونوميد است هرزورگوى لجباز.

شرح ـ ازمجلسي ره ـ سئل سائل بعذاب واقع ـ يعني خواهش كننده‌اى آنرا خواست يعني استدعا كرد از اين جهت بلفظ باء متعدى شده است بيضاوى گفته خواهش كننده نضر بن حارث بوده زيرا او بود كه گفت بار خدايا اگر اين بدرستي از نزد تو است يا ابوجهل است زيرا او بود كه گفت بر سر ما لكهٔ سياهي از آسمان فرود آور ، از روى استهزاء خواهش كرد و رسولخدا «ص» در عذابشان شتاب نمود.

قوله تعالى «ذى المعارج» يعني صاحب مصاعد وآن پله‌ها است كه كلم طيب و عمل صالح از آنها بالا روند يا پله ها كه مؤمنان در مقام سلوك بر آنها بر آيند يا در بهشت از آنها بالا روند يا مقصود مراتب و درجات فرشته هااست. يا مقصود آسمان ها است كه فرشته ها بر آنها بر آيند ...

۱۹ـ از محمدبن مسلم از امام باقر (ع) در تفسير قول خداعزوجل (۴۱ـ الروم) پديدار شد فساد در بيابان و دريا بدانچه مردم بدست خود كردند، فرمود بخدا سوگند اين در همان موقعي شد كه انصار گفتند:

از ما يك امير و فرمانده‌ي باشد واز شماهم يك امير وفرمانده‌ي باشد.

شرح ـ از مجلسي ره ـ قوله حين قالت الانصار الخ شايد مقصود غصب خلافت باشد يا گفتن خود همين كلمه و شعار زشت و دست برداشتن از خليفه و جانشين رسولخدا (ص) و ترك خليفه برحق سبب گمراهي شد و در بيابان و دريائيكه بهمهٔ جهان احاطه دارد سرايت كرد و بسبب اينكه اهل حق و عدالت مسلط بركار ها نشدند خلاف حق در صحراها و درياها عيان شد از ستم و غصب و غارت وبسبب استيلاء اهل باطل بركتهاى زمين وآسمان از بنده‌ها دريغ شد چنانچه اميرالمؤمنين (ع) فرمود خداوند بما آغاز ميكند وبما انجام ميدهد.. پايان نقل ازمجلسي ره.

من ميگويم اين اولين شعار مخالفي بود كه در سقيفه بني ساعده از طرف انصار بلند شد و

٢٠ ـ وعنه ، عن محمّد بن عليّ ؛ عن ابن مسكان ؛ عن ميسّر ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت قول الله عزّ وجلّ : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» قال : فقال : يا ميسّر إنّ الأرض كانت فاسدة فأصلحها الله عزّ وجلّ بنبيّه صلى الله عليه وآله فقال : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

٢١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عثمان ، عن سليم ابن قيس الهلالي قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثمّ صلّى على النبيّ صلى الله عليه وآله ثمّ قال :

ألا إنّ أخوف ما أخاف عليكم خلّتان : اتّباع الهوى وطول الأمل أمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ وأمّا طول الأمل فينسي الآخرة ، ألا إنّ الدُّنيا قد ترحّلت مدبرة وإنّ الآخرة قد ترحّلت مقبلة ولكلّ واحدة بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدُّنيا فإنّ اليوم عمل ولا حساب وإنّ غداً حساب ولا عمل وإنّما بدء وقوع الفتن من أهواء تتّبع و أحكام تبتدع ، يخالف فيها

زمینه غصب خلافت حقه را فراهم ساخت و بمخالفان امیرالمؤمنین «ع» جرئت داد که نقشه خود را اجراء کنند و بعنوان قرابت با رسول خدا «ص» خود را اولی بامارت مسلمین معرفی کنند .

٢٠ ـ از میسر گوید: بامام باقر (ع) گفتم قول خداعزوجل (٥٦ ـ الاعراف) تباهی نکنیددر روی زمین پس از اصلاح و بهبود آن ـ (یعنی چه؟)در پاسخ فرمود: ای میسر راستی زمین تباه‌وفاسد بود و خدا عزوجل بوسیله پیغمبر خود (ص) آنرا اصلاح کرد و فرمود در زمین تباهی نکنید پس از اصلاح آن.

شـرح ـ از مجلسی (ره) ـ « کانت فاسدة » ـ یعنی بسبب کفر و نادانی و گمراهی و ستم و خلاف حق.

خطبه از امیرالمؤمنین (ع)

٢١ ـ از سلیم بن قیس هلالی گوید : امیرالمؤمنین (ع) سخن رانی کرد: خدا را سپاس نمود و بر اوستایش کرد وسپس صلوات بر پیغمبر(ص) نثار کردو پس از آن فرمود:

هلا از دو خصلت برشما نگران و بیمناکم، پیروی از هوای نفس وآرزوی دراز اما پیروی از هوای نفس ازحق باز میدارد و اما آرزوی دراز دیگر سرای را بدست فراموشی میسپارد ، هلا که دنیا پشت کنان کوچ کرده و میرود و براستیکه آخرت کوچ کرده و بسوی ما میآید و هر کدام را فرزندان و دلبستگانی است، شما از فرزندان و دلبسته‌های بآخرت باشید و از پسران و دلبستـه های بدنیا نباشید زیرا امروزه روز کردار است و حسابی در میان نیست و براستی که فردای قیامت روز حسابست و روز کردار نیست، و همانا آغاز فتنه‌ها و آشوبها از هواپرستی سرچشمه گرفته‌واز احکام بدعت و خود ساخته آغازشده، در این احکام خود ساخته باحکم خدامخالفت میشودومردمی در

حكم الله يتولّى فيها رجالٌ رجالاً ، ألا إنّ الحقّ لو خلص لم يكن اختلاف ولو أنّ الباطل خلص لم يخف على ذي حجى لكنّه يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان فيجلّلان معاً فهنالك يستولي الشيطان على أوليائه ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنى ، إنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : كيف أنتم إذا لبستكم فتنة يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير ، يجري الناس عليها ويتّخذونها سنّة فاذا غيّر منها شيء قيل : قد غيّرت السنّة وقد أتى الناس منكراً ثمّ تشتدّ البليّة و تسبى الذرّيّة .

وتدقّهم الفتنة كما تدقّ النار الحطب و كما تدقّ الرحا بثفالها ويتفقّهون لغير الله ويتعلّمون لغير العمل ويطلبون الدنيا بأعمال الآخرة . ثمّ أقبل بوجهه وحوله ناس من أهل بيته وخاصّته و شيعته فقال : قد عملت الولاة قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متعمّدين لخلافه ، ناقضين

اجرای آنها بجای مردمی دیگر نشینند.

هلا اگر حق پاك درمیان بود اختلافی در میان نبود و اگر باطل محض در میان بود بر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند ولی ازاین حق مشتی بر گرفته‌شده و از این باطل مشتی وبا هم آمیخته گردیده و همدیگر را در زیر پرده خود بر گرفته‌اند و آنجا است که شیطان به دوستاران خود چیره گردد و همان کسانی نجات یابند که از طرف خداوند سرانجام خوب برای آنها پیش بینی شده است.

راستی که من از رسولخدا (ص) شنیدم میفرمود: شما چگونه باشید آنگاه که فتنه‌ای شماها را فراگیرد تار و دنباله‌دار تا آنجا که کودکان در آن پرورش یابند و سالمندان در آن پیرشوند مردم برراه کج آن بروند و آنرا روش و سنت و شمار ملی خود برگیرند هرگاه چیزی از آن تبدیل بروش درست و حق گردد گفته شود سنت تبدیل شده و در نظرمردم کارزشتی آید سپس به دنبال آن گرفتاری سخت‌شود و ذریه ونژاد باسیری رود.

شرح- پیشگوئی ازاسارت ذریه ممکن‌است اشاره بحادثه کربلا باشد ومقصود ازذریه‌ذریه‌رسول اکرم باشد وممکن‌است مقصودتسلط کفار برمسلمانان واسیر کردن فرزندان آنان‌باشد چنانچه‌در طول تاریخ بارها بوقوع پیوسته‌است.

دنباله حدیث۲۱-

سپس فتنه و آشوب آنانرا بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و دستاس زیرانداز خود را دین آموزند نه برای خدا و دانش جویند نه برای عمل کردن و بوسیله کار آخرت دنیا را طلب کنند..

سپس روی بحاضران کرد، در گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند پس فرمود:

زمامداران پیش ازمن کارها کردند که درآنها بارسولخدا (ص) ازراه تعمد مخالفت ورزیدند

لعهده مغيّرين لسنّته ولوحملت النّاس على تركها وحوّلتها إلى مواضعها وإلى ما كانت في عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله لتفرّق عنّي جندي حتّى أبقى وحدي أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي و فرض إمامتي من كتاب الله عزّ وجلّ وسنّة رسول الله صلّى الله عليه وآله ، أرأيتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلى الموضع الّذي وضعه فيه رسول الله صلّى الله عليه وآله ؟

ورددت فدك إلى ورثة فاطمة عليها السلام ورددت صاع رسول الله صلّى الله عليه وآله كما كان ، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله صلّى الله عليه وآله لأقوام لم تمض لهم ولم تنفذ ، ورددت دار جعفر إلى ورثته و هدمتها من المسجد ورددت قضايا من الجور قضي بها ؟

وپیمان اورا شکستند وروش اورا دیگرگونه ساختند واگر من بخواهم مردمرا بترك این کردارهای مخالف پیغمبر وادارم و آنهارا بحق برگردانم و بهمانروش که در زمان رسولخدا (ص) بود تبدیل سازم همه قشونم از گردم پراکنده شوند تا خودم تنها بمانم یاباشماره اندکی ازشیعیانم که فضل مرا شناختند واز روی قرآن خداعزوجل وسنت و دستور پیغمبر مرا امام مفترض الطاعه میدانند (نه بحکم بیعت واجماع امت) شما بگوئید:

۱ـ اگر من درباره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم و آنرا بهمان محلی برگردانم که رسول خدا آنرا درآنجا نهاد.

شرح ـ مقام ابراهیم عبارت ازیك قطعه سنگی است شبیه یك تهستون که حضرت ابراهیم روی آن ایستاده و دیوارخانه کعبه راساخته و بالای آن ایستاده همه مردمرا بحج خانه کعبه دعوت کرده است وپای آنحضرت روی آن نقش بسته است ودر دوران خودابراهیم درکنار خانه کعبه بوده و بر اثر خرابیهائی که بخانه کعبه ازسیل وغیره رخ داده و تجدید ساختمان شده درزمان جاهلیت آنرا از کنار خانه بمحل کنونی منتقل کرده بودند و پیغمبراسلام پس از تسلط برمکه دستور داد آنرا در محل اصلی آن جای دادند و دردوران تصدی عمرخانه کعبه بوسیله سیلی خرابی پیدا کرد ودر تعمیر آن عمر از محل آن دردوران جاهلیت پرسش کرد و آنرا بمحل کنونی که ساختمانی برروی آن بنا شده است منتقل نمود و سنت پیغمبر را ترك کرد و روش دوران جاهلیرا بعنوان حفظ شعائر عرب جاهلی زنده نمود ـ مجلسی ره گوید حدیث تغییر محل مقامرا خاصه وعامه روایت کرده اند.

دنباله حدیث ۲۱ ـ

۲ـ و فدك را برگردانم بورثه فاطمه.

۳ـ وصاع رسولخدا (ص) را برگردم بمیزانی که در دوران آنحضرت داشت.

٤ـ وزمینهائیرا که رسولخدا (ص) باقوامی واگذار کرده بود و حکم رسولخدا (ص) در باره آنها اجراء وتنفیذ نشده است من آنرااجراء وتنفیذ کنم.

٥ـ وخانه جعفررا که گرفتند وجزء مسجد کردند بورثه او برگردانم و آنرا از مسجد خراب کنم.

٦ـ واحکام و قوانین خلاف حق را که طبق آنها حکم شده بحق برگردانم وآن احکام خلاف را ملغی سازم.

ونزعت نساء تحت رجال بغیرحق ، فرددتهن إلیٰأزواجهن واستقبلت بهن الحکـم في الفروج والأحکام .

شرح ـ بسیاری از احکام خلاف حق در زمان ابی بکر و عمر و عثمان بصورت قانون در آمده بود و مورد عمل جامعه‌ای اسلامی گردیده بود و این مقررات خلاف حق بچندصورت بوجود آمده بود :

الف- بعنوان فرمانی ازمتصدی خلافت مانند این فرمان عمر که:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول‌الله انا احرمهماو اعاقب علیهما ـدو متعه در زمان‌رسول خدا (ص) حلال بود و من آنها را تحریم میکنم و بر عمل آنها کیفر مینمایم. یکی متعه در حج و یکی متعه زنان.

و مانند قانون عول و تعصیب دراحکام ارث که اگر سهم بران ارث بیش از فروض مقرره باشند ارث بنسبت آن فروض تقسیم شود و نقصان بهمه صاحبان فروض وارد گردد که آنرا عول خوانند و اگر فروض مورد ارث کمتر از آن باشد مازاد را بخویشان‌پدری طبقه دوم‌دهند و اینرا تعصیب خوانند این هم‌بصورت فرمانی از عمر اجراء شد و صورت قانون بخود گرفت با اینکه در صورت اول باید نقصان بهمان کسانی وارد شود که فرض مقرری ندارند مانند پسر و یا فرض ثابتی ندارند مانند پدر و در صورت دوم مازاد از فروض بهمان ها داده شود که د ر طبقـه صاحبان فرض هستند.

ب- بعنوان تصویب نامه‌ای از شورای اصحاب که عمر در دوران خود آنرا مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را در شور صحابه میگذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجراء میکرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی میکردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونـه مقررات بسیار بوجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شدمانندحکم‌ببریدن‌دست دزدازمچ‌دست و یا از مفصل پا با اینکه پیغمبرفقطانگـشتان‌دست‌را میبرید وانگشتان‌پارا و خود کف دست‌وقسمت عقب پاها را بجا میگذاشت و مانند حکم سه‌طلاق بیك صیغه و مانند اینکه از فروش ام‌الولد غدقن کرد و گرچه فرزند او بمیرد و خودش گفت من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجراء کرد و مانند حکم به اینکه گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب‌را درمحاکم نپذیرند و.و.و.

دنباله حدیث ۲۱ـ

٦ـ و زنانی را از زیر دست مردانی که بناحق خود را شوهر یا آقای شرعی آنان دانند بر میگرفتم و آنها را بشوهرهای شرعی‌آنان بر میگردانیدم و باآنها بحکم خدا دربارهٔفروج‌ومقررات روبر میشدم.

شرح- از مجلسی (ره) ـ قوله « و نزعت نساء الخ » - مانند زن هائی که در یك مجلس سه طلاقه شدند و جز آن ها که نسبت بدان ها حکم خدا مخالفت شده است ـ پایان نقـل از مجلسی- ره .

وسبيت ذراري بني‌تغلب .

درباره طلاق دومسئله طرح میشود.

الف- سه طلاق در یك مجلس با سه صیغه و رجوع شوهر پس از صیغه‌اول‌ودوم‌درهمان‌مجلس

ب- سه‌طلاق دریك مجلس و بیك صیغه مثل‌اینکه بگوید انت‌طالق‌ثلاثا.

درصورت اول که مورد کلام مجلسی‌است مسئله محل‌خلافست وبعضی فقهاء شیعه آنرا صحیح میدانند و بهمانرجوع پس‌از هرصیغه اکتفاءمیکنند ودرموردودوم میگویند یك‌طلاق واقع میشود نـه اینکه‌اصل‌طلاق‌باطل‌باشددرریاض گویدولوفسر المطالقة باثنين اوثلث كأن قال انت طالق طلقتين او ثلثا صحت واحدة وبطل الزائد المعبرعنه بالتفسير علىالاظهر الاشهر یعنی اگرطلاق رابدوویا سه تفسیر کند چنانچه بگوید تورهائی دویا سه‌بار طلاق درستست وزیادی که درتفسیر آن‌آمده باطل بنا براظهر واشهر وبلکه دعوی‌اجماع برآن شده‌است .

وبنابراین اگرزنیرا بیك‌صیغه سه‌طلاقه کند وبه‌اعتقاد اینکه حق‌رجوع ندارد باورجوع نکندتا عده‌اش بسرآید وشوهر دیگری اختیار کند خلافی درامر دوم‌نکاح واقع نشده‌است که بتـوان او را بشوهراول‌برگردانید، آری‌اگردرعده به‌اورجوع کند واو تسلیم‌نشود وسپس برود وشوهر کند عقد دوم باطلست واین هم درباره کسانیکه سنی‌مذهب وتابع این‌حکم هستند بعیداست بنابراین‌حکم امام به‌اینکه زنانی شوهردار درزیر دست‌دیگران اسیرند وحکم اینست که‌آنهاراآزاد کردوبشوهرانشان برگردانید وجوهی دارد :

الف- دردوران جنگهای رده ابی بکر بیرخی مردم‌مخالف حکومت ابی‌بکر تاختند وبرای‌آن ها پرونده‌کفر ساختند وزنان آنهارا اسیر کردند وبخود اختصاص‌دادند مانند کاریکه خالدبن ولیـد بامالك‌بن‌نویره کرد وزنش ام‌فروه را بتصرف گرفت وشاید صدها موردبوده که‌طرفداران حکومت ابی‌بکر بامخالفان حکومت‌او همین عملرا کرده بودند.

ب - اسیرانیکه از فتوحات اسلامی میگرفتند بطور عموم یا در برخی موارد که‌امام(ع)قانون استرقاق‌شرعیرا برآنها منطبق نمیدانسته‌غصب‌بودند وباید بشوهرانشان برگردند.

وعبارت حدیث‌به‌این دوموضوع چسبنده‌تر است زیرامیفرماید زنانی بناحق درزیر پنجه مردانی اسیر و گرفتارند وشوهر هم‌دارند باید این‌ها آزادشوند وبشوهران خودبر گردند.

ج- زنهای مطلقه‌ایکه شرائط طلاق آنها ازنظر واقع‌محقق نبوده‌مانند اینکه درحضورعدلین نبوده‌است ویا درغیر حال طهربوده طلاقشان باطل‌بوده واگر شوهر تازه کردند خلاف‌بوده‌وباید به شوهراول خود برگردند فتدبر.

دنباله حدیث۲۱-

۷- وذراری‌بنی‌تغلب‌را اسیرمیگرفتم.

شرح - ازمجلسی ره- وسبيت‌ذراري‌بني‌تغلب-زیراعمر ازآنها بااینکه نصرانی بودند جزیـه را برداشت وچون کافربودند وجزیه هم نمی‌دادند اهل‌ذمه محسوب‌نمیشدند وروا بود که زن و بچـه آنهااسیر گردد وبرقیت مسلمین درآیند چنانچه ازامام رضا(ع) روایت شده‌است که فرمود: بنی‌تغلب

از نصرانیهای عرب‌نژاد بینی بالا گرفتند واز پرداخت‌جزیه سرباززدند و گردن فرازی کردندوازعمر درخواست کردند که آنهارا ازجزیه معاف کند ودو برابرزکوة بپردازند عمرترسید که‌بروم‌بپیوندند وباآنها قرارصلحی بست به‌اینکه جزیه‌سرانه را ازآنها ساقط کند وزکوة مقرردادوبرابراز آن ها دریافت کند وبه این‌قرار رضا دادند ومحی‌السنه گفته استکه عمراز نصارای‌عرب جزیه خواست و در پاسخ گفتند ماعرب هستیم وآنچه‌را که عجمها می‌دهند نمی‌دهیم ولی ازما همانرابگیر که خودازیك دیگر دریافت‌میکنید مقصودشان زکوة بود عمر گفت این فریضه خدااست نسبت بمسلمانان، گفتند بهمین‌نام هرچه خواهی بدان بیفزا ونام جزیه‌مبروبا آن ها تراضی کرد که زکوة رادوبرابر ازآنها دریافت کند پایان‌نقل‌ازمجلسی ره»

من‌میگویم- این‌کار عمرمتضمن خلافهای بسیاریست.

الف- خلاف‌صریح قرآن که براهل کتاب ادای‌جزیه رابوجه بلیغی مقرر نموده‌است وفرموده (۲۹- التوبة) بجنگید باآن کسانیکه ایمان بخدا وروز جزاء نیاورند وآنچه را خداورسولش حرام کردند حرام ندانند وبحق دین‌داری نکنند ازمردمیکه اهل کتابند (یهود وترسا وگبر) تا بدست خود جزیه پردازند وزبون باشند.

ازاین آیه استفاده‌میشود که موضوع فرض‌جزیه براهل کتاب تنها ازنظر اقتصادی و تحصیل مال برای حق نگهداری ازآن‌ها نبوده بلکه خود کیفر وتأدیبی بوده‌استکه وسیله هدایت و اسلام آنها گردد وبنی تغلب هم بدین‌نکته پی برده بودند واز اینرو ازدادن مال بعنوان‌زکوة که‌یکوظیفه افتخارآمیز اسلامی بوده‌است دریغ نداشتندولی‌از پرداخت جزیه دریغ‌داشتند.

ب- زیان به‌اسلام ازنظر مالی زیرا جزیه ازهر سری اخذمیشد و راه دغلی درآن کم بودولی زکوة از اموال معینی بانصاب مخصوص اخذ میشد و به اندازه جزیه نمیرسید و بعلاوه قابل همه گونه دغلی و تقلب بود.

ج- زکوة‌را دوبرابربرای‌بنی‌تغلب‌تشریع کرد واین‌هم‌خود بدعت دیگریست .

د- ازنظر اینکه بنی‌تغلب نصرانی عرب‌نژادبودند برای آن‌ها این‌امتیازرا قائل‌شد و درمحیط اسلامی یکروش طبقاتی در تابعین غیر مسلمان بوجود آورد براساس نظریه نژادپرستی و حمایت از نژاد عرب و مسئله برتری و تبعیض نژادی را در محیط اسلام زنده کرد و تقویت نمود بااینکه یکی از هدفهای مقدس و عالی اسلام وپیغمبر اسلام الغای‌مالیخولیای تبعیض نژادی بود که درقرآن‌فرمود (۱۳- الحجرات) ایا مردم ما شما را از یك نر و یك ماده آفریدیم و شما را تیره تیره و دسته دسته کردیم تا یکدیگر را بشناسید راستی گرامی‌ترین ش انزد خدا پرهیزکارترین شماهااست‌راستی که خدا دانا وآگاهست.

و پیغمبر خدا (ص) در فتح مکه پس از سقوط نهائی پرچم شرك در عربستان این حقیقت را در سخنرانی تاریخی خود که روی سکوی درخانه کعبه معظمه ایراد کرد اعلام نمود ودر ذیل آن فرمود «**کلکم من آدم وآدم من‌تراب ولیس لعربی فضل علی عجمی .**»

ای مردم همه شماها از آدم نژاد دارید و آدم خوداز خاك است و هیچ عربیرا بر هیچ عجمی فضیلت نژادی . ذاتی نیست و عمر در زمان تصدی حکومت اسلامی در زنده کردن عقیده بر تری

ورددت ماقسم من أرض خیبر .

عرب اقدامات فراوان نمود و بآن هم اکتفاء نکرد تا این عقیده پلید خود را در کفار عرب هم باین صورت اجراء کرد.

۸- و آنچه را که اززمین های خیبر تقسیم شده است بر میگردانیدم.

شرح- از این جمله معلوم میشود که در زمان خلفاء املاك سرزمین آباد و زراعت‌خیز خیبر میان رجال صاحب نفوذ تقسیم‌شده‌بودوطرفداران خلفاء ، تقسیم‌املاکی بنفع خود صورت داده بودند با اینکه خیبر از اراضی مفتوح العنوه بوده که قشون اسلام بضرب شمشیر از کفار یهود گرفته بودند و چنین املاك و اراضی اسلام قابل تملك خصوصی نیست بلکه ملك عموم مسلمانانست و باید منافع آن مصرف امور مسلمانان گردد و خود پیغمبر هم راجع باملاك خیبر تقسیمی نکرد و اگر املاك مفتوح العنوه قابل تقسیم بود باید میان مجاهدینیکه که‌بضرب شمشیرآن‌ها بدست‌آمده است تقسیم شود بمانند غنیمت‌های قابل نقل از اثاث و متاع دارالحرب ولی سیره ابن هشام عنوانی دارد که دلالت بر اجراء يك تقسیمی میکند و ظاهراً مقصود تقسیم منافع آنست نه عین اراضی و املاك (ج ۲ ص۲۳٦ ط مصر)

ذکر مقاسم خیبر و اموال آن

ابن‌اسحق گفته است قسمت‌بندی بر اموال خیبر شامل این سه مزرعه بوده است:

۱- شق ۲- نطاة ۳- کتیبه.

شق و نطات در سهم بندی مسلمانان واقع بودند و کتیبه خمس‌الله و سهم النبی و سهم ذی القربی و یتامی و مساکین و نان سفره زنان پیغمبر و بهره مردانی بوده که در بستن قرارصلح‌میان رسولخدا (ص) و اهل فدك دوندگی کردند مانند محیصة بن‌مسعود که رسولخدا (ص) سی وسق جو وسی وسق خرماباو سهم داد (وسق شصت صاع استکه تقریباً شصت من تبریز باشد ومی توان گفت یکبار معمولی شتر بوده است زیرا بار معمولی برای يك الاغ سی تبریزی است و برای‌يك‌شتر بطور متوسط ۲برابر آنستکه ٦۰تبریزیست ومعادل تقریبی٦۰ صاعست).

خیبر برحاضران حدیبیه قسمت‌شد چه آن‌ها که درغزوه خیبر حضورداشتند وچه آن‌ها که‌غائب بودند جزجابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام که رسولخدا (ص) بطور استثناء برای‌او سهمی باندازه دیگران مقرر کرد با اینکه در حدیبیه نبود ودو دشت خیبر دشت‌سربر بود ودشت خاص‌وخیبر بحساب این‌دو دشت تقسیم‌بندی شد نطات‌وشق روی هم ۱۲ سهم داشتند که ٥ آن از آن نطاة بود و۱۲ از آن شق.

و پیغمبر آنهارا بیك هزاروهشتصد سهم پخش کرد که بر پیادگان و اسب‌سواران قشون فاتح خیبر داده‌شد ۱٤۰۰ مردسهم بربود و ۲۰۰ اسب سهم‌بر وهر اسبی ۲ سهم يك‌مرد راداشت و پیاده فقط يك‌سهم داشت.

بنابراین اسب سوار سه‌سهم داشته وپیاده یکسهم، دراین صورت ششصدسهم تعلق به دویست سواره داشته و ۱۲۰۰ سهم تعلق به ۱۲۰۰ تن پیاده داشته و درتقسیم‌هرصدسهم‌بکسرسهمی‌داشته که ابوابجمعی او بودند وباین حساب سرسهمها هیجده‌است.

ابن‌اسحق سرسهام راچنین ثبت کرده است:

۱- علی بن أبیطالب (ع)- مهاجر
۲- زبیربن عوام -مهاجر
۳- طلحة بن‌عبیدالله- مهاجر
٤- عمربن خطاب- مهاجر
٥- عبدالرحمن بن‌عوف- مهاجر
٦- عاصم‌بن عدی اخوبنی عجلان- انصاری.
۷- أسیدبن حضیر- انصاری.
۸- الحرث‌بن الخزرج -انصاری.
۹- ناعم
۱۰- بنی بیاضه- انصاری.
۱۱- بنی‌عبیده
۲۲- بنی حرام ازبنی سلمه و عبیدالسهام.

تا اینکه در صفحه ۲۳۸ گوید:

سپس رسولخدا (ص) دشت کتیبه را که وادی خاص‌است میان‌خویشان وزنان خود و جمعی از مردان وزنان اسلام باین‌شرح قسمت کرد:

۱- فاطمه دخترش دویست وسق- بار شتری
۲- علی بن ابیطالب(ع)صدوسق- »
۳- اسامة بن‌زید دویست وسق- » و٥٠ وسق هسته خرما
٤- عایشه ام المؤمنین‌دویست‌وسق- »
٥- ابی‌بکر بن‌ابی‌قحافه‌صدوسق - »
٦- عقیل‌بن ابیطالب ۱٤۰ وسق-
۷- بنی‌جعفر پنجاه وسق
۸- ربیعةبن حرث صد وسق
۹ - صلت بن مخرمه‌و دو پسرش صد وسق که چهل وسقش‌ازآن خودصلت بود
۱۰ - اکانة بن یزید پنجاه وسق
۱۱- قیس‌بن مخرمه سی‌وسق
۱۲- ابن‌قاسم بن‌مخرمه چهل‌وسق

وپس ازشرح مردان سهم‌بر زنانی راهم نامبرده است:

۱- ام‌رمیثه چهل وسق ۲- بحینه دخترحرث سی‌وسق ۳- ام‌حکم سی‌وسق ٤- جمانه دختر ابیطالب سی‌وسق ٥- حمنة دختر جحش سی‌وسق ٦- ام‌الزبیر چهل وسق ۷- بضاعه دخترزبیر چهل وسق ۸- ام‌طالب چهل وسق ۹- نمیله کلبی پنجاه وسق ۱۰- ام‌حبیب دخترجحش سی‌وسق ۱۱ - برای زنان‌خودهفتصد وسق.

ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول‌الله ﷺ يعطي بالسويّة ولم أجعلها دولة بين الأغنياء .

وألقيت المساحة .

ابن‌هشام گفته است جنس این‌ها گندم و جو وخرما و دیگر اجناس بوده که باندازه حاجت میان همه قسمت کرده و چون فرزندان عبدالمطلب حاجتمندتر بودند بآنها سهم بیشتری داده‌است پایان نقل ازسیره ابن‌هشام.

من گویم این تقسیم راجع بدرآمد املاك خیبر بوده که در حال فتح بدست آمده ودرانبارها بوده و یابطور مستمری هرساله، وربطی بتقسیم رقبه‌املاك ندارد وتقسیم هم روی خدمتی بوده که هرمرد و زنی درجامعه اسلامی انجام میداده‌است واین دلالت‌دارد که‌زنان در نهضت‌اسلام ودردوران‌پیغمبر (ص) نقش مهمی درشئون اجتماعی داشته‌اند.

دنباله حدیث۲۱-

۹ ـ و دفتر عطا و حقوق و مستمری را محو میکردم و در آمد اسلامی را مانند رسولخدا بهمه مسلمانان برابر و برادر واز قسمت می کردم و بیت المال را دست گردان میان توان ـ گران نمیساختم.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « و محوت دواوین العطایا » ـ یعنی آن دفتری که در زمان آن سه تا تنظیم شد بر پایه برتری مسلمانان بر یکدیگر در حق بری از بیت المال ـ پایان نقل از مجلسی (ره).

چون فتوحات اسلامی پیشرفت وسیل غنائم بمدینه سرازیر شد عمررا دریغ آمد که همه آن ها را برهمه مسلمانان برادروار قسمت کند ودفتری تنظیم کرد وحقوق منظم ومختلفی برای هرطبقه از مسلمانان درآن ثبت کرد دراین دفترقبائل قریش‌را مقدم‌داشت ودر میان قریش‌مهاجران و حاضران جنك‌بدر وزنان پیغمبر را در بهره بیت‌المال بر دیگران برتری داد وسهم بیشتری برای‌آنها مقرر ساخت و چون اینان براثر کثرت واردات اسلامی ثروتمند وتوانگر شدند در امر بیت‌المال وبودجه نفوذ پیدا کردند وبسود خود درمقررات آن‌تصرف میکردند واین خوداز بدعتهای‌عمر بود که‌تا چند قرن‌اول اسلام موردعمل بود.

دنباله حدیث۲۱ـ

۱۰ـ وخراج‌ومالیات‌ازروی مساحت‌زمین راملغی‌میکردم.

شرح ـ ازمجلسی (ره) ـ «والقیت المساحة» این اشاره‌است بدانچه خاصه وعامه از بدعت های عمر نقل کرده‌اند که گفت بجای‌این ده‌یك ونیم ده‌یك باید پول درهم از ملك‌داران دریافت کنیم و مساحت کن بهمه بلاد اسلامی فرستاد وصاحبان املاك را وادار کرد که طبق‌آن خراج‌ومالیات‌بدهند و دردوران حکومت خوداز مردم عراق همان‌را میگرفت که ملوك فرس ازآن‌ها میگرفتند از هر جریب زمین‌یکدرهم (سکه نقره‌ای بوزن ۱۲ نخود و۳ خمس) ویك قفیز ازحبوبات واز هرجریب‌زمین مصر یك اشرفی‌میگرفت (هجده نخودطلای سکه‌دار) ویك اردب‌حبوبات‌بشیوه‌پادشاهان اسکندریه

وسوّیت بین المناکح.

بااینکه محیی‌السنه وعلمای دیگرشان از پیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود من‌از اهل عراق درهم و قفیز دابازداشتم واز اهل‌شام مدودینارشانرا واز اهل‌مصر اردب‌ودینار آنهاراو اردب درنزداهل مصر شصت و چهار من بوده است و بیشتر علمای اهل سنت این‌حدیث را تفسیر کرده‌اند باینکه شریعت اسلام این قانون مالیاتی رامحو کرده‌است و اول بلدی را که عمرمساحت کرد شهر کوفه بود پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم آنچه مسلم است اینست که اراضی عراق ومصر وشام بعنوان مفتوح‌العنوه بتصرف اسلام درآمد وحکم اراضی اینست که حکومت اسلامی آنرا بزارع میدهد وسهمی از زراعت آن را میبرد طبق قراردادی که بارعایت وضع‌زارع تنظیم‌میشود واین وضع مالیات وخراج که عمر طبق معمول وضع‌سابق مقرر کرد باواقعیت تطبیق نمیکرد زیرابواسطه جنك وخرابی وسائل عمران و آبادی دراین کشورها مختل شده‌بود وحکومت‌عمری دراین باره اقدامی نداشت وتهیه وسائل بعهده زارعین بود ودر نوع زمین واوضاع نامساعد دریافت این خراج‌درست نبود وبهمین‌جهت این سرزمین های آباد روبویرانی رفت وخراج آن‌ها دچار نقصان فاحشی شد وچنانچه جرجی زیدان‌درتاریخ‌تمدن اسلامی گفته‌است درعین حالیکه‌بااین مساحت عمری درحدود صدوهفتاد ملیون درهم‌خراج‌ازحکومت نشین کوفه وصول‌میشد دردوران‌حجاج‌یعنی بفاصله‌نیم قرن‌خراج مقرری عراق‌بهیجده‌ملیون‌درهم تنزل کرد ویکسبب آن‌همین وضع‌مالیات قطعی‌بوده استکه باعث‌دلسردی زارعین‌شده‌وزراعت‌راترك کرده وبدنبال کارهای‌دیگر رفتند.

دنباله‌حدیث ۲۱ـ

۱۱ـ وامر نکاح‌را برپایه برابری وبرادری مسلمانان استوارمینمودم.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ برابری در امرازدواج باینست که خاندان شریف و غیر شریف با هم ازدواج کنند چنانچه رسولخدا (ص) عملکرد ودختر عم خود را که از بنی‌هاشم بود بمقداد کندی تزویج کرد.

ازوافی نقل شده‌است که این‌اشاره است ببدعت عمر که غدقن کرد غیر قرشی ازقریش‌زن‌نگیرد وعجم ازعرب زن‌نگیرد.

من گویم موضوع منع‌از تزویج خانواده‌ها برپایه اشرافیت وتبعیض نژادی بوده‌است که یهود بحد کامل بدان عقیده‌مند بوده‌اند ونه از خانواده غیر بنی اسرائیل زن میگرفتند و نه بدیگران زن میدادند واین عقیده درعرب هم‌رسوخ داشته ویکی‌ازتعلیمات عالیه‌پیغمبراسلام این‌بود که‌امر ازدواج‌را درعموم مسلمانان آزاد کرد واین مقررات راملغی نمود وعمر که معتقدباصل نژادپرستی بودوبرتری نژاد عرب‌را ازدوران تصدی‌خود زنده کرد باعتبار اینکه یك‌شعار ملی‌عربی است این‌قانون را بدعت گذاشته‌بود و باینواسطه یکی‌از اصول‌تعلیمات اسلام‌را ازمیان برده وچون باعقائد دیرینه عرب ساز گاربود مورد قبول آن‌ها شده بود.

وأنفذت خمس الرّسول صلى الله عليه وآله كما أنزل الله عزّ وجلّ وفرضه .

ورددت مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله إلى ما كان عليه ، وسددت ما فتح فيه من الأبواب ، و فتحت ما سدّ منه .

وحرّمت المسح على الخفّين .

وحددت على النبيذ .

دنباله حديث۲۱-

۱۲- و خمس رسول را (ص) چنانچه خدا عزوجل فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا میکردم

شرح- خمس طبق فرموده خدا (٤١-الانفال) و بدانید که هرچه غنیمت بدست آورده شد خمسش ازآن خدا و ازآن رسولخدا و ازآن ذوی القربی است.. ولی عمر خمس را یك حق خلافتی پنداشت و آن را بتصرف گرفت و میان عموم تقسیم میکرد و از خاندان پیغمبر دریغ میداشت و بیان آن درقسمت آخر خطبه ایراد شده است.

دنباله حدیث۲۱-

۱۳- ومسجد رسولخدا (ص) را بدان وضعیکه بود برمی گردانیدم و هردری درآن گشودند میگرفتم وهرچه بستند بازمیکردم.

شرح- ازوافی: یعنی آنچه برآن افزوده اند ازآن بیرون میکردم .

من گویم، تغییر وتحریف درمسجد پیغمبر نظربوضع معنوی آن دارد که مرکزیت حقیقی تبلیغ اسلام واجراء عدالت اسلامی ومقررات آن باشد درزیر سرپرستی امام عادل.

دنباله حدیث۲۱-

١٤- وغدقن میکردم ازمسح وضوء برروی موزه وچکمه (که عمر رخصت داده بود برای مسافر تاسه روز و برای مقیم یك شبانه روز با اینکه درصورت امکان- باید مسح بر بشرهٔ پای واقع شود).

دنباله حدیث ۲۱-

۱۵- برای نوشیدن نبیذ (شراب خرما) حدشرب خمررا اجراء میکردم.

نبیذ درلغت بمعنی آبی استکه درآن خرماریخته شده است وچون آب مدینه درآن تاریخ شور مزه بوده پیغمبر برای خوش مزه شدن آن رخصت داده بود چنددانه خرما درمشك آب برای مدت یك شبانه روز بریزند که بحد سکر نرسد باین دستاویز شراب خرمارا حلال کرده بودندومصرف میکردند.

وأمرت بإحلال المتعتين وأمرت بالتكبير على الجنائز خمس تكبيرات وألزمت الناس الجهر ببسم الله الرّحمن الرّحيم وأخرجت من أدخل مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مسجده ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أخرجه وأدخلت من أُخرج بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أدخله.

وحملت النّاس على حكم القرآن وعلى الطلاق على السنّة، وأخذت الصدقات على أصنافها وحدودها؛ ورددت الوضوء والغسل والصلاة إلى مواقيتها و شرائعها ومواضعها، ورددت أهل نجران إلى مواضعهم.

دنباله حدیث۲۱-

۱۶- وفرمان صادرمیکردم که متعه حج ومتعه زنان حلالند، ۱۷- وفرمان میدادم برجنازه‌ها پنج بار الله اکبر گویند (برای ادای نماز برمیت نه چهار تکبیر چنانچه عامه آنرا بدعت نموده‌اند ویکی از پنج تکبیر نماز میت‌را بسلیقه عمر کسر کرده‌اند).

۱۸- و مردم را وامیداشتم تا بسم الله الرحمن الرحیم را درحمدوسوره نماز بلندبخوانند (برخلاف شیوه عامه که آنرا نمی‌خوانند یا اینکه در همه نمازها آهسته میخوانند مجلسی ره گوید این جمله دلالت دارد بروجوب جهر ببسم الله بطورمطلق و گرچه ممکنست حمل براستحباب مؤکدشود).

۱۹- وهر کس‌رابهمراه رسولخدا (ص) درمسجد او درآورده‌اند بیرون میانداختم و آنکسکه ازمسجد رسولخدا(ص) بیرون‌شده واردآن می‌ساختم.

شرح- ازمجلسی ره- واخرجت‌الخ محتملستکه مقصود اخراج‌جسد آن دو ملعون باشد که بی اجازه‌اش درخانه او دفن‌شدند بااینکه هرچه اصرار کردند اجازه نداد یك‌دربچه بمسجد داشته باشند و در آوردن جسد فاطمه زهراء (ع) در آن باشد که نزد پیغمبردفن شود یادیوار فاصله میان آن ها برداشته شود.

وممکنست مقصود این‌باشد که کسانیرا که پیغمبر در زمان حیات خود پذیرفته و ملازم مسجد بودند و اکنون بر کنار شدند آنان را در مسجد و امور اسلام وارد سازد مانند عمار وهمانندهای‌او را و آن‌ها را که پیغمبر ازمسجد رانده بود بیرون نماید (چون حکم ومروان بن حکم).

دنباله حدیث۲۱-

۲۰- و مردم را وامیداشتم بحکم‌قرآن واجراء طلاق طبق‌قانون‌قرآن‌وموافق سنت اسلام‌وزکوة را ازهمه اصنافش طبق مقررات آن دریافت میکردم و وضوء و غسل و نماز را بمواقیت و شرائع‌و محل خودشان‌بر می گردانیدم.

۲۱- و اهل نجران را بجای خود بر می گردانیدم.

شرح- نجران بفتح نون و سکون جیم بروزن سکران در چند موضع است:

۱- نجران یمن در ناحیه مکه که داستان اخدود در آن واقع شده و کعبه نجران بدان منسوب است و قوم ربیعه در آن اسقف و مرجع دین نصاری بودند و سید وعاقب و اصحابشان که برای مناظره نزد پیغمبر آمدند از آنجا بودند و پیغمبر آن‌ها را بمباهله دعوت کرد و حاضر نشدند و همان‌جا ماندند تا عمر آنها را کوچانید.

۲- نام موضعی‌است‌در دومنزلی کوفه تاآخر شرحیکه حموی در مراصد الاطلاع‌بیان کرده‌است ووضع کوچانیدن عمر مرآن‌ها را وسبب آن در فتوح البلدان بلا ذری ازص ٦٥ چنین است:

عهد نامهٔ رسول خدا بانجران :

این عهدنامه‌ایست که پیغمبررسولخدا(ص)محمد برای‌نجران نوشته در صورتیکه فرمان او برآن ها نافذ بوده است در هر میوه‌ای وهر مال زرد وسپید وسیاهی ودر هر بنده‌ای ؛ همه را به آن ها بخشیده و تنها بدو هزار حله یمنی اکتفاء کرده که هر حله‌ارزش یك‌وقیه پول نقره داشته باشد و اگر ارزش‌آن کم وبیش شود محسوب گردد واگر درعوض زره یااسب یاشتر یاکالائی دادند بهمان ارزش حساب شود.

برنجران شرط استکه پیکهای مرا تایك‌ماه و کمتر مهمان کنند و بیش از يك ماه معطل‌نکنند وبر آنها شرطست که سی‌زره وسی رأس اسب وسی دندان‌شتر در صورت شرکت در توطئه بر علیه اسلام دریمن بعاریت بقشون اسلام بدهند وهرچه ازاین عاریه‌نابودشوداز‌اسب وشتر درضمانت‌مسلمانان است‌تاآن‌رابآنها برگردانند، وبرای نجران این‌شروط درعهده شناخته‌شده.

۱- خود ووابسته‌هاشان ، هرچه دارند ازجان ومال وزمین ودارائی ازغائب وحاضر و کاروان و دسته اعزامی و نماینده همه درپناه خدا و رسولخدایند.

۲- وضع ملی ومذهبی آنهاتغییر داده‌نشود ونه حقی ازحقوق‌آن‌ها ونه شعائر آن‌ها .

۳- تعرضی باسقف وراهب و سران مذهبی درانجام وظائف مذهبی نشود ونه نسبت بدانچه در تصرف دارند از کم وبیش .

٤- فشاروخون دوران جاهلیت‌ازآن ها ملغی‌است .

٥- زیربرچم دعوت‌نشوند و ازآن‌هاعشر گرفته نشود

٦- قشون بدان‌ها یورش نبرد.

۷- درحقوق ومحاکمه باآنها بعدالت وحقوق متساوی رفتار شود.

شروط تفرقه :

۱- هر کدام از آن‌ها رباخوارند در پناه من نباشند.

۲- کسی ازآنها مسئول ستم دیگری نیست .

۳- آنچه حق دراین عهدنامه دارند در ضمانت خدا و محمد پیغمبرخداست همیشه.

٤- بدستور خدا این عهدنامه قابل نقض است وتا خیرخواه و مصلح باشند نسبت بدانچه در عهده دارند اعتبار دارد و ستمی برآن‌ها تحمیل نشود.

(سپس شهود عهدنامه بیان شده است) و گوید:

گفته‌اند ابوبکر صدیق‌هم این عهدنامه را با آن ها تجدید کرد و چون عمربن خطاب خلیفه شد رباخواری کردند و توطئه های بسیاری بر ضد اسلام چیدند و بدین سبب آن‌ها را کوچانید و این سفارشنامه را بآن‌ها داد.

اما بعد مردم شام و عراق باید هر نجرانی را دریافتند از کار کشت زمین وسیله زندگی آن‌ها را فراهم کنند و هر کجا کار کردند و آبادی بوجود آوردند از آن‌ها باشد در عوض اراضی یمن آن ها.

ورددت سبايا فارس وسائر الأمم إلى كتاب‌الله وسنّة نبيه صلى الله عليه وآله إذاً لتفرّقوا عنّي والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلاّ في فريضة و أعلمتهم أنّ اجتماعهم في النوافل بدعةٌ فتنادى بعض أهل عسكري ممّن يقاتل معي :يا أهل الاسلام غيّرت سنّة عمر! ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوّعاً ولقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري

مالقيت من هذه الأمّة من الفرقة و طاعة أئمّة الضلالة والدّعاة إلى النّار .

و آن‌ها متفرق شدند، بعضى بشام رفتند و بعضى بنجرانيه ناحيه كوفه پايان نقل از بلا ذرى و بعد از تأمل بخوبى روشن است كه عمر به آن‌ها بهانه گرفت و بناحق آن هارا آواره‌و در ـ بدر كرد .

۲۱ـ و اسيران فارس و ملتهاى ديگر را بمقررات كتاب خدا و سنت رسولش بر مى گردانيدم (شايد مقصود اينست كه آن‌ها را از دست كسانيكه بخود اختصاص دادند و بيش از حق‌خودتصرف كردند مسترد سازد از مجلسى ره)

(اگر اين مقررات را در امت اسلامى بمورد اجراء گزارم) در اينصورت همه از دور من پراكنده شوند، بخدا سوگند كه من بمردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فريضه را بجماعت بخوانند و بآن‌ها اعلام كردم كه جماعت در نماز نافله بدعت است و خود ساخته است ودستور خدا نيست شيون و فرياد جمعى از لشكريانم بلند شد كه بهمراه من با دشمن جنك ميكردند، دادميزدند اى مسلمانان سنت عمر ديگر گونه شد على ما را از نماز نافله ماه رمضان باز ميدارد ومن ترسيدم كه در يك سو از لشكرم شورشى برپا كنند.

من ازدست اين‌امت چه كشيدم؟ ازنظر تفرقه اندازى و پيروى آن‌ها از پيشوايان گمراهى واز دعوت كنندگان بدوزخ.

شرحـ نماز ، در اسلام بردو وجه تشريع شد ۱ـ فريضه شبانه روزى كه بجماعت ادا ميشد و حضور جماعت در زمان پيغمبر يك وظيفه لازم بود و اين اجتماع نماز كه به پيشوائى خود پيغمبر انجام ميشد و يا شاگردان‌نمازدان پيغمبر مجمعى بود براى تعليمات فرهنگى و نظامى‌وآداب‌معاشرت امت اسلامى، حاضران در اين مجمع قرآن‌را مى‌آموختند و صف‌بندى جبهه‌هاى جنك رايادميگرفتند وآداب انسانيت را فرا مى گرفتند و در حقيقت اجتماع براى نماز يك‌مدرسه كلى بود براى‌مسلمانان واين بايد بحال‌جماعت انجام‌شود مانند كلاس درس دريك دبستان يادبيرستان و پيغمبر اجازه نمى‌داد بدون عذر كسى نمازواجب را فرادى بخواند .

۲ـ نماز نافلهـ كه عبارت از تمرين همان نماز واجب بود و اين نافله فرادى انجام مى شد وهدفش اين بود كه هرفردى آنچه را در كلاس نماز واجب از گفتار و كردار آموخته‌است‌تكرار كند وتمرين نمايد كه از يادش نرود وبدان كاملا عادت كند و در زمان پيغمبر نماز نافله بجماعت ادا نميشد وهم در زمان أبى‌بكر بلكه نافله‌راهر كسى‌خودمىخواندو عمر نماز نافله شب‌هاى‌ماه‌رمضان

وأعطيت من ذلك سهم ذي‌القربى الذي قال‌الله عزّوجلّ : «إن كنتم آمنتم بالله و ماأنزلنا على عبدنا يوم‌الفرقان يوم‌التقى الجمعان » .

فنحن والله‌الذي‌عنى‌بذي القربى الذي قرننا‌الله بنفسه وبرسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال تعالى: «فللّه و للرسول ولذي‌القربى واليتامى والمساكين وابن السّبيل (فيناخاصّة) كيلا يكـون دولةً بين الأغنياء منكم وماآتيكم الرّسول فخذوه ومانهاكم عنه فانتهوا واتّقوا الله (في‌ظلم‌آل‌محمّد) إنّ الله شديد العقاب» لمن ظلمهم .

رحمة منه لنا وغنى أغنانا الله به و وصّى به نبيّه صلى‌الله‌عليه‌وآله ولم يجعل لنا في سهم الصّدقة

را بجماعت بدعت گذاشت ودر حديث استكه چون اين بدعت را اعلام كرد و مردم بدان‌عملكـردند شب ديگر در مسجد آمد و چون‌ديدهمه در صف ايستاده و نماز نافله شب ماه‌رمضان‌رابجماعت‌ميخوانند گفت بدعة و نعمت‌البدعة، اين بدعت‌است وچه‌خوب‌بدعتى است واز اينجا استكه فقهاى عامه بدعت‌را باحكام خمسه تقسيم كنند.

دنباله حديث۲۱ـ

من عطا كنم ازاين خمس بهره ذى القربى را كه خدا عزوجل فرموده است (٤۱ ـ الانفال) اگرشما ايمان داريد بخدا وآنچه‌فروفرستاديم ببنده خود روز تميز حق ازباطل (روز پيروزى‌مسلمانان در جنك بدر) روزيكه دو گروه اسلام و كفر باهم بر خوردند.

شرحـ اين دنباله آيه خمس است كه ميفرمايد:

بدانيد هرآنچه‌راغنيمت بريد خمسش از آن خدا و از آن رسولخدا و ازآن ذى‌القربى است و يتيمان و مساكين و ابن سبيل اگر ايمان بخدا داريد الخ وذكر قسمت اخيرآيه براى اينستكـه عقيده بخمس آل‌رسول شرط ايمان بخدا و قرآنست.

دنباله حديث۲۱ـ

بخدا سوگند مقصود از ذى‌القربى ما هستيم كه خداوند ما را بخود و رسول خودقرين ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسولخدا و از آن ذى‌القربى و يتيمـان و مسـاكين و ابن سبيل (در ما بخصوص وارد است) تا اينكه دست گردان ميان توانگران شماها نباشد و آنچه را رسول بشماها داد بگيريد و آنچه كه شما را از آن نهى كرد دست باز داريد واز خدا بپرهيزيـد (درستم‌بخاندان‌محمد «ص») زيرا خداسخت كيفر است (۷۰ـ الحشر و صدر آيه اينست و آنچه را خدا به‌رسول خود ازاهل آبادى‌ها بهره كرد پس از آن خداست و از آن رسول و از آن ذى القربى و يتيمان و مسكينان و ابن سبيل) درباره كسيكه بدان‌ها ستم كند اين مهريست كه خدا بماها نموده و ما را بينياز فرموده است بوسيله آن و درباره آن بپيغمبرش سفارش كرده و از زكوة و صدقه بما بهره نداده خدا رسول‌خود را گرامى‌تر داشته و ما خاندان را هم گرامى‌تر داشته‌ازاينكه باچركينى مال مردم بما خوراك بدهد.

نصيباً ، أكرم‌الله رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله و أكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ النـاس فكذّبوا الله وكذّبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقّنا ومنعونا فرضا فرضه‌الله لنا ، مالقي أهل بيت نبيّ من اُمّته مالقينا بعدنبيّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله و الله المستعان على من ظلمنا ولاحول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم .

(خطبة لامير المؤمنين عليه‌السلام)

۲۲ـ أحمدبن محمّدالكوفي؛ عن جعفربن‌عبدالله المحمّدي، عن‌أبي‌روح فرج‌بن قرّة ، عن جعفربن عبدالله ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : خطب أميرالمؤمنين عليه‌السلام بالمدينة فحمدالله وأثنى عليه وصلّى‌على‌النبيّ وآله ثمّ‌قال: أما بعد فانّ‌الله تبارك وتعالى‌لم‌يقصم جبّاري‌دهر إلّا من بعد تمهيل ورخاء ولم يجبر كسرعظم من‌الاُمم إلّابعد أزل وبلاء ، أيّهاالناس في‌دون مااستقبلتم من عطب واستدبرتم من خطب معتبر وما كلّ ذي قلب‌بلبيب ولا كلّ ذي‌سمع بسميع ولا كلّ ذي ناظرعين ببصير .

پس این مردم خدا را تکذیب کردند و رسولخدا را هم تکذیب کردند و کتاب‌خدارا که‌بحق ما گویا است انکار کردند و از مقرریکه خدا برای ما مقرر کرده است مارا دریغ داشتند، خاندان هیچ پیغمبری از امتش برخورد نکرد آنچه از مصیبت راکه ما پس از پیغمبر خود «ص» بر خورد کردیم و خدا یاور ما است و از او کمك خواهیم بر علیه کسیکه بما ستم کرده است ولاحول‌ولا قوة الابالله العلی العظیم.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « قوله رحمة منه لنا » یعنی خمس وفییء را برای ماها مقرر داشته است و بما با این مقرری اظهار مهربانی نموده است و ما را از چرکینی آنچه دردست مردم است بی‌نیاز ساخته.

خطبه‌ای از امیرالمؤمنین (ع)

۲۲ـ از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: أمیرالمؤمنین (ع) این خطبه را در مدینه ایراد کرده است:

خدا را سپاس گزارد و بر او ستایش نمود و بر پیغمبر (ص) و آلش صلوات نثار کـرد و سپس فرمود :

اما بعد پس بدراستیکه خداتبارك و تعالی همیشه زور گویان و جباران روزگار را نشکستـه مگر پس از آنکه بآن‌ها مهلت و آسایش فراوانی داده است و استخوان شکسته هیچ‌ملتی رانبسته‌و سالم نکرده مگر پس‌از تنگی و گرفتاری آنان‌أیا مردم در کمتر از آن نا بودیکه بـدان روی آوردید و آن مشکلاتیکه پشت سر گذاردید عبرت گیری و پند آموزی بود ، نه هر کس دلـی دارد خردمند است و نه هر که گوشی دارد شنوای حق است و نه هر که چشمی دارد بیناست.

شرح ـ از مجلسی رهـ ممکنست مقصود از «ما استدبرتم» آن گرفتاریها باشد که‌در آغاز

عبادالله ! أحسنوافيما يعنيكم النظرفيه ، ثمّ انظروا إلى عرصات من قد أقاده‌الله بعلمه كانوا على سنّة من آل فرعون أهل جنّات وعيون وزروع ومقام كريم ؛ ثمّ انظروا بماختم‌الله لهم بعدالنضرة والسرور والأمر والنهي، و لمن صبر منكم العاقبة في الجنان و الله مخلّدون ولله عاقبة‌الأمور .

فياعجبا ومالي لاأعجب من خطأ هذه الفرق على اختلاف حججها في دينها ! لايقتصّون أثر نبيّ ولايقتدون بعمل وصيّ ولايؤمنون بغيب ولايعفون عن عيب ، المعروف فيهم ماعرفوا والمنكرعندهم ماأنكروا وكلّ امرىء منهم إمام‌نفسه ، آخذ منها فيما يرى بعرى وثيقات و

بعثت رسولخدا (ص) بود از تسلط كفر و سخت گيرى آنان بر مسلمانان كه در دنبالش حق‌واهل‌حق پيروز شدند و دولت ظالمان بر افتاد و خدا رسول خود را بر كفار نصرت داد و ممكنست مقصوداز «ما استقبلتم » فتنه‌هاى پس از رسولخدا (ص) باشدواستبداد اهل جهل و گم راهى‌درامورمسلمانان و ترك يارى رسول پروردگار جهانيان و خطاى بى‌شمار آن‌ها در احكام دين و سپرى شدن دولت آن‌ها و جنگها كه‌رخ داد وهمه اينها عبرت انگيز بود براى كسيكه خرد و فهمى داشت و امتياز حق و باطل را ميداد زيرا دوران رسول (ص) و غزوات و صلح و سازش او با كفار ومشركان‌درست بر احوال أميرالمؤمنين منطبق بوداز تاريخ فوت‌رسول (ص) تاوفات خود او.

و ممكنست مقصود از آنچه با آن رو برو شدند و آنچه بدان پشت دادند يكى باشد بدو اعتبارزيرا كه‌همه‌ديگر گونى هاوانقلاب هاى دنيا وسيله انديشه و پند آموزى است براى مرد خردمند.

و محتملست اگرچه دوراست كه مقصود از آنچه بدان روى دارند احوال برزخ واهوال‌قيامت و عذاب آخرت وثوابش باشد ومراد ازآنچه بدان پشت كردند عمر گذشته آنان باشدوفناى دنيا و ناپايدارى آن.

دنباله حديث ٢٢-

اى بنده‌هاى خدا در آنچه براى شما اهميت دارد خوب بنگريد و تامل كنيد و سپس نگاه كنيد بميدان زندگى كسانيكه خداوند آن‌ها را كشانيد و برد (ازآن‌ها انتقام گرفت خ‌ل) بعلم خودش،آنانكه زندگانى فرعونى داشتند و بستان‌ها كاشتند و چشمه‌ها و كشتزارها و جاه و مقام ارجمند انباشتند، سپس نگاه كنيد كه خداوند باچه وضعى كارشان بپايان آورد پس ازآن‌همه خرمى وشادى وامر ونهى وفرمان گزارى؛ هر كدام شماها شكيبائى كنيد سرانجام بهشت داريدوبخدا كه‌در آن جاويدان‌بپائيدواز آن‌خدااست سرانجام‌همه‌امور.

شگفتم بايد وچرا در شگفت اندر نشوم از خطاى اين دستجات پراكنده و دليلهاى پوچيكه هر كدام بر ديندارى خودمى‌تراشند نه پيروى‌از پيغمبرى دارند ونه اقتداء بكردار و روش‌وصى‌پيغمبر نه ايمان وعقيده‌اى بناديده آرند و نه از عيبى خوددار و پادسايند (و نه ازعيبى درگذرند خ‌ل)همان را خوب دانند كه ميانشان بخوبى ياد شود و همان را زشت‌شمارند كه خودشان زشت وناروا دانند

أسباب محكمات فلايزالون بجورولن يزدادوا إلّاخطأً ، لاينالـون تقرّباً ولن يزدادوا إلّابعـداً من‌الله عزّوجلّ ، اُنس بعضهم ببعض و تصديق بعضهم‌لبعض كلّ ذلك وحشةً ممّا ورّث النبيّ الاُمّي صلّى الله عليه وآله ونفوراً ممّاأدّى إليهم‌من أخبارفاطر السماوات والأرض .

أهل حسرات و كهوف شبهات وأهل عشوات وضلالة وريبـة ؛ من وكله‌الله إلى‌نفسه و رأيه فهومأمون عند من يجهله ، غيرالمتّهم عند من‌لايعرفه ، فما أشبه هؤلاء بأنعام قدغاب عنها رعاؤها ووا أسفا من‌فعلات شيعتي من بعد قرب مودّتهااليوم، كيف يستذلّ بعدي بعضها بعضاً و يقتل بعضها بعضاً، المتشتّة غداًعن‌الأصل النازلة بالفرع ، المؤمّلة الفتح من‌غيرجهتـه ؛كلّ حزب منهم آخذ [منه] بغصن ؛ أينمامال‌الغصن مال‌معه .

مع أنّ‌الله ـ وله‌الحمد ـ سيجمع هؤلاء لشرّ يوم‌لبني اُميّة كمـا يجمع قَزَع‌الخريف

هر كدامشان براى خود امام و پيشوا است ودر هرآنچه از ناحق اندر است وبنظرخوددرست‌ميدانند عمل ميكنند وسخت بدان چسبيده واسباب آن‌را محكم‌ساخته و استوار پنداشته،پيوسته؛ برخلاف حق ميروند وجز خطاكارى‌نيفزايند.

بقرب خدا نپيوندند و هرگز بجزدورى از خدا عزوجل نگزينند ؛ الفتى كه بايكديگردارند و طرفدارى آن‌ها از يكديگر همه و همه بر اثر وحشت از آن قوانينى است كه پيغمبر امى بجاى گذاشته و رميـدن از أخبار خداى آفريننده آسمان ها و زمين است كه بدان ها رسانيده و تبليغ كرده .

اين مردم افسوسها در پى دارند و غارهائى انباشته از تيره‌گى شبهه‌باشند، در تارى‌و گمراهى وترديد آشيانه زدند آنكسكه خدا اورا بخود ونظر كوتاه اوواانهاده و ازراه‌حق بيكسو انداختـه نزدكسيكه اورا نفهمد مورداعتماد است ونزد كسيكه اورا نشناسد متهم‌نيست؛

وه تاچه اندازه اين‌پيروان كور ونادان برمه‌هاى بي‌چوبان مانند و افسوس ودريغ بايداز كار هاى ناشايستهٔ كه شيعيان من‌بزودى خواهند كرد، «واى» چگونه يكديگر را خواروزبون سازندو چگونه بكشتار هم دست يا زند، فرداست كه ازريشه جداشوند و دور افتند وبشاخه بچسبندوپيروزى را از بيراهه جويند هر گروهى از آن‌ها بيك شاخه چسبيده و در برابر هر بادى كه وزد باآن‌ازاين سو بآن سو شود.

شرح ـ از مجلسي‌ره ـ «المتشتة غدامن الاصل» يعنى آنانند كه ازپيشوايان حق‌جدا شوند و آن‌ها رايارى ندهند و بشاخه‌اى ازمذهب بچسبند كه با رها كردن اصل سودى ندارد و پس ازاينكه از مركزيت حق بدور افتادند دنبال داعيان دروغين حق روند مانند مختار وابى مسلم وزيد ويحيى‌و ابراهيم وديگران كه ازبيراهه خواهند پيروز شوند و پس از خروج و شورش مغلوب‌شوند و كشته شوند يامقصود اينست كه خروج آن‌ها ازراه تحصيل اجازه ازامام وقت‌نيست.

دنباله حديث۲۲ـ

بااينكه خداوند (وله الحمد) بزودى اين‌مردم گمراه رابراى بدترين روز گرفتارى بنى اميه‌به

يؤلّف الله بينهم ، ثمّ يجعلهم ركاماً كركام السحاب .

ثمّ يفتح لهم أبواباً يسيلون من مستثارهم كسيل الجنّتين سيل العرم حيث بعث عليه فارة فلم يثبت عليه أكمة ولم يردّ سننه رصّ طود يذعذعهم الله في بطون أودية ثمّ يسلكهم ينابيع في الأرض يأخذ بهم من قوم حقوق قوم ويمكّن بهم قوماً في ديار قوم تشريداً لبني اُميّة .

دورهم جمع كند چنانچه تیکه‌های ابررا درفصل پائیز خداوند میان آن‌ها الفت اندازد و آن‌ها راچون ابر درهم بهم‌بپوندد وانبوه کند چون ابردرهم شده.

شرح - از مجلسی ره - نسبت الفت گرفتن دشمنان بنی امیه بخداوند با اینکه برضایت او نبوده است بر سبیل مجاز است و کنایه است از اینکه خداوند می توانست جلو آن هار از روی قهر بگیرد و نگرفت و برای آزمایش بنده‌های خود آن‌ها را آزاد و مختار کرد و بمانند این‌تعبیر در آیات و اخبار بسیار است.

دنباله‌حدیث -۲۲.

سپس درهابروی آنها گشاید واز خیز گاه‌سیلوار سرازیر شوند بمانندسیل ویران کن بستان‌های یمن که سیل عرم بودیك‌دسته‌موش برای ویران کردن آن‌سد برانگیخته شد واز آن تپه ایهم‌بجانگذاشت و کوه در هم پکیده‌راه را بر آن نبست.

خداوند آنان را در دل دشت‌ها پراکنده ساخت و بمانند چشمه سارهائی بر روی زمن روان کرد و آشکارشان نمود و بوسیله آن‌ها حقوق مردمی را از مردمی بازستاند و مردمی را دروطن مردمی جای‌داد برای آواره کردن بنی‌امیه.

شرح - از مجلسی ره- تشبیه کرده است تسلط این قشون را بر آنان بخاطر بدکرداریشان بتسلط سیل برقوم سباء پس ازاتمام نعمت بر آن‌ها بخاطر کفران نعمت و نافرمانیشان چنانچه خدا فرموده است (۱۵- السباء) «هر آینه برای قوم‌سبا» فرزندان یشجب‌بن یعرب‌بن‌قحطان دروطنشان یمن که آن‌را مأرب میخواندند یعنی حاجت بر آور «نشانه‌ای بود» که دلالت داشت برنعمت وعظمت صانع جهان وبر اینکه برهرچیز تواناست و آن‌نشانه «دو بستان» بودند که «از سمت‌چپ‌وراست» مردم دورآن‌ها بودند یا مقصود اینستکه‌مردم یمن‌ازراست وچپ ازاین دوبستان بهره‌برداری‌میکردند «بخورید ازروزی پروردگار خودتان و اورا شکر گزارید».

این حکایت گفتار پیغمبر آن‌ها است یازبان حال نعمت آن‌ها است یابیان اینست که خوب بود چنین‌باشند «شهریست خوش و پروردگاری آمرزنده‌وما سیل عرم‌را بر آن‌ها فرستادیم» یعنی سیل بسیارسخت یاسیلی که ازباران شدیدی‌روان‌شد ویاسیلی که ازآن‌موش‌سد سوراخ کن بود زیرا موش سدی را که بلقیس برای‌آنها بسته‌بود ویران کرد وسنگهای آنراکند وسوراخ کرد و زمینه فراهم کردتاسیل آنرا ریشه کن نماید.پایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم - در این قسمت از خطبه بیان مختصریست از تاریخ قوم‌سبا و اشاره ایست بفلسفه تاریخ وفهم آن نیازمند بکلیات تاریخ این‌قوم است و آینده آنها.

درتاریخ‌قوم‌سباء گویند که‌یعرب‌بن‌قحطان‌جدیرین‌همه‌اعراب‌است‌واعراب‌حجازودیگر نواحی هم‌از آن

تیره‌اند و برخی ریشه عرب‌عدنانی را که عرب‌حجاز و نجدند از آنها جدادانند و عدنان و قحطان را دو تیره مستقل وجدا شمارند.

هنگامیکه آثار ویرانی در سد مآرب عیان شد یکی از رؤسای قبائل آینده‌آن را پیش بینی کرد و باپیروان خوداز آن کوچید بدین‌شرح که در سیره‌ابن‌هشام ج۱ ص۷ ط مصر گوید.

سبب‌خروج عمرو بن‌عامر ازیمن این‌بود که ابوزیدانصاری باز گفته‌است وی‌دید موشهای‌صحرائی درسد مآرب رخنه کرده‌اند آن‌سدیکه آب‌را برای‌آنها درباچه‌میکند ونگهمیدارد تا آن‌را هر طور خواهند دراراضی کشت‌خود مصرف کنند او دریافت که باوجود این‌موشها سدبجا نخواهدماند و تصمیم گرفت که‌از یمن‌بکوچد وبرای مردم خودنقشه‌ای کشید بخورد سالترین پسرانش سفارش کرد که‌چون باوتندی کند وبوی سیلی‌زند اوبرپا شودسیلی اورا پاسخ‌دهد پسرش‌هم بفرمان اوچنین کرد عمروهم خودرا بسپارتند وعصبانی نشان‌داد و گفت من درشهری نمانم که خردسالترین پسرانم درآن به‌رویم سیلی زده‌است ودارائی خودرا حراج کرد اشراف‌یمن گفتند ازاین خشم‌عمرو استفاده کنید و دارائی اورا بخرید واو هرچه داشت‌فروخت باپسران ونوه‌های خود کوچ کرد، تیره ازد گفتند از عمرو بن عامرجدا نشوید وآنهاهم دارائی خودرا فروختند وباوی بیرون‌شدند وروانه شدند تا ببلاد عك‌رسیدند وخواستند ازآنها گذر کنند تامحل اقامت دلخواهی پیدا کنند و عك سرراه آن هـا را بستند و با آن‌ها بنبرد درآمدند و گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب در این باره عباس‌بن مرداس شعری گفته‌است که‌آن ما را نوشتیم سپس ازآنجا کوچیدند و چند دسته شدند (وپس‌ازشرح‌سرانجام دسته‌ها گوید:)

سپس خدا سیلی فرستاد بر سد و آن را ویران کرد و در این جا است که خدا تبارك و تعالی به رسول خود محمد (ص) نازل کرده‌است: برای قوم سباء درمساکن خودآیتی بود که آن دو باغستانی بود ازراست وچپ..

این‌جمعیکه کوچ کردند بسه‌دسته تقسیم‌شدند:

۱- دسته‌ایکه آمدند درجلگه یثرب یك‌مهاجرنشین تشکیل‌دادند ودر کنار جمعی از یهود که سابقاً درآن جاگرفته ووسائل آبادی وعمرانی فراهم کرده بودند وطن‌ساختند واینها همان دوقبیله اوس وخزرج هستند که به‌یاری پیغمبراسلام برخواستند واورا بدیارخود دعوت کردند و بوسیله آنها اسلام‌دارای حکومت ونیرو گردید.

۲- در مرزهای شام و کنار دولت‌متمدن روم بار انداختند ودر زیرسایه حکومت روم‌زندگی کردند وآنها رابنی‌غسان نامند.

۳- درمرزهای فارس و دشت‌های اطراف فرات بارانداختند و در سایه حکومت متمدن و مقتدر ساسانیان زندگی میکردند و از حمایت آنان بر خور دار بودند و یکدستگاه پادشاهی عشیره‌ای پدیدآوردند که سلاطین‌آن‌ها بنام ملوك حیره درتاریخ یادشده‌اند.

وهمه این‌دستجات عرب‌قحطان درآینده تاریخ‌عربستان وبلکه قسمت‌مشرق زمین نقش مهمی داشتند که دراین خطبه بطورمختصر بدان‌اشاره شده‌است وآنها رااز نظرکلی تشبیه به‌آب بارانی کرده که از آسمان بزیر آید و در شکم زمین و کوه فرو رود و بظاهر نابود گردد ولی بصورت

ولكيلا يغتصبوا ماغصبوا ، يضعضع الله بهم ركناً وينقض بهم طيّ الجنادل من إرم و يملاء منهم بطنان الزيتون فوالذي فلق الحبّة وبرأ النسمة ليكونن ذلك و كأنّي أسمع صهيل خيلهم وطمطمة رجالهم .

چشمه‌سارها اززمین بر آید وغوغاها برپا کند یك نقش مهم دسته۱ که درمدینه منزل کردند یعنی در جلگه یثرب که بعدبنام مدینةالرسول مشهور و نام‌آور گردید این بود که پس از ۱۲سال خصومت و سرسختی قریش باپیغمبر اسلام معنویت اسلام را ازاین مسافت دور درك کردندو بپیغمبر اسلام گرائیدند وباکمال رشادت واخلاص اورا یاری کردند وایل وتبار بنی‌امیه که قرنها درحجاز ودر مکه ریشه داشتند ودر حقیقت حکومت وسلطنت مکه وقریش بدست آنها افتاده بود بوسیله فعالیت همین عرب قحطانی مدینه که انصاراسلام شدند تار ومار شدند واز مکه وحجاز آواره گردیدند زیرااز هنگام جنك بدر کبری که درسال دوم هجرت پیغمبر بوقوع پیوست تاسال هشتم هجرت که شهرمکه مرکزمهم عربستان وپایتخت قریش وبنی امیه بدست مسلمانان فتح شد نیروی مهم اسلام همین انصارمدینه بودندو درجریان این چند سال بسیاری ازسران قریش کشته شدند وپس ازفتح مکه بنی‌امیه ودیگر قبائل قریش تار و مارشدند وآواره گردیدند وسپس درآینده شام را مرکز خود ساختند ودر آنجا گردهم بر آمدند ودولت اسلامی تازه‌ای بنیاد کردند .

و اینکه امام در این قسمت خطبه میفرماید خداوند بوسیله همین قوم سباء که رانده های سیل عرم بودند چه کرد و چه کرد برای آواره ساختن بنی‌امیه مقصود این آواره گی دوران اولستکه نتیجه مبارزه آنها بااسلام بود وبنیروی انصارمدینه تحقق یافت.

دنباله حدیث ۲۲ـ

وبرای اینکه مسلط شوند بر آنچه غصب کرده‌اند خداوند بوسیله آنها رکنی را لرزان سازدو آن هارا زیرسنگهای ارم وبلاد شام درهم شکند وبلاد خرم زیتون را ازآنان پر کند وسوگند بدانکه دانه راشکافد وگیاه را رویاند و جاندار آفریند و انسان و حیوان بر آرد هرآینه اینکه گفتم خواهدبود وگویا من اکنون شیهه اسبان وجنجال مردان آنان رامی شنوم.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ یضعضع بهم رکنا ـ پس از تفسیر کلمه ضعضع نقل از فیروزآبادی گوید: خدابوسیله آنها رکن محکم و بزرگیرا که پایه ومایه دولت بنی‌امیه است ویران سازد وآنهارا در زیرسنگهای ارم درهم شکند یعنی خدابنیاد آنان را از سرزمین شام ودمشق ویران کند که بیشتر اوقات پایتخت آنان بود بخصوص درزمان آنحضرت.

تاآنکه گوید مقصوداز هر دوفقره اینستکه شرح دهد تسلط این قوم یمانیرا بربنی امیه در وسط خانمان آنان وپیروزی آنها رادر پایتخت آنها وشرح دهد که هیچ دژ وقلعه‌ای برای آنها سود ندارد پایان نقل ازمجلسی ره

ولی آنچه بنظرمیرسد اینستکه فقره اول خطبه که شرح آن گذشت بیان آواره گی بنی امیه است بدست انصار زیرپرچم پیغمبر چنانچه گفتیم واین قسمت ازخطبه بیان تسلط بنی‌امیه است برشامات و مقصود ازرکن وثیقی که بدست آنها منهدم شد برافتادن دولت روم شرقی بود که پایتخت آن شام بود

وأیم الله لیذوبنّ ما في أیدیهم بعد العلوّ والتمکین في البلاد کما تذوب الألیة علی النار من مات منهم مات ضالاً وإلی الله عزّ وجلّ یفضي منهم من درج ویتوب الله عزّ وجلّ علی من تاب ولعلّ الله یجمع شیعتي بعد التشتّت لشرّ یوم لهؤلاء ولیس لأحد علی الله عزّ ذکره الخیرة بل لله الخیرة والأمر جمیعاً.

وتعبیر بر کن وثیق بااین قسمت ازامپراطوری روم ودولت بیزانطیه بسیار مناسبست ونسبت فتح و استیلاء بر بلاد شام درآغاز فتوحات اسلامی بتیره بنی‌امیه بسیاربجا است زیرا:

۱ـ نخست پرچمیکه برای ارسال قشون بدیارشامات وفلسطین بسته‌شد وازمدینه بفرمان ابوبکر حرکت کرد پرچم یزیدبن ابی سفیان بود وگرچه بحسب ظاهر فرمانده کل قوی دربادی امر ابو عبیده بود وسپس خالدبن‌ولیدولی‌هسته‌مرکزی‌فرماندهی‌قشون فاتح‌شام وماهیت ستاد آن بدست سران بنی‌امیه اداره می‌شد.

۲ـ پس‌از تکمیل فتوحات‌شام یزیدبن ابی‌سفیان بفرمان‌روائی جمیع‌بلادشام گماشته شد و در حقیقت حکومت وتسلط اسلام دراین ناحیه زرخیز بدست‌آنها افتاد ودر تاریخ ایراد این‌خطبه که‌علی (ع) درمدینه بوده‌است هنوز ازحکومت رسمی بنی‌امیه خبری‌نبود وباین اعتبار این پیشگوئی درست از کرامات علی (ع) است وتطبیق این‌قسمت ازخطبه برزوال ملك بنی‌امیه بسیارمشکلست زیرا زوال ملك بنی امیه از نظر صدور فرمان مستند بابراهیم امامست و سران بنی عباس و از نظر نیروی نظامی مستند بابی مسلم خرأسانی و ابو سلمه خلال وامثال اینهااست واستنادآن باعراب‌مهاجرین‌و قوم‌سباء پربعید وتکلفست وهزار من‌سریشم لازم دارد.

دنباله حدیث۲۲ـ

بخدا! که هرآنچه دردست آنهاست آب‌شود پس ازآنکه برتری و تسلط در بلاد یافتند بمانند دنبه‌ایکه برروی آتش آب‌شود هر که ازآن‌ها مرده گمراه مرده وبآستان خداعزوجل‌میکشد کار هر که از آنها برود و خدا عزوجل توبه هرکدام را خواهد بپذیرد و امید میرود خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی فراهم گرداند برای بد ترین روزی که اینان در پیش دارند برای هیچکس نسبت بخدا عز ذکره‌اختیاری نیست بلکه اختیار و هر امری ازآن‌خدااست.

شرح‌ـ در این قسمت از خطبه بیان زوال و انقراض دولت بنی امیه را کرده است و این خود دلیل دیگریست برای شرحی که دربارهٔ‌قسمت‌پیش‌ازآن‌بیان‌داشتیم و میفرماید خداوندشیعیان‌مرا برای بد‌ترین روز بنی‌امیه فراهم وهم دست می‌نماید و این‌خود اشاره بهم آهنگی دستجات شیعه است در برانداختن حکومت وسیع و پردامنه بنی امیه که ازجبال پیرنه تا تخوم چین وسعت یافته بود و قیام بنی عباس به نیروی شیعه آن حضرت پیش رفت کرد و شعار نهضت ضداموی‌رضای‌آل‌محمد(ص) بود ، مرحوم مجلسی «ره» بدترین روز بنی امیه را روز قیام و ظهور امام قائم (ع) دانسته وبسیار بعید است.

أيّها النّاس إنّ المنتحلين للإمامة من غير أهلها كثير ولو لم تتخاذلوا عن مرّ الحقّ ولم تهنوا عن توهين الباطل لم يتشجّع عليكم من ليس مثلكم ولم يقو من قوي عليكم و على هضم الطـاعة و إزوائها عن أهلها لكن تهتم كما تاهت بنو إسرائيل على عهد موسى [بن عمران] عليه السلام ولعمـري ليضاعفنّ عليكم التيه من بعدي أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدي مدّة سلطان بني اُميّة لقد اجتمعتم على سلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل وخلّفتم الحقّ وراء ظهوركم وقطعتم الأدنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله صلى الله عليه وآله

دنباله حديث٢٢ـ

آيا مردم كسانيكه بناحق منصب امامت را بخود بندند وشايسته نيند بسيارند و اگر شماها يكديگر را وانگذاريد درباره حق صريح وسستى نكنيد در توهين و تحقير باطل برشما دلير نشود كسيكه مانند شما نيست در ايمان وعقيده و نيرو نگيرد برعليه شما آنكه خواهد بشما بتازد واطاعت امام برحق را زير پا نهد واز آن شانه خالى كند ولى شما سرگردان شديد چونانكه بنى‌اسرائيل دردوران موسى (ع) سر گردان بيابان شدند وبجان خودم سرگردانى شماها پس از من افزوده گردد و چند برابر سرگردانى بنى‌اسرائيل باشد.

و بجان خودم اگر شما ها دوران سلطنت بنى اميه را بسر زنيد پس از من باز هم گـرد سلطانى را خواهيد گرفت كه بگم راهى مى‌خواند و باز هم باطل‌را زنده مى كنيد و حق را پشت سر مى‌نهيد و از نزديكترين مردان بدر مى بريد و بدور ترين كسان از مجاهدان در ركاب رسول خدا (ص) مى‌پيونديد.

شرح‌ـ ازمجلسى ره‌ـ ولعمري ان لوقد استكملتم الى قوله لقد اجتمعتم على سلطان الداعى الى الضلالة اى الداعى الى بنى‌عباس پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم ـ در اين قسمت از خطبه پيش گوئى از تشكيل حكومت بنى عباس شـده است و اين هـم خود دليلى است بر آنچه گفتيم كه قسمت دوم خطبه در بيان تشكيل حكومت بنى اميه است و نفوذ وترقى آن.

ودر اينجا دو سرگردانى براى‌شيعه بيان شده‌است يكى سرگردانى درزمان خود على (ع) كه دوران تصدى آن سه تا بود و آن راتشبيه بدوران سرگردانى بنى اسرائيل نموده باوجود خـود حضرت موسى‌دربيابان تيه،وديگرى سرگردانى شيعه پس‌ازآن حضرت دردوران حكومت مطلقه بنى اميه و در ضمن اشاره مى‌فرمايد كه اين همه فشار و سرگردانى بازهم براى تربيت شيعه و آب ديده شدن و فهم عمومى پيدا كردن آنان بس نيست وباز هم پس ازسرنگونى حكومت بنى اميـه بدنبال يك گمراه ديگرروند كه ازتيره بنى‌عباس است.

و از خاندان على كه سابقه جهاد و مبارزه او از اولين نبرد پرنام اسلام بدر كبرى ثـابت است بريده‌وبدنبال مردان خاندان بنى عباس روند كه بسيار ديرتر از اين بمجاهده برخواستند و آن پس‌ازفتح مكه بود.

ولعمري أن لوقد ذاب مافي أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدّة و بدالكم النجم ذوالذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير.

فاذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنّكم إن اتّبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرّسول صلى الله عليه وآله فتداويتم من العمى والصمم والبكم وكفيتم مؤنة الطلب والتعسّف و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق ولا يبعّد الله إلّا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ماليس له «وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون».

دنباله حديث۲۲ـ

وبجان خودم سوگند که اگر آنچه دردست آنها است آب شود واز ميان برود امتحان و مجازات نزديك شود و وعده فرج نزديك گردد و مدت عمر دولت باطل بسر آيد و ستاره دنباله دارى براى شما پديد گردد از سوى مشرق و ماه تابان براى شما نمايان گردد (شايد مراد ظهور ماه ديگر باشد ياچيزى بمانند ماه درآسمان يا كنايه ازظهور امام قائم (ع) است ازمجلسى ره)

شرحـ من گويم شايد مقصود ازنمايان شدن ماه اين باشد كه بشر باوسائل جديد امروزه به كره ماه مسافرت ميكند وآن رابخوبى ملاحظه مينمايد و ازآن مطلع ميشود چون القمر المنير اشاره بهمين ماه معروفست وگرنه بايد قمراًمنيرا گفته شود وظهور آن بوجه روشن كه ازآن به كلمه لاح تعبير شده است بسيار مناسب بااطلاعات كاملى است كه بشربوسيله رفتن بكره آن بدست ميآورد و در اينصورت يك پيش بينى مهم بشمار ميرود.

وبنابر اين مقصود ازستاره دنباله دارى كه از مشرق ظاهر گردد ذو ذنبهاى معمولى فضائى نيست كه قبل از اين خطبه و بعد از آن مكرر بوده‌اند و علم هيئت قديم و جديد براى آنها نظرياتى از تاريخ قديم داشته اند بلكه كنايه از يك امريست كه بخصوص در دوران اخير پديدار شود و شايد كنايه از بزرك ترين كشتى فضائى باشد كه به كره ماه سفر خواهد كردوازمشرق زمين خواهد بود.

دنباله حديث۲۲ـ

وچون اين امر پديد گردد شمابتوبه ازاعمال وعقائد غلط خود برگرديد و بدانيد كه‌اگر پيرو طالع شرق‌شويد شمارا بحقيقت روشن رسولخدا (ص) براه برد واز نادانى و كورى و كرى و گنگى بدرآئيد و ازرنج طلب وزور گفتن وزور كشيدن رها شويد وبار سنگين و كمرشكن رااز گردن‌خود بدور اندازيد و خدا دور نسازد از رحمت خود جز كسيكه سرباز زند و ستم كند وزور گويدوزور كشد و آنچه را حق ندارد بگيرد و تصرف كند و بزودى بدانند آنكسانيكه ستم روا داشتند بچه سرانجامى خواهند رسيد.

شرحـ ازمجلسى رهـ فتداويتم من العمى الخ- يعنى براثر پيروى ازامام قائم خدانورايمان بهمه اعضاى‌تن‌شما عطا كندتاحق رابفهميد و بشنويد وبگوئيد.

«و كفيتم مؤنة الطلب الخ» يعنى در زمان او نياز نداريد كه طلب روزى كنيد و بمردم ستم كنيد و مال آنها را بگيريد وبار سنگين‌قرض ومظالم عباد واطاعت‌جائران وستم آنان از گردن شماها بدور افتد. فتدبر جيداً.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

٢٣- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن عليّ بن رئاب، ويعقوب السّراج ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لمّا بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر فقال: الحمدلله الذي علا فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كلّ منظر وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيّين وحجّة الله على العالمين، مصدّقاً للرّسل الأوّلين وكان بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً فصلّى الله وملائكته عليه وعلى آله .

أمّا بعد أيّها النّاس فانّ البغي يقود أصحابه إلى النّار وإنّ أوّل من بغى على الله جلّ ذكره عناق بنت آدم وأوّل قتيل قتله الله عناق و كان مجلسها جريباً [من الأرض] في جريب و كان لها عشرون إصبعاً في كلّ إصبع ظفران مثل المنجلين فسلّط الله عزّ وجلّ عليها أسداً كالفيل وذئباً كالبعير ونسراً مثل البغل فقتلوها و قد قتل الله الجبابرة على أفضل أحوالهم وآمن ما كانوا وأمات هامان وأهلك فرعون وقد قتل عثمان ، ألا وإنّ بليّتكم قد عادت كهيئتها يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه وآله والذي بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبلة ولتغربلنّ غربلة ولتساطنّ سوطة القدر حتّى

خطبه از امير المؤمنين (ع)

٢٣ـ از امام صادق (ع) كه چون پس از كشتن عثمان با علي (ع) بيعت‌شد آنحضرت بمنبر بر آمد وفرمود:

سپاس ازآن خداست كه برفراز است و فراز جويد و نزديكست و برترى پويد و بالاى هر ديدگاه برآمده است وگواهم كه نيست‌شايسته پرستشي جز خدا يگانه است، شريك ندارد وگواهم كه محمد بنده و فرستـاده اواست پايان پيمبرانست و حجت خدا برهمه جهانيان تصديق داشت همـه رسولان نخست را و بمؤمنان مهرورز و مهـربان بود و خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند و بر آل او .

اما بعد آيا مردم راستي كه ستم وتجاوز ياران خود را بدوزخ كشد و به راستي نخست كسى كه بخدا جل‌ذكره ستم رواداشت عناق دختر آدم(ع) بود و نخست كشته خشم‌خدا عناق بود يك‌جريب‌در يك‌جريب زمين رانشيمن خودميداشت ودارای‌بيست‌انگشت‌بود كه در هرانگشتي دوناخن داشت‌بمانند داسي و خداعزوجل براو شيرى مسلط كرد بمـانند پيل و گرگى بمانند شتر و كركسى ببزرگى استر و او را كشتند و محققاً خداوند زور گويان و گـردن كشان را در بهترين حـالى كه داشتند و ايمن ترين وضعى كه بودند بكشت از هامان جان گرفت و فرعون را نابود كرد و عثمان هم كشته شد.

هلا كه گرفتارى شما بهمان وضعى بر گشت كه در آنروز خداوند پيغمبر خود را بر انگيخت سو گند بدانخدائيكه اورا به‌راستى مبعوث كرد محققاً بهم درآميزيد و بغمها و غصه‌هاى‌فراوان‌اندز

يمود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم وليسبقنّ سابقون كانوا قصّروا وليقصرنّ سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ، ولقد نبّئت بهذا المقام وهذا اليوم ألا وإنّ الخطايا خيلٌ شمسٌ حمل عليها أهلها وخلعت لجُمها فتقحّمت بهم في النّار، ألاوإنّ التقوى مطاياذلل حمل عليهاأهلها واُعطواأزمّتها فأوردتهم الجنّة وفتحت لهم أبوابها و وجدواريحها و طيبها وقيل لهم : «ادخلوها بسلام آمنين» ؛ ألاوقد سبقني إلى هذاالأمرمن لم أشركه فيه ومن لم أهبه له ومن ليست له منه نوبة إلّا بنبيّ يبعث ؛ ألاولا نبيّ بعد محمّد صلّى الله عليه وآله أشرف منه على شفاجرف هارفانهار به في نارجهنم .

حقٌ و باطلٌ ولكلّ أهلٌ ؛ فلئن أمر الباطل لقد يماُفعل و لئن قلّ الحقّ فلربّما ولعلّ ولقلّما أدبر شيء فاقبل ولئن ردّ عليكم أمركم إنّكم سعداء و ماعليّ إلّا الجهد وإنّي لأخشى

شوید و شمارا بمانند دانه‌های گندم وجو که باخاك وخاشاك درآمیخته است بغربال زنندودرچرخش و گردش اوضاع آزمایش‌گر آینده خوب وبد شمارا ازهم جدا کنند و بمانند دیگی که بر سر آتش باشد باچوبه ستم وآزمایش شمارا زیرو رو کنند و ازاین رو بآن رو بگردانند و بهم‌آمیزندتا آنکه زیرترین شماها برفراز شماآید وفرازترین شماها زیرتر از همهٔ گراید و باید پیشتازانی‌بجلو روندکه کوتاهی کردند وپیش روانی که پیش‌تاختند بدنبال مانند بخدا سوگند باندازه یك نقطه خالی بر من نیست و در عمر خودیکبارهم دروغ نگفته‌ام و بمن دروغ گفته‌نشده است و من‌باینمقام وباین روز خبرداده شده‌بودم.

هلا که خطاها بمانند اسب های چموش و سر کشی باشند که اهل آنها را بر آن سوار کرده و مهار آن ها را بر لجامشان گزارده و سر خود رها شدند تا سواران بر خود را به دوزخ در اندازند.

هلا که تقوی درهر چیزی بمانند باکشهای رام هستند که اهل آن‌را بر آنهاسوار کرده‌اندو مهارشان را بدست سواران داده وباختیار خود آنهارا میرانند تاکه سواران برخوردابیهشت رسانند درهای بهشت بروی آنان بازاست وبوی آن‌را بشنوند ونسیم خوش آن‌را دریابند وبآنهاگویند، در آئید با سلامتی وآسودگی.

هلا دراین امرخلافت برمن پیشی گرفت کسیکه من اورا شریك درامر خلافت‌خود نمیدانستم واین امر خلافت‌را باونبخشیده بودم وبرای اونوبتی وقسمتی‌دراین کارنبود (توبه‌ازغصب‌خلافت‌نیست خ ل) مگرآنکه بفرض محال‌پیغمبری‌مبعوث‌میشد .

هلا که پس‌از محمدپیغمبری نباشد (و نوبت خلافت برای‌اینان محال‌باشد) (وقبول توبه‌آنان‌از جرم غصب‌خلافت میسر نبود) ازراه غصب‌خلافت بربرتگاه سست بنیانی برآمد واورا در آتش دوزخ برتاب کردحقی‌هست‌وباطلی‌وهر کدام‌اهلی‌وطالبی دارندواگرباطل‌فراوان‌ودجریان‌فرمانست‌ازدیرین چنین کرده و چنین بوده‌است و تازگی ندارد واگر حق‌اندك است بسا روزگاران که چنین‌بوده‌است و شاید که بسیار گردد و نباید که ازآن دست برداشت ونومیدشد وچه کم میشود چیزی پشت دهد

أن تكونوا على فترة ملتم عنّي ميلة ، كنتم فيها عندي غير محمودي الرأي ، و لو أشاء لقلت : عفى الله عمّا سلف ، سبق فيه الرجلان و قام الثالث كالغراب همّه بطنه ، ويله لوقصّ جناحاه وقطع رأسه كان خيراً له ، شغل عن الجنّة والنّار أمامه ، ثلاثة و إثنان خمسة ليس لهم سادس : ملك يطير بجناحيه و نبيّ أخذالله بضبعيه وساع مجتهد وطالب يرجو، و مقصّر في النّار اليمين والشمال مضلّة والطريق الوسطى هي الجادّة عليها يأتي الكتاب وآثار النبوّة ؛ هلك من ادّعى وخاب من افترى إنّ الله أدّب هذه الأمّة بالسيف والسوط وليس لأحد عندالإمام فيهما

و برود و بازگردد و روآورد (یعنی چون شماها از روز نخست و هنگام توطئه سقیفه سستی کردید و حق خلافت از اهل آن ربوده شد و حکومت از امام برحق بازگرفته شد و بدو پشت کردواوضاع واژگونه شد و مقررات حقیقی اسلام دستخوش اغراض گردید ودچار تحریف شد بآسانی برگشت این اوضاع مفسده بار میسر نیست)

بازهم اگر در همین وقت کارشما را بشماها باز دهند دو توطئه گران ومغرضان ازسرشماها دست بردارند براستی که شماها خوشبخت و سعادتمندخواهیدشد (یعنی بازهم طرفداران مکاروتوطئه گران در گوشه و کنار در کمین حکومت بر شما هستند و شما هنوز آزاد نیستید که بتوانید حکومت حقی برپا کنید و خوشبخت و سعادتمند گردید) برمن جزاین نیست که نهایت کوشش و تلاش را بنمایم ولی باز هم از شماها نگرانم و می‌ترسم بیکباره سست شوید و یکباره از من روی گردانیده بیك نحوی که نزد من پسندیده رأی و درست نظر نباشیدو اگر بخواهم می‌توانم گفت خدا از آنچه پیش گذشته است درگذشت وعفو کرد (ظاهراً مقصود اینست که اگرامروز هم امور برپایه حق استوار شود و مردم از راه باطل گذشته باز گردند و بدنبال حق‌روند نسبت بجرمهای گذشته‌میتوان یك عفوعمومی صادر کرد واز آنهاصرفنظر نمود) دو مرد درباره تصدی امر خلافت پیشی گرفتندو ملایم و خوددار بسر کردند ولی این سومی بمانند کلاغی‌شوم بامر خلافت قیام کرد وهمتی جزشکم خود نداشت وای براو اگر دو پرش‌چیده میشد وسرش بریده میشد برای‌او بهتر ازتصدی‌امرخلافت بود،ازبهشت‌بازماند و دوزخ درپیش دارد سه‌ودو پنج است وششمی ندارند:

۱ـ فرشته‌ایکه با دوپرش پرواز میکند.

۲ـ پیغمبریکه خداوند زیر دوبازویش رادارد (و اورا براه حق میبرد.)

۳ـ مؤمنی کوشا ورنجکش درراه خدا.

٤ـ جوینده امیدوار بحق .

٥ـ مقصریکه در دوزخ است

راست‌وچپ هردو گمراه کننده‌اندوراه میانه وراست‌همان جاده‌مستقیم‌استکه‌برپایه‌آن کتاب‌خدا آیدوآثار نبوت آن‌را نشان دهد ، هر که دعوی کرد هلاك است وهر که‌افتراء‌بست واز‌خود حکمی درآورد نومید است راستی‌خداوندان‌امت‌را‌بوسیله‌شمشیروتازیانه ادب کرده‌است برای‌هیچکس‌درنظر

هوادة فاستتروا في بيوتكم وأصلحوا ذات بينكم والتوبة من ورائكم ، من أبدى صفحته للحقّ هلك .

(حديث علي بن الحسين عليهما‌السلام)

۲٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن الحسن بن محبوب ، عن هلال بن عطيّة عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما‌السلام قال : كان يقول : إنّ أحبّكم إلى الله عزّ و جلّ أحسنكم عملاً وإنّ أعظمكم عندالله عملاً أعظمكم فيما عندالله رغبةً و إنّ أنجاكم من عذاب الله

امام بحق هواخواهی ومسامحه نیست درخانه های خود نهان شوید وخودرا اصلاح کنید وتوبه دردنبال شما است و شمارا میجوید، هر که بروی حق ایستاد وباآن ستیزه کرد و طرف شد بهلاکت رسید .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله ثلثة واثنان» حاصل اینستکه احوال مخلوق مکلف بر پنج وضع میچرخد و دورا ازسه جدا کرده است برای آنکه آن دو ازمقربان نجات یاب معصومند بی تردیدو آنها رابدیگران مخلوط نکرده است.

۱ ـ فرشته ایکه خدا باو دو بال داده است و بآنها در درجات کمال صوری ومعنوی پروازمیکند

۲ ـ پیمبریکه خدا زیر دو بازوی او را دارد یعنی خدا بقدرت و عظمتش او را از میان خلق برآورده و برگزیده ومقرب درگاه خود ساخته و گویا بازویش را گرفته واورا بخود نزدیك کرده و ممکنست گرفتن دو بازو کنایه ازاین باشد که دو دست او را برگرفته ازگناهان ویا کنایه از تقویت اوباشد ومعنی اول روشنتر است.

۳ ـ آنکه کوشا و رنج بر در طاعاتست تا آنجا که تواند و مقصود از این دسته سوم یا اوصیاءهستند یا پیروان خاص آنها و خود اوصیاء داخل در قسم دومند بر وجه تغلیب یا سوم اعم از آن ها است.

٤ ـ عابد طالب آخرت با کوشش باندازه و ایمان درست وبدینوسیله امیدوار بپروردگاراست.

٥ ـ مقصر گمراه ازحقکه کافراست ودر دوزخست.

قوله «والتوبة من ورائكم» ابن میثم گفته است این آگهی است برای گنهکاران که بتوبه گرایند واز میدان گناه بدرآیند وپیروی از شیطان نکنند وآنرا دردنبال بنده تعبیر کرده از نظر اینکه بمانند مأموری براو گماشته شده است تااو راازگناه باز دارد.

حديث علي بن الحسين (ع)

۲٤ ـ از ابی حمزه از امام علی بن الحسین (ع) گوید بود که میفرمود:

راستی دوست تر شماها دربرابر خداوند آنکس استکه خوش اخلاق تر باشد و به راستی بزرگوارتر شما نزد خدا آنکسی استکه بدانچه نزد خداست بزرگوارتر و کوشاتر باشد وبراستی نجات یابترشما از عذاب خدا آنکس استکه بیشتراز خداترس دارد وبراستی نزدیکتر شمابخداوند

أشدّكم خشية لله و إنّ أقربكم من الله أوسعكم خلقاً و إنّ أرضاكم عندالله أسبغكم على عياله و إنّ أكرمكم على الله أتقاكم لله.

۲۵ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن موسى بن عمر الصيقل، عن أبي شعيب المحامليّ، عن عبدالله بن سليمان، عن أبي عبدالله عليه السلام [قال:] قال أمير المؤمنين عليه السلام: ليأتينّ على الناس زمان يُظرف فيه الفاجر ويقرّب فيه الماجن ويضعّف فيه المنصف، قال: فقيل له: متى ذاك يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا اتّخذت الأمانة مغنماً والزكاة مغرماً. والعبادة استطالة والصلة منّاً، قال: فقيل: متى ذلك يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا تسلّطن النساء و سلّطن الاماء واُمّر الصبيان.

آنکس استکه اخلاقش رساتر است و براستی پسندیده‌ترشما نزد خداوند آنکس است که بعیال خود شایان تر رسیدگی کند و به راستی گرامی‌ترین شماها نزد خداوند پرهیزکارترین شماهااست.

☆(حدیثی از امیرالمؤمنین(ع) دروصف آخرالزمان)☆

۲۵ـ از امام صادق(ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای مردم دورانی آید که نابکار وهرزه، خوش‌مزه وهوشمند شمرده‌شود وشخص بی‌باك و هرزه‌درای را درآن دوران بخود نزدیك سازند و بنوازند و شخص منصف‌را ناتوان وسست بشمارند، فرمود: باو گفته شد یاامیرالمؤمنین این دوران‌در چه‌زمانی باشد؟ درپاسخ فرمود: هرگاه سپرده راغنیمت شمارند ونپردازند و زکوة‌را سود گیرندو بمستحق ندهند وعبادت را وسیله گردن فرازی کنند و صله و دستگیری بمستمندان‌را منت گزاری دانند فرمود: باو گفته شد این درچه زمانی‌است؟درپاسخ فرمود: هرگاه زنها تسلط یابند وکارهارا بکنیزان‌سپارند و کودکان رافرمان‌روا گیرند.

شرح ـ درکلمه تسلطن وسلطن که بظاهر نساء فاعل اولست واماء نایب بجای فاعل‌دوم ضمیر جمع خلاف‌لغت مشهوره‌است وموافق‌لغت اکلونی البراغیث است مگرآنکه کلمه‌النساءوالاماءمبتدای مؤخر اعتبارشوند واز باب اذالسماء انشقت باشند ـ تسلطزنان عبارت ازتقدم آن‌ها است در اجتماع بطوریکه مردان زیرنفوذ آنان درآیند و این دردوران بسیار فاسد وتباهی‌استکه مردم‌اسیراستبدادو ذلیل فرمان‌روایان خود کام میشوند و ازخود رای‌و اراده ندارند و این فرمان روایان هم اسیر پنجه شهوت و ذلیل شیطان هوا و هوسند و دلداده ماهرویان میشوند و خودرا زیر فرمان آنسان می‌گذارند و در این باره قطعه شعری در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه از مأمون‌عباسی نقلشده استکه سروده:

ملك الثلاث الانسات جنانی	و حللن من قلبی بکل مکان
دلم را سه مهروی دل دار برده	که ازعشق خودقلب‌یکجافشرده
مالی یطاوعنی البریة کلها	و اطیعهن و هن فی عصیانی

چرا جمله خلقند فرمان برمن | منم پیرو این سه عصیان کنند ه
ماذاك الا ان سلطان الهوی | وبه غلبن اعزمن سلطانی
نباشدجز ازاینکه سلطان عشقش | که‌شدچیره‌ملك از کف‌من‌ستانده

در صورتیکه یك پیشوای استبداد و خودکام که بنام خلافت مذهبی خود را پیشوا و رهبر انام میداند و مرجع امور دین و احکام میشمارد و از نظر تاریخ خلیفه خردمند و دانش پژوه و دانش پرور بشماراست وضع خود را بدین روش بیان کند حال دیگران روشن است و چون زیبا رویان مهوش بعنوان خانم و دلکش بر مردانی چنین مسلط شوند بناچار کارها را بکنیزان و کلفت های زیردست خود سپارند که وسیله‌خودکامی‌شوندو‌رابطه‌های‌دلخواه‌آنان‌را‌بادیگران‌فراهم‌میسازند و در چنین اوضاع مفسده‌باری استکه زمام حکومت و فرمان بکودکان و یا کودك طبمان واگذار میشود زیرا مردمانیکه غرق منجلاب فساد اخلاقی و شهوت رانی هستند و همه چیز را بازیچه هوا وهوس‌خویش ساختند با پیشوائی کودکان و کودك منشان میتوانند باغراض پلیدخود دست یابند و باید گفتکه فاسدترین وضع یك‌اجتماعی را بهتر ازاین نمیتوان تعبیر کرد که امام متقیان آن‌را در سه‌جمله کوتاه خلاصه کرده‌است:

۱- تسلط زنان بر امور.

۲ـ مسلط ساختن کنیزان و کلفتها در انجام کارها.

۳ـ امارت و فرمانروائی کودکان بی‌ریش و یا کودکان ریش دار.

آری چنین است وضع حکومت‌ها و اجتماعهای فاسد که امروزه زیر یوغ استعمارقراردارندو مستعمره‌چیان زبردست آن‌ها رابااین‌روزسیاه‌افکنده‌اند آری مولا میدانست و این آینده نکبت بار را پیش‌بینی میکرد و بحساب اسفل‌درکات یك‌ملت تقریر کرده‌است وآه سرد کشیده.

آری‌من‌خودم‌دیدم‌وهم‌شنیدم که در دوران‌انتخابات‌مجلس بیست بزمامداری اقبال‌چگونه‌عاشقان کرسیهای مجلس دست‌بدامن خانمهامیشدند وازآنها برای رسیدن بهدف وآرمان خودیاری‌میجستند آری من‌خودم‌شنیدم و بسی در شگفت ماندم و هراسیدم که یکی از زنان معروفه گفته بودمن هشت نماینده در این انتخابات سهم‌دارم باید هشت کرسی نشین مجلس رااز کمتراز دویست‌کرسی نشین‌من بمجلس بفرستم آری‌آری.

بفرموده‌امام حق بین و حق گوی در آخرین درك انحطاط یك اجتماع و یك ملت کار باینجا میکشد که :

خانمهامسلط میشوند و کنیزها وکلفتها راهم بدنبال خودمسلط میسازند وحکمفرمائی وامارت بدست کودکان میافتد چه‌تعبیر رسا وشیوائی است؟

۲٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد بن جعفر العقبي رفعه قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمدالله وأثنى عليه ثمّ قال: أيّها النّاس إنّ آدم لم يلد عبداً ولا أمة وإنّ النّاس كلّهم أحرار ولكنّ الله خوّل بعضكم بعضاً فمن كان له بلاءٌ فصبر في الخير فلا يمنّ به على الله عزّ وجلّ ألا وقد حضر شيء ونحن مسوّون فيه بين الأسود والأحمر ؛ فقال مروان لطلحة والزبير : ما أراد بهذا غيركما ، قال : فأعطى كلّ واحد ثلاثة دنانير و أعطى رجلاً من الأنصار ثلاثة دنانير وجاء بعد غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانير فقال الأنصاري : يا أمير المؤمنين هذا غلام أعتقته بالأمس تجعلني و إيّاه سواء ؟ فقال : إنّي نظرت في كتاب الله فلم أجد لولد إسماعيل على ولد إسحاق فضلاً .

خطبه دیگر از امیرمؤمنان (ع)

۲٦ـ از محمدبن جعفرعقبی که‌سندرا بالا برده تا گوید امیرالمؤمنین (ع) خطبه خواند؛ خدا راسپاس گفت و ستایش نمود وفرمود:

أیا مردم راستیکه آدم نه‌بنده و نه کنیز پس نینداخته و بیار نیاورده و براستیکه همه مردم آزادند ولی خدای‌عزوجل شمارا در اختیار یکدیگر قرار داده و بهمدیگر مسلط نموده است، هر که درآزمایش و بلا افتاد و بخیر شکیبائی کرد(وآنرا در خیر صرف نمودخ‌ل)نبایدبرخداعزوجل بدان منت نهد (و بخود ببالد) .

هلا چیزی (از خراج) فراهم‌شده و ما آنرامیان سیاهپوست و سرخ‌پوست برابر تقسیم‌میکنیم، دراینجا مروان ـ بطلحه وزبیر، گفت دراین سخن جزشما دوتن راقصد نکرده است، فرمود: بهریك از مسلمانان سه اشرفی هیجده نخودی عطا کرد و بیکی از انصار هم سه اشرفی هجده نخودی عطا کرد و پس از آن یك‌غلام سیاه آمد و باوهم سه‌اشرفی هجده نخودی عطا کرد، آن‌انصاری گفت یا امیرالمؤمنین‌این‌غلام‌من‌بوده که دیروزش آزاد کردم مرا و اورا برابرمیسازی؟ درپاسخ فرمود من در کتاب خدا نگریستم و درآنجا ندیدم که فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق بر تری‌و تقدمی باشد؟

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله ولكن الله خول» ـ جزری گفته در حدیث استکه بنده ها برادران شمایند و خول شما که خدا آنها را زیر دست شما قرار داده خول حشم مرد است و اتباعش .

قوله «فمن كان له‌بلاء» یعنی نعمت و مال و آنرا صرف خیر کرد و بمصارف خیر رسانید یا طبق اکثر نسخه‌ها درباره نعمت خدا که توام باسختی و بلاءاست صبر وسکیبائی‌نمودمانند گرفتاری بجهاد وفقر وآزار دشمنان نباید آن‌را برخدا منت‌نهد بلکه خدارا براو منت‌باشد و باو اجر آخرت هم بدهد و مقصود اینستکه مسلمان نباید دربرابر اعمال‌دین خود حق‌بیشتری در قسمت بیت المال بخواهد که خدا مقرر داشته میان مسلمین برابر تقسیم شود .

قوله «علي ولد اسحاق» شاید آن بنده از بنی اسرائیل بوده است چنانچه دراغلب چنین بوده .... پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ظاهر اینستکه ایراد اینخطبه درآغاز زمامداری امیرالمؤمنین (ع) بوده ودر مدینه ایراد شده است زیرا درمجلسی ایراد شده که مروان و طلحه و زبیر هرسه حضور داشتند و اینگونه مجلس همان درمدینه ودر آغاز کار بوده زیرا دیری نگذشت که طلحه وزبیر از مدینه بمکه رفتند و شورش جمل را رهبری کردند ودیگر باعلی (ع) روبرو نشدند مگر دربصره در میدان جنك جمل و امیرالمؤمنین (ع) هم ازمدینه بسوی بصره حركت كرد و از مروان مفارقت نمود واین جمله ایکه مروان بطلحه وزبیر گفت برای این بود که آنهارا نسبت بعلی (ع) بدبین کند وبشورش ومخالفت وادارد زیرا هرگونه اختلاف دردستگاه حکومت علی وبخصوص ازطرف رجال صاحب نفوذی چون طلحه و زبیر بسود دارودسته بنی امیه ومروانیان بود.

آری علی (ع) در آغاز حکومت خود هدف های اصلی اسلام را که پیغمبر «ص» در نظر داشت در نظر گرفت و در مقام اجراء آن بر آمد و در این خطبه کوتاه دو اصل مهم را طـرح کرده است.

۱- الغاء رقیت. اگر قدری تامل شود وازروی انصاف قضاوت شود باید گفت کلامی صریحتر ورسا تر درالغاء رقیت ازاینکلام نیستکه:

آدم ابوالبشر نه بنده آورده است ونه کنیز وهمه مردم آزادند.

آیا الغاء رقیت که رسم جاهلیت وشیوه جهان کهن و جباران جهان بود باچه عبارتی صریحتر ازاین میشد ادا کرد ولی مقاصد دنیاطلبان و سرمایه داران نگذاشت علی این اصل اسلامی رااجراء کند و جامعه بشری راازراه مسلمانی باین نعمت برساند وپس ازقرنها این اصل اسلامی بصورت یك قانون بین المللی درآمدو بنام یك امریکائی بثبت رسید با اینکه باید گفت علی بود که بااین فرمان صریح ومستدل حکم الغای رقیت راصادر فرمود.

۲- الغای تبعیض نژادی و برابری مطلق میان مسلمانان از نظرمالی وحقوقیکه میفرماید «نحن مسوون فیه بین الاسود والاحمر» ماسیاه پوست وسرخ پوست را برابر میدانیم چه تعبیر شیواورسائی یعنی درنظر اسلام ازاقصای معموره شمال که نشیمن گاه سرخ پوستانست تاآخرین نقطه‌ی معمـوره استوائی و جنوب استواء که محل سیاه پوستانست یکیست واسلام بهمه نظربرابر دارد وبهمه رعایت عدالت وبرابری را مینماید.

آری این هدفهای بشرپرور و مقدس بود که علی(ع) راازمردم دوران خودجدامیکردوبگوشه‌ها میکشانید و ببیابانها میکشید آری این هدفهای اساسی علی بود که در آینده دور و نـزدیك بصورت یکی ازآرمانهای عمومی بشری جلوه گر شد و امـروز شعار میلیارد ها بشر روی زمـین شده است.

آری علی (ع) بود که روی ایده‌های خود استوار ماند و در راه آنها مبارزه کرد تافدای آنها شد و خون پاك خود را نثار آنها کرد آری زمین بشریت از این خون پاك و بشر دوست و سرشار مکید و در نسلهای آینده بجوش آمد و موج بر داشت و امروز بصورت یك اقیانوس جلوه گری میکند.

(حديث النبي صلى الله عليه وآله حين عرضت عليه الخيل)

٢٧ ـ أبوعليّ الأشعري ، عن محمّد بن سالم ، وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، جميعاً ، عن أحمد ابن النضر ، ومحمّد بن يحيى ، عن محمّد بن أبي القاسم ، عن الحسين بن أبي قتادة جميعاً ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خرج رسول الله صلى الله عليه وآله لعرض الخيل فمرّ بقبر أبي اُحيحة فقال أبوبكر : لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصدّ عن سبيل الله و يكـذّب رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : خالد إبنه بل لعن الله أباقحافة فوالله ما كان يقري الضيف ولايقاتل العدوّ فلعن الله أهونهما على العشيرة فقداً فألقى رسول الله صلى الله عليه وآله خطام راحلته صلى الله عليه وآله على غاربها ثمّ قال إذا اُنتم تناولتم المشركين فعمّوا ولاتخصّوا فيغضب ولده ثمّ وقف فعرضت عليه الخيل فمرّ به فرس فقال عيينة بن حصن : إنّ من أمر هذا الفرس كيت و كيت ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ذرنا فأنا أعلم بالخيل منك فقال : عيينة و أنا أعلم بالرّجال منـك ، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى ظهر الدم في وجهه فقال له : فأيّ الرّجال أفضل ؟ فقال عيينة بن حصن : رجالٌ يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على كواثب خيلهم ثمّ يضربون بها قدماً قدماً فقال رسول الله

حديث پيغمبر (ص) در سان اسبها

٢٧ـ ازجابر ازامام باقر (ع) گويد روزى رسولخدا (ص) براى سان ديدن اسبان بيرون شدو بگور ابي‌احيحه عبور كرد ابوبكر گفت خدا صاحب اين گور را لعنت كند بخدا سوگند كه‌سد راه خدا بودو رسولخدا (ص) را تكذيب‌ميكرد خالد پسر ابي‌احيحه در پاسخ گفت بلكه خدا ابى قحافه (پدرت را) لعنت كند كه بخدا نه مهمان‌نواز بود و نه نبردكن بادشمن (نه سخاوت داشت‌ونه‌شجاعت) خداوند هر كدام اين‌دو كه در عشيره خود بيمقدارتر وزبونتر بودند لعنت كند، رسولخدا (ص)مهار ناقه خودرا بر پشت شانه آن انداخت وسپس فرمود وقتى شماها ازمشركين بدميگوئيد بطور عموم تعبير كنيد ونام خصوصى كسى رانبريد تافرزندش بخشم آيد.

سپس بازايستاد و اسبان را از برابر او گذرانيدند و اسبي براو گذر كرد وعيينة بن حصن گفت اين اسب چنين وچنانست (و از آن‌تعريف و توصيف كرد) رسولخدا (ص) فرمود ما را وا-گذار من خود باسبان از تو داناترم عيينه (گستاخانه) در پاسخ آن حضرت گفت و من بمردان از تو دانا ترم.

پس‌رسولخدا (ص) خشم كرد تا خون در چهره‌اش نمايان شد و روى مباركش سرخ گرديدو باو گفت كدام مردان بهترند؛ عيينه درپاسخ آن‌حضرت گفت: مرداني كه درنجدند و شمشيرهاى‌خود رازوى شانه‌هاى خود مى گذارند ونيزه‌ها برشانه اسبان خود جلوزين و باآنها ميزنند و پيشروند رسولخدا (ص) فرمود تودروغ گفتى بلكه مردان اهل يمن بهترند ايمان از يمن است و حكمت و

صلى الله عليه وآله : كذبت بل رجال أهل اليمن أفضل، الايمان يمانيٌ والحكمة يمانيّةٌ ولولا الهجرة لكنت امرءاً من أهل اليمن .

الجفا والقسوة في الفدّادين أصحاب الوبر، ربيعة و مضر من حيث يطلع قرن الشمس، و مذحج أكثر قبيل يدخلون الجنّة و حضرموت خيرٌ من عامر بن صعصعة ـ و روى بعضهم خيرٌ من الحارث بن معاوية ـ وبجيلة خيرٌ من رعل وذكوان وإن يهلك لحيان فلاأُ بالي .

خردمندی و فرزانگی هم از یمن است اگر هجرت نبود که مرا بمدینه انداخت من خود مردی از اهل یمن بودم.

جفا و ناسپاسی و سخت‌دلی در جنجالچیان و شترداران است چادرنشینان و خانه‌بدوشان که قبائل ربیعه ومضر باشند از آنجا که‌شعاع سرخگون خورشید درسرزمین عربستان برمی‌آید و مذحج یمن بیشتر تیره‌ای باشند که ببهشت روند وتیره حضرموت بهتر از تیره صعصعه باشند و برخی روایت کرده‌اند که بهتر از تیره حارث بن‌معاویه هستند وتیره بجیله ازاهل یمن‌بهتر از تیره رعل‌وذکوان سلیم‌هستند واگر تیره‌لحیان نابود شوندمراباکی نیست.

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ « قوله اصحاب الوبر» یعنی بادیه نشینان که چادر های‌خود رااز مو و کرك میسازند (در برابر اهل مدر یعنی دهنشینان که خانه ازگل وخشت میسازند) ـ پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم‌ـ این‌حدیث بسیار پرمعنی‌وقابل مطالعه‌ودقت است ازچندنظر.

۱ـ ازنظرمحل‌صدور وجریان‌آن که درچه‌زمانی‌بوده ودرچه‌دورانی‌اززندگی‌رسول‌خدا (ص) و این گوریکه بر آن گذر کرده است وبرسر آن این ستیزه وجدال برخواسته ورشته‌سخن تا بدینجاها کشیده‌است کجابوده‌است واین‌خالد که‌بوده که‌بااین گستاخی باابوبکر سخن گفته‌است در خودحدیث هیچ‌نشانی ازاین موضوع درج نشده‌است آنچه ازحدیث بر می‌آید اینستکه ابوبکروخالد و عیینة بن حصن درخدمت حضرت‌بودند و ببازدید رمه‌اسبان قشون‌میرفتند وجود عیینة در خدمت آن حضرت وبازدید ازاسبان نشانه اینست که زمان‌جریان این‌حدیث دردوران اقتدار پیغمبربوده است و اندکی پیش‌از فتح‌مکه یابعداز آنست زیراعیینة بن‌حصن درفتح مکه‌ملازم رکاب پیغمبر (ص)بوده و ظاهراً مقصود ازخالد هم‌همان خالدبن ولیدباشد ولی‌قبر پدراو بعیداست که درمدینه باشد و بلکه مسلماً درمکه است زیرااو ازسران بنام‌قریش بود ودر شرك‌مرد ومبارزه ومناقشه او درباره پیغمبر اسلام درتاریخ ثبت‌است و می‌توان گفت که این‌جریان درمکه واقعشده وپس ازفتح مکه بوده است قبل ازجنك حنین یابعداز آن وبیشتر احتمال‌دارد که قبل‌از جنك‌حنین باشد وخود این بازدید پیغمبر (ص) ازخیل‌ازمقدمات حرکت قشون برای‌جنك حنین‌ونبردباقبائل هوازن‌باشد و بنابراین ابو حیحه کنیه همان ولیدبن مغیره مخزومی پدر خالد است که با ابوبکر ستیزه کرد وسخت بروی او ایستاد و در برابر لعن پدر بپدر او بد گفت و اورا مردی فاقد جود و شجاعت و بی لیاقت و بی اهمیت وصف کرد.

۲ـ گستاخی عیینة بن حصن‌فزاری دربرابر پیغمبر وبی‌ادبی وجسارت بآن‌حضرت بازشت ترین تعبیر که نشانه ناسپاسی وجفا و سخت‌دلی عربهای بیابانی حجاز ونجد است که پیغمبر(ص) در جواب وی آنها رابدان توصیف کرد.

۳ـ بردباری وحلم و کرم‌اخلاق‌پیغمبر دربرابر این‌مرد بی‌ادب وجفاکار که دربرابر پیغمبراسلام با این اقتدارچنین سخن‌زشت وناهنجاربرزبان‌راند.

٤ـمیزان‌فضیلت‌ازنظریك‌پهلوان‌عرب‌ورئیس‌ایل‌و بتعبیردیگرایلخانی‌بنی‌فزاره‌واز نظر پیغمبر اسلام.

معیار فضیلت در نظر عیینة همان قلدری و آدمکشی وچپاول است ولی از نظر پیغمبر اسلام میزان فضیلت ایمانست و حکمت، عقیده ودانش و ایده و اخلاق پایدار، و ایـن دو صفت در میان قبـائل بسیار کم و در سرزمین پهناور شبه‌جزیره عربستان درمردم‌یمن وجودداشت.

مردم‌یمن ازنظر سابقه‌تاریخ مردم‌متمدن و شهرنشین وپرورش یافته شبه‌جزیرة العرب بشمـار میرفتند واینوضعیت مربوط‌بوسائل تعلیم وتربیت ونظم اجتماعی‌وتمدنی بود که ازدیر زمانی درمیان آنهابوجود آمده‌بود بدینشرح:

الف‌ـ داستان بلقیس که درتاریخ بنام‌ملکه سبامعروف‌است وقرآن شرح حال اورابیان کرده است دلالت دارد که سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده است و دارای نظام اجتماعی مترقی در وضع کشور مشروطه سلطنتی بوده زیرا در قرآن چنین فرموده است (۲۲ـ النمل) ای اشراف و بزرگان در این کار بمن رأی بدهید من در کاری‌تصمیم نگیرم‌تاشما گواه‌وموافق و هـم عقیده من باشید.

وپیوست بلقیس باسلیمان وازدواج و همسری و پذیرش کیش اوباعث مزیدترقی وپیشرفت و تمدن کشور یمن گردید.

ب ـ موضوع سد بندی و آباد و عمران محیط یمن که خداوند در سوره سبا بشرح آن پرداخته است با آنچه از اخبار و تواریخ در باره آن رسیده خود دلیل دیگریست از هوشمندی تمدن مردم یمن.

ج‌ـ پیوست یمن‌بکشور پهناور ومتمدن فارس وایران قدیم دردوران انوشیروان‌و زمان عظمت علمی ومدنی کشورساسانی دلیل دیگری‌است برسابقه تمدن‌یمن ودر کتاب سیره‌ابن هشام شرح آنرا چنین نگاشته‌است:

ج۱ص٤٠ـ چون‌تسلط حبشه بریمن طولانی شد سیف‌بن ذی‌یزن حمیری پیش قیصرروم رفت و به او شکایت کـرد و از او خواست که آنان را از یمن بیرون کند و خود متصدی آن گردد و هر که را خواهد به یمن فرستد تا از طرف او فرمان دار یمن باشد، قیصر روم به شکایت او توجهی نکرد.

اوهم نزد نعمان‌بن منذررفت که ازطرف خسروایران درحیره و سرزمین عراق‌والی بود و از حکام‌حبشه بدوشکایت برد، نعمان گفت من‌سالی یکبار نزدخسرو باریابم، باش تاوقت آن رسد نزد او ماند وبااو بخدمت‌خسرو رسید وخسرو در ایوان خودجلوس می کرد درزیر تاج‌بزرگی که از طلا ساخته شده وبا دانه‌های یاقوت و لؤلؤ وزبرجد پرداخته بود و بازنجیری از سقف آویخته و خسرو زیر آن می نشست (وپس از بیان ورود او بخسرو) گوید عرضحال خود را بدین صورت بعرض رسانید:

پادشاها بیگانه‌ها بر کشور ماچیره شدند.

خسرو ـ کدام بیگانه‌هـا حبشی‌ها یاسندیها؟ گفت آری‌حبشی‌ها ومن آمدم‌تا مرا یاری کنی و کشور مرازیر سلطنت خودبگیری.

خسرو ـ کشورت دوراست و کم استفاده من‌قشون ایرانرا درسرزمین هلاکت‌بار عربستان نمی اندازم وبدان نیازی ندارم، ده‌هزار درهم بایك دست‌جامه به‌او بدهید؛ چون‌سیف پولهاراازاو گرفت بیرونشد ونثارمردم کرد وخبر آن‌بشاه‌رسیدو گفت‌راستی‌این‌داستانی دارد اوراخواست‌و گفت‌تو بخشش شاه‌را نثارمردم کردی؟

سیف ـ من باپول چه‌کار دارم؟ کوههای کشورم همه طلا و نقره است (باینوسیله خسرو را تشویق کرد)

خسرو یك‌جلسه شوری ازحکمرانان خودفراهم ساخت و گفت شما درپیشنهاد این مرد چه نظر دارید؟یکی گفت‌جمعی‌درزندان‌هاباشند که‌محکوم‌به‌اعدامندآنهاراهمراه‌او بفرست‌اگرمردند که بسزای خود رسیدند واگر پیروز شدند ملکی بدست‌آوردی‌خسرو هشتصد مردزندانی رابفرماندهی یکی از خود آنهـا بنام وهرز که درسن و فضل و خاندان لیاقت داشت با او فرستاد و هشت کشتـی در اختیار آنها گذاشت و دو کشتی غرق شد و شش کشتی بساحل یمن رسید و سیف تاهرچه‌توانست در قوم خود زیر فرمان وهرز جمع کرد و گفت پایم بپای تو بسته است تا با هم بمیریم یـا پیروز شویم.

وهرز ـ به‌انصاف سخن کردی، مسروق بن ابرهه سرداریمن‌هم لشگرفراهم کرد و دربرابر آن ها آمد ووهرز پسر خود را فرستاد تا با آنها یك‌نبرد آزمایشی کند و کشته شدوهرز بر آن ها خشم کرد و چون دو لشگر در برابر هم صف کشیدند گفت پادشاه آنها را بمن نشان بدهیـد ، گفتند آنکه سوار فیل است و تاج برسر دارد و یك دانه یاقوت سرخ‌بر تارك دارد پادشاه آنهـا است گفت اورا بمن گذارید و مدتی طول کشید و گفت‌اکنون برچه سوار است؟ گفتندسواراسب شده‌است گفت ولش کنید مدتی گذشت و گفت برچه سوار است؟ گفتند سوار استر شده‌است گفت زاده الاغ‌است و خوار شد وملکش خوارشد.

گفت من تیری به‌او می‌زنم‌اگر دیدید یارانش جنبشی‌نکردندبرجای خودباشید تامن‌فرمان‌دهم زیرا تیرخطا رفته واگر دیدید همه گرداو جمع‌شدند و بجنب و جوش افتادند من او را هدف گرفتم برآنها یورش برید و سپس زه کمانی راکشید که جزاو نمی‌توانست آن زه را بکشد و دستور داد ابروانش را بالای دیده‌هایش بستند و تیر را برهمان یاقوت تارك اوزد و برمغزش نشست واز پشت سرش بدر شد و از استر بزیر افتاد و حبشه دور او لولیدند و فارسیان بر آنها حمله بردند وآنها را شکست دادند تاکشته شدند و بهرجا گریختند و وهرز وارد صنعاء شد ـ پایان نقل از سیره ابن هشام .

پس ازتسلط وهرز بریمن کشور یمن تحت‌الحمایه کشور ساسانی بود تـااسلام منتشرشدویمن و ایران راهم فراگرفت این ارتباط مردم یمن با ایران وتربیت وتمدن ایرانی سبب‌شد که‌اعراب‌یمن دارای هوش و استعداد و واقع بینی سرشاری شدند و برای فهم حقائق اسلام از سایر قبائل عرب

آماده‌تر گردیدند.

دنباله کلام ابن‌هشام:

چون وهرز می‌خواست وارد شهر صنعاء شود پرچم او بلند بود و دروازه شهر کوتاه؛ گفت من پرچم خودرا سرزیر وارد شهر نکنم باید دررا خراب کنید و آن دررا خراب کردند وباپرچم افراشته واردشهر شد و سیف‌بن ذی‌یزن دراین باره قطعه‌شعری سرود که درآن زوال ملك حبشه و استقرار ایران رادریمن‌یادآور شد.

وامیة بن ابی‌الصلت هم دراین‌باره این‌قطعه راسروده است:

خونخواه چه ذی یزن باید بودن — کاندر دریـا تواند گره گشودن
از قیصر رم که حال کوچیدن داشت — درخواست ولی نیافت جـز نبودن
دهسال گذشت و نزد خسرو رفت — با خواری خویش و مال رهنمودن
آورد گروهی از آزاد مردان را — بـا جوش و شتاب ره پیمـودن
وه جمـله یلان آزادی بخـش — کانهارانمی‌توان بکس مثل نمودن
اسپید و گو و یـلان و سرور — شیران ز بیشه بـر وریدن
از تیر و کمان زنند پیکان بهدف — دشمـن بشتاب باید بخون کشیدن
شیران بسك سیاه بردند یـورش — سك ها را چاره نبد جز دویـدن
می نوش که‌تاج برسرت‌شایان‌باد — در کاخ غمدان خانه آرمیدن
می‌نوش گوارا که زبن‌برافتادند — می بال بخود براد مرد بـودن
اینست بزرگی نه دوپیمانه ز دوغ — آمیخته بـا آب که آورد شاشیدن

بنظر من این قطعه شعر عرب صریح که در قرن سوم اسلامی در کتابی متین چون سیره ابن هشام درج‌شده است مدحی بلیغ وافتخاری عریق از ایرانیان را دربر دارد که نتوان سندی گویاتر و معتبرتر از آن بدست آورد و نتوان جزاسلام را برآن برتری داد خود اشعار بسیار پرمعناتر نداز این‌ترجمه دست‌وپا شکسته که من شتابانه دراینجا بنظم و نگارش آوردم وامیداست در موقع مناسب تری شرح‌وبیان بیشتری دراینباره نشرشود.

د- تشکیل‌سلسله‌ملوك‌تبع که مدتهادرآن‌قسمت دارای‌نظام حکومت‌بودندو‌بآداب‌وقوانین‌بهبود پیوسته‌وازآن طرفداری میکردند.

همه‌این سوابق تاریخی اعراب یمن‌را ازسائر اعراب جزیرةالعرب امتیاز داده بود و از نظـر اخلاق و آداب و هوش ودیانت پیش‌انداخته بود واز اینجهت‌پیغمبر (ص) میفرماید ایمان‌وعقیده یمانی است وحکمت که عبارت ازفهم حقائق‌وتهذیب اخلاقست یمانی‌است.

هـ- صراحت پیغمبر اسلام درطرفداری ازدانش واخلاق و برکناری آن‌حضرت از هر گونـه تعصب ونژاد دوستی و طرفداری از تیره وعشیره بهمین‌جهت‌عرب‌یمن‌راستوده‌وازقریش که‌تیره‌وتبارش بوده‌اند چشم پوشیده وفرموده است‌اگر نبود که‌هجرت درمیان‌آمد ومهاجرین در اسلام بعنوان خود ممتاز گردیدند و در قرآن بهمین عنوان ثبت شدند من‌خودم‌را یك‌مرد‌یمانی‌می‌دانستم‌وباصطلاح امروز نام فامیلی خودرا یمانی می گرفتم.

ثمّ قال: لعن الله الملوك الأربعة جمداً ومخوساً ومشرحاً وأبضعة واُختهم العمردة لعن الله المحلّل والمحلّل له.

مجلسی ره گوید «قوله الایمان یمانی» جزری گفته است در حدیث استکه الایمان یمانی و الحکمة یمانیة همانا چنین فرموده‌است برای آنکه ایمان ازمکه پدیدارشد ومکه‌ازتهامه‌استوتهامه‌از زمین یمن واز اینجهت گفته‌شده الکعبة الیمانیة و گفته شده‌است که اینکلمه رابخاطر انصار مدینه فرموده‌است زیرا آنها ازعربهای یمن‌بودند وهم‌آنهاایمان و مؤمنان رایاوری کردند ومأوی دادندو ایمان را بدانها منصوب کرد ....

«قوله لولاالهجرة» شاید مقصود این باشد که اگرمن ازمکه هجرت نکرده بودم امروزه از اهل یمن بودم‌زیرامکه ازیمن است یامقصود اینست که اگر ازنخست مدینه‌رادارالهجرة نکرده بودمو بامر خدااختیار نکرده‌بودم یمن راوطن خودمیساختم یامقصود اینست که اگرهجرت عنوان اشرفی نبود من خود را درشمار انصار قرار می‌دادم واز یمانی‌ها میشدم پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم- کلام جزری که مرحوم مجلسی هم پیروی او مکه را از یمن دانسته است مورد اعتراض است.

۱ - از نظر تقسیمات جغرافیائی سر زمین شبه جزیرة العرب را پنج قسم کرده اند از جنوب بشمال.

۱ - یمن ۲ - یمامه ۳ - تهامه ٤ - حجاز ٥- نجد و مکه را جزء حجاز شمرده‌اند و جزء یمن ندانسته‌اند.

۲- مقصود پیغمبرصرف انتساب بقطعه‌زمین نیست بلکه مقصود قبائل ازاین سرزمین‌ها است و ازاینجهت اصحاب وبررا که مورد انتقاد قرارداده است بدو قبیله ربیعه و مضر تفسیر کرده وشك نیست که قبائل قریش ازتیره‌های مضر محسوبند وربطی بقبائل یمن‌ندارند.

دنباله حدیث۲۷-

سپس فرمودخداوند لعنت کند ملوك‌اربعه را که جمد و مخوس ومشرح وابضعه بودند (مخوس ومشرح بروزن منبر- اینچهارراملوك اربعه مینامیدند که پسران معدی کرب بودند رسولخداآنان را بهمراه خواهرشان بنام عمرده لعنت کرد)

خدالعنت کند محلل و محلل‌له را.

شرح- ازمجلسی ره- درنهایه گفته است درحدیث‌آمده است که لعن الله المحلل والمحلل‌له(و باالفاظ دیگر هم از همین ماده حدیث را نقل کرده و پس از تشریح لغوی آن گفته است) معنی همه آنها اینست که مردی زنش‌را سه‌طلاقه کند ومرد دیگری اورا بزنی گیرد بشرطاینکه پس‌ازوطی طلاقش‌دهد تابرای شوهرنخست حلال گردد که اورا بازبزنی گیرد

طیبی در شرح مشکوة گفته است شوهر زن ملعونست برای آنکه نامرد و بیشرم و پست‌است که تا سه بار زنش را طلاق داده و راضی شده که باینوضع باز هم او را بزنی گیرد و محلل ملعونست برای آنکه مانند نره بز خود را اجاره داده تا باوطی آن زن کار دیگری رااصلاح کند تااینکه گوید:

ومن یوالي غیرموالیه ومن ادّعی نسباًلایعرف .

من می گویم اگر طلاق را بر محلل شرط کنند در نظر بیشتر عامه نکاح باطلست ولعن برمحلل را باینصورت حمل کرده‌اند و قول به بطلان بنا بر اصول اصحاب ما نیز بعید نیست ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ قول به بطلان نکاح وجهی ندارد و اگر چنین شرطی صحیح نباشد و منافی بـا اختیار زوج باشد خود شرط باطل است خصوص اگر در ضمن عقد خارج از نکـاح شرط شده باشد .

سپس مجلسی ره گوید بدانکه ممکن است عبارت حدیث بمعنی دیگر هم حمل‌شودجزاینمعنی که‌عامه گفته‌اند:

۱ـ مقصود ازمحلل‌ومحلل‌له تاخیر ماه حرام باشد که‌آن‌رانسیء نامندو در زمان‌جاهلیت‌معمول بوده است زمخشری گفته جنادة بن عوف کنانی درزمان جاهلیت مطاع‌بود و در موسم حج بر پشت یکشتری برپا میشد و ببلندترین آواز خود می گفت معبودان شمامحرم را برای شماحلال کردند شما آن‌را حلال‌شمارید ودرسال آینده جارمیکشید که معبودان شما محرم را برشماحرام‌دانسته‌اند و شماها هم آن‌را حرام‌دانید.

وعلی‌بن ابراهیم گفته‌است مردی از کنانه بوده که در موسم حج میایستاده و میگفته‌من‌خون محللان را که طی و خثعم باشند در ماه محرم حلال کردم و آن را تاخیرانداختم و بجای آن ماه صفر را حرام ساختم‌و در سال آینده جار میکشید که من‌ماه صفررا حلالکردم وآن‌رابتأخیرانداختم وبجای آن محرم‌را حلال ساختم انتهی.

وشاید این معنی به‌روایات واصول اصحاب ما اوفق باشد.

۲ـ مقصود مطلق‌تحلیل حرام الهی باشد.

دنباله حدیث۲۷ـ

و هر که رابطه ولاء خود را باجز مولاهای خود قراردهد وهر کسیکه مدعی نژاد و نسبی گردد که شناخته نشود .

شرح‌ـ چون در صدر اسلام هر کس از مسلمانان که‌ازنژادعرب نبود باید خودرا وابسته بیك خاندان عرب کند و بزبان امروز اینوابستگی شرط قبول شناسنامه مسلمانی و حفظ حقوق مدنی او بود و این عنوان از رابطه آزاد کردن بندگان گرفته شده بود که هرگاه کسی بنده‌ای راآزاد میکرد آن بنده به‌رابطه آزاد کردن مولای او بود و آزاد کننده هم مولای او بود واین رابطه در نظام اسلامی از زمان عمر که دفتر حقوق تنظیم شد جزء ملیت اسلام گردید وهر مسلمانی باید یا از نژاد عرب باشد و یا وابسته بیك خاندان عرب معرفی شودونسب‌ولاءاز نظراحکام‌خاصه‌وازنظر اعتبار اجتماعی خود آثار و احکامی داشت و بسیار میشد که باینجهت رابطه ولاء دروغین یا نسب دروغی جعل میکردند.

والمتشبّهين من الرّجال بالنساء والمتشبّهات من النساء بالرّجال .

ومن أحدث حدثاً في الإسلام أو آوى محدثاً ومن قتل غير قاتله أو ضرب غير ضاربه و من لعن أبويه، فقال رجل: يارسول الله أيوجد رجلٌ يلعن أبويه ؟ فقال : نعم ، يلعن آباء الرّجال و أُمّهاتهم فيلعنون أبويه لعن الله رعلاً وذكوان وعضلاً ولحيان والمجذمين من أسد وغطفان وأبا سفيان بن حرب وشهيلاً ذا الأسنان وابني مليكة بن جزيم ومروان و هوذة وهونة .

مانند اینکه معاویه برای جلب زیاد بمعاونت خود و جدا کردن او از امیرالمؤمنین نسب اموی برای او تراشید واورا برادرخودوفرزندابی‌سفیان‌خواندوچون باعتباراختلاف‌حکومت‌هااعتبارخاندان های عرب و وابستهگی بدانهاتغییر میکرد برخی‌مردم هم‌رابطه ولاء و نسب خود را بر طبق وضع زمانه عوض میکردند و خود را مولای یك خاندان محبوب‌تر نزد حکومت وقت معرفی میکردند یا اینکه نسب خودرا دروغی اظهار میداشتند مثل اینکه برخی مردم در این زمان از نظرشناسنامه‌چنین میکنند و ملیت خود رابرای مقاصدی، دروغی اظهار میدارند، برای جلوگیری از اینموضوع پیغمبر اسلام این لعنتنامه را صادر کرده است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و آن مردانی که خود را بمانند زنان سازند و آن زنانی که خود رابمانند مردان کنند .

شرحـ از مجلسی ره ـ « قوله والمتشبهين الخ » باینکه مرد لباس مخصوص زن را بپوشد یا آرایش مخصوص بزن رابخود گیرد و بعکس ومشهور میان‌علمای‌ما حرمت در هردواست پایان نقل‌از مجلسی ره .

من گویم ـ تشبه هر کدام بدیگری در صفات خاصه جنسی مانند اینکه مردی مفعول واقعشود یازنی بعنوان مساحقه خود رافاعل قراردهد انسب بمقام‌است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و هر که در اسلام حادثه‌ای پدید آورد و بدعتی نهد (و در برخی اخبار بقتل نفس تفسیرشده است از مجلسی ره) یـا آنکسکه حادثه‌ای پدید کرده بمنزلش‌جای دهدواورا درپناه خود گیردوهر که جزقاتل خودرا بعنوان انتقام‌بکشد (یعنی ولی خون‌باشد واز جز شخص قاتل انتقام گیرد که‌شرعاً بایدقصاص شود یامقصود اینستکه جز کسیکه باوهجوم کرده ومیخواهد اورا بکشد بقتل رساند از مجلسی ره) ویا جز کسیکه اورا میزند بزند وهر کس پدر ومادر خودرا لعنت کند.

مردی گفت یارسول‌الله آیامردی هم یافت میشود که پدر ومادر خودرا لعنت کند؟ در پـاسخ فرمود: آری پدرمردم ویا مادر مردمرا لعنت‌میکند وآن‌ها درعوض پدر ومادرش رالعنت میکنند (و این‌فرد خفی لعن برپدر ومادر استکه پیغمبر(ص) توضیح داده).

و خدا لعنت کند قبیله رعل و ذکوان و عضل و لحیان و تیره جذیمه از قبیله اسد و غطفان را و ابوسفیان وشهیل ذاالاسنان ودو پسرملیکة‌بن جزیم ومروان وهوذه وهونه را.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ قوله شهیلا ـ با شین نقطه دار و باء یك نقطه و در برخی نسخه‌ها

۲۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ مولى لأمير المؤمنين عليه السلام سأله مالاً فقال : يخرج عطائي فأُقاسمك هو ، فقال لا أكتفي وخرج إلى معاوية فوصله فكتب إلى أمير المؤمنين عليه السلام يخبره بما أصاب من المال فكتب إليه أمير المؤمنين عليه السلام :

أمّا بعد فإنّ ما في يدك من المال قد كان له أهل قبلك وهو صائر إلى أهله بعدك و إنّما لك منه ما مهّدت لنفسك فآثر نفسك على صلاح و لدك فإنّما أنت جامع لأحد رجلين : إمّا رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت وإمّا رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعت له وليس من هذين أحد بأهل أن تؤثره على نفسك ولا تبرد له على ظهرك، فارج لمن مضى رحمة الله وثق لم بقي برزق الله .

با سين بی نقطه و ياء دو نقطه ضبط شده و شايد نام مردی باشد مانند آنچه پس از او در حديث ذكر شده است.

حكايت يكی ازموالی اميرالمؤمنين (ع)

و نامه آن‌حضرت بوی :

۲۸ـ ازامام صادق (ع) فرمود. يكی ازآزاد كرده‌های اميرالمؤمنين (ع) پولی‌ازآن‌حضرت درخواست كرد اوفرمود بهره‌عطای منكه ازبيت‌المال بيرونشد من آن‌را باتو بخش‌ميكنم (يعنی‌نيمی ازمن باشد ونيمی ازتو) گفت برای‌من بس‌نيست ومن باين‌اكتفاء نكنم و بيرونشد نزد معاويه رفت و او بوی صله‌ای داد و او هم نامه‌ای به اميرالمؤمنين نوشت و گزارش داد كه چه اندازه‌پول دريافت كرده است.

اميرالمؤمنين (ع) درپاسخ اواين نامه‌را نوشت:
اما بعد راستی آنچه مال‌دردست تواست پيش از تو دردست ديگری بوده و پس از توبدست ديگر افتدتوازآن همان بهره‌داريكه برای خودبرداری،خودرابرپس انداز برای فرزندت مقدم دار زيرا تو برای يكی‌ازدو جانشين فراهم كنی ياآنكه در طاعت خدايش بكارزند دراينصورت او سعادت مندشد بدانچه تو خودرا برای‌آن بدبخت كردی ويا كسيكه آنرا در نافرمانی خدا بكار زند و بدانچه‌برايش‌فراهم كردی‌بدبخت شده‌وهيچكدام اين‌دوشايسته نباشد كه‌آن‌ها را برخودت برگزينی‌و پيش‌داری و برای‌او باری بردوش خود گزاری، برای آنكه گذشته برحمت‌خدا اميدوار باش وبرای آنكه بماند بروزی خدااعتماد كن.

شرح- ازمجلسی ره ـ «قوله فارج‌لمن‌مضی» يعنی‌درباره‌آن فرزندانتكه در گذشته‌انداميدوار باش ـ پايان نقل از مجلسی ره.

«(کلام علی بن الحسین علیهما السلام)»

۲۹- حدثني محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن الحسن بن محبوب ، عن عبدالله بن غالب الأسديّ ، عن أبيه ، عن سعيد بن المسيّب قال : كان عليّ بن الحسين عليهما السلام يعظ الناس و يزهّدهم في الدّنيا ويرغّبهم في أعمال الآخرة بهذا الكلام في كلّ جمعة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وحفظ عنه و كُتب كان يقول :

أيّها الناس اتّقوا الله واعلموا أنّكم إليه ترجعون فتجد كلّ نفس ماعملت في هذه الدّنيا من خير محضراً وماعملت من سوء تودّ لو أنّ بينها وبينه أمداً بعيداً ويحذّركم الله نفسه ؛ ويحك يا ابن آدم الغافل وليس بمغفول عنه .

يا ابن آدم إنّ أجلك أسرع شيء إليك ، قد أقبل نحوك حثيثاً يطلبك ويوشك أن يدركك و كأن قد أوفيت أجلك وقبض الملك روحك وصرت إلى قبرك وحيداً فرداً إليك فيه روحك واقتحم عليك فيه ملكان ناكر ونكير لمساءلتك وشديد امتحانك ، ألا وإنّ أوّل مايسألانك عن

من گویم در نامه امیرالمؤمنین (ع) انتقادی ازاین‌روی برنده بمعاویه‌نشده است و نسبت‌بمالیکه اخذ کرده بیان حرمتی نگردیده و چنان بر می‌آید که رفتن او بنزد معاویه باجازه خود حضرت بوده و مالی را هم که گرفته است باعتبارسهم‌خوداز بیت‌المال بوده و یا به حساب در یافت باجـازه علی (ع) .

سخنی ازعلی بن‌الحسین (ع)

۲۹ـ سعیدبن مسیب گوید علی بن‌الحسین(ع) راشیوه بود که درهر روزجمعه درمسجد پیغمبر (ع) مردم را پند میداد و آن‌هارانسبت بدنیا دعوت بزهد میکرد و بکار آخرت ترغیب مینمود و این‌سخنرانی ازوی حفظ‌شده و نوشته گردیده آن‌حضرت درهر جمعه میفرمود:

أیامردم ازخدا بپرهیزید و بدانید که نزداو برمیگردید و هر کس آنچه کار خوب در این دنیا کرده است دریافت میکند و برای او حاضر میشود و هرچه کار بدهـم کـرده در برابر او حاضرشود و آرزو کند کـه کاش میان او واینکردار بدش مدت طولانی فاصله بود و خداوند شما را از خود برحذر داشته ، وای بر تو ای آدمیزاده غافل با اینکه از تو غفلت نشود وحساب تو را دارند .

ای آدمیزاده مرگ تو از هرچیز شتابنده‌تر است محققاً بتو روی آورده و باکمال جدیت تو را میجوید و نزدیك است گریبانت را بگیرد و گویا اینکه عمرت بسررسیده و فرشته خداجانت را گرفته و تنها بگورت در افتادی و جانت بتنت بر گشته و دو فرشته خدا بنام ناکر و نکیر نـا خوانده و بی اجـازه برای باز پرسی از تو بگورت درآمده‌اند و تورا سخت‌آزمایش میکنند.

ربّك الذي كنت تعبده وعن نبيّك الذي اُرسل إليك و عن دينك الذي كنت تدين به و عن كتابك الذي كنت تتلوه وعن إمامك الذي كنت تتولّاه ، ثمّ عن عمرك فيما كنت أفنيته ومالك من أين اكتسبته وفيما أنت أنفقته ، فخذ حذرك وانظر لنفسك و أعدّ الجواب قبل الامتحان والمساءلة والاختبار فان تك مؤمناً عارفاً بدينك ؛ متّبعاً للصادقين ، موالياً لأولياء الله لقّاك الله حجّتك وأنطق لسانك بالصّواب وأحسنت الجواب وبشّرت بالرضوان والجنّة من الله عزّ وجلّ واستقبلتك الملائكة بالرّوح والريحان و إن لم تكن كذلك تلجلج لسانك ودحضت حجّتك و عييت عن الجواب وبشّرت بالنّار واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية جحيم .

واعلم يا ابن آدم إنّ من وراء هذا أعظم وأفظع وأوجع للقلوب يوم القيامة ، ذلك يوم مجموعٌ له الناس وذلك يومٌ مشهودٌ ، يجمع الله عزّ وجلّ فيه الأوّلين والآخرين ذلك يوم ينفخ في الصّور و تبعثر فيه القبور وذلك يوم الآزفة إذ القلوب لدى الحناجر كاظمين وذلك يومٌ لا تقال فيه عثرة ولا يؤخذ من أحد فدية ولا تقبل من أحد معذرة ولا لأحد فيه مستقبل توبة ، ليس إلّا الجزاء بالحسنات

هلا نخست چيزيكه ازتو پرسند از پروردگار تو استكه اورا ميپرستي واز پيغمبر تو كه بسوى تو فرستاده شده است و از دينيكه با آن دين دارى كردى و از آن كتابيكه آن را ميخوانى و از امام و پيشوائيكه دست تولى بدامن او دارى سپس از عمرت باز پرسند كه آن را در چه تمام كردى و از مالت كه از كجا بدست آوردى و درچه راهى صرف كردى .

تو درحذر باش وخودرا بپا و پاسخ را پيش از رسيدن امتحان و بازپرسى وخبر گيرى آماده كن اگر توشخص باايمان وعارف بدينت باشى و پيروى از رهبران راستگو كنى و دوستدار اولياء خدا باشى خداحجت خودش رابدهانت گزارد وزبانت را بدرستى گويا سازد و پاسخ پسنديده وخوب بدهى و مژده رضوان و بهشت از خدا عزوجل دريافت كنى و فرشته‌ها تو را باروح وريحان استقبال كنندو اگر چنين نباشى زبانت بگيرد و حجت و دليلت نادرست درآيد واز پاسخ درست درمانى و مژده دوزخ بگيرى و فرشته هاى عذاب باستقبال تو آيند با پذيرائى به آب جوشان و بسر افروختن در دوزخ سوزان:

واى آدميزاده بدانكه در دنبال اينوضعيت پيش آمدى بزرگتر و جگر خراش‌تر و دل درد آورتر است و آن روز رستاخيز است روزيكه همه مردم در آن فراهم آيند و اين روز ديدنى است خدا عزوجل همه اولين وآخرين را در آن گردآورد .اين روزيست كه در صور دميده شودوهر آنكه درگور است محشور گردد .

اين روز آزفه است (يعنى روز نزديك) گاهيكه دلها ازهراس بگلوگاه رسند وخشم خود را بناچار فروخورند و اين روزيستكه از لغزش در آن صرفنظر نشود و از هيچكس عوضى نگيرند و از احدى عذر و پوزشى نپذيرند و براى كسى در آن توبه مقبول نشود در آن روز نباشد جز

والجزاء بالسيّئات فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدّنيا مثقال ذرّة من خير وجده ومن كان من المؤمنين عمل في هذه الدّنيا مثقال ذرّة من شرّ وجده .

فاحذروا أيّها النّاس من الذّنوب والمعاصي ماقدنهاكم الله عنها وحذّركموها في كتابه الصّادق والبيان الناطق ولاتأمنوا مكر الله وتحذيره وتهديده عند مايدعوكم الشّيطان اللّعين إليه من عاجل الشّهوات واللّذات في هذه الدّنيا فانّ الله عزّ وجلّ يقول : «إنّ الذين اتّقوا إذامسّهم طائف من الشّيطان تذكّروا فاذاهم مبصرون» وأشعروا قلوبكم خوف الله وتذكّروا ماقدوعدكم الله في مرجعكم إليه من حسن ثوابه كما قدخوّفكم من شديد العقاب فانّه من خاف شيئاً حذره ومن حذر شيئاً تركه ولاتكونوا من الغافلين المائلين إلى زهرة الدّنيا الذين مكروا السيّئات فانّ الله يقول في محكم كتابه : « أفأمن الذين مكروا السيّئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لايشعرون ✿ أو يأخذهم في تقلّبهم فماهم بمعجزين ✿ أو يأخذهم على تخوّف» فاحذروا ماحذّركم الله بمافعل بالظلمة في كتابه ولاتأمنوا أن ينزل بكم بعض ماتواعد به القوم

دیدن پاداش و جزای کارهای خیر و حسنات و دیدن سزا و کیفر بد کرداری ها وسیئات ، هر کس از مؤمنان باشد و در این دنیا بوزن ذره‌ای کار خوب کرده است آنرا دریافت کند و هرمؤمنی‌هم دراین دنیا بوزن یك ذره کار بد کرده باشد آنرا دریابد.

پس‌ایا مردم از گناهان و نافرمانی ها حذر کنید از آنچه خدا برشما غدقن کرده و شماها را از آنها برحذر داشته است‌در کتاب راست‌گو و بیان رسای خود از عقاب خدا ، و از برحذرداشتن‌و تهدید او آسوده خاطر نباشید وقتیکه شیطان لعین شمارا بدان دعوت‌میکند بخاطر شهوات و لذات آنی این‌دنیا زیراخدا عزوجل میفرماید (۲۰۱ـ الاعراف) راستی آنکسانیکه چون‌شیطان و لگردی بآن‌ها برخورد یادآور خداشوندوباهوش وبینا باشند.

ترس خدارا دردل خود احساس کنید و بیادآورید آنچه‌را خداوند ازثواب نیك‌خود در هنگام بر گشت بدرگاه وی بشما وعده داده است چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته زیرا هر که از چیزی بیم دارد از آن برحذر باشد و هر که از چیزی حذر کند آنرا وانهد .

شما اززمره عاقلان وبیخودانی نباشید که بشکوفانی دنیا دل داده‌اند آن هائیکه برای بد کرداری‌ها توطئه میکنند زیراخداوند در کتاب محکم خودفرماید :

(٤٤ـ النحل) آیاآسوده زیندآنکسانیکه توطئه بدکرداری کنند از اینکه‌خداوند آنها را بزمین فروبردیاعذابی آنهارافراگیرد ازآنجاکه‌هیچ گمانی‌نبرندوتوجهی‌ندارند (تاپیشگیری کنند).

٤٥ـ یا اینکه خداوند در هنگام حرکت و گردش آنها بگیردشان و نتوانند از خود دفاعی کنند.

٤٦ـ یاآن‌هارا درحال بیم وترس برگیرد و مأخوذ دارد ـ درحذر باشید ازآنچه خدا شما را درحذر داشته بشرح آنچه باستم کاران کرده‌است ودر قرآنش بیان‌نموده و آسوده خاطر نباشید از

الظالمين في الكتاب

والله لقد وعظكم الله تعالى في كتابه بغيركم فانّ السعيد من وعظ بغيره ولقد أسمعكم الله في كتابه ماقد فعل بالقوم الظالمين من أهل القرى قبلكم حيث قال : «وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة» وإنّما عنى بالقرية أهلها حيث يقول : «وأنشأنا بعدها قوماً آخرين» فقال عزّوجلّ : «فلمّا أحسّوا بأسنا إذاهم منها يركضون ۞ (يعني يهربون قال :) لاتركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون ۞ (فلمّا أتاهم العذاب) قالوا ياويلنا إنّا كنّا ظالمين ۞ فمازالت تلك دعويهم حتّى جعلناهم حصيداً خامدين» و أيم الله إنّ هذه عظة لكم و تخويف إن اتّعظتم وخفتم، ثمّ رجع القول من الله في الكتاب على أهل المعاصي والذّنوب فقال عزّ وجلّ : «ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك ليقولنّ يا ويلنا إنّا كنّا ظالمين» فان قلتم أيّها النّاس: إنّ الله عزّ وجلّ إنّما عنى بهذا أهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول : «ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئاً وإن كان مثقال حبّة من خردل أتينا بها و كفى بنا حاسبين» .

اينكه برسر شما فرود آيد بعضى از آنچه در كتاب خود بقوم ستمكار وعده داده است بخدا سوگند شمارا درقرآن خود بشرح حال ديگران پند آموخته.

وراستى خوش بخت و سعادتمند كسى استكه ازملاحظه حال ديگران پند آموزد وهرآينه خداوند بشماشنوانده است درقرآن خود كه بامردم ستم پيشه ازاهل آباديهاى پيش ازشماچه كرده است درآنجا كه فرمايد (١١- الانبياء) «چه بسيار آباديكه آنرا درهم شكستيم درصورتيكه ستمكاره بود» - و همانا مقصودش اهل آباديست چونكه ميفرمايد، «و پديد آورديم پس از آن مردم ديگرى را» - پس از آن ميفرمايد عزوجل:

١٢- پس چون عذاب ما را احساس كردند بناگاه آنان بدو افتادند (يعنى گريختند فرموده)

١٣- مگريزيد و بر گرديد بسوى خوش گذرانيهاى خود ومسكن هاى خود تاشايد باز پرسى شويد ، (وچون عذاب برسرشان آمد).

١٤- گفتند واى برما راستيكه ماستم پيشه بوديم:

١٥- وپيوسته اين برزبانشان بود تاآنها راخورد ونابود كرديم.

سوگند بخدا كه اين خود پنديست براى شماها و تهديديست اگر پندپذير و بيمناك شويد، سپس گفتار خدا درقرآن باهل معصيت و گناه برگشته و خدا عزوجل فرموده است (٤٦- الأنبياء) «واگر يك دمى ازعذاب پروردگارت بدان هارسد هرآينه مى گويند ايواى برماراستى ماستم كاريم - واگر شما بگوئيد أيامردم راستى خداعزوجل دراين آيه شرك راقصدداردچگونه ميشود اين سخن را گفت ؟ با اينكه دنبالش ميفرمايد (٤٧- الانبياء) ما ترازوى عدالت را درروز قيامت بر پا كنيم و هيچكس بهيچ اندازه ستم نشود واگر بوزن يكدانه خردل هم كردارى دارد آنرا بحساب آوريم و همين بسكه ما حسابگر باشيم.

اعلموا عباداللّه أنّ أهل الشرك لاينصب لهم الموازين ولاينشر لهم الدواوين وإنّما يحشرون إلى جهنّم زمراً وإنّما نصب الموازين ونشر الدواوين لأهل الاسلام.

فاتّقوا اللّه عباداللّه و اعلموا أنّ اللّه عزّ وجلّ لم يحبّ زهرة الدّنيا وعاجلها لأحد من أوليائه ولم يرغّبهم فيها وفي عاجل زهرتها وظاهر بهجتها وإنّما خلق الدّنيا وخلق أهلها ليبلوهم فيها أيّهم أحسن عملاً لآخرته وأيم اللّه لقد ضرب لكم فيه الأمثال وصرّف الآيات لقوم يعقلون ولا قوّة إلّا باللّه.

فازهدوا فيما زهّدكم اللّه عزّ وجلّ فيه من عاجل الحياة الدّنيا فانّ اللّه عزّ و جلّ يقول وقوله الحقّ: «إنّما مثل الحيوة الدّنيا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها وازّيّنت وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصّل الآيات لقوم يتفكّرون

ای بنده های خدا بدانید که برای مشرکان میزانی بر پا نشود و نامه عملی بمیان نیاید و همانا بی‌حساب یکجا بدوزخ محشور شوند و همانا که نصب میزان‌ها و نشر نامه‌های اعمال برای اهل اسلام است.

ای بنده‌های خدا از خدا بپرهیزید و بدانید که خداعزوجل شکوفانی آنی دنیای فانیرا دوست ندارد برای هیچکدام از دوستانش و آنان را بدان و شکوفانی آنی آن و خرمی آن تشویق نکرده است و همانا دنیارا آفریده و اهلش را آفریده تا بیازماید که کدامشان خوش کردارند برای دیگر سرای خود و بحق خدا که برای شما درباره آن مثلها زده و آیاتی بر شمرده برای مردم خردمند ولا قوة الا بالله.

زهد ورزید درآنچه خداعزوجل شمارا بزهد در آن واداشته است درباره زندگی آنی دنیا زیرا خدا عزوجل میفرماید و گفتارش حق است (۲۴ـ یونس) همانا نمونه زندگی دنیا چون آب باران استکه از سوی آسمان فرود آید و با گیاه زمین درآمیزد از آنچه که مردم و چهارپایان میخورند تا آنگاه که زمین نگارستان شد و بخوبی زیور خود را از گل و سبزه و چمن بخود بر گرفت و مردم آن پنداشتند که بر آن توانا و مسلطند در شبی یا روز روشنی فرمان دررسد و آنرا درو کند و نابود سازد تا گویا دیروز سبزه و گیاهی نداشته همچنین آیات خود را شرح دهم برای مردمی که میاندیشند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ بیضاوی گفته «انما مثل الحیوة الدنیا» ـ یعنی حال دنیا در زود گذری شگفت آور و رفتن نعمتش پس از روی آوردن آن و فریبایش برای مردم «چون بارانیستکه از آسمان بزیر آید و با گیاه زمین درآمیزد و بهم بپیچد «از آنچه مردم و چهارپایان میخورند» از زراعت و سبزیجات وعلف بیابان..

فكونوا عباد الله من القوم الذين يتفكّرون ولا تركنوا إلى الدنيا فانّ الله عزّ وجلّ قال لمحمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم : «ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النار» ولا تركنوا إلى زهرة الدّنيا و مافيها ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان فانّها دار بلغة ومنزل قُلعة و دار عمل ، فتزوّدوا الأعمال الصالحة فيها قبل تفرّق أيّامها وقبل الاذن من الله في خرابها فكأن قد أخربها الذي عمّرها أوّل مرّة وابتدأها وهو وليّ ميراثها فأسأل الله العون لنا ولكم على تزوّد التقوى والزّهد فيها ، جعلنا الله وإيّاكم من الزّاهدين في عاجل زهرة الحياة الدّنيا ، الرّاغبين لآجل ثواب الآخرة فانّما نحن به وله وصلّى الله على محمّد النبيّ وآله وسلّم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

دنباله حديث ۲۹ـ

ای بنده‌های خدا از آن مردم باشید که میاندیشند و بدنیا اعتماد نکنید زیرا خداعزوجل به محمد (ص) فرموده‌است (۱۳ـ هود) اعتماد نکنید بآن‌ها که ستمگرند تا آتش گیرید - اعتماد نکنید بشکوفانی زندگی دنیا وآنچه درآن است بمانند اعتماد کسیکه آنرا خانه پاینده و منزل جاویدان برگرفته است زیرادنیا خانه موقتی و منزل کوچ است و جایگاه کردار خوبست‌از کردار شایسته در آن توشه بردارید‌پیش‌از آنکه روزگارش بگذرد و پراکنده شود و پیش ازآنکه‌اجازه ویرانیش از سوی خداوند صادر گردد وآنکه آبادش کرده از نخست و آنرا پدید آورده ویرانش سازد، واواست که سرپرست میراث آنست پس از گذشت همه‌ساکنانش.

من ازخدا خواستارم کمك‌دهد بماها وشماها برتوشه گیری وزهد دردنیا خدا ما و شما را از زاهدان سازد درشکو فانی آنی زندگانی این‌دنیای فانی برای رسیدن بثواب آخرت زیرا همانا باو زنده ایم و برای آنیم وصلی الله علی محمد النبی و آله و سلم . و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

شرحـ از مجلسی ره - قوله دار بلغة ـ البلغة بضم باء آنچه بزندگی روز مره رسا است یعنی دنیـا محلی است عاریت و سزا است که در آن بهمان اندازه کفایت قناعت شود یا مقصود این است که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و باید از آن برای رسیدن به ثـواب آخرت در یافت شود.

جوهری گفته است این منزل قلعه‌است‌یعنی‌وطن نمیتواندشد و مجلس قلعه آنجااستکه‌صاحبش باید بی‌دربی‌برخیزد ونیز گویند آن‌ها بروضع قلعه‌اند یعنی‌درحال کوچند .

قوله « فانما نحن به و له » ظاهر این است که ضمیر بر می گردد به ثواب الاخره یعنی ما بدان اندریم و این کنایه از نزدیکی آن است و له یعنی برای آن آفریده شدیم و برای آن تکلیف داریم و ممکن است ضمیر بخدا تعالی برگردد یعنی ما باوهستیم وبکمك اونیازمندیم و باید کردار ما برای او باشد.

(حديث الشيخ مع الباقر عليه السلام)

٣٠ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن إسحاق بن عمّار قال: حدّثني رجل من أصحابنا ، عن الحكم بن عتيبة قال : بينا أنا مع أبي جعفر عليه السلام والبيت غاصّ باهله إذ أقبل شيخٌ يتوكّؤ على عنزة له حتّى وقف على باب البيت فقال : السلام عليك يا ابن رسول الله ورحمة الله وبركاته ، ثمّ سكت فقال أبو جعفر عليه السلام: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ثمّ أقبل الشيخ بوجهه على أهل البيت و قال : السلام عليكم ، ثمّ سكت حتّى أجابه القوم جميعاً وردّوا عليه السلام ثمّ أقبل بوجهه على أبي جعفر عليه السلام ثمّ قال: يا ابن رسول الله أدنني منك جعلني الله فداك فوالله إنّي لأُحبّكم وأُحبّ من يحبّكم ووالله ما أُحبّكم وأُحبّ من يحبّكم لطمع في دنيا و[الله] إنّي لأُبغض عدوّكم وأبرأ منه و والله ما أُبغضه و أبرأ منه لوتر كان بيني وبينه والله إنّي لأُحلّ حلالكم وأُحرّم حرامكم وأنتظر أمركم فهل ترجولي جعلني الله فداك ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إليّ إليّ حتّى أقعده إلى جنبه ثمّ قال: أيّها الشيخ إنّ أبي عليّ بن الحسين عليه السلام أتاه رجل فسأله عن مثل الذي سألتني عنه فقال له أبي عليه السلام : إن تمت ترد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى عليّ والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ويثلج قلبك ويبرد فؤادك وتقرّ عينك و تستقبل بالرّوح والريحان

حديث پيرمرد باامام باقر(ع)

۳۰ـ ازحكم بن‌عتيبه گويد: در اين ميان كه ما باامام باقر(ع) بوديم واتاق پراز جمعيت بود بناگاه پيرمردى كه برعصاى پيكان دارى تكيه ميزد پيش آمد تا بدراتاق ايستاد وگفت السلام عليك يابن رسول‌الله و رحمة‌الله و بركاته سپس دم فروبست.

وامام باقر در پاسخ او گفت وعليك السلام ورحمة‌الله بركاته سپس آن پيرمرد رو باهل مجلس كرد وگفت السلام عليكم ودم بست تاهمه مردم پاسخ گفتند و سلام اورا جواب دادند سپس روى بامام باقر(ع) كرد وگفت يابن رسول‌الله مرا بخود نزديك ساز خدا مرا قربانت كناد بخدا سوگند كه من شماها را دوست‌دارم و دوستداران شما را هم دوست دارم وبخدا كه اين دوستى شما و دوستى دوستداران شما براى چشم‌داشت بدنيا نيست.

و[بخدا] براستى من دشمن شما را بد دارم و از او بيزارم و بخدا سوگند اورا بد ندارم واز او بيزار نيستم براى خونيكه ميان من واو است وبخدا سوگند من حلال شما را حلال ميشمارم و حرام شمارا حرام‌ميشمارم وانتظار امر شمارا دارم آياقربانت توبراى من‌اميدوار هستى؟ (يعنى اميد وارى كه من اهل‌سعادت و نجات‌باشم) پس امام باقر باوفرمود نزد من‌بيانزدمن بيا ، تااو راپهلوى‌خود نشانيد سپس باوفرمود اى پيره‌مرد راستى كه مردى نزدپدرم على‌بن الحسين(ع) آمد وهمين‌خواهش تورا ازاوكرد وپدرم در پاسخش فرمود. اگربميرى وارد ميشوى برسولخدا (ص) وبر على وحسن و حسين وعلى بن‌الحسين (ع)ودلت خنك ميشود ودرونت آرام مى گردد و چشمت روشن ميشودوفرشته

مع الكرام الكاتبين لوقد بلغت نفسك ههنا ـ وأهوى بيده إلى حلقه ـ وإن تعش ترى مايقرّ الله به عينك وتكون معنا في السنام الأعلى ، [ف]قال الشيخ : كيف قلت يا أباجعفر ؟ فأعاد عليه الكلام فقال الشيخ : الله أكبر ياأباجعفر إن أنامتّ أرد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى عليّ و الحسن والحسين وعليّ بن الحسين عليهم السلام وتقرّ عيني ويثلج قلبي ويبرد فؤادي وأستقبل بالرّوح والرّيحان مع الكرام الكاتبين لوقد بلغت نفسي إلى ههنا وإن أعش أرى مايقرّ الله به عيني فأكون معكم في السّنام الأعلى ؟ ! ثمّ أقبل الشيخ ينتحب ، ينشج هاهاها حتّى لصق بالأرض و أقبل أهل البيت ينتحبون وينشجون لمايرون من حال الشيخ وأقبل أبوجعفر عليه السلام يمسح باصبعه الدّموع من حماليق عينيه وينفضها، ثمّ رفع الشيخ رأسه فقال لأبي جعفر عليه السلام : ياابن رسول الله ناولني يدك جعلني الله فداك فناوله يده فقبّلها ووضعها على عينيه وخدّه ، ثمّ حسر عن بطنه وصدره فوضع يده على بطنه وصدره ، ثمّ قام فقال : السلام عليكم وأقبل أبوجعفر عليه السلام ينظر في قفاه و هومدبر ثمّ أقبل بوجهه على القوم فقال : من أحبّ أن ينظر إلى رجل من أهل الجنّة فلينظر إلى هذا. فقال الحكم بن عتيبة لم أرمأتماً قطّ يشبه ذلك المجلس .

های کرام الکاتبین تورا باروح وریحان استقبال میکنند اگرجانت باینجا برسد (و بادست خود اشاره بگلویش کرد) واگر هم زنده بمانی آنچه چشمترا روشن کند ببینی ودر بالاترین درجه های بهشت باما باشی آن پیرمرد گفت ای اباجعفر چه فرمودی ؟ آنحضرت همان سخنرا برایش باز گفت آن پیرمرد گفت:

«الله اکبر» اگرمن بمیرم برسولخدا (ص) واردمیشوم و بر علي وحسن وحسین وعلی بن الحسین وچشمم روشن میشود ودلم خنك می گردد ودرونم آرام وخوش میشود و فرشتههای کرام الکاتبین مرا با روح و ریحان استقبال میکنند اگر جانم بدین جا (گلو) رسد ؛ و اگر هم زنده بمانم بچشم خود ببینم آنچه را خدا بدان چشممرا روشن کند و در بالاترین درجههای بهشت باشما باشم؛

سپس آن پیرمرد فریاد گریه برداشت وناليد ها؛ ها، ها، تا نقش برزمین شد واهل آن خانه همفریاد گریه وناله برداشتند ازحالی که درآن پیرمرد دیدند وامام باقر(ع) متوجه اوشد و بانگشت خود اشکهارا ازدو پلك آن پیرمرد میسود ومیپاشید.

سپس آن پیره مرد سر برداشت و گفت بامام باقر(ع) یاابن رسول الله خدامرا قربانت کند دستت رابمن بده وامام دستشرا باوداد و پیرهمرد دست امام را بوسید و بردو دیده و گونه خود نهاد و سپس شکم و سینه خود را گشود ودستش را برروی شکم وسینه خود گذاشت سپس بپا خاست و گفت السلام علیکم وامام باقر بدنبال اومینگریست واو پشتداده ومیرفت، سپس امام روی بسوی مردمان کرد وفرمود:

هر که دوستدارد بمردی از اهل بهشت نگرد باید باین پیرهمرد نگرد، عتیبه گوید من هیچ مجلس سوگواری رابمانند این مجلس پراز شور و گریه ندیدم.

«(قصة صاحب الزيت)»

٣١ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان رجلٌ يبيع الزيت و كان يحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله حبّـاً شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتّى ينظر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عرف ذلك منه فاذا جاء تطاول له حتّى ينظر إليه ، حتّى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى نظر إليه ثمّ مضى في حاجته فلم يكن بأسرع من أن رجع فلمّا رآه رسول الله صلى الله عليه وآله قد فعل ذلك أشار إليه بيده اجلس فجلس بين يديه فقال : مالك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك ؟ فقال : يارسول الله والذي بعثك بالحقّ نبيّاً لغشي قلبي شيء من ذكرك حتّى ما استطعت أن أمضي في حاجتي حتّى رجعت إليك ، فدعا له وقال له خيراً ثمّ مكث رسول الله صلى الله عليه وآله أيّامـاً لا يراه فلمّا فقده سأل عنه فقيل : يارسول الله ما رأيناه منذ أيّام فانتعل رسول الله صلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه و انطلق حتّى أتوا سوق الزّيت فاذا دكان الرّجل ليس فيه أحد ، فسأل عنه جيرته فقالـوا : يا رسول الله مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلّا أنّه قد كان فيه خصلة ، قال : وماهي ؟ قالوا: كان

داستان زيت فروش

٣١ـ ازامام صادق (ع) فرمود: مردى بود كه روغن زيتون ميفروخت ورسولخدا (ص) رادوست ميداشت شيوه‌اش بود كه هر گاه ميخواست دنبال كارى برود، نميرفت تانخست پيغمبر(ص) راديدار كند واينشيوه ازاو معروفشده بود و هر گاه نزدرسولخدا (ص) مى‌آمد آن حضرت گردن ميكشيدتا كه آن مرد وبرا بنگرد.

تايكروزخدمت آنحضرت آمدواو هم گردن برافراشت دربرابراووا وهم نگريست برسولخدا(ص) ودنبال كارش رفت ودیری نشد كه زود بر گشت وچون رسولخدا(ص) ديد كه چنين كرد بادست باواشاره كرد كه: بنشين، برابر رسولخدا(ص) نشست وآن حضرت ازاو پرسيد امروز كارى كرديكه پيش از آن نميكردى (يعنى زود بر گشتى) درپاسخ عرضكرد يارسول‌الله سوگند بدانكه تورا براستىو درستى براى‌هدايت‌خلق مبعوث كرده‌است‌يادت دلمرا فرا كرد و هواى ديدارت مرا چنان ربود كه نتوانستم دنبال كارم بروم و بخدمت شما بر گشتم پيغمبر در باره او دعا كرد و جواب خوبى به او داد سپس رسولخدا (ص) چند روز گذرانيد و او را نديد و چون نيافتش از وى پرسيد، در پاسخ به عرض رسيد كه:

يارسول‌الله چندروز است كه مااورا نديديم رسولخدا نعلين خودرا پوشيد ويارانش‌هم‌بهمراهى آن‌حضرت نعلين خودرا بپا كردند تاهمه واردبازار زيتون‌فروشان شدند وبر خلاف انتظار ديدند در دكان آن‌مرد كسى‌نيست واز همسايه‌هاى او ازاو پرسش كرد درپاسخ عرضكردند يارسول‌الله مرد،و هرآينه درميان ماامانت‌دار وراست گفتاربود جزاينكه يك‌خصلت ناستوده هم‌داشت، فرمود. آن چه

يرهق - يعنون يتبع النساء - فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : رحمه الله والله لقد كان يحبّني حبّاً لو كان نخّاساً لغفر الله له .

٣٢ - عليّ بن محمّد ؛ عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن عثمان بن عيسى ؛ عن ميسّر قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقال : كيف أصحابك ؟ فقلت جعلت فداك لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا ، قال : وكان متّكئاً فاستوى جالساً ، ثمّ قال : كيف قلت ؟ قلت والله لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا فقال : أما والله لاتدخل النّار منكم اثنان لاوالله ولاواحد ، والله إنّكم الذين قال الله عزّ وجلّ : « و قالوا ما لنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار ۞ إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النّار » ثمّ قال : طلبوكم والله في النّار فما وجدوا منكم أحداً .

بود؟ گفتند: لوده‌بود، یعنی دنبال زن‌ها میرفت پس رسولخدا(ص) فرمود خدا اورا رحمت کند بخدا که‌مرا سخت‌دوست میداشت واگر بنده‌فروش هم بود هرآینه خدایش می‌آمرزید(در این عبارت نکوهش سختی است از بنده فروشی شایدمقصود کسی باشد که آزادانرا بناحق وازروی تعمد اسیر کند وبفروشد- ازمجلسی ره).

در مدح شیعه

٣٢- ازمیسر گوید شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدم ، فرمود حال هم مذهبان و یارانت چگونه است؟ گفتم: قربانت ماها درنزد آنان (مسلمانان سنی مآب) ازجهود وترسا وگبر وآنانکه مشرک کند بدتریم .

گوید امام‌تکیه زده‌بود، برخاست نشست وسپس فرمود: چه گفتی؟ گفتم بخدا سوگند که ما شیعه درنزد مخالفان ازجهودوترسا وگبر وآن‌ها که مشرک کند بدترهستیم، درپاسخ فرمود: هلا بخدا سوگند ازشماها دوتن هم‌بدوزخ نروندنه‌بخدا که یکی‌هم نرودبخداسوگند شماها هستید که خداوند عزوجل فرموده‌است (٦١-ص) وگویند (دوزخیان) چه شده است مارا مردانی را دردوزخ ننگریم که‌آن‌هارااز‌اشرار‌برمیشمردیم .

٦٢- ماآنانرا بباد‌مسخره می گرفتیم (یعنی مذهب آن‌ها رامضحکه و بازیچه میشمردیم) یا بلکه دیده‌ما از آن‌ها لغزیده‌است (واز بس‌خرد و کوچکند بچشم‌ما نمی‌آیند) ٦٣- راستیکه‌این حق است ودرست که دوزخیان باهم ستیزه کنند.

سپس‌فرمود (ع): بخدا شمارا دردوزخ جستجو کنند واز شماهاهیچکس رانیابند.

«((وصية النبي صلى الله عليه وآله لامير المؤمنين عليه السلام))»

٣٣ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن النعمان، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: كان في وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله لعليّ عليه السلام أن قال: يا عليّ أُوصيك في نفسك بخصال فاحفظها عنّي ثمّ قال: اللّهمّ أعنه، أمّا الأُولى: فالصدق ولا تخرجنّ من فيك كذبة أبداً، والثانية: الورع ولا تجترئ على خيانة أبداً. والثالثة: الخوف من الله عزّ ذكره كأنّك تراه. والرابعة: كثرة البكاء من خشية الله يبنى لك بكلّ دمعة ألف بيت في الجنّة. و الخامسة: بذلك مالك و دمك دون دينك. والسادسة الأخذ بسنّتي في صلاتي و صومي وصدقتي أمّا الصلاة فالخمسون ركعة وأمّا الصيام فثلاثة أيّام في الشهر: الخميس في أوّله والأربعاء في وسطه والخميس في آخره وأمّا الصدقة فجهدك حتّى يقول قد أسرفت ولم تسرف، وعليك بصلاة اللّيل وعليك بصلاة الزّوال وعليك بصلاة الزّوال، وعليك بصلاة الزّوال وعليك بتلاوة القرآن على كلّ حال وعليك برفع يديك في صلاتك وتقليبهما، وعليك بالسواك

سفارش وتوصيه پيغمبر (ص) بامير المؤمنين (ع)

٣٣ـ ازمعاوية بن عمار گويد: شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: دروصيت پيغمبر (ص) براى على اين سفارش‌ها بود، اى على من تورا درباره خودت بچند خصلت سفارش ميكنم آنها رااز سخن من حفظ كن سپس فرمود: بارخدايا اورا يارى كن.

١ـ راستى كن ومبادا ازدهانت دروغى برآيد.

٢ـ پارسا باش وهرگز پيرامون خيانت مگرد.

٣ـ ازخدا عزذكره بترس تاآنجاكه گويا اورا بچشم خود مى بينى .

٤ـ ازترس خدا بسيارگريه كن كه بهراشك ريختن هزارخانه دربهشت براى توساخته ميشود .

٥ـ مال وجانت رابراى دينت نثاركن.

٦ـ درنماز خواندن وروزه داشتن وصدقه و پرداخت زكوة بسنت وروش من كاركن اما نماز شبانه روزپنجاه ركعتست (دو ركعت نشسته پس ازنماز عشاء را درنظر نياورده‌است زيرابجاى نماز شبست براى كسيكه موفق بانجام آن نشود) .

اماروش روزه مستحبى درهرماه سه روزاست اول پنجشنبه ماه وچهارشنبه وسط ماه وآخر پنجشنبه ماه و اما صدقه باندازه‌ايكه توانى تاآنكه بگويند اسراف كردى و تو اسراف درصدقه نكنى (يعنى هرچه درراه خدا داده‌شود بجااست گرچه درنظرمردم بى‌جاواسراف شمرده‌شود) بچسب بنمازشب، بچسب بنماززوال‌ظهر، بچسب بنماززوال‌ظهر، بچسب بنماز زوال ظهر، بچسب بتلاوت قرآن درهرحال وبرتو بادكه هردودستت‌را در نمازت بلندكنى (يعنى درحال الله اكبر گفتن وآنها را در برابر قبله دارى)

عند كلّ وضوء و عليك بمحاسن الأخلاق فاركبها ومساوي الأخلاق فاجتنبها فان لم تفعل فلا تلومنّ إلّا نفسك.

٣٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن الحسن بن عليّ، عن عبدالله بن المغيرة قال: حدّثني جعفر بن إبراهيم [بن محمّد بن عليّ بن عبدالله بن جعفر الطيّار] عن أبي عبدالله، عن أبيه عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حسب المرء دينه، ومروءته عقله، وشرفه جماله، و كرمه تقواه.

برتو باد بسواك كردن نزد هروضوء و بر تو باد باخلاق خوب كه بكاربندى و از اخلاق بد كناره جوئى واگر نكنى بايد سرزنش نكنى جز خودت را.

اخبارى درفضيلت مذهب شيعه ودر فضيلت ائمه (ع)

٣٤ ـ از امام صادق «ع» از پدرش كه رسولخدا «ص» فرمود: شرف خاندانى مرد دين او استو مردانگى خرد او و زيبائيش شرف‌اواست و كرمش پرهيزگارى او.

شرحـ درنسخه مطبوع‌تهران مروت وعقل وشرف وجمال همه‌حرف عطف دارند و مجموع حديث دوجمله ميشود باين ترتيب:

١ـ دين ومروت وعقل وشرف وجمال مرد دين اواست.

٢ـ كرمش تقوى او است. درمتن نسخه چاپى‌مرآت العقول برسر«جماله»حرف عطف نيست وحديث سه جمله‌ميشود:

١ـ دين ومروت وعقل حسب مرد است.

٢ـ شرف جمال مرد است.

٣ـ كرم تقواى مرداست ولى ظاهر اينست كه حديث چهار جمله باشد:

١ ـ حسب مرددين اواست، حسب‌بمعنى مليت و بمعنى‌فاميلى هردو معنى مى‌دهد ومنظور اينست كه‌مليت وفاميلى مردبايد همان‌دين‌او باشد وهرمسلمانى‌مليت وفاميلى خودرا اسلام‌بداند زيرا باعتبار اسلام داراى‌همه‌حقوق اجتماعى‌واحترامات لازمه‌انسانى است ودر نظراسلام مليت ديگروفاميلى‌ديگرى بهيچوجه مورد اعتبار نيست واين پايه برادرى و برابرى همه مسلمانانست.

٢ـ مردانگى هر كس خرد او است ـ اين نظر تحليل همه افراد بشر است از نظرمردانگى و آن معنى ازمردانگى كه عربها در زمان جاهليت اعتبار ميكردند و ساير ملت ها از نظر شعائر قومى و دهشها از نظر لوطى‌گرى در نظر اسلام وپيغمبر اسلام‌هيچ‌اعتبارى‌ندارد.

٣ ـ زيبائى مرد در شرافت اخلاقى او است كه صاحب سيرت نيك باشد و بهمين معنى خوش سروده است:

صورت‌زيباى ظاهرهيچ‌نيست ‌ ‌ ‌ ‌ اى برادر سيرت زيبا بيار

٤ ـ كرم مرد در پرهيزكارى و تقوى است چه كرم بمعنى ارجمندى باشد چه به معنى سخاوت زيرا در تقوى از خود و از هواى نفس گذشتن است كه از گذشت مالى بسيار پر اهميت تر است.

۳۵ - عنهم ، عن سهل بن زیاد ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، وثعلبة ابن ميمون ، وغالب بن عثمان ، وهارون بن مسلم ، عن بريد بن معاوية قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام في فسطاط له بمنى فنظر إلى زياد الأسود منقلع الرّجل فرثا له فقال له : مالرجليك هكذا ؟ قال : جئت على بكر لي نضو فكنت أمشي عنه عامة الطريق ، فرثا له وقال له عند ذلك زياد : إنّي اُلمّ بالذنوب حتّى إذا ظننت أنّي قد هلكت ذكرت حبّكم فرجوت النجاة وتجلّى عنّي فقال أبو جعفر عليه السلام : وهل الدّين إلّا الحبّ ؟ قال الله تعالى : «حبّب إليكم الايمان وزيّنه في قلوبكم» وقال : «إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله» وقال : «يحبّون من هاجر إليهم» إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال : يارسول الله اُحبّ المصلّين ولا اُصلّي واُحبّ الصوّامين ولا أصوم؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أنت مع من أحببت ولك ما اكتسبت و قال : ماتبغون وما تريدون أما إنّها لو كان فزعة من السماء فزع كلّ قوم إلى مأمنهم وفزعنا إلى نبيّنا وفزعتم إلينا .

۳۵- از بریدبن معاویه گوید: من درخدمت امام باقر (ع) بودم آن حضرت درچادر خود تشریف داشت که درمنی برپا بود و نگاهی بسوی زیاد اسود کرد که پاهایش از بن بر آمده بود وبرای او سوگوار و غمنده شد و باو فرمود : چرا پاهایت چنین شده است ؟ گفت من سوار بر یکشتر تازه سن ولاغریکه خود داشتم بمکه آمدم وبیشتر راه رابرای رعایت اوپیاده طی کردم و امام بحال اوسوگوار شد وزیاد که این لطف رادید گفت.

راستی من بگناهان اندرشوم تاآنجا که بپندارم راستی هلاک شدم بیاد دوستی شماهاافتم وامید بنجات پیدا کنم و گره دلم گشوده شود،امام باقر(ع) در پاسخش فرمود: مگردین جز دوستی است، خدا تعالی فرموده است (۷- الحجرات) خداوند ایمان رامحبوب شماساخته و دل شمارا بدان آراسته و پرداخته، وهم فرموده است (۳۱- آل عمران) اگر شماهائید که خدارا دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شمارا دوست بدارد - وباز فرموده است (۹- الحشر) دوست میدارند (انصار مدینه) هر کس را بسوی آنها بکوچد .

راستی مردی نزدپیغمبر آمد و گفت یا رسول‌الله من نمازگذاران را دوست دارم و خودم نماز نمی گزارم و روزه‌داران را دوست دارم و خودم روزه نمیدارم رسولخدا (ص) در پاسخ او فرمود تو باآنکسانی هستی که آنها را دوست داری و از آن تو است هرچه بدست آری و امام فرمود چه می‌جوئید و چه میخواهید؟

هلا راستش اینست که اگر یك هراس آسمانی در رسد هر مردمی بپناهگاه خود رو کنندوما در پناه پیغمبر گرائیم وشماها دربناه ماها.

شرح- اظهار آن‌شخص که خودنماز نمیخوانم وروزه نمیدارم بریکی از دووجه است:

۱- دارای عذریست که نمی‌تواند نماز بخواند و روزه بگیرد واین نسبت بنماز واجب شبانه

٣٦ ـ سهل ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، وعبدالله بن بكير ، عن سعيد بن يسار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : الحمد لله صارت فرقةٌ مرجئةً وصارت فرقةٌ حرورية وصارت فرقة قدريّة وسمّيتم الترابيّة وشيعة عليّ ، أما والله ماهو إلّاالله وحده لاشريك له ورسوله صلى الله عليه وآله وآل رسول الله عليهم السلام وشيعة آل رسول الله صلى الله عليه وآله وماالناس إلّاهم ،كان عليٌّ عليه السلام أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وأولى الناس بالناس ـ حتّى قالها ثلاثاً ـ .

٣٧ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عمر بن أبان الكلبي ، عن عبدالحميد الواسطي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أصلحك الله لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتّى ليوشك الرَّجل منّا أن يسأل في يده ، فقال : يا[أبا] عبدالحميد أترى من حبس نفسه على الله لايجعل الله له مخرجاً ؟ بلى والله ليجعلنَّ الله له مخرجاً ، رحم الله عبداً أحيا أمرنا ، قلت:

روزی تطبیق نمیشود مگرمقصود نماز کامل ومعمولی باشد.

۲ـ مقصود از نمازوروزه نوافل مقررة باشد مانند نوافل شبانه‌روزی نماز، وروزه هرسه روز در ماه که سنت ثابته پیغمبر(ص) است.

۳٦ـ از سعیدبن یسار گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: سپاس مرخدا را سزاست که یکدسته مرجئه شدند و یکدسته حروریه وخوارج و یکدسته هم قدریه وشماهارا هم ترابیه(منسوب بابوتراب کنیه علی ـ ع) و شیعه علی نامیدند هلا بخدا که نیست آن حقیقت جزخدای وحده لاشریك له و رسولش (ص) و خاندان رسولش وشیعه خاندان رسولش و نیستند سائر مردم جز همان خودشان (که در تاریکی و گمراهی مانده‌اند) علی(ع) بهترین مردم بود بعداز رسولخدا (ص) ونزدیکترین مردم بخودشان اینراسه مرتبه فرمود

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله مرجئة ـ ارجاء بمعنی تأخیر است بسا که مقصود از آن جمیع مسلمانانی باشد که امیرالمؤمنین‌را دررتبه چهارم‌خلیفه میدانند وجزری آن‌هارایك فرقه‌ای ازمسلمانان دانسته که عقیده دارند بـا ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد چنانچه باکفر هیچ طاعتی سود ندارد «حروریه» یکدسته از خوارجند که در محلی نزدیك کوفه بنام حروراء اول بار دسته‌بندی کردند. « قدریه » اطلاق میشود بر مفوضه و بسا که جبریه را هم قدریه گویند . . . پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم حمدخدا را بردسته دسته شدن مسلمانان برای اینست که اگراین اختلافات پدیدنشده بود فرقه شیعه دربرابر عموم عامه نمیتوانست زیست کند وتوسعه یابد .

۳۷ـ از عبدالحمید واسطی گوید بامام باقر (ع) گفتم قربانت ما شیعه در انتظار ظهور دولت حقه دست از بازار خود بر داشتیم تا آنجا که بسا یکی از ماها گدائی کند و سائل بکف شود در پاسخ فرمود ای ابا عبدالحمید آیا بنداری کسیکه خود را برای خدا باز داشته خدا باو فرج و گشایش نمیدهد؟ آری بخدا که خدا برای او گشایش دهد، خدا رحمت کند هر بنده که کار امامت ما را زنده دارد.

أصلحك الله إنّ هؤلاء المرجئة يقولون ما علينا أن نكون على الذي نحن عليه حتّى إذا جاء ما تقولون كنّا نحن وأنتم سواء ؟ فقال : ياعبدالحميد صدقوا من تاب تاب الله عليه و من أسرّ نفاقاً فلايرغم الله إلّا بأنفه ومن أظهر أمرنا أهرق الله دمه يذبحهم الله على الاسلام كما يذبح القصّاب شاته قال : قلت : فنحن يومئذ والناس فيه سواء ؟ قال : لاأنتم يومئذ سنام الأرض وحكّامها لايسعنا في ديننا إلّا ذلك ؛ قلت : فان متّ قبل أن اُدرك القائم عليه السلام ؟ قال : إنّ القائل منكم إذاقال : إن أدركت قائم آل محمّد نصرته كالمقارع معه بسيفه والشهادة معه شهادتان .

گفتم اصلحك الله راستی این فرقه مرجئه میگویند که بما زیانی ندارد که بر همین عقیده خود باشیم تا گاهیکه بیاید آنچه شماها میگوئید (یعنی دولت حقه ظهور کند) و با شما همعقیده شویم و برابر گردیم.

فرمود ای عبدالحمید راست گویند هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد و هر کس منافق در آید و در دل ایمان ندارد خدا جز بینی خودش را بخاك نمالد و هر که امر امامت را فاش کند خدا خونش را بریزد، خدا در مسلمانی سرشان را ببرد چنانچه قصاب گوسفندش را سر ببرد .

گوید: گفتم: پس در آن روز که امام ظهور کرد و دیگران هم باو گرویدند ماها بامردم دیگر برابریم؟

فرمود (ع) : نه ؛ شما در آن روز سروران و فرماندهان روی زمین باشید در عالم دیانت برای ما جز این روا نباشد گفتم اگر من پیش از درك امام قائم مردم ؛ فرمود هر که ازشماها گوید اگر من قائم آل محمد (ص) را در یافتم او را یاری میکنم چون کسی باشد که بهمراه او شمشیر زند و شهادت با او دو بار شهادت محسوب شود .

شرح- ازمجلسی ره - «و لقد ترکنا اسواقنا الخ» ائمة کارظهور امام قائم را برمردم شیعه مشتبه میکردند بمصلحت آنان و برای اینکه نومید نشوند و شیعه امید داشتند که ظهور دولت حقه و قیام با شمشیر بدست جز امام دوازدهم باشد و انتظار آن را میبردند و شاید ترك کسب و بازار برای آمادگی این کار و تمرینات لازمه بوده است یا به امید آینده نزدیك ظهور دولت حقه کسب و بازرگانی را ترك کرده بودند بگمان اینکه پس از ظهور دولت حقه بدان نیازی ندارند یا برای اهتمام در دانش جوئی و هدایت خلق و بی اعتنائی به تجارت به همین جهت - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بسیار دور است که ائمه شیعه را براه اشتباه و ابهام ببرند و بسرگردانی تا این اندازه بکشند با اینکه قیام دولت حقه بدست امام دوازدهم جزء تعلیمات مذهب شیعه امامیه بوده است و همه اخباریکه در این باره وارد است در آن صراحت دارد و موضوع ترك بازار برای آشفته بودن وضع اجتماعی دوران امام باقر(ع) بوده است و انتظار فرج بعنوان انتظار تغییر وضع ناگوار دوران بنی امیه زیرا شك نیست که هرچه بنیاد حکومت ستمکار بنی امیه بر اثر نیرومند شدن مردم آزادی طلب کشور پهناور اسلامی آن روز لرزان تر میشد و رو بسراشیبی و سقوط میرفت فشار آنها بشیعه

بیشتر میشد زیرا همه اضطرابات و شورش ها و نا بسامانیهای کشور اسلام و مردم را به حساب آن ها میگذاشتند.

خاندان بنی امیه که یك خاندان عشیرگی بود و از نظم و تربیت و ترتیب یك کشوریکه از مرز فرانسه تا اواسط چین گسترده شده بود بی‌خبر و بی‌اطلاع‌بود دچارهمه تشویش ونابسامانی بود، درمحیط پهناور اینکشوراسلامی‌حکومت بدست‌یك مشت زادگان‌امیه‌وسرسپرده های‌آن‌ها ادازه‌میشد که جز خوش گذرانی و حکمرانی و زورگوئی کاری نمیتوانستند و نمیدانستند، پیاپی ناراحتی‌می افزود ، آبادی و عمرانی هر استانی روبکاستی میرفت و مردم گرسنه و بیکار و بیچاره میشدند و هرکس پرچمی بلندمیکرد بناچار دنبال اومیرفتند تاچاره‌ای بجویند حکومت بنی امیه نمی توانست درك حقیقت وضع این اجتماع پراکنده و بزرك را بنماید او بشیوه کینه توزی خاندانی ، ائمه‌بنی هاشم و پیروان آن ها را بطور مستقیم طرف خود میدانست و با فشار به اینها میخواست همه‌کارها را اصلاح کند.

چنانچه امروزه در کشورهای کم رشد وتوسعه‌نیافته همین مالیخولیا درزمامداران خاندانی‌حکم فرماست بجای‌اینکه دردرون وضع‌اجتماعی ملت خود بررسی کنند وعلت نارضایتیها را جستجو کنند یك‌طرف خیالی ویاآنکه احتمالی‌برای خود میتراشند وبسرکوبی او میپردازند بگمان اینکه با سر کوبی اوهمه کارها درست‌میشود وجهان بکام‌آنها میگردد.

در اینوضع‌پریشانی که جامعه‌شیعه زیرفشار دیوانه‌وار حکومت‌بود ائمه‌بآن‌ها تسلیت‌میدادند و میفرمودندفرج نزدیکست. ولازم نیست که مقصوداز‌این‌فرج‌ظهورامام قائم باشد بلکه رفع‌فشاروسخت گیری حکومت وقت و شاید در ضمن تعلیمات حزبی دستور هم آهنگی با دستجات نهضت بر ضد حکومت اموی هم بوده است که خود نیاز بفداکاری وصرف وقت داشته و شاید یك علت عمده ترك بازار و کساد کسب وکار شیعه این بوده که حکومت وقت با نشانه هائی‌که از محیط آنها داشته است آنها را در محاصره اقتصادی میگذاشته و همه درهای زندگیرا بروی آن ها می بسته و باید چنین هم باشد.

مثلا محیط کوفه پس‌از شهادت امام مظلوم درکربلا پیوسته دچار شورش وانقلاب بود یکی از وسائل انقلاب بودجه وتمکن مالی است و بی‌تردید یکی ازاقدامات جدی حکومت شام ایجاد هر گونه فشار اقتصادی نسبت بمردم کوفه بوده است که بناچار بکساد بازار و تـرك کسب و کار میکشیده است.

ازاینجهت امام درعین حالیکه بعبدالحمید کمال اطمینانرا برای فرج اومیدهد و او را بپاداش معنوی بیشتری امیدوارمیسازد دستور اکیدبرای‌تقیه وخودداری هم‌باو میدهد ومیفرماید هر که پرده حزب را بردارد‌وخودرا آشکار کند خدا اورا بمانند قصابی سر میبرد و بنظر من‌این کار درصورتی که موجب زیانی بدیگران نشود گناهی ندارد و یکنوع جانبازی پسندیده است از این جهت امام برای‌آن کیفر اخروی بیان نکرده است و همان جان بازی تعبیر کرده است آن هم بکارد خدا که چه سعادت خوبی است انسان بدست خداوند قربانی راه حق شود و دو جمله « یذبحهم الله علی الاسلام کما یذبح القصاب شاته » چه اندازه لطیف و زیبا و پرمعنا ادا شده است .

۳۸ ـ عنه ، عن الحسن بن علي ، عن عبدالله بن الوليد الكندي قال : دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام في زمن مروان فقال: من أنتم ؟ فقلنا: من أهل الكوفة ، فقال : مامن بلدة من البلدان أكثر محبّاً لنا من أهل الكوفة ولاسيّما هذه العصابة ، إنّ الله جلّ ذكره هداكم لأمر جهله النّاس و أحببتمونا و أبغضنا النّاس واتّبعتمونا وخالفنا النّاس وصدّقتمونا و كذّبنا الناس فأحياكم الله محيانا وأماتكم [الله] مماتنا فأشهد على أبي أنّه كان يقول : ما بين أحدكم وبين أن يرى مايقرّ الله به عينه وأن يغتبط إلّا أن تبلغ نفسه هذه ـ وأهوى بيده إلى حلقه ـ وقد قال الله عزّ وجلّ في كتابه : «ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرّيّة» فنحن ذرّيّة رسول الله صلى الله عليه وآله .

در ضمن بیان میکند که دولت حقه اعلان عفو عمومی خواهد کرد زیرا برای اصلاح و صلاح جامعه بنیاد میشود نه برای انتقام و خون ریزی چنانچه خود نهضت اسلام هم برهمین روش بود و پیغمبر اسلام از سخت‌ترین و خونخوارترین دشمنان خود بمجرد اینکه تسلیم میشدند واظهار پشیمانی میکردند درمیگذشت و آنهارا ازهمه کردارهای ناروای گذشته‌عفو میفرمود والبته مردان‌سابقه دار که درراه تأسیس این‌دولت حقه مبارزه کردند و آزموده شده وآب دیده‌شده‌اند دررأس‌امورقرار میگیرند وکارمندان‌دولت حقه بشمارند.

از مجلسی ره ـ قوله «والشهادة معه شهادتان» ممکن است مقصود این‌باشد که‌آرزوی شهادت يك ثواب دارد و هر که درك شهادت دورکاب امام کند دو ثواب دارد یا مقصود اینستکه آرزوی شهادت با آن حضرت ثواب شهادت بهمراهی اورا دارد و شهادت بهمراهی او ثواب دو شهادت با دیگران را دارد و در این صورت خودآرزوی شهادت باآن حضرت هم ثواب دوشهادت دارد .

۳۸ـ از عبدالله بن ولید کندی گوید مادر دوران حکومت‌مروان (حمار آخرین‌خلفای‌بنی‌امیه) شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدیم فرمود: شما چه کسانید؟ گفتیم ازاهل کوفه هستیم، فرمود: درهیچ شهری نیستکه به‌اندازه شهر کوفه دوستدار و طرفدار داشته‌باشیم بویژه ازاین جمع (یعنی از قبیله بنی کنده ظاهراً) .

راستی خداجل‌ذکره شماها رابرای‌امری‌هدایت کرده استکه مردم‌بدان نادانند وآنرانمیفهمند شما مارا دوست دارید ومردم مارا دشمن‌دارند شماپیرو مائید ومردم باما مخالفت میکنند، شما ما را تصدیق میکنید ومردم مارا تکذیب میکنند خدا شمارا بزندگی مازنده دارد ومانند ما بمیراند من گواهمکه پدرم میفرمود: میان هر کدام ازشیعه ومیان اینکه ببیند آنچه‌را که‌خدا بدان چشم او را روشن کند و براو رشك برند فاصله نیست جزهمینکه جانش بدینجا رسد وبا دست خود اشاره به گلویش کرد و هر آینه خدا عزوجل در کتاب خود فرموده است (۳۸ـ الرعد) و هر آینه ما رسولانی گسیل داشتیم وبرای آنها‌ازواج و ذریه مقرر داشتیم ـ ما ذریه رسولخدائیم (ص).

٣٩ ـ حميدبن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكنديّ ، عن أحمدبن عديس ، عن أبان بن عثمان عن أبي الصّباح قال : سمعت كلاماً يروى عن النبيّ صلى الله عليه وآله و عن عليّ عليه السلام و عن ابن مسعود فعرضته على أبي عبدالله عليه السلام فقال : هذا قول رسول الله صلى الله عليه وآله أعرفه قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : الشقيّ من شقي في بطن اُمّه والسعيد من وعظ بغيره وأكيس الكيس التقى و أحمق الحمق الفجور وشرّ الروي روي الكذب وشرّ الاُمور محدثاتها وأعمى العمى عمى القلب وشرّ الندامة ندامة يوم القيامة وأعظم الخطايا عندالله لسان الكذّاب وشرّ الكسب كسب الرّبا وشرّ

٣٩ـ ازابی الصباح گوید سخنی شنیدم که ازپیغمبر (ص) واز علی (ع) و از ابن مسعود نقل میشده ومن آنرا برامام صادق(ع) عرضه کردم، آنحضرت فرمود: این گفتار رسولخدااست من آنرا میشناسم، فرمود: رسولخدا (ص) فرموده‌است خوش‌بخت در شکم مادرش خوش‌بخت‌است ، سعادتمند آنستکه بدیگری پند گرفته است زیرك ترین زیر کها پرهیز کار و با تقوی است ، بد ترین بی خردی هرزگی است و بدترین نقل نقل دروغ است (یعنی دروغ پردازی) و بدترین امورآنهـا است که بدعت شود (یعنی بر خلاف قانون باشد) و بدترین کوریها کوری دل است .

شرحـ ازمجلسی رهـ قوله «الشقی من شقی فی بطن امه» یعنی شقی آنکسی استکه خدا میداند درعاقبت کارش شقی‌است و اگرچه بحسب‌ظاهر احوال وبیشتر عمرش در نزد مردم سعادتمند است پایان نقل ازمجلسی ـ ره.

من گویم این‌حدیث معروف‌است وبرخی ازآن معنی‌جبر فهمیده‌اند ودر تفسیرآن سر گـردان شده‌اند تاآن‌جا که آنرااز احادیث مجعوله دانسته‌اند واز مضمون صدر خبرهم استفاده میشود که‌این حدیث در زمان امام باقر (ع) معروف بوده و شاید در فهم مقصود آن تو جه نشده و مـوجب تردید گردیده که ابی‌الصباح آنرا درمحضر امام صادق(ع) مطرح کرد و امام صادق (ع)آنرا تأیید فرموده است؟

بنظرمن این‌حدیث ازادله روشن اختیار بنده وامر بین‌الامرین استکه ما آنرا درجلد ۱ تقریر کردیم مقصود ازاین جمله اینستکه شقاوت‌بنده مستندبسوء اختیار خوداو است واختیار از ذاتیات هر انسانی است وما درآنجا برای‌روشن شدن این‌موضوع تعبیر کردیم که اختیار عین‌وجود انسان است وچون شقاوت وبدبختی بطوراستقلال مربوط بهمان سوءاختیار است وهیچ چیزدیگر بطورکامل در آن دخالت ندارد این‌جمله صحیح‌استکه هر که شقی شده از شکم مادرش شقی شده یعنی شقاوت او مستند به‌اختیار او است که عین وجود او است ودر شکم مـادرهم همراه اوبوده است و بعبـارت دیگر این جمله کنایه است از نفی هر گونه مؤثری در شقاوت انسان جز ذات خودش و سـوء اختیارش، بنظرمن این بهترین و رساترین عبارتیست دراثبات اختیار ونفی جبر.

دنباله‌حدیث ٣٩ـ

بدترین پشیمانی‌پشیمانی روز رستاخیز است (که درمانی ندارد) وبزرگترین خطاها نزد خـدا زبان دروغگو است بدترین کسب رباست (زنا است خ ل) بدترین خوراك خوردن مال یتیم است

المآكل أكل مال اليتيم وأحسن الزينة زينة الرّجل هديٌ حسنٌ مع إيمان و أملك أمره به و قوام خواتيمه ومن يتّبع السمعة يسمّع الله به الكذبة ومن يتول الدّنيا يعجز عنها ومن يعرف البلاء يصبر عليه ومن لايعرفه ينكل والرّيب كفرٌ ومن يستكبر يضعه الله ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذّبه الله ومن يشكر يزيده الله ومن يصبر على الرزيّة يعينه الله ومن يتوكّل على الله فحسبه الله ؛ لا تسخطوا الله برضا أحد من خلقه ولا تقربوا إلى أحد من الخلق تتباعدوا من الله ، فانّ الله عزّ وجلّ ليس بينه وبين أحد من الخلق شيء يعطيه به خيراً ولايدفع به عنه شراً إلاّ بطاعته واتّباع مرضاته وإنّ طاعة الله نجاح من كلّ خير يبتغى ونجاة من كل شرّ يتّقى وإنّ الله عزّ ذكره يعصم من أطاعه ولايعتصم به من عصاه ولايجد الهارب من الله عزّ وجلّ مهرباً وإنّ أمر الله نازل ولو كره الخلائق و كلّ ماهو آت قريبٌ ماشاء الله كان و مالم يشأ لم يكن ، فتعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان واتّقوا الله إنّ الله شديد العقاب .

بهترین زیور مرد براه درست رفتن است ازروی ایمان، کاملترین خودمختاری و آزادی استواری و بجا بودن انجام کارها است (محتمل است که واو برسر کلمه قوام از نسخه نویسان افزوده شده باشد از مجلسی ره) هر که دنبال شهرت و نام باشد و کاربرا برای آن کند خداوند بدروغ ازاو پذیرد ،

هر که دوستدار دنیا باشد در آن درماند و هر که بلاء رابفهمد بر آن صبر کند و هر که آنرا نفهمد سختی وعذاب کشد (یعنی هر که بداند بلا و گرفتاری جزءسازمان زندگی است و نزد خدا مزد دارد برای پذیرش آن آماده شود و بر آن صبرجمیل کند هـم آرامش خودرا از دست ندهد وهم ازخدا مزد برد) وهر که باین حقیقت عارف نباشد بی‌تابی کند ودرسختی وعذاب بگذراند ومزدهم ندارد) تردید در اصول ایمان کفراست . هر که کبرورزد خدایش زبون کند

، هر که فرمان شیطان برد خدارا نافرمانی کرده وهر که خدارا نافرمانی کند خدایش عذاب کند و هر که شکرگزاری کند خدابرایش بیفزاید وهر که برمصیبت شکیباباشد خداباو کمك کند و هر که بر خدا توکل کند خدا اورا بس باشد، خدا را برای رضای احدی از خلقش بخشم نیاورید تا ازخدا دورشوید وخداهم ازشما دورشود.

زیرا خداعزوجل بااحدی ازخلق خود رابطه‌ای ندارد که بدوخیر رساند یا ازاو بدیرابگرداند جزهمان فرمان‌بردن ازاو و پیروی ازآنچه رضایش در آن است وراستیکه فرمان‌بری ازخدا کامیابی برای هرچیز استکه خواسته‌شود ونجات ازهر شریستکه ازآن پرهیزشود .

• وراستی خدا عزذکره نگهدارد هر کسیرا که فرمانش‌بردوهر که نافرمانی او کند باوپناهنده نیست وآنکه ازخداعزوجل گریزد گریزگاهی ندارد وراستی فرمان خدانازلشود گرچه همه‌آفریده‌ها را بدآید وهرآنچه آینده باشدنزدیکست آنچه خداخواهد باشد وآنچه رانخواهدنباشدبنیك‌رفتاری و پرهیزکاری بایکدیگر کمك کنید و برگناه وتجاوز همدست نشوید واز خدابپرهیزید زیرا خدا سخت کیفراست .

٤٠ ـ وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن يعقوب بن شعيب أنّه سأل أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «كان الناس اُمّة واحدة» فقال : كان النّاس قبل نوح اُمّة ضلال فبدأالله فبعث المرسلين وليس كما يقولون: لم يزل، وكذبوا ، يفرق الله في ليلة القدر ما كان من شدّة أو رخاء أو مطر بقدر مايشاء الله عزّوجلّ أن يقدّر إلى مثلها من قابل .

(حديث البحر مع الشمس)

٤١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان ، عن معروف بن خرّبوذ ؛ عن الحكم بن المستورد ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : إنّ من الأقوات التي قدّرها الله للناس ممّا يحتاجون إليه البحر الذي خلقه الله عزّوجلّ بين السماء والأرض ، قال : وإنّ الله قدقدّر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب وقدّر ذلك كلّه على الفلك ، ثمّ وكّل بالفلك ملكاً ومعه سبعون ألف ملك ، فهم يديرون الفلك فاذا أداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت في منازلها التي قدّرها الله عزّ و جلّ فيها ليومها و ليلتها فاذا

٤٠ـ از يعقوب بن شعيب كه از امام صادق (ع) پرسيد از قول خداعزوجل (٢١٣ـ البقره) مردم همه يك امتند؛ در پاسخ فرمود: پيش از نوح همه امت گمراهى بودند وخدا آغاز بعثت رسولان نمود ، چنان نيست كه مى گويند: ازهميشه بوده است دروغ گفتند. خدا درشب قدر جدا ميكند و امتياز ميدهد و مقرر مى‌سازد هرآنچه ازسختى وخوشى وبارانست باندازه ايكه خدا عزوجل ميخواهد كه مقدر سازد تابمانند آن ازسال آينده.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «و ليس كمايقولون لم يزل» يعنى مطلب چنين نيست كه مى گويند هرچه هست ازازل بوده و تغيير نپذيرد بلكه بدا هست نسبت بدانچه درلوح محو و اثبات ثبت شده وخدافرموده است محو كند خدا هرچه را خواهد و ثبت كند. دفتر كل نزد او است و تحقيق اين مطلب در كتاب توحيد گذشت.

حديث دريا باخورشيد

٤١ـ ازحكم بن مستورد از على بن الحسين(ع) فرمود: راستى از اسباب زندگيكه خدا آن را براى مردم مقدر كرده و اندازه گرفته است از چيزهائيكه بدان نياز دارند دريائى استكه خداعزوجل آنرا ميانه آسمان وزمين آفريده است.

فرمود: وراستيكه خدامجارى خورشيد وماه واختران و ستاره‌ها را درآن اندازه كرده وهمه آنرا برفلك مقدر ومقرر نموده است، سپس بفلك فرشته گماشته كه هفتاد هزار فرشته بهمراه اويند و آنها فلك را ميچرخانند وچون اورا ميچرخانند خورشيد وماه واختران و ستاره‌ها هم بااومى‌چرخند و بمنزلهاى خود كه خداعزوجل براى آنها مقرر ساخته است درشبانه روز آنها واردميشوند و هرگاه

كثرت ذنوب العباد وأراد الله تبارك وتعالى أن يستعتبهم بآية من آياته أمر الملك الموكّل بالفلك أن يزيل الفلك الذي عليه مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب فيأمر الملك اُولئك السبعين ألف ملك أن يزيلوه عن مجاريه قال : فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر الذي يجري في الفلك قال : فيطمس ضوؤها ويتغير لونها فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعظّم الآية طمست الشمس في البحر على مايحبّ الله أن يخوّف خلقه بالآية قال : و ذلك عندانكساف الشمس ، قال :وكذلك يفعل بالقمر ، قال : فاذا أراد الله أن يجلّيها ويردّها إلى مجراها أمر الملك الموكّل بالفلك أن يردّ الفلك إلى مجراه فيردّ الفلك فترجع الشمس إلى مجراها ، قال : فتخرج من الماء و هي كدرة ، قال : والقمر مثل ذلك، قال : ثمّ قال علي بن الحسين عليه السلام : أما إنّه لايفزع لهما ولايرهب بهاتين الآيتين إلّا من كان من شيعتنا ، فاذا كان كذلك فافزعوا إلى الله عزّو جلّ ثمّ ارجعوا إليه .

گناه بنده‌ها بسیارشد و خداتبارك وتعالی خواستکه ازآنها برای‌یکی ازنشانه‌های خود کمك خواهد بفرشته موکل بفلك فرمان دهدآن فلکیکه‌مجاری خورشید وماه واختران وستاره‌ها برآنست ازجای خود بدر بردآن فرشته هم بآن ۷۰ هزارفرشته فرمان دهد که‌آن را ازمجاری خودبدر برند.

فرمود: آنرا بدربرند و خورشید در آن دریا افتد که فلك درآن روان است فرمود : پس تابشش محوشود و رنگش بگردد وهرگاه خداعزوجل خواهد آیت خودرا بزرك سازد خورشید را درآن دریابهروضعیکه خواهد بمان‌خلق خودرا بترساند درآورد، فرمود این درهنگام گرفتن آفتاب است فرمود وهمین کاررا میکند باماه.

فرمود : وهرگاه خدا خواهدآن‌را روشن سازد و گرفتن‌آنرا برطرف کند بفرشته موکل‌بفلك فرمان دهد که فلك را بمجرای خود برگرداند وفلك‌رابرگرداند و خورشید بمجرای خود بازگشت کند فرمود پس ازآب برآید و تیره رنك باشد فرمود ماه هم بمانندآنست .

گوید سپس علی بن الحسین (ع) فرمود هلا از آنها هراس نکند و از این دونشانه گرفتن خورشید و ماه نترسد جز کسیکه ازشیعیان ماباشد پس هرگاه چنین‌شد بدرگاه خداعزوجل‌بهراسید وپناه برید وسپس باوباز گردید.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ «الا من کان من شیعتنا» ـ زیرا بدین ایمان دارند وگرنه بیشتر گرفتن خورشید و ماه رابحرکات افلاك مستند دانند و ازآنها ترس ندارند.

من گویم تسلیم بمانند اینخبر ازاخبارمشکله‌نشانه مؤمنان پیروائمه اطهاراست زیرا ردآن‌همانا برای اعتماد بفهم کوتاه و خرد نارسا است یاپیروی از فلاسفه ملحدیست که خرق والتیام و اختلاف نظام‌را بفلك و حرکاتش روا ندارند و حرکت راستا را در برابرحرکت دوری برآنها روا ندارند و مانند این مقررات فلسفیه که آنها را اثبات نکنند جزبا شبهه‌های واهی و خرافات فاسدةوچسبیدن باین مقررات مستلزم انکار بسیاری از آیات واخبار و رد آنها است زیرا اخبار بسیاری دلالت‌دارند

بقطع حرکات افلاك و در نورد دیدن و خرق آنها و تیره شدن خورشید و ماه و همه ستاره‌ها درروز قیامت و بازماندن آنها از حرکت.

و اما تجربه اینکه گرفتن خورشید هنگام حائل شدن ماه است میان آن و میان زمین‌و گرفتن ماه هنگام حائل شدن زمین است میان آن و خورشید منافات ندارد که در وقت آنهابدین دریا افتد علاوه براینکه ممکنست جمع میان‌این تجربه و مضمون اینخبر بوجه دیگری که شیخ صدوق ره در فقیه یاد کرده‌است آنجا که گفته‌است آنچه رامنجمان از کسوف پیشگوئی کنند وطبق‌آنچه گویند واقعشود غیر کسوفی است که در اینخبر ذکر شده‌است و همانا لازمست که از کسوف‌بمساجدو نماز پناهنده شد چون نشانه ایست بمانند نشانه‌های قیام ساعت (یعنی روز قیامت) انتهی .

ومؤید کلام او است آنچه روایت شده است از کسوف وخسوف در روز و شب عاشوراء ودر اخبار روایت شده که یکی از نشانه های ظهور امام قائم (ع) گرفتن آفتاب و ماه است در غیر موسم مقرر و در این جا است که حساب منجمان مختل شود و از میان برود - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- مرحوم مجلسی‌ره در بسیاری از کلمات خود مبانی و اصول حکمت یونانیرا که پایه ومایه فلسفه قدیم بود وحکمای مسلمین‌هم کور کورانه از آن پیروی کرده بود بیادانتقاد شدید گرفته واز آنها بشبهه وخرافت تعبیر کرده و آینده بخوبی‌نظر اورا تأیید کرد وآزمایشهای علمی قرون‌اخیر، و کاوش دانشمندان معاصر ثابت کرد که آنچه حکمای یونان در دوران طلائی فلسفه‌بافی خود بعنوان کشف حقائق دریافتند وچند هزارسال حقیقت جویان وحکمت‌داران بشر را بدنبال خود بردند براثر علم ودانش‌معاصر که براساس آزمایش وتحقیق امروزی استوار است باطل وبیهوده‌بود وامروز ثابت‌شده که نظر آنها درباره آسمان وفلك وخصائص‌آنها خرافتی بیش نبوده است چنانچه مجلسی مرحوم ره بنور ایمان خوددریافت وازآن تعبیر کرد و امروزه مسلم‌شده که اجسام نورانی فضاهم بمانند زمین ازعناصر و گاز و موادنخست تشکیل یافته‌اند وآثار و خواص جدائی‌ندارندوپس ازاین یادآوری درباره شرح این‌حدیث که مرحوم مجلسی آنرا از صعاب ومشکلات احادیث دانسته نکات زیررا باید مورد توجه ساخت :

تعبیراتی که در حدیث بکار رفته است :

۱ - دریای میان‌آسمان وزمین .

۲- مجاری خورشید وماه ونجوم وکواکب.

۳- فلك ٤- ملك ٥- منازل خورشید وماه ونجوم ٦- کسوف وخسوف.

دریا دومعنی دارد یکی حجم آب بسیار وسیع وانبوه که بیشتر از خلیج ونهر باشد ودیگری وسعت وپهناوری که‌این‌آب درآن جای گیرد و باید گفت دریا دراصل بمعنی همان وسعت نا محدود ازنظر چشم‌انداز وتوجه عمومی است چون‌نهر وخلیج ودریاچه هم همان ظرفی است که مقدار معینی آب در آن جای دارد .

و از اینجهت صحیح است که گفته شود دریا خشك است یا آب ندارد چنانچه درنهر هم همین تعبیر صحیح است بنابراین دریا مقیاس یك وسعت نامحدود عرفی است و لازم نیست که هر جا دریا

تعبیر میشود حجم آب معینی هم در آن وجود داشته باشد و این دریائی که خداوند میان آسمان یعنی دستگاه چرخان بر فراز زمین خلق کرده عبارت از فضای محدودی است که در زبان امروزی ازآن بوسعت یك‌منظومه شمسی تعبیرمیشود وبشر درزندگی خود بدان نیازمند است.

واما مجاری خورشید و ماه و اختر و ستاره (که بعید نیست مقصود از کواکب دراین‌حدیث همان سیارات باشد که از اختران دیگر امتیاز دارند در حرکت و روشنی و به اعتبارعلم امروزجزء منظومه شمسی زمین‌بحسابند) همان مدارهای حرکت‌آنها است که در خورشیدگرد آنست و درآن میچرخد ودر کواکب سیاره که حرکت انتقالی‌دارنددائره مخصوصی است بیضی یا بوضع دیگر که حرکت کواکب دران منظم است.

واما فلك که‌همه مدارات خورشید و ماه و کواکب برآن استوار است و بعیدنیست‌همان‌جاذبه عامه باشد که پس از قرن ها نیوتن فلکی معروف بدان پی برد و حقیقت آن عبارت از یك نیروئی است شگرف که حساب يك منظومه شمسی معینرا در این فضای بی‌سروته و اسرارآمیزاز قسمتهای دیگر جدا میکند که خورشید آن هم‌در حساب‌این نیرو در مرکزی استوار است وبدورخودمیچرخد و این نیروی‌شگرف تکیه‌گاه همه موجودات این منظومه شمسی مشخص‌بحسابست وتعبیر ازآن بفلك بسیار شیوااست‌زیرافلك يك‌نیروی چرخنده وچرخاننده‌است.

ملك که در فارسی فرشته گویند درتعبیر قرآن واخبار عبارت ازمقیاس فعالیت وجودی است چنانچه نیروی ماشین وکارخانه راکه تکیه بصنعت بشری‌دارد بانیروی اسب تعبیر کنند و مقیاس يك فعالیت فوق‌صنعت بشربراو یابتعبیر دیگرفعالیت ماوراءالطبیعه را بایك ملك تعبیر کنندونیروی‌جاذبه عامه بقوت هفتادهزار ملك تعبیر شده‌است.

واما کلمه‌منازل کواکب يك‌تعبیر قرآنی استکه می‌فرماید (۳۹ـ یس) و ماه‌را در منازلی اندازه‌گیری کردیم ومنجمین هم اصطلاح منازلرا که برای کواکب درکتب خود ثبت کرده انـد بظاهر ازاین تعبیر قرآنی گرفته‌اند ومنازل قمررا ۲۸ شمرده‌اند باعتبار اینکه در مدت یکشب يك منزل دارد ودر مدت‌یکروز يك‌منزل ودر ۲۸منزل دوره ماهانه خود را بسر می‌برد و در این خبـر منازل شبانه‌روزیرا برای‌همه کواکب اثبات کرده است.

ومثلا منازل‌خورشید در هر شب قوس‌اللیل آن‌است و در هرروز قوس النهارآن که عبارت از کمانی نیم‌دائره نامرئی‌شب و کمانی نیم‌دائره مرئی روز باشد وبهمین معنامنازل شب و روز برای دیگر کواکب هم منظور میشود زیرا از نظر سنجش ما که در زمین زندگی میکنیم هر کوکبی دارای این دو منزل شبانـه روزی جلوه گر میشود و در مداری بنظر ما خود نمائی دارد و یا از نظر ما نهانست.

واما راجع بکسوف وخسوف آنچه‌منجمان قدیم وجدید گویند اینستکه:

کسوف گرفتن آفتاب همیشه در عقده رأسی یعنی نقطه تلاقی منطقةالبروج که‌مدارخورشید است بامدار ماه اتفاق می‌افتد و درخصوص حال مقارنه خورشید و ماه میسر میشود، یعنی هنگامیکه این‌دو دريك درجه ويك دقیقه مدار خود باشند که در اینصورت آفتاب درپشت جسم ماه‌واقع‌میشودو سایه ماه که امتداد آن تازمین کشیده‌است برروی قطعه‌ای از زمین میافتد و مردمیکه درآن قطعة زمین باشندنمی‌توانندآفتاب‌رابببینند وپرتوآفتاب ازآنها نهانست ، و گرفتن ماه در عقده ذنب‌است‌یعنی

نقطه برخورد منطقة البروج با مدار ماه در طرف مقابل رأس و این درحال مقابله میسر استکه ماه و خورشید از نظر ما در دو نقطه مقابل قرار دارند (از ۱۳ ـ ۱٤ ماه) قمری و دراین‌حال استکه ممکن است زمین حائل شودمیان ماه و خورشید یعنی سایه آن که تا جرم ماه امتداد دارد روی قسمتی از ماه بیفتد و مردم آن قطعه از زمین که محاذی این سایه واقع بر سطح ماه هستند آنرا تیره بنگرند.

از نظر حدیث این‌دو حادثه کسوف وخسوف اختلالی‌است درمجرای مقرر برای خورشید وماه و نشانه‌ایست ازخشم خدانسبت بمردم زمین:

ازنظر۱ ـ می‌توان گفتکه‌منظور اینست که کسوف و خسوف قانون ثابت و معینی ندارد‌مانند اول هر برج و هر ماه در گردش خورشید و مانند رؤیت هلال و دوره سال در گردش ماهو وقوع آنها بوجه نامنظمی است‌از نظر دوره سال و هم ازنظرمناطق‌قابل رؤیت و باین اعتبار گرفتن خورشید و ماه درهرمنقطه‌ای اززمین یك حادثه ناگهانی وبرخلاف انتظار برخورد میشود.

وازنظر ۲ ـ بیانی است از شرع و قابل باور است و گرچه دوران منظم و مرتبی هم داشت زیرا تنظیم مدار ماه و خورشید و گردش آنها در علم الهی براین تناسب تطبیق شده‌است و اگر روزی برای جهان آید که از هر گونه آلودگی گناه و ستم پاك شود دور بنظر نمیرسد که وضع مدار آن ها دیگر گونه گردد و از کسوف و خسوف نسبت بمردم زمین بر کنار شوند زیرا دیگر گونی مدارات کواکب مطلبی است که در فلسفه قدیم وجدید تاحدی موردتسلیم‌است

باقی ماند عبارت آخر حدیث که می‌فرماید « فتخرج من الماء وهی کدرة » یعنی چون از آب بر آیدتیره نماید واین تعبیر‌بمعنی‌این نیست که خورشید در حجم آبی فرو میشود بلکه ممکن است از آب همان گرداب سایه ماه باشد که چون نور ندارد آکنده از رطوبت جوی است.

ویا مقصود این‌باشد که چنین بنظرآید فتدبر چنانچه درباره سیر ذوالقرنین در قرآن مجید این تعبیر آمده استکه :

«فلمابلغ مغرب الشمس وجدهاتغرب فی‌عین‌حمأة» یعنی‌چون بمغرب خورشیدرسید دریافت که درچشمه آب گرمی فرومیشود.

٤٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن سليمان، عن الفضل بن إسماعيل الهاشمي، عن أبيه قال: شكوت إلى أبي عبدالله عليه السلام ما ألقى من أهل بيتي من استخفافهم بالدّين فقال: يا إسماعيل لا تنكر ذلك من أهل بيتك فانّ الله تبارك وتعالى جعل لكلّ أهل بيت حجّة يحتجّ بها على أهل بيته في القيامة فيقال لهم: ألم تروا فلاناً فيكم، ألم تروا هديه فيكم، ألم تروا صلاته فيكم؛ ألم تروا دينه؛ فهلّا اقتديتم به؛ فيكون حجّة عليهم في القيامة.

٤٣- عنه، عن أبيه؛ عن محمّد بن عثيم النخّاس، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ الرجل منكم ليكون في المحلّة فيحتجّ الله عزّ وجلّ يوم القيامة على جيرانه [به] فيقال لهم: ألم يكن فلاناً بينكم، ألم تسمعوا كلامه، ألم تسمعوا بكاءه في اللّيل، فيكون حجّة الله عليهم.

٤٤- محمّد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب؛ عن جميل بن صالح، عن أبي مريم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وأرسل عليهم طيراً أبابيل ترميهم بحجارة من سجّيل» قال: كان طير ساف جاءهم من قبل البحر، رؤوسها كأمثال رؤوس السباع وأظفارها كأظفار السّباع من الطير، مع كلّ طائر ثلاثة أحجار: في رجليه حجران وفي

اخبار متفرقه

٤٢- ازفضل بن اسماعيل هاشمی ازپدرش گوید بامام صادق (ع) شکایت بردم از آنچه بدان بسر میخوردم از اینکه خاندانم دینرا سبك میشمارند و بدان اعتنائی که بایست ندارند در پاسخ فرمودای اسماعیل این وضعرا از خانوادهات ناشناخته مگیر ودل تنك مدار زیرا خدای تبارك و تعالی برای هر خاندانی حجتی مقرر داشته که در روز قیامت بدان برآن خاندان حجت آورد و بدانها فرماید آیا فلانیرا در میان خود ندیدید آیا رفتار درست اورادر میان خود ندیدید، آیا نمازشرا در میان خود ندیدید، آیا دینداریشرا در میان خود ندیدید چرا باو اقتداء نکردید و حجت برآن ها باشد درروز قیامت.

٤٣- ازمعاویة بن عمار گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود مردی ازشما درمحله باشد و خداوند حجت آورد روزقیامت برهمسایگانش بدو وبآنها گفته شود آیا فلانی درمیان شما نبود؟ آیا کلام او را نشنیدید؟ آیا آواز گریه اورا درشب نشنیدید؟ پس او حجت خدا باشد برآنها.

(حدیث طیرابابیل وآغاز بروز آبله).

٤٤- از ابی مریم گوید از امام ابی جعفر الباقر علیه السلام پرسیدم از قول خدا عزوجل (٣ - الفیل) و فرستاد برآنها ابابیل را . ٤ - که پرتاب میکرد بآنها سنگی از سجیل - ؟ فرمود: پرندهای بودند که شتابانه در نزدیکی زمین پرمیزدند، و از سمت دریا بر سر آنها ریختند و سری داشتند بمانند سر پرندههای درنده وچنگالی بمانند درندگان پرنده و با هر پرندهای سه سنگریزه دو تا در چنگال داشت و یکی در منقار و شروع کردند که بآن ها پرتاب

منقاره حجر ؛ فجعلت ترميهم بها حتّى جدّرت أجسادهم فقتلهم بها وما كان قبل ذلك رئي شيء من الجُدري ولا رأوا ذلك من الطّير قبل ذلك اليوم ولا بعده ، قال : ومن أفلت منهم يومئذ انطلق حتّى إذا بلغوا حضرموت وهو واد دون اليمن ، أرسل الله عليهم سيلاً فغرقهم أجمعين ، قال : وما رئي في ذلك الوادي ماء قطّ قبل ذلك اليوم بخمسة عشر سنة ، قال : فلذلك سمّي حضرموت حين ماتوا فيه .

٤٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن عبدالله بن بكير ، و ثعلبة بن ميمون ، وعليّ بن عقبة ، عن زرارة ، عن عبدالملك قال : وقع بين أبي جعفر و بين ولد الحسن عليهما السلام كلام فبلغني ذلك فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فذهبت أتكلّم فقال لي : مه ؛ لا تدخل فيما بيننا فانّما مثلنا ومثل بني عمّنا كمثل رجل كان في بني إسرائيل ، كانت له ابنتان فزوّج إحداهما من رجل زرّاع وزوّج الاُخرى من رجل فخّار ، ثمّ زارهما فبدأ بامرأة الزرّاع فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد زرع زوجي زرعاً كثيراً فان أرسل الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً ، ثمّ مضى إلى امرأة الفخّار فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد عمل زوجي

کنند تا تنشان دانه آبله زد و آنها را بدان کشتند و پیش از آن هیچ آبله دیده نشده بود و آن نوع پرنده را پیش از آنروز ندیده بودند و نه بعداز آنروز کسی دید فرمود: هر کدام در آنروز رها شدند رفتند تا بوادی حضرموت یمن رسیدند و آن یك دشتی است نزدیك یمن و خدا سیلی فرستاد و همه را غرقه کرد فرمود : در آن دشت از پانزده سال پیش آبی دیده نشده بود ، فرمود از اینرو آنرا دشت حضرموت نامیدند هنگامیکه اینها درآن مردند (یعنی مرك در رسید).

شرح ـ از مجلسی (ره) - « طیرا ابابیل » ـ بیضاوی گفته است ابابیل جمع اباله است یعنی جمعیت‌های بسیار این پرنده‌ها بدان مانند شده و برخی گفته‌اند مفردی ندارد بمانند عبادید و شماطیط.

«قوله حتی جدرت اجسامهم » تا تن آن‌ها آبله برآورد فیروزآبادی گفته جدری بضم جیم و فتح آن ریشها که در تن برآید باد کند و بترکد و ظاهر اینستکه بر هر کدام سنگریزه بسیار زدند تا تن آنها سوراخ سوراخ شد و ظاهر اخبار و تواریخ دیگر اینستکه برهر مردی یك سنگریزه زدند و بهمان مرد.

٤٥ـ از عبدالملك گوید میان امام باقر (ع) و یکی از فرزندان امام حسن مجتبی سخنی در گرفت و گزارش آن بمن رسید من رفتم خدمت امام باقر و تا رفتم درآن باره سخنی بگویم بمن فرمود خاموش باش، در میان ماها وارد مشو همانا مثل ما و مثل عموزادگان ما مثل مردیست که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت یکیرا بزراعتکاری شوهر داد و دیگر برا بکوزه گری سپس بدیدار آنان رفت نخست نزد زن آنزراعتکار رفت و گفت حال شماها چگونه است؟ دخترش درپاسخ او گفت شوهرم زراعت بسیاری کشته و اگر خداوند بارانی بدهد حال ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر است.

سپس نزد زن آنکوزه گر رفت و گفت حال شما چطوراست؟ در پاسخ گفت شوهرم کوزه

فخاراً كثيراً فان أمسك‌الله السماء فنحن أحسن بني‌إسرائيل حالاً، فانصرف و هو يقول : اللّهمّ أنت لهما ، و كذلك نحن .

٤٦ ـ محمّد ، عن‌أحمد ، عن‌ابن محبوب ، عن جميل‌بن صالح ؛ عن ذريح قال : سمعت‌أبا عبدالله عليه السلام يعوّذ بعض ولده ويقول : «عزمت عليك ياريح وياوجع،كائناً ما كنت بالعزيمةالتي عزم بهاعليّ بن أبي‌طالب أميرالمؤمنين عليه السلام رسول رسول‌الله صلى الله عليه وآله على جنّ وادي‌الصبرة فأجابوا وأطاعوا لمّا أجبت وأطعت وخرجت عن‌ابني فلان ابن‌ابنتي ، السّاعة السّاعة » .

بسيار ساخته و اگر آسمان نبارد حال‌ما درميان بني‌اسرائيل از همه بهتر است واو بر گشت‌ومی گفت بارخدايا تو برای هردوی آنها هستی،وهمچنين هستيم ماها.

شرح- از مجلسی (ره)- قوله « و كذلك نحن» - يعنی‌شما را نرسد ميان‌ماها قضاوت كنيد. زيرا هر دو طرف فرزندان پيغمبريم (ص) و احترام ما هر دو بر شما لازم است و نبايد ميان ماها بطرفداری اقدام كنيد چنانچه آن مرد در ميان دو داماد قضاوتی نكرد و كار هـر دو را به خدا وا گذاشت.

٤٦- از ذريح گويد شنيدم امام صادق(ع) در تعويذ برای يكی از فرزندانش ميفرمود:

تورا قسم می‌دهم ای باد وای درد هرچه باشی بدان عزيمتی كه علی‌بن ابی‌طالب اميرالمؤمنين رسول رسولخدا (ص) برجن وادی صبره عزيمة يافت و آنان هم اجابت كردند و اطاعت كردند كه تو هم بناچار اجابت كنی و اطاعت كنی و از تن پسرم فلان كه دختر زاده من است بيرون روی الساعه، الساعه.

شرح- از مجلسی ره - «علی جن وادی الصبره » شايد اشارت باشد بدانچه شيخ مفيد در ارشاد بسند خود از ابن عباس نقلكرده است گويد : چون پيغمبر بسوی بنی‌المصطلق ميرفت از راه كناری گرفت و شبش دريافت ودر كنار رود خانه‌ای منزل كرد چون آخر شب شد جبرئيل‌نزد او فرود آمد و به او گزارش داد كه طائفه ای از جن در ته اين وادی موضع گرفته اند و آهنك توطئه‌ای بر عليه او و اصحابش دارند در موقعيكه از آن‌جا بگذرند آن حضرت اميرالمؤمنين (ع) را خواست و باو فرمود بدينرودخانه برو و جمعی از دشمنان جن خدا برسر راهت آيند وآهنك‌تو كنند و با نيروئی كه خداوندت داده است از آنها دفاع كن و بنامهای خدا عزوجل پناه گير و خداوند تو را بعلم خود پناه دهد و صد تن از مردم متفرقه را با او فرستاد و بآن‌ها فرموددرخدمت اوباشيد و فرمان اورا ببريد.

اميرالمؤمنين (ع) بدانرود خانه رو كرد و چون بلبه‌آن رسيد بآن صد تن همراه خود فرمود برآن لبه بايستند و كاری‌نكنند جز بدستور او و خود پيشرفت و بر لب رود خانه ايستاد و اعوذ بالله گفت و نام خدا برد و اشاره بهمراهان خود كرد تا نزديك شدند و باندازه يك تير پرتاب از او فاصله گرفتند و خود بدرون رود خانه سرازير شد و باد تندی وزيد كه نزديك بودآن مردم‌را برو در اندازد و آن‌ها را از جای بر كند از بيم دشمن و بيم‌وضعيت، اميرالمؤمنين (ع) فرياد كشيد منم علی‌بن ابی‌طالب‌بن عبدالمطلب وصی رسولخدا (ص) و عموزاده‌اش اگرخواهيد بمانيد واشخاصی

٤٧ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن سنان، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله من يتفقّد يفقد و من لا يعدّ الصبر لنوائب الدّهر يعجز ، ومن قرض النّاس قرضوه ومن تركهم لم يتركوه ، قيل : فأصنع ماذا يارسول الله ؟ قال : أقرضهم من عرضك ليوم فقرك .

بچشم همراهان او آمد که بمانند ترکمن بودند و از دست آن‌ها زبانه آتش نمایان بود که جای گرفتند و در کناره‌های آن رودخانه بگردش آمدند.

امیرالمؤمنین قرآن میخواند و بدرون رودخانه میرفت و با تیغ خود براست و چپ اشاره میکرد و آن اشخاص درنگی نکردند و مانند دودی سیاه شدند و امیرالمؤمنین الله اکبر گفت و سپس از آن‌جا که فرود شده بود برآمد و همراهانش بدنبال او آمدند تا آن موضع از آنچه رخ داده بود پاك شد.

اصحاب رسولخدا (ص) باو گفتند یااباالحسن باچه برخوردی نزدیك بود از ترس بمیریم‌واز‌تو بیشتر بیمناك بودیم از آنچه خود در آن گرفتار بودیم در پاسخ آن‌ها فرمود چون دشمن خود را نمود نامهای خدا را بلند بردم و آن‌ها زبون شدند و دانستم چه بی‌تابی بدان‌ها دست داده منهم بی ترس از آن‌ها در میان رودخانه رفتم و اگر بحال خود مانده بودند همه را میکشتم و خدا مکر و شر آن‌ها را دفع کرد از مؤمنان و باقی مانده پیشتر از من خدمت رسولخدا (ص) روند و ایمان آورند امیرالمؤمنین با همراهان خود نزد رسولخدا (ص) برگشت و گزارش کار خود را داد و آن حضرت آسوده خاطر شد و خرم گردید و دعای خیر درباره او کرد و فرمود یا علی پیش از‌تو آن ها که خدا از تو بیمناکشان کرده بود آمدند و اسلام آوردند و اسلامشانرا پذیرفتم سپس با جمع مسلمانان کوچ کرد و آسوده‌خاطر و بی‌ترس از آن رودخانه گذشتند وعامه هم این‌حدیث را بدون انکار موافق خاصه روایتکرده‌اند انتهی.

٤٧ـ از امام باقر(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: هر که وارسی کند بدست نیاورد (جزری گفته مقصود اینستکه هر که از احوال مردم وارسی کند و در مقام تفتیش آن‌ها برآید آنچه پسند اواست نیابد زیرا خیر درمردم کم‌است) و هر که برای ناگواریهای روزگار شکیبائی پیشه نکند در ماند و هر که بمردم قرض دهد باو قرض دهند (یعنی هر که از مردم ببرد و کناره کند از او کناره کنند یا اینکه هر که بمردم بد گوید باو بد گویند) و هر که مردم را ترك کند دست از او بر ندارند.

عرض‌شد یا رسول‌الله پس چه بکنم؟ فرمود بمردم از آبروی خود وام بده برای‌روزنیازمندیت (یعنی در برابر بدگوئی و آبرو ریزی آن‌ها صبر کن و انتقام مکش تا در روز قیامت از آن ها عوض‌بگیری).

٤٨ ـ عنه ، عن أحمد ، عن البرقيّ ، عن محمّد بن يحيى ، عن حمّاد بن عثمان قال : بينا موسى بن عيسى في داره الّتي في المسعى يشرف على المسعى إذ رأى أبا الحسن موسى عليه السلام مقبلاً من المروة على بغلة فأمر ابن هياج رجلاً من همدان منقطعاً إليه أن يتعلّق بلجامه ويدّعي البغلة فأتاه فتعلّق باللّجام وادّعى البغلة فثنّى أبو الحسن عليه السلام رجله فنزل عنها وقال لغلمانه : خذوا سرجها وادفعوها إليه ، فقال : والسرج أيضاً لي ، فقال أبو الحسن عليه السلام : كذبت عندنا البيّنة بأنّه سرج محمّد بن عليّ وأمّا البغلة فانّا اشتريناها منذ قريب وأنت أعلم وماقلت .

٤٩ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن مرازم ، عن أبيه قال : خرجنا مع أبي عبدالله عليه السلام حيث خرج من عند أبي جعفر المنصور من الحيرة فخرج ساعة أذن له وانتهى إلى السالحين في أوّل اللّيل فعرض له عاشر كان يكون في السالحين في أوّل اللّيل فقال له : لاأدعك أن تجوز

٤٨ـ از حمادبن عثمان گوید در این میانکه موسی بن عیسی (از سران بنی‌عباس) در خانه خود بود که آن خانه در کنار محل سعی میان صفا و مروه بود و بمحل سعی توجه داشت بناگاه دید ابوالحسن موسی (ع) (امام هفتم) از طرف مروه سوار براستری می‌آید، بی‌درنك ابن هیاج که مردی همدانی وسرسپرده بود فرمان داد تامهار استر امامرا بگیرد ومدعی شود که استر از آن اواست نزد او آمد و بلگام چسبید ومدعی آن‌شد.

امام کاظم(ع) بی‌درنك پای از رکاب برداشت واز آن پیاده‌شد وبغلامانش‌فرمود زینرابردارید و استررا باو بدهید ابن هیاج گفت زین‌هم ازمن است . درپاسخ اوفرمود دروغ گفتی ما بینه‌داریم که این‌زین ازمال محمدبن علی (پدرم ـ ع) بوده است ولی استررا همین نزدیکی خریدیم وتو بهتر میدانی وآنچه می گوئی .

شرحـ ازمجلسی ره ـ تسلیم استر باو بااینکه میدانست دروغ می گوید یا برای حفظ آبـرو بوده و دریغ از اینکه با این مرد دلقك نزد والی بمحاکمه رود یابرای این‌بوده که‌درصورت‌مرافعه باید قسم‌بخورد برد دعوی او واز‌آن دریغ داشته‌است یابرای این بوده که مردم درصورت جهل‌بحال مدعی‌طرح دعوی‌نکنند وتسلیم مدعی شوند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ چون امام (ع) میدانست که این اقدام بدستور موسی بن عیسی مرد متنفذ حکومت وقت‌است میدانست که‌اگر کار بمرافعه کشدشهود قلابی وزورمیسازند ودرمحکمه اورا محکوم میکنندو هم استررا میبرند وهم‌باعث زحمت‌او میشوند این بود که استررا تسلیم کرد و از شر توطئه‌آسوده شد ودر حقیقت توطئه را کشف کرد وخنثی نمود.

٤٩ـ از محمدبن مرازم ازپدرش گوید ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که در حیره‌ازنزد ابی‌جعفر منصور دوانیقی رخصت خروج دریافت کرد و آزاد شد در همان ساعت اجازه بی درنـك حرکت کرد و سرشب بپاسبانان گشتی برخورد و يك گمرك‌چی که در میان پاسبان‌های گشتی‌بود در همان سرشب بآن‌حضرت درآویخت و گفت من نمی گذارم تو ازاینجا بگذری و حضرت باو اصرار کرد و ازاو خواهشکرد واو بسختی سرباز زد وجلو حضرترا گرفت، من ومصادف در خدمت آن

فألحّ عليه وطلب إليه ، فأبى إباء و أنا و مصادف معه فقال له مصادف : جعلت فداك إنّما هذا كلب قد آذاك وأخاف أن يردّك وما أدري مايكون من أمر أبي جعفر وأنا ومرازم أتأذن لنا أن نضرب عنقه ، ثمّ نطرحه في النهر؟ فقال : كفّ يامصادف ، فلم يزل يطلب إليه حتّى ذهب من اللّيل أكثره فأذن له فمضى فقال : يامرازم هذا خير أم الذي قلتماه ؟ قلت : هذا جعلت فداك ، فقال: إنّ الرّجل يخرج من الذّلّ الصغير فيدخله ذلك في الذّلّ الكبير .

٥٠ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحجّال ، عن حفص بن أبي عائشة قال : بعث أبوعبدالله عليه السلام غلاماً له في حاجة فأبطأ فخرج أبوعبدالله عليه السلام على أثره لمّا أبطأ عليه فوجده نائماً فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه فلمّا انتبه قال له أبوعبدالله عليه السلام : يافلان والله ماذاك لك تنام اللّيل والنّهار؛ لك اللّيل ولنا منك النّهار .

حضرت بودیم، مصادف باو عرضکرد همانا این گمرک‌چی سگی است که تورا آزار داده و میترسم تورا نزد منصور برگرداند و نمیدانم که دراین بار دوم منصور با شما چه خواهد کرد من بامرازم هردو حاضریم اجازه میدهی گردن اورا بزنیم وجسد اورا بیندازیم درنهر.

درپاسخ فرمود: ای‌مصادف دست بردار وآرام باش وامام پیوسته ازاو طلب رفع‌مزاحمت کردتا بیشتر شب گذشت و در آخر شب اجازه گذر بحضرت داد و حضرت براه خود رفت و پس ازآن فرمود : ای مرازم این بهتر است یا آنچه شما گفتید گفتم قربانت این‌بهتر شد.

فرمود: بسا که مرد ازخواری کوچکی برآید ودر خواری بزرگتری در آید .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله فی‌السالحین ـ یعنی پاسبانهائیکه شب گردند چنین گفته شده ولی درستش‌اینستکه مقصود ازسالحین‌درهر دوجا نام‌محلی است در کتاب مغرب گفته است سالحون‌موضعی است در٤ فرسخی بغداد پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم حیره در حدود کوفه است و بعید است که حضرت دراین مدت بآنجا رسیده باشدو وبر فرض گرفتاری بخودمنصور مراجعه‌شود و درست‌تر همان‌معنی اول‌است و منظور پاسبانان شب گردان اطراف‌همان حیره بوده که شاید بمنظور حفاظت منصور در آنجا گشت میزدند و منظور آن گمرک چی هم این بوده است که بعنوان دشمنان منصور حضرت و همراهانشرا متهم‌سازد واین عادت گمرک‌چیانستکه بهروسیله‌برای آزار مسافران متشبث‌میشوند.

٥٠ـ ازحفص‌بن ابی‌عایشه گوید امام صادق (ع) یکی ازغلامانشرا بدنبال کاری فرستاد واودیر کرد، امام صادق بدنبالش بیرون شد که دیر کرده بود و دید خوابیده امام بالای سرش نشست‌و او را باد زد تابیدارشد چون بیدارشد امام صادق(ع) باو گفت‌ای‌فلانی بخدا حق‌نداری هم‌شب‌بخوابی وهمروز شبت ازآن تواست وروزت ازآن ما.

١ ـ عنه ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن حسان [عن] أبي علي قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لاتذكروا سرّنا بخلاف علانيتنا ولاعلانيتنا بخلاف سرّنا ، حسبكم أن تقولوا مانقول وتصمتوا عمّا نصمت ، إنّكم قد رأيتم أنّ الله عزّوجلّ لم يجعل لأحد من النّاس في خلافنا خيراً ؛ إنّ الله عزّوجلّ يقول : «فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم» .

(حديث الطبيب)

٥٢ ـ محمد ، عن أحمد بن محمد ، عن علي بن الحكم ، عن زياد بن أبي الحلال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال موسى عليه السلام : يارب من أين الدّاء ؟ قال : منّي ، قال : فالشفاء ؟ قال : منّي قال : فما يصنع عبادك بالمعالج؟ قال : يطيّب بأنفسهم فيومئذ سمّي المعالج الطبيب .

٥١ـ ازابی علی گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود در پیش مردم ظاهر و باطن ما را برخلاف یکدیگر جلوه ندهید شما را در مذهب خود همین بس که هرچه را ما بگوئیم بگوئید و از هرچه دم بندیم دم بندید. براستی شما دیده‌اید که خداعزوجل در مخالفت ما خیری برای کسی قرار نداده راستیکه خدا عزوجل میفرماید (۳۰ـ النور) باید حذر کنند کسانیکه مخالفت میکنند ازفرمان خدا ازاینکه دچار فتنه‌ای شوند یاعذاب دردناکی.

حدیث راجع بطبیب

۵۲ـ ازامام صادق (ع) که فرمود موسی (ع) عرضکرد پروردگارا درد از کجاست، فرمود از جانب من ، عرضکرد درمان از کجا است ؟ فرمود از من است ، عرضکرد پس بنده هایت را با پزشك معالج چه‌کار ؟ فرمود بدان دلخوش شوند . وازآنروزمعالج طبیب نامیده شد.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «یطبب بانفسهم» در برخی نسخه باباء است و دربرخی بایاء دو نقطه فیروزآبادی گفته معنی طب‌تانی و تلطف است یعنی طبیب بمعالج گفته‌اند برای آنکه بواسطه رفق و مهرورزی و تدبر خود اندوهرا از دل بیمار میبرد و شفاء بدست اونیست و اما بنا بر نسخه دوم مقصود این نیست که طبیب از آن ماده باز گرفته شده چون یکی مضاعفست ویکی معتل وبلکه مقصود اینستکه نام‌طبیب باعتبار این‌نیست که بیماری ازتن برد بلکه باعتبار اینست که غم ازدل بردو دلرا خوش کند.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بیماری نقصانی است درجهاز زندگی یك‌موجود جاندار بواسطه فقدان یکی‌ازشرائط زندگی یایکی ازاعضاء و ارکان آن و نسبت‌آن بخداوند از نظراینستکه آنرا نیافریده است یعنی بالعرض ومجاز است مانندنسبت خلق شر وظلمت بذات حضرت‌او . وشفاء ودرمان بیماری عبارتست‌از ایجاد آن‌شرط ویا جزء مفقود وبوجه حقیقت مستند بحضرت ودود است و کار پزشك هرچه‌هم استاد ودرست فهم ودرست کار باشد آماده کردن زمینه است برای‌ایجاد شرط ویاجزء جهاز زندگی بمانند

٥٣ ـ عنه ، عن أحمد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن أبي أيّوب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن داء إلّا وهو يسارع إلى الجسد ينتظر متى يؤمر به فيأخذه .
وفي رواية اُخرى :ـ إلّا الحمّى فانّها ترد وروداً .

٥٤ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبدالعزيز بن المهتدي ؛ عن يونس بن عبدالرحمن؛ عن داود بن زربي قال : مرضت بالمدينة مرضاً شديداً فبلغ ذلك أباعبدالله عليه السلام فكتب إليّ : قد بلغني علّتك فاشتر صاعاً من برّ ثمّ استلق على قفاك وانثره على صدرك كيفما انتثر وقل : «اللّهمّ إنّي أسألك باسمك الّذي إذا سألك به المضطرّ كشفت مابه من ضرّ ومكّنت له في الأرض وجعلته خليفتك على خلقك أن تصلّي على محمّد وعلى أهل بيته وأن تعافيني من علّتي» ثمّ استو جالساً واجمع البرّ من حولك وقل مثل ذلك وأقسمه مدّاً مدّاً لكلّ مسكين وقل مثل ذلك. قال داود : ففعلت مثل ذلك فكأنّما نشطت من عقال وقد فعله غير واحد فانتفع به .

اینکه زارع بذرافشاند ویا آنکه نهال بکارد، وبسیاری ازبیماریها دوره‌ای دارد درمزاج بیمار که خود بخود بگذرد وبهبودی بدید آید ازاینجهت میفرماید بیشتر فائده پزشك ازنظر روانی وروحی است وبرای خوش کردن دل بیماراست.

٥٣ـ از امام صادق (ع) فرمود هیچ دردی نیست مگرآنکه بتن شتابد (راه درادخ)و بانتظار است که چه زمانی فرمان بدو رسد تا تن را فرو گیرد و در روایت دیگر فرموده است که ـ جزتب زیرا که آن یکباره بتن درآید .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله: وهوشارع الی الجسد» یعنی بدان راهی دارد ونفوذ میکندوشاید مقصود اینست که غالب دردها درخود تن ماده ای دارد ودرمورد اقتضاء شدت یابند جزتب که بی‌ماده درونی ببدن تسلط یابد مثلا مانند ورود هوای سرد یا گرم برآن.

٥٤ـ از داودبن زربی گوید من درمدینه سخت بیمارشدم وبگوش امام صادق (ع) رسید و بمن نگارش فرمود که:

دردمندی توبمن رسید، یك صاع گندم بخر (یکمن تبریز کمتر) و برپشت بخواب وآنرا بر سینه‌ات بیفشان هرگونه افشان‌شد وبگو: بارخدایا من ازتو خواهش دارم‌بدان نام‌تو که هرگاه آن پریشان تورا بدان بخواند آنچه پریشانی‌دارد ازاو برطرف کنی واورا برزمین جای گزین سازی و خلیفه برخلق خودت‌نمائی که رحمت‌فرستی‌برمحمد واهل بیتش ومرا ازاین دردیکه دارم عافیت‌بخشی؛ سپس برخیز بنشین وآن گندمرا ازگرد خود جمع کن و همان ذکررا بخوان وآنرا بچهار مد (در حدود یکچارك) بخش کن وهر یکرا بمسکینی بده وهمان ذکررا بخوان؛ داود گوید: من‌چنین کردم وگویا ازبندها شدم ودیگران‌هم عملکردند وازآن سودبردند.

(حديث الحوت على اى شى هو)

۵۵- محمّد، عن أحمد، عن ابن محبوب؛ عن جميل بن صالح؛ عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الأرض على أيّ شيء هي ؟ قال : هي على حوت ، قلت : فالحوت على أي شيء هو ؟ قال : على الماء ، قلت : فالماء على أي شيء هو ؟ قال : على صخرة ، قلت : فعلى أيّ شيء الصخرة ؟ قال : على قرن ثور أملس، قلت : فعلى أيّ شيء الثور؟ قال : على الثرى ، قلت : فعلى أيّ شيء الثرى ؟ فقال : هيهات عند ذلك ضلّ علم العلماء .

حدیث ماهی که برچه استوار است

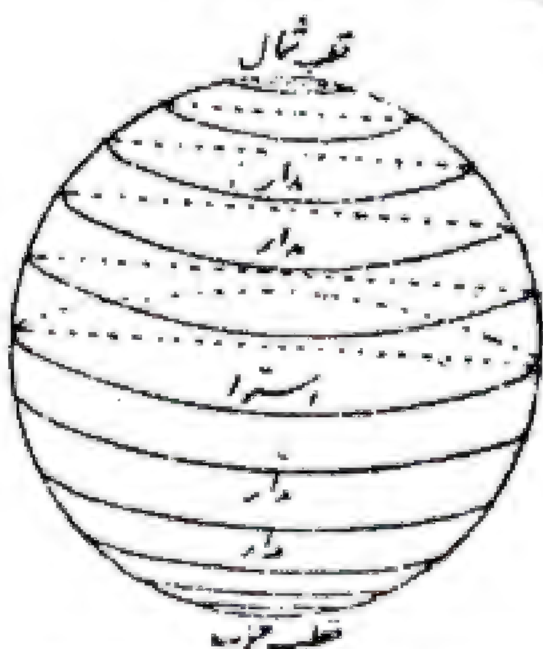
۵۵- ازابان بن‌تغلب ازامام صادق (ع) گوید از آن حضرت پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: برماهی. گفتم ماهی برچه‌استواراست؟ فرمود بر آب، گفتم آب برچه استواراست؟ فرمود برصخره گفتم صخره برچیست؟ فرمود برشاخ گاوی خوش‌پشت ، گفتم گاو برچه استواراست؟فرمود برخاك بانم؟ گفتم خاك بانم برچه استواراست؟ در پاسخ فرمود پردور رفتی اینجا است که دانش دانشمندان گم است.

شرح ـ این الفاظ را بترتیب باید درخاطرسپرد :

۱ـ زمین ۲ـ حوت = ماهی ۳ـ آب ٤ـ صخره
۵ـ شاخ گاو ٦ـ ثری= خاك‌بانم. ۷ـ X = ایکس ـ ناگفتنی یاناقهمیدنی .

اکنون این‌مصاحبه٦سؤالیرا می‌توان بچندوجه‌تقسیم کرد:

۱ـ ازنظر ساختمانی وبشکل عمودی و مقصود این باشد که ساختمان زمین و پایه های آن تا هرجا که باشد بعنوان یك ساختمان‌هفت اشکوبه تنظیم گردد که روی‌هم چیده شده و بر زبرهم قرار گرفته است و ازاین نظرصورت ساختمانی به‌این شکل درمی‌آید: ——— >



۲ـ از نظر عمرانی و دوره‌های زندگی تاریخی‌بشر بر روی‌زمین و بشکل افقی‌ومنظور سؤال ازاین است که‌عمران و آبادی زمین‌ازروز اول تکوین و اجتماع بشری برچه پایه بوده و برچه‌عواملی استوارشده‌است دراینصورت‌می‌توان این مصاحبه رابه‌اینصورت تشریح کرد:

۱ـ راوی ـ عمران و آبادی زمین‌بر چه وضعی بوده است؟

امام ـ بر ماهی ـ این بیان اول زندگی آبرومندانه بشر است زیرا اول تشکیل‌اجتماع

و عمران بشری در کنار نهرها و دریاها بوده و اولین خوراك معمولی او از شکار ماهی تأمین شده است پس می توان ماهیرا رمزیك دوران ابتدائی زندگی بشر دانست

۲ـ راوی ـ ماهی برچه اساس زندگانی داشته و کفایت قوت بشر را می‌نموده است ؟

امام ـ ماهی برآب زندگانی دارد و هرگز نایاب نمیشود و نیاز بپرورش ندارد .

۳ـ راوی ـ آب بر چه‌قرار می گیرد؟

امام ـ بر صخره ـ یعنی ماده‌ای که فشرده شده است و سنك شده و ممکن است منظورسؤال پرسش از آغاز شروع این گونه زندگانی بشر باشد و منظور جواب این باشد که زندگی بشر با خوراك ماهی و شکار از نهر و دریا همراه با دوران زندگانی حجری او بوده است که یکی‌از ادوار تاریخی زندگانی ابتدائی بشر است و هزارهاسال بدرازا کشیده است.

٤ـ راوی ـ زندگانی‌دوران‌حجر بر چه‌استوارشده‌است ؟ یعنی این زندگانی دوران حجری که با شکار ماهی و حیوانات دریا گذشته بچه وضع دیگری مبدل شده است و بچه صورت تازه ای در آمده است؟

امام ـ بشاخ نره گاو استوار شده است یعنی دوران حجری بشر در سیرتکامل بدوران زراعت و کشت گندم و حبوبات منتقل شده است و بعهده گاو و آهن گذاشته شده است و معنی این مثل معروف که:

زمین روی شاخ گاو میگردد همین است، یعنی گردش عمران زمین و زندگانی بشر بر پایه کشت و زراعت است که بنیروی نره گاواز دوران بسیار قدیم تاآغاز همین قرن اداره میشده واز آغاز این قرن آنرا بوسائل مکانیزه و تراکتور تحویل داده است .

برای توضیح باید گفت که جمله «علی ای شیء» به اصطلاح نحوی ظرف مستقر است و جار و مجرور متعلق بفعل عام مقدری است و لازم نیست آن فعل عام نسبت بمورد تعبیر ماضی باشد بلکه روا است مستقبل باشد و چنین تفسیر شود که زندگانی دوران حجر بر چه وضعی قرارگرفت ؟ و امام درجواب میفرماید بر زندگانی‌زراعت و کشاورزی و با تحصیل غذا از گندم وحبوبات‌آن دوران‌ماهی خوردن وتنها با شکارحیوانات دریاها و نهرها گذرانیدن به پایان رسید .

۵ـ راوی، نره گاو که‌کار زراعترا انجام‌میدهد برچه استواراست؟ یعنی‌بچه وسیله‌وبرچه پایه این‌کار زراعت ازاو ساخته‌است؟

امام ـ خاك بارطوبت که هم می‌تواند آنرا شیار کند و هم تخمیکه در آن کشت میشودسبز میکند و میروید و بثمر میرسد وخلاصه مقصود اینستکه زندگی زراعتی که روی شاخ گاو نرمیچرخد برزمین خاکی وآب‌کافی استواراست وگاو ابزاری است که در زمینه وجود خاك و رطوبت میتواند تولید زراعت کند .

٦ـ راوی زمین بارطوبت برچه وضعی استوار میشود؟

ممکنست مقصود پرسش ازسرانجام زمین باشد وپایان زندگانی‌بشر وممکنست مقصود پرسش، ازوضع تازه‌زراعت باشد که جانشین زراعت باگاو میشود مانند زراعت باوسائل صنعتی امروزه و در پاسخ این‌پرسش بهرنظر باشد:

امام ـ بسیار دوراست، یعنی دوران پایان عمرزمین که برستاخیزمیکشد یا دوران تبدیل وضع

زراعت با گاو بزراعت با ماشین بسیار دور است و علم دانشمندان هنوز بدان راه نبرده ودر وادی فهم آن گم است ودرآن زمان میسر نبوده است که درپاسخ این پرسش بیانی شود که برای عموم مردم دانشمندآنروز قابل فهم و باورباشد .

۳ـ طرح سئوالات از نظرعلمی وفیزیکی وفهم رموزنظم زمین وموادشیمیائی آن بدین تفصیل:

۱ـ راوی ـ از اوپرسیدم زمین بر چه استوار است ؟ یعنی بچه وسیله زمین درقرارگاه معین خود دربخش ثابتی از فضا برقرار است واز مدارمقررخود این وروآن ورنمیرود ؟

امام: بر ماهی استوار است ـ یعنی طبع سرد وآبگون خود و این رمزقوه دافعه است که بر اثر برودت و سردی، در نهاد زمین بوجود آمده و آنرا در فاصله معینی ازمرکز خورشید وسیارات دیگر متوقف و مستقر ساخته است .

۲ـ راوی ـ قوه دافعه که بکلمه حوت تعبیر شده است بر چه حقیقتی استوار است؟

امام ـ بر آب که مایه برودت و ثقل است.

۳ـ راوی ـ آب که خودجسم سائل و روانی‌است بچه وسیله مستقر مانده است تاحافظ نیروی دافعه زمین باشد؟

امام ـ بر مواد متحجره زمین که سرد شده و بصورت کوه و لنگر دریاها در آمده است و این موافق با آیات بسیاریست که در قرآن مجید کوهها را که صخره های کره زمین است به لنگر و وسیله استقرار زمین در مدار خود تعبیر کرده است از آن جمله میفرماید (۳۰ ـ النازعات) و زمین را پس از آن گسترد ۳۱ ـ و آب و چراگاهش را از آن بر آورد ۳۲ ـ و کوهها را لنگر آن کرد.

و خود ترتیبی که در این آیات مقرر شده بمضمون پاسخ های امام (ع) در اینروایت بسیار نزدیک است.

٤ـ راوی ـ صخره برچه استوار است ؟

امام (ع)ـ بر روی شراره‌های شاخ شکل مایع نر شور و نرم و بدون گیره درون زمین ـ در حقیقت این صخره های سخت قشر زمین بمانند در پوش محکمی است که روی شراره مایع مذاب درون آن قرار دارد که بمانند شاخ نره گاوی جهش میزنند تا سر برآرند و اگر کوههای آتش فشان خاموشرا در نظر بگیرید و تصور کنید که چگونه در هنگام آتش فشانی شمله‌هائی از دهانه آن بیرون میجسته که چون شاخ گاوی از درون زمین سر بر میآورده است برسائی و شیوائی این تعبیر تصـدیق می کنید و با توجه به این حقیقت که چگو نه پس از صخره شدن این مو اد این صخره بمانند در پوشی در روی این شاخ قرار گرفته و آنرا نگهداشته است مطلـب بسیار روشن میشود.

و کلمه املس هم این معنیرا تأیید می کند ـ در مجمع البحرین گوید:

ملاست ضد خشونت است یعنی نرمی و ملس الشیء از باب تعب در جائی گویند که برای چیزی گیره و وسیله استمساك نباشد.

المنجد گوید: ملس که جمع آن ملوس و املاس و جمع بر جمعش امالیس است بمعنی مکان مستوی است و ملسی بمعنی ناقه تندرو تاآنکه گوید املس ضد خشن است.

در این صورت تعبیرازمایع‌مذاب قسمت درونی زمین که قشر جامد و صخره مابی بر آن‌احاطه دارد به ثور املس یا از نظر معنی لغوی اشتقاقی کلمه ثور است که بمعنی جوشش و جهش است‌از ثار یثور ثوراناً ـ در مجمع‌البحرین گوید:

« ثور » ـ خدا فرموده است « و أثاروا‌الارض » یعنی آنرا برای کشت زیر و رو کردند و در خبر است که ثارت قریش بالنبی (ص) فخرج هاربا یعنی قریش بر پیغمبر (ص) شوریدند و او هم گریخت.

«المنجد» گوید : ثار ثوراً و ثوراناً و ثؤاراً هاج یعنی جهید ، تا آنکه گوید : ثـوران و ثور به معنی شفق و سرخی انتشار آن است و با توجه به این معانی اگر کلمه ثور املس‌را بمعنی جهنده‌نرمی، عبارت از مایع درونی زمین تفسیر کنیم که بطور استعاره کلمه قرن بدان اضافه شده است راه دوری نرفتیم.

و یا اینکه ثور املس بمعنی گاو نرم اندام و هموار پشت بطور استعاره و تشبیه در اینمعنی بکار رفته است.

٥ـ راوی ـ این مایع درونی و پرشور زمین چه حقیقتی دارد و برچه استوار است؟

امام (ع) ـ خاك با رطوبتیست یعنی ماده‌ای که دارای مواد آب است اکسیژن و هیدروژن‌یا مقصود ذرات اصلی ماده است که دارای قوه و نیروی جنبش است که از نظر طبیعی مبدأ پیدایش همه موجودات مادی است و بناچار ماده‌ای باید و نیروی حرکتی تا موجودی مادی پدید آید‌واین مسئله ماده نخست و قوه نخست از بغرنجترین مسائل طبیعی امروزه است و بزرگترین دانشمندان‌در تصویر حقیقت آن گیج و گم شده‌اند و هنوز ندانسته اند که این دو چیز هستند یایك چیز و آن یك چیز ماده است یا قوه ! و در اینجا دور نیست که بجای کلمه ثری که در پاسخ امام است کلمه اثیر گذارده شود که در اصطلاح دانشمندان طبیعی عرب زبان امروزه یك بطن عمیقیست از ماده ویا اثر عمیق آنست.

٦ـ راوی ـ تاروپودوجود ثری برچه استوار است؟ یعنی ماده‌اول بچه‌تجزیه وتحلیل میشود؟ یا گازی که‌در درون زمین است بچه تجزیه وتحلیل میشود؟

امام ـ بسیار دور است دراینجا است که دانش دانشمندان گم‌است.

اگر سؤال بروجه اول طرح شود که مقصود فهم نهان ماده نخست باشد معنی هیهات اینست که حقیقت ماده نخست بسیار دور از فهم است و دانشمندان تاهمیشه در آن گم‌اند و این خود از مسائل اصم ولاینحل علم طبیعیست.

و اگر سؤال بروجه دوم طرح‌شود معنی هیهات اینست که هنوزقرنها باید‌بگذرد وزمان بسیار دوری آید تادانش بشر بپایه‌ای رسد که بتواند حقیقت گاز و اجزاء درونی آنرا تشخیص‌دهد وآنرا تجزیه وتحلیل‌نماید.

اکنون باید یادآور شوم که طرح این مصاحبه ازنظر اول که سؤال از اشکوبه‌های سازمان زمین باشد و از پایه‌های ساختمانی آن که بروجه‌عمودی‌بدان استوار است معقول بنظر نمیآید نه از نظر سؤال و نه از نظر جواب و نمیتوان آنرا منسوب باصحاب دانشمند امام دانست و بشخصیتی

مانند ابان بن تغلب که از فضلا و دانشمندان بنام دوران خود بوده است نسبت‌داده . درشرح حال‌او گفته‌اند (ص۲ رجال کبیر طط).

ابوعمرو کشی در کتاب رجال خود گفته است ابان از علی‌بن الحسین (ع) روایت حدیث کرده است و ابوزرعه رازی او را در شمار رواة امام صادق (ع) ثبت کرده است و هم رواة از تابعین و نزدیکان بدانها و گفته‌ابان‌بن‌تغلب از انس‌بن مالك روایت کرده و ابوبکر محمدبن عبدالله بن ابراهیم شافعی حدیث ابان را چنین یادآور شده‌است:

۱ـ اعمش ۲ـ محمدبن منکدر ۳ ـ سماك‌بن حرب ٤ـ ابراهیم نخعی.وابان‌رحمه‌الله‌در هرفنی از فنون دانش استاد و پیشوا بوده‌است، در قرآن وحدیث وادب ونحو و کتبی دارد:

۱ـ تفسیر غریب‌القرآن.

۲ ـ کتاب فضائل‌ـ وپس از ذکر سلسله‌سند خود در روایت این دو کتاب گوید.

۳ـ کتاب صفین‌ـ تاآنکه گوید احمدبن محمد روایتکرده که پسرش گفت من باپدرم خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدیم وتاچشم او بپدرم‌افتاد فرمان داد توشکی برای اوانداختند وبااودست داد واورا درآغوش کشید واز اواحوالپرسی کرد وباو خوش‌آمد گفت.

و گفته چون ابان‌بمدینه واردمیشد همه مردم دوراورا میگرفتند ویکی ازاسطوانه های مسجد پیغمبر برای‌تدریس وسخنرانی اوآماده میشد..

واز بلاذری دروصف او روایتکرده است که عطیه عوفی‌ازابان روایتکرده است که امام‌باقر (ع) باو فرمود: درمسجد مدینه بنشین وبمردم فتوی بده و من دوست دارم که در شیعیانم‌مانند توئی دیده شود.

بااین‌مدح‌بلیغ‌وفضل ودانش شگرفیکه رجال‌شناسان اسلام ازموافق ومخالف درباره ابان بن تغلب‌ره بیان کرده‌اند نمیتوان اورا بیك مسئله‌مسلم جاهل شناخت وآن اینستکه زمین کره ایست در فضا واز همه‌طرف بهوا برخورد دارد وروی پایه‌ای ساخته نشده‌است زیرااین مسئله هزارها سال‌پیش ازدوران ابان‌بن‌تغلب مسلم‌شده‌بود و کوچکترین دانشمندان‌آنرامیدانستندوخصوص در این تاریخ که اسلام درمحیط جهان پهن‌شده بود ودانشمندان یونان وایران ومصر و کشورهای دیگر جزء سازمان فرهنگی اسلام شده بودند وخصوص درمحیط کوفه محل نشوو نمای ابان که بدانشگاه جنـدیسابور نزدیك بود ودر کنار مدائن‌پایتخت علمی وفلسفی دولت ساسانیان ساخته شده‌بود باتوجه‌باین‌مطالب هرگز نمیتوان گفت ابان‌بن تغلب از ساختمان‌های اشکوبه‌دار زیرزمین از امام صادق(ع) پرسش کرده وجواب روی این‌نظر صادرشده است.

و ناروا‌تر اینکه امام صادق بااین گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین وپایه‌های آن این اشکوبه‌ها راتحویل ابان‌بن تغلب داده‌است چنانچه نمیتوان تصور کرد که کسی چنین مضمونیرا بنام مصاحبه‌ای میان ابان‌بن‌تغلب‌وامام صادق(ع) جعل کرده باشد زیرا درباره ساختمان زمین‌چنین‌عقیده‌ای ازخرافی سرابان‌هم درهیچ کجابنظر نرسیده‌است تااین خرافترا درباره امام‌جعل کرده‌باشند زیرا چنانچه گفتیم مسئله کروی بودن‌زمین ومعلق بودن‌آن درفضا به‌اعتبار مرکزثقل‌جهان مادیکه‌یك‌اصل فلسفه یونانی‌است دراین دوره معروف ومسلم بوده‌است ودر محافل نیم‌علمی هم‌چنین سخنهادم زدن میسرنبوده تابرسد بمحفل‌علمی کشاف‌حقائق جعفربن محمدالصـادق (ع) ودانشمندی چون ابان بن

٥٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن زرارة ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق الأرض ثمّ أرسل عليها الماء المالح أربعين صباحاً والماء العذب أربعين صباحاً حتّى إذا التقت واختلطت أخذ بيده قبضة فعركها عركاً شديداً جميعاً ثمّ فرّقها فرقتين ، فخرج من كلّ واحدة منهما عنق مثل عنق الذّرّ فأخذ عنق إلى الجنّة وعنق إلى النّار .

تغلب و با ملاحظه اینکه سند اینروایت هم صحیح بوده‌است و بعلاوه از اعتبار وصحت، کلیه اخبار کافی صحت اسنادی هم دارد نمیتوان آنرا طرح کرد و بناچار مقصود از آن بیان یك حقائقی است که بنظر من هر کدام از دو وجه اخیر با آن سازگار است و بسا وجه صحیح دیگری هم در نظر دیگران آید.

حدیث آغاز آفرینش انسان

٥٦ـ اززراره ازامام باقر ویا صادق(ع) فرمود: راستی خداعزوجل زمینرا آفرید وسپس تا چهلروز آب شور برآن روان کرد وتا چهلروز آب شیرین تاچون بهم برخورد و آمیخت بدست قدرت خودمشتی ازآن برگرفت وهر دورا سخت درهم‌مالید وفشرد وسپس بدوبخش کرد و ازهر کدام ازآن شور و شیرین انبوهی بر آمدند بمانند انبوه ذره‌ها و گروهی راه بهشت گرفتند و گروهی راه دوزخ.

شرح ـ ازمجلسی ره- قوله «ثم فرقها فرقتين» فاضل استرآبادی گفته‌است یعنی خدا آن حصه‌ایکه باآب شیرین ترشده بود دستورداد تا ازآن حصه که باآب شور ترشده جداشودوهر کدام ازآنهاتیکه کوچکی شوند بصورت‌ذره تاهر تیکه تنی‌باشد برای روح‌مخصوصی از ارواح که در روزمیثاق درپاسخ خدا فرمود: آیامن پروردگار شما نیستم، گفتندآری و تیکه‌های حاصله از آب شیرین تن ارواحی شدند که در آنروز فرمان بریشان ثابت شدوتیکه‌های حاصله ازحصه‌ایکه باآب شور ترشدندتن‌شدند برای‌ارواحی که‌در آنروزنافرمانیشان‌ثابت‌شد و از احادیث آنان‌فهمیده شود که خدا تعالی دو بار تنها را بصورت ذر در آورده یکی پیش از آفریدن آدم(ع) و یك بار پس از آن انتهی .

من گویم ـ ما در باره این گونه اخبار سخن را در باب کفر وایمان تمام کردیم - پایان‌نقل از مجلسی ره.

من گویم درآنجا ثابت‌نمودیم که خلقت‌پیکری انسان جز آنکه دراین جهانست درست‌نیست و مستلزم‌قول بتناسخ‌است وعقیده بتعددآن رسوائراست واینگونه احادیث کنایه از امتیازیست که‌میانه خوبان وبدان درعالم زندگی‌آنان‌پدیدمیاید وتعبیر بروان کردن آب شور وشیرین برروی‌زمین‌عبارت ازوجود آمادگیهای خوبی وبدیست که براثر اختلاط اجزاءهستی مادی‌وترکیب آنهاپدیدارمیشود زیرابسائط عالم‌ماده درذات خودموصوف بخوبی‌وبدی نتوانندشد واثری‌هم ندارند وازترکیب آنها است که آثار پدیدآید وبتناسب خوب وبد فراهم‌میگردد.

(حديث الاحلام والحجة على اهل ذلك الزمان)

۵۷ ـ بعض أصحابنا ، عن عليّ بن العبّاس ، عن الحسن بن عبدالرّحمن ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إنّ الأحلام لم تكن فيما مضى في أوّل الخلق وإنّما حدثت ، فقلت : وما العلّة في ذلك ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا : إن فعلنا ذلك فما لنا فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً ولا بأعزّنا عشيرة ؟ فقال : إن أطعتموني أدخلكم الله الجنّة وإن عصيتموني أدخلكم الله النار فقالوا : وما الجنّة والنّار ؟ فوصف لهم ذلك فقالوا : متى نصير إلى ذلك ؟ فقال : إذا متّم فقالوا : لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتاً ، فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً فأحدث الله عزّ وجلّ فيهم الأحلام فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنكروا من ذلك فقال : إنّ الله عزّ وجلّ أراد أن يحتجّ عليكم بهذا، هكذا تكون أرواحكم إذا متّم وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتّى تبعث الأبدان .

حديث احلام (رؤيا) وحجت بر اهل آنزمان

۵۷ـ ازحسن بن عبدالرحمن از ابی الحسن (ع) فرمود : راستیکه رؤیا درزمان گذشته دیرین و درآغاز آفرینش نبود وهمانا که پدیدارشد، من گفتم علت آن چه بود، درپاسخ فرمود راستی خدا عز ذکره پیمبری بمردم دورانش مبعوث کرد وآنانرا بپرستش وفرمانبری ازخدا خواند پس آنان گفتند اگر چنین کنیم چه داریم ؟ بخدا تو از ما بیشتر نداری و تیره و تبارت عزیز تر از ما نیند که پیرو تو باشیم.

درپاسخ فرمود اگر پیرو من شوید خدایتان ببهشت برد واگر نافرمانی کنید خداشمارا بدوزخ برد، گفتند بهشت چیست ودوزخ کدامست؟ آن پیمبر بهشت ودوزخرا برایشان شرح داد گفتند: چه وقتی مابآنها درآئیم درپاسخ فرمود هر گاه بمیرید دربرابر او گفتند مابچشم خود دیدیم که مرده های مااستخوان پوسیده وخاك شدند وبیشتر اورا دروغگوشمردند وسبك گرفتند و خداعزوجل درآن ها رؤیا وخواب دیدنرا پدید آورد وچون خواب دیدند نزدپیغمبر آمدند وبه او گزارش دادند هرآنچه درخواب دیده بودند واز تعجبیکه ازآن کرده بودند.

درپاسخ آنها فرمود: راستی خداعزوجل خواسته که بدین وسیله برشما حجت آورد و بفهماند که چون مردید بدنهای شمادر گوراست وجانهای شما چنین باشندو اگرچه بدنها بپوسند جانها در عذاب بسر برند تابدنها زنده شوند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «هکذا تکون ارواحکم» یعنی چنانچه درخواب روح شما آزار بیند بوجهیکه اثرش درتن شما پدید نشود و کسیکه برشما نگرانست آگاه نگردد همچنین است نعمت برزخ و عذابش ودر کتاب جنائز درباره آن سخن کردیم پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم دراین حدیث بچندمطلب بایدتوجه کرد:

۱ـ رؤیا درآغاز آفرینش بشرنبوده ودر یکزمان متأخری دراو پدیدآمده است.

در اینجا توجه به این نکته لازمست که رؤیا و خواب دیدن وابسته به استکمال روح وقدرت تفکر و فعالیت نیروهای درونی انسانست از خیال ووهم و.و. وبحکم ناموس نشوو ارتقاء همه این نیرو های معنوی در آغاز آفرینش ناتوان بوده‌اند وبشر اولیه ازنظر نیروهای درونی ساده بوده و نیرو های درونی او بخواب بوده‌اند وبا قطع‌نظر ازنظریه نشو وارتقاء داروین وبااعتقاد به‌اینکه بشرنوعی از مخلوقاتست که بطور استقلال خداوند اورا بروجه ابداع وابتکار آفریده بازهم نیروهای درونی او در آغاز آفرینش جنبشی نداشته است وزمینه فعالیتی برای آن‌ها نبوده گواینکه پیمبران دارای معنویت متکاملی بوده‌اند، واین حقیقترا میتوان ازوضع یك کودك نوزاد بررسی کرد که تازه از مادر زاده است و نیروی عقل و خیال ووهم او بسیار نارسا و خفته است در اینجا این پرسش بمیان میآید که آیا راقی ترین جانداران مانند یك میمون خواب میبیند وآیا یك کودك نوزاد خواب میبیند و این پرسش درباره جانداران دیگر هم بجااست.

پس اگر مقصود حدیث این باشد که بشر نخستین بواسطه اینکه نیرو های درونیش خفته و ابتدائی بوده تا مدتی رؤیا نداشته و مانند یك کودك نوزاد آسوده دربستر خویش میآرمیده‌سخن دور از باوری نیست و چون نیروهای درونی او پیشرفت رؤیا در او پدید شد زیرا رؤیا بنظرمن یك فعالیتی است در نیروهای درونی انسان که خرد و واهمه در آن شرکت دارند و ادراکات اینهااست که رؤیا را پدید میآورد و بهمین جهت صحنه‌های رنگارنك دارد و راست و دروغ دارد و آنچه از ادراك عقلست درست است و آنچه از وهم و از ترکیب خیال است بسا که نادرست است وحقیقت تعبیر رؤیا اینست که قسمت های عقلانی و روشن آن از آنچه نیروی وهم و ترکیبات خیال بدان آمیخته جدا شود و من شرح این موضوع را در کتاب کانون عفت قرآن تفسیر سوره یوسف شرح داده‌ام.

٢- رؤیا و خواب دیدن دلیل وجود روح جدا از تنست و نشانه اینست که در درون هستی انسان یك حقیقت زنده‌ای نهفته است جدا از جهاز تن و اندام و خون و زندگی مادی که بر اساس آنست و آن حقیقت است که نوع انسانرا از جاندار های دیگر جدا میکنند و رؤیا و خواب دیدن نشانه آنست.

٣- رؤیا یکی از حجت‌های خدا است درباره بنده های خود و پیمبر یاد الهی است وبشر از روزنه رؤیا و خواب دیدن میتواند تا اندازه پی بحقائق نهفته‌ای برد که مورد دعوت پیمبرانست و موضوع تبلیغ رسولان خدااست و باین اعتبار چنانچه پیمبران حجت های منفصل و دلیل گویائی بر تکالیف الهیه‌اندوتمردآنان باعث‌مسئولیت‌میشود رؤیاهم‌خودنشانه‌ای ازعالم‌آخرت وبعد ازمردنست که باید ازآن پند گرفت و بحقیقت دعوت انبیاء گردن نهاد.

۵۸ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول: رأي المؤمن ورؤياه في آخر الزمان على سبعين جزءاً من أجزاء النبوّة.

۵۹ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن معمر بن خلّاد ، عن الرّضا عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أصبح قال لأصحابه : هل من مبشّرات ؟ يعني به الرّؤيا .

۶۰ - عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ؛ عن أبي جميلة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رجلٌ لرسول الله صلى الله عليه وآله : في قول الله عزّ وجلّ : «لهم البشرى في الحيوة الدنيا» قال : هي الرّؤيا الحسنة يرى المؤمن فيبشّر بها في دنياه .

۵۸ـ از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود: رأی و نظر مؤمن و رؤیای او در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار هستند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «رأی المؤمن و رؤیاه» چون خداوند در آخرالزمان حجت خود را از مردم نهان کرده است بآنها تفضل کرده و نظر واقع بین در استنباط احکام دین عطا نموده از مدارکیکه از ائمه بدانها رسیده و چون وحی و خزان وحی از آنها بریده است رؤیای صادقه بدانها عطا شده بیش از دیگران تا بدان توانند نسبت بحوادث آینده پیش بینی کنند و برخی این قوه رأی و رؤیا را بزمان قائم مخصوص دانسته اند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث هم مؤید نظریه ایستکه در شرح حدیث گذشته بیان شد از اینکه تکامل عقول و نیروهای درونی انسان در پیشرفت و تکامل بشری سبب رویای او است و نکته جالب اینست که رأی و رویا را در ردیف هم آورده است و بیان کرده است که رویا هم همان اندیشه و تعقل انسانی است که در حال سکون تن و بیکاری حواس ظاهره بدن انجام میشود و چیز دیگری نیست و قوت و صحت آن برابر با قوت و صحت فکر و اندیشه بیداری انسانستکه اورا باتخاذ رأی و نظر صحیح رهنمائی مینماید.

۵۹ـ ازامام رضا(ع) که چون رسولخدا(ص) صبح میکرد بیارانش میفرمود آیا مژده بخشیهائی در میان هست مقصودش رویا بود.

۶۰ـ ازامام باقر (ع) که مردی از رسولخدا(ص) معنی قول خداعزوجل را پرسید(۶۵ـ یونس) از آن آنها است مژده در زندگی دنیا ـ فرمودمقصود از آن خوابهای خوش استکه مؤمن بیندودردنیا از آن مژده گیرد.

٦١ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الرّؤيا على ثلاثة وجوه : بشارة من الله للمؤمن، وتحذير من الشيطان، و أضغاث أحلام .

٦٢ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن درست بن أبي منصور ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك الرّؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد ؟ قال: صدقت أمّا الكاذبة [ال]مختلفة فانّ الرّجل يراها في أوّل ليله في سلطان المردة الفسقة وإنّما هي شيء يخيّل إلى الرجل و هي كاذبة مخالفة ، لا خير فيها، وأمّا الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من اللّيل مع حلول الملائكة و ذلك قبل السحر فهي صادقة ، لاتخلّف إن شاء الله إلاّ أن يكون جنباً أو ينام على غير طهور ولم يذكر الله عزّ وجلّ حقيقة ذكره فانّها تختلف وتبطيء على صاحبها .

٦١ـ از سعد بن ابی خلف ازامام صادق (ع) فرمود رویا برسه وجه است:
١ ـ مژده از طرف خداوند برای مؤمن(ادراك عقل درست درعالم خواب).
٢ـ آژیر و هراس از طرف شیطان (فعالیت وهم که نیروی شرانگیز درونیست).
٣ـ خوابهای پریشان ودرهم و برهم که آنرا اضغاث احلام خوانند (واین بیشتر از ترکیبات نیروی خیال است که هرچه در حس ظاهر آمده و در انبار حافظه ضبط شده زیر و رو کند و برهم بریزد و بپاشد و صحنه‌ها جلوه دهد و بتعبیر امروزی یك سینمای نامرئی در برابر انسان به نمایش پردازد.

٦٢ـ ازابی بصیر گوید بامام صادق(ع) گفتم قربانت راست ودروغ از کجا برآیند؟ فرمود : راست گفتی اماخوابهای دروغ و پریشانرا مرد در آغاز شب بیند در تسلط سرکشان نابکار همانا آن چیزیستکه در خیال انسان مجسم شود ودروغ و پریشان باشد وخیری درآن نیست و اما خواب راست آنگاه باشد که پس از گذشت دوسوم شب بیند هنگام آمدن فرشته‌ها وآن پیش از سحر است که خواب راست باشد و انشاءالله تخلف ندارد مگر اینکه جنب باشد یا بی وضوء خوابیده باشد و به درستی یاد خدا عزوجل رانکرده باشد که در این صورت پریشان درآید بر خواب بیننده‌ودیر تعبیر شود.

شرحـ مجلسی ره ـ پس از توضیح برخی الفاظ این‌حدیث گوید:
چون امر رویا و راست و دروغش مورد اختلاف و گفتگو است عیب ندارد که در این جا برخی اقوال متکلمان و حکماء رایاد کنیم و آنچه از اخبار ائمه استفاده‌می‌شود بیان کنیم:
حکماء خواب ورویارا براساس مبنای خوداستوار کرده‌اند وآن اینست که نقشه امور جزئی جهان درافلاك ثبت‌است وکلیات درعقول مجرده وگویند روح درحال خواب بسا که باین مراکز عالیه برآید واز علوم‌حقه درك‌نماید واین می‌شود خواب‌راست وگاهی هم‌نیروی خیال باف انسان تصورات انبارخیالرا بهم‌بیافد وجلوه دهد واین خواب‌دروغ است.

برخی گفته‌اند روح انسانی درحال خواب ازغیب آگاه‌شودوهر کس آنرادرخود تجربه کرده تاحدی که باوردارد واین ازراه اندیشه‌نیست زیرا اندیشه در بیداری تواناتراست وازآن غیب بی‌خبر است چگونه درخواب بدانراه یابد بلکه‌سببش آنست که روح انسانی تناسب ذاتی‌دارد بامبادی عالیه ایکه آنچه‌بوده وهست وباشد درآن‌ها نقش‌است ومیتواند بدانها پیوست‌روحانی داشته‌باشد وازنقوش‌علمی آنها درك کند ولی توجه و گرفتاری اوبکارهای مادی تن‌مانع ازآنست وراهی برای دفع این‌موانع نیست بطورکلی تاآنچه در مبادی عالیه است در روح ما نقش شود زیرا یکی از موانع، توجه و گرفتاری روحست بکارتن وتاتن درکار تدبیراست رفع این گرفتاری روح‌میسر نیست ولی‌درحال‌خواب این گرفتاری سبك گردد.

زیرا در حال بیداری روح بوسیله شرائین بحواس ظاهره پیوندد و بدان سرگرم شود وچون بوسیله خواب روح در درون حبس شود و حواس ظاهره از کار بیفتد گرفتاری روح سبك شود و تواند که بمبادی عالیه پیوندد و از نقوش آن درك کند تا آنجا که آماده آنست بمانند آینه‌ایکه برابرآینه دیگرشود وآنچه‌دراوست درخود منعکس سازد وقوه متخیله هم‌آماده است که این‌نقوشرا حکایت کند و در خود گیرد و آن‌ها را بصورت جزئی و مناسب درآورد و آنرا بحس‌مشترك‌تحویل دهد و بمعرض شهود در آید واین میشود خواب‌راست.

وپس از این اگر صورتهائیکه در متخیله بجامانده باآن معانی کلی که از مبادی عالیه‌در روح منعکس شده است مناسبت کامل داشته باشد تابجائیکه تفاوتی میان آنها نباشد جزکلی بودن‌وجزئی بودن خواب نیاز بتعبیرندارد و بهمان نحو که دیده شده‌است واقع می‌شود واگر مناسبت کامل در میان نباشد و مناسبت از یکجهت باشد این خواب نیاز بتعبیر دارد وباید آن صورت خیالیرا بصورت معنوی برگردانید واگر هیچ‌مناسبتی میان آنهانباشد برای‌اینکه قوه متخیله آنرا به‌اندازه زیر و رو کرده که باآن صورت روحی‌بکلی جدائی یافته اینرؤیا ازقبیل اضغاث احلامست وازاینرو گفته‌اند بخواب شاعر و دروغگو اعتمادی نیست زیرا قوه متخیله اش به انتقالات کاذبه و باطله‌عادت کرده است انتهی.

وپوشیده نیست که این بیان در شرح خواب تیر بتاریکی انداختن است وگفته ایست از روی گمان و تردید و بدلیل و برهانی و شهود و عیانی استناد ندارد ونه بوحی الهی و بر پایه وجود عقول ونفوس فلکیه است که شریعت مقدسه آنرا نفی کرده.

«مازری» در شرح قول پیغمبر (ص): «الرویا من الله والحلم من الشیطان» گفته‌است:

مذهب اهل سنت درحقیقت رؤیا اینست که خداتعالی در دل شخص خواب اعتقادهائی آفریند چنانچه در دل بیدار وخواب وبیداری مانع خواست خداسبحانه نیست واین اعتقادات بدنبال خودعلم بامور دیگریرا دارند که بوده‌اند یا میباشند وچون در دل نائم آفریند که پرواز میکند و پرنده نیست او معتقد امرخلاف واقعی شده و آن نشانه چیز دیگریست چنانچه ابر نشانه بادانست (و گفته دیگری هم‌بهمین سستی و بی‌پروپائی از محی‌السنه نقل کرده وسپس گوید) سیدمرتضی ره در کتاب غرر ودرر درجواب‌این سؤالات که:

۱ـ خوابها که بینند درست‌باشند یانادرست؟

۲ـ خواب ازکار کیست ووجه اینکه بیشتر درست درآید چیست؟

۳ـ علت انزال‌منی برای خواب‌بدیدن جماع‌چیست؟

٤ـ اگرخواب راست ودروغ دارد بچه‌وسیله ازهم ممتاز شوند؟

گوید: جواب ـ بدانکه شخص‌خواب‌عقل کامل نداردزیراخواب یکطورسهواست وسهومنافی‌علم است واز اینجهت‌آدم خواب عقائد باطله‌دارد برای اینکه خرد ودانش اوکاسته است وهمه‌خوابهاکار خود انسانست ونتواند کاردیگری باشد.

زیرا جزخود اوازکسانیکه حدیث گویند خواه آدمی‌باشند یافرشته‌یاجن جسمند جسم‌نمیتواند درجسم دیگری بی‌واسطه عقیده‌آفریند وهمه اخیاس‌چنین باشند وهمانا هرجسمی درخودتواند عقیده بیاغازد واینکه گفتیم نتوان دردیگری بی‌واسطه عقیده پدید آورد زیرا فعلی که بقدرت‌دردیگری نفوذ کندبایدابزاری‌داشته‌باشدودرجنس‌عقائد وسیله‌وابزاری نیست که درغیرنفوذ کندازاینرو‌اگریکی ازماها عمری‌بدیگری‌دل‌دهد ودل‌نهدبیواسطه‌نتوانددرآن دل عقیده پدید کند واین حقیقت در موارد بسیاری بیان شده‌است.

وهمان خدااست که مقلب‌القلوب است ومیتواند بیواسطه در دل ماها عقیده‌ای آفریند وروا نیست که خدا در دل آدم خواب عقیده آفریند زیرا بیشتر عقائد آدمی که خواب بیند خلاف واقع است واو درعالم خود معتقداست که می‌بیند وراه میرود وسوار است و اوصاف بسیاری دارد وهمه خلاف وضع واقعی اواست وخداتعالی جهل آفرین‌نیست وجز این نماند که همه آنچه‌خواب بیند از کار خود اوست.

ودر مقالات گفته شده که صالح قبه معتقد بوده‌آنچه نائم‌در خواب بیند حقیقت داردو واقعیت است واین جهل اورا میرساند که مانند جهل‌سوفسطائیانست زیرابسا درخواب بیند سراورا بریدند ویا مرده‌است ویا بآسمان رفته‌است وما ببدیهه دانیم که چنین نیست واگرصالح آنچه درخواب بیند حقیقت‌داندباید سرابراهم که بیدارآب تصور کند ویاچوبرا که درآب شکسته‌بیندازراه اشتباه واقع وحقیقت داند چنانچه اشتباه کسیکه خواب برخلاف واقع‌بیند نزداو حقیقت‌باشد واین اعتقاد ازکمال بسیاردور است وبنقصان نزدیکتراست.

وسزا است که آنچه درخواب بیند برسه قسمت‌باشد:

۱ـ آنچه بی‌سبب وداعی‌باشد وخود نائم‌آغاز کند .

۲ـ آنچه از وسوسه شیطان باشد به این طریق که در درون گوشش سخنی آهسته‌گوید که اشیاء مخصوصیرا در بر دارد و نائم آنرا شنود و پندارد که بیند زیرا بسیاری از خوابها را دانیم که سخن کسی که نزد آن ها حدیث کند بشنوند و پندارند که مضمون آن داستـان را در خواب دیده‌اند

۳ـ آنچه سبب وعلت‌آن خاطره‌ای باشد که خدا آنرا در نهاد آفریند و یا بفرشته‌ای فرماید تا آنرا در گوش نائم بخواند و نائم پندارد که در خواب دیده و هر خوابی که داعی بخیروصلاح در دین است‌چنین است چنانچه‌هر خوابی که داعی‌بشر وفساد است ازقسم پیشین است ووسوسه‌شیطان است وبنابراین دو است که آنچه در خواب بیند مطابق همان باشد که در بیداری بیند وهر خواب که تعبیردرست دارد سببش‌اینست که خدادرخواب نشانه‌ای‌برای مصلحتی‌قراردهدوآن نشانی‌درست‌در

آید (در دنبال این بیان سید مرتضی مناقشه‌ای با ابوعلی جبائی دارد و مناقشه‌ای با حکماء و عقیده آن‌ها را در باره‌حقیقت رؤیا ابطال میکند و مرحوم مجلسی « ره » همه را نقل کرده است وسپس گفته است) .

ما بنقل این اقوال اکتفا کنیم ووارد بحث ومناقشه باآنها نشویم زیرا مایه طول کلام است و از مقصد کتاب بیرون میرویم‌ودراینجا بایدآنچه راخوداز‌اخبارائمه‌اخیار دراین‌باره‌دانستیم یاد کنیم و آن اینست که:

رؤیا بچندچیز استناددارد وچند علت دارد:

۱ـ روح درحال خواب‌حرکتی بآسمان‌دارد باذات‌خودش بنابراینکه جسمانی‌است چنانچه‌ظاهر بیشتراخبار است یابوسیله جسم‌مثالی اگردر زندگی‌هم بدان معتقدباشیم و بگوئیم روح دارای دو جسداست اصلی ومثالی وددربیداری تعلق‌او باصلی‌شدید است وبمثالی ضعیف ودر خواب‌بعکس‌است یابـاینکه توجه‌او بعالم‌ارواح درحال خواب شدید می‌شود بواسطه ضعف‌تعلق بجسد گواینکه جسد مثالی هم ندارد وبنابر اینکه جسم هم باشد این احتمال هست . چنانچه بعضی اخباربدان اشاره دارد وبنابر این حرکتش کنایه از توجه اوبعالم بالا واعراض ازجسد خاکی است

و توجه او بنشاءی دیگر بهرمعنی باشد سبب می‌شود که برخی چیزها را درملکـوت اصلی بنگرد و برخی الواح که تقدیرات در آن ثبت است مطالعه کند و اگر پاك و نورانی باشد که عین حقیقترا بیند ونیازبتعبیرندارد واگرچشم‌بصیرت او پرده داردو گرفتار تعلقات جسمانی وشهوات‌نفسانی است خودحقیقترا نبیند وشبه وشبح آنرابیند چنانچه دیده ضعیف‌حقیقت اشیاء را نتواندديد و شبح آنرابیند وآنکه عارف بتعبیرخوابست ازآن شبه وشبح حقیقترا کشف‌تواند کرد واین‌کار معبریست که درد هرکس وعلت اورا می‌شناسد.

وممکنست‌خداوند دراین حال برای مصلحتی اشیاء را بصورت مناسبه آن‌ها بدو بپدیدار کند چنانچه بسا‌انسان مالرا بصورت مار درخواب بیند و سکه‌هـای پولرا بصورت عذره تا بدانند زیـان دارند و پلیدند و باید ازآن‌ها دوری کرد و بسا که روح درهوا چیزها بیند واینهارؤیای‌دروغ باشند (محتملست مقصود ازآنچه درهوا بیندآن چیزها باشد که بدان‌ها انس دارد از امور مألوفه وشهوات و خیالات باطله)

وسپس اخباری ازامالی شیخ‌صدوق در این‌باره نقلکرده است که ما آن‌ها را درشرح‌وترجمه امالی نقلکردیم و توضیح دادیم و هر که خواهد بدانجا رجوع کند و اخبار دیگری هم‌راجع‌بخواب دیدن ورؤیا نقلکرده است.

۲ـ خوابهائیکه بسبب افاضه‌خدا است براو درحال‌خواب بواسطه‌فرشته یابیواسطه چنانچه‌خبر أبی‌بصیر وخبر سعدبن أبی‌خلف بدان اشاره دارند.

۳ ـ آنچه بواسطه وسوسه شیطان و چیرگی آنانست بدو بخاطر گناهانی که در بیداری کند یا بواسطه ترك طاعت و آلودگی بکثافات ظاهره وباطنه باز هم روایتی از امالی شیخ صدوق شاهد آورده است.

٤ـ آنچه برای خیالات‌واهیه و امور فاسده‌استکه در خاطراو بماند وبخوابد و خبر سعد و

دیگران بدان اشارت‌دارد و تفصیل کلام دراین باره مقام‌دیگری خواهد ومفصل آنرا در کتاب بحار-الانوار آوردیم پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گو یم‌چنانچه پیش‌ازاین‌اشارت‌شدرؤیاعبارت ازفعالیتهای‌نیروهای‌درونی‌انسانی‌است که‌قوه‌خرد ووهم و تخیل درآن وارد می‌شوند وچون ..واس ظاهره خفته‌اند ادراکات درونی بدون‌معارض جلوه گری میکند و مشاهده آن‌ها صحنه‌ایستکه مانند مشاهدات حواس‌ظاهره درك میشود ودراین‌شهود ادراکی اندیشه وحدس ووهم وتخیل‌درهمست و چنانچه انسان در بیداری به‌اندیشه وحدس ووهم خود چیزهائی می‌فهمدوبسا درست‌است وبسا نادرست و خیالاتی میکند که جز صورت سازی‌چیزی نیست درعالم خواب هم‌چنین است خوابهای راست ادراکات درست خرداست که بفکر وحدس دریافته و خوابهای دروغ خطای آن‌ها است و تصویرات بی‌واقع متخیله و کاریکاتورهای قوه واهمه و معنی تعبیر خواب جدا کردن ادراکات صحیح‌اندیشه و حدس‌است از آنچه‌وهم وخیال بدان‌افزایند و عبارت ازیك تحلیل و تجزیه‌ایست بمانند تجزیه وتحلیل در فرمولهای جبری و ما شرح کامل آنرادر کتاب کانون حکمت قرآن در تفسیر سورهٔ یوسف نکاشتیم. ومضمون روایت ۵۸ که میفرماید:

رأی مؤمن و رؤیایش در آخرالزمان بروش ۷۰ جزء از اجزاء نبوتست دلالت روشنی به این معنی دارد زیرا:

۱- رأی یعنی نظریات و درك های عالم بیداریرا با رویا یعنی نظریات عالم خواب قرین هم دانسته است:

۲- صحت هردو را وابسته نیروی‌ایمان شمرده که‌نیروهای درونیراپاك ودرست فهم‌میکند واز وهم بی‌جا و خیالات فاسد وناروا دورنرا مصون می‌نماید وتعبیرات‌دیگراخبار هم که خواب درسترا بخروج روح ومشاهده‌ماعندالله تطبیق کرده و خواب دروغرا بدیدار آنچه درهوا و بی‌برو پا است‌بدین‌معنی صدق میکند زیرا خروج‌روح همان توجه اواست بحقائق و هرحق وحقیقتی از نزد خدااستکه حقیقت اول‌است و سرچشمه هرراستی ودرستی است زیرا هرراست و درست عبارت ازواقعیت ثابتست‌و پرتوی ازواقعیت بی‌پایان حق اولست و هر دروغ و بی‌حقیقت درطرف مخالفست وپای درهوا است و مورد تطبیق‌این‌مثل معروف که :

یا درهوا صحبت میکند .

(حديث الرياح)

٦٣- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رئاب، و هشام بن سالم، عن أبي بصير قال: سألت أبا جعفر عليه السلام، عن الرِّياح الأربع: الشمال والجنوب والصبا والدَّبور وقلت: إنَّ الناس يذكرون أنَّ الشمال من الجنّة والجنوب من النـار؟ فقال: إنَّ لله عزَّ وجلَّ جنوداً من رياح يعذِّب بها من يشاء ممّن عصاه ولكلِّ ريح منهـا ملك موكَّل بها فاذا أراد الله عزَّ وجلَّ أن يعذِّب قوماً بنوع من العذاب أوحى إلى الملك الموكّل بذلك النوع من الرِّيح التي يريد أن يعذِّبهم بها قال: فيأمرها الملك فيهيج كما يهيج الأسد المغضب، قال: ولكلِّ ريح منهنَّ اسم أما تسمع قوله تعالى: «كذَّبت عاد فكيف كان عذابي ونذر ۞ إنّا أرسلنـا

حدیث بادها

٦٣- از ابی‌بصیر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از چهار باد بنام:

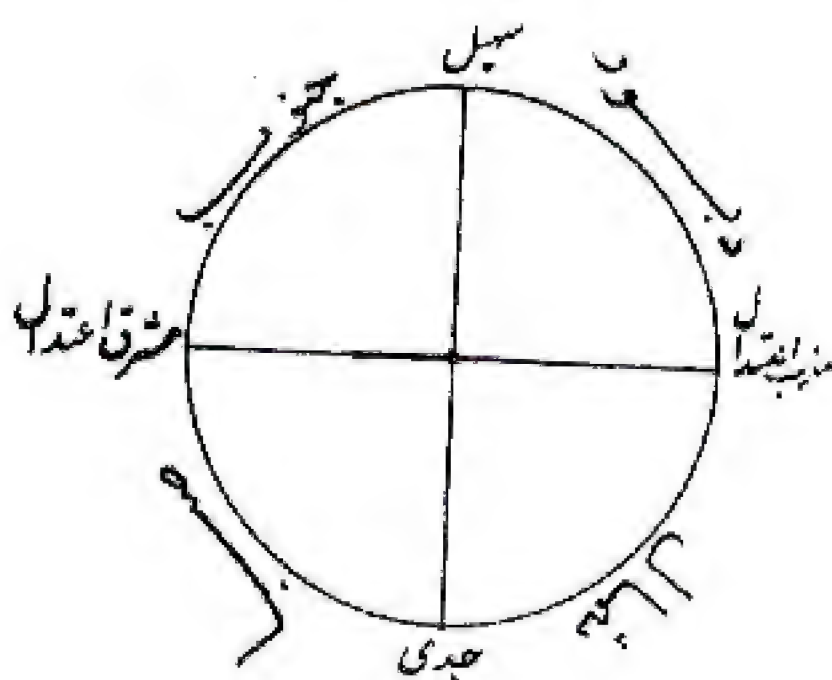
۱- شمال (که از راست سوی قبله آید ویا آنچه ازفاصله میان مشرق وستاره بنات نعش وزد از مجلسی ره).

۲- بـاد جنوب (که دربرابر جنوبست وازسوی ستاره سهیل وزد از مجلسی ره)

۳- باد صبا (که وزشگاهش ازمطلع ثریاست تابنات نعش ازمجلسی ره).

٤- باد دبور (که دربرابر باد صبا است-

شهیدره - درذکری گفته است محل‌جنوب ازمطلع سهیل است‌تا مشرق خورشید درموقع‌اعتدال شبانروز و وزشگاه صبا ازمطلع شمس‌است تاجدی، و شمال‌ازجدی تامغرب خورشید درحال اعتدال ودبور ازمغرب تاسهیل که نقطه‌جنوبست).



من گفتم راستی مردم می‌گویند که باد شمال ازبهشت است و باد جنوب از دوزخ در پاسخ فرمود:

خدا را لشگرها است ازباد که‌هر کدام‌از بنده‌های نافرمان‌خودرا خواهد بدان‌عذاب کند و برهر بادی فرشته‌ای گماشته‌است وچون‌خدا عزوجل خواهد مردمیرا بنوعی عذاب کند به فرشته گماشته بدین نوع از باد که بایدوسیله عذاب باشد دستور دهد و آن فرشته بدان باد فرمان دهد و آن باد چون‌شیر خشمناك بجهد.

فرمود: هر کدام ازاین بادها رانامی است‌آیانشنیدی گفته خدا تعالی‌را (۱۸- القمر) دروغ شمردند قوم عاد (دعوت مارا) وچگونه بودعذاب من و بیم کننده‌های من؟

عليهم ريحاً صرصراً في يوم نحس مستمر» وقال: «الريح العقيم» وقال: «ريح فيها عذاب أليم» و قال: «فأصابها إعصار فيه نار فاحترقت» وما ذكر من الرّياح التي يعذّب الله بها من عصاه، قال: ولله عزّ ذكره رياح رحمة لواقح وغير ذلك ينشرها بين يدي رحمته منها مايهيج السحاب للمطر ومنها رياح تحبس السحاب بين السماء والأرض، ورياح تعصر السّحاب فتمطره بإذن الله، و منها رياح ممّا عدّ الله في الكتاب فأمّا الرّياح الأربع: الشمال والجنوب والصبا والدّبور فانّما هي أسماء الملائكة الموكّلين بها فاذا أراد الله أن يهبّ شمالاً أمر الملك الذي اسمه الشمال فيهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الشّمال حيث يريد الله من البرّ والبحر و إذا أراد الله أن يبعث جنوباً أمر الملك الذي اسمه الجنوب فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشّامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الجنوب في البرّ والبحر حيث يريد الله وإذا أراد الله أن يبعث ريح الصبا أمر الملك الذي اسمه الصبا فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الصبا حيث يريد الله جلّ وعزّ في البرّ والبحر

١٩ـ راستيكه ما فرستاديم برسر آنها بادى صرصر در روز نحسى، سراسر.

وخدا فرموده است (٤١ـ الذاريات) بادى عقيم و نازاد و فرموده است (٢٤ـ الاحقاف) بادى كه در آنست عذابى دردناك.

و فرموده است (٢٦٦ ـ البقرة) بدان رسد گرد بادى كه در آن آتشى است و بسوزد ، و آنچه از بادها خدا عزو جل ياد كرده است كه بنده‌هاى نافرمانرا بدانها عذاب كرده.

فرمود: وبراى خدا عزذكره بادهاى رحمت است كه آبستن كننده درختهايند وبادهاى ديگرى كه آنها رااز پيشگاه‌رحمت بوزاند.

١ـ بادها كه ابرانرا بر انگيزند.

٢ـ بادها كه ابررا ميان آسمان وزمين بازدارند.

٣ـ بادها كه ابررا بفشانند تا ببارند باجازه خدا.

٤ـ بادهاى ديگر كه خدا درقرآن برشمرده.

واما آنچه‌را بادهاى چهارگانه نامند ازشمال وجنوب وصبا ودبور نامها از فرشته‌هااست كه برآن بادها گماشته‌اند وچون خداخواهد بادشمال وزد فرشته‌ايراكه نامش شمالست فرمان دهد تا برخانه كعبه فرودآيد وبرركن شامى بايستد و پرزند و باد شمال تاآنجا كه خداخواهد از بيابان ودريا پراكنده شود وهرگاه خدا خواهدكه باد جنوب وزد فرشته ايراكه نامش جنوبست فرمايد تا بربيت‌الحرام فرودآيدوبرركن‌شامى‌بايستد وپرزند و باد جنوب‌دردشت ودرياپراكنده گردد تاآنجاكه خداخواهد وهرگاه خداخواهدبادصبارا برانگيزد فرشته‌ايراكه نامش صباست فرمايد تا بربيت‌الحرام فرودآيد و بركن شامى‌بايستد وپر زند وباد صبا تاآنجاكه خداعزوجل خواهد ازدشت ودريا پراكنده گردد

وإذا أراداللّه أن يبعث دبوراً أمر الملك الذي اسمه الدّبور فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الدّبور حيث يريداللّه من البرّ والبحر ، ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام : أما تسمع لقوله : ريح الشمال وريح الجنوب و ريح الدّبور وريح الصبا ، إنّما تضاف إلى الملائكة الموكّلين بها .

٦٤ - عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ؛ عن عبداللّه بن سنان عن معروف بن خرّبود عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ للّه عزّ وجلّ رياح رحمة ورياح عذاب فان شاءاللّه أن يجعل العذاب من الرّياح رحمة فعل ، قال : ولن يجعل الرحمة من الرّيح عذاباً قال : وذلك أنّه لم يرحم قوماً قطّ أطاعوه و كانت طاعتهم إيّاه و بالاً عليهم إلّا من بعد تحوّلهم عن طاعته قال :

وهرگاه خداخواهد باددبور برانگیزد فرشته‌ایرا که نامش دبوراست فرماید تا بربیت‌الحرام فرود آید وبرر کن‌شامی بایستد و پرزند تاباد دبور تاآنجا که خداخواهد ازدشت ودریا پراکنده‌شود.
سپس‌امام باقر(ع) فرمود آیانشنیدی گفتارشرا بادشمال، بادجنوب، باددبور، باد صبا ، همانا نسبت داده‌شده بفرشته ها که موکل برآنند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «فتفرقت ریح‌الشمال» توهم نشود که از این بیان لازم می‌آید که وزشگاه‌همه بادهاجهت قبله‌باشد زیرا فرشته باندازه بزرگست که بربیت الحرام که بایستدمیتواند پر خود را از هرجا وبهر سو حرکت‌دهد ومأمور استکه بر کعبه ایستد برای شرافت آن و برای اینکه محل‌رحمت خداتعالی ومصدر آنست (و برای‌اینکه تقریباً وسط معموره جهانست).
قوله «اما تسمع‌لقوله» یعنی‌قول‌قائل‌و گویاامام‌باین گفته مشهوراستدلال کرده‌استکه‌بادجزشمال و جنوبستکه بآن‌اضافه میشود زیراظاهر اضافه اینستکه بالام باشد ومضاف ومضاف‌الیه جزهم باشند واضافه بیانیه نادراست و اگرچه گوینده‌ها این معنیرا ندانند ولی زبان بزبان از کسانی شنیده‌اند که این حقیقترا میدانسته‌اند (و اینروایت اشعار دارد که واضع لغات یابعضی از آن‌ها خداوند تعالی‌است چنانچه جمعی بدان‌قائلند) پایان نقل ازمجلسی ره.
من گویم- باد کششی‌است در هوا که جسم سیالیست وسبب آن ازنظر طبیعی سرد و گرم شدن هواست بااین معنیکه چون حرارت‌هوا کم‌شود متراکم گرددوبمانند آب‌یخ زند وبسته گردد و چون‌حرارت آن‌بالا رودمنبسط شود وپهن و گشاده گردد وبقسمت سردفشار آورد وجریان تولید کند که وزش باد است و سابقاً گفتیم فرشته رمز یك اندازه نیروی مؤثر در جهان است و هـر نیروئی پر توی از سر چشمه هستی خداوند است و اتکاء این نیرو ببیت الحرام بیـان رمز این اتکام است.

٦٤- از معروف‌بن خربوذ از امام باقر (ع) فرمود راستیکه خدارا بادهای رحمتست و بادهای عذاب‌واگرخواهد عذاب‌بادهارارحمت گرداند تواندفرمودولی هرگز بادهای رحمترا عذاب نکند.
فرمود: این برای آنستکه هرگز مردم فرمان‌بر خودرا مورد مهر ورحمت نساخته‌وبدنبالش طاعت آنانرا وبال و بدبختی آنها کرده‌باشد جز اینکه ازراه طاعت حضرت‌اوبیکسوشوند.

و كذلك فعل بقوم يونس لمّا آمنوا رحمهم‌الله بعد ما كان قدّر عليهم العذاب وقضاه ثمّ تداركهم برحمته فجعل العذاب المقدّر عليهم رحمة فصرفه عنهم وقد أنزله عليهم وغشيهم وذلك لمّا آمنوا به وتضرّعوا إليه.

قال: وأمّا الرّيح العقيم فانّها ريح عذاب لاتلقح شيئاً من الأرحام ولاشيئاً من النبات وهي ريح تخرج من تحت الأرضين السبع وماخرجت منها ريح قطّ إلّا على قوم عادين غضب الله عليهم فأمر الخزّان أن يخرجوا منها على مقدار سعة الخاتم؛ قال: فعتت على الخزّان فخرج منها على مقدار منخر الثور تغيّظاً منها على قوم عاد، قال: فضجّ الخزّان إلى الله عزّ وجلّ من ذلك فقالوا ربّنا إنّها قد عتت عن أمرنا إنّا نخاف أن تهلك من لم يعصك من خلقك و عمّار بلادك، قال: فبعث الله عزّ وجلّ إليها جبرئيل عليه السلام فاستقبلها بجناحيه فردّها إلى موضعها وقال لها: اخرجي على ما اُمرت به، قال: فخرجت على ما اُمرت به وأهلكت قوم عاد ومن كانت بحضرتهم.

فرمود: باقوم يونس چنين كرد وقتى ايمان آوردند و بدان‌ها مهرورزيد و رحمت عطا كرد از همان باد عذابيكه براى آن‌ها مقدر ومقرر كرده بود ووضع بدآن‌هارا برحمت خود جبران كردو عذاب مقرر را بر آن‌ها رحمت نمود و آن عذابرا از آن‌ها برداشت پس از آنكه بر سر آنهايش فرستاده بود و آن‌ها را فرا گرفته بود و اين براى آن بود كه بدو ايمان آوردند و بدرگاهش زارى كردند.

فرمود واما ريح عقيم همان باد عذابيست كه نه رحمى از آن بچه درخود گيرد ونه‌هيچ گياهى از آن آبستن و بارور شود وآن بادى استكه از زير هفت طبقه زمين برآيد و از آنجا هرگز بادى برنيامده جز براى هلاك‌قوم‌عاد گاهيكه خدا برآن‌ها خشم كرد و بدربانان آن فرمود كه به اندازه وسعت يك‌حلقه انگشتر ازآنرا برآرند فرمود بردربانان خود سركشى كرد و به اندازه سوراخ بينى يك‌گاو جهيد ازخشم او برقوم عاد.

فرمود دربانانش بدرگاه خداوند عزوجل شيون كردند از آن و عرضكردند پروردگارا از دست ما بدر رفت و بيم داريم كه بوسيله آن مردمان بى گناه و آباد كنان زمين خود را هم هلاك كنى.

گويد: خدا عزوجل جبرئيلرا در برابرآن باد فرستاد و با دو پر خود جلوآنرا‌بست‌وآنرا بجاى‌خود بر گردانيد و باوفرمود بهمان‌اندازه كه دستور دارى بيرون‌آى فرمودبهمان اندازه‌دستور برآمد و قوم عاد و هر كه باآن‌ها بود هلاك كرد

شرحـ از مجلسى ره- قوله «الا من تحولهم» شايد مقصود اينست كه چون خداى تعالى باد غضب بمردمى فرستد و آن‌ها از حال گناه بر گردند و راه طاعت گيرند عذاب خدا براى آن ها تبديل برحمت شود چنانچه با قوم يونس عملكرد ولى چون باد رحمت بر مردمى فرمان‌بر فرستد و آن ها راه معصيت پيش گيرند خدا از بخشش خود باز نگردد و باد رحمت را بر آن ها عذاب نسازد...

٦٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليِّ ، عن السكونيِّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من ظهرت عليه النعمة فليكثر ذكر «الحمد لله» ومن كثرت همومه فعليه بالاستغفار ومن ألحَّ عليه الفقر فليكثر من قول : «لاحول ولاقوَّة إلّا بالله العليِّ العظيم» ينفي عنه الفقر؛ وقال : فقد النبيُّ صلى الله عليه وآله رجلاً من الأنصار ، فقال : ماغيَّبك عنّا ؟ فقال : الفقر يا رسول الله و طول السقم ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : ألا اُعلّمك كلاماً إذا قلته ذهب عنك الفقر والسقم ؟ فقال : بلى يارسول الله ؛ فقال : إذا أصبحت وأمسيت فقل : « لاحول ولاقوَّة إلّا بالله [العليِّ العظيم] توكّلت على الحيِّ الذي لايموت والحمد لله الذي لم يتّخذ ولداً ولم يكن له شريكٌ في الملك ولم يكن له وليٌّ من الذُّلِّ وكبّره تكبيراً » فقال الرَّجل: فوالله ماقلته إلّا ثلاثة أيّام حتّى ذهب عنّي الفقر والسقم.

٦٦ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليِّ بن الحكم ، عن إسماعيل بن عبدالخالق قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول و أنا أسمع : أتيت البصرة ؟ فقال : نعم ، قال : كيف رأيت مسارعة النّاس إلى هذا الأمر و دخولهم فيه ؟ قال : والله إنّهم لقليلٌ ولقد فعلوا وإنَّ ذلك لقليلٌ ، فقال : عليك بالأحداث فانّهم أسرع إلى كلِّ خير ، ثمَّ

دستوری برای رفع فقر و پریشانی

٦٥ـ از امام صادق (ع) فرمود: بر هر که نعمت پدیدار گشت باید بگوید «الحمدلله» وهر که را هم وغم بسیار شد باید به‌استغفار از گناهان بچسبد و بر هر که فقر و پریشانی چیره شد باید بسیار بگوید: لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم، فقر ازاو میرود.

وفرمود: مردی از انصار از نظر وی ناپدید شد و چون باز آمد به‌او فرمود: چه تو را از ما پنهان داشت؟ در پاسخ گفت یا رسول‌الله فقر وبیماری رسولخدا (ص) به‌او فرمود: بتو کلامی‌نیاموزم که چون آنرا بگوئی فقر و بیماری از تو دور شود؟ عرضکرد چرا یا رسول‌الله فرمود : چون بام و شام کنی بگو:

«لاحول ولاقوة الا بالله [العلی العظیم] توکلت علی الحی الذی لایموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً» آن مرد گفت بخدا سوگند من آنرا جزسه روز نگفتم که فقر وبیماری ازمن دورشد.

پرسش امام‌صادق(ع) ازپیشرفت‌مذهب

٦٦ـ از اسماعیل‌بن عبدالخالق گوید شنیدم امام صادق (ع) به‌ابی‌جعفر احول در حالیکه من می‌شنیدم فرمود: تو ببصره رفتی ؟ عرضکرد آری، فرمود شتاب مردم‌را در ورود به مذهب شیعه چگونه دیدی؟

درپاسخ گفت بخدا جمعیت شیعه اند کند و فعالیت هم میکنند ولی آنهم کم است . فرمود : شما بیشتر بجوانها توجه کنید زیرا جوانان بهر خیر و خوبی شتابان ترند سپس فرمود اهل بصره

قال : مايقول أهل البصرة في هذه الآية : « قل لا أسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربى » ؟ قلت: جعلت فداك إنّهم يقولون : إنّها لأقارب رسول الله صلّى الله عليه وآله ، فقال: كذبوا إنّما نزلت فينا خاصّة في أهل البيت في عليّ وفاطمة والحسن والحسين أصحاب الكساء عليهم السلام .

(حديث أهل الشام)

٦٧ ـ عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن داود ، عن محمّد بن عطيّة قال : جاء رجلٌ إلى أبي جعفر عليه السلام من أهل الشأم من علمائهم فقال : يا أباجعفر جئت أسألك عن مسألة قد أعيت عليّ أن أجد أحداً يفسّرها وقد سألت عنها ثلاثة أصناف من الناس فقال كلُّ صنف منهم شيئاً غير الذي قال الصنف الآخر فقال له أبوجعفر عليه السلام : ماذاك ؟ قال : فانّي أسألك عن أوّل ما خلق الله من خلقه فانّ بعض من سألته قال : القدر وقال بعضهم : القلم و قال بعضهم الرُّوح فقال أبوجعفر عليه السلام : ماقالوا شيئاً ، اُخبرك أنّ الله تبارك وتعالى كان ولاشيء غيره و كان عزيزاً ولاأحد كان قبل عزّه وذلك قوله : « سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون » و

در تفسیر این آیه چه گویند ؟ (٢٣ـ الشوری) بگو (ای محمد) من از شماها مزدی نخواهم جز دوستی درباره خویشان.

گفتم قربانت می گویند درباره همه خویشان رسولخدا (ص) است فرمود : دروغ می گویند همانا در باره ما بخصوص نازل شده است ، در باره اهل بیت ، درباره علی و فاطمه و حسن وحسین که اصحاب کساء هستند .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله فی اهل البیت» من گویم اخبار بسیاری وارد شده است درنزول این آیه درباره آن‌ها (ع) و آنها راعامه نیز در کتب خود باسند روایتکرده‌اند ودرشرح کتاب‌حجت گذشت و بیضاوی هم روایتکرده که چون این‌آیه نازل شد عرض‌شد یا رسول الله خویشانت کیانند ازایشان؟ فرمود علی وفاطمه وفرزندانشان.

حدیث اهل شام

٦٧ـ ازمحمدبن عطیه گوید مردی ازدانشمندان اهل شام نزد امام باقر (ع) آمد و گفت ای اباجعفر من آمدم ازتو پرسشی کنم که درمانده شدم از اینکه کسیرا بجویم تا آنرا برایم تفسیر کند ومن ازسه دسته مردم این‌مسأله را پرسیدم و هردسته‌ای‌پاسخی دادند جزآنچه‌دسته دیگر گفتند امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: چیست آن پرسش ؟ گفت من از شما میپرسم از نخست چیزیکه خدا از خلقش آفریده است زیرا برخی‌درجواب گفته‌اند قدر است و برخی گفته‌اند قلم است وبرخی گفته‌اند روح است.

امام باقر (ع) فرمود چیزدرستی نگفته‌اند من بتو خبر دهم که خدا تبارك و تعالی بودوچیزی جزاونبود، عزیز بود، کسی‌هم نبود پیشدار عزت‌او، واینست معنی قول‌خدا (١٨ـ الصافات) منزه باد

كان الخالق قبل المخلوق ولو كان أوّل ما خلق من خلقه الشي، من الشيء إذا لم يكن له انقطاع أبداً ولم يزل الله إذاً ومعه شي، ليس هو يتقدّمه ولكنّه كان إذ لا شيء غيره وخلق الشيء الذي جميع الأشياء منه وهو الماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كلّ شيء إلى الماء ولم يجعل للماء نسباً يضاف إليه و خلق الرّيح من الماء ثمّ سلّط الريح على الماء فشققت الريح متن الماء حتّى ثار من الماء زبد على قدر ماشاء أن يثور فخلق من ذلك الزّبد أرضاً بيضاء نقيّة ليس فيها صدع ولاثقب ولاصعود ولاهبوط ولاشجرة ، ثمّ طواها فوضعها فوق الماء ثمّ خلق الله النار من الماء فشققت النار متن الماء حتّى ثار من الماء دخان على قدر ماشاء الله أن يثور فخلق من ذلك الدّخان سماء صافية نقيّة ليس فيها صدع ولاثقب وذلك قوله : «والسماء بناها ✿ رفع سمكها فسوّيها ✿ وأغطش ليلها وأخرج ضحيها» قال : ولاشمس ولاقمر ولانجوم ولاسحاب ، ثمّ طواها فوضعها فوق الأرض ثمّ نسب الخليقتين فرفع السماء قبل الأرض فذلك قوله عزّ ذكره : «والأرض بعد ذلك دحيها» يقول : بسطها ، فقال له الشامي : ياأبا جعفر قول الله تعالى : « أولم ير الذين كفروا أنّ السموات والأرض كانتا رتقاً ففتقناهمـا» فقال له أبوجعفر عليه السلام : فلعلّك تزعم أنّهما كانتا رتقاً

پروردگارت پروردگار عزت از آنچه (مشرکان ستایندش)و خالق پیش از مخلوق بود و اگر نخست آفریده که آفرید چیزی بود که ازچیزی بازش گرفت هرگز دنباله آن نبرد و پیوسته دراینصورت چیزی با او باشد و او بر آن پیشی ندارد ولی او بود و جز او با او نبود و چیزی را آفرید که همه چیزها را از آن آفرید و آن آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و نژاد هرچیز را ازآب بآب پیوست و برای آب نژادی بچیز دیگر نه پیوست که اورا بدان منسوب سازند و باد را ازآب آفرید و سپس باد را برآب چیره ساخت و باد متن آبرا شکافت تا از آب کفی بر جهید باندازه‌ای که خواست برجهد و از آن کف زمینی سپید و پاك آفرید که در آن ترك و سوراخ و بلندی و بستی‌ودرخت نبود سپس‌آنرا فراهم‌آورد وبالای‌آب نهاد سپس خداآتش را ازآب‌آفرید وآتش متن آبرا شکافت تا از آب دودی بر خاست بـاندازه‌ای که خدا می‌خواست خیز کند و ازآن دودآسمانی آفرید روشن و پاك نه ترکی‌درآن بود ونه سوراخی واینست گفته خدا (۲۷ـ النازعات) آسمان را ساخت ۲۸ـ و ساز مانش را برافراشت ۲۹ـ شبش را تار کرد و تابش خورشید را برآورد .

فرمود : نه خورشیدی بود و نه‌ماهی ونه اختری و نه ابری سپس‌آنرا درپیچید و روی زمینش نهاد وسپس این دو آفریده را بهم بپیوست و آسمانرا پیش ازرمین بر افراشت (یعنی پیش ازگسترش زمین) واین است معنی‌قول خدا عزذکره وزمین را پس ازاین گسترش داد ـ میفرماید‌آن‌را پهن کرد.

آن شامی گفت : ای اباجعفر گفته خداتعالی (۲۹ـ الانبیاء)آیانـنگرندآنکسانیکه کافرند بدینکه آسمان‌ها و زمین دربسته بودند و خداوندآنهارا بر گشود؟

امام باقر(ع) فرمود: شاید توپنداری که آنها بهم چسبیده وبهم پیوسته بودند و از همدیگر

ملتزقتين ملتصقتين ففتقت إحداهما من الأُخرى ؟ فقال : نعم ، فقال أبوجعفر عليه السلام : استغفر ربّك فانّ قول الله جلّ وعزّ : «كانتا رتقاً» يقول: كانت السماء رتقاً لاتنزل المطر و كانت الأرض رتقاً لاتنبت الحبّ فلمّا خلق الله تبارك و تعالى الخلق وبثّ فيهما من كلّ دابة فتق السماء بالمطر والأرض بنبات الحبّ ، فقال الشامي أشهد أنّك من ولد الأنبياء وأنّ علمك من علمهم .

جدا شدند ؟ درپاسخ گفت آری ، امام باقر(ع) فرمود از پروردگارت آمرزش بخواه زیرا قول خدا جل‌وعزهردو بسته بودند، میفرماید آسمان بسته بودو باران فرو نمیبارید وزمین بسته‌بودودانه‌نمیرویانید ونمی پرورید وچون خدا تبارك وتعالی خلق را آفرید واز هرجانداری درآن پراکند آسمان بباران گشوده‌شد و زمین برویانیدن گیاه بازشد، آن شامی گفت من گواهم که تو پیغمبرزاده‌ای ودانش‌تو از دانش پیمبرانست.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ بدانکه اخبار درباره اول آفریده خدااختلاف دارند، بیشتراخبار دلالت دارند که اول آفریده آبست مانند این خبر و خبر آینده ولی خبر آینده دلالت ندارد که‌آب بر عرش مقدم‌باشد و از تالیس ملطی‌اسکندرانی در آغاز خلقت چنین نقل شده‌است او ازمشاهیرحکمای دیرین است و پس از اعتراف بیگانگی صانع و تنزیه حضرت او گوید عنصری آفرید که صورت همه موجودات و معلومات در آن بود و آن آفریده‌نخست است وآن آبست و همه‌موجودات جوهری ازآسمان وزمین وآنچه میان آنهااست ازآن‌آفریده شده است و گفته است ازتجمدآب زمین تکوین شد و ازانحلالش هوابرآمد و از زبده‌آن‌آتش خلق شد واز دود وبخارش‌آسمان هاپدید شد.

و گفته‌اند آفریده نخست جوهری بوده که آب از آن پدید شده چنانچه در سفر نخست‌توراة است که آغاز آفریده‌ها جوهریست خدا آفرید و بر آن نگریست از روی هیبت واجزائش‌آبشد و ازآن آب بخاری چون دود برآمد وازآن‌آسمانها راآفرید وبر روی آب کفی پدیدشد وازآن‌زمین را آفرید وباکوهها‌آنرابرجا میخکوب کرد .

وعلی بن ابراهیم درتفسیر قول خدا «وكان عرشه الماء» گفته است این درآغاز آفرینش‌است زیرا خدا تبارك وتعالی هوارا آفرید و سپس قلمرا آفرید و او را فرمان داد روان‌شود و گفت پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود هرآنچه بودنی است سپس از هواتاریکی برآورد ونور وآبرا هم‌از هواآفرید وهمه خلق رااز این‌شش چیزآفرید که آنها رااز هوآفرید وظاهر اینستکه اوهم این‌را ازخبری گرفته ولی مسندبحساب‌نیست‌واگرهم این‌خبر درست‌باشد جمع‌میان‌آن وخبر دیگرممکنست باینکه خبراول بودن آب حمل بر اول اضافی شود نسبت بمحسوساتی که همه درك کنند و هوااز آنها نیست وبرای همین نهانی او استکه برخی وجودش را منکرند.

قوله «ولا احدكان قبل عزه» یعنی عزت‌او پیشدار وهواداری نداشت و بذات خود عزیز بود وبآیه رب العزة استدلال کرده است که دلالت دارد خدا سبب هرعزتیست و اگر عزت‌او بـدیگری بود آن دیگری رب‌العزة بود ..

قوله «ولوكان اول ماخلق من‌خلقه الشي من الشيء» یعنی اگر سلسله ایجاد اشیاء چنان باشد که حکماء گویند که هر حادثی مسبوق است بماده باید اول ماده تحقق نیابد جز با ذات احدیت

۶۸ ـ محمّدٌ ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم والحجّال ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم قال : قال لي أبوجعفر عليه السلام : كان كلّ شيء ماء وكان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النّار فخمدت فارتفع من خمودها دخانٌ فخلق الله السماوات من ذلك الدّخان و خلق الأرض من الرّماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء : أنا جندالله الأكبر وقالت الريح : أنا جندالله الأكبر ، وقالت النّار أنا

همراه باشد و مستلزم تعدد قدماء است و این خودمحالست..

قوله «فجعل نسب کل‌شیء الی الماء» یعنی همه چیزها را از آب آفرید و هر چیز از آن نژاد دارد چنانچه فرموده است (۳۰ـ الانبیاء) و ساختیم هرچیز زنده رااز آب ـ و ظاهر آن دلالت‌بزنده هادارد و شامل همه چیز نیست .

قوله « فخلق من ذلك الزبد أرضا بیضاء» دلالت دارد که زمین از کف دریا آفریده شده و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالت دارد و اخباری در این موضوع نقلکرده است ـ پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم جمله‌ایکه بعد از آنست سپس آن را بهم بپیچید و بر آب نهاد اشاره‌ای بدورانهای چین خوردگیهای زمین دارد که در علم زمین شناسی معاصر بسیار مورد اعتماد و مطالعه‌است زیرا بنابر نظریه اینکه زمین بصورت قطعه ماده مذابی از خورشید جدا شده است پس از اینکه‌سردشده باشد باید همین سفید و بی‌ترك و سوراخ وصاف باشد وبی درخت وبی پستی وبلندی وسپس براثر چین خوردگی باین شکل کنونی درآمده باشد.

واز جمله تعبیرات قابل توجه در این حدیث اینستکه میفرماید خداوند آتش‌را هم از این‌آبـی آفریده استکه مبدأ پیدایش جهان و سرآغاز آفریدگانست و بنابراین ممکنست مقصود ازاین آب همان ماده اولی‌و ماده نخست باشد که‌بصورت گازی بس رقیق در سراسر فضا وجود داردودرقسمت هائی ازآن طوفانهای بسیار سخت در جریانست و باصطلاح امروز از آنها به زوابم جویه تعبیر میکنند یعنی لوله بادهای بسیار وسیع و پرچرخشی که باسرعت نامحدودی بگرد خود می‌چرخند و پس از چرخشهای بسیار از آنها مرکزیتی بوجود میآید که خورشید یك منظومه شمسی می‌شود و ازآن ستاره وسیاراتی پدید می‌شود و پس‌ازتکامل درمدار معینی منظم می‌شوند و یك‌منظومه‌شمسی پدید میآورند وبرخی ازفلك شناسان امروزه رشته‌مجره وراه کاهکشان فضاء را انبوهی از این گرد بادهای فضائی تشخیص داده‌اند.

۶۸ـ از محمدبن مسلم گوید امام باقر (ع) بمن فرمود همه چیزآب بود و عرش خدا بر آب استوار بود و خدا عزذکره بآب فرمود: تا آتش گرفت و شعله‌ور شد و سپس فرمود تاخاموش شد و از خموش‌شدنش دودی بر خاست وخداوند ازآن‌دودآسمانها راآفریدو زمین‌راازخا کسترش‌آفرید سپس آب وآتش وباد باهم در ستیزه شدند.

آب گفت: منم جندالله اکبر وباد گفت: منم جندالله اکبر وآتش گفت: منم جندالله اکبر و

جندالله الأكبر ، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الرّيح: أنت جندي الأكبر .

(حديث الجنان والنوق)

٦٩ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن محمّد بن إسحاق المدنيّ ، عن أبي جعفر عليه‌السلام قال : إنّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله سئل عن قول الله عزّ وجلّ : «يوم نحشر المتّقين إلى الرّحمن وفداً» فقال : ياعليّ إنّ الوفد لايكونون إلّا ركباناً اُولئك رجال اتّقوا الله فأحبّهم الله واختصّهم ورضي أعمالهم فسمّاهم المتّقين ، ثمّ قال له : يا عليّ أما والذي فلق الحبّة و برأ النسمة إنّهم

خداعزوجل وحی کرد بباد که توئی جند اکبر من.

شرحـ از مجلسی ره- « و خلق الارض من الرماد» شاید مقصود اینستکه کشش و گسترش زمین از آن خاکستر بوده‌است و ممکنست که آن کفیکه در اخبار دیگر ماده آفرینش زمین یاد شده از نظر مبدأ تکوین آن بوده و بعد بصورت رماد در آمده است یا اینکه مقصود اینستکه رماد هم یکی از اجزاء ساختمان زمینست بمانند کف که جزء دیگر آن است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم کف و خاکستر در نظر حقیقت یك چیزند و آن ماده سوخته و واریخته احتراق است بااین تفاوت که کف در روی مایع در حال احتراق خودنمائی میکند و خاکستر ته نشین یك حادثه احتراق است و بعبارت دیگر کف معمولا واافتاده احتراق مایعات استکه روی آن خود نمائی میکند و خاکستر واافتاده احتراق اجسام جامد است که ته نشین می‌شود پس از این توجه میتوان گفت مضمون احادیثیکه زمین را کف آب تعبیر کرده و این حدیث که میفرمایدزمین از خاکستر آن آفریده شده اختلافی ندارند.

واگر آبیکه آفریدهٔ نخست تعبیرشده همان ماده اولی بدانیم تعبیرات این اخبار از نظر پیدایش زمین و آسمان با اصول علمی امروزه بسیار نزدیکست با توجه باینکه مقصود از سماءهمان فضای محیط بیك منظومه شمسی است که دارای‌هوائی‌است مرکب از دخان یعنی ذرات‌ماده‌آمیخته بازوت و بخار یعنی ذرات ماده آمیخته با کسیژن و ئیدژن واینکه دراین حدیث میفرماید کره آب آتش گرفت و شعله‌ور شد بسیار نزدیك است بهمان وضعیت زوابع و توده های بزرك و طوفانی ماده که از نظر علم و اکتشاف امروزی منشأ تکوین خورشید و ستاره و پدید شدن یك منظومه شمسی است.

حدیث بهشت و ناقه

٦٩ـ ازامام باقر (ع) که‌ازرسولخدا(ص)تفسیر قول‌خداعزوجل پرسیده‌شد(٨٥ـ مریم)روزی که پرهیزکاران را بدرگاه خداوند رحمن بعنوان مهمان و وارد محشور سازیم، درپاسخ فرمود:ای علی راستیکه وفد ازنظر تعبیرزبان عرب باید سواد بر شتر باشند ، آنان مردانی هستند که از خدا پرهیزگار بودند و خدا آنها را دوست داشت و مخصوص خود گردانید و کردار آنهارا پسندید و آنهارا پرهیزکاران نامید سپس‌فرمود:

ایعلی هلا سوگند بدانکه دانه را شکافد وگیاه برآرد و مزن را پدید آرد راستی که آنها

ليخرجون من قبورهم وإنّ الملائكة لتستقبلهم بنوق من نوق العزّ عليها رحائل الذّهب مكلّلة بالدّرّ والياقوت وجلائلها الاستبرق والسندس و خطمها جذل الاُرجوان ، تطير بهم إلى المحشر مع كلّ رجل منهم ألف ملك من قدّامه و عن يمينه وعن شماله يزفّونهم زفّاً حتّى ينتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم وعلى باب الجنّة شجرة إنّ الورقة منها ليستظلّ تحتها ألف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهّرة مز كّية قال : فيسقون منها شربة فيطهّر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط من أبشارهم الشعر وذلك قول الله عزّ وجلّ : « وسقاهم ربّهم شراباً طهوراً » من تلك العين المطهّرة .

قال : ثمّ ينصرفون إلى عين اُخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها و هي عين الحياة فلا يموتون أبداً ؛ قال : ثمّ يوقف بهم قدّام العرش وقد سلموا من الآفات والأسقام والحرّ والبرد أبداً ، قال : فيقول الجبّار جلّ ذكره للملائكة الذين معهم : احشروا أوليائي إلى الجنّة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم و وجبت رحمتي لهم و كيف اُريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيّئات ، قال : فتسوقهم الملائكة إلى الجنّة ؛ فاذا انتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصرّ صريراً يبلغ صوت صريرها كلّ حوراء أعدّها الله

از گور خود بر آیند و فرشته‌ها با ناقه‌های سواری باستقبالشان شتابند ، ناقه های عزت که بر آنها جهازهای طلای مکلل بدر و یاقوت است و روپوش آنها از استبرق وسندس است ومهار ارغوانی دارند وبمانند پرنده‌ای آنها را بمحشر برند وبهمراه هر کدام هزار فرشته باشد از جلورو و سمت راست وسمت چپ وبمانند عروسی آنهارا ببرند تا بدر بزرك بهشت رسند و بر در بهشت درختی باشد که زیر سایه‌یك بر گش هزار مرد جا کند ودرسمت راست آن درخت چشمه پاك ومصفائی است .

فرمود: ازآن چشمه جرعه‌جرعه بنوشند و خداوند دلشان را پاك کند وموی سراسر تن آنهارا بریزد و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۲۱ـ الانسان) و نوشانیده بآنها پرورد گارشان از شراب پاك کننده‌ـ یعنی ازاین‌چشمه پاکیزه.

فرمود: سپس رو کنند بچشمه دیگریکه درسمت چپ‌آن درخت است ودرآن غسل کنند وآن‌آب زندگانی است ودیگر هرگز نمیرند.

فرمود: سپس آنها را برابر عرش بر پا دارند سالم از هر آفت و بیماری و گرما وسرما تا همیشه فرمودسپس جبار جل‌ذکره بفرشته‌هائیکه همراهشان هستند بفرماید که:

دوستانمرا ببهشت برید وآنها را با دیگر خلائق بازنداريد زيرا من پیش‌ازآنها خشنودشدم‌و رحمتم بر آنها بایست است چگونه میخواهم آنهارا بااصحاب حسنات وسيئات بازدارم؟

فرمود: پس فرشته‌هاآنهارابسوی بهشت برندوچون بدربزرك بهشت رسند فرشته‌ها حلقه‌ای بر آن زنند و صوتی زند که هرزیبا حوریکه در بهشت خدایش برای دوستان خودآماده کرده‌آوازشرا

عزّ وجلّ لأوليائه في الجنان فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهنّ لبعض : قد جاءنا أولياء الله .

فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنّة و تشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميّين فيقلن : مرحباً بكم فما كان أشدّ شوقنا إليكم ويقول لهنّ أولياء الله مثل ذلك ، فقال عليّ عليه السلام : يارسول الله أخبرنا عن قول الله جلّ وعزّ : «غرف مبنيّة من فوقها غرف» بماذا بنيت يارسول الله ؟

فقال : يا عليّ تلك غرف بناها الله عزّ و جلّ لأوليائه بالدرّ والياقوت والزّبرجد ، سقوفها الذّهب محبوكة بالفضّة لكلّ غرفة منها ألف باب من ذهب ، على كلّ باب منها ملك موكّل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والدّيباج بألوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله عزّ وجلّ : « وفرش مرفوعة » إذا اُدخل المؤمن إلى منازله في الجنّة ، وضع على رأسه تاج الملك والكرامة واُلبس حلل الذّهب والفضّة والياقوت والدر المنظوم في الاكليل تحت التاج ، قال : واُلبس سبعين حلّة حرير بألوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذّهب والفضّة واللّؤلؤ والياقوت الأحمر فذلك قوله عزّ وجلّ : «يحلّون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فيها حرير» .

فاذا جلس المؤمن على سريره اهتزّ سريره فرحاً فاذا استقرّ لوليّ الله جلّ وعزّ منازله

بشنود وچون صوت حلقه راشنوند بیکدیگر مژده دهند و بهمدیگر گویند دوستان خدادر برما آمدند ودر را برای آن‌ها بگشایند و ببهشت در آیند وزوجه‌های آنها از حور العین و آدمیزاده بر آنها توجه کنند و گویند خوش آمدید، وه چه اندازه ما بشما مشتاق بودیم و دوستان خدا بهمین گرمی پاسخ آنها را بدهند.

علی(ع) عرضکرد یارسول‌الله بما از تفسیر قول خداعزوجل گزارش بده (٢٠ـ الزمر) غرفه هائیکه ساخته شدند و بالای آنها غرفه‌ها است ـ اینها ازچه ساخته شدند؟

فرمود: یاعلی این غرفه‌ها را خداعزوجل برای دوستانش از در و یاقوت و زبرجد ساخته است سقف آن ها طلااست که بانقره طرازبندی شده وهر غرفه‌ای هزار در طلا دارد و برهر دری فرشته‌ای گماشته است در میان آن‌ها فرشها بر آورده شده است و بروی یکدیگر افتاده روی همدیگر از حریر دیبا با رنگهای مختلف و درون آنها مشك و کافور و عنبر است واینست معنی قول خدا: و فرشهای برهم گسترده ـ چون مؤمن بمنزلهای خوددر بهشت درآید و تاج ملك و کرامت برسر نهد حله‌های طلاباف و نقره‌باف ومزین بیاقوت ودر برشته کشیده وشرابه‌های زیر تاج بر کند.

فرمود: وهفتاد حله برنگهای مختلف باقسام گوناگونی ازبافته‌های طلا ونقره ولؤلؤ ویاقوت احمر دربر کند و اینست قول خداعزوجل(٢٢ـ الحج) زیور پوشند درآن از دستبندهای طلا و لؤلؤ وجامه آنها ازحریر است و هر گاه مؤمن برتخت خود نشیند تختش از شادی برخود لرزد و هر گاه برای ولی خداجل وعز منازل او دربهشت برقرار شود فرشته‌موکل ببهشت اجازه خواهد تاباوتهنیت

في الجنان استأذن عليه الملك الموكّل بجنانه ليهنّئه بكرامة الله عزّوجلّ إيّاه فيقول له خدّام المؤمن من الوصفاء والوصائف: مكانك فانّ وليّ الله قد اتّكأ على أريكته وزوجته الحوراء تهيّأ له فاصبر لوليّ الله.

قال: فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالياقوت واللّؤلؤ والزّبرجد وهي من مسك وعنبر وعلى رأسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب مكلّلتان بالياقوت واللّؤلؤ، شراكهما ياقوت أحمر، فاذا دنت من وليّ الله فهمّ أن يقوم إليها شوقاً فتقول له: ياوليّ الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلا تقم أنا لك وأنت لي.

قال: فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من أعوام الدّنيا لا يملّها ولا تملّه، قال: فاذا فتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب من ياقوت أحمر وسطها لوح صفحته درّة مكتوب فيها: أنت ياوليّ الله حبيبي وأنا الحوراء حبيبتك، إليك تناهت نفسي وإليّ تناهت نفسك ثمّ يبعث الله إليه ألف ملك يهنّئونه بالجنّة ويزوّجونه بالحوراء.

قال: فينتهون إلى أوّل باب من جنانه فيقولون للملك الموكّل بأبواب جنانه: استأذن لنا على وليّ الله فانّ الله بعثنا إليه نهنّئه، فيقول لهم الملك: حتّى أقول للحاجب فيعلمه

گويد از كرامتى كه خداعزوجل باو كرده است و خدمتكاران مؤمن او ازغلامان و كنيزان بفرشته گويند بجاى خودباش زيرا دوست خدا برتخت خود آرميده وهمسرش از حورالعين براى او آماده شده است بايد بانتظاروقت ملاقات ولى‌خدا صبر كنى.

گويد همسرحورالعين اوازخيمه خودبرآيد و بسوى اوآيد و در گروش كنيزان بهشتى‌باشندو برتنش هفتاد حله‌بافته باياقوت ودر وزبرجد است كه از مشك وعنبر است وتاج كرامت برسردارد و كفشى از طلا مكلل بياقوت ولؤلؤ بپا دارد كه بند آن‌ياقوت احمراست وچون بدوست خدانزديك شود واوخواهد ازشوق بسوى او برخيزد، حوريه باو گويد اى‌دوست‌خداامروز روز رنج‌وزحمت‌نيست ازجاى خودحركت مكن من ازتوام وتو از منى.

فرمود: باندازه ۵۰۰ سال از روزهاى دنيا (كه نيم روز آخرتست) همرا درآغوش كشند و از هم دل‌تنك وسير نشوند.

فرمود: چون اندكى آن‌مرد متقى سست گردد بى‌احساس خستگى بگردن بلورين آن‌حوريه نگاه كند كه برآن گلوبندهائى است ازشاخه ياقوت درميانه آن يك‌لوحى است ازدر كه برآن نقش شده، اى ولى خدا تودوست من هستى ومنم حوريه دوست تو، جانم بقربان تومیشود وجانت بقربان من، سپس خداوند هزار فرشته بسوى او فرستد تا اورا ببهشت تبريك گويند وآن حوريه را جفت اوسازند.

فرمود: پس به‌اول در بستانهاى او رسند و بفرشته باغبان او گويند از ولى خدابراى مـا اجازه ورود بگير زيرا خدا مارا فرستاده تا به‌او تهنيت گوئيم فرشته‌بآنها گويد تا من‌بدربان‌بگويم

بمكانكم قال : فيدخل الملك إلى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث جنان حتّى ينتهي إلى أوّل باب فيقول للحاجب : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العالمين تبارك و تعالى ليهنّئوا وليّ الله وقد سألوني أن آذن لهم عليه فيقول الحاجب إنّه ليعظم عليّ أن أستأذن لأحد على وليّ الله وهومع زوجته الحوراء ، قال : وبين الحاجب وبين وليّ الله جنّتان .

قال : فيدخل الحاجب إلى القيّم فيقول له : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العزّة يهنّئون وليّ الله فاستأذن لهم فيتقدّم القيّم إلى الخدّام فيقول لهم : إنّ رسل الجبّار على باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهنّئون وليّ الله فأعلموه بمكانهم قال: فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون على وليّ الله وهو في الغرفة ولها ألف باب وعلى كلّ باب من أبوابها ملك موكّل به فاذا أذن للملائكة بالدّخول على وليّ الله فتح كلّ ملك بابه الموكّل به قال : فيدخل القيّم كلّ ملك من باب من أبواب الغرفة قال : فيبلّغونه رسالة الجبّار جلّ وعزّ وذلك قول الله تعالى « والملائكة يدخلون عليهم من كلّ باب (من أبواب الغرفة) سلام عليكم ـ إلى آخر الآية ـ » .

و اورا بمحل شما اعلام دارم .

فرمود آن فرشته نزد دربان رود و سه بستان میان آنها فاصله است تا بدر اول رسد وبدربان گوید: در شادروان درباغ هزار فرشته است که پروردگار جهانیان تبارك و تعالی آنهارا فرستاده است تا بولی خود تبریك گویندو از من خواسته‌اندبرای آن ها اجازت گیرم ، دربان گوید راستش اینست که بر من گرانست از ولی خدا کسب اجازه ورود برای احدی کنم او با زن حوریه خود خلوت کرده است.

فرمود: میان دربان وولی خدا دوبستان فاصله است.

فرمود : دربان نزد سرپرست وپیشکار رود وبه‌او گوید بر درشادروان هزارفرشته‌اند که رب العزت آنهارا برای تهنیت و مبارکباد ولی خدا فرستاده است برای آنها اجازه شرفیابی بگیر آن سرپرست نزد خدمتکاران مخصوص رودوبآنها گویدفرستادهای خداوندجبار بردرمیدان بستان‌هستند،هزار فرشته‌اند که خدافرستاده تابولی خدامبارکباد گویند اورا ازمحل آنها خبردار کنید .

فرمود: به‌او خبردهند واو بفرشته‌ها اجازه ورود دهد و آنها در غرفه پذیرائی نزددوست‌خدا روند و آن غرفه هزار در دارد و برهر کدام درها فرشته‌ای گماشته شده وهرگاه بفرشته‌ها اجازه ورود داده شود که نزدولی خداوند هرفرشته‌دری را که‌بدان گماشته است باز کند.

فرمود: پیشکار هر فرشته‌را ازیك درتالار وارد کند و رسالت وپیغام خدای جبار جل‌وعز رابه اوبرسانند و اینست تفسیرقول خدا تعالی (۲۳ــ الرعد) و فرشته‌ها از هردری برآنها وارد شوند(از درهای تالار پذیرائی) وبگویند سلام‌علیکم تاآخر آیه .

قال : وذلك قوله جلّ وعزّ : «وإذارأيت ثمّ رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً» يعني بذلك وليّ الله و ماهو فيه من الكرامة والنعيم والمُلك العظيم الكبير ، إنّ الملائكة من رسل الله عزّ ذكره يستأذنون [في الدخول] عليه فلايدخلون عليه إلّا باذنه فلذلك الملك العظيم الكبير ، قال : والأنهار تجري من تحت مساكنهم وذلك قول الله عزّ وجلّ : «تجري من تحتهم الأنهار» والثمار دانية منهم وهوقوله عزّ وجلّ : « ودانية عليهم ظلالها وذلّلت قطوفها تذليلاً» من قربها منهم يتناول المؤمن من النّوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه و هومتّكيء و إنّ الأنواع من الفاكهة ليقلن لوليّ الله : ياوليّ الله كلني قبل أن تأكل هذاقبلي .

قال: وليس من مؤمن في الجنّة إلّاوله جنان كثيرة معروشات وغيرمعروشات وأنهار من خمروأنهارمن ماء وأنهار من لبن وأنهار من عسل فاذادعا وليّ الله بغذائه اُتي بماتشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غيرأن يسمّي شهوته قال : ثمّ يتخلّى مع إخوانه ويزوربعضهم بعضاً و يتنعّمون في جنّاتهم في ظلّ ممدود في مثل مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وأطيب من ذلك لكلّ مؤمن سبعون زوجة حوراء وأربع نسوة من الآدميّين والمؤمن ساعة مع الحوراء و ساعة مع الآدميّة و

فرمود: واینست تفسیر قول خداعزوجل (۲۰ـ الانسان) و هرگاه ببینی آنجارا ببینی نعمتی شایان و ملکی باشکوه ـ مقصودش از آن ولی خدااست و آنچه در آنست از کرامت و نعمت وملك عظیم وباشکوه راستیکه فرشته‌ها که پیغامبر از طرف خداوند عزذکره هستند برای ورود بر او اجازه خواهند و جز با اجازه نزد او نروند و اینست ملك بزرك و باشکوه.

فرمود : جویها از زیر اطاقهای نشیمن آنها روانند و اینست معنی قول خدا عزوجل (۹ـ یونس) از زیر پای آنها جویها روانست ـ و میوه ها بدانها نزدیکست وآنست قول خدا عزوجل (۱٤ ـ الانسان) و نزدیکست بر فراز سرشان سایه های درختان بهشت و چیدن میوه آنها بخوبی آسان و رامست ـ از بس نزدیکست مؤمن هر میوه را خواهد همان طور که تکیه داده است با دهانش بر گیرد و راستی که هر نوع از میوه بدوست خدا گوید: ای دوست خدا مرا بخور پیش از آنکه آندیگری را بخوری پیش از من.

فرمود : هیچ مؤمنی در بهشت نباشد جز آنکه بستانهای بسیار دارد که درختان افراشته و نیافراشته دارند و جویها از می و جویها از آب و جویها از شیر و جویها از عسل در آنها است و هرگاه دوست خدا خوراك طلبد آنچه را در دلش خواهد برایش آورند بی آنکه دلخواهش را به زبان آورد .

فرمود: سپس با برادرانش خلوت کند واز همدیگر دیدن کنند و در بستانهای خوددرسایه‌ای بلند بمانند همان سپیدی سپیده دم تا بر آمدن خورشید بسر برند و خوشتر از اینها برای‌هرمؤمنی ۷۰ زن حوریه و ٤ همسر آدمی‌زاده است ومؤمن ساعتی با آن حوریه رعنا خوش است و ساعتی‌باآن

ساعة يخلو بنفسه على الأرائك متّكئاً ينظر بعضهم إلى بعض وإنّ المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على أريكته ويقول لخدّامه : ماهذا الشعاع اللاّمع لعلّ الجبّار لحظني، فيقول له خدّامه : قدّوس قدّوس جلّ جلال الله بل هذه حوراء من نسائك ممّن لم تدخل بها بعد قد أشرفت عليك من خيمتها شوقاً إليك وقد تعرّضت لك وأحبّت لقاءك فلمّا أن رأتك متّكئاً على سريرك تبسّمت نحوك شوقاً إليك فالشعاع الذي رأيت والنّور الذي غشيك هو من بياض ثغرها، و صفائه ونقائه ورقّته.

قال: فيقول وليّ الله : ائذنوا لها فتنزل إليّ فيبتدر إليها ألف وصيف وألف وصيفة يبشّرونها بذلك فتنزل إليه من خيمتها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالذّهب والفضّة ؛ مكلّلة بالدرّ والياقوت والزّبرجد صبغهنّ المسك والعنبر بألوان مختلفة. يرى مخّ ساقها من وراء سبعين حلّة طولها سبعون ذراعاً وعرض ما بين منكبيها عشرة أذرع فاذا دنت من وليّ الله أقبل الخدّام بصحائف الذّهب والفضّة فيها الدّرّ والياقوت والزّبرجد فينثرونها عليها ثمّ يعانقها وتعانقه فلا يملّ ولا تملّ.

قال : ثمّ قال أبوجعفر عليه السلام : أما الجنان المذكورة في الكتاب فإنّهنّ جنّة عدن وجنّة الفردوس وجنّة نعيم وجنّة المأوى ، قال : وإنّ لله عزّ وجلّ جناناً محفوفة بهذه الجنان و إنّ

آدمیزاده زیبا خوش است و ساعتی هم تنها بسر برد و بر تختش تکیه زند و بهمدیگر نگاه کنند و راستی پرتو نوری در روی تخت بر سراپای مؤمن بدرخشد و او بخدمت کاران خود گوید این پرتو درخشان چیست؟ شاید خداوند جبار بمن نگاهی انداخته است و خدمتکارانش گویند:

قدوس، قدوس جل جلاله ـ نه این پرتو درخشان یکی از حوریان جفت با تو است که هنوز بملاقات او نرفتی و از میان خیمه خود به اشتیاق دیدار تو سر کشیده و تو را خواسته وشیفته دیدار تو است و چون دیده تو بر تخت خود تکیه زدی لبخندی بر لب آورده است، این روشنی که دیدی و این پرتوی که تو را فرو گرفت از سفیدی دندانهای مرواریدی پاك و پاکیزه و لطیف او است.

فرمود: پس دوست خدا گوید به او اجازه دهید تا نزد من فرود آید پس هزار غلام و هزار کنیز پیشی گیرند و بآن حوریه خانم این مژده را برسانند و او از خیمه خود بنشیب آید و هفتاد پیراهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌های در و یاقوت و زبرجد پر کرده که با مشك و عنبر الوان رنـك آمیزی شده‌اند و مخ ساق پایش از پس هفتاد پیراهن نمایانست هفتاد ذراع قامت دارد و میانه دو شانه‌اش ده ذراعست و هرگاه بنزدیك ولی خدا آید خدمت کاران با سینیهای طلا و نقره که پر از در و یاقوت و زبرجد است پیشواز او روند و آنها را برسر او بریزند و سپس مؤمن او را در آغوش کشد و حوریه هم آن مؤمن را در آغوش کشد نه او خسته گردد و نه او.

راوی گوید امام باقر (ع) سپس فرمود اما آن بهشتها که در قرآن ذکر شده است:

۱ـ بهشت عدن ۲ـ بهشت فردوس ۳ـ بهشت نعیم ۴ـ بهشت جنة‌المأوی.

المؤمن ليكون له من الجنان ماأحبّ واشتهى ، يتنعّم فيهنّ كيف [ي]شاء و إذا أرادالمؤمن شيئاً أواشتهى إنّمادعواه فيها إذاأراد أن يقول : «سبحانك اللّهمّ» فاذاقالها تبادرت إليه الخدم بما اشتهى من غير أن يكون طلبه منهم أوأمر به ، وذلك قول الله عزّوجلّ : «دعواهم فيهاسبحانك اللّهمّ وتحيّتهم فيهاسلام» يعني الخدّام .

قال : «وآخردعواهم أن الحمدلله ربّ العالمين» يعني بذلك عندمايقضون من لذّاتهم من الجماع والطعام والشراب ، يحمدون الله عزّوجلّ عند فراغتهم و أمّاقوله : «اُولئك لهم رزقٌ معلوم» قال : يعلمه الخدّام فيأتون به أولياءالله قبل أن يسألوهم إيّاه و أمّا قوله عزّوجلّ : «فواكه وهم مكرمون» قال : فانّهم لايشتهون شيئاًفي الجنّة إلاّ اُكرموابه .

۷۰ـ الحسين بن محمّدالأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصير قال : قيل لأبي جعفر عليه السلام وأناعنده : إنّ سالم بن أبي حفصة و أصحابه يروون عنك أنّك تكلّم على سبعين وجهاً لك منها المخرج ؟ فقال : مايريد سالم منّي أيريد أن أجيء بالملائكة

فرمود: برای خدا عزوجل بهشتها است در درون این بهشتهای نامبرده و براستی هر مؤمن تا آنجا که‌دوست دارد وبخواهد بهشت دارد ودرآنها هر طور خواهد نعمت خواره باشدوخوشگذراند و هر گاه مؤمن چیزی خواهد و اشتهائی یابد دعوت و اظهار خواستش در بهشت همینست که‌بگوید «سبحانك اللهم» = بار خدایا تو منزهی ـ و بمحض اینکه این سخن را ادا کند (که بمنزلهٔ زنك اخبار بهشت است) خدمت کاران بشتابند و هرچه را خواهد برایش بیاورندبی‌آنکه از آنهابخواهد یاباآنها فرمانی دهد.

واینست معنی‌قول خداعزوجل (۱۱ـ یونس) دعوی آنها درآن سبحانك اللهم استودورودشان در آن سلامست ـ (یعنی خدمت کاران سلام می‌دهند) و آخرین دعوت و خواست آنها اینست کـه «الحمدلله رب العالمین»ـ مقصودش‌از آن‌اینست که پس‌ازدرك لذت وبهره گیری از جماع وخوردنو نوشیدن و پس ازفراغت خدارا سپاس گویند.

و اما قول خدا تعالی (٤١ـ الصافات) آنانند که برای آنها روزی دانسته و معینی است ـ فرمود: یعنی خدمت کاران آن رامی‌دانند و نخواسته نزد دوستان خدا میآورند و اما قول‌خداعزوجل (٤٢ـ الصافات) میوه‌هائیست در بهشت و بهشتیان پذیرائی میشوندـ

فرمود : یعنی هیچ چیزی‌را نخواهند وبدان میل نکنند دربهشت جزاینکه بدان‌پذیرائی شوند

پرمعنا بودن اخبار ائمه (ع)

۷۰ـ ابی‌بصیر گوید من نزد امام باقر(ع) بودم که باو عرض شد سالم بن أبی‌حفصه ویارانش (از غلات مخالف امام بودند) از تو گزارش می‌دهند که سخنی میگوئی و هفتاد توجیه دارد و از هرراهی میتوانی خودرا ازمسئولیت بیرون بری؟

والله ماجاءت بهذا النبيّون ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «إنّي سقيم» و ما كان سقيماً و ما كذب ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «بل فعله كبيرهم هذا» ومافعله و ما كذب، ولقد قال يوسف عليه السلام: «أيّتها العير إنّكم لسارقون» والله ما كانوا سارقين وما كذب.

فرمود: سالم ازمن چه توقعی‌دارد میخواهدفرشته‌ها را در برابر او دژه دهم بخدا که‌پیغمبران هم چنین چیزی‌را نیآوردند، ابراهیم (ع) هم سخن توجیه‌دار فرمود (٨٨ـ الصافات) براستی‌من‌بیمارم نه بیماربود و نه دروغ گفت و محققاً ابراهیم (ع) فرمود (٦٣ـ الانبیاء) بلکه بت بزرك این را کرده است ـ بت بزرك نکرده بود واوهم محققاً دروغ نگفت، و محققا یوسف(ع) فرمودایاکاروان شما دزدید. بخدادزد نبودند و یوسف هم دروغ نگفت.

شرح ازمجلسی ره ـ یعنی برای مصلحت وتقیه کلام با توجیه ودو پهلومیگویدومقصود سالم‌از روایتش انتقاد از امام (ع) بوده است و عدم صراحت در لهجه، امام (ع) میفرماید من بسالم معجزه های خیره کننده نمودم و دراو اثرنکرده و میخواهد فرشته‌ها را بگواهی امامت خودنزد او آورم‌با اینکه پیمبرانهم برای اثبات نبوت خودچنین‌کاری نکردند.

سپس‌امام از اعتراض سالم که اینگونه سخن دروغ آمیز است جواب‌داده که اینگونه سخنها از پیغمبران معصوم‌هم‌صادر شده و نه‌دروغست و نه زشت بلکه‌در مقام‌مصلحت لازمست (وسپس‌استشهاد امام راشرح داده‌است).

من گویم یکی‌از محاسن‌بلاغت وشیوائی سخن پرمعنا اداکردن آنست و یکی از روشهای پر معنا بودن سخن اینست که می‌تواند دارای معانی‌متعدده باشد و بهرمقامی مناسب تطبیق شود و این سر بلاغت شعر ونثر است که سخن سرای ایرانی لسان الغیب حافظ درآن استادبوده است واشعاری در مدح پیغمبر بفن غزلسرائی انشاء کرده‌است که درعین حال برمقاصد عمومی مهرورزی یك‌عاشق ومعشوق هم‌تطبیق می‌شود مثلا:

نگارمن که بمکتب نرفت وخط ننوشت　　　بغمزه مسئله آموز صدمدرس شد

تردیدی نیست که دراین شعر امی‌بودن پیغمبررا درنظر گرفته وبیان کرده‌است که‌همه دانش عمیق وجهانگیر وجاویدان حضرت‌او بنظر خدا وتوجه وعنایت وی‌بوده است واورا نگارخوانده‌است یعنی زیباترین نقش هستی ومحبوب مسلمانان ومقصودش ازغمزه همان نظرلطف خداست که بوی نبوت ورسالت عطاکرد ولی درعین حال یك معنی عمومی‌ودلنشین دیگر هم میدهد که یك عاشق دل باخته با معشوقه دهاتی‌وبی سواد ولی زیبا ودلبر خود می‌تواند باآن گفتگو کند وبازهم می گوید:

گر غالیه خوشبوشد باگیسوی اوآمیخت　　　وروسمه کمانکش شد باابروی اوپیوست

از نعـل سمنـد او شکل مه نو پیـدا　　　و ز قد بلند او بالای صنوبر پست

این‌هم‌دروصف پیغمبراکرم‌است که‌وسیلة وواسطه فیض‌یابی‌مادی‌ومعنوی بشربوده است‌بدرگاه خدا تعالی‌دراین‌فن‌استادانه‌از‌بلاغت‌قرآن‌مجید تاحد اعجازشیواوپرمعنا است که میفرمایدتا هفتادبطن دارد و در کلام بشرکلیات پیغمبراسلام‌را بایدطرازاول شمرد که بدان بالیده وفرمود: «اوتیت‌جوامع الکلم» واگرسالم‌این‌طرزسخن‌را نپسندیده همانا‌خرد وذوقش ناسالم بوده‌است.

(حديث أبي بصير مع المرأة)

۷۱ ـ أبان ، عن أبي بصير قال : كنت جالساً عند أبي عبدالله علیه السلام إذ دخلت علينا اُمّ خالد الّتي كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه فقال أبو عبدالله علیه السلام : أيسرّك أن تسمع كلامها ؟ قال : فقلت : نعم ، قال : فأذن لها ، قال : وأجلسني معه على الطنفسة قال : ثمّ دخلت فتكلّمت فاذا امرأة بليغة فسألته عنهما ؛ فقال لها : تولّيهما ! قالت : فأقول لربّي إذا لقيته : إنّك أمرتني بولايتهما ؟ قال : نعم ، قالت : فانّ هذا الّذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما وكثير النوا يأمرني بولايتهما فأيّهما خيرٌ وأحبُّ إليك ؟ قال : هذا والله أحبُّ إليّ من كثير النوا وأصحابه ، إنّ هذا تخاصم فيقول : « ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الكافرون » «ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الظّالمون» «ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الفاسقون» .

حديث ابوبصير با آن بانو

(مصاحبهٔ آن بانو با امام صادق ع)

۷۱ـ ابان ازابی‌بصیر گوید : من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم که بی‌انتظار ام‌خالد همان بانوئیکه یوسف‌بن عمر ازاو بریده بود اجازه شرفیابی خواست امام صادق (ع) بمن فرمود خوشت میآید سخن آن بانورا بشنوی؟ گوید گفتم آری، گوید امام اجازه ورود باو داد و مرا با خودش روی توشکی نشانید گوید: سپس آن بانووارد شد وبسخن آمد بانوئی سخنران و بلیغه بود و از اودر باره آن‌دو تا (ابی بکر وعمر) پرسش کرد وامام صادق(ع) باو فرمود تو آن‌دو را خلیفه و والی بشناس(دوست‌بدارخل) گفت و هر گاه پروردگارم‌را ملاقات کنم باو بگویم شمابمن فرمودی آنان راوالی‌شناسم ؟ امام فرمود: آری،آن بانو گفت این مردیکه بهمراه شما روی توشك نشسته است بمن‌فرماید از آنها بی‌زاری‌جویم و کثیر النوابمن دستوردهدباآنهابه پیوندم وازآنهاپیروی کنم کدام بهترانند و آن را دوست داری، فرمود: این مرد بخدا سوگند که از کثیر النوا و یارانش‌نزد من محبوبتر است راستی این مرد مبارزه میکند و احتجاج مینماید و می گوید (٤٤ـ المائده) وهر کس بدانچه خدا نازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس‌آنانند که کافرند ٤٥ ـ و هر کس بدانچه خدانازل کرده حکم نکند و برخلاف آن حکم کند پس آنان ستمکارند ٤٧ـ وهر که حکم نکند طبق آنچه خداوند نازل کرده است پس آنان بزه کارانند .

شرحـ از مجلسی ره ـ « هذا والله احب الی» بادنخست از راه تقیه به‌او فرمان دوستی‌ابی‌بکر و عمررا داد و سپس چون در پرسش مبالغه کرد بکنایه لعن آنها را ثابت نمود و متعرض خود آنها نشد که مورد پرسش وی بود بلکه فرمود این ابوبصیر نزدمن از کثیرالنوا محبوبتر است‌زیرامنطق او درست‌است و کثیرالنوا بناحق میان مردم قضاوت میکند و بآیات قرآن کفر وظلم و فسقش ثابت است و در ضمن کفر ووجوب برائت ازآن دورا هم بدوجه ثابت کرد:

۱ـ محبوبیت ابوبصیر مستلزم اینست که در فرمان برائت ازآنان راستگو باشد.

۲ـ علت کفر کثیرالنوا شامل حال آنها هم می‌شود و کفروظلم وفسق آنها راهم ثابت میکند و این خود نوعی از معاریض کلام است که امام‌درخبرسابق بدان اشاره کرد وممکن است مقصود این باشد که گفتهٔ ابوبصیرازگفته کثیرالنوا نزد من محبوب‌تراست زیرااوبکفرآن‌دو بدین‌آیات استدلال میکند و درباره آن با مخالفان طرف میشود و برآنها چیره می گردد ولی این‌را بعبارت‌قابل‌توجهی ادا کرد. پایان نقل ازمجلسی ره .

من گویم این‌حدیث یك‌صحنه پرمعنا از نشاط بانوان را درجهان اسلام و مذهب بیان میکند آنچه از تأمل در آن معلوم میشود اینست که ام‌خالد قهرمان داستان باحقیقت این حدیث یکی از بانوان بااستعداد و پرشور مذهبی بوده است و امام صادق (ع) او را بعنوان یك بانوی پرورش یافته در مکتب امام صادق (ع) بیکی از بزرگترین شاگردان مبارز خود ابوبصیر معرفی مینماید و برای‌فهم مقام‌این بانو وعمق این‌حدیث شناختن این‌اشخاص بجااست:

۱ـ یوسف‌بن‌عمر.

۲ـ کثیرالنوا .

یوسف بن‌عمر پسر محمدبن حکم‌بن ابی‌عقیل بن‌مسعود ثقفی است .

هشام بن‌عبدالملك او را در ماه رمضان سال ۱۰۶ والی یمن نمود ودر آنجا حکم روا بود تا سال ۱۲۰ که اورا والی‌عراق ساخت وپسرش صلت بجای‌او نشست تاآنکه گوید:

چون هشام‌بن عبدالملك‌آهنك عزل‌خالدبن‌عبدالله قسری‌راازعراق نمود قاصدیوسف‌بن عمرثقفی از یمن نزداو آمده‌بود. هشام اورا طلبیدو گفت سرور تو ازحد خود تجاوز کرده وسرفرازی کرده است ودستور دادجامه برتن او دریدند وچند تازیانه باوزدند و در حضور اوکاتبی راخواست و گفت به یوسف‌بن عمر نامه‌ای بنویس وتا اورفت نامه نویسد بخط خودش نامه‌ای باونوشت ودستور دادبرود بعراق وحاکم آنجا باشد و چون کاتب نامه راآورد بطوریکه نفهمد نامه خود را در درون پاکت جای داد و یوسف‌بن عمربااین دستور سری بعراق‌رفت و خالدرا ازکار بر کنار کرد(تاآنکه گوید)

یوسف در کردار و ستمکاری خود مورد نکوهش مردم بود و بدحکومت میکرد احمق‌وبد خلق و بدسیرت بود ولی‌جود وبخشش داشت ودر سر پانصد سفره مردم را مهمانی میکرد و شامی وعراقی‌همه برسرسفره‌اومینشستند (و در سرانجام‌کار او گوید):

چون ولیدبن یزید اموی کشته شد وعموزاده‌اش یزیدبن ولید بجای او بخلافت نشست وکار او درست شد منصوربن جمهور را والی عراق کرد و یوسف بن عمر گریخت و خود رابیلقاء رسانیدو جامه زنان بتن کرد ودر میان زنان خاندان‌بسر می‌برد تا راز او کشف شد و او را گرفتندوبزندان دمشق افکندند.

تاآنگاه که قشون مروان بن‌محمد آخرین خلیفه اموی باقشون ابراهیم جنك کرد و آنها را شکست داد وبدمشق برگشت طرفداران ابراهیم بیم کردند که مبادا مروان به‌دمشق آید وحکم و عثمان پسران ولید را از زندان آزاد کند و حکمران سازد و آنهاهمهٔ کسانیکه در کشتن پدرشان دست‌داشتند بکشند وتصمیم گرفتند این دو زندانی را بکشند و یزیدبن خالد را مأمور آن کردند

٧٢ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عليّ بن عقبة ، عن عمر بن أبان ؛ عن عبدالحميد الوابشيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : إنّ لنا جاراً ينتهك المحارم كلّها حتّى أنّه ليترك الصلاة فضلاً عن غيرها ؟ فقال سبحان الله وأعظم ذلك ألا أُخبركم بمن هو شرّ منه ؛ قلت : بلى قال : الناصب لنا شرّ منه ، أما إنّه ليس من عبد يذكر عنده أهل البيت فيرقّ لذكرنا إلّا مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلّها إلّا أن يجيء بذنب يخرجه من الايمان ، وإنّ الشفاعة لمقبولة وماتقبّل في ناصب و إنّ المؤمن ليشفّع لجاره وماله حسنة فيقول : يارب جاري كان يكفّ عنّي الأذى فيشفّع فيه فيقول الله تبارك وتعالى أنا ربّك

ويزيد هم يكي از غلامان پدرش را بنام ابوالاسد باجمعي بزندان فرستاد تاسر آن دو پسربچه را كوفتند و يوسف بن عمررا هم درآوردند و گردن زدند زيرا قاتل خالدبن عبدالله قسري بود و اين واقعه درسال ١٢٧ هجرى بود و يوسف شصت وچند سال داشت وچون سرش را بر گرفتند كودكان ريسمان بپاى اوبستند واورا در كوچه‌هاى دمشق كشاندند .

واما كثيرالنوا چنانچه ازاين حديث استفاده ميشود يكى ازمراجع تقليد عامه معاصرامام بوده است وشهرت زهد وعدالت داشته ولى ترجمه او در كتب رجال عامه وخاصه بسيار كوتاه ضبط شده و ازقرار، حكومتهاى وقت اورا چندان ببازى نمى گرفته‌اند كه شهرتى تاريخى داشته باشد وبعبارت ديگر مرد تاريخ معاصر خود نبوده.

ابن حجر درالتقريب خود گويد ص ٤٢٨-٤٣٠

كثيرالنواء بمد وتشديدقليل الحديث است واو را ذم وتكوهش كرده‌اندومتروك الروايه نيست .

درجامع الرواة اردبيلى ج١ص٢٨ اورا درج كرده و گويدنام پدرش اسماعيل است وازامام صادق(ع) دوروايت درمذمت او نقلكرده‌است.

احاديثي درباره شيعه و مخالفان

٧٢ــ ازعبدالحميد وابشى‌از امام باقر(ع) گويد باو گفتم:راستى ما يك همسايه‌داريم كه‌مرتكب همه محرمات ميشود تااينكه راستش نماز را هم نميخواند تا به ديگر محرمات برسد ؟ در پاسخ فرمود . سبحان الله چه خطاى بزرگى است اين، آيا من بشما ازبدتر ازآن گزارش ندهم ؟ گفتم: چرا فرمود بدخواه ماازاوهم بدتراست .

هلاراستش اينست كه هيچ بنده‌اى نباشد كه ما اهل بيت دربر او نامبرده شويم واوازشنيدن‌نام ما رقت كند و تحت تاثير قرار گيرد جزاينكه فرشته‌ها او را نوازش كنند و همه گناهانش آمرزيده شود جزاينكه گناهى آورد كه بى‌ايمان شود.

وراستى شفاعت پذيراست و درستست و درباره بدخواه ما كه ناصبى است پذيرفته نباشد و راستى مؤمن براى‌همسايه تهى‌دست خود ازهر كردار خوب،شفاعت كند؛ گويد پروردگارا اين‌همسايه جلو آزارشدن مرا ميگرفت و نمى گذاشت بمن‌آزارى‌رسدوشفاعت وى درباره اوپذيرفته گردد وخدا تبارك و تعالى فرمايد :

وأنا أحقّ من كافأ عنك فيدخله الجنّة و ماله من حسنة و إنّ أدنى المؤمنين شفاعة ليشفع لثلاثين إنساناً فعند ذلك يقول أهل النار : «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم» .

۷۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن صالح بن عقبة عن أبي هارون ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لنفر عنده وأنا حاضر : مالكم تستخفّون بنا ؟ قال: فقام إليه رجل من خراسان فقال : معاذ لوجه الله أن نستخفّ بك أو بشيء من أمرك فقال : بلى إنّك أحد من استخفّ بي ، فقال : معاذ لوجه الله أن أستخفّ بك ، فقال له : ويحك أولم تسمع فلاناً ونحن بقرب الجحفة وهو يقول لك : احملني قدر ميل فقد والله أعييت ، والله مارفعت به رأساً ولقد استخففت به ومن استخفّ بمؤمن فبنا استخفّ وضيّع حرمة الله عزّ وجلّ .

۷٤ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن أبان بن عثمان ، عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ منّ علينا بأن عرّفنا توحيده ، ثمّ منّ علينا بأن أقررنا بمحمّد صلّى الله عليه وآله بالرّسالة ثمّ اختصّنا بحبّكم أهل البيت نتولّاكم

منم پروردگار تو و سزاوارترم که ازجانب توباو پاداش دهم واورا ببهشت برد با اینکه هیچ کردار خوبی ندارد و راستی کمتر شماره شفاعت شده‌های یك مؤمن سی انسان گنه‌کار است و در اینجا است که دوزخیان گویند: برای ما شفاعت کننده‌ای نیست و نه دوست مهربان ودلسوزی(۱۰۰ ـ ۱۰۱ ـ الشعراء).

۷۳ـ ازابی‌هارون گوید من خدمت امام صادق (ع) بودم که بچندتن فرمود: چرا شماها مارا سبك‌می‌شمارید ؟

گوید مرد خراسانی بخدمت او برخاست و گفت ما بخدا پناه بریم از اینکه بتو یا چیزی از دستورات تو بی‌اعتناء باشیم و آن را سبك شماریم، فرمود: چرا تو خود یکی از کسانی باشیکه مرا سبك شمردی، گفت من بخداپناه برم ازاینکه شمارا سبك شمارم.

فرمود وای برتو نشنیدی فلانی وقتی‌ما نزدیك جحفه‌بودیم(منزلی میان مکه و مدینه است آن‌جا که راه شام از راه مدینه جداشود) بتو می گفت مرا بمسافت یك میل (کمتر از یك‌فرسخ) سوار کن که بخدا وامانده‌ام؟ بخدا سوگند تو سربلند نکردی بسوی‌او وباو پاسخی ندادی واوراسبك‌شمردی و هر کس بیك مؤمن استخفاف کند و او را سبك شمارد‌ما را سبك شمرده است و احترام‌خداعزوجل را ضایع کرده.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مارفعت به رأسا ـ کنایه از بی‌توجهی و بی‌اعتنائی است.

قوله «فبنااستخف» این نوعیست ازاستخفاف که مستلزم ارتکاب کبیره و ترك واجبات‌واخلال‌به تعظیم شعائرالله است وبحد کفر بخدا‌رسد.

۷٤ـ از عبدالرحمن بن أبیعبدالله گوید بامام صادق (ع) گفتم راستی خدا عزوجل بر ما منت نهاد که یگانگی خود را بما یاد داد و سپس برما منت نهاد که برسالت محمد(ص) اقرار کردیم

ونتبرّأ من عدوّكم و إنّما نريد بذلك خلاص أنفسنا من النّار ، قال : ورقّقت فبكيت ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : سلني فوالله لاتسألني عن شيء إلّا أخبرتك به ، قال : فقال له عبدالملك بن أعين : ماسمعته قالها لمخلوق قبلك ، قال : قلت : خبّرني عن الرّجلين ؟ قال: ظلمانا حقّنا في كتاب الله عزّوجلّ و منعا فاطمة صلوات الله عليها ميراثها من أبيها و جرى ظلمهما إلى اليوم ، قال - و أشار إلى خلفه - و نبذا كتاب الله وراء ظهورهما .

۷۵ - و بهذا الإسناد ، عن أبان ، عن عقبة بن بشير الأسدي، عن الكميت بن زيد الأسدي قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال : والله يا كميت لو كان عندنا مال لأعطيناك منه ولكن لك ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لحسّان بن ثابت لن يزال معك روح القدس ماذببت عنّا ، قال: قلت : خبّرني عن الرّجلين قال : فأخذ الوسادة فكسرها في صدره ثمّ قال : والله يا كميت ما اهريق محجمة من دم ولا اُخذ مال من غير حلّه ولا قُلب حجر عن حجر إلّا ذاك في أعناقهما .

سپس ما را به دوستی شما خانواده اختصاص داد شما را دوست‌دار و پیرویم و از دشمنانتان بی‌زاریم و همانا مقصود ما از آن اینست که خود را از دوزخ خلاص کنیم گوید مرا رقت گرفت و گریستم پس امام صادق بمن فرمود از من بپرس که بخدا از چیزی نپرسی جز آنکه بتوخبر دهم

گوید: عبدالملك بن‌اعین بآن حضرت گفت (عبدالملك رو بعبدالرحمن کرد و گفت خ) من نشنیدم ازاو که بمخلوقی پیش‌از تو این پاسخ صریح‌را بدهد (اینچنین وعدهٔ بدهد خ).

گوید: گفتم بمن از آن دومرد خبربده فرمود: حقی که خداعزوجل در کتاب خود برای ما مقرر داشت (خمس) بستم از ما ربودند واز فاطمه میراثش را دریغ داشتند، و بادست خود بپشت سر خود اشارت کرد وفرمود قرآن خدارا پشت سرخود انداختند .

۷۵- از کمیت بن زید اسدی گوید خدمت امام باقر(ع) رسیدم و فرمود : ای کمیت اگرما مالی داشتیم بتومی دادیم ولی از آن تواست آنچه رسولخدا «ص» در باره حسان بن‌ثابت فرمود:

پیوسته روح‌القدس همراه تواست تا از مادفاع میکنی و پاسخ‌بدگویانرا می‌دهی.

گوید: گفتم بمن از آن دو مرد خبر ده گوید آن حضرت بالش را برداشت و زیرسینه‌خود نهاد و بر آن تکیه زد تا آن رادرهم شکست (یعنی احساسات تندی او را فرا گرفت)سپس‌فرمود بخدا سوگند ای کمیت باندازه یك شاخ حجامت خون ریزی نشود و هیچ مالی بناروا برده نشودو سنگی از سنگی نغلطد (یعنی هیچ خرابی و ویرانی از کم و بیش تحقق نیابد)جز اینکه‌همه بگردن آنها است.

شرح- از مجلسی ره- قوله «معك روح‌القدس» دلالت دارد که روح‌القدس گاهی همدرارواح جز معصوم می‌دمد.

قوله «ماذببت عنا» یعنی بامدح گوئی خود استخفاف وهجومنکران رااز مادفع کنی واین‌اشعار دارد باینکه حسان‌مرتجع خواهدشد چنانچه گفته‌اند.

٧٦ ـ وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله ، عن أبي العبّاس المكّي قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إنّ عمر لقي عليّاً صلوات الله عليه فقال له : أنت الذي تقرأ هذه الآية «بأيّكم المفتون» وتعرّض بي وبصاحبي ؟ قال : فقال له : أفلا اُخبرك بآية نزلت في بني اُميّة : «فهل عسيتم إن تولّيتم أن تفسدوا في الأرض وتقطّعوا أرحامكم» فقال : كذبت بنواُميّة أوصل للرّحم منك ولكنّك أبيت إلّا عداوة لبني تيم وبني عديّ وبني اُميّة .

٧٧ ـ وبهذا الإسناد ، عن أبان بن عثمان ، عن الحرث النصريّ قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «الذين بدّلوا نعمة الله كفراً» قال : مايقولون في ذلك ؟ قلت : نقول: هم الأفجران من قريش بنواُميّة وبنوالمغيرة ، قال : ثمّ قال : هي والله قريش قاطبة إنّ الله تبارك وتعالى خاطب نبيّه صلى الله عليه وآله فقال : إنّي فضّلت قريشاً على العرب و أتممت عليهم نعمتي و بعثت

قوله محجمة ـ یعنی شاخ‌حجامت یعنی باندازه پریك شاخ حجامت خون، یعنی هر بیش و کمی از راه‌ستم خون ریخته شود بسبب اینست که آنها آغازستم کردند در جامعه اسلامی وغلطیدن سنك از سنك کنایه ازاینست که هرچیزی از محل شایسته خود بجای دیگرمنتقل شود و کنایه ازتغییر احکام شرع و بدعتها است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم کنایه از ویرانیهای جهانست که براثر تصدی آنها بوجود آمده‌است.

٧٦ـ از ابی‌العباس مکی گوید شنیدم امام باقر(ع) میفرمود: عمر بعلی (ع) برخورد و بآن حضرت گفت تو ایکه این آیه را میخوانی (٨ ـ القلم) کدام شماها فتنه‌انگیزید ؟ وبمن ورفیقم (ابابکر) تعرض میکنی و گوشه میزنی ـ در پاسخ فرمود من بتو گزارش ندهم از آیه‌ایکه در باره بنی‌امیه نازل شده است (٢٢ ـ محمد) آیا این امید میرود که اگر متصدی کار شوید باسلام پشت کنید ودر زمین تباهی ببار آورید و قطع رحم کنید؟ عمر گستاخانه گفت تو دروغ می گوئی بنی امیه از تو خویش پرورترند ولی تو نخواهی جز دشمنی با بنی تیم (تیره ابوبکر) و بنی عدی (تیره عمر) و بنی‌امیه‌را

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله، بایکم المفتون ـ یعنی کدام شماها بدیوانگی گرفتار شدید ـ باعتبار اینکه باء زائده باشد یا کدام شما جنون دارید؟ که مفتون مصدر باشد چون معقول بمعنی عقل یا کدام دسته شماها دیوانه‌اید مؤمنان یاکافران؟ بیضاوی چنین گفته است و تعریض این آیه بدانها برای اینست که در شأن آنها نازل شده چون پیغمبر را برای آنچه درباره أمیرالمؤمنین (ع) گفت دیوانه خواندند..

٧٧ـ ازحرث نصری گوید از امام باقر(ع) پرسیدم از تفسیر قول خداعزوجل (٢٨ـ ابراهیم) آن کسانیکه نعمت خدا را بدل بکفر کردند؟ فرمود آنان در تفسیرش چه‌گویند؟ گفتم‌مامیگوئیم منظور از آن دو فاجرترین قریشند یعنی بنی‌امیه و بنی مغیره (بنی مخزوم).

گوید: سپس فرمود مقصود از آن همه قریشند خدا تعالی پیغمبر خود را مخاطب ساخت و فرمود. راستی من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمت خود را بر آنها تمام کردم و رسول‌خودم

إليهم رسولي فبدّلوا نعمتي كفراً وأحلّوا قومهم دارالبوار .

۷۸ ـ وبهذاالاسناد ، عن أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا : إنّ الناس لمّا كذّبوا برسول الله صلى الله عليه وآله همّ الله تبارك وتعالى بهلاك أهل الأرض إلّاعليّاً فماسواه بقوله : «فتولّ عنهم فما أنت بملوم» ثمّ بداله فرحم المؤمنين ، ثمّ قال لنبيّه صلى الله عليه وآله . «وذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين» .

را بر آنها مبعوث کردم و نعمتم را بکفر و کفران بدل کردند و تیره خود را به پر تگاه هلاك کشاندند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ بنی مغیره اولادمغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم قرشیند که رسولخدا (ص) را بسیار آزار کردند ولی بیشتر آنان در جنگ بدر کشته و اسیر شدند و هر کدام هم ماندند بعد از آن خاندان پیغمبر «ص» را آزار کردند چون خالد بن الولید

وآنها که در بدر کشته شدند :

۱ـ ابوجهل عمروبن هشام بن مغیره.

۲ـ عاص بن هشام بن مغیره دائی عمر.

۳ـ ابوقیس بن ولید برادر خالدبن ولید.

٤ـ ابوقیس بن فاکهة بن مغیره.

و آنانکه در بدر اسیر شدند:

۱ـ خالدبن هشام بن مغیره.

۲ـ امیة بن ابی حذیفة بن مغیره.

۳ـ ولیدبن ولیدبن مغیره.

۷۸ـ ازابی بصیر ازامام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند: چون مردم رسولخدا (ص) را تکذیب کردند خدا تبارك و تعالی آهنك هلاك مردم زمین را کرد جز علی که دیگران همه محکوم بهلاکت شدند طبق قول خدا (٥٤ـ الذاریات) از آنها روی گردان (ای پیغمبر) که تو سرزنشی نداری (زیرا حق رسالت وتبلیغ بجاآوردی) سپس از اجرای این حکم که مردم سزاوار آن شده بودند دست بازداشت (وازآنهادر گذشت) وبمؤمنان رحم کرد وسپس به پیغمبرش فرمود: ٥٥ـ یادآوری کن زیرا یادآوری مؤمنان راسودمنداست.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله ثم بداله ـ اینخبر دلالت دارد که آخر آیه ناسخ اول آنست (آیه ٥٥ ناسخ آیه ٥٤است درست‌تر بنظر میرسد) و مشهور میان مفسران اینست که مقصود از تولی اعراض از مجادله و ستیزه با آنها است پس از تکرار دعوت و اکتفا بهمان یاد آوری وپند آموزی که برای مؤمنان سودمند است. مقصود کسانیستکه خدا برای آنها ایمان پیش‌بینی کرده است یامؤمنانیکه گرویده‌اند و تذکروپند مایه‌فزودن بینائی آنهاست .

٧٩ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن محبوب ، عن عليِّ بن رئاب عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن ثوير بن أبي فاختة قال : سمعت عليَّ بن الحسين عليهما السلام يحدِّث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله قال : حدَّثني أبي أنّه سمع أباه عليَّ بن أبي طالب عليه السلام يحدِّث النّاس قال : إذا كان يوم القيامة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم غُرلاً بهماً جرداً مرداً في صعيد واحد يسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتّى يقفوا على عقبة المحشر فيركب بعضهم بعضاً و يزدحمون دونها فيمنعون من المضيّ ، فتشتدُّ أنفاسهم و يكثر عرقهم و تضيق بهم اُمورهم و يشتدُّ ضجيجهم و ترتفع أصواتهم قال: وهو أوَّل هول من أهوال يوم القيامة ، قال: فيشرف الجبّار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم: يا معشر الخلائق أنصتوا و استمعوا منادي الجبّار، قال : فيسمع آخرهم كما يسمع أوَّلهم قال : فتنكسر أصواتهم عند ذلك وتخشع أبصارهم وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤوسهم إلى ناحية الصوت «مهطعين

٧٩ـ از ثویربن ابی فاخته گوید شنیدم علی بن الحسین (ع) در مسجد رسولخدا (ص) باز میگفت که پدرم بمن باز گفته است که از زبان پدرش علی‌بن ابیطالب (ع) شنیده برای مردم این حدیث را میگفته است:

چون روز رستاخیز باشد خدا تبارك‌وتعالی همه مردم را از گورشان بی‌ساز وبرك وزبان‌در کام‌ولخت و تن بیمو برآورد در یك سرزمین هموار، نور آنان را براند و تاریکی همه را فراهم سازد تا در گردنه محشر باز ایستند و بدوش هم بالا روند و در گذشتن ازآن بهم تنه زنند وباهم مزاحمت کنند واز گذشت وپیشروی بازشان دارند ونفس‌آنها‌تنه شود وفراوان عرق ریزند وکار برآنها سخت شود وشیونی بر آرند وفریادشان بلند شود.

شرح- ازمجلسی ره- قوله یسوقهم‌النور ویجمعهم الظلمه- چنداحتمال دارد:

١ـ دنبالشان نوریستکه آنهارا به‌پیش میراند ولی درتاریکی راه میروند و ظلمت آنهـا را فرا گرفته‌است..

٢ـ مقصود ازنور فرشته باشد یعنی فرشته‌ها در تاریکی آنها رابمحشر میرانند .

٣ ـ هر گاه روشنی بر آنها تابد جلو میروند و چون تاریك شود توقف میکنندومیمانند و برهم گرد میشوند.

دنباله حدیث٧٩ـ

فرمود این نخست هراس روز رستـاخیز است فرمود : سپس خدای جبار تبارك و تعالـی از فراز عرش بر اهل محشر توجه کند در انبوهی از فرشته هاو به فرشته ای دستور فرماید تا در میان آنهاجار زند:

ای گروه خلائق دم بربندید و بجارچی خداوند جبار گوش فرا دارید فرمود: آنکه‌در دنبال است بمانندآنکه در آغاز است فریاد فرشته را بشنود ، فرمود در این گاه است که آوازها درگلو بشکنند و دیده‌ها ترسان شوند و رگهای گلوگاه بلرزند و دلها پریشان گردد وسرها را بدانکه

إلى الدّاع» قال: فعند ذلك يقول الكافر: «هذا يوم عسر» قال: فيشرف الجبّار عزّ وجلّ الحكمُ العدلُ عليهم فيقول: أنا الله لا إله إلّا أنا الحكم العدلُ الذي لا يجور، اليوم أحكمُ بينكم بعدلي وقسطي لا يظلم اليوم عندي أحد، اليوم آخذ للضعيف من القويّ بحقّه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسيّئات واُثيب على الهبات ولا يجوز هذه العقبة اليوم عندي ظالم ولأحد عنده مظلمة إلّا مظلمة يهبها صاحبها واُثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب، فتلازموا أيّها الخلائق واطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدّنيا وأنا شاهد لكم عليهم وكفى بي شهيداً.

قال: فيتعارفون ويتلازمون فلا يبقى أحدٌ له عند أحد مظلمة أو حقّ إلّا لزمه بها، قال: فيمكثون ما شاء الله فيشتدّ حالهم و يكثر عرقهم ويشتدّ غمّهم وترتفع أصواتهم بضجيج شديد، فيتمنّون المخلص منه بترك مظالمهم لأهلها قال: ويطّلع الله عزّ وجلّ على جهدهم فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى - يسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم -: يا معشر الخلائق أنصتوا لداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا إنّ الله تبارك وتعالى يقول [لكم]: أنا الوهّاب إن أحببتم أن تواهبوا

آواز برآرند و گردن کشند که چه گوید، فرمود در این هنگامست که کافر گوید: این روز سخت ودشوار است.

گوید: خدای جبار حاکم دادگستر بر آنها سر کشد ومیفرماید منم خدائیکه شایسته پرستش جز من نیست حاکم دادگستری هستم که خلاف نگوید میان شماها بداد وعدالت خود قضاوت کنم امروزه در بر من بکسی ستم نرود.

امروز از نیرومند داد ناتوان بستانم واز بدهکار حق بستانکار بگیرم وبا حسنات وسیئات تقاص بده کاریها را بنمایم وثواب بخششها را بپردازم.

امروزاست که هیچ ستمکاری ازاین گردنه در برابرم نگذرد ومظلمه‌ای از کسی بگردن او باشد جز آنکه صاحب حق آنرا بوی بخشد ومن پاداش اورا بدهم ودر نزد حساب، حق او را بستانم ایـا خلائق بچسبید بهم وهر حقی بگردن کسی دارید که دردنیا بستم ازشما باز گرفته ازاو بخواهید ومن خود گواه شما هستم برعلیه اوو بس استچون من گواهی.

فرمود: پس هم را بشناسند وبهم بچسبند وکسی نماند که بدهی وحقی بگردن دارد جز گرفتار آنست فرمود: تاآنچه خدا خواهد دراین وضع بمانند و حالشان سخت شود و عرق فراوان بریزند و غم آنها شدید گردد و بانك شیون سختی برآرند و آرزو کنند که ازحق خود بگذرند و بدهکاررا رها کنند و خود رها شوند وخدا عزوجل بررنج آنان آگاه است ویك منادی ازنزد خداتبارك و تعالی جار کشد که همه ازانجام تاآغاز باهم بشنوند که:

ای گروه خلائق بگوینده خدا تبارك و تعالی دل بدهید و بشنوید: راستی خدا تبارك و تعالی میفرماید:

منم پر بخشش اگردوست دارید که بهم دیگر بخشش کنید و همدیگررا ببخشید واگرهمدیگر

فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لكم بمظالمكم قال : فيفرحون بذلك لشدّة جهدهم وضيق مسلكهم وتزاحمهم قال: فيهب بعضهم مظالمهم رجاء أن يتخلّصوا ممّا هم فيه ويبقى بعضهم فيقول: يارب مظالمنا أعظم من أن نهبها قال : فينادي مناد من تلقاء العرش أين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمره الله عزّ وجلّ أن يطلع من الفردوس قصراً من فضّة بما فيه من الأبنية والخدم .

قال : فيطلعه عليهم وفي حفافة القصر الوصائف والخدم قال : فينادي مناد من عندالله تبارك و تعالى : يامعشر الخلائق ارفعوا رؤوسكم فانظروا إلى هذا القصر ، قال : فيرفعون رؤوسهم فكلّهم يتمنّاه ؛ قال : فينادي مناد من عندالله تعالى : يامعشر الخلائق هذا لكلّ من عفا عن مؤمن ؟ قال : فيعفون كلّهم إلّا القليل ، قال : فيقول الله عزّ وجلّ لايجوز إلى جنّتي اليوم ظالم ولايجوز إلى ناري اليوم ظالم ولأحد من المسلمين عنده مظلمة حتّى يأخذها منه عند الحساب أيّها الخلائق استعدّوا للحساب .

قال : ثمّ يخلّى سبيلهم فينطلقون إلى العقبة يكرد بعضهم بعضاً حتّى ينتهوا إلى العرصة

رانبخشيد من حق شما را ميستانم .

فرمود: از اين ندا شاد شوند براى سختى و تنگى راه و مزاحمت باهم . فرمود برخى مظالم خودرا ببخشند تااز اين سختى روز محشر خلاص شوند و برخى بجا مانند و گويند: پروردگارا حقوق ما ازاين بزرگتر استكه آنرا ببخشيم و جارچى از بر عرش فريادزند:

كجااست رضوان خازن جنان، جنان فردوس؟

فرمود: پس خداوند عزوجل باو فرمايد تا يك كاخ نقره از فردوس با همه ساختمانها وخدمت كارانش نمايش دهد.

فرمود: آن كاخ را بمردم محشر نمايد كه در گرد آن كنيزان ماه رو و خدمت كاران خوش رو باشند.

فرمود: پس جارچى از نزد خدا تبارك و تعالى فرياد كند:

اى گروه خلائق سربرآريد وبنگريد.

فرمود : سر برآرند و هركدام آنرا ازدل آرزو كنند:

فرمود: جارچى ازبرخدا تعالى فرياد كشد ، اين كاخ از آن هرآن كسى استكه ازمؤمنى بگذرد

فرمود: همه حق داران بگذرند جزاندكى از آنان.

فرمود: خداعزوجل فرمايد امروزهيچ ستمكارى بسوى بهشتم درنگذرد و هيچ ستمكارى همكه از يك مسلمانى حقى بگردن دارد بدوزخم راه ندارد تاهنگام حساب حق را از او بستانم اى خلائق آماده حساب باشيد.

فرمود : سپس راه آنها را باز كند و از آن گردنه بالا روند بطوريكه همديگر را بعقب

والجبّار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونصبت الموازين واُحضر النبيّون والشهداء وهم الأئمّة يشهد كلّ إمام على أهل عالمه بأنّه قد قام فيهم بأمر الله عزّ وجلّ ودعاهم إلى سبيل الله قال : فقال له رجلٌ من قريش يا ابن رسول الله إذا كان للرّجل المؤمن عند الرّجل الكافر مظلمة، أيّ شيء يأخذ من الكافر وهو من أهل النّار ؟ قال: فقال له عليّ بن الحسين عليهما السلام: يطرح عن المسلم من سيّئاته بقدر ماله على الكافر فيعذّب الكافر بها مع عذابه بكفره عذاباً بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة .

قال : فقال له القرشيّ: فاذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم كيف تؤخذ مظلمته من المسلم ؟ قال : يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فتزاد على حسنات المظلوم ، قال : فقال له القرشيّ: فان لم يكن للظالم حسنات ؟ قال : إن لم يكن للظالم حسنات فانّ للمظلوم سيّئات يؤخذ من سيّئات المظلوم فتزاد على سيّئات الظالم .

۸۰ـ أبو عليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبد الجبّار ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن ثعلبة ابن ميمون ، عن أبي اُميّة يوسف بن ثابت بن أبي سعيدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّهم قالوا حين

رانند تا آنكه بعرصه محشر رسند و خداوند جبار برعرش باشد و نامه‌های اعمال بازاست و ترازوی عدل وداد برپا است وپيمبران و گواهان كه امامان بر حقند همه حاضر، هر امام و رهبر برای مردم دوران خود گواهی دهد كه وی بفرمان خدا عزوجل در ميان آنها قيام كرد و آنها را براه خدا دعوت نمود.

گويد: كه يكمرد قرشی نژاد باو گفت يابن رسول‌الله، هرگاه مردمؤمنی حقی بگردن كافری دارد از آن كافر كه اهل دوزخست در برابر آنچه بستانند ؟

گويد: علی بن الحسين (ع) در پاسخ او فرمود از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی كه بگردن آن كافر دارد كم ميشود و آن كافر به‌اندازه آنها بهمراه عذاب كفرخودعذاب شود .

گويد: آن مرد قرشی گفت هرگاه مسلمانی بگردن مسلمانی حقی دارد چگونه‌حقش دريافت شود ازآن مسلمان؟ فرمود : برای‌آن مسلمان ستمكار از حسنات بدهكار ظالم بگيرند و برحسنات آن ستم كشيده بيفزايند .

گويد: آن‌مرد قرشی باو گفت اگرآن ظالم حسناتی ندارد؟

فرمود: اگر ظالم حسناتی ندارد مظلوم‌ستمكار گناهی دارد، از گناهان آن‌مظلوم ستمكار بگيرند وبگناهان ظالم بدهكار بيفزايند تاحساب اوپاك شود.

۸۰ـ ازابی اميه‌يوسف بن‌ثابت بن ابی‌سعيده ازامام صادق (ع) كه چون بخدمت‌امام صادق(ع) شرفياب شدند بعرض رسانيدند كه:

دخلوا عليه : إنّما أحببنا كم لقرابتكم من رسول الله صلى الله عليه وآله ولما أوجب الله عزّ و جلّ من حقّكم ما أحببنا كم للدّنيا نصيبها منكم إلّا لوجه الله والدّار الآخرة وليصلح لامرء منّا دينه .

فقال أبوعبدالله عليه السلام : صدقتم ، ثمّ قال : من أحبّنا كان معنا أوجاء معنا يوم القيامة هكذا ثمّ جمع بين السبّابتين ثمّ قال : والله لو أنّ رجلاً صام النهار وقام اللّيل ثمّ لقي الله عزّ وجلّ بغير ولايتنا أهل البيت للقيه وهو عنه غير راض أوساخط عليه .

ثمّ قال : وذلك قول الله عزّ وجلّ : «وما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلّا أنّهم كفروا بالله و برسوله ولا يأتون الصلوة إلّا وهم كسالى ولا ينفقون إلّا وهم كارهون ۞ فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنّما يريد الله ليعذّبهم بها في الحيوة الدّنيا وتزهق أنفسهم وهم كافرون » ثمّ قال : و كذلك الايمان لا يضرّ معه العمل وكذلك الكفر لا ينفع معه العمل ثمّ قال : إن تكونوا وحدانيّين فقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وحدانياً يدعو الناس فلا يستجيبون له و كان أوّل من استجاب له

همانا ماها شماها را دوست داريم براى اينكه فرزندان رسولخدا (ص) هستيد و براى اينكه خدا عزوجل حق شمارا برماها واجب كرده است براى دنيا شماها را دوست نداريم كه ازشما بماها برسد همانا براى رضاى خدا وديگر سراى شما را دوست داريم و براى اينكه هر كدام‌ما دين خود را درست كند .

امام صادق عليه السلام درپاسخ آنها فرمود راست گفتيد، سپس فرمود هر كه مارادوست دارد همراه ماست يا همراه ماآيد (ترديد از راويست مجلسى‌ره‌و بهتر آنستكه أو‌بمعنى بل باشد يعنى باما است وبلكه هرجا برويم باما بيايد) درروز رستاخيز همچنين وسپس دوانگشت سبابه‌خودرا ازدو دست بهم‌چسبانيد (براى نشان دادن كمال همراهى ومعيت).

سپس فرمود: بخدااگر مردى همه‌روزه روزه دارد وهمه شب‌را بعبادت زنده دارد وباخدا عزو جل تهى‌دست از ولايت ودوستى ما ائمه اهل‌بيت ملاقات كند اورا ملاقات كند واز وى‌خشنود نيست و بلكه خشمگين است.

سپس فرمود: اينست تفسيرقول‌خداعزوجل (٥٤ـ التوبه) باز نداشت آنها را ازاينكه‌خرجيكه كنندپذيرفته‌باشدجزاينكه ازدل‌بخداورسولش كافرند و نماز نميخوانند جز باكسالت وتنبلى‌وگرانى خاطر وخرج هم درراه خدانكنند جز از روى كراهت ٥٥ـ تو از اموال فراوان و فرزندان آنان در شگفت مباش همانا خدا خواسته بدانها در اين جهان عذابشان كند و رنجشان دهد و جانشان را بگيرد و كافر باشند (يعنى علاقه بمال و فرزند مانع از اينستكه توفيق ايمان معنوى يابند).

سپس فرمود: همچنين ايمان وعقيده حقيقى از كردار ظاهر زيان نبرد وبا وجود كفر ازدل‌هيچ كردار خوبى هم سودمند نباشد.

سپس فرمود: اگرشما پيروان ائمه در اين جهان تنها هستيد رسولخدا (ص) هم تنها بود و مردم را بخدادعوت ميكرد و از او پذيرانبودندو نخست كسيكه‌اورا اجابت كرد على‌بن‌ابيطالب(ع)

عليّ بن أبي‌طالب عليه السلام وقد قال رسول‌الله صلى الله عليه وآله : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي» .

۸۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس قال : قال أبوعبدالله عليه السلام لعباد بن كثير البصري الصوفيّ : و يحك ياعباد غرّك أن عفّ بطنك و فرجك إنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه : «ياأيّها الذين آمنوا اتّقوا الله وقولوا قولاً سديداً ۞ يصلح لكم أعمالكم » اعلم أنّه لا يتقبّل الله منك شيئاً حتّى تقول قولاً عدلاً .

۸۲ ـ يونس ؛ عن عليّ بن شجرة ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لله عزّ وجلّ في بلاده خمس حرم: حرمة رسول‌الله صلى الله عليه وآله وحرمة آل رسول‌الله صلّى الله عليهم وحرمة كتاب الله عزّ وجلّ وحرمة كعبة الله وحرمة المؤمن .

۸۳ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن أبي نجران ، عن محمّد بن القاسم، عن عليّ ابن المغيرة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إذا بلغ المؤمن أربعين سنة آمنه الله من الأدواء الثلاثة : البرص والجذام والجنون ؛ فاذا بلغ الخمسين خفّف الله عزّ و جلّ حسابه فاذا بلغ ستّين سنة رزقه الله الانابة ، فاذا بلغ السبعين أحبّه أهل السماء ، فاذا بلغ الثمانين أمر الله

بود و رسولخدا (ص) هم باو فرمود :

تو نسبت بمن همان مقام و منزلت راداری که هارون نسبت بموسی (ع) داشت جز اینکه بدنبال من پیغمبری نیست.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله لایضر معه العمل » ـ یعنی کردار بد با عقیده درست تا آن جا زیان ندارد که باعث خلود در دوزخ شود یا سلب استحقاق شفاعت و رحمت رابنماید.

۸۱ـ از یونس گوید امام صادق (ع) بعباد بن کثیر بصری گفت وای بر تو ای عباد تو را فریب داده است و مغرور ساخته که شکم و فرجت پارسایند راستی خداعزوجل در کتابش فرماید (۷۰ ـ الاحزاب) أیا کسانیکه گرویدید از خدا بپرهیزید و درست و محکم بگوئید ۷۱ ـ تا کردار شما خوب باشد ـ بدانکه خداوند عملی را از تو نپذیرد تا عقیده و گفتاردرست‌داشته‌باشی

۸۲ ـ فرمود (ع) :برای خدا عزوجل در بلادش، پنج حرمت است (که بایدآنهارارعایت کرد)
۱ـ حرمت رسولخدا (ص) ؛ ۲ـ حرمت خاندان رسولخدا (ص).
۳ـ حرمت کتاب خداعزوجل . ٤ـ حرمت کعبه خانه خدا ٥ـ حرمت شخص مؤمن.

۸۳ـ از علی بن‌مغیره که شنیدم‌میفرمود(ع)هر گاه مؤمنی بچهل‌سالگی رسید خدایش از سه درد ایمن سازد پیسی و خوره و دیوانگی و هر گاه پنجاه ساله شد خدا عزوجل حسابش راسبك کند و هر گاه شصت ساله شد خدا باو توبه و باز گشت روزی کند و هر گاه هفتاد سالش شداهل آسمان ها اورا دوست دارند و هر گاه هشتاد ساله شد خدا عزوجل فرماید حسناتش را بنویسندو گناهانش

عزّ وجلّ باثبات حسناته وإلقاء سيّئاته ، فاذا بلغ التسعين غفر الله تبارك وتعالى له ماتقدّم من ذنبه وماتأخّر وكتب : أسير الله في أرضه ؛ وفي رواية اُخرى:-فاذا بلغ المائة فذلك أرذل العمر.

٨٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن عليّ بن الحكم ، عن داود ؛ عن سيف ، عن أبي بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : إنّ العبد لفي فسحة من أمره ما بينه وبين أربعين سنة فاذا بلغ أربعين سنة أوحى الله عزّ وجلّ إلى ملكيه قد عمّرت عبدي هذا عمراً فغلّظا و شدّدا وتحفّظا واكتبا عليه قليل عمله و كثيره وصغيره و كبيره .

٨٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن الوباء يكون في ناحية المصر فيتحوّل الرّجل إلى ناحية اُخرى أو يكون في مصر فيخرج منه إلى غيره فقال : لابأس إنّما نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك لمكان ربيئة كانت بحيال العدوّ ، فوقع فيهم الوباء فهربوا منه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : الفارّ منه كالفارّ من الزّحف كراهية أن يخلو مراكزهم .

٨٦ ـ عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي مالك الحضرميّ ، عن حمزة بن حمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاثة لم ينج منها نبيّ فمن دونه : التفكّر في الوسوسة في الخلق والطيرة

را محو کنند و هرگاه بنود سال رسید خدا تبارك و تعالى آنچه گناه کرده ومیکند می آمرزد و اورا اسیر خدا در زمین بنویسد و درروایت دیگراستکه چون بصدسال رسد بعمر نهائی رسیده که‌از آن بأرذل العمر تعبیرشده است.

٨٤ـ فرمود: راستی بنده تابسال چهلم عمرش رسید يك میدانی دارد در کار خود وچون چهل ساله شد خدا عزوجل بدو فرشته گماشتهٔ بر او وحی کند من ببنده خود این عمر را دادم بـر او سخت گیرید و خوب اورا بپائید و هر کار کم و بیش وخرد ودرستش رابپای اوبنویسید.

احادیثی راجع ببیماریها

٨٥ـ ازحلبی گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم دريك کوی از شهر و باء پدیدار شده است و شخص بکوی دیگر نقل مکان میکند (برای‌حفظ خود) یا در شهری وباء پدیدار شده و انسان‌بشهر دیگر میرود ؟ فرمود عیب ندارد همانا پیغمبر از نقل مکان وبائی یکبار غدقن کرد بخاطر اینکـه مکان دیده بانان و مرز داران برابردشمن بود و وباء در آن پدید شد و از آنجا گریختند و رسول خدا (ص) فرمود گریز از این مکان چون گریز از میدان جهاد است تا مبادا مراکز مرزی‌رابکلی خالی کنند.

٨٦ ـ از امام صادق (ع) فرمود : سه چیز استکه هیچ بیغمبر و کمتر از پیغمبر از آنها رها نیستند.

١ـ اندیشه کردن درپریشان خیالی در بارهٔ آفرینش. ٢ـ بدفالی ٣ـ حسد بردن جزاینکه

والحسد إلّا أنّ المؤمن لايستعمل حسده

۸۷ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن القاسم بن محمّد الجوهريّ ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال : قال لي : إنّي لموعوك منذ سبعة أشهر ولقد وعك ابني اثني عشر شهراً وهي تضاعف علينا أشعرت أنّها لاتأخذ في الجسد كلّه وربّما أخذت في أعلى الجسد ولم تأخذ في أسفله وربّما أخذت في أسفله ولم تأخذ في أعلى الجسد كلّه ؟ قلت : جعلت فداك إن أذنت لي حدّثتك بحديث عن أبي بصير، عن جدّك عليه السلام أنّه كان إذا وعك استعان بالماء البارد فيكون له ثوبان : ثوب في الماء البارد وثوب على جسده يراوح بينهما ثمّ ينادي حتّى يسمع صوته على باب الدار يافاطمة بنت محمّد ، فقال : صدقت ، قلت : جعلت فداك فماوجدتم للحمّى عندكم دواء ؟ فقال : ما وجدنا لها عندنا دواء إلّا الدُّعاء والماء البارد إنّي اشتكيت فأرسل إليّ محمّد بن إبراهيم بطبيب له فجاءني بدواء فيه قيء فأبيت أن أشربه لأنّي إذا قييت زال كلّ مفصل منّي .

مؤمن حسد خود را بكار نبندد و بدان ترتيب اثر زيان‌بخشي ندهد .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « التفكر فی الوسوسة » ـ ظاهراً مقصود انديشه‌هائی باشد كه‌درخاطر می‌آيد درباره خالق هر چيز و كيفيت خلقت و خلقت اعمال عباد و انديشه در حكمت پاره‌ای چيزها كه بنظر بدآيند ـ چنانچه در اخباری اين موضوع بيان شده است و سپس اخباری در اينباره نقلكرده است...

و گفته شده‌استكه مراد ازخلق مخلوقاتست ومقصود ازوسوسه درآنها بددلی نسبت‌بآنهااست و بازرسی از كارهای آنها ولی معنی اول درست است..

۸۷ـ از علی‌بن ابيحمزه از امام كاظم (ع) گويد آن حضرت بمن فرمود از ۷ ماهستكه تب ميكنم و پسرم هم دوازده‌ماه تب ميكرد و اين تب ما مضاعف ميشود و احساس ميكنم كه در همه تن نميگيرد بسا در بالای تنست و در پائينش نيست وبسا كه پائين تن را بگيرد ودربالانگيرد گفتم قربانت برای شما يك حديثی كه ابی بصير ازجدت برايم باز گفته برايت باز گويم او می گفتكه چون او را تب ميگرفت از آب سرد كمك ميگرفت او را دو جامه بود يكی ميان آب و يكی در بر او و بنوبت می‌پوشيد و سپس فرياد می‌زد كه هر كه در خانه بود ميشنيد و ميگفت يا فاطمه بنت محمد (ص) فرمود راست گفتی من گفتم قربانت شما برای تب دوائی در دست نداريد؟ فرمود ما دوائی برای آن نداريم جز دعا و آب سرد، من بيمار شدم و محمدبن ابراهيم پزشكی برايم‌فرستاد و او هم دوائی آورد كه قی می‌آورد و من نخواستم از آن بنوشم زيرا هر گاه قی كنم هر بندی‌از بندهايم از جا كنده ميشود.

٨٨ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن محمّد بن إسحاق الأشعريّ ، عن بكر بن محمّد الأزديّ قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : حمّ رسول الله صلى الله عليه وآله فأتاه جبرئيل عليه السلام فعوّذه فقال : بسم الله أرقيك يا محمّد ، وبسم الله أشفيك ، وبسم الله من كلّ داء يعييك ، بسم الله والله شافيك ، بسم الله خذها فلتهنّيك بسم الله الرّحمن الرّحيم فلا أُقسم بمواقع النجوم لتبرأنّ باذن الله ، قال بكر : وسألته عن رقية الحمّى فحدّثني بهذا .

٨٩ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن سالم ؛ عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من قال : «بسم الله الرّحمن الرّحيم لاحول ولاقوّة إلّا بالله العليّ العظيم» ثلاث مرّات كفاه الله عزّ وجلّ تسعة وتسعين نوعاً من أنواع البلاء أيسرهنّ الخنق .

٩٠ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكنديّ ، عن أحمد بن الحسن الميثميّ ، عن أبان ابن عثمان ، عن نعمان الرّازيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انهزم النّاس يوم اُحد عن رسول الله صلى الله عليه وآله فغضب غضباً شديداً ، قال : وكان إذا غضب انحدر عن جبينيه مثل اللّؤلؤ من العرق ، قال : فنظر فاذا عليّ عليه السلام إلى جنبه فقال : له الحق ببني أبيك مع من انهزم عن رسول الله ، فقال :

٨٨ـ از بكر بن محمد ازدى گويد امام صادق (ع) فرمود رسولخدا (ص) تب كرد وجبرئيل آمد و او را باين عوذه معالجه كرد، گفت: بنام خدا تو را پناه دادم اى محمد و بنام خدا تو راشفا دادم و بنام خدا از هر درديكه در ماندهات كند، بنام خدا و خدا شفا دهنده تو است بنام خدا آن را بگير و تو را گوارا باد ـ

بسم الله الرحمن الرحيم فلااقسم بمواقع النجوم هر آينه بهبود شوى بنام خداـ بكر گويداز او وردى براى تب خواستم و اين حديث را برايم باز گفت.

٨٩ـ از جابر از امام باقر (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود: هر كه بگويد بسم الله الرحمن الرحيم لاحول ولاقوة الا بالله العلى العظيم تا سه بار خداعزوجل نود و نه نوع بلا را از او كفايت كند كه آسان‌تر همه بلاى خفه گى است .

وصف شجاعت امير المؤمنين (ع)

٩٠ـ از نعمان رازى از امام صادق (ع) فرمود روز جنك احد همه مردم از دوررسولخدا(ص) گريختند و آن حضرت سخت خشم كرد فرمود هر گاه خشم ميكرد عرقى چون مرواريد از پيشانى او فرو ميريخت فرمود نگاه كرد و ديد على (ع) در پهلوى او است فرمود اى على تو هم با زادگان ديگر پدرت بگريخته‌هاى از دوررسولخدا (ص) بپيوند.

يارسول‌الله لي بك اُسوة قال : فاكفني هؤلاء، فحمل فضرب أوّل من لقي منهم فقال جبرئيل عليه السلام : إنّ هذه لهي المواساة يا محمّد فقال : إنّه منّي وأنا منه ، فقال جبرئيل عليه السلام : وأنا منكما يا محمّد ، فقال أبو عبدالله عليه السلام فنظر رسول‌الله صلى الله عليه وآله إلى جبرئيل عليه السلام علی كرسيّ من ذهب بين السّماء والأرض وهو يقول : لاسيف إلّا ذوالفقار ولافتى إلّا عليٌّ.

٩١ ـ حميدبن زياد ، عن عبيدالله بن أحمد الدّهقان ، عن عليّ بن‌الحسن الطاطريّ ،عن محمّدبن زيادبن عيسى بيّاع‌السابريّ ، عن أبان‌بن عثمان قال : حدّثني فضيل البرجمي قال : كنت بمكّة وخالدبن عبدالله أمير و كان في‌المسجد عند زمزم فقال : اُدعوالي قتادة قال :فجاء شيخ أحمرالرّأس واللّحية فدنوت لأسمع ، فقال خالد : ياقتادة أخبرني بأكرم وقعة كانت‌في العرب وأعزّ وقعة كانت في‌العرب وأذلّ وقعة كانت في العرب ، فقال : أصلح‌الله الأمير اُخبرك بأكرم وقعة كانت في‌العرب و أعزّ وقعة كانت في‌العرب و أذلّ وقعة كانت في‌العرب، واحدة قال خالد : ويحك واحدة ! قال : نعم أصلح‌الله الأمير، قال: أخبرني ؟ قال : بدر ، قال: و كيف

در پاسخ گفت یا رسول‌الله من بتو اقتداء کنم فرمود پس اینان را از من دور کن علی (ع) یورش برد و باول کسکه رسید او رازد جبرئیل گفت راستیکه این مواسات است ای‌محمد، پیغمبر (ص) فرمود أو از منست و من از او هستم، جبرئیل گفت ای محمد منهم از شما هستم امام صادق (ع) فرمود پس رسولخدا (ص) بجبرئیل نگریست که بر سر یك تختی از طلا در میان آسمان‌وزمین نشسته است ومیگوید:

شمشیری نیست جز ذوالفقار جوانی نیست جز علی

٩١ـ فضیل برجمی باز گوید که من در مکه بودم وخالدبن عبدالله امیرمکه بودودرمیان مسجد الحرام کنار زمزم نشسته بود گفت قتاده را نزد من بخوانید (یکی از اکابر محدثین عامه و از تابعین بصره است) گوید مردی با سر و ریش سرخ آمد و من نزدیك رفتم تا سخن آن ها را بشنوم:

خالد ـ ای قتاده آبرومندترین جنك و حادثه‌ای که در عرب رخ داده برایم گزارش بده وعزیز ترین‌واقعه راکه در عرب‌بوده گزارش بده و خوارترین واقعه راکه درعرب‌بوده گزارش‌بده

قتادهـ خدا امیررابه‌گرداناد. باکرامترین واقعه عرب وعزیزترین واقعه عرب و خوار ترین واقعه‌عرب‌را همه‌وهمه دریك واقعه بتو گزارش میدهم؟

خالدـ وای برتو همه اینها یکی بوده‌است؟

قتادهـ آری خدا امیررابه‌گرداناد.

خالدـ بمن گزارش بده.

قتادهـ آن همان یك واقعه تاریخی جنك بدراست.

ذا ؟ قال : إنّ بدراً أكرم وقعة كانت في العرب بها أكرم الله عزّ وجلّ الإسلام وأهله وهي أعزّ وقعة كانت في العرب بها أعزّ الله الاسلام و أهله وهي أذلّ وقعة كانت في العرب ، فلمّا قتلت قريش يومئذ ذلّت العرب .

فقال له خالد : كذبت لعمر الله إن كان في العرب يومئذ من هو أعزّ منهم ويلك ياقتادة أخبرني ببعض أشعارهم ؟ قال : خرج أبوجهل يومئذ وقد أعلم ليرى مكانه وعليه عمامة حمراء وبيده ترس مذهّب وهو يقول :

ماتنقم الحرب الشموس منّي ✿ بازلُ عامين حديث السنّ

لمثل هذا ولدتني اُمّي

فقال : كذب عدوّ الله إن كان ابن أخي لأفرس منه يعني خالد بن الوليد ـ وكانت اُمّه قشيريّة ـ ويلك ياقتادة من الذي يقول : «أوفي بميعادي وأحمي عن حسب» ؟ فقال : أصلح الله الأمير ليس هذا يومئذ ، هذا يوم اُحد خرج طلحة بن أبي طلحة و هو ينادي من يبارز؟ فلم يخرج

خالد ـ چگونه این واقعه چنین بوده‌است؟

قتاده ـ جنك بدر باكرامت ترين و ارجمندترين جنك عرب بود كه خداعزوجل بوسيله آن اسلام ومسلمانانرا ارجمند و آبرومند ساخت وهمان باعزت ترين واقعه عرب بود كه خدا اسلام و مسلمانانرا بدان عزت بخشيد وهم خوارى آورترين واقعه عرب بود زيراچون رجال نامور قريش در آن جنك كشته شدند از آن روز عرب خوار شد.

خالد ـ بجان خدا كه دروغ گفتى راستش اينست كه در عرب آن روز كسانى بودند كه از كشته هاى بدر عزيز تر بودند ، واى بر تو اى قتاده برخى از اشعار عرب رابراى من بخوان.

قتاده ـ درآنروز ابوجهل بميدان نبردآمد و نشانه‌اى برخود آويخته بودتااورا بشناسند،عمامه سرخى برسرداشت وسپر طلاكارى دردست وچنين رجز ميسرود:

زمن جنك سركش چه‌خواهد كه من چنو اشتر مستم و نيش زن

براى چنين روز مامم بزاد

خالد ـ اين دشمن خدا دروغ سرائيده و ياوه گفته راستش اينستكه برادر زاده من از او پهلوان تر بود مقصودش خالدبن وليد است زيرا مادر امير مكه قشيريه(قسريه‌خ‌ل) بوده‌است.

خالد ـ واى‌برتو اى‌قتاده‌چه كس بود كه گفت:

بميعادم وفا دارم ✿ حمايت ازحسب سازم .

قتاده ـ خدامير رابه كناد ـ اين‌شعر از آن‌روزجنك‌بدر نيست اين‌شعر از روز جنك احد استكه طلحة بن ابى طلحه بميدان آمد و فرياد كشيد و مبارز طلبيد و كسى در برابر او بيرون نيامد و

إليه أحدٌ ، فقال: إنّكم تزعمون أنّكم تجهّزونا بأسيافكم إلى النّار ونحن نجهّزكم بأسيافنا إلى الجنّة فليبرزنّ إليّ رجل يجهّزني بسيفه إلى النّار واُجهّزه بسيفي إلى الجنّة ، فخرج إليه عليّ بن أبي طالب عليه‌السلام وهو يقول :

أنا ابن ذي الحوضين عبدالمطّلب ✿ و هاشم المطعم في العام السغب

أوفي بميعادي و أحمي عن حسب

فقال خالد لعنه‌الله : كذب لعمري والله أبوتراب ما كان كذلك ، فقال الشيخ : أيّها الأمير ائذن لي في الانصراف ؛ قال : فقام الشيخ يفرج الناس بيده وخرج وهو يقول : زنديق و ربّ الكعبة .

گفت شما مسلمانان پنداريد كه‌شما باتيغ خود ما را به دوزخ روانه ميكنيد و ما مشركان با تيغهاى خود شماها را ببهشت روانه ميكنيم بايد يك مردى ازشماها بميدان من آيد و مراباتيغش به‌دوزخ روانه كند و يا من او را با تيغم به بهشت روانه كنم و على بن ابى‌طالب در برابر او بيرون شد و اين رجز ميـرود:

انا ابن ذى‌الحوضين عبدالمطلب و هاشم المطعم فى العام السغب

او فى بميعادى واحمى عن‌حسب

يعنى منم كسيكه دوحوض داشت براى‌سيراب كردن حاجيان‌ومهمانان. وزاده هاشم كه‌درسال قحطى‌اطعام‌ميكرد. بوعده‌خود وفادارم واز حسب وخانواده خوددفاع ميكنم .

خالد ـ لعنه‌الله ـ بجان خودم و بخدا سوگند كه ابو تراب دروغ گفته است و او چنين نبوده است.

قتادهـ اى اميرمن اجازه مى‌دهيد برگردم گويد شيخ بر خاست و بادست خود از ميان مردم راه بازميكرد وميگفت بپروردگار كعبه زنديق‌است بپروردگار كعبه‌زنديق است.

شرحـ از مجلسى ره ـ قوله «و كانت امه قشيريه »ـ يعنى چون مادر او از قشير بوده است خالد بن وليد را برادر زاده خود خوانده چون مادرش از قبيله او بوده است و درست ـرقسريه است با سين كه در برخى نسخه ها است زيرا خالد بن عبدالله قسرى معروف است چنانچه از صدر حديث برآيد.

قوله «او فى‌بميعادى» مقصود على(ع) ازوعده وعده‌ايستكه براى‌نصرت ويارى پيغمبر «ص» داده بود پايان‌نقل ازمجلسى ره.

من گويم خالدبن عبدالله قسرى‌يكى ازفرماندهان بى‌باك وجلاد بنى‌اميه وبنى‌مروانست ازقماش حجاج‌وزياد بن ابيه وبسربن‌ارطات. كه مادرش زنى‌ترسا بوده وخود عقيده‌اى باسلام نداشته‌است‌وكار رسوائيرا بدانجا كشيد كه براى‌مادر خود دركوفه كليسائى‌ساخت و كردار و گفتار كفر آميزاو فراوان بوده‌استكه يكى‌از آنهادراين داستان بيان شده است.

(حديث آدم عليه السلام مع الشجرة)

٩٢ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الحسن بن محبوب ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله تبارك وتعالى عهد إلى آدم عليه السلام أن لا يقرب هذه الشجرة فلمّا بلغ الوقت الّذي كان في علم الله أن يأكل منها نسي فأكل منها وهو قول الله عزّ وجلّ « ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزماً » فلمّا أكل آدم عليه السلام من الشجرة اُهبط إلى الأرض فولد له هابيل واُخته توأم وولد له قابيل واُخته توأم ، ثمّ إنّ آدم عليه السلام أمر هابيل وقابيل أن يقرّبا قرباناً وكان هابيل صاحب غنم وكان قابيل صاحب زرع فقرّب هابيل كبشاً من أفاضل غنمه وقرّب قابيل من زرعه ما لم ينق فتقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربان قابيل وهو قول الله عزّ وجلّ : « واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحقّ إذ قرّبا قرباناً فتقبّل من أحدهما ولم يتقبّل من الآخر ـ إلى آخر الآية ـ » وكان القربان تأكله النّار فعمد قابيل إلى النّار فبنى لها بيتاً ـ وهو أوّل من بنى بيوت النّار ـ فقال : لأعبدنَّ هذه النّار حتّى تتقبّل منّي قرباني ، ثمّ إنّ إبليس لعنه الله أتاه ـ وهو يجري من ابن آدم مجرى الدّم في العروق ـ فقال له : يا قابيل قد تقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربانك وإنّك إن تركته يكون له عقب يفتخرون على عقبك ويقولون نحن

حديث آدم و آن شجره

٩٢ـ ازابيحمزه ازامام باقر(ع) فرمود: راستي خداتبارك وتعالى بآدم سفارش كرد نزديك آن درخت نرود وچون گاهى رسيد كه خدا مى‌دانست ازآن خواهد خورد فراموش كرد واز آن خورد و اينست قول خدا عزوجل (١١٥ـ طه) وهر آينه پيش از اين بآدم سفارش كرديم و فراموش كرد و تصميمى دراو نديديم. ـ چون آدم ازآن درخت خورد بزمين فرودشد وهابيل باخواهرش دو قلو براى اوزادند پس قابيل وخواهرش هم دوقلو براى او زادند سپس آدم بهابيل وقابيل فرمان داد تا يك قربانى بگذرانند هابيل گوسفندداربود وقابيل زراعت كار، هابيل بهترين چيش گله خودرا قربانى كرد و قابيل از زراعت نامرغوب خود بقربانگاه برد قربانى هابيل پذيرفته شد واز قابيل نشد واينست قول خداعزوجل (٢٧ـ المائده) وبخوان برايشان داستان درست دوفرزند آدم را آنگاه كه يك قربانى گذرانيدند از يكى پذيرفته شد واز ديگرى پذيرفته نشد تاآخر آيه، پذيرائى قربان اين بود كه آتش آنرا ميخورد.

قابيل آتشكده‌اى ساخت، او نخست كس بود كه آتشكده ساخت، باخود گفت من اين آتش مقدس راميپرستم تاقربانى مراهم بپذيرد.

سپس ابليس لع نزد او آمد ، ابليس چون خون دررگهاى انسان مى‌دود، گفت اى قابيل قربانى هابيل پذيرفته شد واز تو نشد راستى اگر اورا زنده بگذارى نژادى آرد كه بر نژاد تو ببالند گويند:

أبناء الذي تقبّل قربانه فاقتله كيلا يكون له عقب يفتخرون على عقبك فقتله فلمّا رجع قابيل إلى آدم عليه السلام قال له : ياقابيل أين هابيل ؟ فقال : اطلبه حيث قرّبنا القربان فانطلق آدم عليه السلام فوجد هابيل قتيلاً فقال آدم عليه السلام : لعنت من أرض كما قبلت دم هابيل وبكى آدم عليه السلام على هابيل أربعين ليلة ثمّ إنّ آدم سأل ربّه ولداً فولد له غلام فسمّاه هبة الله لأنّ الله عزّ وجلّ وهبه له و اُخته توأم.

فلمّا انقضت نبوّة آدم عليه السلام واستكمل أيّامه أوحى الله عزّ و جلّ إليه أن يا آدم قد انقضت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوّة في العقب من ذرّيّتك عند هبة الله فانّي لن أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وآثار النبوّة من العقب من ذرّيّتك إلى يوم القيامة ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالم يعرف به ديني ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بينك وبين نوح وبشّر آدم بنوح عليه السلام فقال: إنّ الله تبارك وتعالى باعث نبيّاً اسمه نوح وإنّه يدعو إلى الله عزّ ذكره ويكذّبه قومه ، فيهلكهم الله بالطّوفان و كان بين آدم وبين نوح عليه السلام عشرة آباء أنبياء وأوصياء كلّهم وأوصى آدم عليه السلام إلى هبة الله أنّ من أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه وليصدّق به فانه ينجو من الغرق، ثمّ إنّ آدم عليه السلام

مازادگان آنكسيم كه قربانيش پذيرفته‌شد، اورا بكش تانژادى نياورد كه برنژادت ببالد، اورا كشت وچون نزدآدم (ع) برگشت تنهابود.

آدم- اى‌قابيل هابيل كجاست؟

قابيل- ويرا درآنجا بجوى كه‌قربانى گذرانديم.

آدم درآنجا رفت وهابيل را كشته يافت وگفت زمين ملعون باشى چنانچه‌خون هابيل‌رامكيدى آدم تا چهل شب در سوك هابيل گريست و سپس از خدا پروردگارش فرزندى خواست و پسريكه او را هبة الله ناميد براى اوزاده شد زيراخداعزوجل اورا باخواهرش بوى دوقلو بخشش كرد.

چون دوران‌نبوت آدم (ع) بسرآمد وعمرش بآخررسيد خدا عزوجل باووحى كرد اى آدم بتحقيق‌كه نبوتت بسرآمد وعمرت به‌آخر رسيد تو علمى‌راكه دارى باايمان واسم اكبروميراث علم‌و آثار نبوتت‌را درفرزندت هبة‌الله بامانت‌سپار ومقرر دار زيرامن هرگز دنباله علم وايمان واسم اكبر وآثار نبوت‌را ازنسل‌تو تاروز رستاخيز قطع‌نكنم وهرگز زمين‌را از عالميكه وسيله‌فهم‌دين‌ومعرفت طاعتم‌باشد ووسيله‌نجات‌هركس كه تازمان نوح متولد گرددتهى‌ندارم،وآدم به‌آمدن‌نوح(ع)مژده داد و فرمود خداوندتبارك وتعالى پيغمبرى بنام‌نوح مبعوث گرداندواوبخداعزذكره‌بخواند و قومش او را تكذيب كنند وخدا آنانرا بطوفان هلاك‌سازد وميان آدم تانوح ده‌پشت بود كه همه‌پيمبران واوصياء بودند وآدم بهبة‌الله وصيتكرد كه هر كدام شماهانوح‌را درك كند بايدباو بگرود وازاو پيروى كندو اورا تصديق‌نمايد تااز غرق نجات‌يابد.

. مرض المرضة التّي مات فيها فأرسل هبةالله وقال له : إن لقيت جبرئيل أومن لقيت من الملائكة فاقرأه منّي السلام وقل له : ياجبرئيل إنّ أبي يستهديك من ثمار الجنّة ، فقال له جبرئيل: ياهبةالله إنّ أباك قد قبض وإنّانزلنا للصلاة عليه فارجع فرجع فوجد آدم عليه السلام قد قبض فأراه جبرئيل كيف يغسّله فغسّله حتّى إذا بلغ الصلاة عليه ، قال هبةالله : ياجبرئيل تقدّم فصلّ على آدم فقال له جبرئيل : إنّ الله عزّ وجلّ أمرنا أن نسجد لأبيك آدم وهو في الجنّة فليس لنا أن نؤمّ شيئاً من ولده ، فتقدّم هبةالله فصلّى على أبيه وجبرئيل خلفه وجنود الملائكة و كبّر عليه ثلاثين تكبيرة فأمر جبرئيل عليه السلام فرفع خمساً و عشرين تكبيرة . والسنّة اليوم فينا خمس تكبيرات ، وقد كان يكبّر على أهل بدر تسعاً وسبعاً . ثمّ إنّ هبةالله لمّا دفن أباه أتاه قابيل فقال : ياهبةالله إنّي قد رأيت أبي آدم قد خصّك من العلم بمالم أخصّ به أنا وهو العلم الذي دعا به أخوك هابيل فتقبّل قربانه و إنّما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفتخرون على عقبي فيقولون : نحن أبناء الذي تقبّل قربانه وأنتم أبناء الذي ترك قربانه فانّك إن أظهرت من العلم الذي اختصّك به أبوك شيئاً قتلتك كما قتلت أخاك هابيل فلبث هبةالله والعقب منه مستخفين بما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث النبوّة و آثار علم النبوّة حتّى بعث الله نوحاً عليه السلام وظهرت وصيّة هبةالله حين نظروا في وصيّة آدم عليه السلام فوجدوا نوحاً عليه السلام نبيّاً قد بشّر

سپس آدم (ع) بمرض موت دچار شد و هبةالله را فرستاد و گفت اگر جبرئیل یا فرشته دیگری را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان و بجبرئیل بگو پدرم از تو میوه بهشت بهدیه خواسته است ولی جبرئیل باو خبر داد که پدرت مرده است وماها آمدیم باو نماز بخوانیم برگرد، او هم برگشت و دید که آدم مرده است وجبرئیل باو آموخت تاچگونه اورا غسل دهد اورا غسل داد وچون بوقت نماز خواندن رسید هبةالله بجبرئیل گفت تو پیش بایست و بر آدم نماز بخوان جبرئیل در پاسخ گفت راستی خدا ما رافرمود تابپدرت در بهشت که بود سجده کنیم وما حق نداریم پیشنماز فرزندان او باشیم وخود هبةالله جلو ایستاد و بر پدرش نماز خواند و جبرئیل وقشون فرشته‌ها دنبال سرش بودند وسی الله اکبر باو گفت وجبرئیل فرمود تابیست وپنج از آنرا برداشتند وامروز نماز برمیت همان پنج تکبیر لازمست و بر شهدای بدر تانه وهفت تکبیرهم گفته می‌شد.

وچون هبةالله آدم را بخاك سپرد قابیل آمد و گفت:

من دانستم که پدرم بتو علمی داده بخصوص که من ندارم و آن علمی استکه برادرت هابیل با آن دعا کرد وقربانی او قبول شد ومن اورا کشتم برای اینکه اولادی نیاورد تابر نژاد من ببالند و بگویند : ما پسران آنکسم که قربانیش قبول شد وشما پسران آنکسید که قربانیش مردود است اکنون اگر تو از آن علمی که پدرت بتو داده چیزی اظهار کنی من تورا بمانند برادرت خواهم کشت وهبةالله و نسل او علم و ایمان واسم اکبر و میراث نبوت و آثار علم نبوت را نهان می‌داشتند تا خدا نوح را مبعوث کرد و

به‌آدم عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه وقد كان آدم عليه السلام وصّى هبة‌الله أن يتعاهد هذه‌الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يوم‌عيدهم فيتعاهدون نوحاً وزمانه‌الذي يخرج فيه و كذلك جاء في وصيّة كلّ نبيّ حتّى بعث‌الله محمّداً صلى الله عليه وآله وإنّما عرفوا نوحاً بالعلم الذي عندهم وهو قول‌الله عزّ و جلّ : «ولقد أرسلنا نوحاً إلى قومه ـ إلى آخرالآية ـ » و كان من بين آدم ونوح من الأنبياء مستخفين ولذلك خفي ذكرهم في القرآن فلم يسمّوا كما سمّي من استعلن من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين وهو قول‌الله عزّ وجلّ . «ورسلاً قد قصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك» يعني لم اُسمّ المستخفين كما سمّيت المستعلنين من الأنبياء عليهم السلام .

فمكث نوح عليه السلام في قومه ألف سنة إلّا خمسين عاماً ، لم يشاركه في نبوّته أحدٌ ولكنّه قدم على قوم مكذّبين للأنبياء عليهم السلام الذين كانوا بينه وبين آدم عليه السلام وذلك قول‌الله عزّ و جلّ : «كذّبت قوم نوح المرسلين» يعني من كان بينه وبينه آدم عليه السلام إلى أن انتهى إلى قوله عزّ و جلّ «وإنّ ربّك لهو العزيز الرّحيم» ثمّ إنّ نوحاً عليه السلام لمّا انقضت نبوّته واستكملت أيّامه أوحى‌الله عزّ وجلّ إليه أن يا نوح قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان

وصیت هبة‌الله آن وقت معلوم شد که در وصیت آدم نسبت بنوح نگاه کردند و دانستند که‌او پیغمبر است و آدم‌بدو مژده‌داده‌است وباو گرویدند واز اوپیروی کردند و او را تصدیق نمودند و آدم بهبة الله وصیتکرده بود که این وصیت را در سرهرسالی وارسی کند و آنروز برای آنها عیدباشد ونوح و زمان او را در خاطر بیاورند و همچنین دستور آمده است در وصیت هر پیغمبری تا خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و همانا نوح را بوسیله علمی که نزد آنان بود شناختند و این است تفسیر قول خدا عزوجل (۵۸ـ الاعراف) و ما نوح‌را بسوی‌قومش فرستادیم تاآخر آیه.

وهر آنچه‌پیغمبرمیان آدم‌ونوح بودندنهان بودندوازاین‌راه در قرآن نامی‌ازآنها برده‌نشده است چنانچه نام‌پیمبران آشکار برده شده است و اینست تفسیر قول خداعزوجل (۱۶۳ـ النساء) ورسولانی ازپیش که داستان آنهارا برایت گفتیم و رسولانیکه داستانشانرا برایت نگفتیم-یعنی‌پیغمبران‌نهانرا چون‌آنها که عیان بودند نام نبردیم.

نوح در میان قومش هزار سال جز پنجاه بجا ماند و دراین مدت کسی با او در نبوت‌شریك نبود ولی او با مردمی‌روبرو شد که پیغمبران را تکذیب کرده بودند آنها که میان اوتاآدم‌آمده بودند و اینست تفسیرقول خداعزوجل (۱۰۵ـالشعراء) قوم نوح رسولانرا تکذیب کردند یعنی‌همه آنها که از زمان آدم تازمان نوح بودند تاآنجا که میفرماید (۱۲۲ـ الشعراء) و راستیکه پرورد ـ گارت هم او عزیز و مهربانست.

سپس چون نبوت نوح بسر رسید و عمرش بسر آمد خداعزوجل باووحی کرد : ای نوح نبوتت گذشت و عمرت بسر رسید تو آن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت که داری

والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة في العقب من ذرّيّتك، فانّي لن أقطعها كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء عليهم السلام الّتي بينك وبين آدم عليه السلام ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالم يعرف به ديني وتعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بين قبض النبيّ إلى خروج النبيّ الآخر وبشّر نوح ساماً بهود عليه السلام وكان فيما بين نوح وهود من الأنبياء عليهم السلام وقال نوح: إنّ الله باعث نبيّاً يقال له: هود وإنّه يدعو قومه إلى الله عزّ وجلّ فيكذّبونه والله عزّ وجلّ مهلكهم بالرّيح فمن أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه فانّ الله عزّ وجلّ ينجيه من عذاب الرّيح وأمر نوح عليه السلام ابنه ساماً أن يتعاهد هذه الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يومئذ عيداً لهم، فيتعاهدون فيه ما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر ومواريث العلم وآثار علم النبوّة فوجدوا هوداً نبيّاً عليه السلام وقد بشّر به أبوهم نوح عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه فنجوا من عذاب الريح وهو قول الله عزّ وجلّ «وإلى عاد أخاهم هوداً» و قوله عزّ وجلّ: «كذّبت عاد المرسلين * إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتّقون» وقال تبارك وتعالى: «ووصّى بها إبراهيم بنيه و يعقوب» وقوله: «ووهبنا له إسحاق و يعقوب كلّاً هدينا (لنجعلها في أهل بيته) ونوحاً هدينا من قبل» لنجعلها في أهل بيته، وأمر العقب

بنژاد خود بسپار زیرا من دنباله آنرا نبرم چنانکه از خاندانهای انبیاء میان تو تا آدم نبریدم وزمین را وانهم جز باوجود یك عالمی که دینم بدو فهمیده شود و راه طاعتم بوسیله او دانسته شود و وسیله نجات مردمی باشد که از زمان مردن پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر آیند ونوح مژده آمدن هود را بفرزند خود سام داد ومیان نوح تا بعثت هود پیغمبرانی بودند

و نوح فرمود: خدا پیغمبری فرستد بنام هود و او قوم خود را بدرگاه خداعزوجل بخواند واو را تکذیب کنند و خداعزوجل بوسیله باد آنها را بهلاکت رساند، هر کدام شماها هود را دریابد باید باو بگرود و از او پیروی کند تا خدای عزوجل او را از عذاب بادنجات دهد و نوح بفرزندش سام سفارش کرد این وصیت را در سر هرسال فرایاد آرد و آنروز عید آنها باشد ودر آنروزهرچه از علم و ایمان واسم اکبر و مواریث علم و آثار علم نبوت دارند فرایاد آرند.

و هود را پیغمبر یافتند و پدرشان نوح هم بدو مژده داده بود و از او پیروی کردند واو را تصدیق نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و اینست قول خدا عزوجل (٦٤ـ الاعراف) و بسوی قوم عاد فرستاد برادرشان هود را. و قول خدا عزوجل (١٢٣ـ الشعراء) تکذیب کردند قوم عاد رسولان را ١٢٤ـ وقتی برادرشان هود بآنها گفت باید با تقوی باشید.

و خدا تبارك و تعالی فرموده است (١٣٢ـ البقره) و وصیت کرد بدان ابراهیم پسرانشرا وهم یعقوب. وقول خدا (٨٤ـ الانعام) وباو بخشیدیم اسحاق و یعقوب را بهمه آنان هدایت دادیم (تاآن را در خاندان آنها نهیم) و پیش از آن نوح را هدایت دادیم ـ تاآن را در خاندانش نهیم، ودستور

من ذرّيّة الأنبياء عليهم السلام من كان قبل إبراهيم لإبراهيم عليه السلام وكان بين إبراهيم وهود من الأنبياء صلوات الله عليهم وهو قول الله عزّ وجلّ : «وما قوم لوط منكم ببعيد» وقوله عزّ ذكره : « فآمن له لوط وقال إنّي مهاجر إلى ربّي » وقوله عزّ وجلّ : «وإبراهيم إذ قال لقومه اعبدوا الله واتّقوه ذلكم خير لكم» فجرى بين كلّ نبيّين عشرة أنبياء وتسعة وثمانية أنبياء كلّهم أنبياء وجرى لكلّ نبيّ ما جرى لنوح صلّى الله عليه و كما جرى لآدم وهود وصالح و شعيب وإبراهيم صلوات الله عليهم حتّى انتهت إلى يوسف بن يعقوب عليهما السلام ، ثمّ صارت من بعد يوسف في أسباط إخوته حتّى انتهت إلى موسى عليه السلام فكان بين يوسف وبين موسى من الأنبياء عليهم السلام فأرسل الله موسى و هارون عليهما السلام إلى فرعون وهامان وقارون ثمّ أرسل الرسل تترى « كلّما جاء اُمّة رسولهم كذّبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً وجعلناهم أحاديث» وكانت بنو إسرائيل تقتل نبيّاً واثنان قائمان ويقتلون اثنين و أربعة قيام حتّى أنّه كان ربّما قتلوا في اليوم الواحد سبعين نبيّاً ويقوم سوق قتلهم آخر النهار فلمّا نزلت التوراة على موسى عليه السلام بشّر بمحمّد صلّى الله عليه وآله وكان بين يوسف وموسى من الأنبياء .

وكان وصيّ موسى يوشع بن نون عليه السلام وهو فتاه الذي ذكره الله عزّ و جلّ في كتابه ، فلم

نسل پیمبران پیش از ابراهیم برای ابراهیم مقرر شد و میان ابراهیم و هود پیمبرانی بودند (ع) و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۸۹ـ هود) و قوم لوط از شما دور نیستند و قول خدا عز ذکره (۲۶ ـ العنکبوت) و گروید بدو لوط و گفت من بدرگاه پروردگارم سفر میکنم ـ و قول خداعزو جل (۱٦ ـ العنکبوت) و ابراهیم آنگاه که بقومش گفت خدا را بپرستید و از خدا پرهیز داشته باشید، این برای شما بهتراست.

ومیان هردو پیغمبر ده پیغمبر، نه‌پیغمبر وهشت پیغمبر آمدند که همه پیغمبربودند وبرای هر پیغمبر همان‌روش بود که برای نوح وآدم وهود وصالح وشعیب وابراهیم (ع) بود تارسید بیوسف بن یعقوب سپس پس از یوسف در اسباط مقرر بود که برادرانش بودند تا رسید بدوران موسی(ع) و میان یوسف و موسی هم پیمبرانی بودند و خدا موسی و هارون را بفرعون فرستاد و به هامان‌و قارون سپس رسولانی پی درهم فرستاد.

(٤٥ـ المؤمنون) هر زمانی که یك رسولی بسوی امت خود آمد او را تکذیب کردند و ما آنها را دنبال همدیگر آوردیم و آنان را بردیم و بصورت داستان درآوردیم.

وشیوه بنی اسرائیل بود که یك پیغمبررا میکشتند در حالیکه دو پیغمبردیگرایستاده (منتظر کشته‌شدن) بودند ودوپیغمبررا میکشتند درحالیکه چهاردیگرایستاده بودندتا اینکه بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را میکشتند وبازار کشتارآنها تا پایان روز باز و برقرار بود .

وچون تورات بموسی (ع) نازل شد به محمد (ص) مژده داد و میان یوسف و موسی‌پیمبرانی بودند و وصی موسی (ع) یوشع بن نون بود و او همان جوانمرد او است که خدایش عزوجل در

تزل الأنبياء تبشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله حتّى بعث الله تبارك و تعالى المسيح عيسى ابن مريم فبشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله وذلك قوله تعالى : «يجدونه (يعني اليهود والنصارى) مكتوباً (يعني صفة محمّد صلى الله عليه وآله) عندهم (يعني) في التوراة والإنجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر» و هو قول الله عزّ وجلّ يخبر عن عيسى : «ومبشّراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد» و بشّر موسى وعيسى بمحمّد صلى الله عليه وآله كما بشّر الأنبياء عليهم السلام بعضهم ببعض حتّى بلغت محمّداً صلى الله عليه وآله .

فلمّا قضى محمّد صلى الله عليه وآله نبوّته واستكملت أيّامه أوحى الله تبارك وتعالى إليه يا محمّد قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة في أهل بيتك عند عليّ بن أبي طالب عليه السلام فانّي لم أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة من العقب من ذرّيّتك كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء الذين كانوا بينك وبين أبيك آدم وذلك قول الله تبارك وتعالى : «إنّ الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم و آل عمران على العالمين ۞ ذرّيّة بعضها من بعض والله سميع عليم» .

وإنّ الله تبارك وتعالى لم يجعل العلم جهلاً ولم يكل أمره إلى أحد من خلقه لا إلى ملك مقرّب

قرآن ذکر کرده است و پیوسته پیمبران بآمدن محمد (ص) مژده می‌دادند تا خداوند تبارك و تعالی مسیح عیسی بن مریم را مبعوث کرد وبآمدن محمد (ص) مژده داد و اینست قول خدا تعالی (١٥٦ـ الاعراف) « بیابند اورا» (یعنی یهود و نصاری) «نوشته» (یعنی صفت محمد(ص)را) « نزد آن خود» یعنی «در تورات و انجیل که آنها را امر بمعروف و نهی از منکر کند» وهم آنست که خدا عزوجل از قول عیسی (ع) گزارش داده (٦ ـ الصف) ومژده بخشم برسولی که بعد از من آید و نامش احمد است.

وموسی وعیسی به آمدن محمد (ص) مژده دادند چنانچه پیغمبران بآمدن یکدیگر مژده دادند تا نوبت بمحمد (ص) رسید وچون دوران نبوت خود محمد «ص» بسر رسید وعمرش سپری شد خدا تبارك و تعالی باو وحی کرد ای محمد تو دوران نبوت خود را بسر رسانیدی و عمرت را سپری کردی تو آن علمی که در برخود داری وایمان واسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت را درخاندانت بسپار نزد علی بن ابیطالب(ع) زیرامن دنباله علم وایمان واسم اکبر ومیراث علم وآثار علم نبوت را از نسل ذریه تو قطع نکنم چنانچه آن را از خانواده های پیغمبرانی که میان تو وآدم پدرت بود قطع نکردم واینست تفسیرقول خداتبارك وتعالی:

(٣٣ـ آل‌عمران) راستی که خدا بر گزید آدم ونوح وآل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان ٣٤ـ نژادی که ازیکدیگر بودند وخدا شنوا ودانا است، وراستی خدا تبارك و تعالی راه علم و دانش رانبسته و تاریك نگذاشته و کار خود را بهیچکدام از خلقش وا نگذاشته نه به فرشته

ولا نبيّ مرسل ولكنّه أرسل رسولاً من ملائكته فقال له: قل كذا و كذا فأمرهم بما يحبّ ونهاهم عمّا يكره فقصّ إليهم أمر خلقه بعلم فعلم ذلك العلم وعلّم أنبياءه وأصفياءه من الأنبياء والاخوان والذرّيّة الّتي بعضها من بعض فذلك قوله جلّ وعزّ: «فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً».

فأمّا الكتاب فهو النبوّة وأمّا الحكمة فهم الحكماء من الأنبياء من الصفوة وأمّا الملك العظيم فهم الأئمّة [الهداة] من الصفوة و كلّ هؤلاء من الذرّيّة الّتي بعضها من بعض والعلماء الذين جعل الله فيهم البقيّة وفيهم العاقبة وحفظ الميثاق حتّى تنقضي الدّنيا والعلماء، ولولاة الأمر استنباط العلم وللهداة فهذا شأن الفضّل من الصفوة والرّسل والأنبياء والحكماء و أئمّة الهدى والخلفاء الذين هم ولاة أمر الله عزّ وجلّ واستنباط علم الله وأهل آثار علم الله من الذّرّيّة الّتي بعضها من بعض من الصفوة بعد الأنبياء عليهم السلام من الآباء والاخوان والذّرّيّة من الأنبياء.

فمن اعتصم بالفضّل انتهى بعلمهم ونجا بنصرتهم ومن وضع ولاة أمر الله عزّ و جلّ وأهل استنباط علمه في غير الصفوة من بيوتات الأنبياء عليهم السلام فقد خالف أمر الله عزّ وجلّ وجعل الجهّال ولاة أمر الله والمتكلّفين بغير هدى من الله عزّ و جلّ و زعموا أنّهم أهل استنباط علم الله فقد كذبوا

مقرب و نه به پیغمبر مرسل ولی او یك فرستاده از فرشته های خود را فرستاد وباو فرمود که: چنان وچنان بگو وبآن‌ها هرچه راخوش داشت فرمان‌داد واز هرچه بدداشت غدقن کرد و امر خلق خود را از روی علم و دانش بآنها آموخت و نقل کرد، خود آن را می‌دانست و پیغمبران و اصفیاء خود از پیغمبران و برادران و ذریه و نژادی که از همدیگر بودند یاد داد و این است تفسیر قول خدا جل و عز (٥٤ - النساء) به تحقیق به آل ابراهیم کتاب وحکمت دادیم وبدانها ملکی عظیم دادیم.

اما کتاب همان نبوت است و اما حکمت پس آنان حکماء از پیغمبران بر گزیده‌اند واما ملك عظیم همان ائمه هدات از صفوه‌اند و همه‌اینها از نژادی هستند که از یکدیگرند وهمان‌دانشمندانی که خداوند بقیه رادر آنها مقرر کرده است و عاقبت و حفظ میثاق در آنها است تادنیا بسررسدو علماء هم سپری شوند استنباط علم از آن والیان و رهبرانست اینست شأن فاضلان از صفوت‌ورسل‌و انبیاء وحکماء و ائمه‌هدی و خلفائی که حکمرانان ازطرف خداعزوجل هستند ومامور استنباط علم خدا و اهل آثارعلم خدایند از نژادیکه ازیکدیگرند از بر گزیده‌های دنبال پیغمبران از پدران و برادران ونژاد پیمبران.

هر کس دست بدامن فاضلان زند بدانش‌آن‌ها رسد وبیاری‌آنها نجات یابد و هر که حکمرانان از طرف خداعزوجل و اهل‌استنباط علم‌اورا درغیر بر گزیده‌های از خانواده‌های پیمبران داند امر خدا عزوجل را مخالفت کرده است و مردم نادانی را والی و حکمران از طرف خدا دانسته وآن

على الله و رسوله و رغبوا عن وصيّته و طاعته ولم يضعوا فضل الله حيث وضعه الله تبارك و تعالى فضلّوا وأضلّوا أتباعهم ولم يكن لهم حجّة يوم القيامة إنّما الحجّة في آل إبراهيم عليهم السلام لقول الله عزّ وجلّ : « ولقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكم والنبوّة وآتيناهم ملكاً عظيماً » .

فالحجّة الأنبياء عليهم السلام وأهل بيوتات الأنبياء عليهم السلام حتّى تقوم الساعة لأنّ كتاب الله ينطق بذلك ، وصيّة الله، بعضها من بعض الّتي وضعها على النّاس فقال : عزّ و جلّ : « في بيوت أذن الله أن ترفع » و هي بيو[تا]ت الأنبياء والرسل والحكماء وأئمّة الهدى فهذا بيان عروة الايمان الّتي نجا بها من نجا قبلكم وبها ينجو من يتّبع الأئمّة وقال الله عزّ وجلّ في كتابه : « و نوحاً هدينا من قبل ومن ذرّيّته داود وسليمان وأيّوب ويوسف وموسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين ۞ وزكريّا ويحيى وعيسى وإلياس كلٌّ من الصّالحين ۞ وإسماعيل واليسع ويونس ولوطاً و كلاً فضّلنا على العالمين ۞ ومن آبائهم وذرّيّاتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم أُولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوّة فان يكفر بها هؤلاء فقد وكّلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين » .

کسانی که بی هدایت و ندانسته به زور خود را به خدا عزوجل منسوب دانسته‌اند و پنداشتند که اهل استنباط علم خدایند.

ومحققا بخدا ورسولش دروغ بستند واز وصیت وطاعتش روی گردانیدند و فضل خدا را در آنجا که خدا تبارك وتعالی خودش نهاده‌است نگذاردند، پس خود گمراه شدند وپیروان خود را گمراه کردند ودر روز رستاخیز برای آنها حجتی نیست همانا حجت در آل ابراهیم است برای قول خدا عزوجل که فرماید «وهر آینه بآل ابراهیم کتاب وحکم و نبوت دادیم و بآنها ملك بزرگی دادیم» پس حجت خدا تا روزقیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند زیرا کتاب خدا بآن ناطقست و این وصیت و سفارش خدا است که حجج او از یکدیگرند که آنها را برای مردم مقرر ساخته و خدا عزوجل فرموده‌است (٣٦- النور) در خانه‌هائیکه خدااجازه داده و اعلام کرده است برفراز باشند- واین همان خانواده‌های انبیاء ورسولان و حکماء وائمه هدی‌است.

اینست بیان‌حلقه محکم ایمان که هر کس پیش‌از شماها بوسیله آن نجات یافته وهر کههم‌پیرو ائمه باشد بدان‌نجات‌یابد وخدا عزوجل در کتابش فرموده‌است (٨٤- الانعام) ونوح راهدایت کردیم پیش ازاین و هم ازنژادش‌داود وسلیمان و ایوب ویوسف و موسی و هرون‌را وهمچنین پاداش دهیم محسنان‌را ٨٥- و زکریا را ویحیی وعیسی والیاس که همه آنان ازنیکان بودند ٨٦- و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه آنها را بر جهانیان برتری‌دادیم ٨٧- و از پدرانشان و نژادشان و برادرانشان هم و آنها را برگزیدیم وبراه راست هدایت کردیم... ٨٩- آنانند آن کسانیکه کتاب وحکم ونبوت بآنها دادیم، پس اگراینان بدان کافر شوند محققا بدانها برگماشتیم مردمی را که بدان کافر نباشند.

فانّه و كّل بالفضّل من أهل بيته والاخوان والذرّيّة وهوقول الله تبارك وتعالى: إن تكفر به اُمّتك فقد وكّلت أهل بيتك بالايمان الذي أرسلتك به فلايكفرون به أبداً ولا اُضيع الايمان الذي أرسلتك به من أهل بيتك من بعدك علماء اُمّتك وولاة أمري بعدك وأهل استنباط العلم الذي ليس فيه كذب ولا إثم ولازور ولا بطر ولارياء فهذا بيان ماينتهي إليه أمر هذه الاُمّة.

إنّ الله جلّ وعزّ طهّر أهل بيت نبيّه صلى الله عليه وآله وسألهم أجر المودّة وأجرى لهم الولاية وجعلهم أوصياءه وأحبّاءه ثابتة بعده في اُمّته، فاعتبروا ياأيّها النّاس فيما قلت حيث وضع الله عزّوجلّ ولايته وطاعته ومودّته واستنباط علمه وحججه، فإيّاه فتقبّلوا وبه فاستمسكوا تنجوا به وتكون لكم الحجّة يوم القيامة وطريق ربّكم جلّ وعزّ ولاتصل ولاية إلى الله عزّوجلّ إلّا بهم فمن فعل ذلك كان حقّاً على الله أن يكرمه ولايعذّبه ومن يأت الله عزّوجلّ بغير ما أمره كان حقّاً على الله عزّ وجلّ أن يذلّه وأن يعذّبه.

راستش اینستکه خداوند فاضلان ازاهل بیت او و اخوان وذریه اورا بدان گماشته است اینست تفسیر قول خدا تبارك وتعالى كه:

اگر امتت بدان کافر شوند محققا بر گماشته‌ام اهل بیت تورا بدان ایمانیکه تورا برای آن مبعوث کردم وآنها هرگز بدان کافر نشوند وآن ایمانی‌را که تورا برای آن فرستادم بیرون نبرم از خاندانت که پس ازتو علماء امت تواند وحکمرانان وائمه بعداز تواند واهل استنباط آن علمی هستند که در آن دروغ و گناه و ناحق و بدمستی وخودنمائی نیست.

اینست شرح و بیان پایان کار این امت، راستی خداوند عزوجل اهل بیت پیغمبرش‌را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست (که دوستی و پیروی آنها است) و ولایت و امامت‌را برای آنها مقرر ساخت و آنان را اوصیاء ودوستان ثابت پس ازاو نمود درمیان امتش پس ای مردم از آنچه گفتم عبرت گیرید که خدا عزوجل ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم خود را و حجتهای خود رادر کجا مقرر نموده است از او بپذیرید و باو بچسبید تا نجات یابید و حجت روز قیامت شما باشندوراه شما باشند بدرگاه پروردگار عزوجل که راهی بخدا نرسد و بولایت‌ودوستی خدا عزوجل پیوستی نباشد جز بوسیله آنان و هر کس آن را عمل کند بر خدا لازمستکه او را گرامی دارد و عذاب نکند و هر که کاری بدرگاه خدا عزوجل آورد بجز آنچه که او دستور داده است بر خدا عزوجل لازمست اورا خوار دارد وعذاب کند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله نسی فاکل منها» بدانکه قویترین شبهه کسانیکه انبیاء را خطا کار می‌دانند ظواهریستکه دلالت بر گناه آدم (ع) دارد و ظاهر آنها را گرفته‌اند بنا بر اصل خود که عصمت پیغمبران واجب نیست و گفتار کلی دراین باره باین اختلافات بر می گردد.

۱ـ از نظر عقائد.

٩٣ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي ، وأبو منصور ؛ عن أبي الربيع قال : حججنا مع أبي جعفر عليه السلام في السنة الّتي كان حجّ فيها هشام بن عبدالملك وكان معه نافع مولى عمر بن الخطّاب فنظر نافع إلى أبي جعفر عليه السلام في ركن البيت وقد اجتمع عليه النّاس فقال نافع : ياأمير المؤمنين من هذا الذي قد تداكّ

٢ـ از نظر انجام وظيفه تبليغ که بعهده آن‌ها است.

٣ـ از نظر خطا در بیان احکام و در فتوی

٤ ـ از نظر کردار و روشی که پیغمبران دارند.

اما راجع بعقیده باید گفت امت اتفاق دارند که انبیاء(ع) از کفر و ضلالت معصومند چه پیش از نبوت و چه بعد از آن جز اینکه طائفه ازارقه خوارج گناه را بر آنان روادارند و چون هر گناهی بنظر آنها کفر است لازم آید که کفر پیغمبران را روا دانند واز آن‌ها نقل شده که رواست خداوند پیغمبری مبعوث کند که می‌داند کافر می‌شود.

و اما راجع بتبلیغ احکام هم امت اسلام و بلکه همه ارباب ملل و شرایع اتفاق دارند که انبیاء از دروغ و تحریف در تبلیغ عمدا و سهواً معصومند جز قاضی که برسبیل نسیان ولغزش زبان آنرا روا دانسته.

و اما در فتوی و بیان احکام اتفاق دارند که معصومند جز اندکی از عامه.

واما در کردار وروش ؛ عصمت آنان مورد اختلافست و در آن پنج قولست:

١ـ مذهب اصحاب امامیه‌ما اینستکه از آن‌ها گناه سر نزند نه صغیره و نه کبیره و نه عمداً و نه سهواً و نه بعنوان خطا در تأویل حکم و نه بعنوان تسلط سهو بر آن‌ها از طرف خدا تعالی و خلافی در آن نیست جز از شیخ صدوق و از استادش محمدبن الحسن الولید ره که تجویز کردند از طرف خدا سهو بر آن‌ها مسلط شود نه سهوی که از طرف شیطان باشد و همچنین است قول درباره ائمه طاهرین (ع).

تا آنکه گوید ـ عمده دلیل اصحاب ما در اثبات تنزیه انبیاء وائمه از هر خطا و گناه و پستی پیش از نبوت و بعداز آن بیانات قطعی ائمه‌است بطوراجماع باتأیید آن باخبار بسیار تا آن‌جا که بحد ضرورت رسیده وادله عقلیه هم بر آن اقامه کردند که ما در کتاب حجت برخی راشرح دادیم وهر کس تفصیل را خواهد بکتاب شافي و تنزیه‌الانبیاء رجوع کند تا گوید ـ واما نسیانی که دراین آیه است جمعی مفسرین آنرا بمعنی ترک دانسته‌اند و در بسیاری از اخبار هم بدان تفسیر شده‌است.

مصاحبه نافع وابسته عمر باامام باقر(ع)

٩٣ـ ازأبي الربيع گوید در آن سالیکه هشام‌بن عبدالملك بحج رفت ماهم در خدمت امام باقر(ع) بحج رفته بودیم نافع وابسته (عبدالله بن) عمر بن خطاب همراه هشام بود و بامام باقر(ع) نگریستکه در رکن خانه کعبه مردم گرد او فراهم شده بودند و بهشام کرد و گفت ـ یاأمیرالمؤمنین اینکسیکه مردم گرد

عليه‌النّاس فقال : هذا نبيّ أهل‌الكوفة هذا محمّد بن عليّ ؛ فقال: اشهد، لآتينّه فلأسألنّه عن مسائل لايجيبني فيها إلّا نبيّ أو ابن نبيّ أو وصيّ نبيّ ، قال : فاذهب إليه وسله لعلّك تخجله .

فجاء نافع حتّى اتّكأ على النّاس ثمّ أشرف على أبي جعفر عليه السلام فقال : يا محمّد بن عليّ إنّي قرأت التوراة والإنجيل والزّبور والفرقان وقد عرفت حلالها و حرامها و قد جئت أسألك عن مسائل لايجيب فيها إلّا نبيّ أو وصيّ نبيّ أو ابن نبيّ ، قال : فرفع أبو جعفر عليه السلام رأسه فقال : سل عمّا بدا لك . فقال : أخبرني كم بين عيسى و بين محمّد صلى الله عليه وآله من سنة؟ قال : اُخبرك بقولي أو بقولك ؟ قال : أخبرني بالقولين جميعاً ، قال : أمّا في قولي فخمسمائة سنة و أمّا في قولك فستّمائة سنة .

قال : فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ لنبيّه : «واسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا أجعلنا من دون الرّحمن آلهة يعبدون» من الّذي سأل محمّد صلى الله عليه وآله و كان بينه و بين عيسى خمسمائة سنة ؟ قال : فتلا أبو جعفر عليه السلام هذه الآية : «سبحان الّذي أسرى بعبده ليلاً من المسجد الحرام

او یکدیگر رامیکوبند و زیرپا میکنند تاباو دست‌یابند کیست؟

هشام- این پیغمبر اهل کوفه است. این محمدبن علی است.

نافع- تو گواه باشکه من‌محققاً نزد اوخواهم رفت واز اومسائلی خواهم‌پرسید که پاسخ‌آن‌را بمن‌نتواند دادجز پیغمبر یا پیغمبرزاده یا وصی پیغمبر.

هشام- برو واز اوبپرس شایداوراشرمنده کنی- نافع پیش‌رفت تابمردم تکیه کرد و خود را بامام باقر(ع) رسانید ونزدیك کرد و گفت: ای محمدبن علی راستی‌من تورات وانجیل وزبوروقرآن راخوانده‌ام و حلال وحرامش رادانسته‌ام وآمده‌ام ازشما پرسشها کنم که پاسخ‌آنها را بدهدجز پیغمبر یا وصی پیغمبر یاپیغمبرزاده- گوید.

امام صادق سر برداشت و فرمود: هرچه خواهی بپرس

نافع- بمن خبربده که فاصله میان محمد(ص) وعیسی (ع) چند سال بوده‌است

امام- عقیده خودم رابگویم یا بعقیده خودت جواب دهم؟

نافع- بهردو عقیده پاسخ مرا‌بده.

امام- بعقیده من پانصد سال بوده‌است واما بعقیده توششصد سال.

نافع- بمن گزارش بده تفسیرقول‌خداعزوجل را که‌بپیغمبر خودفرموده است (٤٥- الزخرف) وبپرس‌تو‌ای‌محمد ازهر کسکه پیش‌ازتو برسالت‌فرستادیم آیا دربرابر خداوند معبودانی‌مقرر کردیم که پرستیده شوند؟

بگو بااینکه محمد ٥٠٠ سال پس‌از عیسی بوده است ازچه کسی باید این‌را بپرسد.

امام باقر (ع) این آیه‌را خواند (۲- الاسراء) منزه است آنکسیکه بنده خودرا شب از مسجد

إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا » فكان من الآيات الّتي أراها الله تبارك وتعالى محمّداً صلّى الله عليه وآله حيث أسرى به إلى بيت المقدس أن حشر الله عزّ ذكره الأوّلين والآخرين من النبيّين والمرسلين ثمّ أمر جبرئيل عليه السلام فأذّن شفعاً وأقام شفعاً وقال في أذانه : حيّ على خير العمل ؛ ثمّ تقدّم محمّد صلّى الله عليه وآله فصلّى بالقوم فلمّا انصرف قال لهم : على ما تشهدون و ما كنتم تعبدون ؟ قالوا : نشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأنّك رسول الله ، أخذ على ذلك عهودنا و مواثيقنا .

فقال نافع : صدقت يا أباجعفر ؛ فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ : «أولم ير الذين كفروا أنّ السّموات والأرض كانتا رتقاً ففتقناهما» ؟ قال : إنّ الله تبارك و تعالى لمّا أهبط آدم إلى الأرض و كانت السّماوات رتقاً لا تمطر شيئاً وكانت الأرض رتقاً لا تنبت شيئاً فلمّا أن تاب الله عزّ وجلّ على آدم عليه السلام أمر السّماء فتقطّرت بالغمام ثمّ أمرها فأرخت عزاليها ثمّ أمر الأرض فأنبتت الأشجار وأثمرت الثمار وتفهّقت بالأنهار فكان ذلك رتقها وهذا فتقها .

الحرام بمسجداقصى برد آن‌مسجدیکه گرد آن‌را برکت دادیم، (این مسافرت) برای‌این بود که از آیات خود باو بنمائیم.

یکی‌از آیاتیکه خداوند تبارك و تعالی در این سفر محمد (ص) به‌بیت‌المقدس بوی نمود این بود که خداوند همه پیغمبران و رسولان را از اولین تاآخرین محشور کرد و سپس بجبرئیل فرمان داد تااذان گفت و هرفصل از اذان را دوبار گفت و اقامه را هم هر فصلی دو بار گفت ودر اذانش «حی علی خیرالعمل» هم گفت سپس محمد (ص) جلوایستاد و باگروه پیمبران نماز جماعت خواند و چون ازنمازفارغ شد بدانها گفت برچه شهادت می‌دهید و که را میپرستیدید؟

ـ ما همه گواهیم که نیست شایسته‌پرستشی جزخدا تنهاست، شریك ندارد وگواهیم بر اینکه تورسولخدائی براین عقیده از ما عهد و پیمان گرفته شده است.

نافع ـ ای أبا جعفرراست گفتی بمن گزارش‌بده ازقول‌خدا عزوجل (٣٠ـ الانبیاء) آیا ندیدند کسانیکه کافرند راستی آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم.

امام (ع)ـ راستی که خداوند تبارك و تعالی چون آدم را به‌زمین فرود آورده آسمانها بسته بود و هیچ نمی‌باریدند و زمین بسته بود و گیاهی نمیروئید و چون خدا عزوجل توبه آدم‌راپذیرفت آسمان را فرمود تا از قطره‌های باران فروبارید و اورا فرمود تادم مشك خودرا گشود و سرازیر کرد سپس به‌زمین فرمود تادرختها رویانید و میوه‌ها برآورد و جویهای آب برخروشانید و این‌بود بستن آنها و این بود گشودن آن.

قال نافع : صدقت يا ابن رسول‌الله ، فأخبرني عن قول‌الله عزّ و جلّ : «يوم تبدّل‌الأرض غيرالأرض والسّموات» أيّ أرض تبدّل يومئذ ؟ فقال أبوجعفر عليه‌السلام : أرض تبقى خبزة يأكلون منها حتّى يفرغ‌الله عزّ وجلّ من الحساب ، فقال نافع : إنّهم عن‌الأكل لمشغولون ! فقال‌أبوجعفر عليه‌السلام : أهم يومئذ أشغل أم‌إذهم في‌النّار ؟ فقال‌نافع: بل‌إذهم‌في‌النّارقال : فوالله ماشغلهم إذ دعوا بالطعام فأطعمواالزّقوم ودعوا بالشراب فسقواالحميم .

قال : صدقت ياابن رسول‌الله ولقد بقيت مسألة واحدة ، قال : و ماهي ؟ قال : أخبرني عن‌الله تبارك وتعالى‌متى كان ؟ قال : ويلك متى لم‌يكن حتّى اُخبرك متى كان ، سبحان من‌لم يزل ولايزال فرداً صمداًلم‌يتّخذ صاحبة ولاولداً ، ثمّ قال: يانافع أخبرني عمّاأسألك عنه ، قال: وماهو ؟ قال : ماتقول‌في أصحاب النهروان فان قلت : إنّ أميرالمؤمنين قتلهم بحقّ فقدارتددت وإن قلت : إنّه قتلهم باطلاًفقد كفرت ، قال : فولّى من عنده وهويقول : أنت والله أعلم‌الناس

نافع ـ راست فرمودی : یابن رسول‌الله ، از قول خدا عزوجل بمن خبر بده (۴۸ـ ابراهیم) روزیکه زمین به‌زمین‌دیگری‌بدل شودو هم آسمانها،بفرمائید کدام‌زمین آن روز عوض می‌شود.

امام (ع)ـ زمینی که نانی پای بر جا باشد و از آن بخورند تا خدا عزوجل از حساب خلائق فارغ شود.

نافع ـ در آن روز اهل محشرتوجهی بخوردن نتوانند (از بس رنج و گرفتاری دارند).

امام (ع)ـ آن روزمشغولتر و گرفتارترند یاوقتی در دوزخند؟

نافع ـ بلکه وقتی دردوزخند.

امام (ع)ـ گرفتاری دوزخ آنها را از خوردن باز ندارد، زیرا خوراك خواهند وبآنهازقوم دهند و نوشابه خواهند و بآنها آب داغ حمیم دهند.

نافع ـ یابن رسول‌الله درست فرمودی و تنها یك پرسش بجا مانده است.

امام (ع)ـ آن یك پرسش چیست؟

نافع ـ بمن بگو خداوند تبارك وتعالی ازچه زمانی بوده است ؟

امام (ع)ـ وای برتو از چه زمانی نبوده است تا من‌بتو خبردهم که ازچه زمانی بوده‌است؟ـ منزه بادآنکه پیوسته‌بوده و پیوسته‌خواهدبودیگانه‌است بی‌نیازاست، همسری وفرزندی نگرفته است، سپس فرمود ای‌نافع توبمن ازآنچه پرسمت خبر ده .

نافع ـ آن پرسش شما چیست؟

امام (ع)ـ درباره اصحاب نهروان که بر علی (ع) شوریدند چه گوئی؟ اگر گوئی که أمیرالمؤمنین (ع) آنها را بحق کشته است از عقیده خود بر گشتی (چون نافع با خوارج هم عقیده بوده‌است) واگربگوئی بناحق آن‌ها را کشته محققاً کافر شدی،نافع در برابر این پرسش پشت کرد و گریخت و می گفت : بخدا تو بر راستی و درستی‌اعلم مردمی و نزدهشام آمد .

حقّاً حقّاً ؛ فأتى هشاماً فقال له : ماصنعت ؟ قال: دعني من كلامك هذا، والله أعلم النّاس حقّاً حقّاً وهوابن رسول‌الله صلى الله عليه وآله حقّاً ويحقّ لأصحابه أن يتّخذوه نبيّاً .

(حديث نصرانى الشام مع الباقر عليه السلام)

٩٤ ـ عنه ، عن إسماعيل‌بن أبان ، عن عمربن عبدالله الثقفيّ قال : أخـرج هشام‌بن عبدالملك أباجعفر عليه السلام من‌المدينة إلى‌الشام فأنزله منه و كان يقعد مع‌الناس في مجـالسهم فبيناهو قاعد وعنده جماعة من‌النّاس يسألونه إذنظر إلى‌النصارى يدخلون في‌جبل هناك فقال : مالهؤلاء ؟ ألهم عيدٌ اليوم ؟ فقالوا : لاياابن رسول‌الله ولكنّهم يأتون عالماًلهم في‌هذاالجبل في كلّ سنة في‌هذااليوم‌فيخرجونه‌فيسألونه عمّايريدونه‌وعمّايكون في‌عامهم‌فقال أبوجعفر عليه السلام: وله علم ؟ فقالوا : هومن أعلم‌النّاس قد أدرك أصحاب الحواريّين من‌أصحاب عيسى عليه السلام قال :

هشام ـ اى نافع چه کردى؟

نافع ـ مرا از اين‌سخن خود معاف‌دار، بخدا كه اعلم مردمست ازروى راستى ودرستى و بحق زاده رسولخداست و يارانش حق دارند اورا پيغمبر شمارند .

شرح ـ ازمجلسى ره ـ ثويربن أبى‌فاخته از على‌بن الحسين روايتكرده است كه در تفسير يوم تبدل‌الارض غير الارض ـ فرمود يعنى اين‌زمين تبديل مى‌شود بزمينى كه در روى آن آشكارا گناه نشده‌است و كوه و گياهى ندارند بمانند همان روزيكه آنرا گسترده بود از نخست وممكنست‌اينخبر حمل بر تقيه شود يامقصود اينستكه جزارض محشرزمين ديگرى هم‌هست كه باين صورت نان خوردنى است (تا آنكه گويد) عامه از أميرالمؤمنين روايتكرده‌اند كه زمين و آسمان بدل شوند به زمينى از نقره و آسمانى از طلا واز ابن‌مسعود هم روايت شده‌است كه مردم برزمين سپيدرنگى محشود شوند كه كسى درآن گناهى نكرده است .

حديث نصرانى شام باامام باقر (ع)

٩٤ ـ ازعمربن عبدالله ثقفى گويد-هشام‌بن عبدالملك امام باقررا ازمدينه بشام‌برد و در آن جـا نگاهش داشت و آن‌حضرت‌بامردم درمجالس شركت ميكرد، دراين ميان كه درميان گروهى‌ازمردم نشسته‌بود واز او پرسشهائى ميكردند نگاه كرد كه ترسايان بيك كوهى درآن‌جابالا ميروندفرمود اينان چه‌كار دارند آيا امروز عيدى‌دارند؟ گفتند نه يابن رسول‌الله در اينجا يك‌عالمى دارند كه‌سالى يك‌روز نزد اوميروند و اورا بيرون ميكشند وهرچه خواهند از او مى‌پرسند وآنچه در آن سالست پيشگوئى ميكند.

امام باقر ـ او چيزى مى‌داند؟

همه حاضران ـ آرى او اعلم مردمست و شاگردان حواريين حضرت عيسى (ع) را درك كرده است.

فهل نذهب إليه ؟ قالوا : ذاك إليك يا ابن رسول الله .

قال : فقنّع أبوجعفر عليه السلام رأسه بثوبه ومضى هو وأصحابه فاختلطوا بالناس حتّى أتوا الجبل فقعد أبوجعفر عليه السلام وسط النصارى هو وأصحابه وأخرج النصارى بساطاً ، ثمّ وضعوا الوسائد ثمّ دخلوا فأخرجوه ثمّ ربطوا عينيه ، فقلب عينيه كأنّهما عينا أفعى ثمّ قصد إلى أبي جعفر عليه السلام : فقال : يا شيخ أمنّا أنت أم من الاُمّة المرحومة ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : بل من الاُمّة المرحومة فقال: أفمن علمائهم أنت أم من جهّالهم؟ فقال: لست من جهّالهم فقال النصراني: أسألك أم تسألني؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يا معشر النصارى رجل من اُمّة محمّد يقول : سلني إنّ هذا الملي، بالمسائل ثمّ قال : يا عبدالله أخبرني عن ساعة ما هي من اللّيل ولا من النهار أيّ ساعة هي ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ، فقال النصراني : فإذا لم تكن من ساعات اللّيل ولا من ساعات النهار فمن أيّ الساعات هي؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : من ساعات الجنّة وفيها تفيق مرضانا

امام- آیا ماهم نزد او برویم؟

همه حاضران- یابن رسول‌الله، اختیار باشما است- گوید: امام باقر(ع) جامه خودرا برسر کشید و بایاران خود بسوی آن عالم نصرانی رفتند و بامردم آمیختند تابدان کوه رسیدند وامام باقر با یاران خود در میان ترسایان نشستند و ترسایان بساطی گستردند و بر آن پشتیها نهادند و سپس رفتند اورا بیرون آوردند و مژگان های او را بالا بستند و او چشمان خود را زیرو بالا کرد و گویا بمانند دوچشم افعی تیزو گیرا بودند ودراینهمه مردم روبامام باقر (ع) کرد و گفت- ای شیخ توازما هستی یا ازامت مرحومه هستی؟

امام باقر- بلکه ازامت مرحومه هستم.

عالم نصرانی- ازدانشمندان آنهائی یا از نادانهای آنان؟

امام (ع)- از نادانها نیستم.

نصرانی- تو از من میپرسی یامن از تو بپرسم؟

امام (ع)- تو از من بپرس

نصرانی (رو بهمه حاضران) ای گروه نصاری مردی از امت محمداست وبمن می گوید تو از من چیزی بپرس، این بسیار چیز می داند و پراست از مسائل.

نصرانی - ای بنده خدا یك ساعتی را بمن بگو که نه از شب است و نه از روز ، آن چه ساعتی است؟

امام باقر(ع) - میان سپیده‌دم تا بر آمدن خورشید .

نصرانی- اگر نه ازشب است ونه از روز پس چه‌ساعتی است؟

امام (ع)- از ساعتهای بهشت‌است و درآن ساعت است که بیماران مابهوش می آیند.

فقال النصراني : فأسألك أم تسألني ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى إنّ هذا المليء بالمسائل ، أخبرني عن أهل الجنّة كيف صاروا يأكلون ولايتغوّطون أعطني مثلهم في الدّنيا ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : هذا الجنين في بطن اُمّه يأكل ممّا تأكل اُمّه ولايتغوّط ، فقال النصراني : ألم تقل : ما أنا من علمائهم ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : إنّما قلت لك : ما أنا من جهّالهم .

فقال النصراني : فأسألك أوتسألني ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : سلني .

فقال : يامعشر النصارى والله لأسألنّه عن مسألة يرتطم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل فقال له : سل ، فقال: أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين حملتهما جميعاً في ساعة واحدة وولدتهما في ساعة واحدة وماتا في ساعة واحدة ودفنا في قبر واحد عاش أحدهما خمسين و مائة سنة و عاش الآخر خمسين سنة من هما ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام عُزير وعزرة كانا حملت

نصرانی- من ازتو بپرسم یاتو ازمن میپرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس.

نصرانی- (رو بهمه حاضران) این آقا پر است از مسائل - بمن خبر بده از اهل بهشت که چگونه غذا می‌خورند و مدفوعی ندارند ، نمونه‌ای از آنها در این دنیا برای‌من بیاور.

امام باقر- این بچه شکمی‌است که درشکم مادرش خوراك دارد واز آنچه درشکم او است میخورد ومدفوعی هم ندارد.

آن‌نصرانی گفت مگرنگفتی من از علمای امت‌اسلام نیستم.

امام (ع) من گفتم از جهال آنان نیستم

نصرانی- اکنون من ازتو بپرسم یاتو از من می‌پرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس.

نصرانی- (رو بهمه حاضران) ای گروه ترسایان بخدا یك‌مسأله ازاو بپرسم که درآن بماندبه مانند الاغی که در گل میماند.

امام (ع)- بپرس.

نصرانی- بمن خبر بده از مردی که بزن خود در آمد و آن زن در یك ساعت دوقلو آبستن شد و هر دو را در یك ساعت زائید و هر دو هم در یك ساعت مردند و در یك گور بخاك سپرده شدند ولی یکی‌از آندوفرزندیکصد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال زندگی کرد، این دو چه کسانی بودند؟

امام (ع)- عزیز و عزره بودند که مادرشان بهمانوضع که گفتی بدانها آبستن شد و آنهارا

أمّهما بهما على ماوصفت ووضعتهما على ماوصفت وعاش عزير وعزرة كذا وكذا سنة ثمّ أمات الله تبارك و تعالى عزيراً مائة سنة ثمّ بعث و عاش مع عزرة هذه الخمسين سنة و ماتا كلاهما في ساعة واحدة .

فقال النصراني : يامعشر النصارى مارأيت بعيني قطّ أعلم من هذا الرّجل، لاتسألوني عن حرف وهذا بالشام ردّوني ، قال : فردّوه إلى كهفه ورجع النصارى مع أبي جعفر عليه السلام

(حديث ابى الحسن موسى عليه السلام)

۹۵ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور الخزاعي ، عن عليّ بن سويد ؛ ومحمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين ؛ عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن عمّه حمزة بن بزيع ، عن عليّ بن سويد ، والحسن بن محمّد ، عن محمّد بن أحمد النهديّ ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور، عن عليّ بن سويد، قال : كتبت إلى أبي الحسن موسى عليه السلام وهو في الحبس كتاباً أسأله عن حاله وعن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب عليّ أشهر ثمّ أجابني بجواب هذه نسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليّ العظيم الذي بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته ونوره عاداه الجاهلون ، وبعظمته و نوره ابتغى من في السماوات و من في الأرض إليه

چنانچه گفتی زائید و این دو برادر تا چنین وچنان عمر خود باهم زنده ماندند وسپس خدا تبارك و تعالی تاصد سال جان عزیز را گرفت و سپس زنده شد و با عزره تا پایان پنجاه سال زنده بود و با هم در یکساعت مردند.

نصرانی ـ ای گروه ترسایان، من بچشم خود هرگز داناتر ازاین مرد ندیده‌ام، تااو درشامست از من دیگر حرفی نپرسید مرا بجای خود برگردانید.

راوی گوید : او را به جای خود باز گردانیدند و ترسایان بهمراه امام باقر(ع) بر گشتند.

حديث ابى الحسن موسى (ع)

۹۵ـ از علی بن سوید گوید امام کاظم (ع) در زندان بود و من باو نامه ای نوشتم و در ضمن پرسش حالش مسائل بسیاری پرسیدم و تا چندماهم پاسخ نرسید و سپس این نسخه پاسخ به دستم رسید :

بنام خداوند بخشاینده مهربان. سپاس از آن خداوند والا وبزرگست، آنکه ببزرگواری روشنی خوددل مؤمنان‌را بینا کرده است وبرای بزرگواری وروشنیش نادان ها با او دشمنی کنند (زیرا میان‌دو مخالف‌جز دشمنی نباشد) وبرای بزرگواری وروشنی او هرآنکه در آسمان‌ها و زمـ

الوسيلة بالأعمال المختلفة والأديان المتضادّة ، فمصيبٌ ومخطىء ، وضالٌّ ومهتدي ، و سميعٌ وأصمّ ، وبصيرو أعمى حيران ، فالحمد لله الذي عرف و وصف دينه محمّد صلى الله عليه وآله .

أمّا بعد فانّك امرؤ أنزلك الله من آل محمّد بمنزلة خاصّة و حفظ مودّة ما استرعاك من دينه وما ألهمك من رشدك وبصّرك من أمردينك بتفضيلك إيّاهم وبردّك الأمور إليهم .

كتبت تسألني عن اُمور كنت منها في تقيّة ومن كتمانها في سعة .

فلمّا انقضى سلطان الجبابرة وجاء سلطان ذي السّلطان العظيم بفراق الدّنيا المذمومة إلى أهلها العتاة على خالقهم رأيت أن اُفسّر لك ماسألتني عنه مخافة أن يدخل الحيرة على ضعفاء شيعتنا من قبل جهالتهم ، فاتّق الله عزّ ذكره وخصّ بذلك الأمر أهله واحذر أن تكون سبب بليّة على الأوصياء أوحارشاً عليهم بافشاء مااستودعتك وإظهار مااستكتمتك ولن تفعل إن شاءالله.

إنّ أوّل ماأنهى إليك أنّي أنعي إليك نفسي في ليالي هذه غير جازع ولا نادم ولا شاكّ فيما هو

است بدرگاهش وسیله‌جو است بانجام کردارهای مختلف و کیشهای مختلف ، یکی درست رو و دیگری بخطا ، یکی گمراه است و دیگری براه هدی ، یکی شنوا است و دیگری کر ، و یکی بینا است و دیگری نا بینا و سر گردان ، سپاس از آن خدا است که محمد (ص) دین او را فهماند و شرح داد .

اما بعد راستی که تو مردی هستی که خدایت توفیق مقام خاصی نسبت به آل محمد عطا کرده و در دلت نگهداشته دوستی آنچه از دین خود بتو سپرده و آنچه را از راه حق بتو الهام کرده و تو را در دینت تا آن جا بینا کرده است که امامان بر حق را به برتری شناختی و کارها را بدان ها رجوع کردی.

بمن نامه‌نوشتی واز چیزهائی پرسش کردی که مرادرباره آنها تقیه‌بایست و نهان‌داشتن آنها مراشایست ولی‌چون دیگر کار من‌از تسلط‌جباران وزور گویان در گذشته وتسلط حضرت‌خداوندی که سلطان بزرگواریست برسرم سایه افکنده است واز این‌دنیای نکوهیده جدامیشوم و آنرا بخواست کاران سر کش آن‌نسبت بآفریننده خود وامیگذارم بنظرم‌آمد که آنچه راپرسیدی برایت‌شرح دهم تامبادا شیعیان کم بصیرت ماآز راه‌نادانی دچار سرگردانی شوند

تورا بایست درباره خداوند عزذکره تقوی پیشه کنی‌واز امامت‌حقه رامخصوص اهل آن‌دانی وبر حذرباشی‌ازاینکه‌سبب گرفتاری اوصیاء اوشوی‌و ستمکاران را به پیگرد وتعقیب آنان وا داری‌به اینکه رازی را که بتوسپرده شده فاش کنی و آنچه را بایدت نهان داشت عیان سازی‌و تو هرگز این کاررا نکنی انشاءالله.

راستی نخست گزارشی که بتو میدهم اینست که خبر مرگ خودم‌را در همین شبها بتو اعلام میدادم و نسبت بدانچه شدنی است وخدای عزوجل حکم کرده وحتم نموده نه بی‌تابم و نه پشیمانی

كائن ممّاقد قضى الله عزّوجلّ وحتم فاستمسك بعروة الدّين : آل محمّد والعروة الوثقى: الوصيّ بعدالوصيّ والمسالمة لهم والرّضا بماقالوا ولاتلتمس دين من ليس من شيعتك ولا تحبّنّ دينهم فانّهم الخائنون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا أماناتهم .

وتدري ماخانوا أماناتهم؟: ائتمنوا على كتاب الله فحرّفوه وبدّلوه، ودُلّوا على ولاة الأمر منهم فانصرفوا عنهم، فأذاقهم الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون .

دارم و نه تردیدی، تو باید بحلقه دین بچسبی که آل محمدند و بحلقه محکم بچسبی که امامی است پس از امامی با آنها بسازی و بدانچه گفتند رضایت بدهی و دنبال کیش جز شیعه نروی و کیش آنان را خوب ندانی زیرا آنها همان خیانت کارانی باشند که بخدا و رسولخدا (ص) خیانت کردند و بآنچه بدان ها سپرده شده خیانت کردند، می دانی درچه امانتی خیانت کردند؟

۱- کتاب خدا بود که بآن‌ها سپرده شد و آن را تحریف کردند و جابجا نمودند.

۲- بسرپرستان ووالیان امور خود رهنمائی شدند واز آن‌ها رو گردانیدند پس خداوند جامه گرسنگی و ترس در بر آنها کرد بسزای آنچه خود کردند .

شرح- ازمجلسی ره- «وبعظمته ونوره عاداه الجاهلون» یعنی دوام ظهور نورش سبب انکار نادان هااست زیرا هستی پس از نیستی و نیستی پس از هستی سبب دانش کوته بینان است وفهم آنان که بود را از نبود شناسد چنانچه اگر خورشیدرا غروبی نبود نادان‌ها منکر بودند که روشنی جهان از او است وچون باغروبش هواتاریك شود حکم کنند که روشنی ازخورشید است .

همچنین است خورشید جهان هستی که چون پیوسته نورباشد ونظم جهان بدو بپاید و نابودی ندارد شخص نادان گوید شاید این ساخت جهان بی سازنده است واین نظم راه مدبری نیست و بزرگواری خداوندهم جلو خردهـا رابسته ازاینکه وی را فرا گیرند؛ درباره اودرمانده وسرگردانند و آنچه وی را درذات وصفات نشاید بدو بندند .

وممکنست مقصود این باشد که فرط نور و بزرگواری اومانع دریافت کوته بینان است و فرط ظهور درك عاجزان را خیره کندچونـانکه شب پره بادیده ناتوانش نیروی بینش تابش خورشیدندارد واذهان کوته بینان از ناتوانی دربرابر پرتوخیره کننده خداوند خیره شوند و آن را درخود نتوانند گنجانید و بعبارت دیگر خداوند تعالی درنهایت بلندی وروشنی و بزرگواری ووالائی است و نادان‌ها درنهایت پستی و کاستی و در ماندگی و بدین سبب از شناختن او دورند و مهجور و چون منـاسبتی در میان نیست منکر او شدند و فاصله میان آن‌ها بسیار شده است و سستی بصیرت مانع از تـابش انوار جلال او شده است و کاستی آنان از ادراك کمال وی بازشان داشته است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- روشنتر اینستکه این جمله بیان مقام واجب وممکنست ازنظر اقتضای ذاتی ومقصود اینست که ذات واجب که هستی پاك ومطلقست بینهایت روشن وبزرك است وذات ممکن که بانیستی توأم است تاریك و بینهایت کوچك است واین دو دردوطرف مخالف و آشتی ناپذیرند وجهل که خود نیستی ونابودی است دشمن باآن مقامستکه همه روشنی وبزرگواریست .

وسألت عن رجلين اغتصبا رجلاً مالاً كان ينفقه على الفقراء والمساكين و أبناء السبيل و في سبيل الله فلمّا اغتصباه ذلك لم يرضيا حيث غصباه حتّى حملاه إيّاه كرهاً فوق رقبته إلى منازلهما فلمّا أحرزاه تولّيا إنفاقه أيبلغان بذلك كفراً ؟ فلعمري لقد نافقا قبل ذلك وردّا على الله عزّ وجلّ كلامه و هزءا برسوله صلّى الله عليه وآله وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

والله مادخل قلب أحد منهما شيء من الايمان منذ خروجهما من حالتيهما وما ازدادا إلّا شكّاً كانا خدّاعين ، مرتابين ، منافقين حتّى توفّتهما ملائكة العذاب إلى محلّ الخزي في دار المقام. وسألت عمّن حضر ذلك الرّجل و هو يغصب ماله و يوضع على رقبته منهم عارف و منكر فأُولئك أهل الردّة الأُولى من هذه الأُمّة فعليهم لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

وسألت عن مبلغ علمنا وهو على ثلاثة وجوه: ماض وغابر وحادث فأمّا الماضي فمفسّر

دنباله حديث ۹۵ـ

و پرسيدى از حال آن دو مرديكه مال مردى را بزور گرفتند با اينكه آن مرد مال خود را بدرويشان و گدايان و درراه واماندگان وهم درراه خدا صرف ميكرد و پس از آنكه آن را ربودند بازهم ببردن آن اكتفاء نكردند تا بزور آن را بردوش وى نهادند كه آن را بخانه آنان برساند و چون آن را زير تصرف خود گرفتند متصدى خرج و انفاق آن شدند آيا بدان كردار بحد كفر رسيدند؟

پاسخ اينستكه بخدا آن دو تا پيش از آن هم منافق بودند و بر خداعزوجل و رسولش (ص) رد سخن كردند و رسولخدا (ص) را بباد مسخره گرفتند و آن دو كافر بودند لعنت خدا و فرشته‌ها و همه مردم بدان‌ها باد، بخداسوگند بدل هيچكدام آنها ذره‌اى ايمان درنيامد از آن روزيكه اظهار مسلمانى كردند و جز شك و ترديد براى آن‌ها فزوده نشد، هر دو فريب كار و خود نما و منافق بودند تا فرشته‌هاى عذاب جان آن ها را گرفتند و بجايگاه رسوائى در خانه آخرت بردند و پرسيدى از كسى كه در حال غصب اين مال حاضر بوده و ديده كه آن را بر دوش او نهادند، برخى عارف بودند و برخى منكر.

پاسخ اينست كه همه آنها مرتدان نخست از اين امتند ، لعنت خدا و فرشته ها و همه مردم بر آن‌ها باد.

و پرسيدى از اندازه علم و دانش ما:

پاسخ اينست كه دانش ما بر سه گونه است :

۱ـ درباره آنچه گذشته ۲ـ درباره آنچه آيد ۳ـ آنچه پديدار گردد.

اما راجع بگذشته شرحى است كه بما رسيده است و اما راجع به آينده رمزيست كه نگاشته

وأمّا الغابر فمزبور وأمّا الحادث فقذف في القلوب ونقر في الأسماع وهو أفضل علمنا ولا نبيّ بعد نبيّنا محمّد صلّى الله عليه وآله ، وسألت عن اُمّهات أولادهم و عن نكاحهم وعن طلاقهم فأمّا اُمّهات أولادهم فهنّ عواهر إلى يوم القيامة، نكاح بغير وليّ، وطلاق في غير عدّة وأمّا من دخل في دعوتنا فقد هدم إيمانه ضلاله ويقينه شكّه ، وسألت عن الزكاة فيهم فما كان من الزكاة فأنتم أحقّ به لأنّا قد أحللنا ذلك لكم من كان منكم وأين كان .

وسألت عن الضعفاء فالضعيف من لم يرفع إليه حجّة ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس

شده و بما سپرده شده است و اما آنچه پدیدار گردد واز نو رسد الهامی است که بدل افتدو یا انگشت اخباری است که بگوش زنند و از هاتف غیب بما گفته شود با اینکه پس ازپیغمبر مامحمد پیغمبری نیست

شرح- ازمجلسی ره- «قوله حتی حملاه اباه» شاید مقصوداین باشد که پس از غصب خلافت علی اورا وادار ببیعت کردند زیرا معنی آن اینست که خلافتی که ازاو غصب کردند بواسطه بیعت مسؤلیت اجراء امورراهم بگردن او نهند .

قوله «ماض» یعنی علم بامور گذشته و«غابر» یعنی علم بامور آینده و«حادث» آن علمی که هر ساعت برای آن‌ها پدید شود ازعلومی که خداوندبدان‌ها افاضه کند بتوسط فرشته یابیواسطه وشرح آن در کتاب حجت گذشت .

دنباله حدیث ۹۵-

وپرسیدی از امولدهای آنان (حکومت جور) واز نکاح وطلاقشان؟

جواب- اما امولدهای آن‌ها تا روز قیامت زناکارند (چون استرقاق آن‌ها باجازهٔ امام برحق نیست) نکاح آن‌ها بی‌اجازه‌ولی شرعی‌است (در موارد نکاح صغار وهرجا که حکومت نامشروع دخالت می‌کند) و طلاقشان در غیر عده مقرر است (زیرا عده مقرر در طلاقی است که در طهر غیر مواقعه باشد و با دو گواه عادل انجام شود و در صورت عدم‌تحقق شرائط مقرره عده مقرر اجراءنمی‌شود با اینکه خداوند فرموده است « فطلقوهن لعدتهن » = یعنی زنان را برای‌انجام عده خود طلاق بدهید) و اما هر که دعوت ما را پذیرفته‌ایمانش بنیاد گمراهی- او را ویران ساخته ویقینش‌شکش را بر انداخته.

وپرسیدی از دادن زکوة بآن‌ها؟

جواب -آنچه عنوان زکوة داردشما بدان شایسته‌ترید زیرا ما آن‌را برای شما شیعه‌ها حلال کردیم هرکه از شما باشد و در هرجا باشد ؟

وپرسیدی از ضعفاء و ناتوانان در تحصیل عقیده حق.

جواب- ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق باو نرسیده و پی باختلاف مذاهب نبرده است و هرگاه اختلاف مذاهب را فهمید و درک کرد دیگر مستضعف نیست (و باید بکوشد تا حق را بفهمد)

بضعيف، وسألت عن الشهادات لهم فأقم الشهادة لله عزّ وجلّ ولو على نفسك والوالدين والأقربين فيما بينك وبينهم فإن خفت على أخيك ضيماً فلا. وادع إلى شرائط الله عزّ ذكره بمعرفتنا من رجوت إجابته ولا تحصّن بحصن رياء ووال آل محمّد ولا تقل لما بلغك عنّا ونسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرف منّا خلافه فإنّك لا تدري لما قلناه؟ وعلى أيّ وجه وصفناه؟ آمن بما أخبرك ولا تفش ما استكتمناك من خبرك، إنّ من واجب حقّ أخيك أن لا تكتمه شيئاً تنفعه به لأمر دنياه و آخرته ولا تحقد عليه وإن أساء وأجب دعوته إذا دعاك ولا تخلّ بينه وبين عدوّه من الناس و إن كان أقرب إليه منك، وعده في مرضه.

ليس من أخلاق المؤمنين الغشّ ولا الأذى ولا الخيانة ولا الكبر ولا الخنا ولا الفحش ولا الأمر به فإذا رأيت المشوّه الأعرابي في جحفل جرّار فانتظر فرجك ولشيعتك المؤمنين و إذا انكسفت الشمس فارفع بصرك إلى السّماء وانظر ما فعل الله عزّ وجلّ بالمجرمين فقد فسّرت لك جملاً مجملاً وصلّى الله على محمّد وآله الأخيار.

و پرسیدی از ادای گواهی برای مخالفان؟

جواب- گواهی را باید برای خاطر رضای خداعزوجل بدهی گو که بر زیان خودت یا پدرو مادرت و یا خویشانت باشد در میان خودت و آنان و اگر درباره هم مذهب خود بیم داری پس نه، (یعنی اگر شهادت بحق موجب زیان هم مذهب تو شود مانند اینکه از تو گواهی طلبند که او شیعه است و یا مثلا او را متهم بدشمنی با خلفاء کنند و تو را گواه گیرند نباید گواهی بدهی) و هر کس را امید پذیرش داری با شرائط مقرره خدا عز ذکره او را بمعرفت ما دعوت کن و خود را در پناه خودنمائی مینداز (یعنی برای حفظ خود بیش از اندازه مقررات تقیه در برابر مخالفان ظاهر سازی مکن) و آل محمد را دوست دار باش و هرچه از قول ما بتو رسید و هرچه را بمانسبت دادند نگو که باطلست اگرچه خودت خلاف آن را از ما دانسته باشی زیرا تو نمی‌دانی برای‌چه ما آن‌را گفته‌ایم و بچه نظر آن را شرح داده‌ایم.

بدانچه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر محرمانه ای بتو سپردیم فاش مکن ، راستی از حق واجب برادر دینی تو بر تو اینست که هرچه بدنیا یا آخرتش سود بخشد از او نهان نداری‌و کینه او را در دل نگیری اگرچه بتو بدی کرده و هرگاه تو را دعوت کرد او را اجابت کنی و او را بدشمنش وامگذار و اگرچه نسبت بتو از وی نزدیکتر باشد او را در بیماریش عیادت کن

از اخلاق مؤمنان نیست دغلی کردن و آزار نمودن و خیانت و کبر و بدزبانی و دشنام و نه دستور دادن بدان هرگاه آن اعرابی زشت چهره را در سرکردگی لشکر انبوهی دیدی‌منتظرفرج باش برای خود و شیعیان مؤمن هم مذهبت و هرگاه آفتاب گرفت ، دیده به‌آسمان دار و بنگرخدا عزوجل با مجرمین چه کند؟ من برایت جمله های مبهم و کلی را تفسیر کردم و صلی‌الله علی‌محمد وآله الاخیار.

(حديث نادر)

٩٦ ـ حميدبن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة؛ عن محمد بن أيوب، وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبان بن عثمان، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: أتى أبوذر رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يارسول الله إنّي قد اجتويت المدينة أفتأذن لي أن أخرج أنا وابن أخي إلى مزينة فنكون بها؟ فقال: إنّي أخشى أن يغير عليك خيل العرب فيقتل ابن أخيك فتأتيني شعثاً فتقوم بين يديّ متّكئاً على عصاك فتقول: قتل ابن أخي واُخذ السرح فقال: يارسول الله بل لايكون إلّا خيراً إن شاء الله فأذن له رسول الله صلى الله عليه وآله.

فخرج هو وابن أخيه وامرأته فلم يلبث هناك إلّا يسيراً حتّى غارت خيل لبني فزارة فيها عيينة بن حصن فأخذت السرح وقتل ابن أخيه واُخذت امرأته من بني غفار وأقبل أبوذر يشتدّ حتّى وقف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وبه طعنة جائفة فاعتمد على عصاه وقال: صدق الله ورسوله اُخذ السرح وقتل ابن أخي وقمت بين يديك على عصاي! فصاح رسول الله صلى الله عليه وآله في المسلمين فخرجوا في الطلب فردّوا السرح وقتلوا نفراً من المشركين.

حديث نادر

٩٦ـ از أبي بصير که امام صادق (ع) فرمود: ابوذر نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت یارسول‌الله من از شهر مدینه خسته شدم اجازه می‌دهی که با برادرزاده‌ام بمدینه بروم و آن‌جا بمانم در پاسخ او فرمود من می ترسم سواران عرب در آنجا بشما بتازند و برادر زاده ات کشته شود و ژولیده نزد من آئی و برابر من بایستی و تکیه بر عصا بزنی و بگوئی: برادر زاده ام کشته شد و گله او را بردند.

عرض کرد یا رسول‌الله امید است جز خیر در پیش نباشد و رسولخدا (ص) باو اجازه داد وبا برادرزاده‌اش و زنش بیرون رفتند و اندکی بیش در آن جا درنك نکرد که سـواران بنی فـزاره بهمراه عیینة‌بن حصن در آن‌جا دستبرد زدند و گله‌را بردند و برادرزاده‌اش کشته شد و زنش را که از بنی‌غفار بود اسیر کردند و ابوذر خودش دوید تا با زخم نیزه‌ای عمیق که برتن داشت برابـر رسولخدا (ص) ایستاد وبر عصای خود تکیه زد و گفت صدق‌الله و رسوله گله را بردند وبرادرزاده‌ام را کشتند وخودم برابرت برعصاتکیه زدم رسولخدا(ص) میان مسلمانان فریاد کشیدو به‌نبال‌غارت گران رفتند و گله را برگردانیدند و چند تن از مشرکان را هم کشتند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «لایکون الامر الاخیرا» شاید پیغمبر او را از خروج مدینه‌نهی‌نکرده است و تنها باو خبر داده که چنین می‌شود و ابوذر آن‌را از تقدیرات حتمیه ندانسته یاآنکه ازراه فداکاری و درك اجر آخرت متحمل این مشقتهای دنیویه شده است..

٩٧ ـ أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : نزل رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرّقاع تحت شجرة على شفير واد ، فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فرآه رجلٌ من المشركين والمسلمون قيام على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل فقال الرجل من المشركين لقومه : أنا أقتل محمّداً فجاء وشدّ على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف : ثمّ قال : من ينجيك منّي يا محمّد ؟ فقال: ربّي وربّك فنسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره : فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ السيف و جلس على صدره وقال : من ينجيك منّي ياغورث فقال: جودك و كرمك يا محمّد ، فتركه فقام و هو يقول : والله لأنت خيرٌ منّي وأكرم .

حديث شجاعت و کرم پیغمبر (ص)

٩٧ـ از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) در غزوه ذات الرقاع در لب یکرودخانه‌ای زیر درختی بود و سیلی آمد و میان او و یارانش جدائی انداخت مردی از مشرکین آن حضرت را تنها دید و در حالی که مسلمانان کنار رودخانه در انتظار بودند سیل پایان پذیرد و خود را به پیغمبر برسانند آن‌مرد از مشرکان بتیره خود گفت من محمد (ص) را می کشم و آمد و با شمشیر بپیغمبر حمله کرد و گفت یامحمد (ص) چه کسی تو را از من نجات میدهد؟

درپاسخ او فرمود : پروردگار من و پروردگار تو، جبرئیل او را از روی اسب برکند و به پشت بر زمین افتاد و رسولخدا (ص) برخواست و تیغ را برکشید و بروی سینه او نشست و فرمود : ای غورث کی تورا ازدست من نجات میدهد.

درپاسخ عرض کرد جود و کرم تو ای محمد، پیغمبر دست ازاو برداشت و اوهم بپاخواست و می گفت بخدا تو از من بهتری و کریمتری.

شرحـ از مجلسی ره ـ اینواقعه میان خاصه و عامه مشهوراست و واقدی در تفسیر قول خدا تعالی فرماید (١١ـ المائده) آیا کسانیکه گرویدید نعمت خدا را بر خود یادکنید آنگاه که یك مردمی آهنك نمودند بشما دست یابند و خدا دستشان را بازداشت ازشما و از خدا بپرهیزید و بایدبر خدا توکل کنند مؤمنان؛

آورده است که رسولخدا در منطقه ذی‌امر با بنی ذبیان و بنی محارب نبرد کرد آن‌ها بر سر کوهها پناهنده شدند ورسولخدا در جائیکه‌او را میدیدند فرود آمد و بقضای حاجت رفت وبارانش در گرفت و جامه‌اش تر شد آن را بدرختی آویخت و زیر آن خوابید و آن بیابانیها باو نگران بودند سرور آنان غورث‌بن حرث آمد وبا تیغ کشیده بر سر آن‌حضرت ایستاد و گفت ای محمد امروز چه کسی تو را از من رها میکندفرمود خدا. و جبرئیل بسینه او زد و شمشیر از دستش افتاد و رسولخدا (ص) آن را بر داشت و بر سینه او نشست و گفت امروز چه کسی تو را از من رها میکند؟ گفت کسی‌نیست من گواهم که خدا یکی‌است ومحمد رسولخدا است واین‌آیه‌نازل شد .

ابن شهرآشوب نظیرآن‌را از ثمالی روایت کرده است ودر آخرش افزوده که:

پس ازآنکه برگشت گفت من‌دیدم یك‌مرد بلندقد سپید اندامی بسینه من کوفت و دانستم که او فرشته خدااست.

۹۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد [وعليّ بن محمّد ، عن القاسم بن محمّد] عن سليمان بن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : إن قدرتم أن لاتعرفوا فافعلوا و ماعليك إن لم يثن النّاس عليك وماعليك أن تكون مذموماً عندالنّاس إذا كنت محموداً عندالله تبارك وتعالى ، إنّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول : «لاخير في الدّنيا إلاّ لأحد رجلين : رجل يزداد فيها كلّ يوم إحساناً ورجل يتدارك منيّته بالتوبة »وأنّى له بالتوبة فوالله أن لو سجد حتّى ينقطع عنقه ماقبل الله عزّ وجلّ منه عملاً إلاّ بولايتنا أهل البيت .

ألاومن عرف حقّنا أورجا الثواب بنا رضي بقوته نصف مدّ كلّ يوم و ما يستر به عورته وماأكنّ به رأسه وهم مع ذلك والله خائفون وجلون ودّوا أنّه حظّهم من الدّنيا و كذلك وصفهم الله عزّ وجلّ حيث يقول : «والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة» ماالّذي آتوا به ؟ آتوا والله بالطاعة مع المحبّة والولاية وهم في ذلك خائفون أن لايقبل منهم و ليس والله خوفهم خوف شكّ فيماهم فيه من إصابة الدّين ولكنّهم خافوا أن يكونوا مقصّرين في محبّتنا وطاعتنا .

ثمّ قال : إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل فانّ عليك في خروجك أن لاتغتاب ولا

☆(اندرز دینی)☆

۹۸ـ از حفص بن غیاث از امام صادق (ع) که فرمود: اگر توانید که معروف نشوید همین کار را بکنید، بر تو باکی نیست که مردم تو را ستایش نکنند و باز هم بر تو باکی نیست که پیش مردم نکوهیده باشی هرگاه نزد خدا تبارك وتعالی رو سفید و ستوده باشی راستی امیرالمؤمنین (ع) میفرمود: دنیا خوبی ندارد مگر برای دو مرد.

۱ـ مردیکه هر روزه یك کردار نیکی بیفزاید.

۲ـ مردیکه با توبه و بازگشت آماده مرك خود گردد، از کجا میتواند توبه کند بخدا سوگند اگر سجده کند تا گردنش را بر کند خدا عزوجل هیچ کرداری از او نپذیرد جز بولایت ماخانواده، هلا هر که حق ما را شناسد و امید ثواب بوسیله ما دارد بهمان شش هفت سیر خوراك روزانه و جامه‌ای که عورت اورا بپوشد و آنچه برای اوسرپوشی باشد خشنود است و هم آنان با این زندگی ترسان و هراسانند و دوست دارند که بهره آنها از دنیا همین باشد و خداعزوجل هم آنها را همچنین وصف کرده تا آنجا که میفرماید :

(۶۳ـ المؤمنون) و آن کسانیکه میدهند آنچه رادارند و بازهم دل آنها ترسان است ـ چه دارند بخدا وجدان فرمان بری و طاعت بهمراه دوستی و ولایت و آن ها با این حال ترسانند که مبادا از آنها پذیرفته نشود و بخدا که ترسشان ازراه شك و تردید در عقیده و مذهبی که دارند نیست ولی ترس دارند که مبادا دردوستی وطاعت ما کوتاه آمده باشند.

سپس فرمود: اگر توانی که از خانه‌ات بیرون‌نشوی همان رابکن زیرا در بیرون‌شدن از خانه

تكذب ولاتحسد ولا ترائي ولا تتصنّع ولا تداهن .

ثمّ قال : نعم صومعة المسلم بيته يكفّ فيه بصره ولسانه ونفسه و فـرجه ، إنّ من عرف نعمةالله بقلبه استوجب المزيد من الله عزّ وجلّ قبل أن يظهر شكرها على لسانه ومن ذهب يرى أنّ له على الآخر فضلاً فهو من المستكبرين ؛ فقلت له : إنّما يرى أنّ له عليه فضلاً بالعافية إذا رآه مرتكباً للمعاصي ؟ فقال : هيهات هيهات فلعلّه أن يكون قد غفر له ما أتى و أنت موقوفٌ محاسب أما تلوت قصّة سحرة موسى عليه السلام ثمّ قال : كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه ثمّ قال : إنّي لأرجو النجاة لمن عرف حقّنا من هذه الأُمّة إلّا لأحد ثلاثة : صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن .

ثمّ تلا : « قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله » ثمّ قال : ياحفص الحبّ أفضل من الخوف ، ثمّ قال : والله ما أحبّ الله من أحبّ الدّنيا ووالى غيرنا و من عرف حقّنا و أحبّنا فقد

بعهده داریکه غیبت نکنی، دروغ نگوئی، حسد نبری، خودنمائی نکنی وظاهر سازی نکنی و مداهنه و سستی دردینداری ازخود نشان ندهی.

سپس فرمود: خانه مؤمن چه خوب صومعه وعبادتگاه مخصوصی است برای او، دیده اش درآن از نگاه بدانچه بنانیست محفوظ است وهم زبان وجان وفرج او، راستی هر که نعمت خدا را بدل بفهمد از طرف خداوند عزوجل مستحق فزونی نعمت گردد پیش از آنکه زبان بشکر گشاید و هر که معتقد باشد که بر دیگری برتری دارد هم او ازمتکبرانست.

من باو گفتم: همانا نظرش اینستکه براو ازنظر عافیت وسلامت برتری دارد درصورتیکه بیند او مرتکب گناهان است ؟

درپاسخ فرمود هیهات هیهات شاید آنچه او گناه کرده آمرزیده شود وتو بازداشت شوی و به حسابت رسند آیاداستان جادوگران موسی (ع) را نخواندی؟ سپس فرمود بسا کسیکه مغروراست بدان چه خدا بوی انعام کرده است وبسا کسیکه درغفلت است برای پرده پوشی خدا ازوی و بسا کسیکه بمدح وستایش مردم ازاو فریب خورده است.

سپس فرمود: راستی من امیدوار نجاتم برای کسیکه از این امت حق ما را شناسد مگر برای سه کس:

۱ـ یارپادشاه ستمکار وناحق ۲ـ هواپرست ۳ـ آنکه آشکار نابکاری کند ، سپس خوانـد (۳۱ـ آل عمران) بگو اگر شماها خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شماها را دوست بدارد.

سپس فرمود: ای حفص، دوستی از ترس بهتراست سپس فرمود خدارا دوست ندارد هر که دنیارا دوست دارد و دنبال جز ما برود و هر که حق ما را شناسد و ما را دوست دارد خدا تبارك و تعالی را دوست داشته.

أحبّ الله تبارك وتعالى ، فبكى رجلٌ فقال : أتبكي؟ لو أنّ أهل السّماوات والأرض كلّهم اجتمعوا يتضرّعون إلى الله عزّ وجلّ أن ينجيك من النّار ويدخلك الجنّة لم يشفّعوا فيك [ثمّ إن كان لك قلبٌ حيّ لكنت أخوف النّاس لله عزّ وجلّ في تلك الحال] ثمّ قال له : ياحفص كن ذَنباً ولاتكن رأساً ، ياحفص قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من خاف الله كلّ لسانه .

ثمّ قال : بينا موسى بن عمران عليه السلام يعظ أصحابه إذ قام رجلٌ فشقّ قميصه فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: ياموسى! قل له : لاتشقّ قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك .

ثمّ قال: مرّ موسى بن عمران عليه السلام برجل من أصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على حاله فقال له موسى عليه السلام لو كانت حاجتك بيدي لقضيتها لك ، فأوحى الله عزّ و جلّ إليه: ياموسى لو سجد حتّى ينقطع عنقه ماقبلته حتّى يتحوّل عمّا أكره إلى ما اُحبّ .

((حديث رسول الله صلى الله عليه وآله))

٩٩- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وغيره ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما كان شيء أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يظلّ جائعاً خائفاً في الله .

مردی گریست امام فرمود: تو گریه میکنی؟! اگر همه اهل آسمانها وزمین جمع شوند بدرگاه خداعزوجل زاری کنند که تو ازدوزخ رها شوی و ببهشت روی شفاعت آنها درباره تو پذیرفته نباشد [سپس اگر دلت زنده باشد تو درآن حال از خداوند بیش از همه مردم بترسی] سپس باوفرمود ای حفص دنبال باش وسرورمباش .

ای حفص: رسولخدا (ص) فرمود: هر که ازخدا ترسد زبانش گنك است.

سپس فرمود: دراین میان که موسی بن عمران(ع) یاران خودرا پند میداد بناگاه مردی بسر خاست وپیراهنش راچاك زد وخداعزوجل وحی کرد که ای موسی بوی بگو پیرهن خودرا چاك مزن بلکه دلت را برایم باز کن (تا مرا بفهمی).

سپس فرمود: که موسی بن عمران بمردی ازیاران خود گذر کرد که اندرسجده حالی داشت و موسی بوی گفت اگر حاجتت بدست من میبود آن را بر آوردمی خدا باو وحی کرد ای موسی اگر سجده کند تا گردنش برآید از او نپذیرم تا ازآن وضعیکه من بدش دارم دیگر گونه گردد بوضعیکه خوش دارم.

حدیث رسولخدا (ص)

٩٩- ازامام صادق (ع) که فرمود: چیزی نزد رسولخدا (ص) خوشتر نبود ازاینکه روز بسر آورد گرسنه ودر بیم ازخداوند.

١٠٠ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وأبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبدالجبّار جميعاً ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن سعيد بن عمرو الجعفي ، عن محمّد بن مسلم قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل متّكئاً قال : وقد كان يبلغنا أنّ ذلك يكره فجعلت أنظر إليه فدعاني إلى طعامه فلمّا فرغ قال : يا محمّد لعلّك ترى أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله ما رأته عين وهو يأكل وهو متّكىء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ؟ قال : ثمّ ردّ على نفسه فقال : لا والله ما رأته عين يأكل وهو متّكىء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثمّ قال: يا محمّد لعلّك ترى أنّه شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه ، ثمّ ردّ على نفسه ثمّ قال: لا والله ما شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية منذ بعثه الله إلى أن قبضه ، أما إنّي لا أقول : إنّه كان لا يجد ، لقد كان يجيز الرّجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأكل لأكل .

ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الأرض ثلاث مرّات يخيّره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى ممّا أعدّ الله له يوم القيامة شيئاً فيختار التواضع لربّه جلّ وعزّ وما سئل شيئاً قطّ فيقول: لا، إن كان أعطى، وإن لم يكن قال : يكون، وما أعطى على الله شيئاً قطّ إلّا سلّم ذلك إليه حتّى أن كان ليعطي الرّجل الجنّة فيسلم الله ذلك له ، ثمّ تناولني بيده وقال: وإن كان صاحبكم

---

۱۰۰ ـ از محمدبن مسلم گوید: یکروز نزد امام‌باقر (ع) رفتم و آن حضرت تکیه‌زده بود وغذا میخورد وبما رسیده‌بود که‌این مکروهست ومن باو نگاه‌نگاه میکردم، مرا برخوراك خوددعوت کرد وچون دست کشید فرمود: ای‌محمد شایدتو درنظر داری‌که کسی رسولخدا (ص) راندیده‌است که‌تکیه کرده غذابخورد ازروزیکه خداوند اورا مبعوث کرد تا روزیکه جان اورا گرفت؟

گوید: سپس جواب خودرا داد وفرمود: نه‌بخدا هیچ‌چشمی اورا ندیده که تکیه کندوغذابخورد از آنگاه که خداوندش مبعوث کرد تاآنگاه که جانش‌را گرفت.

سپس‌فرمود: ای‌محمد شاید نظرتو این‌باشد که تاسه روز دنبال‌هم از نان گندم سیر خورده باشد؟ ازآنگاه که‌خداوند اورا مبعوث کرد تاآنگاه که جانش‌را گرفت؟ سپس جواب خودرا داد و فرمود: نه‌بخدا سه‌روز دنبال‌هم نان سیر نخورد از روزیکه خداوند او را مبعوث کرد تا روزی که جان اورا گرفت.

هلاکه من نگویم پیدانمیکرد هرآینه او بیك مرد تاصد شترجائزه‌می‌داد واگر میخواست بخورد میخورد وهرآینه جبرئیل همه کلیدهای گنجینه‌های زمین‌را برایش آورد وسه بار اورا اختیار پذیرش آنهاداد بی‌اینکه خداوند تبارك‌وتعالی ازآنچه روزرستاخیز برایش آماده کرده چیزی‌بکاهد واو تواضع‌وفروتنیرا برای رضای خداپرورد گارش جل‌وعز برگزید، هرگز چیزی ازاو خواسته‌نشد که‌بگوید، نه، اگربود بخشش میکرد واگرنبود می‌فرمود، خواهدبود، و هرگزچیزی برعهده خدا نمی‌داد جزاینکه خداآن‌را قبول‌داشت وبوی تسلیم‌میکرد تاآنجا که‌بکسی بهشت‌وعده می‌داد خدا

ليجلس جلسة العبد ويأكل أكلة العبد ويطعم النّاس خبزالبرّ واللّحم ويرجع إلى أهله فيأكل الخبز والزّيت وإن كان ليشتري القميص السنبلاني ثمّ يخيّر غلامه خيرهما، ثمّ يلبس الباقي فإذاجاز أصابعه قطعه وإذاجاز كعبه حذفه .

وما ورد عليه أمران قطّ كلاهما لله رضى إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولقد ولي الناس خمس سنين فماوضع آجرة على آجرة ولالبنة على لبنة ولاأقطع قطيعة ولا أورث بيضاء ولاحمراء إلّاسبعمائة درهم فضلت من عطاياه أرادأن يبتاع لأهله بهاخادماً وما أطاق أحدٌ عمله وإن كان عليّ بن الحسين عليهما السلام لينظر في الكتاب من كتب علي عليه السلام فيضرب به الأرض ويقول : من يطيق هذا ؟ .

١٠١ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان قال : حدّثني عليّ بن المغيرة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ جبرئيل عليه السلام أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فخيّره وأشار عليه بالتواضع وكان له ناصحاً، فكان رسول الله صلى الله عليه وآله يأكل أكلة العبد و يجلس جلسة العبد تواضعاً لله تبارك و تعالى ؛ ثمّ أتاه عند الموت بمفاتيح خزائن الدّنيا فقال: هذه مفاتيح خزائن الدنيا، بعث بها إليك ربّك ليكون لك ما أقلّت الأرض من غير أن

آن‌را قبول‌داشت و باو تسليم‌ميكرد، سپس مرا با دست‌خود پيش كشيد وفرمود:
وراستش اينستكه سرورشما (علي‌ع) هم‌چون بنده‌اى باتواضع مينشست و بمانند بنده‌اى غذاميخورد بمردم نان گندم و گوشت ميخورانيد و بخانه خود ميرفت و نان و زيت ميخورد ، راستش اينستكه پيراهن بلندميخريد و بهترش رابغلام خود مي‌داد و پست‌تر را مي‌پوشيد واگر آستينش از انگشتانش درمي گذشت آن‌را مي‌بريد واگر دامنش ازقوزِ پايش بلندتر بودآن راقيچي ميزد وهرگز دربرابر دو كار واقع‌نمي‌شد كه هردو پسندخدا بود جزآنكه هر كدام برتنش سخت‌تر بودآن‌را عمل ميكرد و هرآينه پنج‌سال روزگار برمردم مسلمان حكومت‌داشت ونه آجرى روى‌آجر گذاشت ونه خشتى روى‌خشتى ونه بكسى‌تيولى‌داد ونه پول نقره‌وطلائى بارث گذاشت جز ٧٠٠ درهم كه ازحقوق بيت‌المالش فزون آمده‌بود و ميخواست باآن براى خانواده اش خدمتكارى بخرد . كسى تاب‌كاركرداو رانداشت وراستش اينستكه علي‌بن الحسين(ع) دركتابى از كتب گزارشات كار علي(ع) نگاه‌ميكرد وآن‌را بزمين مياناخت ومي‌فرمود :
كي‌تاب وتواب اينرا دارد ؟

١٠١ـ علي‌بن مغيره باز گفت كه شنيدم امام صادق (ع) مي‌فرمود: جبرئيل نزدرسولخدا(ص) آمد و او رامخير كرد (ميان زندگى توانگرانه و درويشانه) و باو اشاره كرد كه تواضع‌پيشه‌سازدو براى اوخيرخواه بود وشيوه رسولخدا(ص) بود كه بمانند بنده‌اى ميخورد وبمانند بنده‌اى مي‌نشست ازتواضع براى رضاى‌خدا تبارك وتعالى.
سپس هنگام مرگ كليد هاى همه گنجهاى جهان را نزد او آورد و گفت اينها كليد هاى گنجهاى جهانست كه پروردگارت برايت فرستاده تا هر آنچه را زمين روى خود دارد ازآن تو

ينقصك شيئاً ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : في الرّفيق الأعلى .

۱۰۲ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عبدالمؤمن الأنصاريّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : عرضت عليّ بطحاء مكة ذهباً فقلت : يارب لا ولكن أشبع يوماً وأجوع يوماً فاذا شبعت حمدتك وشكرتك وإذا جعت دعوتك وذكرتك .

باشد بی اینکه چیزی از مقامت بکاهد رسولخدا (ص) فرمود:
یار مهربان فرازمند ما را بس.

شرح- و گویا شیخ سعدی از اینجا گرفته و گفته:

گر مخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی یار ما را و همه نعمت فردوس شما را

شرح- از مجلسی ره- قوله «فی الرفیق الاعلی» یعنی دوست دارم در رفیق اعلی باشم جزری گوید درحدیث دعا آمده است که مرا برفیق اعلی برسان، رفیق جمع پیمبرانند که دراعلا علیین نشیمن کنند و رفیق لفظی است بروزن فعیل و معنی جمع دارد چون صدیق و خلیط که بمفرد و جمع اطلاق می شوند و از این باره است قول خدا تعالی و «حسن اولئك رفیقا» چه خوب رفیقانی باشند آنان.

و گفته‌اند که معنی «الحقنی بالرفیق الاعلی» اینست که مرا بخدا تعالی رسان، گویند ، خدا رفیق است یعنی بینده‌های خود مهربانست و باین معنا است حدیث عائشه گوید شنیدم آنحضرت هنگام مرگش میفرمود: «بل الرفیق الاعلی» و این برای آن بود که مخیر شد میان ماندن در دنیا و آنچه نزد خدا است و برگزید آنچه را نزد خدا است.

۱۰۲- امام صادق (ع) فرمود : رسولخدا (ع) فرموده است وادی بطحاء مکه را طلا بمن عرضه کردند گفتم پروردگارا، نه، ولی یك روز سیر باشم و یك روز گرسنه و هر گاه سیر شوم تو را سپاسگزارم و شکر کنم و هر گاه گرسنه باشم تو را بخوانم و تو را یاد کنم.

(حديث عيسى ابن مريم عليه السلام)

۱۰۳ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط عنهم عليهم السلام قال : فيما وعظ الله عزّ وجلّ به عيسى عليه السلام :

ياعيسى أنا ربّك وربّ آبائك ، اسمي واحد وأنا الأحد المتفرّد بخلق كلّ شيء ، وكلّ شيء من صنعي وكلّ إليّ راجعون .

ياعيسى أنت المسيح بأمري وأنت تخلق من الطين كهيئة الطير باذني وأنت تحيي الموتى بكلامي فكن إليّ راغباً ومنّي راهباً ولن تجد منّي ملجأ إلّا إليّ .

ياعيسى اُوصيك وصيّة المتحنّن عليك بالرّحمة حتّى حقّت لك منّي الولاية بتحرّيك منّي المسرّة ، فبوركت كبيراً وبوركت صغيراً حيث ما كنت ، أشهد أنّك عبدي ، ابن أمتي . أنزلني من نفسك كهمّك واجعل ذكري لمعادك وتقرّب إليّ بالنّوافل وتوكّل عليّ أكفك ولا توكّل على غيري فأخذلك .

ياعيسى اصبر على البلاء وارض بالقضاء ، وكن كمسرّتي فيك فإنّ مسرّتي أن اُطاع فلا اُعصى .

حديث عيسى بن مريم

۱۰۳ـ از علی بن اسباط از آنان (ع) فرمود از پندها که خدا عزوجل به عیسی (ع) داد این است :

ای عیسی منم پروردگارت و پروردگار پدرانت نامم یگانه است و من خود یکی هستم ودر آفرینش هر چیزی تنها هستم و همه چیز ساخت منست و همه بمن باز گردند:

ای عیسی تو بفرمان من مسیح شدی و تو باجازه من مرغ را از خاك آفرینی و توئی که مرده ها را زنده میکنی با سخن من تو بمن دل بده و از من بیمناك باش تو پناهی از من نیابی جز من خودم.

ای عیسی من بمانند یك دل مهربان و خیرخواه بتو سفارش میکنم تا دوستیم برایم سزد و شادیم را دنبال کنی تو در سالخوردگی مبارك باشی و در خردسالی مبارك بودی هر جا بودی من گواهم که تو بنده من و کنیز زاده من هستی مرا از خویش بمنزله مهمات خود مقرر دار ومرا برای معاد خود یاد کن و بانجام نوافل بمن تقرب‌جوی و برمن توکل کن تا تو را کفایت کنم‌وبرجز من توکل‌مکن تامن ازیاری تودست بازدارم.

ای عیسی ببلا شکیباباش و بقضا خشنود باش و شادی مرا در خود بجو زیرا شادیم اینست که اطاعت شوم و نافرمانی نشوم.

ياعيسى أحي ذكري بلسانك وليكن ودّي في قلبك .

ياعيسى تيقّظ في ساعات الغفلة واحكم لي لطيف الحكمة .

ياعيسى كن راغباً راهباً وأمت قلبك بالخشية .

ياعيسى راع الّليل لتحرّي مسرّتي واظمأ نهارك ليوم حاجتك عندي .

ياعيسى نافس في الخير جهدك تعرف بالخير حيثما توجّهت .

ياعيسى احكم في عبادي بنصحي وقم فيهم بعدلي ؛ فقد أنزلت عليك شفاء لما في الصّدور من مرض الشيطان .

ياعيسى لاتكن جليساً لكلّ مفتون .

ياعيسى حقّاً أقول : ما آمنت بي خليقةٌ إلّا خشعت لي ولا خشعت لي إلّا رجت ثوابي فأشهد أنّها آمنة من عقابي مالم تبدّل أو تغيّر سنّتي .

ياعيسى ابن البكر البتول؛ ابك على نفسك بكاء من ودّع الأهل وقلى الدّنيا وتركها لأهلها وصارت رغبته فيما عند إلهه .

ياعيسى كن مع ذلك تلين الكلام وتفشي السلام ، يقظان إذا نامت عيون الأبرار ، حذراً

ای عیسی زبانت را به‌یاد من زنده دار (یادم را با زبانت زنده دار) و بـاید دوستی من در دلت باشد.

ای‌عیسی درساعات غفلت بیدارباش و بدقت‌حکمت برمن قضاوت کن.

ای‌عیسی راغب وراهب باش ودلت‌را باترس رام خود کن.

ای عیسی در شب بـه دنبال تحصیل شادیم باش و روز را روزه دار و لب تشنه بسر آوربرای روز نیازت بمن.

ای عیسی تا توانی در کار خیر رقابت کن تاهر جا روی آوری تو رااهل خیر شناسند.

ای‌عیسی درمیان‌بنده‌هایم باندرزمن‌قضاوت کن‌وبعدالت من‌قیام کن‌من بتو نازل کردم آنچه‌درمان درد سینه‌ها است از بیماری شیطانی.

ای‌عیسی همنشین فریبخورده‌ها مشو (یعنی دنیاپرستان)

ای‌عیسی درست گویم هیچ آفریده بمن ایمان‌نیاورد جزاینکه برای‌من‌خاشع شودو کسی‌برای من‌خاشع نباشد جز اینکه امیدوار بثواب منست ومن گواهم که از کیفر وعذابم درامانست تاآن که سنت مرا تبدیل وتغییر ندهد.

ای‌عیسی ای‌زاده‌بکربتول برخود گریه کن‌بمانند کسیکه با خاندانش برای همیشه‌وداع‌می کند و دنیا را دشمن دارد و آن را باهلش وا می گذارد و همه شوقش بسوی آنچه است که نزد خـدا معبود او است.

ای عیسی با این حال سخن بملایمت و نرمی بگو و سلام رافاش و آشکار ادا کن؛ بیدار باش

للمعاد، والزلازل الشداد، وأهوال يوم القيامة حيث لاينفع أهلٌ ولاولد ولامال.

ياعيسى اكحل عينك بميل الحزن إذاضحك البطّالون.

ياعيسى كن خاشعاً صابراً، فطوبى لك إن نالك ماوعد الصّابرون.

ياعيسى رح من الدُّنيا يوماًفيوماً، وذق لماقد ذهب طعمه، فحقّاً أقول: ماأنت إلاّ بساعتك ويومك، فرح من الدُّنيا ببلغة وليكفك الخشن الجشب فقد رأيت إلى ماتصير ومكتوب ماأخذت وكيف أتلفت.

ياعيسى إنّك مسؤول فارحم الضعيف كرحمتي إيّاك ولاتقهر اليتيم.

ياعيسى ابك على نفسك في الخلوات وانقل قدميك إلى مواقيت الصلوات وأسمعني لذاذة نطقك بذكري فانّ صنيعي إليك حسن.

ياعيسى كم من اُمّة قدأهلكتها بسالف ذنوب قد عصمتك منها.

ياعيسى ارفق بالضعيف وارفع طرفك الكليل إلى السّماء و ادعني منك فانّي منك قريبٌ ولا تدعني إلاّ متضرّعاً إليّ وهمّك همّاًواحداً فانّك متى تدعني كذلك اُجبك.

آن گاه که دیده نیکان هم در خوابست از ترس معاد و زمین لرزه‌های سخت‌وهراسهای روزرستاخیز آن جا که نه خانواده سود بخشد و نه فرزندو نه دارائی.

ای‌عیسی وقتی بیعارها میخندند تو سرمه غم در دیده بکش.

ای عیسی خاشع و صابر باش که خوشا بر تو اگر بتو رسد آنچه بصابران وعده شده‌است.

ای عیسی روز بروزرخت از دنیا بکش‌وبیرون‌برو(یعنی‌باید هرروز گامی‌بسوی آخرت‌نهی‌وباید در برابر از علاقه دنیوی خود هم بکاهی) و آنچه بیمزه است بچش (یعنی دل مبند بدنیا) من درست بگویم که تو همان موجود ساعت و روز خودی دنیا را با یك لقمه نانی بگذران وبهمان‌زبر و کلفت اکتفاء کن تو میدانی‌بکجا میروی و هرچه از این دنیا بگیری بحساب تو نوشته‌شودومنظور شود که درکجا تلف کردی و بمصرف رسانیدی.

ای عیسی راستی تو مسئولی، بناتوان رحم کن چونان که من بتو رحم کنم، ویتیم‌رامرنجان.

ای عیسی در خلوت بر خود گریه کن و بنمازگاه گام بردار و گفتار خودترا بذکرم‌شیرین کن و بمن بشنوان زیرا با تو خوب کرده‌ام.

ای عیسی بسا امتی را که به گناهان گذشته اش هلاك کردم و تو را از آن گناهان نگهداری کردم.

ای عیسی با ناتوان نرمش کن و دیده کم بینت را بآسمان بر آور و مرا بخوان که من‌بتو نزدیکم، مرا جز بازاری و لابه مخوان و یك دل باش که هر گاه چنین مرا بخوانی تو را اجابت کنم.

ياعيسى إنّي لم أرض بالدُّنيا ثواباً لمن كان قبلك ولاعقاباً لمن انتقمت منه .

ياعيسى إنّك تفنى وأنا أبقى ومنّي رزقك وعندي ميقات أجلك وإليَّ إيابك وعليَّ حسابك فسلني ولاتسأل غيري، فيحسن منك الدُّعاء ومنّي الاجابة .

ياعيسى ماأكثر البشر وأقلَّ عدد من صبر ، الأشجار كثيرة وطيّبها قليل ؛ فلا يغرَّنّك حسن شجرة حتّى تذوق ثمرها .

ياعيسى لايغرَّنّك المتمرَّد عليَّ بالعصيان: يأكل رزقي ويعبد غيري ثمّ يدعوني عند الكرب فاُجيبه ثمّ يرجع إلى ما كان عليه فعليّ يتمرَّد أم بسخطي يتعرَّض ؟ فبي حلفت لآخذنّه أخذة ليس له منها منجا ولادوني ملجأ ، أين يهرب من سمائي وأرضي .

ياعيسى قل لظلمة بني إسرائيل لاتدعوني والسحت تحت أحضانكم والأصنام في بيوتكم فانّي آليت أن اُجيب من دعاني وأن أجعل إجابتي إيّاهم لعناً عليهم حتّى يتفرَّقوا .

ای عیسی من دنیا را پاداش کسانیکه پیش از تو بودند نپسندیدم و نه کیفر کسانیکه از آن ها انتقام خواهم.

ای عیسی تو میروی و من میمانم، روزیت با منست و وقت مرگت پیش من، بدرگاه من بر گشت داری و حسابت دامن میکشم، از من بخواه و از جز من مخواه تا خواست تو بجا و نیکو باشد و اجابت مرا جلب کند .

ای عیسی چه اندازه بشر بسیار است و شماره صابران کم، درختها فراوانند و خوب آن‌ها کم هستند، زیبائی درخت نفریبد تا میوه آن را بچشی.

ای عیسی آنکه بنافرمانی من تمرد میکند تو را نفریبد او روزی مرا میخورد ودیگری را می پرستد و باز هم هنگام گرفتاری مرا میخواند و من او را اجابت میکنم و باز هم بر می گردد بدان شیوه ناستوده‌ایکه داشت آیا بر من تمرد مینماید یا خشم مرا می‌جوید؟ بذاتم سوگند که او را چنان سختگیرم که رهائی نداشته باشد و در برابر من پناهگاهی نیابد، ازآسمان و زمین من او بکجا تواند گریخت ؟

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید با اینکه حرام در دامن دارید و بتها در میان خانه که من سوگند خوردم هر که مرا بخواند او را اجابت کنم و اجابت اینان اینستکه بر آن‌ها لعن فرستم تا از مجلس دعای خود پراکنده شوند.

شرح ــ از مجلسی ره «و الاصنام فی بیوتکم» شاید مقصود از بت اشرفی و ریال و نقره است و ذخیره‌ها که در خانه انباشته بودند و حقوق آن را نمی دادند و فرمان خدا را در باره آن اجراء نمیکردند و گویا آن‌هارا میپرستیدند چنانچه در روایت آمده است که ملعون است آنکه اشرفی و پول نقره را بپرستد .

قوله «و أجعل اجابتی ایاهم لعناعلیهم» یعنی اجابت من برای ستمکاران نسبت بآنچه‌ازامردنیا

یاعیسی کم أُطیل النظر وأُحسن الطلب والقوم في غفلة لایرجعون؟ تخرج الكلمة من أفواههم، لاتعيها قلوبهم، يتعرّضون لمقتي ويتحبّبون بقربي إلى المؤمنين.

یاعیسی لیكن لسانك في السرّ والعلانية واحداً و كذلك فليكن قلبك و بصرك واطو قلبك ولسانك عن المحارم و كفّ بصرك عمّا لاخير فيه فكم من ناظر نظرة قدزرعت في قلبه شهوة ووردت به موارد حياض الهلكة.

یاعیسی كن رحيماً مترحّماً و كن كما تشاء أن يكون العباد لك وأكثر ذكر[ك] الموت ومفارقة الأهلين ولاتله فانّ اللّهو يفسد صاحبه ولاتغفل فانّ الغافل منّي بعيد واذكرني بالصالحات حتّى أذكرك.

یاعیسی تب إليّ بعد الذّنب وذكّر بي الأوّابين وآمن بي وتقرّب بي إلى المؤمنين ومرهم يدعوني معك وإيّاك ودعوة المظلوم فانّي آليت على نفسي أن أفتح لها باباً من السماء بالقبول وأن أُجيبه ولو بعد حين.

یاعیسی اعلم أنّ صاحب السوء يعدي وقرين السوء يردي، واعلم من تقارن واختر لنفسك إخواناً من المؤمنين.

طلبند سبب دوری آن ها است از رحمت من و سبب اینستکه آن‌ها را غافلگیر کنم و این خود مایه فزایش سرکشی آن‌ها گردد.

دنباله حدیث ۱۰۳ -

ای عیسی تا چند من همی بپایم و خوش بخواهم و آن مردم در غفلت بمانندو رو برنگردانند سخن از دهانشان بر آید و در دلشان نپاید بخشم من اندر شوند و نزدیکی مرا بمؤمنان خوش‌دارند

ای عیسی باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و دلو دیده‌ات هم چنین باشد، دل وزبانت را از حرام در پیچ و دیده را از آنچه‌خوبی‌دارد باز دار بسا بیننده که‌ازیکنگاه تخم شهوت در دلش کشته شده و او را بپرتگاه نابودی کشانده.

ای عیسی دل رحم و مهرورز باش و چنان باش که میخواهی بنده‌های خدا برای تو باشند، بسیار یاد مرگ کن و جدائی خویشان در خاطر آور، ببازی دل مبند که بازی صاحب خود را تباه کند وغفلت مورز که غافل از من دوراست ومرا به‌کارهای شایسته یاد کن تا تورا یاد کنم.

ای عیسی بمن باز گرد پس از گناه و به یاد آور بخاطر من آن‌ها راکه بسیار توبه کارند وبمن ایمان دار و بخاطر من بمؤمنان نزدیك باش و بفرمایشان تا بهمراهت مرا بخوانند، بپرهیز از نفرین ستمرسیده زیرا من بخود سوگند یاد کردم یك در آسمان‌را برای اجابت او بروی گشاده بگذارم واجابت کنم گرچه پس از مدتی باشد.

ای عیسی بدانکه یاربد سرایت کندو همنشین بد نابودی آرد بپابا که همنشین می‌شوی‌وبرای خود برادران و دوستان مؤمن برگزین.

ياعيسى تب إليّ فانّي لايتعاظمني ذنب أن أغفره وأنا أرحم الرّاحمين، اعمل لنفسك في مهلة من أجلك قبل أن لايعمل لها غيرك واعبدني ليوم كألف سنة ممّاتعدّون فيه أجزي بالحسنة أضعافها وإنّ السيئة توبق صاحبها فامهد لنفسك في مهلة ونافس في العمل الصّالح، فكم من مجلس قد نهض أهله وهم مجارون من النّار.

ياعيسى ازهد في الفاني المنقطع وطأرسوم منازل من كان قبلك فادعهم وناجهم هل تحسّ منهم من أحد وخذموعظتك منهم، واعلم أنّك ستلحقهم في اللاّحقين.

ياعيسى قل لمن تمرّد عليّ بالعصيان وعمل بالادّهان ليتوقّع عقوبتي وينتظر إهلاكي إيّاه سيصطلم مع الهالكين. طوبى لك يابن مريم، ثمّ طوبى لك إن أخذت بأدب إلهك الذي يتحنّن عليك ترحّماً و بدأك بالنّعم منه تكرّماً و كان لك في الشّدائد. لاتعصه ياعيسى فانّه لايحلّ لك عصيانه قد عهدت إليك كماعهدت إلى من كان قبلك وأنا على ذلك من الشاهدين.

ياعيسى ماأكرمت خليقة بمثل ديني ولاأنعمت عليها بمثل رحمتي

ياعيسى اغسل بالماء منك ماظهر، وداو بالحسنات منك مابطن فانّك إليّ راجع.

ای عیسی بمن باز گرد و بدرگاهم توبه آور زیرا بر من بزرگ نیاید که گناهیرا بیامرزم با اینکه من ارحم الراحمین هستم، برای خود تا مهلت از عمرداری کار کن پیش از آنکه‌دیگری به کارت نیاید و کردارت نیفزاید مرا بپرست برای روزیکه بمانند هزار سالست از آنچه شماره کنید که در آن‌روز حسنه را چند برابر پاداش دهم و راستی که سیئه در آن روزصاحب خود را گرفتار کند، برای‌خود در دوران مهلت آمادگی فراهم ساز و در کار خوب رقابت کن چه بسا مجلسیکه اهل‌آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند.

ای عیسی در این جهان فانی بی‌دنباله بیرغبت باش و گام نه بر منزل آن ها که پیش از تو زیسته اند و رفته اند و آن ها را بخوان و با آن ها راز گو آیا از احدی از آنان احساسی بکنی؟ تو پند خود را از آن ها بر گیر و بدانکه تو هم بزودی بهمراه کاروانی‌بدانهاخواهی‌رسید

ای عیسی بهر آنکه بنافرمانی من تمرد کند و بمداهنه و سستی گراید بگو باید توقع کیفر مرا دارد و انتظار نابود کردن مرا کشد او بزودی با هالکان ربوده می‌شود، خوشا بر تو‌ای‌زاده مریم و باز هم خوشا بر تو اگر تربیت معبود خود را بپذیریکه از مهرورزی برتو ترحم می‌آورد و از کرم‌خود بتو نعمت بخشی آغازد ودرسختیها یادآور تواست.

ای عیسی نافرمانی او را مکن‌زیرا نافرمانیش برایت روانیست،من بتوسفارش کردم چنانچه بکسانیکه پیش ازتو بودند سفارش کردم ومن خود بر آن از گواهانم.

ای عیسی هیچ‌آفریده‌را بمانند نعمت دینم گرامی نداشتم (که بوی ارزانی‌داشتم) ونعمتی چون مهر خودم‌بوی ندادم. ای‌عیسی برون خودرا باآب بشوی وآنچه دردرون داری باکردار نیک پاك کن زیرا تو بدرگاه من خواهی بر گشت.

یاعیسی أعطیتك ماأنعمت بهٖ علیك فیضاً من غیر تكدیر وطلبت منك قرضاً لنفسك فبخلت به علیها لتكون من الهالكین .

یاعیسی تزیّن بالدّین وحبّ المساكین وامش علی الأرض هوناً وصلّ علی البقاع فكلّها طاهر .

یاعیسی شمّر فكلّ ماهو آت قریب واقرأ كتابي وأنت طاهر وأسمعني منك صوتاً حزیناً .

یاعیسی لاخیر في لذاذة لاتدوم و عیش من صاحبه یزول ، یاابن مریم لورأت عینك ما أعددت لأولیائي الصالحین ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقاً إلیه ، فلیس كدار الآخرة دار تجاور فیها الطیّبون ویدخل علیهم فیها الملائكة المقرّبون وهم ممّا یأتي یوم القیامة من أهوالها آمنون ، دار لایتغیّر فیها النعیم ولایزول عن أهلها . یاابن مریم نافس فیها مع المتنافسین فانّها اُمنیّة المتمنّین ، حسنة المنظر ، طوبی لك یاابن مریم إن كنت لها من العاملین مع آبائك آدم وإبراهیم ، في جنّات ونعیم ، لاتبغي بها بدلاً ولاتحویلاً كذلك أفعل بالمتّقین .

یا عیسی اهرب إليّ مع من یهرب من نار ذات لهب ونار ذات أغلال وأنكال لایدخلها روح

ای عیسی آنچه بتو دادم انعامی است شایان وبی کدورت و ازتو وامی خواستمکه برای خودت پس انداز باشد وتو از آن دریغ کردی تا ازهالکان باشی.

ای عیسی خودرا بدینداری ودوستی مستمندان بیارای وبرروی زمین آرام راه برو وبر هر تیکه زمین نماز گذار زیرا همه آن ها پاك هستند.

ای عیسی دامن برچین و آماده شو که هر آنچه آمدنی است نزدیك باشد و کتاب مرا برخوان بااینکه پاك باشی و آواز اندوه گین خودرا بمن بشنوان.

ای عیسی لذتیکه نپاید دلبستن را نشاید وزندگی که برافتد خوب ودلنشین نیفتد، ای زاده مریم اگر دیده تو بیند آنچه را برای اولیاء خوب و شایسته ام آماده کردم دلت آب شود و جانت از شوق بدان در تن نگنجد و بدر آید ، چون خانه آخرت خانه ای نیست، در آن جا پاکان همسایه یکدیگرند و فرشته های مقرب بر آنها در آیند و آنان باشند که روز رستا خیز از هراس ها آسوده اند.

خانه ایستکه نعمت آن دیگر گون نگردد و از دست نعمتخواران بدر نرود، ای زاده مریم بخاطر آن باهمگنان رقابت کن زیرا آن نهایت آرمان آرزوداران است. زیبامنظر است . خوشا بر تو ای زاده مریم اگر برای آن کار کنی بهمراه کسانی که برای آن کار کردند بهمراه پدرانت آدم وابراهیم در جنات نعیم بباشی وبجای آن بدلی نخواهی و از آن نقل مکان نجوئی و هم چنین میکنم با پرهیزکاران .

ای عیسی بگریز با هر که گریزد از آتش شرر بار و از دوزخ پر از کند و زنجیر، نه هرگز

ولايخرج منها غمّ أبداً ، قطع كقطع اللّيل المظلم من ينج منها يفوزون ينجومنها من كان من الهالكين ، هي دارالجبّارين والعتاة الظالمين. و كلّ فظّ غليظ و كلّ مختال فخور .

ياعيسى بئست الدّارلمن ركن إليها وبئس القرار دارالظالمين إنّـي اُحذّرك نفسک فكن بي خبيراً .

ياعيسى كن حيث ما كنت مراقباًلي واشهد على أنّي خلقتک وأنت عبدي وأنّي صوّرتک وإلى الأرض أهبطتك .

ياعيسى لايصلح لسانان في فم واحد ولاقلبان في صدر واحد و كذلك الأذهان .

ياعيسى لاتستيقظنّ عاصياً ولاتستنبهنّ لاهياً وأفطم نفسک عن الشهوات الموبقات و كلّ شهوة تباعدك منّي فاهجرها ، واعلم أنّک منّي بمكان الرّسول الأمين فكن منّي على حذر و اعلم أنّ دنياك مؤدّيتک إليّ وأنّي آخذك بعلمي فكن ذليل النّفس عند ذكري ، خاشع القلب حين تذكرني ، يقظاناعندنوم الغافلين .

ياعيسى هذه نصيحتي إيّاك وموعظتي لک فخذهامنّي وإنّي ربّ العالمين .

نسیم خوش در آن در آید و نه غمی از آن بر آید چون تیکه های شب تـار است ، هر که از آن نجات یابد کامیاب است و هر گز از آن نجات نیابد کسیکه از هالکان است آن است خانه زور گویان و سر کشان ستمکار و هرسخت روی سخت‌دل و هرمتکبریکه بخودمینازد.

ای عیسی بدخانه‌ایست آن برای کسیکه بدان اعتماد کرده‌است و چه‌بدقرار گاهی‌است‌خانه ستم‌کاران براستی‌من تورا ازخودت برحذر میدارم تابمن آگاه‌باشی.

ای‌عیسی درهرجا باشی مرادرنظرداشته‌باش و برای من گواه‌باشکه من تورا آفریدم وتوبنده من‌هستی وبدانکه من تورا صورت کشیدم وبزمین فرود آوردم.

ای عیسی دو زبان یك دهان را نشایند و دو دل در یك‌قفسه سینه نگنجنـدو همچنین‌باشند خاطر ها .

ای عیسی هیچ نافرمانیرا بیدار مکن و بر سر گناه میاور (در حال نافرمانی هشدار مده و بیدار مکن خل) و هیچ بازیگر را آگاه مساز تا بیشتر بازی کند (در حال بازی کسیرا آگاه‌مکن خل) خود را از پستان شهوتها ببر که هلاك کننده‌اند هر شهوتیکه تورا ازمن دورسازد و بدانکه تو نسبت بمن مقام يك‌رسول امين‌را داری ازمن‌درحذرباش.

وبدانکه‌دنیای تواث‌سرانجام‌بمنت‌خواهد کشانیدو من درعلم خود تورا مأخوذ خواهم‌داشت تو وقتی مرایاد کنی خود را خوار شمار وچون مرابزبان آری دردل خود از من بیم دار تو هنگام خواب‌غافلان بیدار باش .

ای عیسی اینست اندرز من بتو وپند من برایت ،آن رادریاب وبراستی‌من پروردگار جهانیانم.

يا عيسى إذا صبر عبدي في جنبي كان ثواب عمله عليّ و كنت عنده حين يدعوني و كفا بي منتقماً ممّن عصاني ، أين يهرب منّي الظالمون .

يا عيسى أطب الكلام و كن حيثما كنت عالماً متعلّماً .

يا عيسى أفض بالحسنات إليّ حتّى يكون لك ذكرها عندي وتمسّك بوصيّتي فانّ فيها شفاء للقلوب .

يا عيسى لا تأمن إذا مكرت مكري ولا تنس عند خلوات الدنيا ذكري .

يا عيسى حاسب نفسك بالرّجوع إليّ حتّى تتنجّز ثواب ما عمله العاملون اُولئك يؤتون أجرهم وأنا خير المؤتين .

يا عيسى كنت خلقاً بكلامي ، ولدتك مريم بأمري المرسل إليها روحي جبرئيل الأمين من ملائكتي حتّى قمت على الأرض حيّاً تمشي ، كلّ ذلك في سابق علمي .

يا عيسى زكريّا بمنزلة أبيك و كفيل اُمّك إذ يدخل عليها المحراب فيجد عندها رزقاً و نظيرك يحيى من خلقي وهبته لاُمّه بعد الكبر من غير قوّة بها أردت بذلك أن يظهر لها سلطاني و يظهر فيك قدرتي ، أحبّكم إليّ أطوعكم لي وأشدّكم خوفاً منّي .

ای عیسی هرگاه بنده‌ام در کنار من وبطرفداری من شکیبائی کند مزد کرداراو با من باشد وهرگاه مرا بخواند من نزد اوباشم وبس استکه من از کسیکه نافرمانیم کندانتقام کشم ستمکاران ازدست من کجا گریزند؟

ای‌عیسی شیرین‌سخن باش وهرجا باشی داناودانشجو باش.

ای‌عیسی حسنات‌را بدرگاه‌من روان کن وبخاطر من انجام‌ده تاتو درنزد من نامبرده شوی و بسفارش‌من بچسب‌زیرادرآنست درمان‌دلها.

ای عیسی چون مکر کردی از مکرم آسوده مباش و در خلوتهای جهان یادم‌رافراموش‌مکن

ای‌عیسی خودرا ببرگشت بدرگاهم محاسبه کن تادریافت کنی ثواب آنانکه کارگران مننند ، آنان دوبار مزد خودرا بگیرند ومن بهترین مزدبدهانم.

ای‌عیسی بگفته من‌پدید باش مریم‌تورا بفرمان منکه‌بوی گسیل‌شدوروحم‌رابدورسانیدزائیدو آن جبرئیل امین بود که از فرشته‌های من است تااینکه توبروی زمین یک‌فرد زنده‌ای بپاخاستی و راه رفتی همه اینها درسابقه علم من‌بود.

ای‌عیسی زکریا تورا چون پدریست پرستار ونگهدار مادر تواست آنگاه که در محراب برسر اومیرفت ومیدید در برابر او روزی فراهم‌است ویحیی بمانند تواست که منش‌آفریدم واو را بمادر پیر وسالخورده‌اش بخشیدم بی‌نیروئی که دراو بود من‌خواستم با این خلقت سلطنت خودم را بدو پدیدار کنم و بوجود تو قدرت نمائی کنم محبوب تر شماها نزد من فرمان بر شماها است وآنکه بیشتر ازمن ترسد.

ياعيسى تيقّظ ولاتيأس من روحي وسبّحني مع من يسبّحني وبطيّب الكلام فقدّسني .

ياعيسى كيف يكفر العبادبي ونواصيهم في قبضتي وتقلّبهم في أرضي؛ يجهلون نعمتي ويتولّون عدوّي و كذلك يهلك الكافرون .

ياعيسى إنّ الدّنيا سجن منتن الرّيح وحسن فيها ماقدترى ممّاقد تذابح عليه الجبّارون وإيّاك والدّنيا فكلّ نعيمها يزول ومانعيمها إلّاقليل .

ياعيسى ابغني عند وسادك تجدني وادعني و أنت لي محبّ فانّي أسمع السامعين أستجيب للدّاعين إذادعوني .

ياعيسى خفني وخوّف بي عبادي ؛ لعلّ المذنبين أن يمسكوا عمّاهم عاملون به فلايهلكوا إلّاوهم يعلمون .

ياعيسى ارهبني رهبتك من السبع والموت الذي أنت لاقيه فكلّ هذاأنا خلقته فايّاي فارهبون .

ياعيسى إنّ الملك لي وبيدي وأناالملك فان تطعني أدخلتك جنّتي في جوارالصّالحين .

ای عیسی بیدارباش وازرحمتم نومید مباش و مرا تسبیح گو باهر آنکه مرا تسبیح گوید و باسخن پاکیزه مرا تقدیس کن.

ای عیسی چگونه بنده‌هایم بمن کافر باشند و مهار آنها بدست منست ودرزمین بپهلو میگردند و رفت و آمد میکنند ، نعمت مرا نادیده گیرند و با دشمن من دوستی کنند وچنین باشد که کافران هلاك باشند.

ای عیسی راستی دنیا زندان گندوئی است وخوشی آن همان است که مینگری جباران برسر آن یکدیگر را سر میبرند بپرهیز از دنیا که همه نعمتش زائل است و نعمت فراوانش جز اندکی نیست

ای عیسی مرا درنزد بالش خودبجو تا همان‌جا بیابی وبا دل پرمهر مرا بخوان که من ازهمهٔ شنواها شنواترم و اجابت کنم برای دعاکنندگان هرگاه بدرگاهم دعا کنند .

ای عیسی از من بترس و بنده هایمرا از من بترسان شاید گنهکاران از آنچه کنند دست بساز دارند و آنان بهلاکت نرسند مگر دانسته (یعنی بوسیله انذار حجت بر آنها تمام میشود و دانسته بهلاکت‌میرسند).

ای عیسی برابر ترسندهٔ از یك درنده و ترس‌از مرك ناگزیر من بترس همه اینهارا من آفریدم تنها از من بترسید ؟

ای عیسی راستیکه سلطنت از منست و بدست منست ومنم پادشاه حقیقی اگرمرا اطاعت کنی تو را ببهشت برم ودر جوار نیکان باشی.

یاعیسی إنّي إذاغضبت عليك لم ينفعك رضى من رضي عنك و إن رضيت عنك لم يضرّك غضب المغضبين .

یاعیسی اذكرني فينفسك أذكرك في نفسي واذكرني في ملائك أذكرك في ملاء خير من ملاءالآدميّين .

یاعیسی ادعني دعاء الغريق الحزين الذي ليس له مغيث .

یاعیسی لاتحلف بي كاذباً فيهتزّ عرشي غضباً ، الدّنيا قصيرة العمر،طويلة الأمل وعندي دارخيرممّا تجمعون .

یاعیسی كيف أنتم صانعون إذا أخرجت لكم كتاباً ينطق بالحقّ وأنتم تشهدون بسرائرقد كتمتموها وأعمال كنتم بها عاملين .

یاعیسی قل لظلمة بني إسرائيل غسلتم وجوهكم ودنّستم قلوبكم ، أبي تغترّون أم عليّ تجترئون، تطيبون بالطيب لأهل الدّنيا وأجوافكم عندي بمنزلة الجيف المنتنة كأنّكم أقوام ميّتون .

یاعیسی قل لهم : قلّموا أظفاركم من كسب الحرام وأصمّوا أسماعكم عن ذكرالخنا و أقبلوا عليّ بقلوبكم فانّي لست اُريد صوركم .

ای عیسی چون من برتو خشم گیرم خشنودی هر که ازتو خشنود باشد تو را سود ندهد و اگر من ازتو خشنود باشم خشم همه خشمنده‌هایت زیان ندارد.

ای عیسی در پیش خود مرایاد کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان جمعم نام ببر تا در میان جمعی تو را نام برم که ازجمع آدمیان بهترباشند ؟

ای عیسی‌مرا بخوان بمانند خواندن غریق اندوه‌گین که داد رسی ندارد .

ای‌عیسی بمن بدروغ سوگندمخور تاعرشم از خشم بلرزد، دنیا کوتاه مدت ودراز آرزو است ونزد من یك‌خانه است بهتر ازآنچه شما فراهم کنید و گرد آورید.

ای عیسی شما ها چه خواهید کرد هرگاه من برای شما نامه عملی بیرون آورم که بد رستی گویا است و شما خودتان گواهی دهید برازهای درون خود که نهان میداشتید و کردار ها که شما میکردید.

ای‌عیسی‌بستمکاران بنی‌اسرائیل بگو چهره‌های خود را میشوئیدو دلهای‌خودراچرکین‌میدارید آیا مرا فریب میدهید یا بمن‌دلیری میکنید؟ برای اهل دنیاعطر بخود میزنید و درونهای شمانزد من چون مردار گندیده و بدبو است گویا شما مردمی مرده‌اید .

ای عیسی بآنهابگو ناخن از کسب حرام بچینید و گرد آن مگردید واز ذکر دشنام وحرف بد کرباشید واز دل بمن رو کنید زیرا من همان صورتهای شمارا نمیخواهم.

يا عيسى افرح بالحسنة فانّها لي رضى ، و ابك على السيّئة فانّها شين و مالا تحبّ أن يصنع بك فلاتصنعه بغيرك وإن لطم خدّك الأيمن فأعطه الأيسر و تقرّب إليّ بالمودّة جهدك وأعرض عن الجاهلين .

يا عيسى ذلّ لأهل الحسنة وشاركهم فيها و كن عليهم شهيداً وقل لظلمة بني إسرائيل : يا أخدان السوء والجلساء عليه إن لم تنتهوا أمسخكم قردة و خنازير .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل : الحكمة تبكي فرقاً منّي وأنتم بالضحك تهجرون ، أتتكم براءتي أم لديكم أمانٌ من عذابي أم تعرّضون لعقوبتي ؟ فبي حلفت لأتر كنّكم مثلاً للغابرين .

ثمّ أُوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيّد المرسلين و حبيبي فهو أحمد صاحب الجمل الأحمر والوجه الأقمر ، المشرق بالنور ؛ الطاهر القلب ، الشديد البأس ، الحييّ المتكرّم ، فانّه رحمة للعالمين وسيّد ولد آدم يوم يلقاني ؛ أكرم السابقين عليّ وأقرب المرسلين منّي ، العربيّ الأمين ، الديّان بديني ، الصّابر في ذاتي ، المجاهد المشركين بيده عن ديني ، أن تخبر به بني إسرائيل وتأمرهم أن يصدّقوا به وأن يؤمنوا به وأن يتّبعوه وأن ينصروه .

ای عیسی بحسنه شاد باش که مرا پسند است و بر گناه گریه کن که زشت و بدنما است و آنچه را دوست نداری باتو بکنند با دیگران مکن و اگر کسی سیلی بگونه راستت زد گونه چپت را هم باو بده و به دوستی بمن نزدیکی جو تا توانی و از نادانها روی گردان.

ای عیسی برای خوشکرداران تواضع کن و با آنها در کردارشان شریك شو و گواه آنان باش و بستمکاران بنی اسرائیل بگو ای یاران بد کرداری و همنشینان بر آن اگر باز نایستید من شمارا بمیمون و خوك مسخ میکنم .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو حکمت از بیم من گریه و شماها با خنده یاوه سرائی کنید برات آزادی از من دریافتید؟ یا خط امان از عذاب من بدست شمااست؟ یا خود را دچار کیفر من خواهید ؟ بخودم سوگند شمارا یکنمونه عبرت سازم برای آینده ها.

پس از این بتو سفارش کنم ای زاده مریم بکر بتول بسید رسولان وحبیب خودم که او احمد است ودارای شتر سرخ مو و چهره ماه خواست، تابنده است بنور قرآن، پاك دل است و سخت نبرد، آزرمخو و کرامتجو است زیرا او رحمت جهانیان و سید آدمیزادگان است روزیکه مرا ملاقات کند گرامی ترین پیشتازان بدرگاه منست و نزدیکترین رسولان به آستان من ، عربی است و امین و دادبخش بدین درباره من شکیبا است و بدست خود از دینم در برابر مشرکان جهاد میکند، سفارش من اینستکه بنی اسرائیل گزارش و مژده آمدن اورا بدهی و بآنها فرمائی تا او را تصدیق کنند وباو بگروند و از او پیروی کنند و اورا یاری دهند.

قال عيسى عليه السلام : إلهي من هوحتّى اُرضيه؟ فلك الرضا قال : هو محمّد رسول الله إلى النّاس كافّة أقربهم منّي منزلة وأحضرهم شفاعة ، طوبى له من نبيّ وطوبى لاُمّته إن هم لقوني على سبيله ، يحمده أهل الأرض ويستغفر له أهل السّماء ، أمين ميمون طيّب مطيّب ، خير الباقين عندي، يكون في آخر الزّمان إذا خرج أرخت السماء عزاليها وأخرجت الأرض زهرتها حتّى يروا البركة واُبارك لهم فيما وضع يده عليه ، كثير الأزواج ؛ قليل الأولاد ، يسكن بكّة موضع أساس إبراهيم .

ياعيسى دينه الحنيفيّة وقبلته يمانيّة وهو من حزبي وأنا معه فطوبى له ثمّ طوبى له ؛ له الكوثر والمقام الأكبر في جنّات عدن يعيش أكرم من عاش و يقبض شهيداً ، له حوض أكبر من بكّة إلى مطلع الشمس من رحيق مختوم ، فيه آنية مثل نجوم السماء وأكواب مثل مدر الأرض عذب فيه من كلّ شراب وطعم كلّ ثمار في الجنّة، من شرب منه شربة لم يظمأ أبداً وذلك من قسمي له وتفضيلي إيّاه على فترة بينك وبينه يوافق سرّه علانيته وقوله فعله ، لا يأمر النّاس إلّا بما يبدأهم به ، دينه الجهاد في عسر و يسر تنقاد له البلاد و يخضع له صاحب الرّوم على دين

عيسى عرض كرد معبودا نامش چيست تامن رضاى او را فراهم سازم كه رضا از آن تو است ؛
ـ او محمد استكه رسولخدا است برهمه برهرمردم ، از همه بمن نزديكتر است و شفاعتش از همه پيشتر و پذيرا تر، خوشا بدو. چنان پيمبرى و خوشا بامت او اگر براه اوروند تا بمن برسند ، اهل زمين او را ستايند واهل آسمان براى او آمرزشخواهند.

امين است وبا ميمنت، پاك است و پاكيزه، و بهترين باقيماندگان است نزد من. درآخرالزمان است و چون برآيد آسمان دهانه گشايد وزمين شكوفه‌هاى خود را بيرون نمايد تا بركت رابينند و من برهرچه او دست نهد بركت دهم ، پر همسر است و كم فرزند ، نشيمن او در مكه استكه بنياد ابراهيم است.

اى عيسى دينش يگانه پرستى است و قبله‌اش يمانى سو ، و او از حزب منست و من بهمراه اويم؛ خوشا بر او و بازهم خوشا بر او، از آن او است كوثر و مقام اكبر، در جنات عدن زندگى كند ارجمندترين زنده‌ها و شهيد راه خدا جان دهد حوضى دارد كه بزرگتر است از مكه تا خورـ آيان پر از نوشابه‌اى سربسته و بى‌آلايش در آن جامها است چون اختران آسمان و تنگهاباندازه كلوخهاى روى زمين، خوشگوار است و هر نوشيدنى درآن است و مزه همه ميوه‌هاى بهشتيرا دارد هركه از آن يك شربتى نوشد هرگز تشنه نشود واين براى قسمتى استكه من باودادم وتفضيلى كه براونهادم بخاطراينكه مدتى پس‌ازتومبعوث شود.

نهانش باعيانش موافق‌است وگفتارش باكردارش بمردم نفرمايد جزآنچه بدان‌آغازد ، دينش جهاد و مبارزه است در دشوارى و هموارى، همه كشورهايش زير فرمان آيند و فرمان رواى روم براى او كوچكى نمايد، بركيش ابراهيم باشد سر خوراك نام خدا برد، سلام را فاش گويد و آن

إبراهيم يسمّي عندالطعام ، ويفشي السّلام ، ويصلّي والنّاس نيام ، له كلّ يوم خمس صلوات متواليات ، ينادي إلىالصلاة كنداء الجيش بالشعار ويفتتح بالتكبير ويختتم بالتسليم ويصفّ قدميه فيالصلاة كماتصفّ الملائكة أقدامهاويخشع لي قلبه ورأسه .

النورفيصدره والحقّ علىلسانه وهوعلىالحقّ حيثماكان أصله يتيم ضالٌ برهة من زمانه عمّايراد به ، تنام عيناه ولاينام قلبه له الشفاعة وعلى اُمّته تقوم السّاعة ، ويدي فوق أيديهم فمن نكث فانّما ينكث على نفسه ، و من أوفى بما عاهد عليه أوفيت له بالجنّة ، فمرظلمة بني إسرائيل ألاّ يدرسوا كتبه ، ولا يحرّفوا سنّته، و أن يقرؤوه السلام فانّ له في المقام شأناً من الشأن .

يا عيسى كلّما يقرّبك منّي فقد دللتك عليه و كلّمايباعدك منّيفقد نهيتك عنه فارتد لنفسك .

ياعيسى إنّ الدّنيا حلوة وإنّمااستعملتك فيها فجانب منها ماحذّرتك وخذ منها ما أعطيتك عفواً .

ياعيسى انظرفيعملك نظرالعبدالمذنب الخاطيء، ولاتنظرفيعمل غيرك بمنزلة الربّ كن فيهازاهداً ولاترغب فيهافتعطب .

گاه که مردم در خوابند او نماز بخواند ، اورا هرروزه پنج نوبت نماز دنبال هم باشد برای اقامه نماز بمانند لشکریان نبرد شعار بلند کند باالله اکبر نماز گشاید و با سلام بپایانش رساند در نماز دوگام در صف کند چنانچه فرشتهها گامها در صف کنند ، دل وسر او برای من خاشع است

سینهاش پرنوراست وزبانش بحق گویااست او باحقست هرآنجا که حق باشد، ازبنیاد یتیم است، درمدتی اززمانش ازآن چه ازوی خواسته شده است (که وحی ونبوت است) بیراهه است، دوچشمش بخوابند و دلش نمیخوابد ، شفاعت ازآن اواست و قیامت برامت اوبرپا شود و دست من روی دست آنها است و هرکه نقض بیعت کند همانا برضرر خود نقض بیعت کرده است و هرکه بدانچه خدا بااو پیمان نهاده است وفا کند مندروعده بهشت باووفا کنم توستمکاران بنیاسرائیل را بفرما کتب اورا کهنهنشمارند وازسنت او بهیك سو نروند وسلام باوبرسانند زیرا برای او درمقام نبوت شأنبلندی است .

ای عیسی هرچه تو را بمن نزدیك کند من تو را بدان رهنمائی کردم و هرچه تورا از من دور کند من تورا ازآن نهی کردم توهم برای خودت جویا وپویا باش .

ای عیسی راستی دنیا شیرین است ومن تورا درآن بکار گماشتم ازآنچه تورا برحذر داشتم دوری کن و آنچهبتو از آن عطا کردم ازراه فضل واحسان برگیر .

ایعیسی در کردار خودبنگر نگریستن بنده گنهکار وخطاکار ودر کار دیگران چون پرورنده وصاحب اختیاری نگاه مکن، درآن زاهدباش وبدان دلمده تانابود گردی.

یاعیسی اعقل وتفکّروانظر في نواحي الأرض کیف کان عاقبة الظالمین .

یاعیسی کلُّ وصفي لك نصیحة و کلُّ قولي لك حقّ وأنا الحقُّ المبین، فحقّاً أقول : لئن أنت عصیتني بعد أن أنبأتك ، مالك من دوني وليٌّ ولا نصیر .

یاعیسی أذلّ قلبك بالخشیة وانظر إلی من هوأسفل منك ولاتنظر إلی من هوفوقك واعلم أنّ رأس کلّ خطیئة وذنب هوحبّ الدُّنیافلاتحبّهافانّي لاأُحبّها .

یاعیسی أطب لي قلبك وأکثر ذکري في الخلوات واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليَّ، کن في ذلك حیّاً ولاتکن میّتا .

یاعیسی لاتشرك بي شیئاً و کن منّي علی حذر ولاتغتر بالصحّة وتغبط نفسك فانّ الدُّنیا کفيء زائل وماأقبل منها کماأدبر ، فنافس في الصالحات جهدك و کن مع الحقّ حیثما کان وإن قطّعت واُحرقت بالنار ، فلاتکفر بي بعدالمعرفة فلا تکونن من الجاهلین ؛ فانّ الشيء یکون مع الشيء .

یاعیسی صبّ لي الدُّموع من عینیك واخشع لي بقلبك .

ای‌عیسی تعقل کن و بیندیش و درهرسوی زمین بنگر که چگونه بوده سر انجام ستمکاران .

ای عیسی هرشرح و بیانم برایت اندرز است و هر گفته‌ام درست است و منم درست و آشکار کننده و بدرستی گویم: اگر تو پس‌از اینکه آگاهت کردم مرا نافرمانی کنی برایت دربرابر من سرپرست و یاوری نیست.

ای‌عیسی دلت را با ترس رام کن و بزبردستت نگاه کن و ببالا دست خود نگاه مکن و بدانکه سرهر گناه و خطاکاری همان دوستی‌دنیا است توآن را دوست مدار که منهم آن رادوست ندارم .

ای‌عیسی دلت‌را برایم پاك کن و بسیار درخلوت یادم کن و بدانکه شادیم دراینستکه بدرگاهم اظهار زبونی کنی، دراینباره زنده باش ومرده مباش .

ای‌عیسی هیچ چیز را شریك من مگیر وازمن درحذر باش و بتندرستی خود فریب مخور وبرخود رشك مبر زیرا دنیا چون سایه‌ای گذرا است و آنچه هم که پیش آید بمانند همان استکه گذشته و پشت داده ، توتا توانی درکارهای نیك رقابت کن و خود را پیش بینداز و باحق و درستی‌باش هر جا که باشد و گرچه تیکه تیکه شوی و با آتش سوخته گردی، پس از شناختن بمن کفر مورز و از نادانها مباش زیرا هر چیزی با چیزی باشد (یعنی نادانی کردن با معرفت تناسب ندارد بلکه اطاعت وفرمان بری باید باآن باشد) .

ای‌عیسی ازدو چشمت برایم اشك‌بریز و دلت برایم خاشع باشد.

ياعيسى استغث بي في حالات الشدّة فانّي اُغيث المكروبين و اُجيب المضطرّين و أنا أرحم الراحمين.

١٠٤ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن منصور بن يونس، عن عنبسة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا استقرّ أهل النّار في النّار يفقدونكم فلايرون منكم أحداً فيقول بعضهم لبعض: «مالنالانرى رجالاً كنّانعدّهم من الأشرار * اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار» قال: وذلك قول الله عزّ وجلّ: «إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النّار» يتخاصمون فيكم فيماكانوايقولون في الدّنيا.

((حديث ابليس))

١٠٥ ـ أبوعليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان، عن يعقوب بن شعيب قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام: من أشدّ النّاس عليكم؟ قال: قلت: جعلت فداك كلّ، قال: أتدري ممّ ذاك يايعقوب؟ قال: قلت لاأدري جعلت فداك، قال: إنّ إبليس دعاهم فأجابوه و أمرهم فأطاعوه ودعاكم فلم تجيبوه وأمركم فلم تطيعوه فأغرى بكم النّاس.

ای عیسی در هنگامه سخت ازمن دادرسی خواه زیرا من دادرس گرفتارانم و بیچاره‌ها را اجابت میکنم ومنم ارحم الراحمین.

حدیثی در فضل شیعه

١٠٤ـ از عنبسه از امام صادق (ع) فرمود: چون دوزخیان در دوزخ برقرار شوندشماهارا گم کنند و یکیرا در آنجا نبینند و به یکدیگر گویند (٦١ـ ص) چه شده است ما را که نبینیم‌مردانی را که ما در دنیا آنها را از بدان می‌شمردیم ٦٢ـ آنها را بمسخره می گرفتیم و یا اینکه دیده ما ازآنها می‌لغزد (یعنی از بس خرد و حقیرند بدیده نیایند) فرمود اینست تفسیرقول خداعزوجل٦٣ـ راستی این درست استکه اهل دوزخ ستیزه می کنند.
ستیزه آنان درباره شماها است نسبت‌بدانچه در دنیا می گفتند.

حدیث ابلیس

١٠٥ـ از یعقوب بن‌شعیب گوید امام صادق (ع) بمن فرمود سخت گیر ترین مردم‌درباره شما شیعه کیانند؟ گوید گفتم: قربانت همه، فرمود می دانی این از کجا است ای یعقوب؟ گوید گفتم نه قربانت فرمود: راستی ابلیس آنها را خواند و ازاو بپذیرفتند وبه‌آنها فرمان دادواو را پیروی کردند ولی شما را خواند و اجابت نکردید و بشما فرمان داد و نبردید و اوهم مردم را بشماوادار کرد تا شما را آزار کنند.

۱۰۶ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا رأى الرّجل مايكره في منامه فليتحوّل عن شقّه الذي كان عليه نائماً وليقل : «إنّما النجوى من الشّيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارّهم شيئاً إلّا باذن الله» ثمّ ليقل : «عذت بماعاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ مارأيت و من شرّ الشيطان الرّجيم» .

۱۰۷ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبديّ ، عن أبي الورد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله لفاطمة عليها السلام في رؤياها الّتي رأتها: قولي : «أعوذ بماعاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ مارأيت في ليلتي هذه أن يصيبني منه سوء أو شيء أكرهه» ثمّ انقلبي عن يسارك ثلاث مرّات .

(حديث محاسبة النفس)

۱۰۸ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، وعليّ بن محمّد جميعاً ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان ابن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : إذا أراد أحدكم أن لايسأل ربّه

حديث دررؤيا

۱۰۶ـ از معاوية بن‌عمار که امام صادق (ع) فرمود هر گاه مردی خواب بدی دید بایداز پهلوئی که بر آن خوابیده بپهلوی دیگر بغلطد و بگوید (۹ـ المجادله) همانا رازگوئی از شیطان است تا غمنده سازد آنکسانی که گرویدند با اینکه هیچ زیانی بدانها ندارد و نتواند جز به اجازه خدا ـ سپس بگوید ـ پناه برم بدانچه فرشته‌های مقرب خدا و پیمبران مرسل و بنده‌های خوبش بدان پناهند از شر آنچه درخواب دیدم و از شرشیطان رجیم.

۱۰۷ـ از ابی‌الورد از امام باقر (ع) که رسولخدا (ص) فرمود بفاطمه (ع) در آن خوابی که دیده بود که بگو:

پناه می‌برم بدانچه پناه برند بدان فرشته‌های مقرب او و پیمبران مرسل او و بنده‌های خوب و شایسته او از شر آنچه در این شب بخواب دیدم که مبادا از آن بمن بدی رسد و یا آنچه دلخواهم نیست ـ سپس از پهلوی چپت سه‌بار بگرد (سپس تف کن بسوی چپت تاسه بار ـ استظهار مجلسی ره و ممکن است مقصود سه بار گردش از پهلوی چپ باشد وممکن است مقصود این باشد که آن ذکر را سه بار بگوید)

حديث محاسبه نفس

۱۰۸ـ از حفص بن غیاث گوید امام صادق (ع) فرمودهر گاه یکی ازشماها بخواهد ازپروردگار

شيئاً إلّا أعطاه فلييأس من النّاس كلّهم ولايكون له رجاء إلّا من عندالله عزّ ذكره ؛ فاذا علم الله عزّ وجلّ ذلك عن قلبه لم يسأله شيئاً إلّا أعطاه ، فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها فانّ للقيامة خمسين موقفاً كلّ موقف مقداره ألف سنة ثمّ تلا : «في يوم كان مقداره ألف سنة ممّا تعدّون» .

١٠٩ ـ وبهذا الاسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلو أنّ حجراً زال عن جبل يوم السبت لردّه الله عزّ ذكره إلى موضعه ومن تعذّرت عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فانّه اليوم الذي ألان الله فيه الحديد لداود عليه السلام .

١١٠ ـ وبهذا الاسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مثل النّاس يوم القيامة إذا قاموا لربّ العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الأرض إلّا موضع قدمه كالسهم في الكنانة لايقدر أن يزول ههنا ولاههنا .

١١١ ـ وبهذا الاسناد ، عن حفص قال : رأيت أباعبدالله عليه السلام يتخلّل بساتين الكوفة فانتهى إلى نخلة فتوضّأ عندها ثمّ ركع وسجد فأحصيت في سجوده خمسمائة تسبيحة . ثمّ استند إلى النخلة فدعا بدعوات ، ثمّ قال : يا [أبا] حفص إنّها والله النخلة التي قال الله جلّ وعزّ لمريم عليها السلام «وهزّي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنيّاً» .

خود چیزی خواهش نکند جز آنکه باو عطا کند باید از هرچه مردم دارند امید ببرد و امیدی جز بخدا عزذکره نداشته باشد، چون خدا عزوجل این را از دل او داند چیزی از اوخواهش نکند جز اینکه بوی بدهد شما حساب خودرا بکشید پیش ازاینکه حساب شمارا بکشند زیرا قیامت را پنجاه باز داشتگاه است که هر کدام هزار سال مدت دارد و سپس این آیه‌را خواند :

(٥ـ الم السجده) در روزیکه اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شماها شماره کنید.

اخبار متفرقه

١٠٩ـ فرمود (ع): هر که آهنگ سفر کند باید روز شنبه بیرون شود زیرا اگر روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خدا عزذکره آنرا بجایش بر گرداند وهر که راه حاجت بر وی بسته شد باید روزسه شنبه آنرا بخواهد زیرا آن روزیستکه خدا درآن آهن‌را برای داود (ع) نرم کرده است .

١١٠ـ فرمود : مردم در روز قیامتکه برابر پروردگارعالمیان بایستند نمونه تیر باشند که در ترکش است هر کس جز جای پای خود وسعتی در زمین محشر ندارد، مانند همان تیر درترکش و نمی‌تواند ازاین سو وآن‌سو برود و نقل‌مکان کند،

١١١ـ حفص گوید دیدم امام صادق (ع) در میان بساتین و نخلستانهای کوفه گردش میکرد تا بپای نخله خرمائی‌رسید ووضوء گرفت درآنجا ومشغول رکوع وسجود شد ومن دریک‌سجده‌او پانصد ذکرتسبیح برشمردم‌سپس بدان درخت خرماتکیه زد ودعائی خواندوسپس فرمود ای‌حفص بخداسوگند این‌همان نخله استکه خداعزوجل بمریم فرموده‌است (٢٥ـ مریم) تنه درخت خرمارا بجنبان‌تاخرمای تازه از آن برایت بزمین‌افتد.

۱۱۲ ـ حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال عیسی عليه السلام : اشتدّت مؤونة الدُّنيا ومؤونة الآخرة أمّا مؤونة الدُّنيا فانّك لاتمدُّ يدك إلى شيء منها إلّا وجدت فاجراً قدسبقك إليها وأمّا مؤونة الآخرة فانّك لاتجد أعواناً يعينونك عليها .

۱۱۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن محبوب ، عن يونس بن عمّار قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أيّما مؤمن شكا حاجته وضرّه إلى كافر أو إلى من يخالفه على دينه فكأنّما شكاالله عزّ وجلّ إلى عدوّ من أعداء الله و أيّما رجل مؤمن شكا حاجته و ضرّه إلى مؤمن مثله كانت شكواه إلى الله عزّ وجلّ .

۱۱٤ ـ ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن الوليد بن صبيح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ الله عزّ وجلّ أوحى إلى سليمان بن داود عليهما السلام أنَّ آية موتك أن شجرة تخرج من بيت المقدس يقال لها : الخرنوبة ، قال : فنظر سليمان يوماً فاذا الشجرة الخرنوبة قد طلعت من بيت المقدس فقال لها : ما اسمك ؟ قالت : الخرنوبة ، قال : فولّى سليمان مدبراً إلى محرابه فقام فيه متّكئاً

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «فی سجوده» یعنی درهر سجده یاهمه سجده‌ها واولی روشن‌تر است و این‌خبر مؤید اخبار یستکه دلالت‌دارند عیسی(ع) در کناره فرات زائیده شده‌است و آنچه‌میان‌مورخان مشهوراستکه خودمریم در بیت‌المقدس میزیسته باآنها منافات ندارد زیرا‌ممکن است خدااو را بطی الارض درهنگام زائیدن بدین‌جا آورده باشد واورا باز ببیت المقدس بر گردانیده باشد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ ممکن‌است مقصوداین باشد که این نخله از نژاد ویا از نوع همان نخله مریم‌است نه اینکه خود آن نخله باشد زیرا بارور ماندن یك‌نخله دربیش ازششصد سال‌هم پربعیداست.

۱۱۲ ـ فرمود(ع) که‌عیسی(ع)فرمودهزینه‌دنیاوهزینه آخرت‌هردوسخت‌باشنداماهزینه دنیارا بهیچ چیز آن‌دست درازنکنی جز آنکه دریابی یك‌فاجرو بدکاربدان برتو پیشی گرفته‌است‌واماهزینه‌و آمادگی آخرت‌هم یاورانی‌نیابی که بتودر جمع‌آوری وفراهم‌کردنش کمك کنند.

۱۱۳ ـ ازیونس بن‌عمار گویدشنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود : هرآن مؤمنکه نیاز مندی و سختی حال خود رابه‌نزد کافری یامخالف مذهبی شکایت‌برد بمانند اینستکه ازخداعزوجل به یکی‌از دشمنانش شکایت برده‌است وهر مؤمنی نیازمندی وسخت حالی‌خودرابمؤمنی مانند خودش‌شکایت کند شکایت او بدرگاه خداعزوجل باشد.

۱۱٤ ـ ازامام صادق (ع) که خداعزوجل‌بسلیمان‌بن داود(ع) وحی کرد که‌نشانه مرگت درختی است که ازبیت‌المقدس‌برآید وآنرا خرنوبه نامند.

فرمود: روزی سلیمان نگریستکه آن‌درخت خرنوبه ازبیت‌المقدس سربرآورده است به‌او گفت چه نام داری ؟ درپاسخ گفت خرنوبه فرمودسلیمان بمحراب خود شتافت(دربانی گماشت خ) ودرآن برعصای‌خودتکیه زدوهمان ساعت‌جانش گرفته‌شد.

على عصاه فقبض روحه من ساعته، قال : فجعلت الجنّ والانس يخدمونه ويسعون في أمره كما كانوا وهم يظنّون أنّه حيّ لم يمت ، يغدون ويروحون وهو قائم ثابت حتّى دبّت الأرضة من عصاه فأكلت منسأته فانكسرت وخرّ سليمان إلى الأرض أفلا تسمع لقوله عزّ وجلّ : «فلمّا خرّ تبيّنت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين» .

١١٥ - ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن سدير ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : أخبرني جابر بن عبدالله أنّ المشركين كانوا إذا مرّوا برسول الله صلى الله عليه وآله حول البيت طأطأ أحدهم ظهره و رأسه هكذا وغطّى رأسه بثوبه لا يراه رسول الله صلى الله عليه وآله فأنزل الله عزّ وجلّ : «ألا إنّهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرّون و ما يعلنون» .

١١٦ - ابن محبوب ، عن أبي جعفر الأحول ، عن سلام بن المستنير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق الجنّة قبل أن يخلق النّار و خلق الطاعة قبل أن يخلق المعصية و خلق الرّحمة قبل الغضب وخلق الخير قبل الشرّ وخلق الأرض قبل السماء وخلق الحياة قبل الموت وخلق الشّمس قبل القمر وخلق النور قبل الظلمة .

فرمود. جن وانس همه خدمت او میکردند ودر فرمان او می‌شتافتند چنانچه شیوه آنها بود آنها می‌پنداشتند که زنده است ونمرده هر بامداد وپسین می‌دیدند درمحرابش ایستاده وبرجا است تاآنکه موریانه ازعصایش تولیدشد وآنرا بخوردتاشکست وسلیمان برزمین افتاد آیانشنیدی قول خداعزوجل را (١٤ـ سبأ) پس‌چون برو درافتاد برجن آشکار شد که اگر غیب می دانستند در رنجی خواری آور نمی‌پائیدند .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «تبینت الجن» درتفسیر آمده مقصود اینستکه برآدمیان عیان‌شد که‌اگر جن‌غیب می‌دانستند پس‌از مردن‌سلیمان کارنمیکردند

١١٥ـ ازامام‌باقر (ع) فرمود جابربن عبدالله بمن‌خبر داد که مشرکانرا شیوه این‌بود که چون برسولخدا(ص) گذر میکردند که درگرد خانه کعبه طواف‌میکرد یکی خم‌می‌شد تاکمر و دیگری جامه برسر میکشید تارسولخدا (ص) اورا نبیند و خداعزوجل این‌آیه را فروفرستاد (٥ـ هود) هلا آنان سینه‌ته کنند تاخود رااز اونهان سازند هلاآنگاه که جامه برخود بپیچند اومی‌داند هرآنچه رانهان دارند وهرآنچه راعیان سازند.

١١٦ـ فرمود (ع) راستی خداعزوجل بهشت‌را پیش‌از دوزخ‌آفرید وطاعت را پیش از معصیت ورحمترا پیش‌ازخشم. وخوبیرا پیش‌از بدی‌آفرید وزمین را پیش‌از آسمان، زندگیرا پیش از مردن آفرید وآفتابرا پیش‌از ماه وروشنیرا پیش ازتاریکی.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله و خلق‌الطاعة» یعنی آنرا اندازه گرفت وتقدیر کرد پیش از تقدیرمعصیت وهمین معنا است دردوفقرهٔ دنبال آن وخلق بمعنی تقدیرشایع‌است وشاید مقصوداز خلق‌

۱۱۷ ـ عنه ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله خلق الخير يوم الأحد وماكان ليخلق الشرّ قبل الخير وفي يوم الأحد والاثنين خلق الأرضين ، و خلق أقواتها في يوم الثلثاء، وخلق السّماوات يوم الأربعاء ويوم الخميس وخلق أقواتها يوم الجمعة و ذلك قوله عزّوجلّ : «خلق السّماوات والأرض ومابينهما في ستّة أيّام » .

شروبدی خلق چیزی باشد که بدی بر آن مترتب شود و اگرچه ایجاد خودش خیر و صلاح است ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم این حدیث حقیقتیرا بیان کرده‌است وآن اینستکه هرچه از جانب خدا در درجه اول وبطور حقیقت تراویده‌است نعمت وخوبی است وآنچه برخلاف آنست مخلوق حقیقی نیست وسایه و مرز آن‌دیگر است، آفرینش نعمت‌ابدی همان بهشت‌است ودوزخ آنجاستکه بهشت‌ونعمتی نیست و عکس‌العمل وسایه آنست وچه خوش گفته است شاعر:

آنجاکه توئی عذاب‌نبود..

خلق‌طاعت زمینه فراهم کردن برای آنستکه انشاء احکام برطبق صلاح انام است و معصیت خلقت دیگری ندارد وخود بخود بر نافرمانی ومخالفت احکام مرتب می‌شود و همچنین است نور و ظلمت ورحمت وغضب.

۱۱۷ـ ازعبدالله بن‌سنان گویدشنیدم امام‌صادق(ع) می‌فرمود راستی که خداخوبیرا درروزیك‌شنبه آفریده وخدا را نمی‌سزد که شررا پیش‌ازخیر آفریده‌باشد ودرروزیکشنبه‌ودوشنبه زمین‌ها راآفرید وروز سه‌شنبه قوتهای آنها راآفرید وروز چهارشنبه وپنجشنبه آسمانها راآفرید وروز جمعه اقوات آنهارا آفرید واینست تفسیرقول خداعزوجل (٤ـ السجدة) آفرید آسمان‌ها و زمین راوآنچه میان آنها است درشش روز.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله «وماکان لیخلق الشر قبل الخیر» مقصوداینستکه آغازهمه آفرینش روزیکشنبه بوده‌است زیرا خداخیر است واو برهمه آفرینش پیش‌است وآغاز خلق خیر روز یکشنبه بود وپیش ازآن چیزی آفریده نبوده‌است.

من گویم در این خبر فوائدیست:

۱ـ تفصیل آنچه خدا بطور اجمال در آیات چندی ذکر کرده استکه آسمان وزمین را در شش روز آفریده است (و پس از نقل روایتی از عامه دراین باره گوید:)

تردیدی نیستکه خدا می‌توانست همه را در یك لحظه بیافریند و آن‌ها را بتدریج آفرید برای مصالح چندیکه ما حقیقت آن‌ها رانمدانیم و گفته‌اند علتش اینستکه ترتیب حوادث‌وایجادبتدریج دلالت بهتری‌دارد براینکه خالق‌آن عالم ومدبراست وهر طورخواهد تصرف کند ومشیت خود را اجراء کند (و حدیثی دراین باره‌از عیون وعلل نقلکرده‌است).

۲ـ زمان همان مقدار حرکت فلك نیست چنانچه فلاسفه گویند و گرنه قبل از وجود فلك اندازه گیری بـا زمان معنی نداشت و نتوان تقدیر را بر پایه حرکت عرش و کرسی نهادو گرنه خلا لازم آید.

١١٨ ـ ابن محبوب، عن حنان و عليّ بن رئاب، عن زرارة قال: قلت له: قوله عزّ و جلّ: «لأقعدنّ لهم صراطك المستقيم ۞ ثمّ لآتينّهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم و عن شمائلهم ولاتجد أكثرهم شاكرين» قال: فقال أبوجعفر عليه السلام: يازرارة إنّه إنّما صمدلك ولأصحابك فأمّا الآخرون فقد فرغ منهم.

١١٩ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد؛ عن محمّد بن خالد، والحسين بن سعيد جميعاً، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن عبدالله بن مسكان؛ عن بدر بن الوليد الخثعميّ قال: دخل يحيى بن سابور على أبي عبدالله عليه السلام ليودّعه فقال له أبوعبدالله عليه السلام: أما والله إنّكم لعلى الحقّ وإنّ من خالفكم لعلى غير الحقّ، والله ماأشكّ لكم في الجنّة و إنّي لأرجو

۳ـ اختلاف که دارند که مقصود از کلمه یوم چیست؟ با اینکه یوم یعنی روز متعارف جزبا طلوع و غروب خورشید نباشد و در آغاز خلقت خورشید و ماهی نبوده است و برخی گفته اند مقصود از شش روز شش وقت است؟

علی‌بن ابراهیم درتفسیرش چنین گفته است که ستة ایام یعنی‌شش وقت ودر تفسیر «خلق‌الارض فی‌یومین» گفته یعنی فی‌وقتین که آغاز آفرینش وانجام آنست.

برخی گفته‌اند مقدار ششروز است و این وجه با لفظ آیه‌مناسب تر است و با این خبرسازگارتر است.

۴ـ در این‌حدیث بیان شده است تفسیر قول خدا (فصلت ـ۸) بگوآیا شماکافرید بدانکه‌زمین را در دو روز آفریده است ـ یعنی در دو وقت‌آغازآفرینش و انجام‌آن و بنا بر تفسیر امام یعنی در مقدار دو روز که پس ازآفرینش‌خورشید وماه اندازه گیری شد واین دو روزاحد واثنین‌نامیده‌شدند بیضاوی گفته یعنی در مقدار دو روز یا در دو نوبت و در هر نوبت باسرع مایکون ایجادشدوشاید مقصود از زمین جهت ثقل اجرام بسیطه است و مقصود از خلق در دو روز اینست که یکبار ماده مشترك آن‌ها راآفرید و باردیگرصورت های مخصوص بهر کدام‌را نقشه کشید (تاآنکه گوید:)

من گویم اظهراینستکه مقصود ازتقدیراقوات دراین خبرآفریدن نباتات ومیوه‌هاو حبوب‌است که قوت جانداران است و ممکن است مقصوداز خلق اقوات تقدیرآنها باشد یعنی آنراآماده ساخت که از آن ارزاق عباد برآید و آماده گردد..

۱۱۸ـ از زراره گویدباو گفتم قول خدا عزوجل (۱۷ـ الاعراف) من راه‌راست تورا برآنها می‌بندم ۱۸ـ سپس‌برآن‌ها می‌تازم از برابرآنها واز پشت‌سر آنها و از سمت راستشان و از سمت چپشان و بیشتر آنها را شکر گزار نیابی ـ یعنی چه؟ گوید پس امام باقر (ع) در پاسخ فرمود: ای زراره همانا که شیطان قصد تو و هم مذهبان و یاران تو را دارد و اما از کار دیگران فارغ شده است.

۱۱۹ـ از بدربن ولید خثعمی گوید یحیی‌بن سابور نزد امام صادق (ع) آمد تا با آن حضرت خداحافظی کند امام صادق (ع) باوفرمود هلابخدا سوگند که شمابرحق هستید وراستی‌مخالفان شما

أن يقرّ الله لأعينكم عن قريب .

۱۲۰ - يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن أبي بصير قال : قلت : جعلت فداك أرأيت: الرادّ عليّ هذا الأمر فهو كالرادّ عليكم ؟ فقال : يا أبا محمّد من ردّ عليك هذا الأمر فهو كالرادّ على رسول الله صلّى الله عليه وآله وعلى الله تبارك وتعالى، يا أبا محمّد إنّ الميّت [منكم] على هذا الأمر شهيد ، قال : قلت : و إن مات على فراشه ؟ قال : إي والله و إن مات على فراشه حيّ عند ربّه يرزق .

۱۲۱ - يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن حبيب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : أما والله ما أحدٌ من النّاس أحبّ إليّ منكم وإنّ النّاس سلكوا سبلاً شتّى فمنهم من أخذ برأيه و منهم من اتّبع هواه ومنهم من اتّبع الرّواية و إنّكم أخذتم بأمرله أصل فعليكم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضى واحضروا مع قومكم في مساجدهم للصلاة أما يستحيي الرّجل منكم أن يعرف جاره حقّه ولا يعرف حقّ جاره .

ناحق هستند بخدا سوگند من شك ندارم که شماها ببهشت میروید و راستی امیدوارم که خدا بهمین زودی چشم شماها را روشن کند.

۱۲۰- ازابی بصیر گوید گفتم قربانت بنظر شما آنکه مرادر این امرامامت رد کند چونکسی است شما را رد کند؟

درپاسخ فرمود ای ابامحمد هر که این امرامامت را از تونپذیرد و رد کند چون کسی استکه برسولخدا (ص) رد کند و بر خدا تبارك و تعالی ای ابا محمد راستی هر که از شما بر این عقیده بمیرد شهید باشد گوید: گفتم: واگرچه در بستر خود بمیرد؟ فرمود آری بخدا و اگرچه بر بستر خود بمیرد زنده باشد و نزد پروردگارش پذیرائی شود.

۱۲۱- از حبیب گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: هلا بخدا هیچکدام از مردم نزد من محبوب‌تر از شماها نیست مردم براههای چندرفتند برخی برأی خود عمل کردند و برخی‌پیروهوای نفس شدند و برخی هم دنبال‌روایت رفتند و شما دنبال امریرا گرفتید که بنیاد و پایه‌ای دارد برشما باد که پارسا باشید و کوشش کنید ؛ برسرجنازه‌ها حاضر شوید و بیمارانرا عیادت کنید و با مردم‌خود برای نماز بمسجد بروید آیا یکی ازشماها شرم ندارد که همسایه اوحق او را بشناسد و رعایت کند و اوحق همسایه را نشناسد و رعایت نکند.

شرح- از مجلسی ره- قوله « ان یعرف جاره حقه» یعنی همسایه‌ایکه از مخالفانست یامقصود اعم است پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم این حدیث دلالت دارد که میان همه فرق اسلامی با اختلاف در عقیده و مذهب حقوق اسلامی و ملیت اسلامی‌مشترك است و این حقوق ملیت باید رعایت شود و آن عبارت از حق اجتماع است که باید در مساجد انجام شود و حقوق معاونت و مساعدت و همکاری که بایددر خانه و بازار عملی گردد.

١٢٢ ـ عنه، عن ابن مسكان، عن مالك الجهني قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام: يامالك أما ترضون أن تقيموا الصلاة وتؤتوا الزكاة وتكفوا وتدخلوا الجنة؟ يامالك إنه ليس من قوم ائتموا بامام في الدنيا إلا جاء يوم القيامة يلعنهم ويلعنونه إلا أنتم ومن كان على مثل حالكم، يامالك إن الميت والله منكم على هذا الأمر لشهيد بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله.

١٢٣ ـ يحيى الحلبي، عن بشير الكناسي قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: وصلتم وقطع الناس، وأحببتم وأبغض الناس وعرفتم وأنكر الناس وهو الحق إن الله اتخذ محمداً صلى الله عليه وآله عبداً قبل أن يتخذه نبياً وإن علياً عليه السلام كان عبداً ناصحاً لله عز وجل فنصحه وأحب الله عز و جل فأحبه، إن حقنا في كتاب الله بين، لنا صفو الأموال ولنا الأنفال وإنا قوم فرض الله عز و جل طاعتنا وإنكم تأتمون بمن لايعذر الناس بجهالته وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية، عليكم بالطاعة فقد رأيتم أصحاب علي عليه السلام، ثم قال: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال في مرضه الذي توفي فيه: أُدعوا لي خليلي فأرسلتا إلى أبويهما فلما جاءا أعرض بوجهه

---

١٢٢ ـ از مالك جهنی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود ای مالك آیا خشنود نیستید كه همان نماز را بر پا دارید و زكوة را بپردازید و خوددار باشید و ببهشت بروید ای مالك راستش این است مردمی نباشند كه از یك پیشوائی در این دنیا پیروی كنند جز اینكه روز رستاخیز آید و آنان را لعنت كند و او را لعنت كنند جز شماها و هر كس با شما مانند باشد و بعقیده شما ها باشد ای مالك راستی مرده شما بخدا سوگند كه اگر براین عقیده بمیرد شهید مرده باشد و بمنزله كسی است كه با شمشیر خود در راه خدا جهاد كرده است.

١٢٣ـ از بشیر كناسی گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: شما بپیوست كردید و مردم دیگر بریدند و قطع رحم كردند، شما دوست داشتید و مردم دیگر دشمنی كردند، شما حق آل‌محمد را شناختید و مردم‌دیگر نادیده گرفتند و انكار كردند و آن درست‌است.

راستی خدا محمد (ص) را بنده خود ساخت پیش از آنكه بپیغمبرش گیرد و راستی علی (ع) بنده‌ای بود خیر خواه و با اخلاص برای خدا عزوجل و خدا هم خیر خواه او بود و باو لطف داشت خدا عز و جل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت راستی كه حق مـا در كتاب خدا روشن است:

بر گزیده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و راستی ما مردمی هستیم كه خـدا عزوجل طاعت ما را واجب كرده است و شما به امامی اقتداء میكنید كه مردم بنادانی بمقام آن هـا معذور نیستند.

رسولخدا (ص) فرمود: هر كه بمیرد و به امامی معتقد نیست و پیشوائی ندارد بمردن دوران جاهلیت مرده است برشما باد برفرمانبری؛ محققا شمایاران علی(ع) رادیدید سپس فرمود راستی رسول خدا (ص) درآن بیماریكه وفات كرد فرمود دوست مرا بخوانید آن دو همسر پیغمبر نزد دوپدرخود

ثمّ قال : اُدعوا لي خليلي ، فقالا : قدرآنا لوأرادنا لكلّمنا ، فأرسلنا إلى عليّ عليه‌السلام فلمّا جاء أكبّ عليه يحدّثه ويحدّثه حتّى إذافرغ لقياه، فقالا : ماحدّثك ؟ فقال : حدّثني بألف باب من العلم يفتح كلّ باب إلى ألف باب .

۱۲٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهدي ، عن موسى ابن عمر بن بزيع قال : قلت للرّضا عليه‌السلام : إنّ النّاس رووا أنّ رسول الله صلّی‌الله‌علیه‌وآله كان إذا أخذ في طريق رجع في غيره ، فهكذا كان يفعل ؟ قال : فقال : نعم فأنا أفعله كثيراً فافعله ، ثمّ قال لي : أما إنّه أرزق لك .

فرستادند و چون آمدند روی ازهر دو بر گردانید.

و باز فرمود: دوست مرا برایم بخوانید. آن دو گفتند ماها را دید اگر ماها راخواسته بودبا ما سخن می گفت پس آنان نزد علی (ع) فرستادند و چون آمد آن حضرت بر روی او خم شد وبا او حدیث گفت و حدیث گفت تا چون بپایان رسید آن دو بعلی (ع) بر خوردند و گفتند بـا تو چه گفت ؛ در پاسخ فرمود هزار باب از علم بمن باز گفت که از هر بـابی هزار بـاب دیگر گشوده می‌شود.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله ان‌الله اتخذمحمدا عبداً» یعنی بنده‌ای که دربندگی کامل بوددر همه امورمطیع خدابود ازاین جهت خدا کس رابنده خود تعبیر نکرده است جزآنکه بوی تقربی داشته و دربارهٔ حضرت اوفرموده است (۱ـ الاسراء) منزه‌است آنکه بنده خود را شبانه بگردش برد ودربارهٔ دیگران فرمود «او عبداً من عبادنا»= بنده‌ای از بندگان ما ، ویا دربارهٔ داود فرموده «الی عبدنا داود» ومثل این‌تعبیر بسیاراست وغرض اینست که این کمال عبودیت که آن حضرت را پیش‌از بعثت ونبوت هم‌فراهم بوده‌است برای علی(ع) هم‌حاصل بوده ودر جمیع کمالات‌شریك‌بارسول اکرم بوده جز نبوت وشما دوستدار وپیرو چنین کسی هستید .

«قوله الف‌باب» یعنی هزارنوع ازعلم یاهزار قاعده ازقواعد کلیه‌ایکه از هر کدام هزارقاعده دیگر درك می‌شود ومعنی اول روشن‌تر است.

۱۲٤ـ از موسی‌بن عمربن بزیع گوید بامام رضا (ع) گفتم: راستی مردم ازرسولخدا «ص» روایتکرده‌اند که چون براهی میرفت از راه دیگر بر می گشت آیا چنین میکرده است؟ گوید در پاسخ فرمود: آری من هم بسیار این کار را میکنم و تو هم بکن سپس فرمود اما این کار روزی بخش تر است بتو.

١٢٥ - سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ؛ عن عبدالله بن جبلة ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك الرّجل من إخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأسأله عن ذلك فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقات فقال لي: يا محمّد كذّب سمعك وبصرك عن أخيك فإن شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدّقه وكذّبهم ، لا تذيعنّ عليه شيئاً تشينه به وتهدم به مروءته فتكون من الذين قال الله في كتابه : «إنّ الذين يحبّون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم» .

«((حديث من ولد في الاسلام))»

١٢٦ - سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبد ربّه بن رافع ، عن الحباب بن موسى عن أبي جعفر عليه السلام قال: من ولد في الاسلام حرّاً فهو عربيّ ومن كان له عهد فخفر في عهده فهو مولى لرسول الله صلى الله عليه وآله ومن دخل في الاسلام طوعاً فهو مهاجر .

١٢٥- ازمحمد بن فضيل گويد بامام كاظم(ع) گفتم قربانت ازيكى از برادرانم بمن خبرى ميرسد كه دلخواه من نيست من از خودش مى‌پرسم و او منكر آن مى‌شود بااينكه مردم موثقى آنرا از وى نقل كرده‌اند.

درپاسخ من فرمود : اى محمد گوش وچشمت را هم از برادر خودت دروغگو شمار (وتا آنجا كه ميسر است كارو گفتار اورا درست وخوب بحساب آر) اگر پنجاه شاهد قسم خورد هم بتو گفتند چه كرده وچه گفته و او خود چيز ديگرى گفت خودش را راستگو بدان وهمه آنهارا دروغ گو بشمار و مبادا از او شهرت نابجا و بدى بدهى و چيزى كه اورا زشت سازد و آبرويش را بريزد به او نسبت بدهى تا از آنكسانى باشى كه خداوند در قرآنش دربارهٔشان فرموده است (١٨- النور) راستى آنكسانيكه دوست‌دارند هرزگيرا درباره آنها كه گرويدند فاش سازند براى آنها عذاب دردناكى است.

شرح- از مجلسى ره- «قوله خمسون قسامه» يعنى پنجاه گواه كه بر گواهى خودسوگند ياد كنند وشايد اين حكم مخصوص بخودشخص باشدمانند اينكه باو خبردادند بدى اورا گفته يا باو اهانت كرده است و مانند اينها و چون منكر شد و عذر خواست بايد بپذيرد و بكلام سخن چين اعتناء نكند و ممكن است اعم از اين هم بساشد زيرا ثبوت حكم نزد قاضى بدو عادل يا چهارعادل واجراء حد منافات ندارد كه غير حاكم و قاضى مكلف باشد باستتار و انكار نسبت بفسق ديگران وحرمت افشاء واظهار آن.

حديث كسيكه دراسلام متولد شود

١٢٦- از امام باقر (ع) فرمود : هر كه در اسلام آزاد زاده عربى باشد و هر كه عهد امانى دارد وآنرا مراعات كند وبدان عملكند وابسته وآزاد كرده رسولخدا است(ص) وهر كه برغبت‌خود مسلمان گردد مهاجر محسوب شود.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «من ولدفی‌الاسلام فهو عربی» یعنی اخباروارده‌در مدح‌عرب‌شامل حال او می‌شود در صورتیکه بردین حق باشد و گرچه در نژاد عجم‌باشد زیرا اخبار بسیاری وارد شده است که آنها بزبان عرب محشور شوند وهر که بدین حق‌نباشد بزبان غیرعرب محشور شود گرچه ازنژاد عرب باشد.

قوله «و من کان‌له عهد فخفر» خفر بمعنی وفاداری و نقض عهد هردو آمده است وبهر دومعنی جزاء در کلام محذوفست وعلتش بجای آن‌نشسته است یعنی هر کس ازطرف هر مسلمانی عهد امان دارد و عهد و پیمان او رعایت شود رعایت هم عهد با رسولخدا (ص) شده است یعنی آزاد کرده‌او است زیرا او استکه دستور داده است بحفظ امانش و او را از قتل آزاد کرده است و مولای او محسوبست و اگر عهد وپیمان او نقض شود بازهم عهد وپیمان رسولخدا(ص) نقض شده‌است زیرا که وابسته وپناه داده اواست.

قوله « و من دخل فی الاسلام طوعاً فهو مهاجر » - یعنی در این زمان که حکم هجرت بر داشته شده است یا مقصود اینست که بطور مطلق ثواب مهاجر دارد و احترام او را دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم عربی ومولی و مهاجر از عناوین متداوله ایست که در صدر حکومت اسلامی دارای عرف واحکامی بوده‌است وهر کدام معنی‌مخصوصی درعرف مسلمانان دوران خلفاء‌داشته‌واین‌اعتبارات از دوران عمر بوجودآمد که دفتر حقوق وضع کرد و میان افراد مسلمانان جدائی انداخت و برای مهاجران حقوق بیشتری مقرر کرد و برای عرب مقام ارجمندی اعتبار کرد و برای همین مقرر شد که هر مسلمان غیر عربی هم باید خود را مولی و وابسته بك خاندان عربی ثبت کند تـا اعتبار اسلامی داشته باشد.

وبتعبیر دیگرملیت اسلام‌همان عربیت‌محسوب میشد ودیگر مسلمانان باید خودرا وابسته‌وآزاد کرده عربها معرفی کنند تااینکه مسلمانان درجه۲ محسوب شوند والبته حقوق‌کامله اجتماعی شامل حال موالی نمیشد واحکام مخصوصی داشتند این‌همه دوئیت وتفرقه وپراکندگی را عمربوجودآورد ودر این‌باره تصویب‌نامه‌ها و فرمانها و بخشنامه‌ها صادر کرد و تخم فساد ودشمنی را کاشت وپایـه اختلافات طبقاتی‌رانهاد.

واین خبر واخبار دیگر درمقام الغاء این اعتبارات واعلام تساوی عموم مسلمانان وبرادری و برابری همگانست ومیفرماید هرمسلمانی عربست ومولی هرآنکسی استکه عهدوامانی دراسلام دارد و هر کس هم‌کافر باشد و برغبت مسلمان شود مهاجرمحسوب شود

١٢٧ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أصبح وأمسى وعنده ثلاث فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا : من أصبح وأمسى معافاً في بدنه آمناً في سربه عنده قوت يومه فان كانت عنده الرابعة فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا والآخرة وهو الاسلام .

١٢٨ - عنه ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام [عن أبيه عليه السلام] أنّه قال لرجل وقد كلّمه بكلام كثير فقال : أيّها الرّجل تحتقر الكلام وتستصغره ، اعلم أنَّ الله عزَّ وجلَّ لم يبعث رسله حيث بعثها ومعها ذهب ولا فضّة ولكن بعثها بالكلام وإنّما عرَّف الله جلّ وعزّ نفسه إلى خلقه بالكلام والدَّلالات عليه والأعلام .

١٢٧- ازامام صادق (ع) که رسولخدا (ص) فرمود هر که بام کند و شام کند وسه چیز دارد نعمت دنیا براو تمامست هر که بام و شام کند و بدنش سالم است و امنیت دارد وخرج‌تاشب خودرا فراهم‌دارد نعمت دنیارا دارد اگریك‌نعمت چهارمی‌هم‌داشته‌باشد نعمت دنیا و آخرت‌براو تمام‌است و آن هم اسلام‌است.

١٢٨- از امام صادق(ع) که بمردی پس‌ازاینکه بااوسخن‌بسیار گفته بود فرمود: أیا مرد تو کلام خودرا خوار وزبون میشماری بدانکه خداوند عزوجل رسولان خودرا با کیسه‌های طلا و نقره برای هدایت وپیشوائی‌مردم نفرستاده‌است ولی‌ساز وبرك وسلاح آنها همان سخن گفتن بوده است‌و همانا خدا عزوجل خود را بخلق خود با همان سخن معرفی کرده است و بانشانه‌ها و راهنمائیهائی که بیان کرده است؛

شرح- ازمجلسی ره- «تحتقر الکلام» شاید سائل قدرنعمت رانشناخته و آنچه‌را امام(ع)باو افاضه کرده است ازحکم ومعارف‌حقیرشمرده‌وامام اورا بفضیلت سخن ومقام ارجمندآن‌آگاه کرده است وفرموده است عمده معجزه‌پیغمبران خدا بیان معارف‌الهیه‌وعلوم ربانیه است که بدان خداوند شناخته‌شودوباو رهنمائی گردد پایان نقل‌ازمجلسی ره.

من گویم امام(ع) اشاره کرده‌است که سراسر عالم هستی جز کلام نیست زیرا کلام عبارت از یك‌حقیقت نهفته‌است، گفته همانست که نهفته‌ای را پدیدار کند ودر این‌جهان هرچه بینی همان کلام است نهایت کلام لفظی‌دارد وتکوینی و نباید سخن‌را زبون شمرد وبنظر کم بدان نگاه کرد ودراین معنی گفته است‌شاعر:

بنزد آنکه جانش در تجلی است — همه عالم کتاب حق تعالی است
عرض‌اعراب وجوهر چون‌وقوف است — مراتب جمله آیات و حروف است
ز آن هر آیه‌ای چون سوره‌ای خاص — یکی الحمد باشد دیگر اخلاص

۱۲۹ - وبهذا الاسناد قال : قال النبي صلى الله عليه وآله : ماخلق الله جلّ وعزّ خلقاً إلّا وقد أمّر عليه آخر يغلبه فيه وذلك أنّ الله تبارك وتعالى لمّا خلق البحار السفلى فخرت وزخرت وقالت : أيُّ شيء يغلبني فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فذلّت ، ثمّ قال : إنّ الأرض فخرت وقالت :أيُّ شيء يغلبني ؟ فخلق الجبال فأثبتها على ظهرها أوتاداً من أن تميد بما عليها فذلّت الأرض واستقرّت ثمّ إنّ الجبال فخرت على الأرض فشمخت واستطالت وقالت : أيُّ شيء يغلبني ؟ فخلق الحديد فقطعها فقرّت الجبال وذلّت ، ثمّ إنّ الحديد فخرت على الجبال وقال : أيُّ شيء يغلبني ؟ فخلق النّار فأذابت الحديد فذلّ الحديد ،ثمّ إنّ النّار زفرت وشهقت وفخرت وقالت :أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الماء فأطفأها فذلّت .

ثمّ إنّ الماء فخر وزخر وقال: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الرّيح فحرّكت أمواجه وأثارت مافي قعره وحبسته عن مجاريه فذلّ الماء ، ثمّ إنّ الرّيح فخرت وعصفت وأرخت أذيالها وقالت : أيّ شيء يغلبني ؟ فخلق الانسان فبنى واحتال واتّخذ ما يستتر به من الريح و غيرها فذلّت الريح ثمّ إنّ الانسان طغى وقال : من أشدُّ منّي قوّة ؟ فخلق له الموت فقهره فذلّ الانسان ؛

۱۲۹- پیغمبر(ص) فرمود: خداجل وعز خلقی را نیافریده جز آنکه دیگری رابراو فرمانروا کرده که براو چیره باشد واین برای آنستکه چون خدا تبارك وتعالی دریاهای بسیار نشیب‌را آفرید برخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چه‌چیز برما چیره توانندشد؟ و خداوند زمین‌را آفرید وآنرا بسر پشت دریا پهن کرد و گسترد ودریا رام وخوار زمین‌شد، سپس فرمود: زمین برخود بالید و گفت : کدام چیز برمن چیره گردد؛ خداوند کوهها را آفرید بمانند میخهائی برزمین کوبید تا این سو و آن‌سو نشود وهرچه برخود دارد نلرزاند وزمین‌آرام شد وبا برجا گردید .

سپس کوهها برزمین بالیدند و فراز گرفتند و گردن کشیدند و گفتند کدام چیز برما چیره توانندشد؟ خداوند آهن‌را آفرید تاآنها را برید و کوهها بجای خود ثابت‌شدند وآرام گرفتند،سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیزی برمن چیره تواندشد؟ خدا آتش‌را آفرید وآهن راآب کرد وآهن زبون‌شد سپس آتش دم برآورد و فریاد کشید و بر خود بالید و گفت چه چیزی بر من چیره تواندشد ؟خداوندآب‌راآفریدتاآن راخاموش کرد وزبون‌وآرام شد، سپس‌آب بالید وجوشید و گفت چه چیز برمن چیره تواندشد ، خداوند باد راآفرید تا امواج اورا بجنبانید وآنچه در تك‌آن بـود بجهانید وجلو جریان آب‌را بست وآب هم رام وآرامشد سپس باد برخود بالید وطوفان سرداد و و دامنهای خودرا پهن کرد و گفت: چه‌چیز برمن چیره تواندشد.

خداانسان راآفرید و اوساختمان بنیاد کرد و چاره‌جوئی نمود ووسائلی بر گرفتکه ازباد وجز آن خود رانگه‌داشت و نهان کرد، بادهم رام‌وآرامشد، سپس انسان سر کشی کردوگفت ازمن چکسی نیرومند تر است؟

خداوند مرك‌را آفرید واورا مقهورساخت وانسان دربرابر مرك رام وآرامشد سپس مرك بر

ثمّ إنّ الموت فخرفي نفسه فقال الله عزّ وجلّ: لاتفخر فانّي ذابحك بين الفريقين: أهل الجنّة و أهل النّار ثمّ لا اُحييك أبداً فترجى أوتخاف ، وقال أيضاً : والحلم يغلب الغضب والرحمة تغلب السخط والصدقة تغلب الخطيئة، ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام: ماأشبه هذا ممّاقد يغلب غيره.

خودباليد وخداوند عزوجل باوفرمود: برخود مبال زيرامن تورا ميان دو گروه بهشتيان و دوزخيان سرميبرم وهرگزت زنده نكنم تااميدوارى يابيمكنى .

و نيز پيغمبر(ص) فرمود: بردبارى برخشم چيره باشد، مهرورزى برتندخوئى چيره باشد، صدقه بر گناه چيره باشد.

سپس امام صادق (ع) فرمود چه بسيار بمانند اينستكه برديگرى چيره باشد.

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ « قوله فخرت و زخرت » ـ فيروز آبادى گفته زخر البحر يعنى بالا گرفت و پر شد و در وادى و نباتات هم بمعنى كشش و بلندى بكار رفته است و در مردهم گويند بمعنى بر خود باليدن .

من گويم محتمل استكه اين جمله‌ها برسبيل داستانسرائى باشد وغرض بيان اينستكه جز خداتعالى مغلوب ومقهوراست ازغير اووخدا همان غالب وقاهر برهمه چيزاست جزخود.

قوله «اوتاداً من أن تميد بماعليها» اين اشاره است بدانچه خداوند در چند جاى ازقرآن كريم گفته است:

١ـ (١٥ـ النحل) و در زمين لنگرها افكند كه مبادا شما را باين سو و آن سو بلغزانـد مبرد گفته است يعنى زمين را منكرد كه شما را بلغزاند و گفته شده يعنى تاشما رانلغزاند و گفته‌اند براى كراهة از اينكه بلغزاند.

٢ـ قول خداتعالى (٧ـ النبأ) و كوهها را ميخ نموديم ـ برخى مفسرين گفته‌اند معنى ميدالغزيدن ازسه سواست (بالا وراست وچپ) و گفته‌شده‌استكه زمين مانند سقف تكان ميخورد وميلرزيد بواسطه راه‌رفتن و خدا آن‌را بوسيله كوهها لنگرداد تا ازلرزش آن منعكند واز ابن عباس نقلشده استكـه زمين بر روى آب پهن شده بود و بمانند كشتى مردم را برمى گردانيد و خدا آن را بوسيله كوهها لنگرداد سبب اختلاف دارند كه كوهها چگونه سبب آرامش زمين شدند ودرآن چند قول است :

١ـ فخررازى درتفسير خود گفته استكه چون كشتى را برروى آب اندازند ازاين‌سو وآن سو خم‌شود ومضطرب باشد وچون اجرام‌سنگين باردرآن بريزند ثابت وآرام گردد وهمچنين هنگاميكه خدا زمين‌را برروى آب آفريد مضطرب‌شد وميلغزيد و خداتعالى كوهها رآفريد و زمين را بدان ميخكوب كرد و بسبب سنگينى كوهها روى آب بر قرار شد سپس گويد معترض مى تـواند اين اعتراضات رابكند.

١ـ اين‌علت تراش باحركات اجسام‌را بطبع‌خود مى‌داند يابتأثيرفاعل‌مختار بنابر اول گوئيـم ترديدى نيستكه زمين ازآب سنگين‌تراست وبايد بزيرآب‌رود نه‌آنكه روى آب بماند و بلرزد بخلاف كشتيكه ازچوبست ودرونش‌تهى‌است وبدان‌سبب روى‌آب‌ميماند ومى‌لرزد وچون سنگين‌بارشدپا برجا ميشود وآرام مى گردد پس‌فرق آنها ظاهر است .

واما تقدیر دوم که گفته‌شود زمین‌وآب بطبع‌خود اثری‌ندارندونزول زمین‌زیر آب بخلق الهی است طبق‌جریان‌عادت ونه زمین طبعی‌دارد ونه‌آب که موجب‌اثرمخصوصی‌باشد بنابراین‌علت سکون زمین خواست خداست ووجود کوه اثری ندارد.

۲ـ لنگرشدن کوهها برای‌زمین بحساب اینستکه زمین‌روی آب‌لرزان باشد وبوسیله کوهها متوقف وآرام گردد واین بحث میماند که وقوف زمین درروی‌آب و درمحل‌مخصوص چه وجهی دارد اگر گوئی طبع خودزمین است بازهم کوه بی‌تأثیر میماند واگر گوئی بخواست خدا است در باره آرامش آنهم بایدهمین راگفت و بازهم کوه بی‌تأثیر است.

۳ـ همه‌زمین یك‌جسم است واگر هم باین‌سو وآن سو حرکت کند برای‌مردم محسوس نباشد واحساس لرزش زمین هنگام‌زلزله برای اینستکه یك‌تیکه کوچك‌آن متحرك‌میشود بواسطه‌بخاریکه دردرون آن حبس‌شده است واگر همه زمین حرکت کند محسوس‌نگردد چنانچه ساکن کشتی‌حرکت کشتی را هرچه هم تندباشد احساس‌نکنند پایان کلام فخررازی.

وممکن است ازاعتراضات اوجواب گفت:

جواب اعتراض۱ـ مامیگوئیم بطبع خودحرکت میکند ولی‌اول باد چون‌سبك بود میلرزید و امواج بآسانی آن‌را ازاین سو بآن سو میبرد و بسا برخی قطعه‌های آن بزیر آب میرفت ولی‌چون خداوند کوهها را برآن قرار داد وسنگین شد باآب وموج آب مقاومت کرد و کوهها چون میخ‌آن را نگاه داشتند واز اینجا :

جواب اعتراض۲ـ هم معلوم‌شد بعلاوه لنگرشدن کوهها برای آرامش‌زمین توقف ندارد بر اینکه زمین درحیز معینی باشد.

واماجواب‌ازاعتراض۳ـ اینستکه کلام درمجردحرکت‌زمین‌نیست تاگویند حرکت‌آن‌برای‌مردم محسوس نیست بلکه منظور اینستکه اگر کوهها نباشد زمین لغزش و گردش وزیر ورو داردوموجب غرقشدن مردم میشود بعلاوه‌آن حرکتیکه محسوس نباشد حرکت بر یك جهت است و بر یك وضع چون حرکت وضعیکه بر خود چرخد یا حرکت انتقالی مستمر مانند حرکت کشتی بی اضطراب و اما هرگاه درچندجهت حرکت کند ومضطرب باشد محسوس‌گرددچون حرکت کشتی درحال کولاك دریا و اینست فرق میان‌آنها .

۴ـ وجهی استکه‌همین فخررازی گفته و اختیار کرده‌است گویدآنچه من دراین مبحث مشکل دارم اینستکه به‌دلیل یقینی ثابت شده زمین بشکل کره است واینکوهها برسطح آن دندانه ها و برمهائی تشکیل می‌دهند بنابراین گوئیم اگرزمین بیکوه وصاف بود بادنی سبب میچرخیدوزیرورو میشد زیرا جرم کروی بسیط گرچه بذات خود نمیچرخد ولی باندك سبب بچرخ میافتد ولی چون بر سطح زمین این دندانها و کوهها پدید شد بمانند دندانه‌های یك کره آن را نگه داری میکنـد چون هرکدام اینکوهها بطبع خود بمرکز عالم فشار میاورد و بدان متوجه است و بواسطه عظمت و نیروئیکه دارد حکم‌میخ را پیدا میکند که کره زمین را از چرخش باز می‌دارد پس خلق اینکوهها برروی زمین‌چون‌میخها استکه بر کره کوبند تاآن را ازچرخیدن بازداردواینکوهها مانند ازچرخش زمین و انحراف آن این است آنچه در این باب بخاطر من رسیده است .

یکی از هوشمندان معاصر بدو چنین اعتراض کرده است :

که سخن او دچار تشویش و پریشانی است از آغاز سخنش بر آید که ملاك استقرار زمین ذات خشونت و دندانهائی استکه از کوهها است یا بخاطر اینکه نفوذ آب در میان این دندانها مانع حرکت زمین و جا بجا شدن آنست و در این صورت علت آرامش زمین همان کوهها استکه در میان آبست نه آنچه در ربع مسکون نمایانست و شاید این خلاف ظاهر آیات باشد ـ

زیرا که خدا میفرماید «و جعل فیها رواسی من فوقها» و حمل بر اینکه کوههای درون آب هم فوق زمین است بعید است یا اینکه اینکوهها بسا که بحرکت زمین کمك کنند چنانکه اگر کره آب یك جا موج بر دارد یا در آنجا که باین دندانه ها نفوذ کرده است موج بر دارد بسا که مانع از حرکت شوند اگر آن موج جزئی باشد و یا برای این استکه اجزاء هوائی نماند در میانه کوههای ربع ظاهر مانع از تموج آبند و بمنزله میخهای هوائیند که مانع موج زدن آب است چنانچه کوههای درون آب مانع حرکت دادن بادند مرزمین را در این صورت وجود کوه هـا در درون و برون آب گاهی بحرکت زمین کمك کنند و گاهی هم جلو گیر باشند و سنگینی کوه در آرامش زمین واستقرار آن اثری ندارد.

و آنجا که گوید جرم بسیط الخ دلالت دارد که بساطت موجب حرکت زمین است یا بتنهائی یا بهمراه خشونت وشاید دلیلش این استکه بسیط نسبت بهمه اجزاء مکان یك نواخت است وطبیعت مقتضی استکه مرکز زمین موافق مرکز عالم باشد بهر وضعی بچرخد و آب نمی‌تواند کره زمین را از جای خود بکند ولی می‌تواند آن را در جای خود بچرخاند ولی خلق جبل موجب ترکیب است و مانع حرکت بدور خود.

و بنابراین ارتفاع جبال اثری ندارد بااینکه خداوند جبال را بعنوان شامخات و راسیات مانع حرکت دانسته مگر این وصف برای بیان فوائد دیگر باشد.

واعتراض دیگر این‌استکه بنابراین سنگینی‌هم اثری ندارد با اینکه ازآخر کلام فخررازی‌بر آید که سنگینی کوهها هم در منع از اضطراب تاثیر دارد و شاید منظورش این‌باشد که هرسه جهت تضریس وترکیب وثقل مانعند.

۳ـ آنچه بخاطر من‌آمده است وآن اینستکه تأثیر کوهها در آرامش زمین بواسطه اینستکه درمتن زمین بهم پیوسته‌اند و مانعند ازاینکه زمین ازهم بپاشد و چون میخهائی هستند که قطعه های یك دررا بهم متصل نگاه می‌دارند و مانع تفرقه آنهایند و این حقیقت در کندن چاه‌های عمیق عیان میشود که بسا بسنگهای سخت میرسد .

٤ـ برخی زورگویان گفته‌اند چون فائده میخکوبی استقرار چیزیستکه میخ بدان کوبیده‌شود وبسا که از این استقرار استفاده شود برای تصرف درآن و فائده کوهها هم این استکه‌همه زمین‌زیر آب نرفته است و برای جان دار ان استفاده ازقسمت ظاهرزمین میسرشده و تعبیربه اینکه کوه سبب عدم اضطراب است برای این استکه اگرنبود حیوانات درآب غرقه میشدند ومضطرب می گردیدند.

٥ ـ مقصود از کوه ها که لنگر زمینند انبیاء و اوصیاء و علمایند و مراد از زمین هم دنیـا است و از رهبران مذهب بجبال تعبیر شده است برای آنکه در راه حق ثابت قدمند و مردم را از

اضطراب و پریشانی در دنیا حفظ میکنند چنانچه کوهها از اضطراب و پریشانی جان‌داران مانعند.

۶ــ مقصود از اینکه کوهها میخ زمینند این استکه بوسیله آنها راه معلوم می‌شود و مردم بمقاصد خود میرسند و اسباب پریشانی خاطر برای‌آنها فراهم نمی‌شود و کوه ها از پریشانی خاطر مردم و گمشدن آنها در بیابانها مانع اند. واین سه وجه‌را یکی از تأویل تراشان بیانکرده است و شیوه او در اکثر آیات و اخبار این استکه بدون ضرورت و داعی وعلت مانعه از اخذ بظاهر آنها دست به تأویل‌آنها میزند واین خود جرئت بر مالك یوم‌الدین و افتراء برحجج رب العالمین است.

۷ ــ اینکه مقصود اززمین قطعه‌ها و تیکه‌های‌آن باشد نه‌همه کره زمین ومعنی اینکه کوهها میخ آنست اینستکه آن را از لرزش و اضطراب بواسطه زلزله و مانند آن حفظ میکنند که به وسیله حبس بخارات یاجهات دیگریکه خداوند می‌داند بوجود می‌آیند‌و این‌وجه قریبی است ومؤید آنست اخبار بسیاریکه روایت شده درباره ذوالقرنین که چون بسد رسید واز آن در گذشت ووارد ظلمات شد به‌ناگاه فرشته‌ای دید که بر کوهی ایستاده است و پانصد ذراع قد دارد ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

درپاسخ گفت من یکی ازفرشته‌های رحمن هستمکه بر اینکوه گماشته‌ام و در جهان کوهی نیست جزآنکه رگی از آن بدینکوه پیوست‌است وچون خداخواهد شهری‌را بلرزاند بمن‌وحی‌فرستد تاآن رابلرزانم وما دراین‌جا سخن‌را طول‌دادیم واز اختصار قدم فرانهادیم زیرا درآن بحثها استکه اعلام درآن بلغزند وسر گردان بمانند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم چنانچه ملاحظه شد سخنان دانشمندان بزرك گذشته اسلام ازقبیل فخررازی و مجلسی بر اساس فلسفه غلط یونانی‌استکه زمین جز ربع مسکون درآبست وآب بعنوان یك کره برآن‌احاطه دارد وربع مسکون زمین جلتی‌عیانست وهمه این مبانی غلط وخلاف حقیقت درآمد و با اینکه هزار سال، در میان دانشمندان بشراصولی مسلم بشمارمیرفت بااکتشافات جدیده بطلان‌آن معلوم شد زیرا مسلم شده‌استکه آب بعنوان یك‌کره فوق زمین وجود ندارد که ما دنبال آن بگردیم که چرا ربع زمین ازآب‌بیرونست بلکه‌آب دریاهااست که بیشترروی زمین را فراگرفته است ولی بحساب یك‌جزء زمین هستند و در حقیقت زمین و دریا هر دو یك کره راتشکیل می دهندکه در اینکره گودیهای پر ازآب وجود دارد و برآمدگیهاودشتها ، و این گودیها اقیانوس و دریا وخلیج و درباچه است وآن برآمدگیها کوه وتپه است .

وبعلاوه یك‌اصل یونانی دیگرهم در میان بودکه:

زمین مرکز ثقل عالمست و همه اجسام ثقلیه میل بمرکز زمین دارند وزمین ساکن استوهمه کرات وسیارات بدور آن می‌چرخند واین اصل یونانی‌هم امروز نقض شده‌است ومی گویند زمین‌هم بدور خود می‌چرخد و هم در یك مدار بیضی به دور آفتاب می‌چرخد بعداز توجه باین مطالب‌روشن می‌شود که تمام این تحقیقات فخرالدین رازیها وهم مجلسی ره تاآنجا که براین اصول‌یونانی اتکاء دارد همه بیهوده و باطلست.

مثل اینکه مجلسی ره اکوهها راوسیله تماسك زمین می‌داند باعتبار اینکه در درون زمین بهم پیوسته‌اند وبوسیله آنهااجزاء زمین‌بهم میخکوب شده‌است ومحفوظ مانده است.

ولی بااین حال موضوع اینکه کوهها اوتاد زمین هستند وزمین رااز لغزش نگه می دارند یك اصل قرآنی بحسابست وقطع نظرازاخبار قرآن مجیدبرای کوهها این عنوان رامکررثابت کرده استکه کوهها لنگر زمین هستند و کوهها میخ زمین هستند و بواسطه کوهها زمین از اضطراب محفوظ است.

اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس و فیزیولژی قابل انطباق نیست و هرآن تحقیقاتی که بر اصول آنان مبتنی است پوچ و بیهوده است ولی این حدیث با اصول علمی جدید قابل انطباقست و هم آیات قرآن مجید هم که کوهها را لنگرزمین معرفی کرده است قابل توجیه است.

راجع بحدیث باید گفتکه ممکن است مقصوداز بحارسفلیکه نخست آفریدهٔعالم ماده بحساب گرفته است همان ماده نخست باشد که مبدأ تکوین منظومه‌های شمسی فضااست زیرا دانشمندان امروز را عقیده اینستکه ماده اولی در عمق عمیق بصورت طوفانهای بزرك و گرد باد های لولبی شکل در می آیند و پس از گذشت روز گاران مدیدیکه بدورخودمیچرخند ومیجوشند ومیخروشند ستاره‌ها از آنها تکوین می‌شوند که یکی از آنها همین زمین است .

و تعبیرحدیث بکلمه بحارسفلی بااین معنی بسیار چسبنده است زیرا اولا بلفظ جمع آورده‌است (دریاها) واین تعبیر بر کره آب بدان معنیکه یونانیان گفته‌اند تطبیق نمی‌شود زیرا کره آب در فلسفه طبیعی یونان بسیطاست ویکی است وتعددی ندارد وبلکه تعددآن بنظرآنها ممتنع‌است‌وقرینه دیگرتعبیر بسفلی است یعنی بسیارعمیق واین وصف‌هم بر کره آب بنظرفلسفه یونانی تطبیق نمیشود زیراکه کره آب سفلی یعنی پائین‌تر نیست وخصوص نسبت بکرهٔزمین بعقیده آنها علیااست‌نه‌سفلی بنابر این آنچنان معنائیکه لفظ بحار سفلی برآن تطبیق شود همان دریاهای طوفانی ماده استکه بطور کثرت درفضا بوده وا کنون هم‌هست واز آنها تعبیربتیکه‌های مه شده است و این تیکه‌های مه‌ـ آلود که هم دروسعت وهم در دورنمای خود دریائی هستند براثرتطور بجوش می آیند ومی‌خروشند وتبدیل به یك گرد باد فضائی بسیارچرخنده میشوند و این تعبیر بسیاربقامت آنها رسا استکه :

«فخرت وزخرت» برخود بالید وجوشان وخروشان شد واز این گردباد جوشان ماده خداوند سیارات را می‌آفریند یعنی براثر تحجر وسرد شدن ویا براثر وضع دیگری این‌جوش وخروش‌بپایان رسیده‌است و آن ماده طوفانی بصورت سیارات آسمانی در آمده و پس از این توضیح برای فهم جمله دوم حدیث که خداوند کوهها را آفرید تا زمین‌را از اضطراب آرام کردندتوجه باین اصل علمی‌بجااست :

دانشمندان فلك‌شناس امروزه می‌گویند پس‌از اینکه یك طوفان‌فضائی ماده تبدیل به ستاره میشود این ستاره‌ها مدتها در فضا سرگردان وویلانند و بی نظم بهرسو میروند ومیدوند تاآنکه در مدارمخصوصی جای گیرند وبگرد مرکزی ثابت که خورشیدآن منظومه‌است وضع ثابتی پیدا کنند و این دوران سـرگردانی و این سو و آن سو شدن سیاره و یا ستاره را که از آن مـاده طوفانی پدید شـده است هم حدیث و هم قرآن بـه کلمه « مـاد » تعبیر کرده یعنی این‌سو و آنسورفتن.

اکنون توجهی بشرح کلمه«ماد»:

المنجد ـ ماد، یمید، میدا ومیدانا = تحرك و اضطرب وزاغ:جنبید و پریشان شدویکسوشد

گفته میشود مادت‌الارض یعنی‌چرخید « مادت الغصن » شاخه درخت باین و آن سو شد «مادالرجل» تبختر کرد و شانه بالا انداخت یا دچار سرگیجه و غش شد بخاطر مستی یا رکوب دریا ومانند آن پایان نقل ازالمنجد.

باتوجه بموارد استعمال کلمه «ماد» روشن میشود که مقصود ازاینکه زمین دچاراضطراب بوده اشاره بهمان‌دوران سرگردانی ستاره‌های یك منظومه شمسی استکه مدتها طول میکشد تادر مدار خود مستقر گردد وبنابراین باید گفت تشکیل کوهها درهرسیاره‌وهم درزمین نشانه تحجرکامل‌ماده است ومقارن دوران استقرار آنهااست در مدارمخصوص خود وبعبارت دیگر این دندانهای بزرك‌یك ستاره فضائی مانند زمین بمنزله پره‌هائی استکه دریك چرخ تعبیه میکنندووجود این‌پره‌هادرانتظام گردش آن چرخ اثر بسزائی دارند وپس از توجه باین موضوع بخوبی معلوم میشود که حدیث چه منظوری‌را بیان کرده است و بچه حقیقت علمی نظردارد، میفرماید کوهها را چون میخ بر کره‌زمین کوبیده وآن را از سرگردانی در آورده و بوسیله اینکوهها که پره مانند بر گردآن درآمده‌اند درمدار خود قرارگرفته وبگردش وضعی و انتقالی خود ادامه میدهد و تعبیرات قرآن در این زمینه بسیار شیوا و گویا است :

۱ـ کوهها چون میخ برزمین کوبیده شده‌اند و تا مسافت قابل توجهی درآن فرو رفته و ریشه دارند.

۲ـ کوههای بلند میخهای بلندی‌هستند که درزمین هم تاعمق بیشتری نشسته اند.

۳ـ کوهها لنگر کشتی زمینند که در دریای فضا شناور است و آن را در مدار مخصوص خود نگه داری میکنند ازاینکه ازمدار خود باین‌سو وآنسو بیرون رود.

ومطلب دیگریکه دراین جز قابل توجه‌است موضوع اندیشه دراین تعبیرات پرمعنای قرآن و اخبارائمه معصومین استکه دربیان طبیعیات کرات و افلاك بهیچوجه بااصطلاحات علمی دائر ورائج‌آن عصر که فلسفه یونان بوده هم‌نفس نشده‌است وبا تعبیراتی این‌حقائق علمی‌را بیان کرده‌استکه‌امروزه هم‌میتوان بهمان‌تعبیرات حقائق علمی بشررا تاآنجا که کشف شده تعبیر کرد واین خودیکی دیگراز وجوه‌اعجازقرآن بشمارمیرود.

ودر جمله‌سوم که میفرماید خداوند آهن‌را آفرید تاکوهها را خوار ورام سازند اشاره‌ایست بترقی صنعت درمحیط انسانیکه امروزه دل کوهها را میشکافند و از میان آن‌تونلها و راه آهنها میگذرانند واز شکم‌آن مواد سرشار نفت‌وذغال سنك و انواع دیگر معادن را بیرون میکشد.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله فترجی وتخاف» یعنی من تو را زنده نکنم تازنده بودنت برای دوزخیان مایه امید نجات‌شود وبرای بهشتیان مایه‌ترس زوال‌نعمت بهشت گردد وذبح موت‌شاید کنایه از ذبح نمونه‌ای باشد بدین نام تا هر دو دسته بهشتی و دوزخی بمشاهده و عیان بدانند که مرك از میان برداشته شد در صورتیکه اعراض‌را در آخرت قابل تجسم ندانیم زیرا ازخردبدوراست.

١٣٠ـ عنه، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال له : يارسول الله أوصني فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : فهل أنت مستوص إن أنا أوصيتك؟ حتّى قال له ذلك ثلاثاً وفي كلّها يقول الرّجل: نعم يارسول الله ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله فانّي اُوصيك: إذا أنت هممت بأمر فتدبّر عاقبته فان يك رشداً فامضه وإن يك غيّاً فانته عنه .

١٣١ ـ وبهذا الاسناد أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال : ارحموا عزيزاً ذلّ وغنيّاً افتقر وعالماً ضاع في زمان جهّال .

١٣٢ ـ وبهذا الاسناد قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأصحابه يوماً : لاتطعنوا في عيوب من أقبل إليكم بمودّته ولا توقفوه على سيّئة يخضع لها فانّها ليست من أخلاق رسول الله صلى الله عليه وآله ولا من أخلاق أوليائه .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام إنّ خير ماورّث الآباء لأبنائهم الأدب لاالمال ؛ فانّ المال يذهب والأدب يبقى ، قال مسعدة : يعني بالأدب العلم .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام: إن اُجّلت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لأدبك لتستعين

١٣٠ـ از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و باو گفت یا رسول‌الله بمن سفارشی کن، رسولخدا (ص) باو فرمود آیا تو سفارش پذیری اگر منت سفارش کنم؟ سه بار جمله را باو باز گفت و آن مرد در هر بار پاسخ داد : آری یارسول‌الله و پس از آن رسولخدا (ص) به او فرمود من تورا سفارش میکنم که هرگاه آهنگ کاری کردی در انجام آن خوب بیندیش و در باره آن پیش‌بینی بسزائی بکن و اگر درست است و خوش عاقبت است آن را انجام بده و اگر گم راهی و بدسرانجامی است آن‌را وانه.

١٣١ـ فرمود (ص): رحم کنید بعزیزیکه خوار شده و بتوانگریکه درویش و مستمند شده و بعالمیکه دردوران نادانها گرفتار شده و گم‌نام گردیده (١)

١٣٢ـ مسعدة بن صدقه گوید از امام صادق (ع) شنیدم یك روز بیاران خود میفرمود : هر که دوستانه بشما روی کرد با چنگال سرزنش و نکوهش چهره او را نخراشید و بدکرداری کمر شکن وی را بیادش میآورید زیرا این کار ناهنجار نه از شیوه رسولخدااست (ص) و نه از شیوه دوستان و جانشینان او.

گوید: امام صادق (ع) فرمود: راستی بهترین ارثی که پدران به پسران دهند ادب است نه مال دنیا زیرا مال رفتنی است و ادب میماند.

مسعده گوید مقصودش از ادب دانش است .

گوید: امام صادق(ع) فرمود: اگر دو روز هم از عمرت مانده یك روزش بادب آموزی پرداز

١ـ گفت پیغمبر که رحم آرید بر
هر عزیزی کو شده خوار و بکر
وان توانگر کو شود درویش وزار
همچو دانائی به نادانان دچار

به علي يوم موتك ؛ فقيل له : وماتلك الاستعانة ؟ قال : تحسن تدبير ماتخلّف وتحكمه .

قال : و كتب أبوعبدالله عليه السلام إلى رجل : بسم الله الرّحمن الرّحيم أما بعد فانّ المنافق لا يرغب فيما قد سعد به المؤمنون والسعيد يتّعظ بموعظة التقوى وإن كان يراد بالموعظة غيره .

١٣٣ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط قال : أخبرني بعض أصحابنا عن محمّد بن مسلم قال : قال أبوجعفر عليه السلام : ياابن مسلم النّاس أهل رياء غيركم و ذلكم أنّكم أخفيتم مايحبّ الله عزّ وجلّ وأظهرتم مايحبّ النّاس والنّاس أظهروا مايسخط الله عزّ وجلّ وأخفوا ما يحبّه الله ، ياابن مسلم إنّ الله تبارك وتعالى رأف بكم فجعل المتعة عوضاً لكم عن الأشربة .

تا برای روز مردن خود یاوری اندوزی باو گفتند یاور اندوختن چیست؟ در پاسخ فرمود آنچه بجانهی خوب بپروری ومحکم وفرزانه‌اش سازی.

گوید : امام صادق (ع) این نامه را بمردی نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اما بعد براستی منافق بی‌ایمان رغبتی ندارد بدانچه که سعادتمند شوند باآن مؤمنان سعادتمند پند پرهیزکاری راپبذیرد و گرچه آن پند بدیگری در گیرد.

١٣٣ـ از محمدبن‌مسلم گوید امام باقر(ع) فرمود ای پسر مسلم همه مردم جزشماها گرفتار خودنمائیند برای اینکه شماها آنچه را خدا خواهد نهان دارید و آنچه را مردم دوست‌دارند عیان سازید ومردم دیگر آنچه خداعزوجل رابخشم آورد عیان سازند وآنچه را خدا دوست دارد نهان سازند وزیر پا کنند .

ای پسرمسلم راستی خداتبارك و تعالی بشما مهر ورزیده ومتعه زنان رابرای شمابجای‌نوشابه های مست کننده مقرر ساخته‌است.

شرحـ متعه‌ـ یکی‌از عقود مشروع اسلامی است که پیغمبر (ص) آنرا تشریع کردبرای‌آماده کردن بهره‌مندی هرچه بیشترمرد وزن بروجه آبرومند وقانونی وآن عبارت ازقرار همسری‌مردی است بازنی درمدت معینیکه دلخواه هردو است وباقرار بهره‌مندی محدود یا نامحدودی که دلخواه هر دو است.

ودر ضمن‌این قرارمرد بایدمتعهد شود که مبلغی بعنوان مهربزن بپردازد کم‌باشد یابیش و در نظرمن یك‌حقیقت خاصی‌است جدا از نکاح وازدواج و هیچگونه‌آثار وتعهدات آن‌را ندارد مانند نفقه وتوارث واحکام عده طلاق و ظهار وایلاء ولعان درآن نیست و تشریع‌آن مورد اتفاق مسلمانانست ودر حقیقت ابتکار تشریعی اسلامست زیرااین عنوان درجامعه عرب‌نبوده است وعرب در برابر نکاح معمولی‌تملك زنان‌را قانونی می‌دانسته ودر غیراین دو صورت همان‌ارتباط نامشروع رامعمول می‌داشته که زنی‌را رفیق‌خصوصی خودمیگرفته‌است بعنوان (خدن)ـ (مترس) ویا بعنوان فحشاءدربرابراجرتی ویا بی‌اجرت بااو نزدیك میشده‌است.

١٣٤ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن معمر بن خلّاد قال : قال لي أبوالحسن الرضا عليه السلام : قال لي المأمون : يا أباالحسن لو كتبت إلى بعض من يطيعك في هذه النواحي الّتي قدفسدت علينا، قال : قلت له : يا أمير المؤمنين إن وفيت لي وفيت لك إنّما دخلت في هذا الأمر الذي دخلت فيه على أن لا آمر ولا أنهى ولا اُولّي ولا أعزل وما زادني هذا الأمر الذي دخلت فيه في النعمة عندي شيئاً ولقد كنت بالمدينة وكتابي ينفذ في المشرق والمغرب ولقد كنت أركب حماري وأمرّ في سكك المدينة وما بها أعزّ منّي وما كان بها أحدٌ منهم يسألني حاجة يمكنني قضاؤها له إلّا قضيتها له ، قال : فقال لي : أفي لك .

اسلام قانون متعه‌را بعنوان یك توسعه کامل درارتباط زن ومرد تشریع کرد واین تشریع بنظر برخی خرمقدسان عرب مانندعمر ناروا می‌نمود ومخالف باشعار عربیت‌شمرده میشد واز این روعمر در طول مصاحبت با پیغمبر(ص) نتوانست این حقیقت را هضم کند و وقتی حکومت بدست او افتاد بعنوان یك‌فرمان خصوصی آن‌را غدغن کرد و این قانون اسلامی را توقیف نمود وچون باطبع‌عربی صحابه موافق بودمورد رضایت اکثر صحابه قرار گرفت ویك‌قانون درجه‌دوم شناخته‌شد وسپس‌فقهاء عامه بتوجیه ودلیل تراشی برای‌آن برآمدند.

ودر این حدیث بدین‌حقیقت اشاره شده‌است که این تشریع یك‌سر گرمی معقولی‌است برای‌انسان وشهوت وی‌بوضع آبرومندی تحلیل میرود واز ارتکاب سر گرمیهای نامعقولی چون استعمال‌نوشابه های الکلی وهرزگی مصون میشود.

١٣٤ــ ازمعمربن خلاد گوید امام رضا(ع) بمن فرمود : که مامون بمن گفت ای اباالحسن کاش نامه‌هائی ببرخی پیروان خود در نواحی دچار شورش وانقلاب برعلیه ما مینوشتی فرمود من باو گفتم یاامیرالمؤمنین اگر برای من نسبت به قراردادی که شده وفاداری کنی من هم برای تو وفاداری میکنم، همانا من در امر ولایت داخل شدم که نه فرمانی دهم و نه غدغنی کنم و نه حکمرانی گمارم و نه حکم رانی را از کار برکنار کنم و پذیرش ولایت عهد من برای من مایه فزونی نعمت ومقامی نشده است، من در مدینه بودم و نامه‌ام در مشرق ومغرب نفوذداشت سوار برالاغ خود میشدم و در کوچه‌های مدینه گذر میکردم ودرآن ازمن عزیزتری نبود، درآنجا کسی ازاهل مدینه نبود که از من درخواستی کند ومن بتوانم آن‌را انجام‌دهم جزاینکه آن‌راانجام میدادم‌برای او، فرموددرپاسخ من گفت من بتو وفادارم.

شرحــ ازاین حدیث استفاده‌میشود که منظور مأمون از آوردن امام رضا بخراسان و وارد کردن او در حکومت استفاده از نفوذ آن حضرت بوده است در خنثی کردن شورش انقلابی ملت های ستمکشیده که در اطراف کشور پهناور آن‌روز براثر فشار حکمرانان ووابستگان درباریان و شاهان وقت بستوه آمده ودر مبارزه جدی وپی گیری وارد شده‌بودند و جهت خود داری آن حضرت ازقبول خلافت این بوده‌است که دستگاه مأمونی می‌خواسته است بامعرفی آن حضرت‌بعنوان خلیفه وقت سرپوش روی جنایات خاندان خود بگذارد و پایه حکومت خود را محکم سازد و شورش و

۱۳۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : حقٌّ على المسلم إذا أراد سفراً أن يُعلم إخوانه وحقٌّ على إخوانه إذا قدم أن يأتوه .

۱۳۶- وبهذا الاسناد قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : خلّتان كثير من الناس فيهما مفتونٌ : الصحّة والفراغ .

مبارزه‌حق‌جويان را سر كوب وخفه نمايد وامام زير اين‌باز نرفت تااو را مجبور كرد بيك برفتن‌ولايت عهد كه ازاين راه اورا خرده‌خرده وارد امور كند وحضرت هم شرط عدم مداخله مطلق دركارها را نمود وظاهراً منظورحضرت اينستكه طبق عهديكه بامن كردی بايد مرااز تبليغات حكومتی‌هم‌معاف داری واز نامه‌نگاری من صرف‌نظر كنی.

۱۳۵ - از امام صادق (ع) كه پيغمبر (ص) فرمود: بر مسلمان بايست كه چون می‌خواهد سفر كند به برادران دينی خود خبر دهد وبر برادرانش هم بايست كه هر گاه از سفر آيد از او ديدن كنند.

شرح- از مجلسی ره- « قوله حق » - يعنی ثابت و لازم است و حمل بر استحباب شده‌پايان نقل از مجلسی ره.

من گويم حق تعهدی استكه براثر قرار يااعتبار و تشريع شارع مقدس بر عهده مكلف آيد و مراعات آن ادای‌آنست واگرادانشد چه اثری دارد؟ بايد ازدليل ديگری استفاده شود آثار پرداخت نكردن حق‌يا غرامت‌است مانند حقوق‌مالی ويا كيفر وعقابست با مراتب متعدده‌ای كه دارد و يا صرف سرزنش و توبيخ است و دليل اثبات حق به نفس خود اثبات اين آثار را نميكند و در هر جا بدليل مخصوص بايدثابت شود مثلا فطره حق‌لازمی است ولی اگرتا ظهرروزعيد ماه رمضان‌پرداخت نشد غرامتی ندارد گو اينكه عقاب دارد مانند نفقه اقارب ونفقه زوجه هم درهر روزحق‌واجبی‌است واگر پرداخت نشد غرامت دارد.

ونكته ديگری كه ازاين حديث استفاده‌ميشود اينستكه اين دوحق در برابرهم می‌باشندواگر شخص هنگام سفربرادر دينی خود خبرداد و بعبارت ديگر بااو خداحافظی كرد واين احترام رااز او رعايت كرد هنگام مراجعت هم بر او حق دارد كه از او ديدن كند و اين احترام او را با اين عمل عوض دهد و اگر باو خبر ندهد و با او خدا حافظی نكند از او در برابر حق ديدن ندارد و حق گله از او ندارد گرچه حق ديدار مطلق كه ميان برادران دينی مشروع است بجای خود باقی است.

۱۳۶- پيغمبر (ص) فرمود: دو خصلتند كه بسياری از مردم در آن دو بفتنه اندرند:

۱- تندرستی ۲- فراغت.

شرح- ازمجلسی ره- قوله فيهمامفتون- چندوجه‌دارد:

۱- بمعنی اختبار و آزمايش باشد يعنی بيشتر مردم‌بوسيله اين دوآزمايش ميشوند ازطرف خداكه آيا شكر آن‌را ميگذارند وقدر آن‌را ميدانند يانه؟

۱۳۷ ـ وبهذا الاسناد قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام: من عرّض نفسه للتهمة فلا يلومنّ من أساء به الظنّ ، ومن كتم سرّه كانت الخيرة في يده .

۱۳۸ ـ الحسين بن محمد الأشعري ؛ عن معلّى بن محمد ، عن محمد بن جمهور ، عن شاذان ، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : قال لي أبي: إنّ في الجنّة نهراً يقال له: جعفر على شاطئه الأيمن درّة بيضاء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لمحمد و آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعلى شاطئه الأيسر درّة صفراء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لابراهيم و آل إبراهيم صلى الله عليه وآله وسلم .

۱۳۹ ـ محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما التقت فئتان قطّ من أهل الباطل إلّا كان النصر مع أحسنهما بقية على [أهل] الاسلام .

۲ـ بمعنی گمراهی ۳ـ بمعنی گنه‌ورزی ٤ـ بمعنی عذاب. یعنی بیشتر مردم از تندرستی و فراغت خاطر سوءاستفاده کنند و گمراه شوند و یا گنه‌کار گردند و یا عذاب کشند.

۱۳۷ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود : هر که خود را در معرض تهمت و بدبینی انداخت باید سرزنش نکند کسی را که باو بدگمان میشود و هر که راز خود نهان دارد اختیار بدست او است.

۱۳۸ـ ازشاذان که امام کاظم (ع) بمن فرمود. که پدرم بمن فرموده است دربهشت نهریست که نام آن جعفر است و بر کناره راستش یك درسپیدیست که درآن هزارکاخست ودر هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از آن محمد و آل محمد است (ص) و بر کناره چپش یك در زردی استو در آن هزار کاخ است و در هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از ابراهیم و آل ابراهیم است

۱۳۹ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هرگز دو لشکرودودسته از اهل باطل با هم روبرو نشوندو ستیزه نکنند جزاینکه پیروزی باآن دسته است که نسبت باهل اسلام بهتر رعایت دارند ومسلمین را بهتر حفظ میکنند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله مع احسنهما بقیه » یعنی هر کدام رعایت بهتری از اسلام دارند وباین معنا است قول خدا تعالی (۱۱۷ـ هود) رعایت کنندگانی که از تباهی در زمین جلو گیری کنندـ وحاصل اینستکه رعایت دین اسلام مایه پیروزی و غلبه است چنانچه گفته‌اند ملك وملت توام یکدیگرند پایان نقل ازمجلسی ره . .

من گویم حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده‌های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است و با اینکه تعلیمات قرآن‌واسلام در جوهر خود مردم را بایمان وپرستش خداوند دعوت میکنندولی بعنوان مقدمه و هدف درجه دوم بعمران و آبادی و صلح مردم هم دعوت میکنند و هر کس هم این هدف درجه دوم را رعایت کند مورد تایید خداوند جهانست.

۱۴۰ ـ عنه ؛ عن أحمد ، عن عليّ بن حديد ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جبلت القلوب على حبّ من ينفعها وبغض من أضرّ بها .

۱۴۱ ـ محمّد بن أبي عبدالله ، عن موسى بن عمران ، عن عمّه الحسين بن عيسى بن عبدالله عن عليّ بن جعفر ، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السلام قال : أخذ أبي بيدي ثمّ قال : يابنيّ إنّ أبي محمّد بن عليّ عليهما السلام أخذ بيدي كما أخذت بيدك وقال: إنّ أبي عليّ بن الحسين عليهما السلام أخذ بيدي وقال : يابنيّ ؛ افعل الخير إلى كلّ من طلبه منك فان كان من أهله فقد أصبت موضعه و إن لم يكن من أهله كنت أنت من أهله ؛ و إن شتمك رجلٌ عن يمينك ثمّ تحوّل إلى يسارك فاعتذر إليك فاقبل عذره .

۱۴۲ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم ، والحجّال ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم قال : قال لي أبوجعفر عليه السلام : كان كلّ شيء ماء و كان عرشه على الماء ، فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النار فخمدت فارتفع من خمودها دخان فخلق الله عزّ وجلّ السّماوات من ذلك الدّخان وخلق الله عزّ وجلّ الأرض من الرماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء : أنا جندالله الأكبر وقالت النّار : أنا جندالله الأكبر

۱۴۰ـ از امام صادق (ع) که فرمود: دلها سرشته شدند بر دوستی هر کس بدانها سود رساند وبدشمنی هر کس بدانها زیان رساند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ غرض تشویق باینستکه بمردم سود رسانند تا دوستی آنها را بدست آورند و از زیان رساندن بمردم بر حذر باشند تا دشمن آنها نشوند پایان نقل از مجلسی ره . من گویم گویا شاعر ازاین جا درك کرده و گفته است :

جانب دلها نگاه دار که سلطان ملك نگیرد اگر سپاه ندارد

۱۴۱ـ از علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) که پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم راستی پدرم محمدبن علی دست مرا گرفت چنانچه دست تو را گرفتم و فرمود: پدرم علی بن الحسین (ع) دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم هر کس از تو خوبی درخواست کرد دریغش مدار اگر شایسته آن باشد تو کاری بجا کرده‌ای و اگر هم شایسته آن نیست تو خود شایسته آنی و اگر مردی در سوی راست تو دشنامت داد و بسوی چپت جابجا شد و از تو پوزش خواست پوزش وی را بپذیر و از او درگذر.

۱۴۲ـ از محمدبن مسلم گوید: امام صادق (ع) فرمود: همه چیز آب بود وعرش وی بر آب استوار بود، خدا عزذکره فرمان کرد تا آن آب شعله آتشین بر آورد و بآتش فرمان داد خاموشی گرفت از خموشی آن دودی برخاست و خدا عزوجل آسمانها را ازآن دود بیافرید و خدا عز وجل زمین را از خاکستر آفرید، سپس آب و آتش و باد با هم خصومت آغاز کردند آب گفت من ...الله

وقالت الرّيح : أنا جندالله الأكبر ؛ فأوحى الله عزّ وجلّ إلى الرّيح أنت جندي الأكبر .

اكبرم و آتش گفت من جندالله اكبرم و باد گفت من جندالله اكبرم و خدا عزوجل بباد وحی فرستاد که توئی لشکر بزرگتر من.

شرح- از مجلسی ره- این حدیث با همین سند و با همین مضمون در حدیث شصت و هشتم گذشت پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت روشنی دارد براینکه مقصود از آبیکه مایه و پایه آفرینش جهان است همان ماده نخست است و بنا بتحقیق دانشمندان امروز بصورت قطعه بسیار وسیع و پردامنه مه در عمق عمیقی از فضا وجود داشته و این قطعه‌های وسیع در پیش رفت خود بصورت یك گرد باد های خروشان و شعله‌ور فضائی در آیند که از آنها تعبیر بزوابع حلقیه کنند و پس از یك دوره طولانی فرو نشینند و سیارات یك منظومه شمسی از آنها پدیدار گردد و تعبیر از این تیکه مه فضائی بآب بسیار مناسب است:

١- دور نمای آنها بمانند یك دریای بیکرانه آبست.

٢ - جسم سیالی است که در زبان عمومی تعبیری جز با کلمه ماء در عربی و آب در فارسی ندارد

٣- آب در تحلیل و تجزیه خود بهمین مواد میرسد.

و آسمان همان فضای یك منظومه شمسی است که بوسیله همین ستاره و سیارات چهره خود را مینماید و بعبارت دیگر آسمان در نظر عرف چیزی نیست جز همان منظره فضائی که بوجود ستاره ها معلوم و مفهوم میگردد بلکه از نظر علمی هم فلاسفه یونان برای اثبات افلاك دلیلی جز همان سیارات و ستاره‌ها و وضع حرکات آنها نداشته‌اند و تعبیر یك فضای ستاره نما بآسمان با مفهوم عرفی و علمی این کلمه موافق است و اینکه میفرماید خداوند فرمان داد و این آب شعله‌ور بآتش شد بهترین بیان تبدیل یك قطعه مه فضائی است بیك طوفان آتش زا که مطابق تحقیق دانشمندان فضائی امروزه است و اگر این حقیقتیکه امروز در پیدایش منظومه های شمسی میگویند با یك زبان عمومی بخواهیم ادا کنیم و آن هم در آن تاریخ که امام باقر (ع) سخن گفته است بهتر و شیوا تر از این نمیتوان گفت.

(حديث زينب العطارة)

١٤٣ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عبدالرّحمن بن أبي نجران ؛ عن صفوان ، عن خلف بن حمّاد ، عن الحسين بن زيدالهاشمي ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : جاءت زينب العطّارة الحولاء إلى نساء النبيّ صلى الله عليه وآله وبناته و كانت تبيع منهنّ العطر فجاء النبيّ صلى الله عليه وآله وهي عندهنّ فقال : إذا أتيتنا طابت بيوتنا فقالت : بيوتك بريحك أطيب يارسول الله ، قال : إذا بعت فأحسني ولاتغشّي فانّه أتقى وأبقى للمال ، فقالت: يارسول الله ماأتيت بشيء من بيعي وإنّما أتيت أسألك عن عظمة الله عزّ وجلّ ؛ فقال : جلّ جلال الله سأحدّثك عن بعض ذلك ؛ ثمّ قال : إنّ هذه الأرض بمن عليها عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ وهاتان بمن فيهما ومن عليهما عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ والثالثة حتّى انتهى إلى السابعة وتلا هذه الآية «خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهنّ»

حديث زينب عطاره

۱۴۳ـ از حسین بن زید هاشمی از امام صادق (ع) فرمود: زینب عطر فروش که بانوئی قبیح بود نزد همسران و دختران پیغمبر (ص) آمده وبکسان خاندان پیغمبر عطر میفروخت، پیغمبر بخانه آمد و زینب در میان آنان بود، رو باو کرد و فرمود: هر گاه تو نزد ما بیائی خانه های ما خوش بو میشود.

زینب ـ یا رسول الله خانه‌های تو ببوی خوش خودت خوشبوتر است.

پیغمبر (ص) هر گاه فروش کنی خوب بفروش و غش مکن و با عطر چیزی دیگر آمیخته مکن زیرا که پرهیزکاری بهتری است و برای دارائی نگهدارتر است.

زینب ـ یا رسول الله من اکنون نیامدم چیزی بفروشم و آمدم از عظمت خدا عز وجل از شما بپرسم.

رسولخدا (ص)ـ جل جلاله من بخوبی برخی از آن را برای تو باز گویم:

فرمود: راستی این زمین و هر که در آنست در برابر آنچه زیر آن قرار گرفته است چون حلقه‌ای است که در سرزمین پهناوری تهی افتاده باشد و این هر دو با آنچه در آنها و بر آنها است در برابر آنچه زیر آنند چون حلقه‌ای است که در فلاتی تهی افتاده اند و سومی هم تا برسد بهفتمی و این آیه را خواند (۱۲ ـ الطلاق) آفرید هفت آسمان را و از زمین هم بمانند آنها

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله عند التی تحتها» از این عبارت استفاده میشود که زمین هم طبقاتی دارد روی یکدیگر و برخی هفت زمین را بهفت اقلیم تفسیر کرده و برخی خود زمین را سه طبقه دانسته کرد هم:

۱ـ خاك صرف بسیط ۲ـ گل که مخلوط بآبست و بر زبر آنست ۳ـ طبقه ظاهره روی زمین

که با آب یك کره بحسابست و هوا هم خود سه کره است:

۱ - هوای گرد زمین تا مسافتی که حرارت آفتاب در آن منعکس میشود و قابل تنفس و زندگی است.

۲- هوای خالص‌زمهریری تهی از حرارت.

۳- هوای مجاور کره نار.

و کره نار هم یکی و این مجموع میشود۷ که زیر فلك و در برابر آبست.

و برخی زمین را دو کره دانسته و آب را کره سوم و برخی هوا را دو کره شمرده‌و برخی چهار کره و اساس همه اینستکه زمین در برابر آسمان باشد و باینهفت طبقه تفسیر گردد و حمل آیات و اخبار بر این تاویلات دور است.

و وجه دیگری در۷ زمین و۷ آسمان از امام رضا روایت شده است؛ علی‌بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسین‌بن خالد روایتکرده که گوید بامام رضا (ع) گفتم بمن خبر ده از تفسیر قول خدا (۷- الذاریات) والسماء ذات الحبك.

در پاسخ فرمود: یعنی آسمان با زمین در رشته کشیده شده و خوب بهم بافته است (مجمع البحرین گوید حبك الثوب اذااجاد نسجه) و انگشتان خود را مشبك کرد.

راوی- چگونه آسمان با زمین بهم بافته است با اینکه خدامیفرماید (۲- الرعد) بر آورده است آسمانهارابی ستونهائیکه شماها بچشم خود بنگرید.

امام (ع)- سبحان‌الله نیست که میفرماید بی‌ستونها که شما بنگرید و بچشم شما آیند؟

راوی- چرا.

امام (ع)- پس در اینجا ستونها است ولی شماها نمیبینید.

راوی- خدا مرا قربانت کند این چگونه‌میباشد؟

گوید امام مشت چپ خود را گشود و کف راست را بزیر آن نهاد و فرمود: این زمین‌دنیا است و آسمان دنیا بر زبر آنست بمانند گنبدی و دوم زمین بر زبر آسمان دنیا است و دوم‌آسمان چون گنبدی روی آنست و زمین سوم بالای آسمان دوم است و سوم‌آسمان بالای آن گنبدیست‌و زمین چهارم بالای آسمان سومست و آسمان چهارم گنبدیست بر فراز آن و زمین پنجم‌بالای‌آسمان چهارمست و آسمان پنجم گنبدیست برفراز آن و زمین ششم بالای آسمان پنجمست و آسمان ششم گنبدیست برزبر آن و زمین هفتم بالای آسمان ششمست و آسمان هفتم بالای آن چون گنبدیست‌و عرش رحمن بالای هفتم آسمانست و اینست معنی قول خداتعالی (۱۲- الطلاق) آفرید۷ آسمان و اززمین هم بمانند آنان، امر درمیان آنها فرودآید.

واما صاحب‌الامر همان رسولخدا (ص) است ووصی بعداز رسولخدا (ص) که قائم روی زمین است وهمانا که‌امر بوی فرودآید از بالا ازمیان آسمانها وزمینها.

راوی- پس‌زیر پای‌ما جزهمان یکزمین نیست؟

امام (ع)- زیر پای ما جز یك زمین نیست و راستی آن شش بالای سر ما هستند(پایان‌حدیث امام‌رضا).

والسبع الأرضين بمن فيهن ومن عليهن على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة قي والديك له جناحان جناح في المشرق وجناح في المغرب ورجلاه في التخوم، والسبع والديك بمن فيه ومن عليه على الصخرة كحلقة ملقاة في فلاة قي والصخرة بمن فيها و من عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والديك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذاهب كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء على الثرى كحلقة ملقاة في فلاة قي، ثم تلا هذه الآية «له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى» ثم انقطع الخبر عند الثرى، والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر

وممکنست این هر دو معنی از هفت زمین منظور آیه باشند باعتبار بطون متعددیکه در هر آیه است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- این بیان روشن و گویای امام هشتم تایید میکند همان معنی را که برای آسمان در زبان قرآن وحدیث بیان کردیم و آن اینست که آسمان عبارت از یك فضای ستاره نما است که بشکل گنبدی بالای زمین نمودار است و چهره و نمودی ندارد جز بوسیله همان نورپاشی اختران روز و یا شب و دلالت روشنی دارد بر اینکه مقصود از زمین در زبان قرآن وحدیث همان اجسام معلقه در فضا هستند که بزبان امروز ازآنها بستاره وسیاره تعبیر میشود وشاید مقصود امام از تنظیم ۷ زمین و ۷ آسمان همان شرح منظومه شمسی ما باشد تا آنجا که در تاریخ صدور حدیث معروف ومفهوم بوده است و این حدیث خودیکی از گنجینه‌های علم امامت است که برای دانشمندان امروز دنیا بسی پرمعنا است.

شرح- ازمجلسی ره- «فی فلاة قی» فلات دشت پهناور وقی بمعنی تهی است.

دنباله حدیث ۱۴۳-

و این هفت زمین با آنچه در آنهاست و آنچه بر آنهاست بر پشت خروس چون حلقه ایستکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن خروس دو بال دارد یك بال در مشرق و بالی در مغرب و دو پا در عمق عمیق. و این هفت و آن خروس وهر که در آنست وهر که بر آنست بر روی صخره چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن صخره باهر که در آنست وهر که بر آنست بر پشت ماهی چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی باهر که در آنست و هر که بر آنست بر صفحه دریای تاریك چون حلقه‌ای استکه در بیابان پهناور تهی افتاده است،

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك برهوای روان چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است.

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك باهوا برزبر ثری چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است.

سپس این آیه را خواند (۶- طه) از آن او است آنچه در آسمانها است ودر زمین ومیانه آنها و آنچه زیر ثری است (خاك نمدار زیر قشر ظاهر زمین).

المظلم والهواء والثرى بمن فيه ومن عليه عندالسماء الأولى كحلقة في فلاةقيّ و هذا كلّه والسماء الدّنيا بمن عليها ومن فيها عندالّتي فوقها كحلقة في فلاةقيّ وهاتان السّماءان ومن فيهما ومن عليهما عندالّتي فوقهما كحلقة في فلاة قيّ وهذه الثلاث بمن فيهنّ ومن عليهنّ عندالرابعة كحلقة في فلاةقيّ حتّى انتهى إلى السّابعة وهنّ و من فيهنّ ومن عليهنّ عندالبحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة في فلاة قيّ وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة في فلاة قيّ و تلاهذه الآية : «وينزّل من السماء من جبال فيهامن برد» وهذه السّبع والبحر المكفوف و جبال البرد عندالهواء الذي تحارفيه القلوب كحلقة في فلاةقيّ وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قيّ وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء وحجب النورعندالكرسيّ كحلقة في فلاة قيّ ثمّ تلاهذه الآية : «وسع كرسيّه السموات والأرض ولايؤده حفظهما وهوالعليّ العظيم» وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البردوالهواء

سپس خبر و آگاهی بشر در همین طبقه ثری منقطع است (و از آن جز بیخبری خبری نیست) و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن بحر تاریك و آن هوا و آن ثری همه در برابر آسمان نخست چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی.

واین همه باآسمان نزدیك وبا هر كه برآنست ودر آنست نزدآنكه برفراز آنست چون حلقه‌ای است دردشت پهناور.

واین دوآسمان وهر كه در آنست وهر كه برآنست نزدآنكه برفراز آنهاست چون حلقه‌ای است در دشت پهناورتهی.

واین هر سه با هر كه در آنست وبرآنست نزد چهارمین چون حلقه‌ای است دردشت پهناورتهی تابرسد بآسمان هفتم وهمه آنها وهر كه درآنست وبر آنست دربرابر دریائی كه از اهل زمین نهفته است چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی.

و این هفت و آن دریای نهان در برابر كوه های تگرك چون حلقه‌ای است در دشت تهی و این را خواند (٤٣- النور) وفرو فرستد ازآسمان از كوههائیكه درآنست تگرك.

و این هفت وآن دریای نهان و كوههای تگرك در برابر هوائیكه دلها درآن سرگردانند چون حلقه‌ای است دردشت پهناورتهی.

و این هفتودریای نهان و كوه های تگرك و هوا در برابر حجب نور چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین هفت و دریای نهان و كوههای تگرك و هوا و حجب نور دربرابر كرسی چون‌حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی وسپس این‌آیه راخواند (٢٥٥- البقره) فراگیرد كرسیش همه‌آسمانها و زمین‌را وبر اورنجی ندارد نگه‌داری آن‌ها واواست علی و عظیم .

وحجب النور والكرسيّ عندالعرش كحلقة في فلاة قيّ وتلاهذه الآية: «الرّحمن على العرش استوى» وفي رواية الحسن الحجب قبل الهواء الذي تحارفيه القلوب .

(حديث الذى اضاف رسول الله صلی الله علیه و آله بالطائف)

١٤٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن يزيد الكناسيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلی الله علیه و آله كان نزل على رجل بالطائف قبل الاسلام فأكرمه فلمّا أن بعث الله محمّداً صلی الله علیه و آله إلى النّاس قيل للرّجل : أتدري من الذي أرسله الله عزّ وجلّ إلى النّاس ؟ قال : لا، قالوا له : هو محمّد بن عبدالله يتيم أبي طالب و هو الذي كان نزل بك بالطائف يوم كذا و كذا فأكرمته ، قال : فقدم الرّجل على رسول الله صلی الله علیه و آله فسلّم عليه وأسلم ، ثمّ قال له:

واين هفت و دریای نهان و کوههای تگرك و حجب نور و کرسی دربرابر عرش چون حلقه‌ای است دردشت تهی واین آیه راخواند (۵ـ طه) رحمن برعرش استوارا است. ودرروایت حسن حجب پیش ازهوائی است که دلهادرآن سر گردانند.

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ قوله(ص) «ثم انقطع الخبرعند الثری» یعنی ما دستور نداریم از آن خبر بدهیم.

قوله (ص) «عندالبحر المکفوف عن‌اهل الارض» یعنی ازآن دریا آبی باهل زمین فرودنشود یانتوانند بدان‌نگاه کنند.

قوله «فی روایةالحسن » شاید مقصود ابن‌محبوب است یعنی روایت در کتاب اوچنین بوده‌است پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ ما درشرح اخبار گذشته تفسیر برخی بیانات اینگونه احادیث‌را درج کردیم‌ودراین جاتوجه باین نکته بجااستکه این‌حدیث‌درسی‌استکه پیغمبراسلام بیك بانوی اسلامیکه زنی‌عطرفروش میباشد داده وازاینجا میتوان پی بعظمت مکتب پیغمبراسلام برد و روشیکه در پرورش جامعه بشری داشته واعتباریکه‌ازتعقل‌وهوش‌جنس‌زن نموده است ونکاتیکه در پیشرفت فرهنك بجامعه‌عرب‌وعموم بشر داده‌است . اگرماهمین‌یك‌درس‌اورا که‌ببانوئی میگفته‌ازنظر حقیقت‌بسنجیم‌بحقائقی‌بسیارشگرف وعمیق پی‌خواهیم برد.

حديث آنكسيكه در طائف رسولخدا (ص) را مهمانی کرد

۱۴۴ـ یزید کناسی‌از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) پیش‌از اسلام در طائف بمردی وارد شد و آنمرد از وی پذیرائی کرد واورا گرامی شمرد وچون خداوندش‌بمردم مبعوث کرد بدانمرد گفتند آیا میدانی اینکه خداعزوجل بمردم فرستاده کیست؟ گفت: نه، گفتند او محمد بن عبدالله یتیم ابیطالب است ووی همانکسی است که در روز چنان وچنین بطائف آمد وتو اوراارجمند داشتی وپذیرائی کردی، آنمرد نزد رسولخدا (ص) آمد وبر اوسلام کرد ومسلمان شدوسپس گفت یارسول‌الله‌مرا میشناسی؟

أتعرفني يارسول الله ؟ قال : ومن أنت ؟ قال: أنارب المنزل الذي نزلت به بالطائف في الجاهليّة يوم كذا و كذافأكرمتك فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : مرحباً بك سل حاجتك ، فقال: أسألك مأتي شاة برعاتها ، فأمر له رسول الله صلى الله عليه وآله بماسأل ، ثمّ قال لأصحابه : ما كان على هذا الرجل أن يسألني سؤال عجوز بني إسرائيل لموسى عليه السلام فقالوا : وماسألت عجوز بني إسرائيل لموسى ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره أوحى إلى موسى أن احمل عظام يوسف من مصر قبل أن تخرج منها إلى الأرض المقدّسة بالشأم فسأل موسى عن قبر يوسف عليه السلام فجاءه شيخ فقال : إن كان أحد يعرف قبره ففلانة ، فأرسل موسى عليه السلام إليها فلمّا جاءته قال : تعلمين موضع قبر يوسف عليه السلام ؟ قالت نعم قال : فدلّيني عليه ولك ماسألت قال: لاأدلّك عليه إلّا بحكمي، قال : فلك الجنّة ، قالت : لاإلّا بحكمي عليك ، فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى لايكبر عليك أن تجعل لها حكمها فقال لها موسى: فلك حكمك ، قالت: فانّ حكمي أن أكون معك في درجتك الّتي تكون فيها يوم القيامة

رسولخدا (ص)ـ تو كيستي؟

مرد طائفي ـ من صاحب همان‌منزلم كه شما درزمان جاهليت درطائف بدان نزول كردي درروز چنان وچنين ومن ازشما پذيرائي كردم واحترام نمودم.

رسولخدا (ص)ـ خوشآمدي حاجت خودرا بخواه.

آنمرد طائفي ـ من ازشما دويست سر گوسفند باچوپانهاي آن خواستارم .

رسولخدا (ص) دستور داد تا آنچه راخواست بوي دهند سپس باصحاب خود فرمود: چه‌باكي داشت اين مرد از اينكه از من خواهش آن پيره زن بني اسرائيل را بكند كه وي ازموسى كرد؟

اصحاب پيغمبر(ص)ـ بفرمائيد كه عجوز بني‌اسرائيل از موسى (ع) چه‌خواهشي كرد؟

پيغمبر (ص)ـ خداعز ذكره بموسى (ع) وحي كرد تا استخوانهاي يوسف رااز مصر باخود ببـرد پيش ازآنكه ازآنجا بارض مقدسه شام بيرون شود، موسى از محل دفن‌يوسف پرسيد وپيره‌مردي‌نزد اوآمد وگفت اگر كسي باشد كه آن‌را بداند فلانه‌زنست موسى بدنبال‌او فرستاد وچون آمدباو گفت توجاي گوريوسف راميداني؟

ـ آري ميدانم .

موسى ـ مرا بدان رهنمائي كن وهرچه خواهي بتوميدهم.

عجوزـ من تورا بدان رهنمائي نكنم جزاينكه هرپاداشي خود بخواهم بمن بدهي.

موسى ـ براي توبهشت‌راتعهد ميكنم.

عجوزـ نه‌بايد بحكم‌خودم‌تعهد كني ـ خداعزوجل باووحي كرد برتو گران‌نباشد كه حكـم خوداورا بپذيري وهرچه خودش خواست باو بدهي.

موسى ـ بسيارخوب هرچه خودت بخواهي بتو ميدهم .

عجوزـ حكم خودم اينستكه من روز قيامت كه ميشود دربهشت‌باتوهمدرجه باشم.

في الجنّة! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما كان على هذا لو سألني ما سألت عجوز بني إسرائيل .

١٤٥ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : كانت امرأة من الأنصار تودّنا أهل البيت و تكثر التعاهد لنا وإنّ عمر بن الخطّاب لقيها ذات يوم وهي تريدنا فقال لها : أين تذهبين يا عجوز الأنصار؟ فقالت : أذهب إلى آل محمّد أُسلّم عليهم واُجدّد بهم عهداً وأقضي حقّهم ، فقال لها عمر : ويلك ليس لهم اليوم حقّ عليك ولا علينا إنّما كان لهم حقّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فأمّا اليوم فليس لهم حقّ فانصرفي ، فانصرفت حتّى أتت اُمّ سلمة فقالت لها اُمّ سلمة: ماذا أبطأ بك عنّا؟ فقالت: إنّي لقيت عمر بن الخطّاب وأخبرتها بما قالت لعمر وما قال لها عمر، فقالت لها اُمّ سلمة : كذب لا يزال حقّ آل محمّد صلى الله عليه وآله واجباً على المسلمين إلى يوم القيامة .

رسولخدا (ص) باصحاب خود فرمود: چه باكى بود براين مرد كه اگر از من خواهش آن عجوز بنى اسرائيل را ميكرد ؟

شرحـ در اين روايت پرورشديگرى است براى بلند همتى و مقام معرفت و بيانيست از استعداد زن براى درك مقامات معنويه و مراتب ايمانيه وشرحى است ازمساوات مرد وزن درميدان مسابقه بشريت و اعلاميست كه پيغمبر اسلام بمردان امت مينمايد كه از زنان با معرفت وابس نمانيد و خود را بـه آنان برسانيد و اين خود درس ديگرى است براى زنان امت كه نبايد دنبال زر و زيور اين جهان روند و خود را بعروسكى بيروح تبديل كنند بلكه بايد روحى بزرك و همتى والا داشته باشند.

(داستان يك بانوى والامقام اسلامى)

١٤٥ـ از عبدالله بن سنان كه شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود : يكزن انصارى دوستدار مـا خاندان بود و بسيار به احوال پرسى ما ميآمد يك روز عمر بن خطاب باو بر خورد كه او قصد خانه ما را داشت .

عمرـ اى عجوز انصار بكجا ميروى؟

بانو ـ من نزد آل محمد ميروم تا بآنها سلام كنم و از آنها احوال پرسى كنم و حق آنها را بپردازم .

عمرـ واى بر تو آنها امروزه بر تو و بر ما ديگر حقى ندارند همانا حق آنان در زندگـى رسولخدا بود و گذشت و امروز ديگر حقى ندارند بر گرد .

آن بانو بر گشت تااينكه نزد امسلمه رفت، ام سلمه باو گفت براىچه اين بار دير كردى؟ در پاسخ گفت من بعمر بن خطاب بر خوردم و باو گزارشداد كه او بعمرچه گفت وعمر باو چه گفت امسلمه گفت اودروغ گفته است پيوسته تا روز قيامت حق آل محمد برمسلمانانواجب است.

شرحـ از مجلسى (ره)ـ « قوله حتى اتت ام سلمة » يعنى پس از مدتى نزد ام سلمه رفت يا

١٤٦ ـ ابن محبوب ، عن الحارث بن محمّد بن النعمان ، عن بريد العجليّ قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألّا خوف عليهم ولاهم يحزنون» قال : هم والله شيعتنا حين صارت أرواحهم في الجنّة واستقبلوا الكرامة من الله عزّ وجلّ ، علموا واستيقنوا أنّهم كانوا على الحقّ وعلى دين الله عزّ وجلّ واستبشروا بمن لم يلحق بهم من إخوانهم من خلفهم من المؤمنين ألّا خوف عليهم ولاهم يحزنون .

١٤٧ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن الحلبيّ قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ « فيهنّ خيرات حسان» قال : هنّ صوالح المؤمنات العارفات ، قال : قلت : «حور مقصورات في الخيام» ؟ قال الحور هنّ البيض المضمومات المخدّرات في خيام الدرّ والياقوت والمرجان؛ لكلّ خيمة أربعة أبواب، على كلّ باب سبعون كاعباً حجّاباً لهنّ ويأتيهنّ في

اینکه در همان بر گشت بمنزل او رفت و برای گریز از عمر راه را عوض کرد . . . پایان نقل از مجلسی ره.

از این حدیث مطالب زیر بدست میآید

١ ـ بریدن مردم تا برسد بیك بانوی انصاریه از خانه پیغمبر (ص)هدف حکومت نا حق سقیفه بوده است و اینها از هر گونه رفت و آمد مردم بخانه آل محمد در هراس بودند و از آن دریغ داشتند .

٢ـ عمر خود برای این کار وظیفه یك پاسبان و مامور سازمان امنیت حکومت جور راانجام میداده است.

٣ـ حفظ ارتباط با مرکز رهبری حق در هر حال و بهر وضع ضرورت دارد وحق واجبی‌است

(حدیث فضل شیعه)

١٤٦ـ از برید عجلی گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (١٧٠ـ آل عمران) و مژده شادی دریابند درباره کسانیکه بدانها نرسیده‌اند در دنبال آنان ، که نه ترسی بر آنها هست و نه غمنده‌میشوند.

در پاسخ فرمود آنان بخدا سوگند که شیعیان ما هستند آنگاه که روحشان ببهشت رفت و از طرف خدا عزوجل پذیرائی شدند بدانند و یقین کنند که آنان بر حق بودند و بکیش خداعزـ وجل زیستند و مژده شادی گیرند درباره برادران دینی خود که در دنبال آنها هستند وبجای آن ها نشستند از مؤمنان که نه ترسی بر آنها است و نه غمنده میشوند.

١٤٧ـ از حلبی گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (٧٠ـ الرحمن) در آنست (یعنی ببهشت) خوبان زیباـ فرمودمقصود زنان‌خوب مؤمنه وعارفه است گوید گفتم: تفسیر (٧٢ـ الرحمن) حوران اندرون خیمه‌هاـ فرمود: مقصود حوریه‌هائیست که پیوسته پرده نشین بسر برده‌اند در میان خیمه‌هائی ازدر ویاقوت ومرجان،برای هرخیمه چهاردراست وبرهردری‌هفتاددخترك پستان اناری دربان دارند ودر هرروزی بنزد آنان آیند که پشت پرده‌نشسته‌اند واز کرامت‌ولطف

كلّ يوم كرامة من الله عزّ ذكره [أ] يبشّر الله عزّ وجلّ بهنّ المؤمنين .

۱۴۸ ـ علي بن إبراهيم ، وعدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد جميعاً ، عن محمّد بن عيسى عن يونس ، عن أبي الصّباح الكناني ، عن الأصبغ بن نباتة قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ للشمس ثلاثمائة وستّين برجاً كلّ برج منها مثل جزيرة من جزائر العرب، فتنزل كلّ يوم على برج منها فإذا غابت انتهت إلى حدّ بطنان العرش فلم تزل ساجدة إلى الغد ثمّ تردّ إلى موضع مطلعها ومعها ملكان يهتفان معها وإنّ وجهها لأهل السماء وقفاها لأهل الأرض ولو كان وجهها لأهل الأرض لاحترقت الأرض ومن عليها من شدّة حرّها و معنى سجودها ماقال سبحانه وتعالى : «ألم تر أنّ الله يسجد له من في السموات ومن في الأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدّوابّ و كثير من الناس» .

خداعزوجل آنهارا بمؤمنان مژده بخشند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله تعالی «فیهن خیرات حسان» بیضاوی گفته خیرات مخفف خیرات (بتشدید) است یعنی خوبان زیرا خیر بمعنی أخیر یعنی خوبتر جمع ندارد وخیرات بتشدید هم قرائت شده است وحسان یعنی زیباچهره وزیبانهاد.

«حور» فیروزآبادی گفته حور جمع احور و حوراء است از حور و آن اینست که مردمك دیده خوب سیاه باشد و سفیدی دور آن پاك وشفاف باشد وحدقه دیده گشاده ومدور وپلکها نازك و لطیف و گرد پلکها سفیدباشد وبرخی آنرا بسیاه‌چشم تفسیر کردند بمانند آهو واین در بشر نیست وبعنوان استعاره آرند.

قوله تعالی «مقصورات فی الخیام» فیروزآبادی گفته امرأة مقصوره یعنی خانه نشین و ممنوع از خروج وبیضاوی گفته یعنی پرده نشین.

قوله « سبعون کاعبا » جوهری گوید کاعب دختر کی است که پستانش (بمانند اناری) بر آمده باشد.

(بیانی درباره خورشید)

۱۴۸ـ از اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین (ع) فرمود: براستی برای خورشید سیصد وشصت برج است و هر برجی چون جزیره‌ایست از جزائرعرب و هر روزی در برخی از آنها منزل دارد و هر گاه غروب کند بمرز درونی عرش رسد و پیوسته در سجده باشد تا فردا سپس بمطلع خود بر گردد وباآن دو فرشته باشند که آوازدهند وراستی روی آن‌بسوی اهل آسمانست وپشتش بزمین نشینان واگر رویش باهل‌زمین بود، زمین وهرچه برآنست از شدت گرمی میسوزانید و معنی سجده کردنش همانست که خداسبحانه وتعالی فرموده است (۱۸ـ الحج) آیانبینی به‌راستی خدا است که سجده کند برایش هر کس در آسمانها است وهر کس درزمین است وهم خورشید وماه وستاره‌ها و کوه‌ها و درخت وجنبده‌ها و بسیاری ازمردم.

١٤٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن إسماعيل بن مهران ، عمّن حدّثه عن جابر بن يزيد قال : حدّثني محمّد بن علي عليه السلام سبعين حديثاً لم اُحدّث بها أحداً قطّ ولا اُحدّث بها أحداً أبداً فلمّا مضى محمّد بن عليّ عليه السلام ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فأتيت أبا عبدالله عليه السلام فقلت : جعلت فداك إنّ أباك حدّثني سبعين حديثاً لم يخرج منّي شيء منها ولا يخرج شيء منها إلى أحد وأمرني بسترها وقد ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فما تأمرني؟ فقال : يا جابر إذا ضاق بك من ذلك شيء فاخرج إلى الجبّانة و احتفر حفيرة ثمّ دلّ رأسك فيها وقل : حدّثني محمّد بن عليّ بكذا و كذا ثمّ طمّه فانّ الأرض تستر عليك ، قال: جابر ففعلت ذلك فخفّ عنّي ما كنت أجده .

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «ثلثماة وستين برجاً» شاید مقصود ببرج درجه‌ها باشد که بحرکت خود هرروز در یکی منتقل شود و بطور تغلیب بیان شده‌است یا مقصود مدارات یومیه‌است که هرروزاز سال بیکی از آنها منتقل میشود و این عدد بنا بر اینست که در عرف مردم سال را سیصد و شصت روز میگویند و اگرچه مطابق واقع حرکت خورشید و ماه نیست پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ ممکنست مدارات یومیه همان سیصد و شصت باشند و در حال اعتدال ودررأس انقلاب شتوی وصیفی بطور تحقیق و یا تقریب مطلع و مغرب دو روز و یا بیشتر یکی باشد فتدبر.

قوله «مثل جزیرة من جزائر العرب» غرض بیان عظمت این درجاتست ووسعت سرعت حرکت درآن گرچه نسبت بحرکت یومیه کنداست.

قوله «فلم تزل ساجده» ـ یعنی فرمان بر و خاضع و منقاد امر خدا است و بامراوروانست تا طلوع کند.

قوله «معنی سجودها» محتملست دنباله خبر باشد وشاید اظهر اینست که ازکلینی ویایکی از روانست.. پایان نقل از مجلسی ره.

قوله «وجهها لاهل السماء» شایدازآن روی خورشید که برای مردم زمین نامرئیست حرارت بیشتری میتابد.

در اسرار احادیث

١٤٩ـ از جابر بن یزید گوید امام باقر هفتاد حدیث بمن بازگفت که هرگز بکسی نگفتم و هرگز بکسی نگویم وچون امام باقر(ع) درگذشت بگردنم سنگین آمد وسینه‌ام تنگ شد و نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم قربانت پدرت هفتاد حدیث بمن گفته که چیزی ازآنها ازمن برنیامده و اظهار نشده‌است باحدی وبمن سفارش کرده آن‌ها رانهان دارم وبر من بارسنگینی شده وسینه‌ام ازآن تنگ‌شده شما بمن چه‌میفرمائید؟

درپاسخ فرمود: ای جابر هرگاه چیزی ازاین برتو تنگ شد برو بجبانه (یعنی بیابان) وگودالی بکن وسر رادرآن فرو کن وبگو امام باقر مرا بچنین وچنان حدیث کرده‌است سپس آن گودال راپراز خاك کن وروی آن‌را بپوش زیرا زمین راز تو را نگهمیدارد ، جابر گوید چنین کردم و خاطرم سبك شد .

عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران مثله .

۱۵۰ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن صفوان بن يحيى ، عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : لا خذنّ البريء منكم بذنب السقيم ولم لا أفعل ويبلغكم عن الرجل مايشينكم ويشينني فتجالسونهم و تحدّثونهم فيمرّ بكم المارُّ فيقول : هؤلاء شرٌّ من هذا ، فلو أنّكم إذا بلغكم عنه ماتكرهون زبرتموهم ونهيتموهم كان أبرّ بكم وبي .

۱۵۱ - سهل بن زياد ، عن عمرو بن عثمان ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن طلحة بن زيد ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فلمّا نسوا ماذ كّروا به أنجينا الّذين ينهون عن السوء» قال : كانوا ثلاثة أصناف : صنف ائتمروا وأمروا فنجوا وصنف ائتمروا ولم يأمروا فمسخوا ذرّاً وصنف لم يأتمروا ولم يأمروا فهلكوا .

دستوری از امام صادق(ع)

۱۵۰- از حارث بن مغیره گوید امام صادق(ع) فرمود من بیگناهان شما را بتقصیر بیماران شما مسئول سازم ومؤاخذه کنم و چرا چنین نکنم؟ بشما از کردار مردی از شماها چیزی میرسد که مایه نکوهش و زشتی و چرکینی شماها و منست و بازهم با او وهمگنانش نشست وبرخاست میکنید وسخن وحدیث میگوئید و کسی بشماها گذر میکند و میگوید اینها که باآنمرد نابکار نشسته‌اند از او بدترند و اگر چنانچه وقتی بشما از طرف اینگونه افراد کردار و گفتار بدی میرسد آنها را از خود برانید و به آنها درشتی کنید وآنها راباز دارید برای شماها وبرای من بهتر باشد.

شرح - از مجلسی «ره» - قوله « فیقول هؤلاء شر من هذا » - یعنی اینان که بااین مرد فاسق معاشرت دارند و او را از کردار بدش باز نمیدارند بدتر ازخود او هستند.

احادیثی در نهی ازمنکر

۱۵۱- از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداتعالی (۱٦٤- الاعراف) چون فراموش کردند آنچه را بدان یادآور شدند نجات دادیم آنکسانی را که از بدی نهی میکنند - فرمود : سه دسته بودند:

۱- خود فرمانبر بودند و امربدان هم میکردند ونجات یافتند.

۲- خود فرمانبر بودند ولی امر بمعروف نمیکردند و دیگران راهم وادار بدان نمیکردند و اینها بصورت مورچه مسخ شدند.

۳ - خود فرمانبر نبودند و گنه کار بودند و دیگران را هم امر بمعروف نمی کردند و هلاك شدند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «فلما نسوا ماذکروا به» مشهور میان مفسران اینست که نسیان در اینجا بمعنی ترك عمدیست یعنی آنچه را صلحاء بآنان یادآوری نمودند عمل نکردند واین آیه در باره داستان اصحاب سبت نازل شده که جمعی یهود بودند درروزهای شنبه ماهی میگرفتند وآیه دنبال آن

۱۵۲ ـ عنه ، عن عليّ بن أسباط ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم قال : كتب أبو عبدالله عليه السلام إلى الشيعة : ليعطفنّ ذووالسنّ منكم والنهى على ذوي الجهل وطلّاب الرئاسة أو لتصيبنّكم لعنتي أجمعين .

۱۵۳ ـ محمّد بن أبي عبدالله ، و محمّد بن الحسن جميعاً ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن أبي جعفر الكوفيّ ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ و جلّ جعل الدّين دولتين دولة لآدم عليه السلام ودولة لابليس فدولة آدم هي دولة الله عزّ و جلّ فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعبد علانية أظهر دولة آدم و إذا أراد الله أن يعبد سرّاً كانت دولة إبليس ، فالمذيع لما أراد الله ستره مارقٌ من الدّين .

تصریح دارد که بصورت میمون مسخ شدند وجمع میان آیه وخبر اینست که دسته دوم بصورت مورچه مسخ شدند و دسته سوم بصورت میمون، ومقصود از هلاکت همین است که بمیمون مسخ شدند وروایت ابن‌طاوس در کتاب سعدالسعود آن را تأیید میکند (و پس از نقل روایت گوید) ابن‌طاوس ره گفته است شاید مسخ آنان که در امر بمعروف سستی کردند وبا گنهکاران سازش نمودند بصورت مورچه برای اینست که عظمت خدارا کم گرفتند و بحرمت الهی اهانت روا داشتند وخداهم آنهارا زبون و خرد نمود.

۱۵۲ـ امام‌صادق (ع) بشیعه نوشت باید سالمندان وخردمندان شمابنادانها و ریاست‌طلبها توجه کنند (یعنی بهروسیله باشد آنها را ازخلافکاری وریاستمداری باز دارند) یااینکه لعنت من همهٔ شماها را فراخواهد گرفت.

۱۵۳ـ امام صادق(ع) فرمود خدا برای دینداری دو دولت مقرر ساخته یك دولت وتسلط از آن آدم(ع) است (که مظهرخلافت حقه وحکومت عادله‌است) ودولتی هم برای ابلیس است (که طبق قرارداد بقای او تاروز قیامت مقرراست) دولت آدم همان دولت خداوند عزوجل است وچون خداعز-وجل خواهد آشکارا پرستیده‌شود دولت آدم‌را آشکار کند وآن رابرمردم مسلط سازد و هر گاه خدا خواهد نهانی پرستیده شود نوبت تسلط دولت ابلیس باشد پس هر که فاش سازد مذهب‌حق را که خداوند خواسته‌است زیرپرده ونهان باشد ازدین بیرون رفته‌است

شرح ـ دین دو دولت دارد ـ یعنی دولت آشکار و دولت نهانی که در حال تقیه است و زیر پرده است.

(حديث الناس يوم القيامة)

١٥٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سنان ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : ياجابر إذا كان يوم القيامة جمع الله عزّ وجلّ الأوّلين والآخرين لفصل الخطاب : دُعي رسول الله صلى الله عليه وآله ودُعي أمير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة خضراء تضيىء ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليّ عليه السلام مثلها ويكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة ورديّة يضيىء لها ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليّ عليه السلام مثلها ثمّ يصعدان عندها ثمّ يدعى بنا فيدفع إلينا حساب النّاس فنحن والله ندخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النار ثمّ يدعى بالنبيّين عليهم السلام فيقامون صفّين عند عرش الله عزّ وجلّ حتّى نفرغ من حساب النّاس ، فاذا دخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار بعث ربّ العزّة عليّاً عليه السلام فأنزلهم منازلهم من الجنّة وزوّجهم فعليّ والله الذي يزوّج أهل الجنّة في الجنّة وماذاك إلى أحد غيره ، كرامة من الله عزّ ذكره وفضلاً فضّله الله به ومنّ به عليه وهو والله يُدخل أهل النّار النّار وهو الذي يغلق على أهل الجنّة إذا دخلوا فيها أبوابها لأنّ أبواب الجنّة إليه وأبواب النار إليه .

داستان مردم در روز رستاخیز

۱۵۴ـ ازجابر ازامام باقر(ع) گوید که فرمود: ای جابر هر گاه روزرستاخیز شودخداعزوجل اولین وآخرین را برای تمیز حق ازباطل گردآورد ورسولخدا (ص) دعوت شود وامیرالمؤمنین (ع) دعوت شود وبرسولخدا جامه‌ای سبز پوشند که ازمشرق تامغرب بدرخشد وباندام علی(ع) هم بمانند آن جامه‌ای پوشند وباندام رسولخدا(ص) جامه گلی دیگرپوشند که ازآن میان‌مشرق ومغرب روشن شود وباندام علی‌بمانند آن‌پوشند وبدین‌وضع برآیند وبالا روند وسپس مارا دعوت کنندورسیدگی بحساب مردم‌را بما وا گذارند ومائیم بخداسوگند که اهل بهشت را ببهشت وارد کنیم و اهل دوزخ را به دوزخ.

سپس پیمبران را دعوت کنند و دوصف برابر عرش خدا عزو جل و ادار شوند تا ماهـا از رسیدن بحساب مردم‌فارغ شویم وچون اهل بهشت ببهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ روند رب‌العزة علی (ع) را بفرستد تا بهشتیان را بمنزل خود درآورد و همسران آنها را بآنها تزویج کند و بـه خداوند سوگند که علی همان کسیست که بهشتیان را تزویج کند و بآنها در بهشت زن بدهد و این کار با دیگری جز او نباشد ، این کرامتی استکه خدا عزوجل باو ارزانی داشته و فضلیست که باو مخصوص گردانیده است و باو بخشیده است و اواست که بخدا دوزخیان را بدوزخ برد و او است که دربهشت را بروی اهل بهشت می‌بندد وقتی وارد آن شدند زیرا درهای بهشت باو سپرده است ودرهای دوزخ هم باو سپرده است.

١٥٥ - عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السنديّ ، عن جعفر بن بشير ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : خالطوا النّاس فانّه إن لم ينفعكم حبّ عليّ وفاطمة عليهما السلام في السرّ لم ينفعكم في العلانية .

١٥٦ - جعفر ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إيّاكم وذكر عليّ و فاطمة عليهما السلام فانّ النّاس ليس شيء أبغض إليهم من ذكر عليّ وفاطمة عليهما السلام .

١٥٧ - جعفر ، عن عنبسة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ ذكره إذا أراد فناء دولة قوم أمر الفلك فأسرع السير فكانت على مقدار ما يريد .

(در حسن معاشرت با عموم مردم)

١٥٥ـ از عنبسة ازامام صادق (ع) گوید ازآن حضرت شنیدم که میفرمود : با مردم آمیزش کنید زیرا اگر دوستی علی (ع) و فاطمه (ع) در نهانی برای شماها سود نبخشد در آشکار هم سودی ندارد.

١٥٦ـ فرمود: مبادا (در میان مردم مخالف) نام علی و فاطمه (ع) را ببرید زیرا در نزد مردم چیزی از نام علی و فاطمه نفرت‌انگیز تر ومبغوض‌تر نیست.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «اياكم و ذكر علي وفاطمة» یعنی نزد مخالفان ناصبیکه‌دشمن‌خانداننند پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم این بلیغ‌ترین تعبیریست از دوران تقیه و مظلومیت آل عصمت که براثر تبلیغات سوء مخالفان کار باینجا رسیده بوده‌است که نام‌آنها رانباید بزبان‌آورد.

(اخباری متفرقه)

١٥٧ـ از جابر از امام باقر(ع) فرمود هر گاه خدا عز ذکره خواهد دولت قومی را نابود سازد بفلك فرماید تابشتابد و باندازه‌ایکه خواهد وباید برسد.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله امر الفلك» شاید مقصود آماده کردن اسباب زوال ملك‌ودولت آنهاست و محتملست هردولتی رافلکی باشد جدا ازافلاك معروفه ودولت آنان بادوران‌آن‌اندازه شده‌است وچون خدا طول دولت آنان را خواهدآن را کند چرخاند وچون سرعت فنای آنراخواهد آن‌را بشتاب چرخاند ـ پایان.

من گویم ـ مقصود درهم پیچیدن اوضاع خاندان سلطنتی و کم کردن عمر وسبك کردن عقل آنهاست چنانچه ازکسری انوشیروان نقل شده است وقتی در شب میلاد مسعود پیغمبر طاق ایوان مدائن شکست و کنگره‌های آن ریخت واز خواب مؤبدمؤبدان خبردار شد در تفتیش حقیقت برآمد وازطرف‌کاهن شام‌قیام نبوت خاتم و زوال ملك اوبوی اعلام شد وپرسید پس از چند پادشاه این عرب بر کشور مسلط میشود جواب شنید ١٤تن بعداز تو سلطنت کنند و او از کثرت شماره جانشینان خود تسلی یافت ودوران دوری را در نظر آورد ولی پس از فوت او اختلاف پدید شد و در مدت

۱۵۸ - جعفر بن بشير ، عن عمرو بن عثمان ، عن أبي شبل قال : دخلت أنا وسليمان بن خالد على أبي عبدالله عليه السلام فقال له سليمان بن خالد : إنّ الزّيديّة قوم قد عرفوا وجرّبوا وشهرهم النّاس ومافي الأرض محمّدي أحبّ إليهم منك فان رأيت أن تدنيهم وتقرّبهم منك فافعل ، فقال : ياسليمان بن خالد إن كان هؤلاء السّفهاء يريدون أن يصدّونا عن علمنا إلى جهلهم فلامرحباً بهم ولا أهلاً وإن كانوا يسمعون قولنا وينتظرون أمرنا فلابأس .

۱۵۹ - عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انقطع شسع نعل أبي عبدالله عليه السلام وهو في جنازة فجاء رجل بشسعه ليناوله فقال : أمسك عليك شسعك فانّ صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها .

۱۶۰ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحجامة في الرأس هي المغيثة تنفع من كلّ داء إلّا السّام ؛ و شبر من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثمّ

چندسال این ۱٤تن با نوبتهای کوتاه و با تزلزل بر تخت او بر آمدند و بزیر آمدند و بسرعت کشور پانصدساله ساسانیان دستخوش زوال گردید.

۱۵۸ـ از ابی شبل گوید من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق(ع) رسیدیم، سلیمان بن خالد بآنحضرت گفت راستیکه زیدیه مردمی هستند شناسا و تجربه اندوخته و مردم آنها را شهرت دادند و درروی زمین هیچ محمدی نیست که از شما نزد آنها محبوبتر باشد اگر نظر داشته باشید که آن‌ها را بخود نزدیك كنيد وبسوی خود بکشید بفرمائید درپاسخ فرمود ایسلیمان بن خالد اگر این سبك‌مغز ها میخواهند مارا ازدانش وعلم خود بگردانند و بوادی نادانی خود بکشند نه‌خوش‌آمد دارند و نه‌از ماباشند و اگر سخن مارا گوش کنند ومنتظر امرمابمانند عیبی ندارد.

شرحـ زیدیه را درباره امامت یك عقیده سست و افراطی بود و خروج بسیف و مبارزه علنی و ترك تقیه را از شروط امامت میدانستند و این باروش ائمه معصومین مخالفت داشت ومقصود امام اینستکه اگر ازاین عقیده افراطی وسفیهانه خود دست بردارند باید پیرو دستورما باشند.

شرحـ از مجلسی رهـ قوله «قدعرفوا وجربوا» یعنی جنك آموخته‌وتجربه‌اندوخته‌اندچون بازید خروج کردند و میدان داری نمودند ومجرب شدند ونزد مردم بوفاداری وعهدشناسی معروفند ومردم بشجاعت آنها معتقدند.

۱۵۹ـ ابن محبوب از کسیکه نام اورا برده‌است ازامام صادق(ع) گوید درتشییع جنازه ای بند نعل امام صادق (ع) گسیخت مردی بند نعل خود را آورد بآن حضرت بدهد، فرمودبرای خودت نگهدار بندنعل‌خودرا، زیرا مصیبت‌زده سزاوارتر است که برآن صبر کند (یعنی نعل خودت بی بند میماند وبر تو ناگوار است وبمن که بندنعلم گسیخته صبر آسانتر است).

۱۶۰ـ از امام صادق (ع) فرمود: حجامت در سر همان حجامت مغیثه است (یعنی دادرس) که برای هر دردی سودمند است جز مرك (وبرای نشان دادن محل حجامت) ازابرووجب زد تاآنجا که

قال : ههنا .

۱۶۱ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن مروك‌بن عبيد ، عن رفاعة ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : قال : أتدري يا رفاعة لم سمّي المؤمن مؤمنـاً ؟ قال : قلت : لاأدري ، قال : لأنّه يؤمن على‌الله عزّوجلّ فيجيز [الله] له أمانه .

۱۶۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل‌بن زياد ، عن ابن‌فضّال ، عن حنان ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام أنّه قال : لايبالي الناصب صلّى‌أم زنى وهذه الآية نزلت فيهم « عاملة ناصبة ۞ تصلى ناراً حامية » .

انگشت بزرك دستش‌رسيد وسپس فرمود: هم‌اينجا است.

شرحـ از مجلسی‌ره‌ـ «و شبر من‌الحاجبين» يعنی ازآخر كمان ابرو وجب زدازدوطرف‌تاسر دو انگشت بزرگش از سمت راست وچپ بگودی پشت سر رسيد (كه اينوجب بطور افقی دورسر چرخيده‌است)يااز ميان دو ابرو بطور عمودی وجب زده است تا رسيده بفرق سر چنانچه صدوق آن را بسند خود از ابی‌خديجه از امام صادق (ع) نقل كرده است و از رسولخدا(ص)نقل كرده كه‌آن را منقذه ناميده است.

۱۶۱ـ از رفاعه از امام صادق (ع) گويد: فرمود: ای رفاعه ميدانی چرا مؤمن رامؤمن‌نامند؟ گويد گفتم: نمی‌دانم فرمود برای آنكه بحساب خدا عزوجل خطامان ميدهدوخداخط امان او را اجازه ميكند.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ يعنی درباره هر كسی‌شفاعت ميكند كه مستحق عقابست و شفاعت او پذيرفته‌است يااينكه ضمانت بهشت ميكند و خدا آن‌را امضاء ميكند.

۱۶۲ـ از حنان ازامام صادق(ع) كه فرمود: ناصب (دشمن آل محمدع) باك نداشته باشد كه نماز بخواند ياآنكه زنا كند، اين آيه درباره آنها نازل شده است (۳ـ الغاشية) عمل كننده‌وناصبی است ۴ـدرميگيرددرآتش فروزان.

شرحـ از مجلسی «ره» ـ « قوله أصلى ام زنا » زيرا او بهمه اعمالش معاقب است گرچه واجبات باشد زيرا بمهمترين شرط آن كه ولايت است اخلال كرده است و چنانست كه نماز بی وضوء خوانده.

قوله « عاملة ناصبة »ظاهر اينست كه ناصبه را بمعنی دشمنی كردن با اهل بيت تفسير كرده و محتملستكه آن را بمعنی رنج دانسته باشد و مقصود اينستكه رنج بيهوده ميبرد.

و بيضاوی گفته يعنی كار پررنج دارد مانند كشيدن زنجير بگردن و فرو رفتن دردوزخ‌بمانند فرو رفتن شتر در گل و لای و بالا و پائين شدن در تپه‌ها و گودالهای آن يا كارها كرده‌ورنجها برده وآن روز برايش سودی ندارند و او را بآتش بسيار سوزانی درآرند.

١٦٣ ـ سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن مرازم، ويزيد بن حمّاد جميعاً، عن عبدالله بن سنان فيما أظنّ، عن أبي عبدالله عليه السّلام أنّه قال: لو أنّ غير وليّ عليّ عليه السلام أتى الفرات وقد أشرف ماؤه على جنبيه وهو يزخّ زخيخاً فتناول بكفّه وقال بسم الله فلمّا فرغ قال: الحمدلله، كان دماً مسفوحاً أو لحم خنزير.

١٦٤ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رجل ذكره، عن سليمان بن خالد قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام: كيف صنعتم بعمّي زيد؟ قلت: إنّهم كانوا يحرسونه فلمّا شفّ الناس أخذنا جثّته فدفنّاه في جرف على شاطىء الفرات فلمّا أصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فأحرقوه، فقال: أفلا أوقرتموه حديداً وألقيتموه في الفرات، صلّى الله عليه ولعن الله قاتله.

١٦٣ـ بگمانم از عبدالله بن سنان که امام صادق (ع) فرمود: اگر جز دوست علی بر سر فرات آید و آبش تا دو پهلوی او برآمده و برق زند و او مشتی از آن برگیرد و گوید بسم الله و آنرا بنوشد و گوید الحمدلله برای او مانند خون ریخته و گوشت خوك حرامست.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله «قد اشرف ماؤه علی جنبیه» بیان وفور آبست و بی‌نیازی مردم از آن وتوضیح اینکه زیانی ازشرب او بکسی نمیرسد و حرمتش تنها برای عقیده فاسد اواست و خدا نعمت هردو دنیارا برای مؤمنان آفریده و بر کافران حرامست.

١٦٤ـ از سلیمان‌بن خالد گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: با عمویم زید چه کردید؟ گفتم آنها از وی پاسبانی میکردند (یعنی وقتیکه بالای‌چوبه‌دار بود) و چون شب هنگام مردم‌کاسته‌شدند و خلوت شد ما پیکر او را برگرفتیم ودر کنار فرات اورا میان یك آب برده بخاك سپردیم وچون بامداد شد اسب سواران بجستجوی او شتافتند واورا یافتند وسوزاندند.

فرمود: چرا آهن باو نبستید و او را در نهر فرات نینداختید؟ خدایش رحمت کند وقاتلش را لعنت کند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «فی جرف» جوهری گفته است جرف آب برده‌ایست که بـر اثر جریان سیل گود شده‌است و این خبر دلالت‌دارد بر جواز ترك‌دفن و سنگین کردن جنازه و انداختن آن در دریا هنگام ضرورت پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم زیدبن علی‌بن‌الحسین عم‌والامقام امام‌صادق (ع) ازعلمای مصلح وپرشور آل‌محمداست که بمقام لیاقت جان بازی در راه حق رسیدو پروانه‌وار خود را در پرتو شمع دیانت ومذهب‌سوخت و برحکومت جبار بنی‌امیه ستم‌کار شورید و درراه حق‌بمانند جدش امام حسین (ع) قربانی شدوکار مظلومیت را تا آنجا رسانید که جنازه اورا هم آتش زدند بحساب اینکه اثر او را محو کنند ولی زنده و پاینده‌ماند وتا هنوز نام‌باافتخاراودرجهان اسلام بلند وپاینده‌است‌ولی‌دنباله‌ستمکاران‌برید وهمه آنان محو و نابود شدند.

١٦٥ ـ عدَّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن عليّ الوشّاء، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنَّ الله عزَّ ذكره أذن في هلاك بني اميّة بعد إحراقهم زيداً بسبعة أيّام.

١٦٦ ـ سهل بن زياد، عن منصور بن العبّاس، عمّن ذكره، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله جلّ ذكره ليحفظ من يحفظ صديقه.

١٦٧ ـ سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن سعدان، عن سماعة قال: كنت قاعداً مع أبي الحسن الأوّل عليه السلام والناس في الطواف في جوف اللّيل فقال: يا سماعة إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عزّ وجلّ حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وماكان بينهم

١٦٥ـ از امام صادق(ع) فرمود راستی که خدا عزذکره هفت روز پس از اینکه جثه زید را سوزانیدند اجازه هلاك و نابودی بنی‌امیه را صادر کرد.

شرحـ از مجلسی ره ـ شاید این کردار ناهنجار از متممات وسائل نزول بلا و عذاب بر آنان بوده است و گرنه آنها کارهای بدتروزشت‌تر از این کردند مانند کشتن امام حسین(ع) و این خبر چون خبر پیش دلالت داردبراینکه زید مشکور است ودر جهاد خود ماجوراست ومدعی خلافت و امامت نبوده وغرضش خونخواهی امام حسین ورد خلافت باهل آن بوده‌است چنانچه اخبار بسیار بر آن دلالت دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه پیشتر گفتیم زید بعنوان یك مصلح اجتماعی و مذهبی قیام کرد و مقصودش فدا کاری در راه حق بود و این یك مقام ارجمندیست که کسی تا آنجا درك حقیقت کند که شیفته‌وجان باز آن گردد و خونخواهی امام و رد خلافت باهل آن هم در ضمن این یك مقصد عالی مندرجست‌و سر ممدوح بودن قیام و مبارزه زید همین مقام اصلاح طلبی او است که برای اجرای حق و حقیقت داوطلب جانبازی و فداکاری شده است و برای چنین افرادی تقیه برداشته شده است مانند امام‌حسین‌و یاران وفادارش وما این مقام را درر موز الشهاده که شرحی است باترجمه‌بر کتاب‌نفس المهموم محدث قمی ره توضیح کافی دادیم بدان‌جا رجوع‌شود.

١٦٦ـ از عبیدبن زراره از امام صادق (ع) فرمود: راستی خداجل ذکره هر آینه نگهداری کند هر که رفیق خودرا نگهداری کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ مقصود اینستکه رعایت احترام دوست را بنماید و اورا در غیاب و حضورش رعایت نماید و از او دفاع کند.

(حديث فضل شيعه)

١٦٧ـ ازسماعه که گوید من‌در خدمت امام کاظم (ع) نشسته بودم و مردم‌در دل شب گرد کعبه طواف میکردند فرمود ای سماعه بازگشت این خلق بسوی ماست و حساب آنها باما است‌هرچه گناه میان خود وخدا دارند (و حق‌الناس نیست) برخدا بایست کنیم و درخواست جدی کنیم که از آن بگذرد بخاطر ما و خدا آن را از مابپذیرد و آنچه میان مردم و آنها است و حق الناس است از

وبين النّاس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك وعوّضهم الله عزّ وجلّ .

١٦٨ ـ سهل بن زياد ، عن منصور بن العباس ، عن سليمان المسترق ، عن صالح الأحول قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بين سلمان وأبي ذرّ واشترط على أبي ذرّ أن لا يعصي سلمان .

١٦٩ ـ سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن خطّاب بن محمّد ، عن الحارث بن المغيرة قال لقيني أبوعبدالله عليه السلام في طريق المدينة فقال : من ذا ؟ أحارث ؟ قلت : نعم قال : أما لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ؛ ثمّ مضى فأتيته فاستأذنت عليه فدخلت فقلت : لقيتني فقلت : لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ، فدخلني من ذلك أمرٌ عظيم ، فقال : نعم ما يمنعكم إذا بلغكم عن الرّجل منكم ما تكرهون وما يدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنّبوه وتعذلوه و تقولوا له قولاً بليغاً ؟ فقلت [له] : جعلت فداك إذاً لا يطيعونا ولا يقبلون منّا ؟ فقال : اهجروهم واجتنبوا مجالسهم .

صاحبان حق بخواهيم كه ببخشند و از بدهكاران بگذرند و آن ها هم بپذيرند و خداعزوجل بدان‌ها عوض دهد.

شرح- از مجلسی ره- قوله «الينا اياب هذا الخلق» يعنى رجوع آن‌ها در قيامت بسوى ما است واين منافات ندارد كه خدا تعالى فرموده است(غاشيه-٢٦) بسوى ماست بر گشت آنان - بلكه اين خود تفسير آيه است كه مقصود رجوع مردم بسوى اولياء وحجج ما است و شايسته‌كه ملوك كار بندگان را بخود نسبت ميدهند وضمير جمع مؤيد آنست.

قوله «حتما على الله» يعنى شفاعت جدى‌ميكنيم بطوريكه خداميپذيرد.

١٦٨- از صالح احول كه شنيدم امام صادق (ع)ميفرمود: رسولخدا (ص) ميان سلمان وابوذر برادرى انداخت و برابى‌ذر شرط كرد كه از سلمان نافرمانى نكند.

(مسؤليت علما و دانشمندان)

١٦٩- از حارث‌بن مغيره گويد در راه مدينه امام صادق (ع) بمن برخورد و فرمود كيست؟ آيا حارثى؟ گفتم آرى فرمود هلا من‌راستى كه گناه بى‌خردان شمارا بگردن علماى شماميندازم ، سپس گذشت و رفت من خدمت او رفتم و اجازه شرفيابى خواستم و نزد آن حضرت رفتم و گفتم‌به من برخوردى و فرمودى هرآينه گناه بى‌خردان شما را بگردن علماى شما بيندازم ازاين بيان شما مرا نگرانى بزرگى دست داده است.

فرمود آرى چون از مردى بشما خبر رسد آنچه را بد داريد و آنچه را مايه آزار ما ميشود شما را چه مانعى است كه نزد او برويد و او را سرزنش و توبيخ كنيد و هرچه بايد باو بگوئيدمن عرض كردم قربانت دراين صورت ازما پيروى نكنند واز ما نپذيرند درپاسخ فرمود شماهم آنهارا ترك كنيد و از مجالس آنها كناره بگيريد.

۱۷۰ ـ سهل بن زياد ، عن إبراهيم بن عقبة ، عن سيابة بن أيّوب ، ومحمّد بن الوليد ، وعليّ ابن أسباط يرفعونه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال : إنّ الله يعذّب الستّة بالستّة : العرب بالعصبيّة والدّهاقين بالكبر ، والاُمراء بالجور ، والفقهاء بالحسد ، والتجّار بالخيانة ، وأهل الرّساتيق بالجهـل .

۱۷۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام و غيره ، عن أبي عبـد الله عليه السلام قال : ماكان شيء أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يظلّ خائفاً جائعاً في الله عزّ وجلّ .

۱۷۲ ـ عليّ ، عن أبيه ؛ ومحمّد بن إسماعيل ، عن الفضل بن شاذان جميعاً ، عن ابن أبي عمير عن عبد الرّحمن بن الحجّاج ، وحفص بن البختري وسلمة بيّاع السابريّ ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان عليّ بن الحسين عليهما السلام إذا أخذ كتاب عليّ عليه السلام فنظر فيه قال : من يطيق هذا من يطيق ذا ؟ قال : ثمّ يعمل به و كان إذا قام إلى الصلاة تغيّر لونه حتّى يعرف ذلك في وجهـه وما أطاق أحد عمل عليّ عليه السلام من ولده من بعده إلّا عليّ بن الحسين عليهما السلام .

شرح ـ از مجلسی ره ـ اینروایت دلالت دارد بروجوب نهی ازمنکر و بروجوب کناره گیری و متارکه اهل معصیت اگر نپذیرند.

(سبب عذاب شش طائفه)

۱۷۰ـ حدیث را تا امیرالمؤمنین (ع) رسانیده‌اند که فرمود: راستی خداوند شش طائفه را بشش خصلت ناهنجار عذاب میکند:

۱ـ عرب را بواسطه تعصب نسبت بقبیله‌وتیره وتبار خود.

۲ ـ دهخداهارا بوسیله تکبر و بزرگی کردن بر مردم زارع و ده نشینان مستمند و نادان به حقوق خود ۳ـ امیرانرا بخلاف حق ٤ـ فقیهانرا بوسیله‌حسد بردن بدیگران ٥ـ تجار وبازرگانان‌را برای خیانت ٦ـ ده‌نشینانرا بواسطه نادانی وجهالت.

(یکی از شیوه‌های پسندیده رسولخدا (ص)

۱۷۱ـ از امام صادق (ع) فرمود : چیزی نزد رسول خدا «ص» دوست تر نبود از اینکه روز را بسر آورد ترسان از خداوند و گرسنه در راه خدا عزوجل (این حدیث گذشت)

(یکی ازشیوه‌های مراقبت علی‌بن الحسین (ع)

۱۷۲ـ از امام صادق (ع) فرمود: علی‌بن الحسین را شیوه این بود که هرگاه کتاب روش علی (ع) را برمیگرفت و درآن نگاه میکرد میفرمود: چه کسی‌تاب این روش دارد؟ چه کسی تاب و توان اینرا دارد؟ سپس آنرا بکار می‌بست و شیوه‌اش این بود که چون بنماز می ایستاد رنگش دیگر گون میشد تا ازرخسارش شناخته میشد وکسی از فرزندان علی(ع) تاب وتوان کردار او را نداشت جز همان علی‌بن الحسین(ع) .

۱۷۳ ـ محمدبن يحيى ، عن أحمدبن محمد ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ وليّ عليّ عليه السلام لايأكل إلّاالحلال لأنّ صاحبه كان كذلك وإنّ وليّ عثمان لايبالي أحلالاً أكل أوحراماً لأنّ صاحبه كذلك ؛ قال : ثمّ عاد إلى ذكر عليّ عليه السلام فقال : أماوالذي ذهب بنفسه ماأكل من الدّنيا حراماً ؛ قليلاً ولا كثيراً حتّى فارقها ولاعرض له أمران كلاهماالله طاعة إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولانزلت برسول‌الله صلى الله عليه وآله شديدة قطّ إلّاوجّهه فيهاثقة به ولا أطاق أحدٌ من هذه الاُمّة عمل رسول‌الله صلى الله عليه وآله بعده غيره ولقد كان يعمل عمل رجل كأنّه ينظر إلى الجنّة والنّار ولقد أعتق ألف مملوك من صلب ماله كلّ ذلك تحفّى فيه يداه وتعرّق جبينه التماس وجه‌الله عزّ و جلّ والخلاص من النّار وما كان قوته إلّاالخلّ والزّيت وحلواه التمر إذاوجده وملبوسه الكرابيس فاذافضل عن ثيابه شيء دعابالجلم فجزّه .

(نشانه دوستان علی و شیوه‌های آنحضرت)

۱۷۳ـ از حسن صیقل گوید‌شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستی دوست‌علی جز‌حلال‌نخورد زیرا سرور او ومولای‌اوچنین‌بود و دوست عثمان‌را باکی نیست که حلال بخورد یا حرام زیراصاحب و سرور اوعثمان هم چنین بود.

گوید سپس علی (ع) را نام برد و فرمود.

هلا سوگند بدانکه جان علی (ع) را گرفت او هیچ کم و بیشی از حرام دنیا نخورد تااز آن مفارقت کرد و هیچگاه دو کار برابش رخ نداد که هر دو فرمان بری از خدا باشد جز اینکه هر کدام برتنش سخت‌تر بود اختیار کرد و بکار بست وهیچ پیش آمد دشواری هرگز برای‌رسولخدا (ص) رخ نداد جز اینکه علی (ع) را بدنبال آن فرستاد زیرا باو اعتماد کامل داشت و هیچکس در این‌امت تاب وتوان کردار و وظیفه‌رسولخدا (ص)راپس ازاوجزاو نداشت‌ومحققاًچون‌مردی کارمیکرد که باچشم خود بهشت ودوزخ‌رامی‌دید و هرآینه هزار مملوك و بنده را از اصل مال خود آزاد کرد که از دسترنج و عرق جبین او بود برای خواهش رضای خداعزوجل و رها شدن از دوزخ و خوراکش جز سرکه و زیت نبود و شیرینی اوهمان خرما بود اگر بدستش میافتادوجامه کرباسین‌در برمیکردواگر بلندبود مقراض میخواست و فزونی آنرا می‌برید.

شرح ـ اینها اخلاق و کردار یك مؤمن پاك و یك رهبروپیشوای‌بحق‌اسلامی است .

١٧٤ ـ أبوعلي الأشعري ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن الحسن بن علي ، عن يونس بن يعقوب ، عن سليمان بن خالد ، عن عامل كان لمحمدبن راشد قال : حضرت عشاء جعفر بن محمّد عليه السلام في الصيف فأتي بخوان عليه خبز وأتي بجفنة فيها ثريد ولحم تفور فوضع يده فيها فوجدها حارّة ثمّ رفعها وهو يقول : نستجير بالله من النّار ، نعوذ بالله من النّار ؛ نحن لا نقوى على هذا فكيف النّار ، وجعل يكرّر هذا الكلام حتّى أمكنت القصعة فوضع يده فيها ووضعنا أيدينا حين أمكنتنا فأكل وأكلنا معه ، ثمّ إنّ الخوان رفع فقال : يا غلام ائتنا بشيء فأتي بتمر في طبق فمددت يدي فاذا هو تمر ، فقلت : أصلحك الله هذا زمان الأعناب والفاكهة ؟ قال : إنّه تمر ، ثمّ قال : ارفع هذا وائتنا بشيء فأتي بتمر فمددت يدي فقلت : هذا تمر ؟ فقال : إنّه طيّب .

١٧٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ؛ عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما أكل رسول الله صلّى الله عليه وآله متّكئاً منذ بعثه الله عزّ وجلّ إلى أن قبضه تواضعاً لله عزّ وجلّ وما رأى ركبتيه أمام جليسه في مجلس قطّ ولا صافح رسول الله صلّى الله عليه وآله رجلاً قطّ فنزع يده من يده حتّى يكون الرّجل هو الذي ينزع يده ولا كافأ رسول الله صلّى الله عليه وآله بسيّئة قطّ قال الله

(شیوه سرسفره امام صادق(ع) ومهمانداری آنحضرت)

۱۷۴ـ از کارگزار محمدبن راشد گوید در سر شام امام صادق جعفربن محمد (ع) حاضرشدم تابستان بود، خوانی گستردند و نانی برآن نهادند و قدحی پر ازثرید وگوشت آوردند که می جوشید، دست درآن نهاد ودریافت که داغست دست برداشت ومیفرمود:

بخدا پناه بریم از آتش، بخدا پناه بریم از دوزخ، ما توان این آبگوشت داغ را نداریم تا برسد بآتش دوزخ، و این سخن را تکرار کرد تا کاسه ترید بجا افتاد و خوردنی شد پس دست در آن نهاد وماهم وقتی امکان یافتیم دست بردیم وآن حضرت خورد وما هم خوردیم سپس سفره رابر چیدند وفرمود ای غلام یك چیزی برای مابیاور یك طبق خرما آورد، من دست بردم برخلاف انتظار خرما بود گفتم اصلحك الله اکنون موسم انگور ومیوه است.

فرمود: این خرما است؟ سپس فرمود ای غلام این را بردار چیزی بیار بازهم خرما آوردم دست دراز کردم و گفتم؟ اینهم خرمااست. درپاسخ فرمود راستش اینست که خوبست.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «بخوان» فیروزآبادی گفته است خوان بروزن غراب و کتاب آنچه که طعام روی آن گسترند.

اخلاق عالیه پیغمبر وعلی(ع)

۱۷۵ـ از معاویة بن وهب از امام صادق(ع) فرمود از روزیکه خداوند عزوجل رسولخدا (ص) را مبعوث کرد تاجان اورا گرفت ازراه تواضع برای خداعزوجل تکیه زده چیزی نخوردودر برابر همنشین خود هرگز دوزانو زمین نشسته دیده نشد و هرگز رسولخدا (ص) باکسی دست نداد که دست

تعالى له : «ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة» ففعل وما منع سائلاً قطّ ، إن كان عنده أعطى و إلّا قال : يأتي الله به ، ولا أعطى على الله عزّ وجلّ شيئاً قطّ ، إلّا أجازه الله إن كان ليعطي الجنّة فيجيز الله عزّ وجلّ له ذلك قال : وكان أخوه من بعده والذي ذهب بنفسه ما أكل من الدّنيا حراماً قطّ حتّى خرج منها والله إن كان ليعرض له الأمران كلاهما لله عزّ وجلّ طاعة فيأخذ بأشدّهما على بدنه ، والله لقد أعتق ألف مملوك لوجه الله عزّ وجلّ دبرت فيهم يداه والله ما أطاق عمل رسول الله صلّى الله عليه وآله من بعده أحدٌ غيره ، والله ما نزلت برسول الله صلّى الله عليه وآله نازلة قطّ إلّا قدّمه فيها ثقة منه به و إن كان رسول الله صلّى الله عليه وآله ليبعثه برايته فيقاتل جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره ، ثمّ ما يرجع حتّى يفتح الله عزّ وجلّ له .

۱۷٦ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان ؛ عن زيد بن الحسن قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : كان عليّ عليه السلام أشبه النّاس طعمة وسيرة برسول الله صلّى الله عليه وآله وكان يأكل الخبز والزّيت و يطعم النّاس الخبز واللّحم ، قال : وكان عليّ عليه السلام يستقي ويحتطب وكانت فاطمة عليها السلام تطحن وتعجن وتخبز وترقع وكانت من أحسن

خودرا پس کشد تاطرف نخست دست خودرا پس کشید و هرگز رسولخدا (ص) بدی‌را با بدی پاسخ نداد، خداتعالی باو فرمود (۹٦ـ المؤمنون) بابهتر وجهی ازبدی‌دفاع کن ـ وبکار بست

و هرگز رد سائل نکرد . اگر داشت میداد واگر هم نداشت میفرمود خدا می‌دهد و هرگز بحساب خدابنخشید و تعهدنکرد جزآنکه خدا آنرا امضاء کرد وگرچه بهشت‌هم بکسی میداد خدا عزوجل برایش امضا میکرد و برادرش علی (ع) پس از وی سوگندبدانکه جانش‌را گرفت هرگز لقمه حرامی از دنیا نخورد تااز آن بیرون‌شد بخداکه بسا دوکارجلواومیافتاد که‌هردو طاعت خداعزوجل بودند و آنکه برتن اوسخت‌تر می‌نمود عمل میکرد.

بخداکه هزار بنده برای خداعزوجل آزاد کرد که درباره تحصیل پول آن دستش تاول زده بود و مجروح شده‌بود.

بخداکه کسی پس ازرسولخدا (ص) تاب و توان کردار اورا نداشت جزاو، بخدا هرگز پیش آمد ناگواری برای رسولخدا (ص) رخ نداد مگراینکه علی (ع) رادر برابر آن‌سپر کرد و پیش داشت برای اعتمادیکه باو داشت و راستش اینستکه رسولخدا با پرچم خود او را بنبرد میفرستاد و جبرئیل ازسوی راستش بکمك او می‌جنگید و میکائیل ازسوی چپش وبرنمیگشت تاخدا عزوجل او را پیروز میساخت.

۱۷٦ـ اززیدبن حسن گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: علی (ع) در خوراك وروش از همه مردم به‌رسولخدا (ص) مانندتر بود وشیوه اوبود که خود نان وزیت میخورد وبمردم نان‌وگوشت می‌خورانید، فرمود رسم بود که علی آب وهیزم بخانه می‌آورد وفاطمه (ع) آردآسیا میکرد و آن

النّاس وجهاً كأنّ وجنتيها وردتان صلّى‌الله عليها وعلى أبيها و بعلها وولدها الطاهرين .

۱۷۷ ـ سهل بن زياد ، عن الريّان بن الصلت ، عن يونس رفعه قال : قال أبوعبدالله عليه‌السلام : إنّ الله عزّ وجلّ لم يبعث نبيّاً قطّ إلّا صاحب مرّة سوداء صافية وما بعث الله نبيّاً قطّ حتّى يقرّ له بالبداء .

۱۷۸ ـ سهل ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبدالحميد ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه‌السلام قال : لمّا نفّروا برسول‌الله صلى‌الله‌عليه‌وآله ناقته قالت له الناقة : والله لا أزلت خفّاً عن خفّ ولو قطّعت إرباً إرباً .

را خمیر مینمود و نان می‌پخت و جامه وصله میزد، فاطمه ازهمه مردم زیبا رویتر بود و گونی برد و گونه‌اش دو گل شکفته بود صلی‌الله علیها وعلی ابیها وبعلها وولدها الطاهرین.

۱۷۷ـ امام صادق (ع) فرمود : خداوند هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه بسیار غیور و دارای خلط سوداء پاکی بود و هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه اعتراف ببداء داشت.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «الاصاحب مرة سوداء صافیه» شاید کنایه از این باشد که در مورد خشم خدا بسیار تند و خشم آلوده می‌شدند و برای خدا پلنگی میکردند و آن را به صفاء توصیف کرده‌اند برای بیان اینکه از این خلط آثار فساد و بدی که غالبا با آن هم راه است در پیمبران نبوده است.

۱۷۸ـ از امام‌صادق(ع) فرمود چون شتر پیغمبر (ص) رارم دادند آن ناقه به رسولخدا (ص) عرضکرد، بخدامن گام از گام بر ندارم گرچه تیکه تیکه شوم.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «لمانفروا برسول‌الله ناقته» اشاره است بدانچه منافقان درعقبه کردند چنانچه‌علی‌بن ابراهیم‌روایتکرده است که‌چون پیغمبر(ص)در مسجدخیف درباره امیرالمؤمنین آنچه را باید گفت ودر روز غدیر او را بامامت وجانشینی خودوا داشت آن‌دسته ازاصحابش که پس از وی بر گشتند گفتند محمد درمسجد خیف آنچه راخواست گفت واینجاهم (در جحفه) آنچه‌راخواست گفت اگر بمدینه بازگردد ازما برای‌علی بیعت ستاند وچهارده‌تن گردآمدند وتوطئه کردند که‌رسولخدا (ص) را بکشند و بر گردنه ارشی که میان جحفه وابواء بود کمین کردند، هفت تن بر سمت راست آن کمین کردند و هفت تن برسمت چپش تاشتر رسولخدا (ص) رارم بدهند وچون سیاهی‌شب جهان را فراگرفت رسولخدابهمراه جمع مردم بدان گردنه رسید و برروی شتر خود چرت‌میزدوچون‌نزدیك گردنه رسید جبرئیل باوفریاد کرد ای‌محمد راستی که فلان وفلان درکمین تو نشسته اند رسولخدا (ص) بدنبال خود نگاهی کرد وفرمود این کیستکه دنبال منست؟ حذیفة‌بن یمان گفت من حذیفة‌بن یمانم یارسول‌الله، فرمود آنچه من‌شنیدم توهم شنیدی؟ عرضکرد: آری فرمود مستوردار،سپس رسول خدا (ص) بدانهانزدیك شدوآنها رابنام‌آوازداد وچون فریادرسولخدا را شنیدندگریختند و درمیان جمع‌مردم‌درآمدندوحال‌آنکه‌شتران خودرا زانوبسته بودند بجاگذاشتندومردم‌برسولخدا(ص)رسیدند و آنها را طلب کردند و رسولخدا (ص) بشتران آنها رسید وآنها راشناخت وچون‌بمنزل رسید

۱۷۹ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ؛ وعدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد جميعاً ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عمر ؛ عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: ياليتنا سيّارة مثل آل يعقوب حتّى يحكم الله بيننا وبين خلقه .

۱۸۰ ـ سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن إسماعيل بن قتيبة ، عن حفص بن عمر ، عن إسماعيل بن محمّد ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ يقول : إنّي لست كلّ كلام الحكيم أتقبّل إنّما أتقبّل هواه وهمّه فان كان هواه وهمّه في رضاي جعلت همّه تقديساً وتسبيحاً.

فرمود چه درنظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم‌قسم شدند که اگر خدا محمدرا بمیراندیا بکشد امرخلافت وریاست را باهل بیت اوباز نگردانند وآنها نزد رسولخدا (ص) آمدند وسوگند یاد کردند که نه‌چنین چیزی گفتند ونه خواستند و نه قصد سوئی برسولخدا (ص) داشتند وخدا این آیه‌را درباره آنها فرو فرستاد (۷٤ـ التوبه) سوگند میخورند بخدا که نگفتند و هرآینه که کلمه کفر راگفتند وکافر شدند پس‌از اسلام‌خود وقصد آنرا کردند که بدان نرسیدند (یعنی کشتن‌رسول خداـص) ودر دل بدی‌ندارند از رسولخدا (ص) جزاینکه خدا ورسولش آنها راتوانگر وثروتمند کرده‌اند ازفضل خود واگر توبه کنند برای آنها بهتراست واگر پشت بحق‌دهند خدا آنهارا‌عذاب دردناکی کند دردنیا وآخرت وبرای آنها درزمین دوست ویاوری نباشد..

۱۷۹ـ مردی ازامام صادق(ع) که فرمود کاش ماهم کاروانی بودیم بمانند آل‌یعقوب تا خدا میان ما وخلق خود حکم‌میکرد وقضاوت می‌نمود.

شرح ـ ازمجلسی رهـ کاش برای‌ما کاروانی بود حذف‌وایصال دارد و مقصود اینست که کاش ما هم بکاروانی بر میخوردیم که ما را با خود میبرد یا مقصود اینست که کاش ما خود در بلاد سیر می‌کردیم و آواره بسر می‌بردیم چنانچه یوسف آواره شد و شهر بشهر می‌گردید تا خدا درباره او قضاوت کرد.

وممکنست مقصود اوآرزو کردن حال‌امام قائم(ع) باشد که درزمین گردش میکند بی‌اینکه مردم اورا بشناسند وبمقام او پی‌ببرند ودر این‌باره بیوسف(ع) مانندا‌ست.

۱۸۰ـ ازاسماعیل بن‌محمد ازامام صادق(ع) که براستی خداعزوجل میفرماید: من هر سخن درست وحکیمانه را پذیرا نشوم همانا هوای دل وهمت را می‌پذیرم اگر هوای دل وهمتش دررضای من‌باشد همت اورا درتقدیس وتسبیح مقررمیسازم.

شرح ـ ازمجلسی رهـ «قوله‌تعالی انمااتقبل هواه وهمه» یعنی آنچه را دوست دارد ونسبت بدان تصمیم دارد از نیات حسنه وحاصل اینست که خدا تعالی زبان بین نیست و بهرچه گویند و کنند نیت و دل را بحساب می‌آورد و اگر با نیت خوب وعقیده درست وکامل باشد ثواب تقدیس وتسبیح برای‌آن نویسد گرچه آنرا بزبان نیاورد.

١٨١ - سهل بن زياد، عن ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن الطيّار، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتّى يتبيّن لهم أنّه الحقّ» قال: خسفٌ ومسخٌ وقذفٌ، قال: قلت: حتّى يتبيّن لهم؟ قال: دع ذا، ذاك قيام القائم.

١٨٢ - سهل، عن يحيى بن المبارك، عن عبدالله بن جبلة، عن إسحاق بن عمّار، وابن سنان وسماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: طاعة عليّ ذلٌّ ومعصيته كفرٌ بالله، قيل: يا رسول الله كيف تكون طاعة عليّ ذلّاً ومعصيته كفراً بالله؟ فقال: إنّ عليّاً يحملكم على الحقّ فان أطعتموه ذللتم وإن عصيتموه كفرتم بالله.

(تفسير يك آيه از امام صادق)

١٨١- از طيار از امام صادق(ع) در تفسير قول خداعزوجل (٥٣- فصلت) محققاً بنمائيم بآن ها نشانه‌های خود را در آفاق وانفس تاحق بر ايشان آشكار گردد- فرمود. بزمين فروشدن ومسخ شدن وپرتاب شدنست گويد: گفتم تا براى آن‌ها آشكار شود؟ فرمود آنرا واگذار مقصود از آن ظهور امام قائم (ع)است.

شرح- ازمجلسى ره- «قوله خسف ومسخ و قذف» آشكار مى‌شود ازاين حديث كه مقصود از آيات و نشانه‌هائى كه در نفوس آن‌ها نموده شود آنها است كه بمخالفان رسد هنگام ظهور امام قائم (ع) از عذاب بوسيله فروشدن در زمين ومسخ شدن و پرتاب شدن سنگها و ديگر چيـز ها از آسمان برايشان تابراى مردم حق‌بودن آنحضرت روشن شود وممكنست كه مقصود از قذف آيـاتى باشد كه در آفاق عيان گردد واولى روشن‌تر است وبنابر اين‌آيات آفاقيه آنچه است كه هـنگام ظهورش درآسمان پديدار گردد از نداء دعوت و نزول عيسى و ظهور فرشته‌ها وديگر چيزها.

(بيان فضيلتى ازعلى(ع))

١٨٢- ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود طاعت على «ع» زبونيست و نافرمانى‌او كفر بخدااست عرض‌شد يارسول‌الله چگونه طاعت على زبونيست و نافرمانيش كفر بخدااست‌درپاسخ فرمود: زيرا على(ع) شمارا براه حق واميدارد اگر ازاو فرمان بريد بايدزبونيرا بخودهموار كنيدو اگراورا نافرمانى كنيد بخداكافرشويد؟

شرح- از مجلسى «ره»- « قوله طاعة على ذل » يعنى سبب فوت وسائل عزت‌معروف ميان مردم است مانند جمع مال حرام و ستم بزير دستان و آقائى كردن به ديگران يا مقصود تذلل براى خدا است.

۱۸۳ ـ عنه ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار أو غيره قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : نحن بنوهاشم وشيعتنا العرب وسائر النّاس الأعراب .

۱۸٤ ـ سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن حنان ، عن زرارة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : نحن قريش وشيعتنا العرب وسائر النّاس علوج الرّوم .

۱۸۵ ـ سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : كأنّي بالقائم عليه السلام على منبر الكوفة عليه قباء فيخرج من وريان قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب فيفكّه فيقرأه على النّاس فيجفلون عنه إجفال الغنم فلم يبق إلّا النقباء فيتكلّم بكلام فلا يلحقون ملجأ حتّى يرجعوا إليه وإنّي لأعرف الكلام الذي يتكلّم به .

(در بيان طبقات مردم)

۱۸۳ـ ازامام صادق (ع) كه فرمود ما بنی‌هاشم هستيم و شيعه ما عرب هستند و ديگر مردم اعراب بيابان گرد.

۱۸٤ـ فرمود (ع) ماقريش هستيم و شيعه ماعرب هستند وديگر مردم كفار روم‌هستند.

شرحـ ازمجلسی ره‍ـ «قوله نحن بنوهاشم» يعنی آنچه درمدح بنی‌هاشم رسيده است مقصود ازآن ما خانواده‌ايم يا هرهاشمی زاده كه پيرو اهل‌بيتست نه آنكسانيكه زاده هاشم‌بودند واز حق بدر رفتند وكفر ورزيدند بخدا بوسيله ادعای امامت بناحق چون بنی‌عباس و همكنانشان و آنچه‌در مدح عرب وارد شده مقصود ازآن همه شيعه باشند واگرچه عجمی نژادباشند زيرا آن‌ها هم بزبان عرب محشور شوند و مردم ديگر كه مخالفند همان اعرابند كه خدا درباره آنها فرمايد (۹۷ ـ التوبه) الاعراب اشد كفراً و نفاقا= كفر و نفاق اعراب از همه سخت‌تراست. وآن‌ها همان بيابان گردانند كه خداآنهارا نكوهش كرده برای‌اينكه از شرع وقانون بدورند و برای‌ياری سيدانبياء بمدينه مهاجرت‌نكردند وهمه‌مخالفان دراين امور باآنها شريك‌هستند.

قوله « علوج الروم » علج بكسر كافر عجمی نژاد و غير عرب را گويند يعنی همه مخالفان بمنزله كفار عجم هستند و بزبان آن ها محشور شوند و گرچه عرب زبان از دنيا روند چنانچه در اخبار است.

(ظهور امام قائم (ع)

۱۸۵ـ از امام صادق (ع) فرمود گويا من قائم (ع) را بچشم خود می‌نگرم كه برمنبر كوفه است و قبائی در بردارد و ازجيب قبای خود نامه‌ايكه بامهر طلائی مهر برآن نهاده‌شده درمی‌آورد و آنرا بازميكند وبر مردم می‌خواند ومردم از شنيدن اين نامه چون گله گوسفند ازاو رميكنند و می‌گريزند ، جز نقباء و سر دسته های‌آنان، و او سخنی به زبان آورد و مردم پناهگاهی نيابند تا باو برگردند واورا بپذيرند وراستی من آنسخنيرا كه او می‌گويد بخوبی ميدانم.

شرحـ ازمجلسی ره‍ـ وشايد آن‌نامه مشتملست برلعن ائمه مخالفين يابر احكامی‌مخالف آنچه ميان مردم مألوف ومعروفست.

۱۸۶ - سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن ابن سنان، عن عمرو بن شمر، عن جابر عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الحكمة ضالّة المؤمن فحيثما وجد أحدكم ضالته فليأخذها.

۱۸۷ - سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد أو غيره، عن سليمان كاتب عليّ بن يقطين، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الأشعث بن قيس شرك في دم أمير المؤمنين عليه السلام و ابنته جعدة سمّت الحسن عليه السلام ومحمّد ابنه شرك في دم الحسين عليه السلام.

---

۱۸۶ - از امام صادق(ع) فرمود: حکمت گمشده مؤمنست هر کدام شما گمشده خودرا هرجا یافت باید آن‌را برگیرد.

شرح - از مجلسی ره - «قوله الحکمة ضالة المؤمن الخ» این جمله در اخبار بسیاری نزد خاصه وعامه وارد است و در تفسیرش اختلافست:

۱- گفته شده مقصود اینست که مؤمن پیوسته در جستجوی حکمت است چنانچه مردی گمشده خود راجوید، درنهایه این‌را گفته.

۲- مؤمن حکمت را بگیرد از هر که آن را نزد او یابد و گرچه کافر باشد یافاسق چنانچه صاحب حیوان گمشده آن‌را هرجا یابد بگیرد واین معنی روشن است.

۳- گفته‌اند مقصود اینست که هر که کلمه حکمتی دارد که خود نمی‌فهمد و مستحق آن نیست باید دنبال کسی بگردد که آن‌را میفهمد وبحق اخذ میکند چنانچه باید گمشده را تعریف کرد تا صاحب آن‌را یافت وباو تسلیم کرد.

۱۸۷ - از امام صادق (ع) فرمود: راستی که اشعث بن قیس در خون امیرالمؤمنین (ع) شریك شد و دخترش جعده امام حسن «ع» را زهر داد و محمد پسرش در خون امام حسین(ع) شریك شد.

شرح - از مجلسی ره - اشعث بن قیس کندی از خوارج بوده است شیخ در رجالش گوید اشعث بن قیس کندی ابومحمد کنیه دارد ساکن کوفه شد، پس از پیغمبر در رده اهل یاسر مرتد شد وابو بکر خواهرش ام‌فروه‌را باو بزنی داد و ام‌فروه یك چشم بود و برای او محمد را زائید و پس از آن از خارجیان گردید.

ودر اخبار بسیاری وارد شده است که او با جمعی از خوارج در بیرون کوفه با سوسماری بیعت کردند واورا امیرالمؤمنین نامیدند از راه کفر و استهزاء بآنحضرت (ع) واین کافر بکشتن او کمك داده است.

چنانچه شیخ مفید درکتاب ارشاد و دیگران گفته‌اند ابن‌ملجم و شبیب بن بجرة ووردان بن خالد برای قتل آن‌حضرت کمین کردند ودر برابر دریکه از آن برای نماز بیرون میشد نشسته بودند وپیش ازآن مقصود خودرا با اشعث بن قیس در میان نهاده بوده واو هم باآن‌ها موافقت کرده بود و اشعث بن قیس هم در آن شب بیرون شده بود و رهبری آنهارا دردست داشت و حجر بن عدی آنشب در مسجد بیتوته کرده بود و شنیده بود که اشعث می گوید یاابن‌ملجم زود، زود دنبال کارت برو که سپیده دم تو را رسوا کرد و حجر بمقصد اشعث پی برد و گفت ای‌یك‌چشم اگر اورا کشتی وشتافت

١٨٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ؛ عن جعفر بن بشير ، عن صباح الحذّاء ، عن أبي اُسامة قال : زاملت أباعبدالله عليه السلام قال : فقال لي : اقرأ [قال] : فافتتحت سورة من القرآن فقرأتها فرقّ وبكى ، ثمّ قال : ياأبا اُسامة ارعوا قلوبكم بذكر الله عزّ وجلّ واحذروا النكت فانّه يأتي على القلب تارات أوساعات الشكّ من صباح ليس فيه إيمان ولا كفر شبه الخرقة البالية أوالعظم النخر . ياأبا اُسامة أليس ربّما تفقّدت قلبك فلاتذكر به خير أولاشرّ أولاتدري أين هو؟ قال : قلت له : بلى إنّه ليصيبني وأراه يصيب النّاس ، قال: أجل ليس يعرى منه أحد . قال فاذا كان ذلك فاذكروا الله عزّ وجلّ واحذروا النكت فانّه إذا أراد بعبد خيراً نكت إيماناً وإذا

تا بامیرالمؤمنین گزارش بدهدواو راازقصد توطئه گران آگاه سازد ولی امیرالمؤمنین(ع) از راه دیگر زودتر بمسجد آمد و ابن ملجم ضربت بدو زد وحجر وقتی رسید که فریاد مردم بلند بود قتل امیرالمؤمنین (ع) خدالعنت کند هر که اورا کشت ودر خونش شریك شد.

واما پسرش محمد لعنة الله علیه بامسلم جنگید تااورا گرفت در امالی امام صادق (ع) روایت است که ابن زیاد او را باهزار سوار بکربلافرستاد واو بود که صبح عاشورا بانك برآورد ای حسین بن فاطمه توچه حرمتی نسبت به رسولخدا «ص» داری که دیگران ندارند و حسین (ع) این آیه را درپاسخ او خواند (۳۳ـ آل عمران) راستی که خداوند برگزیده آدم و نوح وآل ابراهیم وآل عمران را برجهانیان که از نژاد یکدیگر ندسپس فرمود: بخدا که محمد ازآل ابراهیمست و عترت هادیه از آل محمدند، این مرد کیست؟ گفتند محمدبن اشعث بن قیس کندی است حسین (ع) سر بآسمان برداشت وفرمود: بارخدایا بمحمدبن اشعث دراین روز یك خواری بنما که پس ازآن هرگز عزیز نشودو برای او عارضه‌ای رخ داد واز میان لشکر کناری رفت تا رفع حاجت کند و خدا عقربیرا باو مسلط کرد تا اورا گزید ومکشوف العوره مرد.

واما پسردیگرش قیس بن اشعث که اعانت‌او برعلیه امام حسین معروفست اویکی ازسران لشکر کوفه بود ودر حمل سران شهداء بنزد ابن زیاد شرکت کرد.

واما داستان دخترش جعده که زهرجفا بکام امام مجتبی ریخت از مطالب بسیار مشهوره است براو وپدر وبرادرش لعنت خدابادتاآسمان وزمین هستند.

۱۸۸ـ ازابی اسامه گوید من باامام صادق (ع) همکجاوه بودم بمن فرمود قرآن بخوان من سوره‌ای از قرآن را آغازم کردم و آن را خواندم آن حضرت دقت کرد وگریست سپس فرمودای اسامه دلهای خود را با یاد خدا عزوجل رعایت کنید و از دستبرد شیطان برحذر باشیدزیرااستش اینستکه بردل بارها و ساعتهای تردید ازبامداد رخ دهد که‌بوضعی مبهم درآید نه‌ایمان درآنست ونه کفرو بمانند پارچه کهنه یااستخوان پوسیده گردد.

ای‌اسامه نه‌اینستکه بسا دلت را وارسی واز خوب وبدش بی‌خبری ونمدانیکه بکجااست من بآن حضرت گفتم آری من باینوضع دچار میشوم ومیدانم که مردم‌هم دچارمیشوند، فرمود :آری ، کسی ازآن برکنار نیست فرمود پس هرگاه چنین شد یاد خداعزوجل کنید و از دستبرد شیطان برحذر

أراد به غيرذلك نكت غيرذلك ، قال : قلت : ماغيرذلك جعلت فداك [ماهو] ؟ قال : إذاأراد كفراًنكت كفراً .

١٨٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن علي بن الحكم ، عن أبي المغرا عن زيدالشحام ، عن عمروبن سعيدبن هلال قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّي لاأكاد ألقاك إلّافي السنين فأوصني بشيءآخذ به ، قال : اُوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد واعلم أنّه لاينفع اجتهاد لاورع معه وإيّاك أن تطمح نفسك إلى من فوقك ، وكفى بماقال الله عزّ وجلّ لرسوله صلى الله عليه وآله : «فلاتعجبك أموالهم ولاأولادهم» وقال الله عزّ وجلّ لرسوله: «ولاتمدنّ عينيك إلى مامتّعنابه أزواجاًمنهم زهرة الحيوة الدّنيا» فان خفت شيئاً من ذلك فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه وآله فانّما كان قوته الشعيروحلواه التمروووقوده السعف إذا وجده وإذا اُصبت بمصيبة فاذكرمصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فانّ الخلق لم يصابوا بمثله صلى الله عليه وآله قطّ .

باشيد زيرا چون خداوند براى بنده خير و خوبى خواهد ايمان بدلش افكند واگر جز آن‌راخواهد جز آن در دلش افتد گفتم: قربانت جز آن چه باشد؟ فرمود: هرگاه كفر او را خواهد كفر در دلش افتد.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ قوله «ارعوا قلوبكم» ازرعايت است يعنى بيادخدا آنهارا نگهداريد از وسوسه‌هاى شيطان واز آنچه كه دردلها افكند ازشبهه وترديد.

قوله «نكت كفراً» يعنى چون‌سزاوار شد كه خداوندتعالى لطف خودرا ازاو دريغ‌داشت‌شيطان بردلش مسلط شود وهرچه خواهد درآن افكندواسناد آن بخدا برسبيل مجازاست.

(سفارشى از امام‌صادق (ع)

١٨٩ـ از عمروبن سعيدبن هلال گويد بامام صادق(ع) گفتم راستيكه من گويا چندسال‌يكبار بيشتر بخدمت‌شما نميرسم يكسفارشى بكنيد كه عمل‌بدان كنم فرمود:

بتوسفارش ميكنم بتقوى ازخداوبه راستگوئى‌وورع واجتهاد وبدانكه‌تلاش و كوشش‌درعبادت بى‌ورع سودى ندارد ومبادا دل‌بمقام بالادست خودببندى ودر آرزوى آن‌باشى‌و تورا همين‌بس‌كه‌خدا عزوجل به‌رسول خودفرمود (٥٥ـ التوبه) تورا خوشآيند نباشد اموال آنان‌ونه اولادشان و خدا عزوجل به‌رسولش فرمود (١٣١ـ طه) ودو چشمت رامدوز بدانچه چندتا ازآنان را بهره‌ور كرديم ازشكوفانى زندگى دنيا.

اگر توچيزى ازاينوضع هراس‌دارى زندگانى رسولخدا (ص) را بياد بياور كه خوراكش‌نان جو بود وشيرينيش خرماوسوختش شاخه درخت خرما هروقت بدستش ميآمد وهرگاه‌مصيبتى بتورسد بيادبياور داغ رسولخدا«ص» رازيرا خلق‌هرگز چنان‌مصيبت‌نبينند.

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ قوله «و ان تطمح نفسك» يعنى دل‌بزندگى بالادست خودمده

۱۹۰ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن الحسن بن السريّ عن أبي مريم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله مرّ بنا ذات يوم ونحن في نادينا وهو على ناقته وذلك حين رجع من حجّة الوداع فوقف علينا فسلّم فرددنا عليه السلام ؛ ثمّ قال: مالي أرى حبّ الدُّنيا قد غلب على كثير من النّاس حتّى كأنّ الموت في هذه الدُّنيا على غيرهم كتب ، وكأنّ الحقّ في هذه الدُّنيا على غيرهم وجب، وحتّى كأن لم يسمعوا ويروا من خبر الأموات قبلهم ؛ سبيلهم سبيل قوم سفر عمّا قليل إليهم راجعون ، بيوتهم أجداثهم ويأكلون تراثهم ، فيظنّون أنّهم مخلّدون بعدهم هيهات هيهات [أ]ما يتّعظ آخرهم بأوّلهم لقد جهلوا ونسوا كلّ واعظ في كتاب الله وآمنوا شرّ كلّ عاقبة سوء ولم يخافوا نزول فادحة وبوائق حادثة .

طوبى لمن شغله خوف الله عزّ وجلّ عن خوف النّاس .

طوبى لمن منعه عيبه عن عيوب المؤمنين من إخوانه.

وآنرا آرزومكن .

قول خدا تعالى ـ «لا نعجبك» يعنى دلت را نبرد آنچه از اموال و اولاد اين منافقان بى دين مى بينى..

نطق پندآميزى از رسولخدا «ص»

۱۹۰ـ از امام باقر «ع» فرمود از جابر بن عبدالله شنيدم مى گفت يك روز رسولخدا «ص» بر ما گذر كرد، ما در انجمنى بوديم و او بر ناقه‌اش سوار بود، اين داستان پس از برگشت او از حجة الوداع بود، آن حضرت برسر ما ايستاد و سلام‌داد وماجواب اورا داديم سپس فرمود:

مرا چه‌شده استكه مينگرم دوستى دنيا بر بسيارى ازمردم چيره شده‌است تا آنجا كه گويادراين جهان مرك بنام‌ديگران ثبت‌شده و آنان جاويدند وگويا حق دراين جهان برديگران بارشده وآنان بر كنارند وتا آنجا كه گويا از گزارش مرده‌هاى پيش‌از خود نه‌چيزى شنيدند و نه ديدند ، راه آنان همان راه مردمى‌مسافر ودر حال كوچست بزودى زود مرك بر سرآنها تازد و باز آيد، خانه آنها گورشان گردد و ديگران ارثشان را بخورند ،آنان را گمانست كه پس از گذشتگان در جهان جاويدانند .

«هيهات‌هيهات پس مانده‌ها و پيش رانده‌ها پند نياموختند هرآينه نادانى كردند و بـه دست فراموشى سپردند هر پندآموزى دركتاب خدا بود واز سرانجام هربدى آسوده بسربردند و ازپيش آمدهاى ناگوار و كمرشكن و گرفتاريهاى پديدآينده نهراسيدند.

خوشا بركسيكه ترس ازخدا عزوجل اورا ازترس مردم بازدارد.

خوشا بركسيكه بعيب خودبويد وعيب برادران مؤمنش‌را نجويد.

طوبى لمن تواضع‌لله عزّ ذكره وزهد فيما أحلّ‌الله له من غير رغبة عن سيرتي ورفض زهرة الدّنيا من غيرتحوّل عن سنّتي واتّبع الأخيارمن عترتي من بعدي وجانب أهل الخيلا والتفاخروالرّغبة في‌الدّنيا ؛ المبتدعين خلاف سنّتي ؛ العاملين بغيرسيرتي .

طوبى لمن‌اكتسب من‌المؤمنين مالاً من غير معصية فأنفقه في غير معصية و عادبه على أهل‌المسكنة .

طوبى‌لمن حسّن مع‌النّاس خلقه و بذل‌لهم معونته وعدل عنهم شرّه .

طوبى لمن‌أنفق القصد وبذل‌الفضل وأمسك قوله عن‌الفضول وقبيح‌الفعل .

خوشا بر کسیکه نسبت بخداعزوجل تواضع کند و در آنچه خدا باوحلال‌کرده است زهد پیشه کند بی‌آنکه ازروش من روگردان باشد وشکوفانی دنیا را بیکسو نهد بی‌آنکه ازسنت و کردار من منحرف‌شود و پیروی کند از اخیار عترت منکه پس از من هستند و از اهل کبر و فخر ودنیـا داری کناره کنند آن کسانیکه بر خلاف سنت من بدعت گزارند و به راهی جز روش و رفتـار من بروند.

خوشا برمؤمنیکه مالی ازجز راه‌معصیت وخلاف بدست‌آورد وآن را درغیر گناه خرج کند و بمستمندان ودرویشان بدهد.

خوشا بر کسیکه با مردم خوش رفتاری کند و بدانها از کمك خود دریغ نورزد و شر خود را از آنها بگرداند . خوشا بر کسیکه درهزینه خود میانه‌روی کند وفزونی درآمد خود را بمستحقان ببخشد وازسخن زیادی‌خودداری کند واز کردار زشت بازایستد .

شرحـ از مجلسی‌ره‌ـ قوله «سبیلهم سبیل قوم سفر یعنی»

۱ ـ این زنده‌ها مسافرند و منزلهای عمر خود را که سال و ماه است طی میکنند تـا برسند بدان مرده‌ها.

۲ـ یعنی آن مرده‌ها دربراین زنده‌ها مسافرانی بودند که رفتند واز رفتن آنهاپندنگرفته‌اند وپندارند که آنها باز می گردند.

قوله «من غیررغبة عن سیرتی» یعنی زهد نامشروع وریاضت زیان‌آور را پیشه نکند واز روش پیغمبر که بهره‌وری اززنان وبوی خوش وخواب واستراحت و توجه بامور لازمه دنیا است صرفنظر نکند بلکه‌زهد او نسبت بمورد شبهه و امور زائده باشد مانند مباحـاتی‌که بما مانع طاعت شوند

قوله «من غیرتحول عن سنتی» باینکه مباحات را برخود حرام کند وسنت را ترك کندوبدعت در دین گذارد چنانچه میان بدعت گذاران صوفیه وفرق دیگرشایع است‌ـ پایان نقل ازمجلسی«ره».

من گویم‌ـ این نطق پیغمبر«ص» که در روزهای آخر عمر و دوران نهائی تبلیغات‌بوده است بسیار شیوا و گویا وپر معنا است ودستوراتی استکه برای‌دین ودنیا بسیار سودمنداست و بسی قابل مطالعه‌است وبعضی آن‌را بعلی(ع) نسبت‌دادند وبرخی فقره‌های آن‌را درنهج‌البلاغه ثبت کرده‌واگر علی«ع» کلام پیغمبررا بازگو کرده‌باشد پربعید نیست.

۱۹۱ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن معلّى بن محمّد رفعه ، عن بعض الحكماء قال : إنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى الغنى للنّاس أهل البخل لأنّ النّاس إذا استغنوا كفّوا عن أموالهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى صلاح النّاس أهل العيوب لأنّ النّاس إذا صلحوا كفّوا عن تتبّع عيوبهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى حلم النّاس أهل السفه الذين يحتاجون أن يعفى عن سفههم فأصبح أهل البخل يتمنّون فقر النّاس وأصبح أهل العيوب يتمنّون فسقهم وأصبح أهل الذّنوب يتمنّون سفههم وفي الفقر الحاجة إلى البخيل وفي الفساد طلب عورة أهل العيوب وفي السفه المكافأة بالذّنوب .

۱۹۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : ياحسن إذا نزلت بك نازلة فلاتشكها إلى أحد من أهل الخلاف ولكن اذكرها لبعض إخوانك فإنّك لن تعدم خصلة من أربع خصال: إمّا كفاية بمال

(پندهائی حکیمانه)

۱۹۱ـ از معلی بن محمد که سند را تامعصوم رسانیده یکی ازحکماء (یعنی ائمه(ع) زیرا صدوق درامالی آنرا ازامام صادق(ع) روایتکرده است وشیوه آنان نیستکه ازغیر معصوم حدیث باز گویند از مجلسی ره) گوید:

راستی بخیلان ازهمه کس سزاوارترند که برای مردم آرزوی ثروت داشتن کنند زیرا هرگاه مردم ثروتمندشدند ازاموال آنها دست بدارند.

راستی معیوبان ازهمه کس سزاوارترند که بهبودی دیگرانرا آرزو کنند زیرا اگرمردم به شوند عیب آنهارا نجویند .

راستی کم‌خردان ازهر کس سزاوارترند که بردباری مردمرا خواستار باشند زیرا نیازمندند که از سبکسری ونابخردی آنان گذشت‌شود، برخلاف این‌حقیقت بخیلان فقر مردمرا خواهند ومعیوبان نابکاری دیگرانرا آرزو کنند و گنهکاران سفاهت مردمرا طلبند با اینکه فقر نیازمندی ببخیل آرد وفساد و تباهی اخلاق مردم مایه جستجوی عیب معیوبان باشد و کم خردی مایه پاسخگوئی بگناه و بی‌ادبی است.

(شیوهٔ شایسته شیعه بایکدیگر)

۱۹۲ـ حسن بن راشد گوید امام صادق (ع) فرمود : ای حسن هرگاه برایت یك گرفتاری و ناگواری رخ داد دربارهٔ آن بهیچکس ازمخالفان شکایت مبرولی آنرا برای یکی ازبرادرانت بازگو (یعنی هم‌مذهبانت) زیرا تویکی از چهارخصلت‌را ازدست ندهی:

۱ـ باعطای مال کافی پاسخ گیری.

وإمّامعونة بجاه أودعوة فتستجاب أومشورة برأي .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

١٩٣ ـ عليّ بن الحسين المودّب وغيره ؛ عن أحمدبن محمّدبن خالد ؛ عن إسماعيل بن مهران عن عبدالله بن أبي الحارث الهمداني ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال : الحمد لله الخافض الرافع ، الضارّ النافع ؛ الجواد الواسع، الجليل ثناؤه ؛ الصادقة أسماؤه ؛ المحيط بالغيوب ومايخطر على القلوب ، الذي جعل الموت بين خلقه عدلاً وأنعم بالحياة عليهم فضلاً ، فأحيا وأمات وقدّر الأقوات ، أحكمها بعلمه تقديراً وأتقنها بحكمته تدبيراً إنّه كان خبيراً بصيراً ؛ هو الدائم بلافناء والباقي إلى غير منتهى ؛ يعلم مافي الأرض ومافي السماء ومابينهما وماتحت الثرى .

أحمده بخالص حمده المخزون بماحمده به الملائكة والنبيّون ؛ حمداً لايحصى له عددٌ ولا يتقدّمه أمد ، ولايأتي بمثله أحدٌ ، اُومن به و أتوكّل عليه و أستهديه وأستكفيه وأستقضيه بخير وأسترضيه .

٢ـ از جاه و اعتبار او دررفع گرفتاری خود استفاده کنی.
٣ـ بدرگاه خدا برای رفع گرفتاری تو دعائی شود که باجابت رسد.
٤ـ بتو نظرومشورتی اظهارشود که مایه رفع گرفتاریت گردد .
شرحـ از مجلسی‌ره ـ این‌حدیث دلالت دارد برجواز شکایت از گرفتاری نزد برادران دینی و بلکه برخوبی آن

خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع)

١٩٣ـ از جابر از امام باقر (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع)خطبه‌ای خواند، فرمود:

سپاس از آن خدا استکه بنشیب برد و بفراز آورد، زیان تواند و سود رساند. بخشنده‌است و فراگیرنده. ستایشش والا است ونامهایش درست وبجا، بهرنهانی انداست و بردلها نهادپرور، آنکه مرگ را در میان آفریده‌های خود ترازوی داد وعدالت ساخته و بنعمت زندگی آنانرا نواخته،زنده کند و بمیراند و خوراك هرکسیرا در پیمانه گذارد پیمانه‌ایکه بدانش خود بجا وخوبش اندازه گرفته و بحکمت و تدبیر خود آنرا محکم و بی کم و کاست برسفته زیراو آگاه وبینا است، او است همیشه بمان بی‌نیستی و پاینده تاپایان هستی بداند آنچه را زیرزمین است ودر آسمان و آنچه زیرخاك است ومیان این‌وآن.

سپاسش گویم ازگنجینه سپاس پاك که او را سزاست بدانچه فرشته‌ها وپیمبرانش سپاس گفتند چونانه سپاسیکه شماره‌اش آمار نکنند و رشته دراززمانه‌اش پیش نیفتد و کسی بمانندش نیاورد باو ایمان دارم وبراو کارخود واگزارم ازاو رهنمائی خواهم وبس باو گرایم وهرنیکی ازاو باز خواهم وراه خشنودی اورا پویم.

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له و أشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى و دين الحقّ ليظهره على الدين كلّه ولو كره المشركون صلّى الله عليه وآله .

أيّها النّاس إنّ الدّنيا ليست لكم بدار ولاقرار؛ إنّما أنتم فيها كركب عرّسوا فأناخوا ثمّ استقلّوا فغدوا وراحوا، دخلوا خفافاً وراحوا خفافاً لم يجدوا عن مضيّ نزوعاً؛ ولا إلى ماتركوا رجوعاً جدّ بهم فجدّوا ، وركنوا إلى الدنيا فما استعدّوا حتّى إذا اُخذ بكظمهم وخلصوا إلى دار قوم جفّت أقلامهم لم يبق من أكثرهم خبر ولا أثر، قلّ في الدّنيا لبثهم و عجّل إلى الآخرة بعثهم فأصبحتم حلولاً في ديارهم ، ظاعنين على آثارهم والمطايا بكم تسير سيراً ، مافيه أين ولا تفتير ، نهاركم بأنفسكم دؤوب وليلكم بأرواحكم ذهوب فأصبحتم تحكون من حالهم حالاً و تحتذون من مسالكهم مثالاً فلا تغرّنّكم الحياة الدّنيا فانّما أنتم فيها سفر حلول والموت بكم نزول، تنتضل فيكم مناياه وتمضي بأخبار كم مطاياه إلى دار الثواب والعقاب والجزاء والحساب .

ومن گواهم که نیست شایسته ستایش جزخدا که یگانه است و شریك ندارد وگواهم که محمد (ص) بنده وفرستاده او است او را برای رهبری و بهمراه کیش درست فرستاده تا بر همه کیشهایش چیره سازد و هر کیش نادرستی را بر اندازد گرچه مشرکان را ناساز گار باشد صلی الله علیه وآله

أیا مردم این جهان برای شماها خانمان نیست و پایگاه نباشد همانا شما در آن چون کاروانی باشید که بار بزمین نهد و شتررا بخوابانند سپس اندکی بیارامد و بامداد یاپسین بار بندد وبکوچد مردم سبکبار در این جهان درآیند و سبکبار و بی‌بنه و کالا از آن بدرآیند، از گذشتن آن هیچ جدائی در نیافتند ونه بدانچه بجای خود نهادند راه برگشتی بدست آوردند، آنها را کشانیدند و خودشان هم شتابیدند و تکیه به‌دنیا زدند و آماده رفتن نشدند تاآن گاه که گلویشانرا گرفتند و بخانمان مردمی روی نهادند که خامه‌شان خشکیده و از بیشترشان نه‌خبریست ونه اثری، در این‌جهان اندکی زیستند و شتابانه به دیگرسرای پیوستند و شماها در خانمان آنها در افتادید ودردنبالشان بار بسته‌اید و کوچانید پاکشهای رهوار شما را خوب می‌برند درآن نه خستگی است و نه سستی روز شما خودتانرا میشتاباند و شبتان جانتانرا بخوبی برنده است، شما خود نماینده حال آن‌مرده هائید و نمونه‌های کامل روش و رفتار آنها، زندگی این دنیا شماها را نفریبد همانا شما درآن مسافرانی تازه واردید و مرگ از شما پذیراست پیکان جانستانش را در شما فرو میکند و پیکهای هوایش گزارشهای شما را بخانه پاداش بهشت یا کیفرگاه دوزخ میرساند و بپای سزا و حساب‌میکشاند

شرح- از مجلسی (ره)- « و تمضی باخبارکم مطایاه » مقصود از اخبار گزارش‌اعمال است وچند توجیه دارد :

۱- مقصود از مطایا کسانی باشند که پیش از آنها مرده اند و خبرگزاری آن ها به این اعتبار استکه بآنها احسان کردند یا بدی کردند و نزد محاسبه آن اموات آنها را بخوبی یاد کنند یا بدی.

فرحم الله امرءاً راقب ربّه وتنكّب ذنبه وكابر هواه و كذّب مناه ، امرءاً زمّ نفسه من التقوى بزمام وألجمها من خشية ربّها بلجام ، فقادها إلى الطاعة بزمامها وقدعها عن المعصية بلجامها ، رافعاً إلى المعاد طرفه متوقّعاً في كلّ أوان حتفه دائم الفكر ، طويل السّهر ؛ عزوفاً عن الدُّنيا سأماً ؛ كدوحاً لآخرته متحافظاً ، امرءاً جعل الصبر مطيّة نجاته والتقوى عدّة وفاته و دواء أجوائه ؛ فاعتبر وقاس وترك الدُّنيا والنّاس ؛ يتعلّم للتفقّه والسداد وقد وقر قلبه ذكر المعاد وطوى مهاده وهجر وساده ، منتصباً على أطرافه ، داخلاً في أعطافه ، خاشعاً لله عزّ و جلّ ، يراوح بين الوجه والكفّين خشوع في السرّ لربّه ؛ لدمعه صبيب ولقلبه وجيب ، شديدة أسباله ، ترتعد من خوف الله عزّ وجلّ أوصاله ، قد عظمت فيما عند الله رغبته واشتدّت منه رهبته ، راضياً بالكفاف من أمره يظهر دون مايكتم ويكتفي بأقلّ ممّا يعلم أُولئك ودائع الله في بلاده المدفوع بهم عن عباده ؛ لو

۲ــ مقصود از مطايا خود اين اشخاص موجود باشند يعنى شما خود مطايا و مراكب در اين دنيا هستيد كه عمل شما بردوش خود شما است و ببهشت ميرويد يا دوزخ.

۳ــ مقصود از مطايا حافظين اعمال باشند و نسبت آنها بدنيا براى اينستكه عمل را از دنيا مى‌برند و آنرا براى اهل دنيا حفظ ميكنند وگرچه فرشته‌اند ولى كارگر مردم دنيا هستند ؛

٤ــ مقصود از مطايا عمر باشد كه با عمل مى گذرد.

دنباله حديث ۱۹۳ــ

پس خدا رحمت كند بنده‌ايرا كه پروردگار خود را منظور دارد و از گناهش دورى كند وبا هواى نفس خود طرفيت كند و آرزوى بى‌جاى خود را دروغ شمارد و دنبالش نرود آن مرد مردانه كه خود را با تقوى مهار زده و با ترس پروردگارش لجام بردهن نهاده و آنرا بـا مهار بسوى طاعت كشانده و با لجام از نافرمانى حق رانده است ديده بفرداى قيامت خود دوخته و هر آنى در انتظار مرگ خود است، هميشه در انديشه است و بى‌خوابى شب‌او طولانى است روگردانو دلتنك از دنيا است و رنجكش براى ديگر سرا و نگهبان آن .

مرديكه شكيبائيرا مركب نجات خود ساخته و تقوى را ذخيره وفات و درمان دردهاى‌درونش پرداخته است عبرت گرفته و سنجيده و از دنيا و مردم رنجيده دانش آموخته براى فهم دين‌ودروش متين، دلش از ياد معاد سنگين بار است وبستر راحتشرا برچيده وبالش نرم را بدور افكنده، بروى دو پا ايستاده و خود درون عبايش خزيده و براى خدا عزوجل خاشع است و بنوبت روى و دو كفرا بر خاك مينهد .

در نهانى ازپروردگارش هراسان است اشكش ريزد و دلش طپد، سيل اشك از ديده‌اش‌روان است و بندهايش ازترس خدا عزوجل لرزان رغبتش بدانچه پيش خدا است بزرگست وهراسش ازاو سترك، بگذران معاش راضى‌است ، عيانش كمتر از نهان است (يعنى آنچه از عبادت و كمال خودبه مردم عيان ميكند كمتر از آنچه استكه نهان مى‌دارد) و بكمتر از آنچه مى‌داند اكتفاء ميكنـد (يعنى در مقام اظهار فضل و صلاح نيست).

أقسم أحدهم على الله جلّ ذكره لأبرّه، أو دعا على أحد نصره الله، يسمع إذا ناجاه و يستجيب له إذا دعاه، جعل الله العاقبة للتقوى والجنّة لأهلها مأوى، دعاؤهم فيها أحسن الدعاء «سبحانك اللّهم» دعا[ؤ]هم المولى على ما آتاهم «وآخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمين».

(خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام)

۱۹٤ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النعمان أو غيره، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه ذكر هذه الخطبة لأمير المؤمنين عليه السلام يوم الجمعة.

الحمد لله أهل الحمد ووليّه و منتهى الحمد و محلّه؛ البديء البديع، الأجلّ الأعظم الأعزّ الأكرم، المتوحّد بالكبرياء؛ والمتفرّد بالآلاء، القاهر بعزّه، والمسلّط بقهره، الممتنع بقوّته، المهيمن بقدرته، والمتعالي فوق كلّ شيء بجبروته، المحمود بامتنانه وباحسانه، المتفضّل بعطائه وجزيل فوائده، الموسّع برزقه، المسبغ بنعمه، نحمده على آلائه و تظاهر نعمائه حمداً يزن عظمة جلاله ويملاء قدر آلائه و كبريائه.

آنانند که سپرده‌های خدایند دربلادش و بوسیله آنان خدا از بنده‌های خود دفع بلا میکند اگر یکی از اینان بخدا جل ذکره سوگند یاد کند آنرا انجام دهد و اگر بر کسی نفرین کند خدا او را یاری کند و رفع ستم از او نماید، واز او بشنود هرگاه با وی مناجات کند واجابتش نماید هر گاه دعا کند، خدا سرانجام خوبرا برای تقوی مقرر داشته و بهشت‌را برای اهل‌تقوی جایگاه‌ساخته که در آن بهترین خواسته را دارند گویند سبحانك اللهم (یعنی هر وقت چیزی خواهند این‌جمله را بر زبان رانند و بمطلوب خود رسند ـ از مجلسی ره).

مولایشان آنانرا بدانچه داده استشان دعوت کرده است و آخر خواست‌آن‌ها اینستکه : الحمدلله رب العالمین.

خطبه‌ای از امیرالمؤمنین (ع)

۱۹٤ـ ازمحمدبن نعمان ویا دیگریکه‌امام‌صادق(ع) این‌خطبه را برای روزجمعه امیرالمؤمنین (ع) ذکرکرده است :

سپاس خدا را سزاستکه شایسته سپاس است و سر آغاز و سر انجام آن است و جایگاه آن، آغاز کننده نقش‌آفرین، برترین والا و بزرگوار ؛ عزیزترین هستی و کرامت شعار بکبریائی یگانه و بهر گونه نعمت یکتا ، بعزت خود چیره است و بقهر خود مسلط ، بنیروی خود منیعست و بتوان خود مقتدر و بجبروت خود برتر از هرچیز است ستوده است بامتنان و احسانش ، بخشنده است به عطا و فوائد شایانش روزی فراوان دهد ونعمت بی کران اوراسپاس گزاریم‌بنعمتهایش و پیاپی بودن آلائش سپاسی که برازنده عظمت وجلال او است وفرازنده آلاء و کبریائش

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له، الذي كان في أوّليّته متقادماً وفي ديموميّته متسيطراً ، خضع الخلائق لوحدانيّته وربوبيّته وقديم أزليّته ودانوا لدوام أبديّته .

وأشهد أنّ محمّداً صلّى الله عليه وآله وسلّم عبده ورسوله وخيرته من خلقه اختاره بعلمه واصطفاه لوحيه و ائتمنه على سرّه، وارتضاه لخلقه وانتدبه لعظيم أمره ولضياء معالم دينه و مناهج سبيله و مفتاح وحيه وسبباً لباب رحمته ، ابتعثه على حين فترة من الرّسل وهدأة من العلم و اختلاف من الملل وضلال عن الحقّ وجهالة بالربّ و كفر بالبعث والوعد ، أرسله إلى النّاس أجمعين رحمة للعالمين بكتاب كريم قد فضّله وفصّله وبيّنه وأوضحه وأعزّه وحفظه من أن يأتيه الباطل من بين يديه ومن خلفه تنزيل من حكيم حميد ، ضرب للناس فيه الأمثال و صرّف فيه الآيات لعلّهم يعقلون أحلّ فيه الحلال وحرّم فيه الحرام وشرع فيه الدّين لعباده عذراً أو نذراً لئلاّ يكون للناس على الله حجّة بعد الرّسل ويكون بلاغاً لقوم عابدين فبلّغ رسالته وجاهد في سبيله و عبده حتّى أتاه اليقين صلّى الله عليه وآله وسلّم تسليماً كثيراً .

و گواهم که نيست شايسته پرستشى جز او يگانه است و شريك ندارد آنكه در اوليت خود برهر چيزى پيش است و در پاينده گى برهمه چيز مسلطست همه خلق براى يگانگى و ربوبيت او خاضعند وهم براى ازليت ديرين وى وبدوام ابديتش سر فرود آوردند .

و گواهم كه محمد بنده و فرستاده و بهترين آفريده او است او را بدانش خود اختيار كرد و براى وحى خود بر گزيد و سر خود را بدو سپرد و براى هدايت خلق خودش پسنديد و بـه كار بزرك نبوت خاتميه و پرتو افكنى معالم دين خود و برنامه هاى راه خود و كليد وحيش نمـاينده ساخت و وسيله باب رحمت خودش نمود او را بر انگيخت براى هنگام فترت رسولان و خموشـى چراغ دانش و اختلاف ملتها و گمراهى بشر از راه حق و نادانى بحضرت پروردگار و كفرو انكار به زندگى پس از مرك و وعده آخرت.

او را بهمه مردم سراسر رسول فرستاد و رحمت جهانيان ساخت بهمراه كتابى ارجمند كـه آنرا برترى داد و آيه آيه فرو فرستاد و روشن و واضح تعبير كرد و عزيزش گردانيد و نگهش داشت از اينكه باطل از پيش و يا پس در آن راه يابد و تنزيلى بود از خداوند حكمتدار ستوده.

در آن كتاب براى مردم مثلها زد و آياتيرا زير و رو كرد شايد كه آنها تعقل كنند، حلال را در آن حلال شمرد وحرام را حرام ودين را در ضمن آن براى بندگانش قانون نهاد وعذر آنهارا زائل كرد و آن ها را بيم داد تا براى مردم بر خداوند پس از ارسال رسولان حجتى و بهانه‌اى نباشد و وسيله بلاغ بمردم خدا پرست گردد .

واو هم تبليغ رسالت كرد ودر راه خدا جهاد نمود و اورا پرستيد تا مرگش فرا رسيد صلى الله عليه وآله وسلم تسليماً كثيراً.

أُوصيكم عباد الله وأُوصي نفسي بتقوى الله الذي ابتدأ الأُمور بعمله و إليه يصير غداً ميعادها وبيده فناؤها وفناؤكم وتصرّم أيّامكم وفناء آجالكم وانقطاع مدّتكم فكأن قد زالت عن قليل عنّا وعنكم كما زالت عمّن كان قبلكم فاجعلوا عباد الله اجتهادكم في هذه الدُّنيا التزوُّد من يومها القصير ليوم الآخرة الطويل فانّها دار عمل والآخرة دار القرار والجزاء ، فتجافوا عنها فانّ المغترَّ من اغترَّ بها ، لن تعدوا الدُّنيا إذا تناهت إليها اُمنيّة أهل الرّغبة فيها المحبّين لها ؛ المطمئنّين إليها المفتونين بها، أن تكون كما قال الله عزّ وجلّ : «كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام ـ الآية ـ» مع أنّه لم يصب امرءٌ منكم في هذه الدُّنيا حبرة إلّا أورثته عبرة ولا يصبح فيها في جناح آمن إلّا وهو يخاف فيها نزول جائحة أو تغيّر نعمة أو زوال العافية مع أنّ الموت من وراء ذلك وهول المطّلع والوقوف بين يدي الحكم العدل تجزى كلُّ نفس بما عملت «ليجزي الذين أساؤوا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى» .

بشما سفارش میکنم ای بنده‌های خدا و هم بخودم سفارش میکنم بتقوی از خدائیکه همه چیز را بدانش خود آغاز کرد و وعده گاه و بازگشت همه فردا بدرگاه او است و بدست قدرت او است نابودی آن‌ها و نابودی شما و گذشت روزگار و فنای عمر و بسر آمدن مدت شماها واین دنیا بزودی ازدست ما وشما بدررود چونانکه ازدست کسانیکه پیش ازشما بودند بدر رفت .

پس ای بنده‌های خدا کوشش خود را در این دنیا صرف کنید که در روز کوته آن برای روز درازآخرت توشه بردارید زیرا دنیا خانه کاراست وآخرت خانه آسایش وپاداش خود را ازآن دور کنید و دل از آن بکنید زیرا فریبخورده کسی استکه فریب آنرا بخورد، هرگز دنیا درزمینه نهایت آرزوی خواستاران خود که بسیار دوستش دارند و بدان دل دهند و شیفته آنند از این نگذرد که خدا عزوجل فرماید:

(۲٤ ـ یونس) چون آبیستکه ازآسمانش فرو باریم و با گیاه زمین در آمیخت ازآنچه جان داران خورند تا آخر آیه (تا چون زمین زیور خودرا برگرفت وبسیار زیبا شد ومردمش پنداشتند که بر آن توانایند فرمان ما در شب هنگام یاروز روشن دررسید و آنرا کاهی درو شده و خرد نمودیم که گویا دیروزهم چیزی نبوده‌است).

بااینکه در این دنیا هیچکدام از شما تجربه‌ای فراهم نکرد و خبری بدست نیاورد جزاینکه عبرتی برای او فزاید و هیچکس در سایه آسودگی و عافیت نیاساید جز اینکه نگرانست از آنکه بلائی ریشه کن برسرش آید یا نعمت و عافیت خود را از دست دهد با اینکه دنبال اینهمه مرگست و ترس از ورود بعالم دیگر و نگرانی از بازداشت در برابر خداوند حاکم و عادل تاهر کس پاداش عمل خود را بیند، تااینکه خدا هرآنکس بدکردار بوده‌است سزادهد و پاداش بخشد بکسانیکه خوشکرداری کردند با کارهای نیك.

فاتّقوا الله عزّ ذكره وسارعوا إلى رضوان الله والعمل بطاعته والتقرّب إليه بكلّ ما فيه الرّضا فانّه قريبٌ مجيبٌ جعلنا الله وإيّاكم ممّن يعمل بمحابّه ويجتنب سخطه ثمّ إنّ أحسن القصص وأبلغ الموعظة وأنفع التذكّر كتاب الله جلّ وعزّ قال الله عزّ وجلّ: «وإذا قرىء القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلّكم ترحمون».

أستعيذ بالله من الشيطان الرّجيم بسم الله الرّحمن الرحيم «والعصر * إنّ الانسان لفي خسر * إلّا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحقّ وتواصوا بالصبر» «إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً» اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد وبارك على محمّد وآل محمّد وتحنّن على محمّد وآل محمّد وسلّم على محمّد وآل محمّد كأفضل ما صلّيت وباركت وترحّمت وتحنّنت وسلّمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميدٌ مجيدٌ.

اللّهمّ أعط محمّداً الوسيلة والشرف والفضيلة والمنزلة الكريمة، اللّهمّ اجعل محمّداً وآل محمّد أعظم الخلائق كلّهم شرفاً يوم القيامة وأقربهم منك مقعداً وأوجههم عندك يوم القيامة جاهاً و

پس از خدا عز ذکره بپرهیزید و برضوان خدا بشتابید و هم بعمل بطاعت او و تقرب جستن بدو بهر آنچه مایه رضایت او است زیرا او قریبست و مجیب خدا ما را و شما را از آنها مقرر دارد که بهر آنچه دوست دارد عمل میکند و از آنچه مایه خشم او است دوری می‌جوید.

سپس راستی زیباترین داستان و رساترین پند و سودمندترین یادآوری کتاب خدا عز و جلست خدا عز و جل فرموده است (٢٠٤- الاعراف) و هرگاه خوانده شود قرآن گوش کنید بدان و خاموش بمانید شاید رحمت شوید.

بخدا پناه جویم از شیطان رجیم: بنام خداوند بخشاینده مهربان، سوگند بعصر ١ - راستی انسان هر آینه درخسران است ٢- جز آنکسانیکه گرویدند و کارهای شایسته کردند و همدیگر را بحق سفارش کردند و همدیگر را بشکیبائی سفارش کردند٣.

(٥٦- الاحزاب) راستی که خدا و فرشته‌ها صلوات فرستند بر پیغمبر آیا کسانیکه گرویدید صلوات فرستید بر او و درود فراوان.

بار خدایا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و برکت بده بمحمد و آل محمد و مهر بورز بمحمد و آل محمد و درود فرست بمحمد و آل محمد چون بهترین آنچه رحمت فرستادی و برکت دادی و ترحم کردی و مهر ورزیدی و درود گفتی بر ابراهیم و آل ابراهیم زیرا تو حمیدی و مجیدی.

بار خدایا بمحمد (ص) عطا کن وسیله شرف و فضیلت و منزلت ارجمند، بار خدایا محمد و آل محمد را در روز قیامت از همه خلائق بزرگوارتر دار، درشرف و مقام آنها را بخود نزدیکتر مقرر کن و آنها روز قیامت پیش تو آبرومندتر و منزلت و نصیب برتری داشته باشند، بار خدایا بمحمد

أفضلهم عندك منزلة ونصيباً ، اللّهمّ أعط محمّداً أشرف المقام وحباء السلام وشفاعة الاسلام، اللّهمّ وألحقنا به غير خزايا ولا ناكبين ولا نادمين ولا مبدّلين . إله الحقّ آمين .

ثمّ جلس قليلاً ثمّ قام فقال :

الحمدلله أحقّ من خُشي وحمد وأفضل من اتّقي وعُبد وأولى من عُظّم و مُجّد نحمده لعظيم غنائه ، وجزيل عطائه ، وتظاهر نعمائه ، وحسن بلائه ، ونؤمن بهداه الذي لايخبو ضياؤه ولا يتمهّد سناؤه ولايوهن عراه ونعوذ بالله من سوء كلّ الريب وظلم الفتن ونستغفره من مكاسب الذّنوب ونستعصمه من مساوي الأعمال ومكاره الآمال والهجوم في الأهوال ومشاركة أهل الرّيب والرّضا بما يعمل الفجّار في الأرض بغير الحقّ .

اللّهمّ اغفرلنا وللمؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والأموات الذين توفّيتهم على دينك وملّة نبيّك صلّى الله عليه وآله، اللّهمّ تقبّل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم وأدخل عليهم الرّحمة والمغفرة والرضوان واغفر للأحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحّدوك وصدّقوا رسولك وتمسّكوا

شرافتمند ترین مقام را بده و بخشش درود و شفاعت اسلام را باو عطا کن.

بار خدایا ما را باو پیوند آبرومند و وفادار نه رسوا و پیمان گسل و نه پشیمان از بد کرداری و نه منحرف از حق. اله الحق آمین.

سپس اندکی نشست و بر خاست و گفت :

سپاس خدا را سزا است شایسته تر کسی که باید از او ترسید و او را ستود و بهترین کسی که باید از او پرهیز کرد و او را پرستید و سزاوار تر کسی که باید او را بزرگوار دانست و تمجیدش کرد .

او را سپاس گزاریم برای بی نیازی کلانش و بخشش شایانش و پیوست بودن نعمتهایش و حسن آزمایش و بلایش و برهبری او بگرویم که پرتو او خاموش نگردد و بلندیش پست و هموار نشود و حلقه‌هایش سستی نگیرد .

و بخدا پناهیم از بد عاقبتی هر تردید و بد دلی و از تیرگی فتنه ها و از او آمرزش جوئیم درباره بدست آوردن گناهان و از او نگهبانی خواهیم از کردارهای بد و آرزوهای ناهنجار و هجوم در پرتگاههای هراسناك و هم کاری با اهل ریب و بدبینان و از خشنودی در آنچه بدکاران در روی زمین بناحق کنند.

بار خدایا ما را بیامرز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، زنده باشند یا مرده باشند آن کسانیکه بر کیش خود جان آنها را گرفتی و بر ملت و آئین پیغمبرت.

بار خدایا حسنات آنها را بپذیر و از سیئات آنها در گذر و رحمت و آمرزش و رضوان بدان ها ارزانی دار و بیامرز زنده های ازمردان مؤمن و زنان مؤمنه را آنکسانی که تو را یگانه پرستیدند

بدينك وعملوا بفرائضك واقتدوا بنبيّك وسنّوا سنّتك وأحلّوا حلالك وحرّموا حرامك وخافوا عقابك ورجوا ثوابك ووالوا أولياءك وعادوا أعداءك ، اللّهمّ اقبل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم و أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين. إله الحقّ آمين .

و رسولت را تصدیق کردند و بدینت چسبیدند و بفرائضت عملکردند و از پیغمبرت پیروی نمودندو روش و سنت تو را بر جای داشتند و حلالت را حلال شمردند و حرامت را حرام شمردند و از کیفر تو ترسیدند و به ثوابت امیدوار شدند و با دوستانت دوستی کردند و بادشمنانت دشمنی کردند.

بارخدایا حسنات آنها راپبذیر و ازسیئات و بدکرداریهای آنها درگذر وبرحمتت آنان را در شمار بنده‌های خوبت درآور- اله الحق آمین.

شرح - از مجلسی « ره » - « قوله استعيذ » - این یك صورت استعاذه استکه در اخبارما واردشده وصور دیگرهم وارداست.

۲- همین تعبیر باضافه ان‌الله هوالسميع العليم.

۳- اعوذبالله من‌الشيطان الرجيم ان‌الله هوالفتاح العليم.

٤- اعوذبالله السميع‌العليم من‌الشيطان الرجيم.

٥- صورت ٤ باضافه واعوذ بالله‌ان يحضرون.

٦- اعوذبالله من‌الشيطان‌الرجيم که ازهمه میان‌قراء قرآن مشهورتراست واظهراینستکه همه جایز و مجزیست.

سپس بدانکه ذکر آیه دراین‌جا دلالت‌دارد که انصات مخصوص بقرائت امام درنمازجماعت‌نیست چنانچه در برخی‌اخبار رسیده‌است وآیه بمعنی عام خود دلالت دارد بروجوب‌استماع هرقرائت قرآن واخباردیگری هم در این باره وارد است وسخن در این مسئله در کتاب صلوة گذشت - پابان نقل‌از مجلسی (ره) .

من گویم - چون خطبه نمازجمعه هم دربعضی ازاحکام با نمازیکی‌است وبلکه بمنزله‌جزء نماز است اگر هم از این بیان وجوب استماع قرائت قرآن درضمن خطبه جمعه استفاده شود تعمیم آن درموارد دیگرمشکل‌است:

«قوله وشفاعة الاسلام» یعنی شفاعتی که براهل اسلام‌است.

« قوله و مشاركة اهل الريب » يعنى کسانیکه شك و تردید و بد دلی دارند درباره دین یا کسانیکه مردم نسبت بآنها بدبین هستند از نظر اینکه متهم بجنایت یاسرقت وفسق هستند - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم- ظاهر اینستکه اهل‌ریب اشاره بجمع کثیری از بددلان‌و بی عقیده‌های مردم کوفه بوده‌استکه درشمار پیروان امیرالمؤمنین هم بودند ودر کمال بددلی ونفاق عمل میکردند ودراجراء امورحکومت امیرالمؤمنین همیشه کارشکنی واظهارمخالفت مینمودند ویکی ازسران‌معروف‌آنان‌همان اشعث‌بن قیس کندیست که کار مخالفت‌را تاآنجا کشانید که با سوسماری از راه استهزا بیعت کرد و آنرا امیرالمؤمنین خواند و در سابق شمه‌ای از حال او در متن‌وشرح گذشت وامام فرموددرخون امیرالمؤمنین (ع) دست‌داشت .

۱۹۵ ـ الحسين بن محمّد الأشعري عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن عليّ الوشّاء، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: لكلّ مؤمن حافظٌ وسايب، قلت: وما الحافظ وما السايب يا أباجعفر؟ قال: الحافظ من الله تبارك وتعالى حافظ من الولاية يحفظ به المؤمن أينما كان وأمّا السّايب فبشارة محمّد صلى الله عليه وآله يبشّر الله تبارك وتعالى بها المؤمن أينما كان وحيثما كان.

۱۹۶ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحجّال، عن حمّاد، عن الحلبيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خالط النّاس تخبُرهم ومتى تخبُرهم تقلهم.

۱۹۵ـ از ابی‌حمزه گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود برای هرمومنی یك‌حافظ است و یك سائب گفتم: یااباجعفر حافظ چیست، وسائب چیست؟

فرمود: حافظ نگهبانی است ازطرف خداتبارك وتعالی از نظر ولایت که بوسیله اومومن‌رادر هرجا نگهمیدارد واما سائب پس‌مژده محمد است (ص) که خداتبارك وتعالی بدان مومن‌را درهرجا باشد نگهداری میکند.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله من الولاية » ـ کلمه من یا برای بیان علت است باین معنا که حافظ او است از بلا ها بخاطر ولایت ائمه (ع) یا باین معنی که برای حفظ و نگهبانی ولایت از او پاسبانی میکند که از دستش نرود و تبلیغات اهل باطل در او اثر نکند، یا صله برای حفظ است بدو وجه:

۱ـ بتقدیر مضافی یعنی حافظ اواست ازضیاع ولایت وازمیان‌رفتن آن.

۲ـ مقصود ولایت جز ائمه برحق باشد یعنی اورا ازابتلاء بولایت دیگران‌نگهمیدارد یااینکه من بیانیه‌است باین معنی که مومن حافظی‌دارد که آنولایت‌است.

من می گویم ـ و اما کلمه سائب از سیب است بمعنی عطا یا بمعنی جریان یعنی جاری است در روز گار یا از سائبه بمعنی چیزیکه مخصوص کسی نیست و منظور اینست که شامل حال همه مومنان است.

قوله « فبشارة محمد » یعنی مژده‌ایکه از پیغمبر در هنگام مرك بمؤمن میرسد درباره‌سعادت ابدیه و بوجه بعیدی ممکن است مقصود از بشارت قرآن باشد یا خوابهای خوش.

(دستور معاشرت)

۱۹۶ـ ازحلبی ازامام صادق (ع) فرمود: بامردم درآمیز و آن‌هارا بیازمای وهرزمانی آن‌ها راآزمودی ازآن‌ها بدت‌میآید.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ میفرماید مردمرا آزمایش کن زیرا چون‌آن‌ها را آزمودی از آن ها بدت آید وآنها را وامیگذاری ازآنچه که از درون مردم بتوآشکار میشودـ دراینجا لفظ أمرآمده است ولی‌معنی خبر داردـ تاآنکه گوید:

۱۹۷ ـ سهل ، عن بكر بن صالح رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : النّاس معادن كمعادن الذّهب والفضّة فمن كان له في الجاهليّة أصل فله في الاسلام أصل.

ظاهر اینستکه امروارد دراین خبرهم نیز معنی خبردارد یعنی هرگاه بامردم معاشرت کنی تجربه آموخته شوی و بر اثر تجربه تلخ از آنها بدت آید وصلاح آنستکه پر بامردم معاشرت نکنی و به درون آنها سر نکشی.

۱۹۷ـ از بکربن صالح سند را رسانیده تا امام صادق (ع) فرمود : مردم معدنها باشند به مانند معدنهای طلا و نقره پس هر که را در دوران جاهلیت عنصر پاکی بوده است در اسلام هم عنصر پاکی داشته.

شرح ـ از مجلسی «ره»ـ « قوله الناس معادن » عامه این روایت را از پیغمبر «ص» چنین روایت کرده‌اند:

مردم معدنهایند چون معدنهای طلاو نقره خوبان آنان دردوران جاهلیت خوبان آنهایند در اسلام هر گاه دینرا بفهمند واینروایت دووجه دارد :

۱ـ مردم در استعداد و قابلیت و اخلاق و خردمندی اختلاف دارند چون اختلافی که‌درمعدن ها است زیرا برخی کانها طلااست و برخی نقره و هر کس در جاهلیت خوش باطن و خوش خلق و خردمند وباهوش بوده‌است دراسلام هم بزودی مسلمان‌شده ومتصف به‌اخلاق عالیه گردیده است و از کردار بد پس‌از دانستن آن دوری گزیده.

۲ـ مردم ازنظر شرافت خانوادگی اختلاف دارند بمانند اختلاف معادن و هر که در جاهلیت ازاهل بیت شرف ورفعت بوده دراسلام نیز کسب شرافت دینی کرده‌است وبمکارم اخلاق موصوف‌شده و آنهارا دردوران جاهلیت تشبیه کرده بخاك‌معدن که بواسطه اسلام‌استخراج شده‌اند و هر کدام نمودی داشته‌اندـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم‌ـ کلمه «الناس معادن» دلالت‌دارد براینکه هرفردی از بشر دارای استعداد مخصوص بخوداست وهمه استعدادها خوبست و اختلاف آنها به اینستکه برخی‌خوب و برخی خوب‌تر است‌بشر ازعنصر خود طلا است ویا نقره است واین استعداد طلائی ونقره‌ای باید بایك پرورش علمـی و ریاضت اخلاقی استخراج‌شود وجوهرخودرا بنماید وبه‌این معنی موافقست بامضمون‌آیه شریفه (۷۲ ـ الاسراء) وما آدمیزاده را گرامی داشتیم وآنها را بردوش‌دریا وبیابان بار کردیم و ازخوراك های خوب بآنها روزی کردیم و بر بسیاری ازآنچه آفریدیم آنهارا برتری دادیمـ و هم موافق این آیه است (التین ـ ٥) هرآینه انسانرا درزیباترین اندامی آفریدیم.

وآنچه خلاف ورنج و بدی از بشر سرزند برای اینستکه وسیله استخراج وجوهر و گوهر هستی فراهم نشده‌است و همه بدیها عبارت از خاکستر های سیاه آمیخته باطلا و نقره وجود او است که باید براثر ریاضت وحسن تدبیر وپرورش ازوجود او بدورشود ودیر یازود بشر بجوهر و بگوهرهستی‌خودپی‌میبرد وخودراازهر گونه آلودگی پاك‌میکند وجلوه‌ذات‌او که علم‌وحکمت واخلاق عالیه‌است پدیدار می‌شود واین سیرتکامل جامعه بشریست.

۱۹۸- سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح، عن محمّد بن سنان ، عن معاوية بن وهب قال: تمثّل أبوعبدالله عليه السلام ببيت شعر لابن أبي عقب .

و ينحر بالزوراء منهم لـدى الضحى ☆ ثمانون ألفاً مثل ماتنحر البـدن

وروى غيره البزل .

ثمّ قال لي : تعرف الزّوراء ؟

قال : قلت: جعلت فداك يقولون إنّهـا بغداد قال: لا ، ثمّ قال عليه السلام : دخلت الرّيّ؟ قلت : نعم ، قال أتيت سوق الدّوابّ ؟ قلت : نعم ، قال : رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون ألفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان كلّهم يصلح للخلافة ، قلت: ومن يقتلهم جعلت فداك ؟ قال : يقتلهم أولاد العجم .

۱۹۸- از معاوية بن وهب گويد امام صادق (ع) بيك بيت از شعر ابن ابی‌عقب تمثل جست:

و ينحر بالزوراء منهم لـدى الضحى ثمانون الفاً مثل ما تنحر البدن

در ظهر بزوراء از ايشان گـردد هشتاد هزاران چه شتر قربانی

در روايت ديگر بجای كلمه البدن البزل آمده است و آن بمعنی شتران قوی و نيرومنداست.

گويد من گفتم: قربانت می گويند زوراء همان بغداداست، فرمود: نه، سپس فرمود : تو به ری رفته‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ببازار چارپابان رفتی؟ گفتم: آری فرمود آن كوه سياه‌را كه سمت راست جاده‌است ديده‌ای؟ همان است زوراء كه در آن ۸۰ هزار كشته شوند و ۸۰ مرد از آنها از فرزندان فلانند كه همه شايسته خلافت شمرده‌شوند گفتم: قربانت چكسی آنهارا ميكشد؟ فرمود : عجم‌زاده‌ها آنها را ميكشند.

شرح- از مجلسی « ره » - « تعرف بالزوراء » - فيروز آبادی برای زوراء اين‌معانيراذكر كرده است.

۱- مالی بود از آن احيحه كه يكی از عربها است ۲- چاه دور ۳- قدح ٤- ظرف نقره ٥- كمان ٦- دجلة ۷- بغداد زيرا درهای درونی آن از برونی جدا است ۸ - مكانی است در مدينـه نزديك مسجد ، خانه‌ای بوده‌است درحيره ۹- اراضی دوردست ۱۰- زمنی دردی‌خيم.

من گويم ممكن‌است زوراء دراين خبر نام‌محلی باشد درری يا مقصود اززوراء بغدادنوباشد و امام كه فرموده بغدادنيست مقصودش بغداد كهنه است وشايد درآنجا محلی‌به اين‌نام باشد و اشاره باشد بنبرديكه درزمان مأمون ميان طرفداران او وطرفداران امين واقع‌شد و بسيادی ازبنی عباس درآن بدست عجم‌زاده‌ها كه طرفدار مأمون‌بودند كشته شدند وبنابر اول اشاره‌است بواقعه‌ايكه‌در زمان امام‌قائم يانزديك بدان‌واقع‌می‌شودوشايد ابن‌ابی عقبه اين‌پيشگوئيرا ازامام‌معصوم شنيده وآنرا بنظم آورده است.

١٩٩ - عليٌّ بن محمّد ، عن عليِّ بن العباس ؛ عن محمّد بن زياد ، عن أبي بصير قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «والذين إذا ذكّروا بآيات ربّهم لم يخرّوا عليها صمّاً وعمياناً» ؟ قال : مستبصرين ليسوا بشكّاك .

٢٠٠ - عنه ، عن عليٍّ ، عن إسماعيل بن مهران ، عن حمّاد بن عثمان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في قول الله تبارك وتعالى : «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» فقال : الله أجلُّ وأعدل [وأعظم] من أن يكون لعبده عذرٌ لا يدعه يعتذر به ، ولكنّه فلج فلم يكن له عذرٌ .

٢٠١ - عليٌّ ، عن عليِّ بن الحسين ، عن محمّد الكناسيِّ قال : حدَّثنا من رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّ ذكره : «ومن يتّق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب» قال: هؤلاء قومٌ من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحمّلون به إلينا فيسمعون حديثنا ويقتبسون من علمنا فيرحل قومٌ فوقهم وينفقون أموالهم ويتعبون أبدانهم حتّى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلونه

(تفسیر برخی آیات قرآن مجید)

۱۹۹ـ ازابی بصیر گوید از امام صادق(ع) درتفسیر قول خداعزوجل (۷۳ـ الفرقان) و آن کسانیکه هرگاه بآیات پروردگارخود یادآوری شوند دربرابر آن کر و کورروی برخاك ننهند، فرمود یعنی بینا وعقیده‌مند سجده کنند وشك وتردید دردل ندارند.

شرح ـ اززمخشری که این آیه درمقام نفی روی برخاك نهادن‌نیست وهمانا برای‌اثبات آنست ونفی کری و کوری ونفهمی چنانکه گوئی زیدبا سلام مرابرخورد نکند یعنی‌سلام ندهد نه‌آنکه بر خوردنکند ومنظور اینستکه چون‌یادآور آیات‌شوند ازشوق بدان برروی آن‌افتند و گوش شنوا و چشم‌بینا دارند وعمل آنهاازروی نفاق وتظاهر نیست.

۲۰۰ـ ازحمادبن عثمان گوید شنیدم امام صادق(ع) میفرمود درتفسیر قول خداتبارك و تعالی (۳۶ـ المرسلات) وبآنها اجازه ندهند تامعذرت طلبند.

فرمود که خدا والاتر و عادل‌تر [و بزرگوارتر] از آنست که بنده‌اش عذری داشته باشد و نگذارد معذرت‌طلبد ولی اومحکوم‌ست و عذری ندارد که بیاورد (و منظور اینستکه درآخرت و در برابرخدا راه عذرتراشی واظهار خلاف حقیقت وجودندارد چنانچه دردنیا هرخطا کاری برای خود عذرتراشی میکند وبوسیله دروغ وتظاهر برخلاف ازخود دفاع‌میکند).

۲۰۱ـ امام صادق(ع) که درقول خدا عز ذکره (۳ـ الطلاق) هرکه تقوی ازخدادارد خدا برای‌او راه فرج گشاید واورا ازآنجا که گمان نبرد روزی دهد.

فرمود: اینان مردمی هستند از ناتوانان شیعه‌ما که هزینهٔ ووسیله ندارند نزد ما آیند و از احادیث ما بشنوند واز دانش وعلم ما برگیرند و مردمی بالا دست آنها و توانگر سفر کنندو مال خود را خرج کنند و تن خود را رنج دهند و نزد ما آیند و حدیث ما را شنوند و آنرا برای آن بینواها ببرند وآنرافرا گیرند و عمل کنند واینانکه خودشان‌حامل حدیثند آنرا ضایع گذارند وازآن

إليهم فيعيه هؤلاء وتضيّعه هؤلاء ، فاُولئك الذين يجعل الله عزّ ذكره لهم مخرجاً ويرزقهم من حيث لايحتسبون .

وفي قول الله عزّ وجلّ : «هل أتيك حديث الغاشية» ؟ قال : الذين يغشون الامام إلى قوله عزّ وجلّ : «لايسمن ولايغني من جوع» قال : لاينفعهم ولا يغنيهم : لاينفعهم الدّخول ولايغنيهم القعود .

استفاده نکنند، آنانند کسانیکه خدا عزذکره برای آنها راه فرج گشاده واز آنجا که گمان ندارند بآنان روزی داده‌است.

شرح- از مجلسی ره- «قوله قوم فوقهم» یعنی در نیرو و دارائی از آنها برترند.

قوله «فیعیه هؤلاء» یعنی فقراء و حاصل اینستکه بهمان طور که تن برزق جسمانی نیرومند میشود و زنده می‌ماند همچنین روح نیرومند می‌شود با غذای روحانی از علم و ایمان وهدایت وحکمت و بی‌آنها مرده‌ایست در لباس زنده‌ها و مقصود اینستکه همان طور که آیه دلالت داردبر اینکه تقوی سبب فراهم شدن روزی جسمانیست از راه بی‌گمانی همین طور دلالت دارد که سبب حصول غذای روحانیست از راه بی‌گمانی.

دنباله حدیث۲۰۱-

و در تفسیر قول خداعزوجل (۱- الغاشیة) آیا حدیث غاشیه را دانستی ؟ فرمود : مقصود از جماعت غاشیه کسانی هستند که ایمان ندارند و گرد امامرا فرا می‌گیرند- تاآنجا که خداعزوجل میفرماید (۲ چهره‌هائی در آنروز پژمرده است ۳ کارکرده و رنج دیده‌است ٤ در آتش سوزان گرفتار است ٥ از چشمه جوشان نوشانست ٦ خوراکی ندارد جز خوراك دوزخی) نه فربه کند ونه سود بخشد از گرسنگی - فرمود رفتن گرد امام بدان‌ها سودی ندارد و آن‌ها را بی‌نیاز نکند نه ورودشان سودی دارد ونه نشستن آن‌ها بی‌نیازی آرد .

شرح- از مجلسی ره- «الذین یغشون الامام» آنرا تفسیر بجماعت کرده‌استکه گرد امام میروند و از مخالفانند و استفاده‌ای از امام نبرند چون ایمان باو ندارند وانکار دارند پس‌مقصوداز خوراك در این تفسیر خوراك روحانی است یعنی خوراك روح آن‌ها جز شکوك و شبهات و آراء فاسده نیست که مانندخوراك‌دوزخیان‌است دراینکه سودی‌ندارد وضردهم‌بروح دارد بنابراین‌لایسمن صفة ضریع نیست وبلکه راجع برفت‌وآمدنزد امامست وممکن است راجع بآن‌هم باشد و مقصوداین باشد که امام بآن‌ها غذای روحانی خوب نمی‌دهد و حقایقرا بآنها اظهار نمیکند بلکه از راه تقیه همانرا بآن‌ها میگوید که موافق نظریات فاسدآن‌ها است و برای روح آن‌ها مانند خوراك‌دوزخیان است یعنی زقوم بکام آن‌ها میریزد و ممکن است مقصود از کسانیکه گرد امامرا میگیرند آن‌ها باشند که ازمخالفان و موافقان دور امام‌قائم(ع) جمع‌میشوند وامام بعلم‌خود درباره آن‌هاحکم‌میکند و آن‌ها رامیکشد و بخوراك دوزخی میرساند.

٢٠٢ ـ عنه ، عن عليّ بن الحسين ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ما يكون من نجوى ثلاثة إلّا هو رابعهم ولا خمسة إلّا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلّا هو معهم أينما كانوا ثمّ ينبّئهم بما عملوا يوم القيامة إنّ الله بكلّ شيء عليم» قال: نزلت هذه الآية في فلان وفلان وأبي عبيدة الجرّاح وعبدالرحمن بن عوف وسالم مولى أبي حذيفة والمغيرة بن شعبة حيث كتبوا الكتاب بينهم وتعاهدوا وتوافقوا : لئن مضى محمّد لا تكون الخلافة في بني هاشم ولا النبوّة أبداً ، فأنزل الله عزّ وجلّ فيهم هذه الآية ، قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «أم أبرموا أمراً فانّا مبرمون ☆ أم يحسبون أنّا لا نسمع سرّهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون».

قال : وهاتان الآيتان نزلتا فيهم ذلك اليوم ، قال أبو عبدالله عليه السلام : لعلّك ترى أنّه كان يوم يشبه يوم كتب الكتاب إلّا يوم قتل الحسين عليه السلام و هكذا كان في سابق علم الله عزّ وجلّ الذي أعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله أن إذا كتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم فقد كان ذلك كلّه .

---

٢٠٢ ـ ازامام صادق(ع) در تفسير قول خدا عزوجل (٧ـ المجادله) رازى ميان سه كس نباشد جزاينكه خدا چهارمين آنها است و نه ميان پنجكس جزاينكه او ششمين آنها است و نه ميان كمتر ويا بيشتر جزاينكه او بهمراه آنها است هرجا باشند وسپس روزقيامت آنها را بدانچه عملكردند آگاه ميسازد زيراخداوند بهمه چيزدانا است

فرمود اين آيه درباره فلان وفلان و درباره ابى‌عبيده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولى ابى حذيفه و مغيرة بن شعبه نازل شد آنگاه كه ميان خود عهدنامه‌اى نوشتند وتوافق كردندو پيمان بستند كه اگر محمد (ص) درگذشت خلافت و نبوت هرگز در بنى هاشم نباشد و خدا عزوجل اين آيا ترا درباره آنها نازلكرده است.

گويد گفتم: قول خداعزوجل (٧٩ـ الزخرف) بلكه امريرا اثبات و ابرام كردند، راستى‌ما هم ابرام كن هستيم . ٨٠ـ يا بلكه پندارند كه ما نهان و رازگوئى آنانرا نشنويم؟ آرى فرستاده ماهمراه‌آنانندمينويسند. فرمود: اين دوآيه همانروزدرباره‌آنها نازلشدند .

امام صادق (ع) فرمود: شايد تو نظر داريكه روزى باشد كه مانند آنروز باشد كه اين عهد نامه نوشته‌شد (يعنى در جنايت و سوء توطئه‌و بدبختى مردم نه هرگز چنين روزى نبوده)جزروزيكه حسين (ع) كشته شد (روز عاشورى) در علم خدا عزوجل چنين گذشته بود و همان را برسولخدا (ص) اعلام كرد كه:

هرگاه آن عهدنامه نوشته‌شدحسين(ع) كشته ميشود و حكومت ازدست بنى‌هاشم بيرون‌ميرود وهمه اينهاشد وتحقق پيداكرد.

شـرح ـ از مجلسى ره ـ از بيضاوى در تفسير « من نجوى ثلثة» يعنى رازگوئى سه جانبه يا راز سه رازگو..

قلت : «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله فان فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل» قال : الفئتان إنما جاء تأويل هذه الآية يوم البصرة وهم أهل هذه الآية وهم الذين بغوا على أمير المؤمنين عليه السلام فكان الواجب عليه قتالهم وقتلهم حتى يفيئوا إلى أمر الله ولو لم يفيئوا لكان الواجب عليه فيما أنزل الله أن لا يرفع السيف عنهم حتى يفيئوا ويرجعوا عن رأيهم لأنهم بايعوا طائعين غير كارهين وهي الفئة الباغية كما قال الله تعالى فكان الواجب على أمير المؤمنين عليه السلام أن يعدل فيهم حيث كان ظفر بهم كما عدل رسول الله صلى الله عليه وآله في أهل مكة إنما منّ عليهم وعفى و كذلك صنع أمير المؤمنين عليه السلام بأهل البصرة حيث ظفر بهم مثل ما صنع النبي صلى الله عليه وآله بأهل مكة حذو النعل بالنعل .

« الا و هو رابعهم » يعنى خدا با آنها است و راز آنها را ميداند و ذكر عددسه وپنج دو وجه دارد :

يك مورد نزول جلسه‌سرى سه‌نفرى وپنج نفرى بوده‌است.

٢ـ خدا طاق است و طاق را دوست ميدارد و اول عدد آحاد سه‌وسپس پنج است..

«ولا اكثر الاوهو معهم» يعنى آنچه ميان آنها راز گفته شود درهرجاباشند خداميداندزيرا علم‌خدا درهمه جااست واختلاف مكان درآن‌تاثير ندارد.

دنباله حديث٢٠٢ـ

گفتم (٩ـ الحجرات) واگر دودسته ازمؤمنان باهم جنگيدند ميان آنها رااصلاح بدهيدواگر يكى ازآنها بر ديگرى شوريد وتجاوز كرد باآن شورشى ومتجاوز بجنگيد تابحكم خدا بر گردد و سر نهد واگر بر گشت ميان آنها را بعدالت اصلاح كنيد؟

فرمود: موضوع دو گروه مسلمان‌است ـ وهمانا تأويل و تطبيق آن درروز جنك بصره‌بود(جنك جمل) وآنها مورد اين‌آيه شدند و مقصود كسانيست كه باميرالمؤمنين (ع) شوريدندوبراوواجب‌شد باآنها نبرد كند و از آنها بكشد تابحكم خدا بر گردند واگر بر نميگشتند طبق آنچه‌خدانازلكرده است براو لازم بود كه تيغ ازآنها برندارد تااز رأى خود بر گردند واجابت اورا بكنند زيرا آن ها ازروى دلخواه بيعت كرده بودند وزورى درميان نبود وهم آنها بودند گروه شورشى و متجاوز چنانچه خداتعبير كرده‌است و بر اميرالمؤمنين واجب‌بود كه پس از پيروزى بدانها باآنها بعدالت رفتار كند چنانچه رسولخدا پس ازفتح مكه با قريش‌اهل مكه بعدالت رفتار كرد همانا برآنهامنت نهاد واز آنها در گذشت و اميرالمؤمنين (ع) بااهل بصره چنين كرد هنگاميكه برآنها پيروز شد بمانند كاريكه پيغمبر بااهل مكه كرد كاملا برابر وموافق.

شرحـ از مجلسى ره ـ « قوله لانهم بايعوا طائعين » اين جمله براى بيان كفروبغى آن ها است از نظر عقيده همه فرق اسلامى زيرا عقيده مخالفان اين است كه مدار وجوب طاعت ازپيشواى اسلامى بر بيعت است و آنها بدلخواه بيعت كردند و عهد را شكستند و از شورشيان برحكومت اسلامى شدند.

قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «والمؤتفكة أهوى» قال : هم أهل البصرة هي المؤتفكة ، قلت : «والمؤتفكات أتتهم رسلهم بالبيّنات»؟ قال : اُولئك قوم لوط ائتفكت عليهم انقلبت عليهم .

۲۰۳ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن عبدالله بن محمّد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن حنان قال : سمعت أبي يروي عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان سلمان جالساً مع نفر من قريش في المسجد فأقبلوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى بلغوا سلمان ؛ فقال له عمر بن الخطّاب: أخبرني من أنت ومن أبوك وما أصلك؟ فقال: أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالّاً فهداني الله عزّ وجلّ بمحمّد صلى الله عليه وآله وكنت عائلاً فأغناني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله وكنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله هذا نسبي و هذا حسبي .

قال : فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلمان رضي الله عنه يكلّمهم ، فقال له سلمان : يارسول الله مالقيت من هؤلاء جلست معهم فأخذوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى إذا بلغوا إليّ قال عمر بن الخطّاب : من أنت وما أصلك وما حسبك ؟ فقال النبيّ صلى الله عليه وآله : فما قلت له يا سلمان؟ قال :

دنباله حديث ۲۰۲ـ

گفتم : قول خدا عزوجل (۵۳ـ النجم) و آن مؤتفکه ایکه خدایش بخاك افکند ؟ ـ فرمود آنها همین اهل بصره هستند و موتفکه همان بصره است.

گفتم (۷۰ـ التوبه) که مؤتفکه‌ها بودند که رسولانشان بر ایشان بینات آوردند ؟ـ فرمود آنان قوم لوط بودند که آبادیهاشان برسر آنها وارونه شد (ودر زیر آنها بهلاکت رسیدند) .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ درنهایه گفته‌درحدیث انس استکه بصره یکی‌از مؤتفکه‌ها است‌یعنی‌دو بادغرق شده وبرسر مردش خراب‌شده..

(حدیثی دراحوال سلمان فارسی رض)

۲۰۳ ـ از حنان گوید شنیدم پدرم از امام باقر (ع) روایت میکرد که فرمود :
سلمان با چند تن از قریش در مسجد بود (مسجد مدینه) و آنان آغاز نژاد بندی خویش نمودند و نژاد خود را بالا بالا میبردند تا سخن آنها بسلمان رسید.

عمربن خطـاب ـ سلمان بگو بدانم تو کیستی و پدرت کیست و بیخ و ریشه ات‌چیست ؟

سلمان ـ من سلمان پسر بنده خدا هستم گمراه بودم و خدا عزوجل مرا برهبری محمد (ص) براه‌آورد بی نوا و ندار بودم و خداوند بکمك محمد(ص) مراتوانگر وبی‌نیازساخت . برده‌ای بودم و خداوند ببرکت محمد(ص) مرا آزاد کرد ـ این نژاد من است واین‌هم‌خاندان‌و فامیلی من است.

رسولخدا بیرون شد و سلمان‌هنوز باآن ها سخن می گفت(تا چشم سلمان بپیغمبر افتاد)

سلمان ـ یا رسول‌الله ، من از دست اینان چه کشیدم با آن ها همنشین شدم و آن هـا خود را نژاد بندی میکنند و نژاد خود را بالا می‌برند تا نوبت بمن رسید و عمربن خطاب بمن گفت: تو کیستی وریشه و خانواده وفامیلت چیست؟

قلت له : أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالاً فهداني الله عزّ ذكره بمحمّد ﷺ و كنت عائلاً فأغناني الله عزّ ذكره بمحمّد ﷺ و كنت مملوكاً فأعتقني الله عزّ ذكره بمحمّد ﷺ هذا نسبي و هذا حسبي.

فقال رسول الله ﷺ : يامعشر قريش إنّ حسب الرّجل دينه و مروءته خلقه وأصله عقله وقال الله عزّ وجلّ : «إنّا خلقناكم من ذكر واُنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنّ أكرمكم عندالله أتقاكم» ثمّ قال النبيّ ﷺ لسلمان ليس لأحد من هؤلاء عليك فضل إلّا بتقوى الله عزّ و جلّ وإن كان التقوى لك عليهم فأنت أفضل.

٢٠٤ ـ عليٌّ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن عبدالرّحمن بن الحجّاج ؛ عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لمّا ولّى عليٌّ عليه السلام صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثمّ قال : إنّي والله لاأرزؤكم من فيئكم درهماً ماقام لي عذق بيثرب فليصدقكم أنفسكم أفتروني مانعاً نفسي ومعطيكم؟

پیغمبر (ص)ـ ای سلمان تو درپاسخ او چه گفتی ؟
سلمانـ گفتم من سلمان پسر یك بنده خدایم که:
۱ـ گمراه بودم وخدا عزذکره برهبری محمد (ص) مرا براه آورد.
۲ـ بینوا و ندار بودم و خدا عزذکره بکمك محمد (ص) مرا توانگر و بی‌نیاز کرد .
۳ـ برده بودم و خدا عزذکره ببرکت محمد(ص) مرا آزاد و سر خود کرد ـ اینست نژاد من و اینست خانواده و فامیل من.
رسولخدا(ص)ـ رو بجمع قرشیان:
ای گروه قریش راستی که خانوادگی هر مردی دین اواست (ملیت اسلام) ومردانگیش خلق و نهاد اواست وریشه‌اش خرد اواست و خدا عزوجل فرموده است (۱۱ـ الحجرات) ما شما را همه از یك مرد و یك زن آفریدیم و شما را ملتها و تیره ها ساختیم تا یکدیگر را بدین نشانی بشناسید حقیقت این است که ارجمندترین شماها نزد خدا (آفریننده شما) پرهیزکارترین شماها است سپس پیغمبر (ص) رو بسلمان کرد وفرمود :
برای هیچکدام از اینها برتری نیست جز بتقوی ازخداوند عزوجل واگر تقوی ازآن تواست تو بر آنها برتری داری.

(علی (ع) برنامه حکومت‌خودرا اعلام‌میکند)

۲۰٤ ـ از محمدبن مسلم از امام صادق (ع) فرمود : چون علی (ع) متصدی حکومت‌اسلامی گردید بمنبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد وسپس فرمود:
راستی که بخدا من از بیت‌المال واز غنیمت‌و درآمد شما ملت اسلام یك درهم کم نکنم‌تایك نخله خرما درمدینه دارم شما بخود گرائید و از خود راستی گفتار مرا بپرسید تاآن راباور دارید آیاشما معتقدید که‌ازخودوامیگیرم و آنرا بناحق بشماهامیدهم ـ

قـال : فقام إليه عقيل فقال له : والله لتجعلني وأسـود بالمدينة سواء؟ ! فقال : اجلس أما كان ههنا أحدٌ يتكلّم غيرك وما فضلك عليه إلّا بسابقة أو بتقوى.

۲۰٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن أبي عبيدة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: قام رسول الله صلى الله عليه وآله على الصفا فقال : يا بني هاشم ! يا بني عبدالمطّلب! إنّي رسول الله إليكم وإنّي شفيق عليكم وإنّ لي عملي ولكلّ رجل منكم عمله ، لاتقولوا : إنّ محمّداً منّا وسندخل مدخله؛ فلا والله ما أوليائي منكم ولا من غيركم يا بني عبدالمطّلب إلّا المتّقون

فرمود: عقیل کرم‌الله وجهه بپا خاست در برابر آن‌حضرت و گفت :

تو بخدا مرا و یك سیاه را در مدینه برابر و هم ترازو میکنی ؟ فرمود بنشین آیا اینجاجز تو دیگری نبود که سخن گوید و اعتراض کند ؟ تو را بر آن سیاه برتری نیست جز بسابقه در دیانت و یا بتقوی .

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ فییء بمعنی غنیمت و خراج است و یثرب مدینة الرسول است یعنی تا یك نخله خرما دارم چیزی از غنیمت و خراج شماها نکاهم.. پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم علی (ع) در آغاز بدست گرفتن زمام حکومت اسلامی توجه خود را معطوف بریشه فساد و ستم‌کاری نمود و برنامه حکومت خود را ریشه کن کردن این فساد اعلام کرد او به خوبی می‌دانست که ریشه فساد در اجتماع، دنیا طلبی و حرص بر جمع مال دنیا است و اگر عدالت مالی و توزیع ثروت براساس ملاحظه عموم رعیت باشد سرچشمه فساد خشك میشود و مفاسد دیگر خودبخود از میان میرود و باین حساب در آغاز حکومت خود اعلام کرد که من خود نیازی ندارم درهم‌ودیناری از بیت‌المال مسلمانان را بردادم و بخوداختصاص دهم ودیگران هم باید این حساب را برای‌خودنگه دارند و توقع بی‌جا ازمال عموم نداشته باشند.

و اینکه میفرماید تا یك نخله در مدینه برسر پا دارم چیزی ازشماها نکاهم دووجه دارد:

۱ ـ من بشماها افتخاری خدمت میکنم و توقع حقوق ریاست را ندارم و حقوق مالی امامت را بملت اسلامی وامیگذارم.

۲ـ من باندازه یکی ازشماها برای خود سهم بر میدارم واز نظر تصدی حکومت حق بیشتری در برابر خدمت خود توقع‌ندارم.

(یك اعلامیه ازپیغمبر(ص) خطاب ببنی‌هاشم)

۲۰٥ـ از اباعبیده از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) بر کوه صفا ایستاده بود فرمود ای بنی‌هاشم ! ای بنی عبدالمطلب! راستی من رسولخدایم بسوی شما و برشماها مهربانم و براستی سر وکار من با کردار خود منست و سرو کار شما هم باکردار خود شما است، نگوئید محمد ازماست‌و ما بهمراه او روانه هستیم نه بخدا دوستان، من ازشما واز دیگران ؛ ای‌بنی عبدالمطلب کسی نیست جز پرهیزکاران .

ألا فلا أعرفكم يوم القيامة تأتون تحملون الدُّنيا على ظهوركم ويأتون النّاس يحملون الآخرة ، ألا إنّي قد أعذرت إليكم فيما بيني وبينكم وفيما بيني وبين الله عزَّ وجلَّ فيكم .

۲۰۶ ـ عدَّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ؛ عن النضر بن سويد ، عن الحلبيّ ، عن ابن مسكان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: رأيت كأنّي على رأس جبل والنّاس يصعدون إليه من كلِّ جانب حتّى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل النّاس يتساقطون عنه من كلِّ جانب حتّى لم يبق منهم أحدٌ إلّا عصابة يسيرة ففعل ذلك خمس مرّات في كلِّ ذلك يتساقط عنه النّاس ويبقى تلك العصابة أما إنَّ قيس بن عبدالله بن عجلان في تلك العصابة ؛ قال: فما مكث بعد ذلك إلّا نحواً من خمس حتّى هلك .

۲۰۷ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان قال : حدَّثني أبو بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنَّ رجلاً كان على أميال من المدينة فرأى في منامه فقيل له : انطلق

هلا روز رستاخیز من شما را نبینم که بمحشر آمده باشید با بار سنگین و دنیا را بدوش خود بمحشر بیاورید و دیگر مردم که نسبت بمن بیگانه‌اند آخرت را باخود بیاورند.

هلا که من میان خود و شماها و خدا عزوجل رفع عذر شما را کردم و حق تبلیغ وخیرخواهی را بجاآوردم.

(داستان خواب امام باقر(ع)

۲۰۶ـ از زراره از امام باقر (ع) فرمود: خواب دیدم که گویا بر سر کوهی هستم ومردم همه از هر سو بدان بالا می‌آیند و چون فراوان برآن برآمدند آن کوه آنها را برداشت وسر بآسمان کشید و مردم از هر سوی آن فرو می‌افتادند تا جز اندکی کسی برآن نماند، پنج نوبت چنین کرد و در هر نوبت مردم ازآن فرو میریختند و آن گروه اندك برآن میماندند؛ هلا که قیس بن عبدالله بن عجلان دراین گروه بود گوید پس‌از آن درنگی نکرد جز به‌اندازه پنج (جز به‌اندازه دوسال خ‌ل و همین درست است) تاآنکه مرد.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله و جعل الناس یتساقطون عنه » ـ شاید اشاره بفتنه هـا باشد که پس ازوی رخ‌دادند و بسیاری ازشیعه دراین میان بر گشتند.

قوله «اما انّ‌قیس بن‌عبدالله بن عجلان» من گویم که کشی ازحمدویه‌بن نصیر ازمحمدبن عیسی‌از نصر بمانند این حدیث را روایتکرده است ودر ضمن آن است که میسربن عبدالعزیز و عبدالله بـن عجلان در این گروه بودند و پس ازآن قریب یکسال بیشتر نماند و هلاك شد صلوات‌الله علیه وقیس در کتب رجال نامبرده نشده‌است.

۲۰۷ـ ابوبصیر بمن باز گفت که از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: راستی مردی در فاصله چند میلی شهر مدینه بود و خوابی دید و به‌او گفتند نزد امام باقر (ع) برو و به او نمازبخوان

فصلّ على أبي جعفر عليه السلام فانّ الملائكه تغسّله في البقيع فجاء الرّجل فوجد أباجعفر عليه السلام قد توفّي .

٢٠٨ - عليّ بن إبراهيم ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قوله تعالى : « وكنتم على شفاحفرة من النّارفأنقذكم منها (بمحمّد) » هكذاوالله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمّد صلّى الله عليه وآله .

٢٠٩ - عنه ، عن أبيه ، عن عمر بن عبدالعزيز ، عن يونس بن ظبيان ، عن أبي عبدالله عليه السلام «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ماتحبّون» هكذا فاقرأها .

زيرا فرشته‌ها او را در بقيع غسل می‌دهند و آن مرد بمدينه آمد و ديد كه امام باقر (ع) وفات كرده است.

(تفسير يك آيه)

٢٠٨ـ از امام صادق(ع) در تفسير قول خداتعالی (١٠٣ـ آل عمران) شما بر پرتگاه‌دوزخ بوديد و خدا شما را (بمحمد ـ ص) از آن نجات داد ـ بخدا كه جبرئيل آنرا بمحمد (ص) چنين نازل كرده است.

شرح ـ يعنی مقصود از اين آيه سفارش در باره محمد (ص) بوده است و اعلام لزوم رعايت و شكر گذاری از او ولی مردم آنرا فراموش كردند و رعايت محمد و آل اورا‌پشت‌سر انداختند.

(تفسيريك آيه)

٢٠٩ـ ازيونس بن‌ظبيان از امام صادق (ع) كه (٩٢ـ آل‌عمران) لن تنالواالبر حتی‌تنفقـوا ماتحبون (مماتحبون‌نخ‌ل) همچنين آنرا بخوان.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله تنالواالبر» يعنی بحقيقت برواحسان كه كمال خيراست يا به بر الهيكه رحمت ورضا وبهشت است هرگز نرسيد تااز آنچه دوست‌داريد انفاق كنيد در همه قـراءت معروفه كه روايت شده چنين است ومعنايش اينستكه بعضی ازمال خود ويا بعضی ازآنچه‌داريداز جاه و مقامرا درراه خدابذل كنيد وتن را در طاعت او ياخون دلرا درراه او، و گفته شده‌است كه‌من برای بيان‌است نه‌تبعيض ولی دراكثر نسخه‌های كتاب بجای «ماتحبون» مـاتحبون است يعنی انفاق كنيدهمه آنچه را دوست داريد وفرمود آن‌را چنين‌بخوان .

و اين حديث دلالت دارد برجواز تلاوت قرآن برقراءتی جز قراءات سبع و يا عشر مشهوره واحوط اينست كه ازاين يك مورد تعدی‌نشود زيرا اخبارمتواتره رسيده‌است كه ائمه اصحاب خودرا بخواندن قرائتهای مشهوره تقرير كرده‌اند وفرموده‌اند همانها را بخوانيد تاامام قـائم عليه السلام ظهور كند .

۲۱۰ - عنه ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام «ولو أنّا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم (وسلّموا للامام تسليماً) أو اخرجوا من دياركم (رضى له) مافعلوه إلّا قليل منهم ولو أنّ (أهل الخلاف) فعلوا مايوعظون به لكان خيراً لهم وأشدّ تثبيتاً» وفي هذه الآية «ثمّ لايجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت (من أمر الوالي) ويسلّموا (لله الطاعة) تسليماً» .

۲۱۱ - عليّ بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبي جنادة الحصين بن المخارق ابن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشيّ بن جنادة السلولي صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ: «اُولئك الذين يعلم الله مافي قلوبهم فأعرض عنهم (فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء وسبق لهم العذاب) وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً» .

(تفسير يك آيه)

۲۱۰ـ از ابی بصير از امام صادق (ع) (درباره ٦٦ـ النساء) «و اگر ما بر آن‌ها بنويسيم و فرمان دهيم كه خودرا بكشيد» بخوبی تسليم امام شويد «يا از خانهای خود كوچ كنيد» برای رضايت امام «جز اندكی آن‌را اجراء نكنند و اگر كه مخالفان انجام دهند آنچه را بدان‌ها پندداده شود برايشان بهتر و پابرجاتر است» ودر حدود اين آيه استكه:

(٦٥ـ النساء) «سپس نيابند در دل خود نگرانی از آنچه تو قضاوت كنی» (درباره امام) «وتسليم كنند برای خداطاعت خودرا تسليم از روی دل».

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله تعالی «ان اقتلوا انفسكم» يعنی خودرا درميدان جهاد بمعرض قتل آوريد يابمانند بنی‌اسرائيل خودرا بكشيد «قوله و سلموا» ظاهر خبر اينستكه اين قسمت در قرائت آن‌ها جزء آيه بوده‌است و ممكنست مقصود تفسير آن باشد يعنی منظور امر بقتل در نصرت امامست پايان نقل ازمجلسی ره.

من گويم ظاهر حديث اينستكه جمله «لايجدوا فی انفسهم حرجاً مماقضيت» جزء اين آيه است ولی درضبط آيات دنباله آيه ٦٥ ضبط شده‌است وممكنست اين دوآيه ازنظر ائمه (ع) ودر مصحف ايشان يك آيه بحساب آيد.

۲۱۱ـ از ابی جنادة حصين بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جنادة سلولی صاحب رسولخدا (ص) از امام كاظم (ع) در تفسير قول خداعزوجل (٦٣ـ النساء) آنانند كه خداميداندچه‌در دل دارند از آن‌ها رو گردان (زيرا سرشت آنها بدبختی است وعذاب برايشان پيش‌بينی شده است) و بگوبآنان‌درباره‌خودشان گفتاررسائی

شرح ـ از مجلسی ره ـ «اولئك الذين يعلم‌الله مافی قلوبهم» دروصف منافقان ظاهر ساز است ميفرمايد بآن‌ها بگوشما آنچه را در دل داريد خدا ميداند و كتمان و سوگند دروغ سودی ندارد‌و خود از شكنجه و مجازات آن‌ها صرفنظر كن زيرا مصلحت نگهداری وسازگاری باآنها است.

٢١٢ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اُذينة ، عن بريد بن معاوية قال: تلا أبوجعفر عليه السلام أطيعوا الله وأطيعوا الرَّسول واُولي الأمر منكم فان خفتم تنازعاً في الأمر فارجعوه إلى الله وإلى الرَّسول وإلى اُولي الأمر منكم ثمَّ قال: كيف يأمر بطاعتهم ويرخّص في منازعتهم إنّما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم : «أطيعوا الله وأطيعوا الرَّسول».

قوله «و قل لهم فی انفسهم» یعنی درباره خصوص آنچه دردل خود دارند باآن‌ها سخن بگو بلکه دل آن‌ها اصلاح شود یامقصود اینستکه محرمانه باآن‌ها گفتگو کن بلکه درآنها اثر کند

٢١٢ـ از بریدبن معاویه گوید امام باقر (ع) خواند این آیه را (٥٩ـ النساء) ازخدافرمان ببرید و از رسولخدا (ص) و صاحب‌الامر خودـ و اگر از نزاع در چیزی بترسید آنرا بخدا و رسول برگردانید ودر باره آن بصاحب‌الامر رجوع کنید، سپس فرمود: چگونه فرمان دهد بطاعت آنها واجازه دهد که باآن‌ها نزاع و طرفیت شود همانااین‌دستور رجوع برای حل اختلافرابکسانی گفته که بآنها گفته‌شده‌است اطیعوا الله واطیعوا الرسول.

شرح ـ از مجلسی رهـ «قوله فان خفتم تنازعاً» ظاهر اینستکه باین تعبیر نازل شده باشد و ممکنست مقصود تفسیر آیه‌باشد وبیان اینکه‌مقصود ازاین‌جمله نزاع واختلاف میان‌رعیت و اولوالامر نیست چنانچه بیشتر مفسران گفته اند بلکه این خطاب متوجه همان مأمورین به اطاعت است که درجمله سابق آمده‌اند و بآن‌ها گفته شده‌است اطیعوا الله یعنی اگرامری برشما مشتبه شد ودرمعرض نزاع و کشمکش قرار گرفتید برای اینکه حق مسئله را نمی‌دانید بخدا و رسول مراجعه کنیدبرای دفع‌اختلاف ورد بصاحب الامر هم داخلست در مراجعه برسول زیرا اولوالامر علم خود را ازرسول دارند و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که کلمه‌اولوالامر در این جمله هم بوده و آنرا انداخته‌اند پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم ظاهر این خبر اینست که در جمله دوم کلمه اولوالامر نبوده‌ولی از سیاق کلام فهمیده میشود و امام از نظر دلالت جمله بر آن بدان استدلال کرده است زیرا صدر جمله اول خطاب بلیغی دارد میفرماید:

«یا ایهاالذین آمنوا» ایا کسانیکه گرویدید و این جمله هم بلفظ خطاب ادا شده‌است «فان تنازعتم فی‌شیء» و بطورمسلم‌کلمهٔ تنازعتم دنباله همان خطاب اولست خصوص با توجه بکلمه‌فاء که برای عطفست و این جمله را بجای جمله‌اول مینشاند و معنی این می‌شود که ایا کسانیکه‌گرویدید اگر نزاعی میان شما رخ دهد بخدا ورسولش مراجعه کنید و اولوالامر هم بحکم سیاق مرجع می شود نه مراجعه کننده و نکته دیگری که مطلب را روشن میکند اینست که‌کلمه اطیعوا دراولوالامر تکرار نشده و این خود دلیل آنست که مرجعیت اولوالامر وابسته و نماینده مرجعیت برسولست‌و حکم جدائی نیست و مراجعه برسول همان مراجعه باولوالامر است و ذکر آن در جمله دوم لازم نبوده است.

(حديث قوم صالح عليه السلام)

٢١٣ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال : يا محمّد إنَّ صالحاً بُعث إلى قومه وهو ابن ستّ عشرة سنة فلبث فيهم حتّى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير، قال : وكان لهم سبعون صنماً يعبدونها من دون الله عزَّ وجلَّ فلمّا رأى ذلك منهم قال: يا قوم بعثت إليكم وأنا ابن ستّ عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتّى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتموني السّاعة وإن شئتم سألت آلهتكم فان أجابتني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم وسئمتموني ، قالوا : قد أنصفت يا صالح فاتّعدوا ليوم يخرجون فيه قال : فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثمّ قرَّبوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشربوا فلمّا أن فرغوا دعوه .

(حديث قوم صالح)

۲۱۳ـ از أبیحمزه از امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) از جبرئیل پرسید هلاکت قوم صالح چگونه بود؟ در پاسخ گفت یا محمد راستی صالح درسن شانزده سال بقوم خود مبعوث شدو درمیان آن‌ها ماند تا صد وبیست ساله‌شد و پیوسته آن‌ها را دعوت‌میکرد وآنان به‌او پاسخ خوبی‌نمی‌دادند واز او پذیرا نبودند.

آن‌ها هفتاد بت‌داشتند که در برابر خداعزوجل پرستش میکردند چون از آن‌ها چنین‌سخت دلیرا دید بآن‌ها گفت ای قوم من شانزده سال داشتم که بشما مبعوث شدم و اکنون صد و بیست سال دارم‌اکنون بشما یکی ازدوکار راپیشنهاد میکنم :

۱ـ از من بخواهید تا از معبود خود درخواست کنم و در آنچه خواستید هم‌اکنون به شما پاسخ دهد .

۲ ـ اگر میخواهید من از معبود های شما سؤال میکنم و اگر آنچه خواستم در بـاره آن بمن پاسخ دادند من از میان شما بیرون میروم ، من از شما ها دلتنك شدم و شما ها از من دل تنك شدید.

همه یکزبان ـ ای شیخ از روی انصاف سخن کردی و آن روز آماده شدند که بـة میدانی بیرون آیند.

فرمود: همه بیرون آمدند و بتان خود را روی دوش آوردند و کنار هم صف کردند و سفره انداختند و خوردند و نوشیدند وچون فارغ شدند گفتند ای صالح بپرس .

فقالوا : ياصالح سل، فقال لكبيرهم : ماسم هذا؟ قالوا : فلان ؛ فقال له صالح : يافلان أجب فلم يجبه ، فقال صالح : ماله لايجيب ؟ قالوا : ادع غيره ، قال : فدعاها كلّها بأسمائها فلم يجبه منها شيء ، فأقبلوا على أصنامهم فقالوا لها : مالك لاتجيبين صالحاً ؟ فلم تجب فقالوا : تنحّ عنّا ودعنا وآلهتنا ساعة ؛ ثمّ نحّوا بسطهم وفرشهم ونحّوا ثيابهم وتمرّغوا على التراب وطرحوا التراب على رؤوسهم وقالوا لأصنامهم : لئن لم تجبن صالحاً اليوم لتفضحنّ ، قال : ثمّ دعوه فقالوا ياصالح ادعها ، فدعاها فلم تجبه ، فقال لهم : ياقوم قد ذهب صدر النّهار ولا أرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتّى أدعو إلهي فيجيبكم الساعة .

فانتدب له منهم سبعون رجلاً من كبرائهم والمنظور إليهم منهم ، فقالوا : ياصالح نحن نسألك فان أجابك ربّك اتّبعناك وأجبناك ويبايعك جميع أهل قريتنا ، فقال لهم صالح عليه السلام : سلوني ماشئتم ، فقالوا : تقدّم بنا إلى هذا الجبل ـ و كان الجبل قريباً منهم ـ فانطلق معهم صالح

صالح ـ رو به بت بزرگتر ـ بگوئید نام این چیست ؟

قوم صالح ـ نامش فلانست.

صالح ـ یافلان بمن پاسخ بده ـ آن بت پاسخی نتوانست.

صالح ـ رو بقوم خود ـ چرا این معبود شما پاسخ نتواند؟

قوم صالح ـ از او بگذر و از دیگری بپرس ـ صالح هر یك را بنام او فریاد زد هیچ کدام پاسخ نیارستند.

قوم صالح ـ رو ببتهای خود ـ شما چرا بصالح پاسخ نمیدهید و سخن نمی گوئید ؟ باز هم پاسخی ندادند.

قوم صالح رو بآن حضرت کردند و گفتند ـ یك ساعت از ما دور شو و ساعتی ما را با معبودان خود تنها گذار سپس فرش و بساط خود را بر چیدند و بیکسو نهادند و همه جامه ها را از تن بدر آوردند و دور انداختند و در برابر بتها بخاك غلطیدند و خاك بر سر کردند و به بت های خود گفتند :

اگر امروز شماها بصالح پاسخی ندهید هر آینه رسوا خواهید بود ـ فرمود سپس او را دعوت کردند و گفتند : ای صالح اکنون آن ها را بخوان ـ صالح باز هم آن ها را بنام خواند و به او پاسخی ندادند.

صالح ـ ای مردم روز بنیمه رسید و این بتها پاسخی نمی‌دهند اکنون از من بخواهید تا ازمعبود خود بخواهم و هم اکنون بشما پاسخ دهد ـ پس هفتاد مرد از بزرگان و سران آنها داوطلب این کار شدند و گفتند: ای صالح ما از تو خواستارشویم و اگر پروردگارت تورا اجابت کرد ماهمه از تو پیروی میکنیم واز تو پذیرا شویم وهمه اهل آبادی‌ما با تو بیعت کنند.

صالح ـ هرچه میخواهید از من خواستار شوید.

فلمّا انتهوا إلى الجبل قالوا : ياصالح ادع لنا ربّك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيها ميل ، فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئاً يعظم عليّ ويهون على ربّي جلّ وعزّ قال : فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعاً كادت تطير منه عقولهم لمّا سمعوا ذلك ثمّ اضطرب ذلك الجبل اضطراباً شديداً كالمرأة إذا أخذها المخاض ثمّ لم يفجأهم إلّا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمّت رقبتها حتّى اجترّت ثمّ خرج سائر جسدها ثمّ استوت قائمة على الأرض .

فلمّا رأوا ذلك قالوا : ياصالح ما أسرع ما أجابك ربّك ، ادع لنا ربّك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عزّ وجلّ ذلك فرمت به فدب حولها فقال لهم : ياقوم أبقي شيء ؟ قالوا : لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا ويؤمنون بك قال : فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتّى ارتدّ منهم أربعة وستّون رجلاً وقالوا : سحر وكذب ، قال : فانتهوا إلى الجميع فقال الستّة : حقّ وقال الجميع :

نمایندههای قوم ـ ما را نزدیك این کوه ببر، کوهی را که نزدیك آنها بود نشان دادند، صالح با آنها نزدیك آن کوه رفت و چون بکوه رسیدند گفتند:

ای صالح از پروردگارت بخواه تا هم اکنون برای ما از شکم این کوه یك ماده شتر سرخ مو و گلی رنك و پر کرك و ده ماهه که میان دو پهلویش یك میل راه مسافت دارد برآورد.

صالح ـ شما ازمن چیزی خواستار شدید که برمن بسیار بزرك وتحمل ناپذیر است ولی بـر پروردگارم جل وعز آسانست.

امام (ع) فرمود صالح آنچه را پیشنهاد کرده بودند از خدا تعالی خواست و یکباره آن کوه ازهم شکافت و بانگی کرد که از شنیدن آن نزدیك بود خرد ازسرشان ببرد وسپس آنکوه پریشان و لرزان گردید بمانند زنیکه درد زائیدن گرفته است سپس بناگهان سر آن شتر از کوه بیرون شد و هنوز گردنش بتمامی بیرون نشده بود که کوج گردن گرفت سپس باقی تنش هم بیرون آمد وپس از آن برخاست روی زمین.

چون چنین دیدند گفتند ای صالح چه زود وخوب پروردگارت تو را اجابت کرد اکنون از پروردگارت بخواه که کره این ماده شتر را هم بیرون آورد برای ما و صالح از خدا عـز وجل آن را در خواست کرد و آن ماده شتر کره خود را بیرون انداخت و آن کره شتر به دور او به جنبش افتاد.

صالح ـ ای نمایندههای مردم آیا دیگر چیزی مانده است وحرفی دارید؟

همه یك زبـان ـ نه ، ما را نزد قوم خود ببر تا بآنها از آنچه دیدیم خبر بدهیم و آنها به تو ایمان آورند.

فرمود ـ همه باصالح نزد قوم بر گشتند وهنوز بمردم نرسیده بودند که ٦٤ تن از آنها مرتدشدند و گفتند این سحر وجادو است ودروغست.

كذبٌ وسحرٌ، قال : فانصرفوا على ذلك ، ثمّ ارتاب من الستّة واحد فكان فيمن عقرها .

قال ابن محبوب : فحدّثت بهذا الحديث رجلاً من أصحابنا يقال له : سعيد بن يزيد فأخبرني أنّه رأى الجبل الذي خرجت منه بالشام قال : فرأيت جنبها قد حكّ الجبل فأثّر جنبها فيه وجبل آخر بينه وبين هذا ميل .

فرمود: نزد عموم برگشتند و بآنها رسیدند و آن شش تن گفتند صالح بر حقست و همه دیگر گفتند دروغست وجادوگری و سحر است.

فرمود: بر اینوضع بشهر برگشتند واز آن شش تن هم بازیکی مرتد شد و همراه کسانی بود که آن شتررا پی کردند.

ابن محبوب گوید این حدیث را بیکی از اصحاب ما باز گفتیم که او را سعید بن یزید مینامیدند واو بمن گزارش داد که آن کوهی را که ناقه ازآن برآمده است دیده است وآن کوه در حدود شام است . گوید من بچشم خود دیدم که پهلوی آن شتر بکوه سائیده واثر آن تا هنوز در کوه مانده است و کوه دیگرهم دربرابر آنست که میان آنها يك میل فاصله است .

شرح- از مجلسی ره- «قوله و جبل آخر» حاصل اینستکه دو کوه دیده است که درمیان آنها يك میل فاصله است باندازه کلفتی آن شتر ودر هر کدام از این دو کوه اثرسایش بجا مانده است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم درسال ۱۳۱۲ خورشیدی که برای نخست بار بحج رفتم درمراجعت ازمکه معظمه پس ازقریب سه ماه ایام بهاراقامت درمدینه طیبه ازراه شام پیاده وسواد برشتربسوی شرق الاردن آمدم ودوتن از هموطنان ایرانی باماهمراه بودند ازمدینه دربرابر نقطه شمال ومقابل ستاره جدی بسوی شام روانه شدیم وپس ازطی یازده منزل بمدائن صالح رسیدیم دردو طرف راه دورشته کوههای مخروطی دنبال هم قرارداشت که ازریگها وشنهای زردتیره ای متحجرشده بودوازجلواین کوهها ساحتی درآورده بودند واز میانه آن ساحت که بمانند ایوانی از جلو کوه بریده شده بود دری کنده بودند ووارد شکم کوه شده ودر آنجا يك سالون تقریباً چهار گوشه کنده بودند و در اطراف آن ایوانهائی از کوه تراشیده بودند.

واینها همان مدائن قوم صالح ومنازل آنها هستند که تا کنون پس ازچندهزارسال بجامانده اند وتراش و ساختمان درها ازروی اصول مهندسی بوده است و برخی خانه ها درهای بزرگتر داشت وسر درهای آنها نقاشی بود که معلوم میشد خانه های سران قوم بوده است و نقشه های آنهارا ازسنك حجاری کرده بودند وچون ما ازاین رشته کوهها گذشتیم وراه قدری بسوی مشرق منحرف شد بيك رشته کوه پیوسته رسیدیم که درمیان آن شکافی بود ومااز آن شکاف عبور کردیم وبکناره دشت رمل و شن زاری رسیدیم.

آن شتربانیکه همراه مابود واز اوشتری اجاره کرده بودیم واز اهل علا بود که يك شهر عربی است درده منزلی مدینه طیبه بما گفت این شکافیکه ازآن عبورمیکنیم همان محل خروج ناقه صالحست وچون هنگام غروب بود وما مسافر بودیم فرصتی بدست نشد که اندازه شکاف وآثار کناره های آن دو

۲۱٤ ـ عليّ بن محمّد ، عن عليّ بن العباس ، عن الحسن بن عبدالرّحمن ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي‌عبدالله عليه‌السلام قال : قلت له : «كذّبت ثمود بالنذر ☼ فقالوا أبشراً منّا واحداً نتّبعه إنّا إذاً لفي ضلال وسعر ☼ ءألقي الذّكر عليه من بيننا بل هو كذّاب أشر» قال : هذا كان بما كذّبوا به صالحاً ، وما أهلك الله عزّ وجلّ قوماً قطّ حتّى يبعث إليهم قبل ذلك الرّسل فيحتجّوا عليهم .

فبعث الله إليهم صالحاً فدعاهم إلى الله فلم يجيبوا وعتوا عليه و قالوا : لن نؤمن لك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة ناقة عشراء ، و كانت الصّخرة يعظّمونها ويعبدونها ويذبحون عندها في رأس كلّ سنة ويجتمعون عندها فقالوا له : إن كنت كما تزعم نبيّاً رسولاً فادع لنا إلهك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة الصمّاء ناقة عشراء ، فأخرجها الله كما طلبوا منه .

کوه‌را که دوسمت گذرگاه مابود بخوبی بررسی کنیم ونشانه‌هائی از آن بدست داشته‌باشیم ـ مقصود اینستکه این‌محل تامدینه ۱۰ یا ۱۵ منزل است واز حجازاست وربطی بشام ندارد.

واینکه دربیان ابن‌محبوب ازقول سعیدبن یزید آنرااز شام‌بحساب آورده‌است یا به‌اعتبار این بوده‌استکه درآن تاریخ حکومتی درشام وجودداشته که تااین حدود درقلمرو او بوده است وبه این اعتبار این محلرا ازشام بحساب آورده است ویا اینکه این‌نسبت تقریبی است واز نظر بیان ناحیه‌و سمت محل‌اینکوه است ودرمحلیکه سعیدبن یزید این‌حدیث رابرای‌ابن‌محبوب نقلکرده‌است مثلا کوفه ویا یکی ازشهرهای ایران این محلرا بعنوان‌ناحیه وسمت شام معرفی کرده است.

(دنباله داستان صالح و قومش)

۲۱٤ـ ازابی بصیر گوید به‌امام صادق (ع) گفتم (۲٤ـ القمر) ثمود به‌بیم دهندگان تکـذیب کردند ۲۵ـ آیا ماپیروی یك آدمی مانند خودرا بکنیم؟ دراین صورت ماها درگمراهی ودر آتشیم ۲٦ـ آیا ازمیان ماها همه دستورخدا بآن‌یکی القاء شده؟نه، بلکه بسیار دروغگو وبرمدعاوسرمست است (و میخواهد بدین‌وسیله بماآقائی کند) یعنی چه ؟

درپاسخ فرمود: این داستان اینستکه ثمود، صالح پیغمبر خودرا تکذیب کردند، وخداوند عز وجل هرگز مردمیرا هلاك نکرده است تاپیش ازآن رسولانی بدانها فرستاده وبرای آنها حجـت آوردند وخداوند صالحرابقوم ثمود فرستاد و آنهارا بسوی خداعوت کرد وآنها اجابت نکردند وبر او سرکشی کردند وگفتند مابتو ایمان نیاوریم تااز اینکوه سنگی وسخت یك‌شتر ده‌ماهه‌برای مابیرون آوری وآن صخره‌را تعظیم میکردند وپرستش مینمودند ودرسر هرسالی دربرابرآن‌قربانی میکردند و نزد آن جمع‌میشدند وباو گفتند اگرچنانچه تو بپندار خود پیغمبری وفرستاده خدائی پس از خدای خود بخواه تا ازاین سنك سخت برای ما یك ماده شترده‌ماهه برآورد وخدا آنرا چنانکه میخواستند ازآن برآورد.

ثمّ أوحى الله تبارك وتعالى إليه أن يا صالح قل لهم : إنّ الله قد جعل لهذه الناقة [من الماء] شرب يوم ولكم شرب يوم و كانت الناقة إذا كان يوم شربها شربت الماء ذلك اليوم فيحلبونها فلا يبقى صغير ولا كبير إلّا شرب من لبنها يومهم ذلك فاذا كان اللّيل وأصبحوا غدوا إلى مائهم فشربوا منه ذلك اليوم ولم تشرب النّاقة ذلك اليوم فمكثوا بذلك ماشاء الله.

ثمّ إنّهم عتوا على الله ومشى بعضهم إلى بعض وقالوا : اعقروا هذه النّاقة و استريحوا منها ، لا نرضى أن يكون لنا شرب يوم ولها شرب يوم ، ثمّ قالوا : من الذي يلي قتلها و نجعل له جعلاً ما أحبّ ، فجاءهم رجل أحمر، أشقر، أزرق ولد زنى لا يعرف له أبٌ يقـال له : قُدار ، شقيٌّ من الأشقياء مشؤوم عليهم فجعلوا له جعلاً فلمّا توجّهت الناقة إلى الماء الذي كانت ترده تركهـا حتّى شربت الماء وأقبلت راجعة فقعد لها في طريقها فضربها بالسيف ضربة فلم تعمل شيئاً فضربها ضربة اُخرى فقتلها وخرّت إلى الأرض على جنبها و هرب فصيلها حتّى صعد إلى الجبل فرغى ثلاث مرّات إلى السّماء .

وأقبل قوم صالح فلم يبق أحدٌ منهم إلّا شركه في ضربته واقتسموا لحمها فيما بينهم فلم يبق منهم صغيرٌ ولا كبيرٌ إلّا أكل منها فلمّا رأى ذلك صالح أقبل إليهم فقال : ياقوم ما دعـاكم إلى ما

سپس خداوند تبارك وتعالى به‌او وحی کرد که‌ای صالح بآنها بگو راستی خدا برای این ماده شتر [ازاین آب] حق‌الشرب یکروز را مقرر ساخته و برای شماهم حق‌الشرب یکروز را و هر روزیکه آن شتر نوبت داشت و آب برامینوشید ، مردم هم آن شتر رامی‌دوشیدند وخرد وبزرگی نبودجز که آنروز از شیر آن‌شتر مینوشید و چون شب میشد وبامداد میکردند چاشت برسر آب خودمیرفتند و از آن مینوشیدند در نوبت خودشان و آن روز آن ماده شتر آب نمینوشید تاخدا میخواست برهمین روش همین بماندند.

سپس آنها برخداوند سر کشی کردند ونزد هم رفتند وبهم دیگر گفتند این ماده شتر را پی کنید واز دست آن آسوده شوید ماخشنود نیستیم که یکروز آب‌چشمه نوبت ماباشد ویك روز نوبت او سپس گفتند چه کسی متصدی کشتن آن میشود وهرچه خواهد باوبدهیم، مردی سرخ‌روی و کلی‌مو و کبود چشم که زاده زنا بود وپدری نداشت و اورا قدار مینامیدند وشقی اشقیاء بود و برای آنها شوم‌بود نزدآنها آمد وبرای اومزدی مقرر کردند وچون آن‌ماده شتر بسرآبی رفت که درنوبت‌خود ازآن آب مینوشید آنرا واگذاشت تاآبش رانوشید وشروع ببرگشتن نمود واو برسر راه وی در کمین‌آن نشست ویك ضربتی با شمشیر باوزد وکارگر نشد وضربت دیگری باونواخت و اورا کشت وبروی زمین افتاد و کره آن گریخت‌تابالای آن کوه رفت وسه بار بسوی آسمان شیون وناله کرد و قوم صالح برسر آن شتر ریختند و احدی نماند جزآنکه در ضربت باوشریك شد وضربتی بآن ماده شترزد و گوشتش را میان خود قسمت کردند وهیچ فردی ازقوم صالح ازخرد ودرشت نماندجز

صنعتم أعصيتم ربّكم ، فأوحى الله تبارك وتعالى إلى صالح عليه السلام أنّ قومك قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثتها إليهم حجّة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان لهم منها أعظم المنفعة فقل لهم : إنّي مرسل عليكم عذابي إلى ثلاثة أيّام فان هم تابوا ورجعوا قبلت توبتهم وصددت عنهم و إن هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم الثالث .

فأتاهم صالح عليه السلام فقال لهم : ياقوم إنّي رسول ربّكم إليكم وهو يقول لكم : إن أنتم تبتم ورجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت عليكم ، فلمّا قال لهم ذلك كانوا أعتى ماكانوا و أخبث و قالوا : «ياصالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من الصّادقين» قال : ياقوم إنّكم تصبحون غداً ووجوهكم مصفرّة واليوم الثاني وجوهكم محمرّة واليوم الثالث وجوهكم مسودّة .

فلمّا أن كان أوّل يوم أصبحوا ووجوههم مصفرّة فمشى بعضهم إلى بعض وقالوا : قد جاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لانسمع قول صالح ولانقبل قوله وإن كان عظيماً .

اینکه از آن گوشت خورد وچون صالح چنین دید روی بدانها کرد وفرمود ای قوم چه باعث شد که شما چنین کردید آیا درمقام نافرمانی پروردگار خود بر آمدید؟

وخداوند تبارك وتعالی بصالح وحی کرد که قوم تو هر آینه سر کشی کردند وستم نمودند و آن ماده شتری را که من برای حجت ونشانه بدانها فرستاده بودم کشتند بااینکه زیانی بدانها نداشت وبزرگترین سود را بدانها میرسانید بآن‌ها بگو من عذاب خود را برای شما میفرستم وسه روز بدان ها مهلت می‌دهم و اگر در این سه روز توبه کردند و از تمرد خود بر گشتند من توبه آنهارا می پذیرم و عذاب را از آنها بر میگردانم و اگر که آنها توبه نکنند و برنگردند من در روز سوم عذابم را بر آنها میفرستم.

صالح ـ نزد آنها آمد وبآنها گفت، ای قوم من از سوی پروردگار شما رسول وفرستاده شمایم واو بشما می گوید:

اگر شماها توبه کنید وبر گردید و آمرزش خواهید من شما را میآمرزم و توبه شمارا قبول میکنم و چون این پیغام را بآنها رسانید سر کش‌تر و بدتر شدند و گفتند:

ـ ای صالح اگر راست میگوئی هرچه را می گوئی ووعده میدهی بسرما بیاور.

صالح ـ بدانها چنین اخطار کرد که:

ای مردم شما فرداصبح رنك زرد میشوید وروز دوم چهره های شما سرخ میشود و روز سوم چهره‌های شما سیاه میشود وچون روز نخست فرارسید بامداد که‌شد روی همگان زرد بود و نزد یکدیگر رفتند و گفتند آنچه صالح گفته بود برسر شماها آمد، سر کشان از آنان گفتند :

ماهر گز گفته صالح رانشنویم وآن را نپذیریم واگرچه بلای بزرگی باشد.

فلمّا كان اليوم الثاني أصبحت وجوههم محمرّة فمشى بعضهم إلى بعض فقالوا : ياقوم قدجاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لوأهلكنا جميعاً ماسمعنا قول صالح ولاتركنا آلهتنا التي كان آباؤنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا .

فلمّا كان اليوم الثالث أصبحوا ووجوههم مسودّة فمشى بعضهم إلى بعض و قالوا : ياقوم أتاكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : قدأتانا ماقال لنا صالح فلمّا كان نصف اللّيل أتاهم جبرئيل عليه السلام فصرخ بهم صرخة خرقت تلك الصرخة أسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت أكبادهم وقد كانوا في تلك الثلاثة الأيّام قدتحنّطوا وتكفّنوا وعلموا أنّ العذاب نازل بهم فماتوا أجمعون في طرفة عين صغيرهم و كبيرهم فلم يبق لهم ثاغية ولاراغية ولاشيء إلّا أهلكه الله فأصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى أجمعين ثمّ أرسل الله عليهم مع الصيحة النّار من السّماء فأحرقتهم أجمعين و كانت هذه قصّتهم .

وچون روز دوم شد چهره همه سرخ گردید ونزد یکدیگر رفتند و بهمدیگر گفتند ای قوم هر آینه آنچه صالح برای شما گفته است برسر شما آمد بازهم سران سرکش آنها گفتند اگر ما همه هلاك ونابود شویم گفته صالح را نشنویم و دست ازمعبودان خود بر نداریم که پدران ما آنها را پرستش میکردند وتوبه نکردند و بر نگشتند.

وچون روز سوم شد بامدادان چهره همگان سیاه شد ونزد یکدیگر رفتند وگفتند ای مردم آنچه صالح گفت برسر شما آمد وسر کشان آنها گفتند بگذار آنچه صالح گفته برسر ما آید وچون شب بنیمه رسید جبرئیل برسر آنها آمد ویك فریادی برآنها کشید وبانگی برآنها زد که از هیبت آن گوش آنها درید ودلشان شکافت وجگرشان پاره شد ودر ضمن این سه روز خودرا حنوط کرده و کفن پوشیده بودند ودانسته بودند که عذاب بآنها نازل میشود وهمه آنها دریك چشم بهمزدن از کوچك و بزرك مردند وبرای آنها جانداری از الاغ وشتر نماند ونه چیز دیگر مگر آنکه خداوند همه راهلاك کرد وهمه در خانمان و بسترهای خود سراسر مردگان شدند و سپس خدا بهمراه آن صیحه آسمانی آتشی از آسمان فروفرستاد تاآنهارا همه بسوخت واینست داستان آنها.

شرحـ از مجلسی ره‍ «قوله شرب یوم» شرب بکسرشین بهره وحقابه است .

قوله « اشقر» در مردم کسی استکه سرخی بر سپیدی رنك او بر آمده است ازفیروزآبادی.

قوله « فلم یبق لهم ثاغیة ولا راغیة» جوهری گفته است ثغاء بانك گوسفند است و از بزو میش و آنچه بمانند آنها است و راغیه وصف شتر است باعتبار بانك او و می گویند درخانه ثاغی و راغی نیست کنایه ازاینکه هیچکس نیست ودر برخی نسخه ثبت است «ناعقة ولاراغیة» ونعیق بانك چوپان است دنبال گله خود یعنی احدی ازآنها نماند که بانگی کند و اول اظهر است ودر روایات عامه هم در این داستان.

٢١٥ - حميدبن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكندي ، عن غير واحد من أصحابنا ، عن أبان بن عثمان ، عن الفضيل بن الزبير قال : حدّثني فروة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ذاكرته شيئاً من أمرهما فقال : ضربوكم على دم عثمان ثمانين سنة وهم يعلمون أنّه كان ظالماً فكيف يافروة إذاذكرتم صنميهم .

٢١٦ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسين بن سعيد ، عن عليّ بن النعمان ، عن عبدالله بن مسكان ، عن سدير قال : كنّا عند أبي جعفر عليه السلام فذكرنا ماأحدث النّاس بعد نبيّهم صلى الله عليه وآله واستذلالهم أمير المؤمنين عليه السلام فقال رجل من القوم : أصلحك الله فأين كان عزّ بني هاشم وماكانوا فيه من العدد ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : ومن كان بقي من بني هاشم؟! إنّما كان جعفر و حمزة فمضيا وبقي معه رجلان ضعيفان ذليلان حديثا عهد بالاسلام : عبّاس وعقيل و كانا من الطلقاء

(درمظلوميت شيعه)

٢١٥- از فضيل بن زبير گويد فروه بمن باز گفت كه با امام باقر راجع بآن دو (ابی بكر وعمر) گفتگوئی كردم در پاسخ فرمود: هشتاد سالست كه شما را ببهانه خون عثمان ميكوبندوخودشان هم ميدانند و معتقدند كه او ظالم و ستمكار بود ای فروه چگونه با شماها رفتار كنند اگرنام دو بت و معبود آن هارابيريد(يعنی نام ابی بكر و عمر را ببدی ببريد و از آنها انتقاد كنيد).

شرح - از مجلسی «ره» - « ثمانين سنة » شايد اين كلام امام در نزديك وفاتش بوده است زيرا از مقتل عثمان تا وفات آن حضرت قريب هشتاد سال است زيرا وفاتش سال صد و چهارده بوده است.

قوله «اذا ذكرتم صنميهم» يعنی دو پيرراه آنها كه بمانند بتان آنها را تعظيم كنند و پيروی نمايند پايان نقل از مجلسی.

من گويم در عين حالكه مخالفان عمر و ابی‌بكر را معصوم نمی‌دانند و در مواردی خطای آن ها را مسلم ميشمارند و می گويند خطا بر مجتهدان روا است از طرف ديگر تا اندازه ای آن ها را بزرك می‌دانند كه مجرد اهانت بآن ها را كفر ميشمارند و مرتكب آنرا واجب‌القتل ميدانند

٢١٦ - از سدير گويد: ما نزد امام باقر «ع» بوديم يادكرديم از آنچه مردم پس ازرسول خداپيغمبرشان«ص» بديدآوردند و تا چه اندازه اميرالمؤمنين (ع) را خوار شمردند يكی ازحاضران گفت «اصلحك الله» عزت بنی‌ها شم كجا رفت؟ (يعنی همان عزت و اعتباريكه پيغمبر سالها دربناه آن با همه سران و قبائل قريش‌مبارزه كرد و خود را نگهداشت و مقصد خود را پيش برد) كجا شدند آن همه افراد دلاور بنی‌هاشم؟

امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود در آن روز چه كسی از رادمردان بنی‌هاشم مانده بودمرد بنی‌هاشم همانا جعفر و حمزه بودند كه درگذشتند، و دو مرد ناتوان و زبون و تازه مسلمان‌ازبنی هاشم مانده بودند كه عباس و عقيل بودند و اين هر دو از طلقاء بودند (يعنی كسانيكه در كفر

أما والله لو أنّ حمزة وجعفراً كانا بحضرتهما ما وصلا إليه ولو كانا شاهديهما لأتلفا نفسيهما .

٢١٧ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن إسماعيل بن مسلم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من اشتكى الواهنة أو كان به صداع أو غمرة بول فليضع يده على ذلك الموضع وليقل : «اُسكن سكّنتك بالذي سكن له ما في اللّيل والنّهار وهو السّميع العليم» .

٢١٨ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، والحسن بن عليّ بن فضّال ، عن أبي جميلة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: الحزم في القلب، والرّحمة والغلظة في الكبد، والحياء في الرية .

بماندند تا مکه بدست مسلمانان فتح شد و اسیر اسلام گردیدند و پیغمبر اسلام بآن ها منت نهاد و آن ها را آزاد کرد و اینسان شرافت سابقه وهجرت ورشادت مبارزه‌رانداشتند)

هلا بخداوند که اگر حمزه یا جعفر زنده بودند مخالفان بدین آرزوئیکه رسیدند نمیرسیدند و اگر آنان شاهد این دو بودند (یعنی ابی‌بکروعمر) هرآینه در دفاع از علی (ع) فداکاری میکردند و آنها را میکشتند.

(دستور معالجه برخی امراض)

٢١٧ـ از اسماعیل بن مسلم از امام صادق (ع) فرمود هر کس از درد واهنه (فیروز آبادی گوید دردیست و بادیست که در دوران پیری دچار شانه‌ها و بازوها و بندهای دیگری‌از بدن‌میشود) شکایت دارد یا گرفتار دردسر است ویا فشار بول وحبس بول دارد باید دست خود را بجای‌آن‌درد گذارد وبگوید: آرام‌شو من تورا آرام کردم بدانکه آرامست برایش آنچه درشب وروز است واو است شنوا و دانا.

(یك تحلیل و تجزیه اخلاقی)

٢١٨ـ ازامام صادق(ع) فرمود:حزم وعاقبت اندیشی در دل است ورحمت و مهربانی باخشونت وتندی در کبد است و حیاء وشرم درشش‌است .

شرح‌ـ از مجلسی ره‌ـ «قوله الحزم فی‌القلب» حزم انضباط در امور و احراز اعتماد درآنها است ونسبت آن بقلب‌از دو راه است .

١ ـ مقصود از قلب نفس ناطقه است و بسیار از نفس ناطقه بدل تعبیرشده برای شدت‌ارتباط میان آنها.

٢ـ برای آنکه قوت قلب در صفت حزم و دور اندیشی‌تأثیر کاملی‌دارد ومهر ورزی وخشونت وجفا نسبت بکبد دارند زیرااخلاط متولده‌از کبد بوجود آیند و شایدبرخی اوصاف کبد درآنها دخالت داشته باشد چنانچه معروف میان مردمست .

وفي حديث آخر لأبي جميلة: العقل مسكنه في القلب .

۲۱۹ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن حسّان ، عن موسى بن بكر قال : اشتكى غلامٌ إلى أبي الحسن عليه السلام فسأل عنه ، فقيل : إنّه به طحالاً فقال : أطعموه الكراث ثلاثة أيّام . فأطعمناه إيّاه فقعد الدّم ثمّ برأ .

۲۲۰ ـ محمّد بن يحيى ، عن غير واحد ، عن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن عمرو بن إبراهيم قال : سألت أباجعفر عليه السّلام وشكوت إليه ضعف معدتي ، فقال : اشرب الحزاء بالماء البارد ففعلت فوجدت منه ما اُحبّ .

۲۲۱ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن بكر بن صالح قال : سمعت أباالحسن الأوّل عليه السلام يقول : من الرّيح الشابكة والحام والابردة في المفاصل تأخذ كفّ حلبة و كفّ تين يابس تغمرهما بالماء وتطبخهما في قدر نظيفة ثمّ تصفّي ثمّ تبرّد ثمّ تشربه يوماً وتغبّ يوماً حتّى تشرب منه تمام أيّامك قدر قدح رويّ .

در حديث ديگرى از ابى‌جميله استكه:
مسكن خرد در دل است (و مقصود از دل در اينجا همان روح و نفس‌ناطقه است).

(معالجه‌اى براى درد طحال)

۲۱۹ـ از موسى بن‌بكر ـ گويد غلام ابوالحسن (ع) بيمار شد و آن حضرت ازحال‌او‌پرسيد و گفتند گرفتار درد طحال‌است فرمود: كراث باو بخورانيد تاسه روز وما باو كراث خورانيديم و خونش باز نشست و خوب شد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ «قوله فقعد به الدم» يعنى خونش آرام شد و شايد درد اسبل او از غليان خون بوده است كه بطور ندرت از غليان‌خون درد اسبل پديدميشود يا اينكه درد ديگرى داشته كه بوسيله كراث درمان ميشده است و آنها بخطا آن را تشخيص داده بودند و ممكنست مقصود از «قعد به الدم» اين باشد كه خون از آن جدا شدو دردش آرامشد.

(معالجه‌اى براى ضعف‌معده)

۲۲۰ـ از محمدبن عمروبن ابراهيم گويد: از امام باقر (ع) پرسش كردم و از ضعف معده خود باو شكايت نمودم فرمود حزاء را (فيروز آبادى گفته حزاء يك گياهى است در بيابان بمانند كرفس جز اينكه بر گش از آن پهن تر است ـ از مجلسى ره) با آب سرد بنوشى و من اين‌كار را كردم و از آن اثرى را كه دوست داشتم بدست آوردم.

۲۲۱ـ از بكر بن صالح گويد شنيدم امام كاظم (ع) ميفرمود علاج باد پيچ و حام (بادملازم و دائم شرح مجلسى) و علاج ابرده يعنى سستى و سردى مفاصل يك مشت حلبه (بضم حاء گياهى است كه براى سينه و سرفه و بلغم و بواسير و پشت و كبد و مثانه و باه‌سودمند است از قاموس) با يك مشت‌انجيرخشك بر گيرو درآب بخيسان ودرديك پاكى آنها رابجوشان وازصافى بدر كن‌وبگذار تا خنك شود ويك روز درميان ازآن بنوش تادريك دوره چند روزه به ظرفيت يك‌قدح‌پر بنوشى .

۲۲۲ ـ عدّة من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن محمّدبن عليّ ؛ عن نوح بن شعيب عمّن ذكره ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : من تغيّر عليه ماء الظهر فلينفع له اللّبن الحليب والعسل.

۲۲۳ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّدبن جمهور؛ عن حمران قال: قال أبوعبدالله عليه السلام : فيم يختلف النّاس ؟ قلت : يزعمون أنّ الحجامة في يوم الثلثاء أصلح ، قال : فقال لي : و إلى مايذهبون في ذلك ؟ قلت : يزعمون أنّه يوم الدّم ، قال: فقال: صدقوا فأحرى أن لايهيّجوه في يومه أماعلموا أنّ في يوم الثلثاء ساعة من وافقها لم يرق دمه حتّى يموت أوماشاءالله .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله الشابكة » شاید مقصود باد زیر پوست باشد که میان گوشت و پوست جدائی اندازد و حام را که ندانستیم که چیست و شاید مأخوذ از حام الطير باشد که معنی ملازمت دارد یعنی باد ملازم و فیروزآبادی گفته است ابرده سردی درون است وجزری گفته ابرده بکسر همزه وراء دردیست معروف از غلبه سردی و رطوبت تولید شود و سستی از جماع آورد .

(معالجه سستی کمر)

۲۲۲- از امام ابوالحسن (ع) فرمود هر که را آب کمر دیگر گون شود ، شیر تازه وعسل او را سودمند است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله من تغير عليه ماء الظهر» یعنی فرزند از نطفه او نیاید ومحتمل است مقصود از دیگرگونی آب کمر و پشت کم شدن نیروی باه و جماع باشد و شیر تازه آنست که ترش نشده و از آن چیزی نساختند و وصف آن به حلیب برای آنست که گاهی لبن بر ماست اطلاق شود.

(بیان وقت مناسب برای حجامت)

۲۲۳ـ از حمران گوید که امام صادق (ع) فرمود مردم در چه اختلاف دارند ؟ گفتم پندارند که حجامت در روز سه شنبه بهتر است گوید بمن فرمود از چه راه چنین گویند؟ گفتم پندارند که آن روز روز خونست، گوید فرمود راست می گویند ولی شایسته تر است که خون را درروزخودش بهیجان نیاورند آیا نمی‌دانند که در روز سه شنبه ساعتی استکه هر که در آن خونش ریخته شود بمیرد یا هرچه خدا خواهد .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله لم يرق دمه» یعنی خشك نگردد و آرام نشود از رقأ بهمزه و محتملست که مقصود این باشد که خونش بند نیاید تا بر اثر خون ریزی بسیار بمیرد یا اینکه مرك او بشتاب در رسد و در هنگام حجامت بمیرد پایان نقل از مجلسی ره ـ

من گویم کلمه لم یرق ظاهراً از اراق یریق است یعنی خونش ریخته نشود جز آنکه بمیرد یا آنچه را خدا خواهد، یعنی نجات اواز مرك موقوف بخواست خدا و عنایت فوق عادت اواست مانند زنده کردن مرده.

۲۲۴ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن رجل من الكوفيين عن أبي عروة أخي شعيب أو عن شعيب العقرقوفي قال : دخلت على أبي الحسن الأوَّل عليه السلام وهو يحتجم يوم الأربعاء في الحبس فقلت له : إنَّ هذا يوم يقول الناس : إنَّ من احتجم فيه أصابه البرص فقال : إنَّما يخاف ذلك على من حملته اُمّه في حيضها .

۲۲۵ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل ، عن صالح بن عقبة ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لا تحتجموا في يوم الجمعة مع الزَّوال فإنَّ من احتجم مع الزَّوال في يوم الجمعة فأصابه شيء فلا يلومنَّ إلّا نفسه .

۲۲۶ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ ، عن أبي سلمة ، عن معتّب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الدواء أربعة : السعوط والحجامة والنورة والحقنة .

۲۲۴ـ از ابی عروه برادر شعیب یا از شعیب عقرقوفی گوید خدمت امام کاظم(ع) رسیدم و آن حضرت در زندان بود و روز چهارشنبه حجامت میکرد باو عرضکردم امروز روزیستکه مردم میگویند هر که در آن حجامت کند دچار پیسی میشود در پاسخ فرمود: همانا از پیسی برای کسی نگرانی بجا است که مادرش در حال حیض باو آبستن شود.

قوله «انما یخاف ذلك» یعنی نگرانی بروز پیسی بطور مطلق از نطفه منعقده در حال حیض است و بحجامت ربطی ندارد.

۲۲۵ ـ از اسحاق بن عمار از امام صادق «ع» فرمود ظهر هنگام روز جمعه حجامت نکنید زیرا هر که ظهر هنگام روز جمعه حجامت کند و دردی باو رسد نباید جز خود را ملامت کند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ صدوق بسند خود از محمد بن رباح روایتکرده است که گوید دیدم امام کاظم (ع) روز جمعه حجامت میکرد. گفتم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود من آیة الکرسی می خوانم تو هم هر گاه خونت بهیجان آمد شب باشد یا روز آیة الکرسی بخوان و حجامت کن و از عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم روایتکرده است که دیدم امام کاظم برای درمان تب خود روز چهارم شنبه حجامت کرد و تبش قطع نشد و روز جمعه حجامت کرد و تبش قطع شد..

(شماره چند دارو برپایه طب قدیم)

۲۲۶ـ از معتب از امام صادق(ع) فرمود دارو چهار است:

۱ـ سعوط (که گردیست در بینی کشند)

۲ـ حجامت (در شرائط معینه و برای دردهای مخصوص از معالجات مهم طب قدیمست).

۳ـ نوره کشیدن (برای رفع موی از قسمت پائین بدن که شامل از گردن تا قدم میشود)

۴ـ حقنه با مایعات.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «الدواء اربعة» یعنی مهمترین دواهای عمومی برای بهداشت یا رفع بیماری این چهار است (که بیشتر اثر بهداشتی دارند و دفع بروز دردها را مینمایند) و داروهای دیگر در برابر آنها کم اثراست.

۲۲۷ ـ عليّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اُذينة قال : شكا رجل إلى أبي عبدالله عليه السلام السعال وأنا حاضر ، فقال له : خذ في راحتك شيئاً من كاشم ومثله من سكّر فاستفّه يوماً أو يومين ، قال ابن اُذينة: فلقيت الرّجل بعد ذلك ، فقال : مافعلته إلّا مرّة واحدة حتّى ذهب .

۲۲۷ـ از عمر بن اذینة گوید من حاضر بودم که مردی به امام صادق (ع) ازسرفه شدیدشکایت کرد در پاسخ فرمود: مقداری کاشم (انجدان رومی ـ از مجلسی ره) در کف دستت بر گیر (یعنی بر کف دستت باشد) و مانند آن شکر باآن بکوب و یك تا دو روز آن را بنوش (بشکل قاووت خشك یابا مقداری آب زیراکلمه شرب درهر دو بکارمیرود).

ابن اذینه گوید پس از آن من آن مرد را دیدار کردم و او بمن گفت من همان یکبار از آن نوشیدم بکلی درد سرفه ازمن زایل شد.

شرحـ بدانکه آنچه درباب معالجه امراض در روایات رسیده است شایسته استکه آب وهوا و زمان ومکان ومزاج وغیره رادرآنهارعایت نمود «صدوق ره» گوید:اعتقاد مادرباره اخبار وارده درطب اینست که چندتوجیه دارد:

۱ـ گفته‌اند همه این معالجات مطابق آب وهوای مکه ومدینه وارد شده و بکار زدن آنها در آب و هوای دیگری روا نیست.

۲ـ این نسخه‌ها از امام با ملاحظه طبع ووضع مزاجی سائل صادر شده است و اگر کسی بطور یقین آنها را با مزاج و حال خود موافق نداند نباید بکارزند.

۳ـ برخی از اینگونه اخبار را مخالفان مذهب در کتب شیعه تدلیس کرده‌اند تا مذهب راآلوده و زشت سازند ومردم را ازآن برانند.

٤ـ دربرخی سهو واشتباه از راویان وارد شده است و شاید دربرخی دواهائی راازقلم انداخته باشند و آنچه رسیده است که عسل درمان هر دردیست درست است و مقصود اینست که شفاء ازهر دردیست که از سردیست و آنچه رسیده است که استنجاء بآب سرد دوای بواسیر است درصورتیکه از حرارت باشد الخ.

رجوع کن بسفینة البحار ج۲ عنوان (طب) . از پاورقی کافی طبع طهران مصحح آقای میرزاعلی اکبر غفاری وفقه‌الله لمراضیه ترجمه‌شد.

من گویم ـ معالجات وارده در اخبار بردو نوعست :

۱ـ معالجات دعائی ودرخواست درمان از خداوندمنان : شرط اساسی عمل باین نسخه ها ایمان کامل و عقیده جزمی است بامام که نسخه را صادر کرده است وبخداوند که‌ازاودرخواست شفاءشده است و تأثیر آن درزمینه وجود دوشرط نامبرده حتمی است زیرا حقیقت درمان وشفا عنایت‌خدااست و هر گونه دارو ودرمان وسیله است واینهم یك‌وسیله است وتأثیر هر گونه دارو ودرمان در رفع بیماری ترجیحی بردعا و درخواست از خدا ندارد جز اینکه اینراه دوم نزدیکتر و مستقیمتر است و البته این عقیده کمیاب‌است و درعصر ما بسیار نادراست.

۲۲۸ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن سعيد بن جناح ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ موسى بن عمران عليه السلام شكا إلى ربّه تعالى البلّة والرّطوبة فأمر الله تعالى أن يأخذ الهليلج ، والبليلج ، والأملج فيعجنه بالعسل ويأخذه ، ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هو الذي يسمّونه عندكم الطريفل .

۲ـ معالجات دوائی براساس طب قدیم. این گونه معالجات قدرت نسخه‌ای را دارد که پزشك بسیار استاد و دردشناس و حاذقی بیك بیماری می‌دهد و در اینجا توجه به این نکته لازمستکه هرچه هم نسخه کامل و پزشك نسخه نویس استادماهر باشد کسی پیش خود نمی‌تواند ازآن نسخه استفاده کند و هرچه پزشك استاد و دردشناس‌تر باشد استفاده دیگران از نسخه‌او کم زمینه‌تر میشود زیرا یك پزشك دردشناس و بسیار استاد همه گونه شرائط مزاجی وزمانی و مکانی یك بیمار را که ازفهم عمومی خارجست درنظرمی گیرد و یك نسخه صادرمیکند و بکار بستن آن نسخه برای دیگری مشروط باینستکه کسی باندازه مهارت و استادی آن پزشك اطلاع داشته باشد و بتواند همه شرائط را تشخیص بدهد یعنی بدرجه او باشد درفن طبابت و اینهم موضوعی ندارد خصوص درنسخه‌هائیکه ائمه معصومین داده‌اند

آری گاهی بعضی اخبار متعرض خاصیت و اثرغذائی یادوائی هستند و مضمون اینها درقوه بیان خواص ادویه واغذیه استکه در کتب طب دراین زمینه مندرج است مانند تحفه حکیم مؤمن مثلا و این گونه تعبیرات بیان یك تأثیرات اقتضائی است وفرمولهای عمومی ازآن استفاده نمیشود واثر فعلی نبایدازآن توقع داشت چنانچه در کتب گیاهشناسی قدیم گفته میشود فلان گیاه یا فلان غذا سرد است بدرجه ۲ یا ۳ مثلا.

امروز که علم طب مانند بسیاری ازعلوم پیشرفت بسزائی کرده است هیچ پزشکی اجازه نمیدهد بیمار بسلیقه خود بی‌مراجعه بپزشك نسخه‌ای را بکاربندد و خودرا مداوا کند ودراین باره داستانی در تاریخ زینت‌المجالس ثبت‌شده. درباره مرك معتصم عباسی گوید:

اودچار قولنج سختی شد و پزشکی برای درمانش آمد ودستور داد تنوری راتافته کردند و آتش آنرابیرون آوردند ومعتصم را درآن گذاشت ودر مدت‌معینی برآورد وبهبودشد وسالی گذشت وباز معتصم گرفتارهمان قولنج‌شد ودسترسی بدان‌پزشك نبود روی‌همان نسخه‌سابق اورا درتنورتافته گذاردند و چون برآوردند مرده بود.

(یك نسخه خدا فرموده)

۲۲۸ـ ازامام صادق(ع) فرمود: موسی‌بن عمران بپروردگارش ازنم ورطوبت شکایت کردخدا تعالی اورا فرمود تاهلیله وبلیله وابلج برگیرد وآنرا باعسل معجون سازد وبکار بندد سپس امام‌صادق (ع) فرمود: آنستکه درنزد شماطریفل نامش‌دهند.

شرح ـ هلیله‌میوه خشکی استکه‌زرددارد وسیاه‌یکنوعش‌معروف بکابلی‌است سودمنداست‌خردرا نیروبخشد ودرد سررا براندازد.

بلیله بکسرباء ولام اول وفتح لام دوم دواء هندی معروفی است که بدان درمان کنند (مجمع البحرین) ابلج میوه یك درختی است که در هند بسیاراست ونوعی دوائی استکه باآن مداوی کنند آنرا طریفل نامند.

٢٢٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن يحيى ، عن أخيه العلاء عن إسماعيل بن الحسن المتطبّب قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إنّي رجلٌ من العرب ولي بالطبِّ بصر وطبّي طبٌ عربي ولست آخذ عليه صفداً ؟ فقال : لابأس ، قلت : إنّا نبطُ الجرح ونكوي بالنّار ؟ قال : لابأس ، قلت : ونسقي هذه السموم الاسمحيقون والغاريقون ؟ قال : لا بأس ، قلت : إنّه ربّما مات ؟ قال: وإن مات. قلت : نسقي عليه النبيذ ؟ قال : ليس في حرام شفاء ، قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال له عائشة : بك ذات الجنب ؟ فقال : أنا أكرم على الله عزّ وجلّ من أن يبتليني بذات الجنب ؛ قال : فأمر فلدّ بصبر .

(يك دستور براى پزشكان)

٢٢٩ـ از اسماعيل بن حسن متطبب گويد: گفتم به امام صادق(ع) كه من مردى عربم و در طب بينايم طب من طب عربى است و در برابر معالجه خود مزدى هم نگيرم؟ در پاسخ فرمود عيب ندارد.

گفتم ما زخم و دمل را عمل ميكنيم و آنرا ميشكافيم و بآتش داغ ميكنيم؟ فرمود عيب ندارد.

گفتم ما اين دواهاى سمى مانند اسمحيقون و غاريقون بمريض مى‌دهيم؟ فرمود عيب ندارد.

گفتم اين گونه دواها كه بمريض مى‌دهيم راستش گاهى ميشود كه ميميرد؟ فرمود اگرچه بميرد

شرح ـ از مجلسى ره ـ «قوله الاسمحيقون» مى گويم ما در كتابهاى طب و لغت چنين لفظى پيدا نكرديم و آنچه در كتب طب است اسطمخيقون است و آن دانه‌ايست مسهل سوداء و بلغم و شايد در نسخه‌هاى روضه تصحيف شده باشد (از مجمع البحرين نقلشده است كه اسمحيقون نوعى دواء است و باين حديث هم گواه آورده‌است. من گويم پس از تتبع وسيم مجلسى ره نمى‌توان گفت مجمع البحرين اين لغت را در يك اصلى جز همان نسخه‌هاى روضه بدست آورده باشد).

دنباله حديث ٢٢٩ـ

گفتم ما روى آن دواء سمى نبيذ (شراب خرما) ببيمار مينوشانيم؟

فرمود: در حرام شفائى نيست، رسولخدا (ص) بيمار شد و عايشه گفت شما بيمارى سينه پهلو داريد در پاسخ او فرمود من نزد خداوند عزوجل ارجمندترم از اينكه مرا بسينه پهلو دچار سازد، فرمود : پس پيغمبر دستور داد با قطره چكانى از صبر تلخ در دهان او چكانيدند (با صبر خوب اورا مالش دادند خ ل).

شرح ـ از مجلسى ره ـ « ليس فى حرام شفاء» دلالت دارد كه با حرام درمان روا نيست مطلقا چنانچه ظاهر بيشتر اخبار است و گرچه خلاف مشهور است و حمل شده‌اند بصورت عدم اضطرار.

قوله «قد اشتكى» نقل اين داستان براى استشهاد و مداوا بدواى تلخ است.

قوله «انا اكرم على الله» زيرا مرض سينه پهلو غالباً ملازم اختلال عقل و پريشانى مغز است.

قوله « فلد بصبر » فيروزآبادى گفته لدود مانند صبور آنچه است كه با قطره چكان در گوشه دهان مى‌چكانند.

۲۳۰ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يونس بن يعقوب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الرّجل يشرب الدّواء ويقطع العرق وربّما انتفع به ، وربّما قتله ؟ قال : يقطع و يشرب .

۲۳۱ ـ أحمد بن محمّد الكوفيّ ، عن عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن محمّد بن عبدالحميد عن الحكم بن مسكين ، عن حمزة بن الطيّار قال : كنت عند أبي الحسن الأوّل عليه السلام فرآني أتأوّه فقال : مالك ؟ قلت : ضرسي ، فقال : لو احتجمت فاحتجمت فسكن فأعلمته فقال لي : ماتداوى النّاس بشيء خير من مصّة دم أو مزعة عسل، قال: قلت : جعلت فداك ما المزعة [من] عسل؟ قال : لعقة عسل .

۲۳۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفريّ قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: دواء الضرس: تأخذ حنظلة فتقشّرها ثمّ تستخرج دهنها فان كان الضرس مأكولاً منحفراً تقطر فيه قطرات وتجعل منه في قطنة شيئاً وتجعل في جوف الضرس وينام صاحبه مستلقياً يأخذه ثلاث ليال فان كان الضرس لاأكل فيه وكانت ريحاً قطر في

(درجواز معالجه خطرناك)

۲۳۰ـ ازيونس بن يعقوب گويد به امام صادق(ع) گفتم مردبسا دوائى نوشد(بنوشاندخ) ورگى را درعمل جراحى ببرد و گاهى سودمنداست و گاهى كشنده است؟ فرمود بنوشد (بنوشاندخ) و ببرد.

شرح- البته اين درصورت تجويز پزشك حاذق وخبير ومورد اعتماداست وانحصارمعالجه بوجه خطرناك وقطع باينكه ترك معالجه موجب مرگ وهلاك است واينشرائط درزمينه سؤال مفروض است ودر اين صورت معالجه گرچه خطرى باشد ضروراست.

(درمانى براى درددندان)

۲۳۱ـ ازحمزة بن طيار گويد: نزدامام كاظم(ع) بودم وديد كه آه وناله دارم فرمود تو را چه ميشود؟ گفتم: دندانم دردميكند فرمود: كاش حجامت ميكردى. من حجامت كردم وآرامشد، و به آن حضرت اعلام كردم، بمن فرمود مردم هيچ درمانى نكرده‌اند بهتراز يكشاخ حجامت خون گرفتن يا يك سرانگشت ـ باقاشق ـ عسل.

(دوائى ديگر براى درد دندان)

۲۳۲ـ ازسليمان بن جعفر جعفرى گويد شنيدم امام كاظم(ع) ميفرمود: براى درددندان: يكدانه حنظل (هندوانه ابوجهل) ميگيرى وآنرا پوست ميكنى و روغنش رابيرون مى آورى واگر دندان خورده شده ودرون آن تهى است چندقطره درآن ميچكانى و پنبه‌اى را باآن تر ميكنى ودر درون دندان ميگذارى وآنكه دندانش دردميكند به پشت ميخوابد وتاسه شب اين كار راميكندو

الأذن التي تلي ذلك الضرس ليالي كلّ ليلة قطرتين أو ثلاث قطرات يبرأ بإذن الله، قال: وسمعته يقول: لوجع الفم والدّم الذي يخرج من الأسنان والضربان والحمرة التّي تقع في الفم: تأخذ حنظلة رطبة قد اصفرّت فتجعل عليها قالباً من طين ثمّ تثقب رأسها وتدخل سكّيناً جوفها فتحكّ جوانبها برفق ثمّ تصبّ عليها خلّ تمر حامضاً شديد الحموضة ثمّ تضعها على النّار فتغليها غلياناً شديداً ثمّ يأخذ صاحبه منه كلّما احتمل ظفره فيدلك به فيه ويتمضمض بخلّ وإن أحبّ أن يحوّل ما في الحنظلة في زجاجة أو بستوقة فعل و كلّما فني خلّه أعاد مكانه و كلّما عتق كان خيراً له إن شاء الله.

٢٣٣ - عدّةٌ من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن ابن فضّال، عن الحسن بن أسباط عن عبدالرّحمن بن سيابة قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: جعلت لك الفداء إنّ النّاس يقولون: إنّ النجوم لا يحلّ النظر فيها وهي تعجبني فإن كانت تضرّ بديني فلا حاجة لي في شيء يضرّ بديني وإن كانت لا تضرّ بديني فوالله إنّي لأشتهيها وأشتهي النظر فيها؟ فقال: ليس كما يقولون، لا تضرّ بدينك، ثمّ قال: إنّكم تنظرون في شيء منها كثيره لا يدرك و قليله لا ينتفع به؛ تحسبون على

اگر دندانی که دردمیکند خوردگی ندارد واز بادامست از آن روغن حنظل در آن گوشی میچکانند که بسمت این دندان درددار است تاچند شب هرشب دوقطره تاسه قطره وباذن خدابهبود میشود.

وشنیدم آن‌حضرت برای درمان درددهان وخونریزی دندان وطپش قلب وسرخشدن دهان میفرمود: یکدانه حنظله تازه که زرد شده‌است می گیری و آنرا درقالبی از گل میگذاری وسرش را سوراخ میکنی وکاردی بدرونش فرومیبری وهمه سویش را نرمك نرمك میخراشی وسپس سرکه خرمای بسیار ترشی بر آن میریزی و آنرا روی آتش میگذاری وخوب میجوشانی وصاحب این دردها بیرسر ناخن خود از آن برمی‌داردو بدندانهایش میمالدو باسرکه دهن‌رامیشوید ومضمضه‌میکند واگربخواهد که آنچه دردرون آن حنظله گل گرفته است پس‌از ساختن آن بدرون یکشیشه یابستوی سفالین منتقل کنـد کرده‌است وهر زمانی سرکه آن‌تمام شود روی آن سرکه تازه بریزد هرچه کهنه‌تر شود برای‌رفع درد بهتراست انشاءالله.

شرح- از مجلسی ره- قوله «فیجعل علیها قالبا من طین» یعنی همه‌آنرا گل بگیرد تا روی آتش نسوزدوسوراخ نشودوچیزی از آن‌بیرون‌نیاید.

درحکم علم نجوم وتعلیم وتعلم ومطالعه آن

٢٣٣- از عبدالرحمن بن سیابه گوید بامام‌صادق (ع) گفتم قربانت شوم راستی‌مردم می گویند نظرو مطالعه درنجوم‌جـائز نیست‌بااینکه مراخوش‌آید اگربدینم زیان دارد مرا‌هیچ‌نیازی‌نیست‌بدانچه زیان بدینم داشته باشد و اگر بدینم زیان ندارد بخدا که من بدان شیفته‌ام و بنظر و مطالعه در آن اشتیاق دارم؟ در پاسخ فرمود چنان نیست که مردم می گویندو‌بدینت ضرر وزیانی نـدارد سپس فرمود شما دانشمندان‌علم‌نجوم در چیزی نظرمیکنید که بسیارش‌بدست نیاید و کمش سود ندارد،شما

طالعَ القمر ، ثمّ قال : أتدري كم بين المشتري والزُّهرة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ، قال : أفتدري كم بين الزُّهرة وبين القمر من دقيقة ؟ قلت: لا، قال: أفتدري كم بين الشمس وبين السنبلة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من أحد من المنجّمين قطّ ، قال : أفتدري كم بين السنبلة وبين اللّوح المحفوظ من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من منجّم قطّ، قال : مابين كلّ واحد منهما إلى صاحبه ستّون ـ أوسبعون ـ دقيقة، شكّ عبدالرّحمن، ثمّ قال: ياعبدالرّحمن هذا حساب إذا حسبه الرّجل ووقع عليه عرف القصبة الّتي وسط الأجمة وعدد ماعن يمينها وعدد ماعن يسارها وعدد ماخلفها وعدد ماأمامها حتّى لايخفى عليه من قصب الأجمة واحدة .

تنها روی طالع قمر حساب میکنید سپس فرمود :

۱ـ تو می‌دانی میان مشتری وزهره چنددقیقه است؟

گفتم نه بخدا.

۲ـ تو می‌دانی میان زهره ومیان ماه چنددقیقه است؟

گفتم: نه بخدا.

۳ـ تو می‌دانی میان آفتاب ومیان سنبله (میان سکینه ـ که کوکب شناخته نشده‌است خ‌ل) چند دقیقه است؟

گفتم نه بخدامن این‌را هرگز از هیچ منجمی نشنیدم

٤ـ تو می‌دانی میان سنبله ومیان لوح محفوظ چنددقیقه است؟

ـ نه‌بخدا این‌راهم من ازهیچ منجمی هرگز نشنیدم.

فرمود میان هر کدام از این دوتارفیق‌او ٦٠یا٧٠ دقیقه است تردید ازعبدالرحمن است: سپس فرمود ای عبدالرحمن این حسابی است که هرگاه مردی بدان برسد وواقع آن را بفهمد یکدانه نی را در میان‌یك نی زار میشناسد و شماره آنچه در دست راست آنست و شماره آنچه درسمت چپ آن است وشماره آنچه درپشت سر آنست و شماره آنچه دربرابر آنست همه را می فهمد تا اینکه بر او چیزی از پهنای نی‌زار نهان نماند.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ قوله «تحسبون علی طالع القمر» ازاین عبارت ظاهر میشود که مدار این منجمان برسیر قمر بوده است و توجه بحرکات کواکب دیگر نداشتند.

قوله «و بين السنبله» در نسخه دیگریست که بین‌السکینه و آن نام کوکب نامعروفی است و این مناسبتراست باگفته او درپاسخ امام (ع) که من آنرا ازمنجمی نشنیده‌ام وبزودی سخن‌درشرح این‌خبرمی‌آید، درآن جامتعرض شرح‌اخباردیگرمیشویم پایان‌نقل از مجلسی‌ره.

من گویم دراین خبر فوائدیست:

۱ـ آزادی بحث و تفتیش در مسائل علمی و جستجوی از حقائق ومخالف نبودن دانش بادین اسلام بلکه تشویق دیانت به هرگونه علم ودانش مفید برای بشر.

۲ـ تشویق بمطالعه و بررسی اختران فروزان فضا زیرا همین توجه‌ها و مطالعه‌ها بوده است

که بشر را خرده خرده بتحقیق در امر فضا وا داشته و امروز تا اندازه بشر برموز ستارگان فضایی برده است و از صدد تسخیر آن‌ها بر آمده و امیدوار است که روزی بتواند بر دوش ماه وزهره پیاده گردد واز آن‌ها هم برای زندگی خود استفاده کند و در صورتیکه برخی رهبران باصطلاح مذهبی در آن تاریخ علم ستاره شناسی و مطالعه در نجوم را حرام می‌دانسته و برسر راه پیشرفت علمی بشر سدی میکشیدند امام صادق (ع) است که با کمال صراحت می‌فرماید مطلب چنان نیست که این عالم نماهای خشك و نا پخته می گویند. مطالعه در نجوم و تحقیق در کائنات برای دین تو هیچ زیانی ندارد.

۳ــ امام اشاره میکند که اطلاعات شما منجمین که براساس فلسفه کوتاه یونان و بابل اساس تجربه‌ها و بررسیهای ناقص دانشمندان دیگر استوار است بسیار کم و کوتاهست و از آن‌ها بحقیقتی نتوان رسید و چیزی که مایه اعتماد علمی باشد نمی‌توان بدست آورد و هنوز بشر گام مؤثری بسوی فضای کیهان و مدار ستارگان بر نداشته است و مطالعه شما بس منحصر بطالع قمر است که نزدیک ترین ستاره بزمین است.

٤ــ سپس امام (ع) چند مسئلهٔ امتحانی راجع بتناسب میان چند ستاره طرح کرده است.

۱ــ مشتری و زهره.

۲ــ زهره و ماه.

۳ــ خورشید و سنبله.

٤ــ سنبله و لوح محفوظ.

آنچه در این تناسب مبهمست اینست که منظور از این نسبت گیری فاصله عمودی اینها است که عبارت از مسافت میان مشتری و زهره و یا زهره و ماهست یا مقصود فاصله افقی اینهاست از نظر مدار خود باعتبار حال اقتران یعنی اگر مدار هر کدام از این کواکب را یکدایره عظیمه اعتبار کنیم که بناچار با هم تقاطع میکنند و این ستاره ها را در حال اقتران ملاحظه کنیم که هر کدام در درجه و دقیقه واحده باشند باز هم از نظر افقی میان اینها فاصله ای خواهد بود و سؤال ، از آن فاصله است.

البته نمی‌توان سؤالات را حمل بر وجه اول نمود زیرا فاصله عمودی این ستاره‌ها از یکدیگر نمیشود بیك نسبت باشد مثلا مسافت مشتری با زهره و مسافت زهره با قمر از نظر عمودی تفاوت بسیار دارند و بعلاوه اینگونه مسافت را بمقیاس درجه و دقیقه نمی سنجند درجه و دقیقه باعتبار مدارات است که تقریباً مسافت افقی را نشان می‌دهد.

و در علم هیئت و نجوم از مسافت عمودی ستاره‌ها و افلاك این مقیاس بکار نرفته است بنابر ایـن مقصود همان فاصله بمعنی دوم است و در این صورت ممکنست این فاصله درهمه این چهار مورد یك اندازه باشد و بتوان از آن بدقیقه تعبیر کرد و با مقیاس دقیقه آن را سنجید.

دقیقه یکشصتم درجه دائر است که درجه یك سیصد وشصتم دائره است بنابراین اگر مدار همه این کواکب را یکدائره عظیمه اعتبار کنیم و فرض کنیم اینکواکب در عرض هم قرار گرفته اند یعنی در حال اقتران هستند در این صورت فاصله افقی آنها اندازه معینی دارد که در این حدیث از آن به ٦۰ یا ۷۰ دقیقه تعبیر شده است.

و سنبله گرچه در اصطلاح هیئت و نجوم برجی است از بروج شمس ولی خود ستاره ایستکه

۲۳٤ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب قال: أخبرنا النضر بن قرواش الجمّال قال: سألت أباعبدالله عليه‌السلام عن الجمال يكون بها الجرب أعزلها من إبلي مخافة أن يعديها جربها والدّابّة ربّما صفرت لها حتّى تشرب الماء فقال أبوعبدالله عليه‌السلام: إنّ أعرابيّاً أتى رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: يارسول‌الله إنّي اُصيب الشاة والبقرة والناقة بالثمن اليسير وبها جرب فأكره شراءها مخافة أن يعدي ذلك الجرب إبلي وغنمي؟ فقال له رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: ياأعرابيّ فمن أعدى الأوّل؛ ثمّ قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لاعدوى، ولاطيرة؛ ولاهامة، ولاشوم، ولاصفر، ولارضاع بعد فصال

مجموعه‌ایست از ستارگان فضا بمانند خوشه گندم وشاید یك منظومه شمسی مستقلی است وباین اعتبار میشود فاصله افقی آنرابا خورشید سنجید.

نقطه ابهام دیگر فاصله گیری میان سنبله ولوح محفوظست زیرالوح محفوظ تاآن جاکه‌در اخبار وبرخی آیات قرآن مجید بیان شده‌است نام فلك وستاره‌ای نیست که درردیف آنهاقرار گیرد وفاصله وبعد مسافت میان آنها سنجیده‌شود گرچه کلمه‌لوح دلالت دارد که آن‌هم یك موجود جسمانی ودر شمار اجسام علویه‌است.

٥ـ این حسابی که امام درآخرخبر بدان اشاره کرده است ممکنست منظور یك‌حساب‌ریاضی باشد بر اساس قواعد دقیق که امروزه بوسیله آن مسافت های کیهانی را اندازه می گیرند و نشانه میکنند واینکه‌می‌فرماید اگر کسی براین گونه‌حسابگری داناشودمی‌تواندشماره نیهای‌یك‌نیزار را بدست‌آورد بااین معنی سازش دارد زیرابوسیله حساب دقیق ازنظر مساحت‌واوضاع‌دیگر می‌توان این کار را کرد.

(شرحی در امراض واگیره و برخی از کلمات‌جامعه‌پیغمبر (ص)

۲۳٤ـاز حسن بن محبوب گوید: نضربن قرواش جمال بما خبر داد که از امام‌صادق(ع)پرسیدم که شترانی دچاربیماری جرب (کچلی پوست) هستند ومن آنهارا ازمیان شتران خود کنار میکنم‌از ترس اینکه‌بیماری جرب آنها بشتران‌دیگر سرایت کند؛

وبسا که‌برای چهارپا سوت‌میزنم تاآب نوشد ؟

امام صادق(ع) درپاسخ فرمود : داستش یك اعرابی نزد رسولخدا(ص) آمد و عرضکرد یا رسول الله من گوسفند یا گاو‌یا شتری را که بیماری جرب دارد ببهای اندك بدست می آورم و از خریدن آن ها نگرانم و بدم می‌آید از بیم اینکه این جرب آن ها بشتر و گوسفند سالم‌خودم سرایت کند.

رسولخدا (ص) فرمود : ای اعرابی پس این بیماری از چه کسی و از کجا بدان اولی سرایت کرده‌است.

سپس رسولخدا(ع)فرمود: نه‌واگیره هست ونه بدفالی ونه هامه ونه شوم ونه صفر ونه‌رضاعی

ولاتعرُّب بعد هجرة ، ولاصمت يوماً إلى اللّيل ، ولاطلاق قبل نكاح ؛ ولاعتق قبل ملك ، ولايُتم بعد إدراك .

پس بریدن ازشیر وپس ازهجرت تعربی‌نیست ونه خاموشی تابشب ونه طلاق پیش‌از ازدواج ونه‌آزاد کردن‌بنده‌ای پیش ازتملك ونه یتیمی پس‌از بلوغ.

شرح- ازمجلسی‌ره- «قوله لاعدوی» جزری گویددرحدیث‌است که «لاعدوی ولاصفر» عدوی بمعنی اعداء وسرایتست یعنی واگیره کردن مانندکلمه‌دعوی که بمعنی‌ادعاءاست‌وکلمه‌تقوی بمعنی اتقاء. گفته میشود.اعداءالداء یعدیه‌اعداء وآن‌عبارت ازاینست که‌بیماری‌ازبیمار باوتجاوز کند مثل‌اینکه‌شتری جرب‌دارد وحذرمیکننداز آمیزش‌آن‌باشتر دیگر تا مبادا جرب آن باین‌سرایت کندواسلام‌این‌عقیده را ابطال کرده است زیرا بگمان آنها خود مرض سرایت می کند و پیغمبر بآن ها اعلام کرد که خود مرض سرایت نتواند و خدا است که بیماری می‌دهد و درد میفرستد و از این جهت در برخی احادیث است که:

چه کسی بآن‌بیمار اول سرایت داده‌است انتهی.

و ممکنست گفته شود که مقصود اینست که بی مشیت خدا واگیره تحقق پذیر نیست و بلکه پناه بردن بخدا آن را دفع کند و این منافات ندارد با امر بگریز از کسیکه خوره دارد و یا امثال آن برای عموم مردم که یقین کامل ندارند و بخدا پناه نمی برند و از این گونه امور دل خور میشوند.

و روایت شده که علی بن الحسین (ع) با مجذومین هم غذا شد و آن ها را مهمان کرد و با آن ها سر سفره نشست و گفته اند که مرض جذام ازاین قاعده کلیه استثناء شده‌است.

طیبی گفته که عدوی تجاوز درد یا خلق است به دیگری و آن به گمان طب در هفت جا است :

١- خوره ٢- جرب ٣- آبله ٤- حصبه ٥- گند دهان ٦- درد چشم ٧ - امراض وبائیه ، وشارع آنرا ابطال کرده است وفرموده است درد از کسی بدیگری سرایت‌نکند.

و گفته‌اند مقصود اینستکه بی‌خواست خدا سرایت نمیکند و از اینجهت از نزدیکی بیمارواگیره دار منع کرده است مانند منع از نزدیك شدن به دیوارکج و کشتی معیوب تاآنکه گویداین قول دوم اولی‌است چون جمع‌میان احادیث واصول طبیه استکه شارع آنرا تاآنجاکه مخالف‌اصول توحید نباشد معتبر دانسته‌است.

«قوله ولاطیرة» این‌هم مانندعبارت پیش‌است وچند توجیه‌دارد:

١- بدفالی وشوم دانستن هیچ‌امری روا نیست.

٢- بدفالی اثری ندارد بخودی خود بلکه با قوت قلب و توکل بر خدا اثرش مرتفع میشودو مؤید آنست آنچه‌دراخباررسیده است که فی الجمله اثردارد و هم‌اخباری که‌میفرمادیداز آن بخدابابد پناه برد.

جزری گفته است طیره بکسر طاء وفتح یاء است و گاهی یاء ساکن گردد و آن بمعنی بدفالی و شوم دانستن چیزیست .

قوله «ولاهامة» جزری گفته در حدیث استکه لاعدوی ولاهامة، هامه بمعنی سر است و نام پرنده ای است ومقصود حدیث همان معنی دومست واین برای آنستکه عرب بدان فال بد میزدند و آن از پرنده های شب است و گفته اند همان جغد است.

و گفته اند که عرب می پنداشتند هر که کشته شد و برای او خون خواهی نشد جانش پرنده ای می گردد بنام هامه و می آید و فریاد میکشد اسقونی اسقونی= مرا آب دهید و چون انتقام او گرفته شد میپرد ؟

و گفته اند عرب معتقد بودند که استخوان مرده و یا روحش هامه میشود ومیپرد و آنرا صداء هم میگفتند واسلام آنراهم ابطال کرد واز آن غدقن نمود.

قوله «ولاشوم» این عبارت همان تاکید عبارت گذشته است .

قوله «ولاصفر» جزری گفته درحدیث استکه لاعدوی ولاهامة ولاصفر

عرب می پنداشتند که درشکم ماری است بنام صفر که چون انسان گرسنه میشود اورا میگزد و می آزارد و اسلام آن را ابطال کرده است و برخی گفته اند مقصود از آن ابطال نسیء است که در جاهلیت رسم بوده است و آن پس انداختن محرم بوده است برای ماه صفر که ماه صفر راماه حرام و محرم مینامیدند واسلام آنرا ابطال کرده است.

و برخی گفته اند مقصود از این عبارت نفی هموم و نحوست شهر صفر است که میان مردم معروف بوده است.

و محتملست مقصود از آن نهی از سوت زدن باشد زیرا امام جز این پاسخی بسؤال از آن نداده است و این بعید است و ظاهر اینست که راوی جواب آن را ذکر نکرده و برخی اخبار بر کراهت آن دلالت دارد.

قوله «ولارضاع بعد فطام» یعنی پس از اینکه دوسال از سن کودك گذشت ودوران شیرخوارگی او بسر رسید اگر از شیر زنی بخورد رضاع محقق نشود و آثار آن مترتب نگردد و موجب نشر حرمت نیست.

قوله «ولاتعرب بعد هجرة» یعنی پس از هجرت بمدینه و پیوستن بحوزه پیغمبر روا نیست که از آن دست برداشت و ببیابان نشینی و چادرنشینی بر گشت و دربسیاری ازاخبار آنرا ازجمله گناهان کبیره شمرده است.

قوله «ولاصمت یوما الی اللیل» یعنی جائز نیست کس روزه خاموشی بگیرد و متعهد شود که یك روز تمام سخن نگوید چنانچه در امتهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن تعبد در شرع اسلام نسخ شده است.

قوله «ولا طلاق قبل نکاح» مانند اینکه بگوید اگرفلان زن را بگیرم پس اوطالق است واین گونه طلاق صحیح نیست وعین همین معنی رادارد که فرموده قبل ازملکیت بنده آزاد کردن آن درست نیست.

قوله (ص) «ولایتم بعد ادراك» یعنی بمجرد بلوغ کودك همه احکام یتیم ازاو بر داشته میشود مانند:

۲۳۵ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن عمرو بن حريث قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : الطيرة على ما تجعلها إن هوّنتها تهوّنت ، وإن شدّدتها تشدّدت و إن لم تجعلها شيئاً لم تكن شيئاً .

۲۳۶ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : كفّارة الطيرة التوكّل .

۱- محجور بودن او از تصرف در اموال و احوال خود .
۲- ولایت ولی بدو و تسلط ولی باو، چه ولی اجباری باشد مانند جد یا ولی انتصابی مانند قیم شرعی
۳- حرمت تصرف در مال او بی اذن ولی و گرچه خودش راضی باشد.

۲۳۵- از عمرو بن حریث که امام صادق (ع) فرمود بدفال زدن تابع قرارداد خود انسانست اگر آنرا آسان بگیری آسان است و اگر سخت بگیری سخت است و اگر هم آنرا بحساب نیاوری چیزی نیست

شرح - از مجلسی این روایت حسن است و برخی آن را مجهول شمارند زیرا عمرو مشترک است. و دلالت دارد بر اینکه تأثیر بد فالی با عدم اعتناء و توکل بخدا ازمیان میرود - پایان نقل از مجلسی (ره) .

من گویم- بلکه دلالت بر اینکه بدفالی حقیقتی ندارد و حقیقتش همان وضعی است که در خود انسان پدید می آید اگر موهوم پرست و خرافی باشد بر او دشوار گذرد و بددل و ناراحت شود و اگر مسامحه کار باشد و آن را بر خود هموار سازد براو آسان گذرد و اگر هم هیچ توجهی بدان ندارد که هیچ است و هیچ، پس آنچه مردم آنرا نشانه بدی شمارند و بدان فال بد زنند جز جهالت و خرافت نیست.

۲۳۶- از امام صادق (ع) که فرمود: رسولخدا (ص) فرموده است کفاره بد فالی همان توکل بخدا است .

شرح- از مجلسی ره- یعنی توکل برخدا گناه شوم شمردن چیزهائی را که ازشوم شمردن آنها نهی شده است بر میدارد یا اینکه تأثیر آن بدفالی را بر می دارد چنانچه کفاره دادن تأثیر گناه را بر میدارد و آنرا جبران میکند.

جزری گفته است که در حدیث آمده است طیره شرك است و کسی از ما نیست جز اینکه ولی خدا بوسیله توکل آنرا می برد حدیث همین طورمقطوع رسیده است مستثنی در آن نیست یعنی «جز اینکه دچارتطیرمیشود و بد دلی میکند» و برای وجود قرینه این جمله حذف شده است وهمانا آنرا ازشرك شمرده زیرا که عرب معتقد بودند تطیرجلب نفع میکند و یا اگر بر خلاف آن عملشود مایه ضرر است و گویا آنرا با خدا شریك در تأثیر میدانستند .

و باین اعتبار گناه شمرده شده است و توکل بر خدا کفاره چنین گناهی است.

۲۳۷ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد وغيره عن بعضهم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام وبعضهم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم اُلوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثمّ أحياهم» فقال : إنّ هؤلاء أهل مدينة من مدائن الشام وكانوا سبعين ألف بيت و كان الطاعون يقع فيهم في كلّ أوان ؛ فكانوا إذا أحسّوا به خرج من المدينة الأغنياء لقوّتهم وبقي فيها الفقراء لضعفهم فكان الموت يكثر في الذين أقاموا ويقلّ في الذين خرجوا فيقول الذين خرجوا لو كنّا أقمنا لكثر فينا الموت ويقول الذين أقاموا :لو كنّا خرجنا لقلّ فينا الموت قال: فاجتمع رأيهم جميعاً أنّه إذا وقع الطاعون فيهم وأحسّوا به خرجوا كلّهم من المدينة فلمّا أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت فساروا في البلاد ماشاء الله .

ثمّ إنّهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها عنها وأفناهم الطاعون فنزلوا بها فلمّا حطّوا رحالهم واطمأنّوا بها قال لهم الله عزّ وجلّ : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً يلوح و كانوا على طريق المارّة فكنستهم المارّة فنحّوهم وجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيٌّ من أنبياء

(تفسير يك آيه)

۲۳۷ـ از عمر بن يزيد و ديگران بعضى از امام صادق (ع) و بعضى از امام باقر (ع) درتفسير قول خدا عزوجل (۲۴۳ـ البقره) آيا ننگرى بدان كسانيكه از خانمان خود بيرون رفتند و هزار ها تن بودند از بيم مرگ وخدا بآنها فرمود همه بميريد سپس آنها را زنده كرد ـ درپاسخ فرمود راستش اينان اهل يكى از شهرهاى شام بودند و شماره آنها هفتاد هزار تن بود و دنبال هم طاعون در ميان آنها پديد ميشد و هر گاه حس ميكردند كه طاعون آمده توانگران با نيروى خوداز شهر بيرون ميرفتند و مستمندان ناتوان در آن‌مى‌ماندند و مرگ و مير در آنها كه مانده بودند بيشتر بود و در آن ها كه بيرون شده بودند كمتر و آنها كه بيرون رفته بودند مى گفتند اگر ما هم مانده بوديم از ماها فراوان مرده بود و آنها هم كه در شهر مانده بودند مى‌گفتند اگر ما هم‌بيرون‌رفته بوديم مرگ و مير ماها هم كمتر بود.

فرمود: همه درنظر گرفتند كه چون‌اين‌باره طاعون‌آمد وبروزآنرا فهميدند همه ازشهر بروند و براى حذر از مرگ از طاعون دورى گزينند و طبق اين تصميم از كشور خود بيرون شدند و تا آنجا كه خدا مى‌خواست كوچيدند.

سپس آنان در اين سفر خودبيك شهر ويرانى گذر كردند كه مردمش از آن كوچيده‌بودند و طاعون آنان را نابود كرده بود در آنجا فرود آمدند و چون بارهاى خود را بر زمين نهادند و در آن آرميدند خدا عزوجل بهمه آنها فرمود همه بميريد و در آن همه مردند و كالبد استخوانى آنها پديدار شد كه ميدرخشيد و اينان بر سر راه مردم بودند ، رهگذران آن ها را از ميان راه

بني إسرائيل يقال له : حزقيل، فلمّا رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال : يارب لوشئت لأحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمروا بلادك و ولدوا عبادك وعبدوك مع من يعبدك من خلقك فأوحى الله تعالى إليه : أفتحبُّ ذلك ؟ قال: نعم يارب فأحيهم قال: فأوحى الله عزّ وجلّ إليه أن قل كذا و كذا فقال الذي أمره الله عزّ وجلّ أن يقوله ـ فقال أبوعبدالله عليه السلام : و هو الاسم الأعظم ـ فلمّا قال : حزقيل ذلك الكلام نظر إلى العظام يطير بعضها إلى بعض فعادوا أحياء ينظر بعضهم إلى بعض يسبّحون الله عزّ ذكره ويكبّرونه ويهلّلونه ، فقال حزقيل عند ذلك : أشهد أنّ الله على كلّ شيء قدير . قال عمر بن يزيد : فقال أبوعبدالله عليه السلام : فيهم نزلت هذه الآية .

رفتند و از آن دور کردند و همه را در جائی انباشتند و يك پيمبری از پيغمبران بنی اسرائيل بآن ها گذر کرد بنام حزقيل وچون چشمش بدان استخوان ها افتاد گريست واشکش سرازير شد و گفت :

پروردگارا اگر بخواهی همين اکنون آنها را زنده کن چنانکه آنها را ميراندی تا بلادت را آباد کنند و از بنده‌هايت بزايند و تو را با ديگر آفريده‌هايت بپرستند خداتعالی باو وحی کرد آيا تو دوست‌داری که آنها زنده شوند؟

ـ آری پروردگارم خواهش دارم آنهارا زنده گردانی ـ فرمود خداعزوجل بدووحی فرستاد که: چنين و چنان بگو و او ذکری را که خدا عزوجل باو ياد داد گفت ـ امام صادق (ع) فرمود که آن اسم اعظم بود ـ و چون حزقيل آن کلام را بر زبان آورد نگاهی باستخوان ها کرد که بسوی يکديگر پرش گرفتند و همه زنده شدند وبيکديگر نگاه ميکردند و تسبيح خدا عزذکره می گفتند و الله اکبر می گفتند و لااله الاالله می گفتند.

حزقيل در اين‌هنگام گفت من گواهمکه خدا بهر چيزی توانا است، عمر بن يزيد گويد امام صادق (ع) فرمود اين آيه درباره آنان نازلشده است.

شرح ـ از طبرسی ره ـ «الم تر» آيا نميدانی تو ای شنونده آيا دانشت بآنان نرسيده که از ديار خود کوچ کردند؟ ودر اين جمع چند قولست:

١ـ جمعی از بنی‌اسرائيل بودند که از طاعون گريختند که در سرزمين آن‌ها پديدارشده بود

٢ـ جمعی بودند که از جبهه جهاد گريختند که بر آن‌ها واجب شده بود ـ ازضحاك ومقاتل بقرينه‌آيه بعداز آن که ميفرمايد درراه خدا نبرد کنيد.

٣ـ قوم حزقيل بودند که سومين خليفه بنی اسرائيل است بعد از موسی (ع) چون پس از موسی يوشع بن نون بود و پس از وی کالب بن يوفنا وسپس حزقيل و او را زاده عجوز می‌ناميدند زيرا مادرش پيره زنی بود واز خدافرزندی خواسته بود وخدا اورا بوی ارزانی‌داشت.

٤ـ حسن گفته است او ذوالکفل است و حزقيل را ذوالکفل لقب دادند برای آنکه کفالت هفتاد پيغمبر را کرد و آن‌ها را از کشتن نجات داد و بآنها گفت شما برويد و بهتر است که من تنها بجای شماها کشته شوم و يهود آمدند آنها را از وی خواستند و پاسخ داد که رفتند و من

۲۳۸ ـ ابن محبوب ، عن حنان بن سدير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن قول يعقوب عليه السلام لبنيه : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» أكان يعلم أنّه حيّ وقد فارقه منذ عشرين سنة ؛ قال: نعم ؛ قال: قلت : كيف علم ؟ قال: إنّه دعا في السحر وسأل الله عزّ وجلّ أن يهبط عليه ملك الموت فهبط عليه بريال وهو ملك الموت؛ فقال له بريال: ماحاجتك يا يعقوب؟ قال : أخبرني عن الأرواح تقبضها مجتمعة أومتفرّقة ؟ قال : بل أقبضها متفرّقة روحاً روحاً ،قال له : فأخبرني هل مرّ بك روح يوسف فيما مرّ بك ؟ قال : لا. فعلم يعقوب أنّه حيّ فعند ذلك قال لولده : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» .

نمیدانم کجا رفتند و خدا اورا حفظ کرد .

«وهم الوف»همه مفسران گفته‌اند مقصود کثرت شماره آنها است جز ابن‌زید که آنراجمع آلف دانسته و گفته مقصوداینستکه‌این جمع باهم الفت داشتند ودشمنی نداشتند وآنهاکه‌بعدد تفسیر کرده‌اند چند وجه گفته‌اند:

۱ـ سه هزار از عطا وخراسانی .
۲ـ هشت هزار ازمقاتل وکلبی.
۳ـ ده هزار ازابی روق.
٤ـ سی وچند هزار ـ از سدی.
٥ـ چهل هزار ـ از ابن‌عباس وابن جریج .
٦ـ هفتاد هزار ـ از عطاء‌بن ابی‌رباح
۷ـ شماره بسیاری ـ ازضحاك ـ و آنچه ظاهر است اینستکه از ده‌هزار فزون بوده‌اند زیرا وزن فعول درجمع‌ازده ببالااست.

(جزئی ازداستان یوسف)

۲۳۸ـ از حنان‌بن سدیر گوید بامام باقر(ع) گفتم بمن خبر ده از قول یعقوب (ع) که بـه فرزندانش گفت : (۸۷ـ یوسف) بروید و از یوسف و برادرش خبری بگیرید و اثری بجوئید ـ آیایعقوب پس‌از ۲۰سال جدائی میدانست که یوسف زنده‌است؟ فرمودآری .

من گفتم چگونه می‌دانست؟ فرمود که او سحر گاه دعا کرد بدرگاه خداعزوجل که ملـك الموت براو فرود آید وبریال که همان ملك‌الموت است براو فرودآمد و باو گفت ای یعقوب چه حاجتی داری ؟ فرمود بمن خبر ده از جان‌ها که ستانی یکجا و باهم در قبضه تو‌آیند یا جدا جدا ؟ در پاسخ او گفت من آنها را یکی‌یکی میستانم باو گفت بمن خبرده که‌آیا روح‌یوسف بتو گذر کرده است در آن جانها که گذر کرده‌اند؟

گفت نه، و یعقوب (ع) ازاینجا دانستکه اوزنده است ودر این هنگام‌بفرزندانش گفت: بروید واز یوسف و برادرش خبری بدست آرید.

٢٣٩ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن الحصين عن خالد بن يزيد القمّي ، عن بعض أصحابه ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ «وحسبوا ألّا تكون فتنة» قال : حيث كان النبيّ صلى الله عليه وآله بين أظهرهم «فعموا وصمّوا» حيث قبض رسول الله صلى الله عليه وآله «ثمّ تاب الله عليهم» حيث قام أمير المؤمنين عليه السلام ، قال : «ثمّ عموا وصمّوا» إلى الساعة .

٢٤٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ؛ عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم» قال : الخنازير على لسان داود والقردة على لسان عيسى بن مريم عليهما السلام

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله تقبضها مجتمعة» شاید پرسش از اینستکه جانها را باهم یکجا میستاند یا جداجدا زیرا اگر یکجا ستاند بسا که از یکی غفلت ورزد و بدان متوجه نشود بخلاف آنکه یکی یکی ستاند که ازهیچکدام بی‌خبر نماند و بوجه دیگر اگر یکجا باو تسلیم شوند ممکنست پس ازقبض روح مدتی بگذرد تاباو رسد برای اینکه یکجا شوند ومقدار زیادی وقت باو داده شود و ممکن باشد که یوسف مرده باشد وهنوز روح اوبوی تسلیم نشده باشد.

واین فرشته یاهمان عزرائیل است وارواح را از یاوران خود تسلیم می گیرد و یا دیگریستکه ازاو تسلیم می گیرد ووجه دوم روشن‌تر است.

(تفسیر یك آیه درولایت)

٢٣٩ـ از خالدبن یزید قمی از یکی از اصحابش از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (٧١ ـ المائده) و پنداشتند که آزمایشی در کار نیست (پس کوری و کری را پیشه کردند سپس خدا از آن‌ها در گذشت و توبه آنها را پذیرفت سپس باز کوری و کری را در پیش گرفتند ، بسیاری از آن‌ها چنین بودند و خدا بیناست بدانچه میکردند) ـ فرمود : آنگاه که پیغمبر میان آنها بود « کوری و کری را پیشه کردند » هنگامیکه روح پیغمبر خدا (ص) قبض شد (وصیت را ندیده گرفتند و سخن او را نشنیده گرفتند) « سپس خداوند توبه آن ها را پذیرفت ـ آنگاه که امیر ـ المؤمنین میان آنها قیام کرد، فرمود «سپس بازهم کور و کر شدند» تاهم اکنون.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله تعالی وحسبوا ان لاتکون فتنة» مشهور درمیان مفسران اینست که این آیه در بیان حال بنی اسرائیل است یعنی بنی اسرائیل پنداشتند که بلاء و عذابی ندارند بواسطه کشتن پیغمبران وتکذیب آنان وبنا برتفسیر امام مقصود ازفتنه همان‌است که پس ازرسول خدا (ص) پدید شد از غصب خلافت که از راه حق ولایت کور شدند وسخن حق رانشنیده گرفتند .

(تفسیر برخی آیات)

٢٤٠ـ از ابی‌عبیده حذاء از امام صادق(ع) در تفسیر قول خداعزوجل (٧٨ـ المائده) لعنت شدند آنکسانیکه کافر شدند از نژاد بنی‌اسرائیل برزبان داود وعیسی ابن مریم، فرمود خوکها بزبان داود لعن شدند و میمونها بزبان عیسی‌بن مریم.

٢٤١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسين بن سعيد ، عن النضر بن سويد ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن يعقوب بن شعيب ، عن عمران بن ميثم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قرأ رجل على أمير المؤمنين عليه السلام : «فانّهم لايكذّبونك ولكنّ الظالمين بآيات الله يجحدون» فقال : بلى والله لقد كذّبوه أشدّ التكذيب ولكنّها مخفّفة: «لايكذبونك»: لايأتون بباطل يكذبون به حقّك .

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله الخنازير على لسان داود» مشهود ميان مفسران و مورخان ظاهر آيهٔ كريمه بلكه صريح آن عكس اينستكه در اين حديث است آنجا كه در داستان اصحاب سبت فرمايد (١٦٧ ـ الاعراف) بآنها گفتيم كه ميمون های رانده شده باشيد ودر بسياری از روايات ما همچنين وارد شده‌است يعنی مسخ يهود بصورت ميمون در زمان داود(ع) بوده‌است و مسخ بخوك در زمان عيسی (ع) و شايد كه اين سهو از نسخه نويسان روضه كافی باشد ولی در تفسير عياشی و علی بن ابراهيم با مضمون اين حديث موافقت شده است و ممكن است در اين جادو وجه گفته شود :

١ـ اين خبر اشاره بداستان اصحاب سبت نباشد و مسخ آنان در زمان داود(ع) دو بار باشد كه يكبارش مسخ بخنازير بوده است .

٢ـ درزمان هردو پيغمبر بهردو صورت مسخ شده باشند ومقصود آيه‌هم اين باشد كه بعضی از آنها ميمون شدند ومؤيد آنست آنچه بيضاوی گفته‌است:

گفته شده كه اهل ايله چون در روز شنبه تجاوز كردند خداوند بزبان داود (ع) آن هـا را لعن كرد و بصورت ميمون و خوك در آمدند و چون اصحاب مائده عيسی كه از آسمان بر او نازل شد كفر ورزيدند عيسی دربارهٔ آنها نفرين كرد وبآنها لعن كرد و همه خوك شدند و آنها پنج هزار تن مرد بودند.

وشيخ طبرسی گويد در معنای آن گفته‌اند بزبان داود لعن شدند و همه خوك شدند ـ ازحسن و مجاهد وقتاده.

امام باقر(ع) فرموده است داود اهل ايله را كه در شنبه تجاوز كرده بودند لعن كرد تجاوز آنها در زمان داود (ع) بود داود دربارهٔ آنها عرض كرد خدايا لعنت را بمانند رداء وبمانند كمر بند در برآنها كن و خداآنها راميمون كرد واما عيسی لعنت كرد آنكسانيكه مائده برآنها نازل شد وسپس كفرورزيدند..

٢٤١ـ ازعمران بن ميثم ازامام صادق (ع) فرمود مردی براميرالمؤمنين (ع) قرائت كرد(٣٣ـ الانعام) فانهم لايكذبونك ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون = راستی كه آنها تورا تكذيب نكنند بلكه آيات خدارا انكار كنند.

علی (ع) فرمود : آری بخدا هرچه سخت‌تر و بی دريغ او را تكذيب كردند ولی لفظ آيه بتخفيف است « لايكذبونك » يعنی امر باطلی نياورند كه بوسيله آن حق تو را دروغ سازند واز ميان ببرند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله تعالی «فانهم لايكذبونك» شيخ امين الدين طبرسی گفته است نافع و كسائی واعشی از ابی بكر همه‌قرائت كرده‌اند لايكذبونك بتخفيف وآن قرائت علی(ع)است

وازامام جعفرصادق(ع) هم نقلشده است و دیگرقراء همه یکذبونك بافتح کاف و تشدید قرائتکرده‌اند سپس گفته‌است آنکه تشدید داده آنرا ازفعلته بمعنی نسبت دادن فعل گرفته است مانند زنیته و فسقته اورا نسبت بزنا دادم و اورا نسبت بفسق دادم و باب افعال‌هم بدین‌معنی آمده‌است گفته‌اند اسقیته یعنی باو گفتم سقاك‌الله.

بنابراین ممکن‌است معنی هردو قرائت یکی‌باشد یامعنی لایکذبونك ازباب افعال این‌باشد که باتصدیق تو را برخورد نکنند چنانکه گویند احمدته یعنی اورا پسندیده برخوردم- احمدبن یحیی گوید کسائی از عرب حکایت کرده که گویند اکذبت‌الرجل یعنی اخباردادم که دروغ میگویددر معنی این‌آیهٔ چند وجه گفته‌اند:

۱- ازروی دل تورا تکذیب‌نکنند و تکذیب آن‌ها زبانی است واز راه عناداست و این قول اکثرمفسران‌است مانند ابی‌صالح‌وقتاده‌وسدی‌ودیگران گفته‌اند مقصوداینستکه میدانندتورسولخدائی ولی‌دانسته انکار میکنند ودلیل‌این‌وجه‌روایت سلام‌بن‌سکین است ازابی یزید مدنی که رسولخدا (ص) باابوجهل برخورد واو بوی دست‌داد باابوجهل گفتند چراچنین کردی؟ در پاسخ گفت بخدا میدانم که اوراست میگوید ولی درچه زمانی ماها پیرو عبد مناف بودیم؟ و خداوند این‌آیه‌را نازلکرد.

سدی گفته‌است اخنس‌بن شریق باابوجهل برخورد و باو گفت ای اباالحکم بگوبدانم محمد راست‌گو است یادروغگو باما نامحرمی دراین جانیست؟ ابوجهل درپاسخ او گفت وای بر توبخدا که محمد راستگو است وهرگز ندیدیم او دروغگوید ولی اگربنی‌هاشم پرچمرا ببرند ودربانی کعبه و سقایت حاج ونبوترا هم دردست گیرند برای‌سائر قریش چه‌میماند.

۲- مقصود اینستکه تکذیب آن‌ها دلیل ندارد و نمیتوانند برهانی برابطال دعوی توبیاورند و دلیل آن همان قرائت علی (ع) است که لایکذبونك یعنی نمی توانند روی حرف تو حرف حقی بیاورند .

۳- یعنی بتو بر خورد نکنند که دروغ گو باشی چنانچه عرب گوید « قاتلناکم فماجبناکم» با شما نبرد کردیم و شما را ترسو نیافتیم و این معنی در قرائت تخفیف وتشدید هردو رواست .

٤- تورا درآنچه آوردی دروغزن ندانند وهمانا ردتو بمنظور تکذیب خداست ومؤید اینوجه است جمله بعدکه «ولکن الظالمین‌بآیات‌الله یجحدون» وهم جمله دیگر(أنعام-٦٦) وتکذیب کردند بدان قومت بااینکه‌آن‌حق است - نفرمود تورا تکذیب کردند وهم‌آنچه ازابوجهل نقلشده که گفت پیغمبر ما تورا دروغگو ومتهم ندانیم ولی آنچه‌را آوردی متهم‌داریم وتکذیب کنیم.

٥- مقصود اینستکه تنها تورا دروغگو نشمارند بلکه مرا دروغگو شمارند زیرا تکذیب تو بمن بر میگردد وخاص تو نیست برای‌آنکه تو رسول منی و رد برتو رد بر من است و هر که تو را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است واین‌برای‌تسلیت پیغمبراست.. پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم- ظاهر روایت اینستکه قرائت تشدید درست‌نیست و آنرا بغلط خوانده‌اندولی‌قطعاً مقصود.این نیست بلکه مقصود اینستکه این‌کلمه معنی ظاهر و معمولی خود را ندارد که تکذیب از کفار صادر نشده است بلکه مقصود ازآن اینستکه کفار نتوانستند تو را دروغگو درآورندودعوت تواابطال کنندواین معنی درقرائت‌تخفیف‌که‌قرائت‌علی(ع)است روشن‌تراست .

٢٤٢ ـ أبوعلي الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان عن أبي بصير ، عن أحدهما عليهما السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «ومن أظلم ممّن افترى على الله كذباً أو قال اُوحي إليّ ولم يوح إليه شيء» قال: نزلت في ابن أبي سرح الذي كان عثمان استعمله على مصر وهو ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله يوم فتح مكّة هدر دمه و كان يكتب لرسول الله صلى الله عليه وآله فاذا أنزل الله عزّ وجلّ «إنّ الله عزيز حكيم» كتب «إنّ الله عليم حكيم» فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله : دعها فانّ الله عليم حكيم و كان ابن أبي سرح يقول للمنافقين : إنّي لأقول من نفسي مثل ما يجيىء به فما يغيّر عليّ فأنزل الله تبارك وتعالى فيه الذي أنزل .

٢٤٢ـ ازابی بصیر گوید ازامام باقر(ع) ویا ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداعزوجل(٩٣ الانعام) «چه کسی ستم کارتراست ازکسیکه بدروغ بخدا افتراءبندد یاگوید بمن وحی شده است با اینکه چیزی باو وحی نشده است» .

فرمود: این آیه درباره ابن ابی‌سرح نازل‌شده است آن کسیکه عثمان اورا بولایت مصر بـر گماشت واو همان کسی بود که رسولخدا (ص) روز فتح‌مکه خونشرا هدر کرد واو برای رسولخدا (ص) قرآنرا مینوشت وچون خداعزوجل نازل میکرد «ان‌الله عزیز حکیم» اومینوشت ان‌الله علیـم حکیم، رسول خدا(ص) باومیفرمود اینرا کناد بگذار که ان‌الله علیم‌حکیم وابن ابی سرح بمنافقـان میگفت من ازخود بمانند همانرا میگویم که او ازنزد خداوند می‌آورد واو بمن اعتراض نمیکند و آنرا عوض نمیکند وخداتبارك وتعالی درباره اونازلکردآنچه‌را که نازلکرد.

شرحـ ازمجلسی ره‌ـ قوله تعالی «ومن اظلم» شیخ طبرسی گفته است اختلاف‌دارند که ایـن آیه درباره چه کس نازل‌شده است ودرآن چندقول است:

١ جمله اول «ومن اظلم ممن‌افتری علی‌الله» درباره مسیلمه نازل‌شده که بدروغ خودرا پیغمبر دانست وجمله دوم «سانزل مثل ماانزل الله» درباره عبدالله‌بن سرح بن ابی سرح نازل شده کـه از نویسندگان وحی‌بود وپیغمبر باومیفرمود بنویس علیماًحکیماً او مینوشت غفوراً رحیماً- یامیفرمود بنویس غفوراً رحیماً واو مینوشت علیماً حکیماً ومرتد شد وبمکه رفت وگفت من‌هم مانند آن‌چه را خدا نازلکرده نازل‌میکنم‌ـ از عکرمه وابن عباس وسدی ومجاهد وفراء وزجاج وجبائی هم آن را اختیار کردند وازامام باقر(ع)هم‌روایت شده است.

٢ـ همه‌آیه درباره ابن‌أبی‌سرح نازل‌شده.

٣ـهمه آن‌مخصوص‌مسیلمه‌است.

٢٤٣ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن عمر بن اُذينة ، عن محمّد بن مسلم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عزّ وجلّ : «وقاتلوهم حتّى لاتكون فتنة ويكون الدين كلّه لله» فقال : لم يجيء تأويل هذه الآية بعد ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله رخّص لهم لحاجته و حاجة أصحابه فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم لكنّهم يقتلون حتّى يوحّد[وا] الله عزّ وجلّ ، و حتّى لا يكون شرك .

٢٤٤ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول في هذه الآية : «يا أيّها النبيّ قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً يؤتكم خيراً ممّا اُخذ منكم ويغفر لكم» قال . نزلت في العباس وعقيل ونوفل وقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى يوم بدر أن يقتل أحدٌ من بني هاشم وأبوالبختريّ فاُسروا فأرسل عليّاً عليه السلام فقال : انظر من ههنا من بني هاشم؟ قال : فمرّ عليٌّ عليه السلام على عقيل بن أبي طالب كرّم الله

٢٤٣ـ از محمدبن مسلم گوید: بامام باقر(ع) گفتم قول خداعزوجل (٣٩ـ الانفال) وبكشيد آن‌ها را تافتنه نباشد وهمه دين ازآن خداباشد (يعنى چه) فرمود هنوز تاويل وعمل باين آيه‌نيامده است، زيرا رسول خدا(ص) براى نياز خود ونياز يارانش بآن‌ها مهلت‌داد وروزيكه بحقيقت تاويل‌اين آيه‌برسد وحكم آن اجراء شود، ازآن‌ها پذيرفته نشود (يعنى ظاهرسازى) ولى كشته شوند تابحقيقت خداعزوجل رايگانه دانند وتا اينكه شركى‌نماند.

شرح ـ ازمجلسى رهـ قوله عزذكره «و قاتلوهم حتى لاتكون فتنة» طبرسى گفته‌است اين جمله‌خطاب بپيغمبر ومؤمنان استكه باكفار نبرد كنند «تا آنكه فتنه‌اى نماند» يعنى شرك نباشد ـ ازابن عباس وحسن ومعنايش اينستكه تاكافرى نماند مگر درپناه اسلام ويا عهد امان زيرا اگر كافر مستقل بماند ودر پناه وتعهد اسلام‌نباشد عزيزاست و ديگران‌را بدين خوددعوت ميكند وموجب‌فتنه ميشود و گفته شده‌است مقصود اينستكه‌تامؤمنى موردفتنه و بر گشت ازدين نگردد (چنانچه كفارمكه مؤمنان‌را آزار مى‌دادند تاازدين بر گردند)..

٢٤٤ـ ازمعاوية بن عمار گويد از امام صادق (ع) شنيدم مى‌فرمود: در تفسير اين‌آية (٧٠ـ الانفال) أيا پيغمبر بگو باسيرانى كه دردست داريد اگر خدا در دل شما ميل‌بخير و پذيرش اسلام‌را بداند بشما عطا كند بهتر ازآنچه ازشماها گرفته (بواسطه فداء وعوض آزاد شدن شماها) وهم شما هارا بيامرزد ـ فرمود درباره عباس وعقيل ونوفل نازل‌شده است.

فرمود رسول خدا (ص) در روز جنگ بدر فرمانى‌صادر كرد كه كسى‌ازبنى‌هاشم‌را (كه‌درجبهه مشركين هستند) نكشند و ابوالبخترى را هم نكشند و اينان اسير شدند و رسول خدا (ص) امير ـ المؤمنين (ع) را فرستاد و باو فرمود برو ببين از بنى‌هاشم چه كسانى در اين جا هستند گويد على (ع) بعقيل‌بن ابيطالب كرم‌الله وجهه گذر كرد و عقيل باوآواز داد اى پسرمادر عقيل‌بخدا كه‌ديدى

وجهه فحاد عنه فقال له عقيل : ياابن اُمّ عليّ أماوالله لقد رأيت مكاني قال : فرجع إلى رسول الله ﷺ وقال : هذاأبوالفضل فيِيد فلان وهذاعقيل فيِيد فلان وهذا نوفل‌بن الحارث فيِيد فلان فقام رسول‌الله ﷺ حتّى انتهى إلى عقيل فقال له : ياأبايزيد قتل أبوجهل فقال : إذاً لاتنازعون فيِتهامة فقال : إن كنتم أثخنتم‌القوم و إلّافاركبوا أكتافهم فقال : فجيىء بالعبّاس فقيل‌له: افدنفسك وافدابن[ي] أخيك فقال: يامحمّد تتركني‌أسأل‌قريشاًفي كفّي؟ فقال : أعط ممّا خلّفت عنداُمّ الفضل وقلت‌لها : إن‌أصابني فيِوجهي هذاشيء فأنفقيه على‌ولدك ونفسك ، فقال له : ياابن أخي من أخبرك بهذا ؟ فقال : أتاني به جبرئيل عليه السلام من عندالله عزّوجلّ، فقال و محلوفه: ماعلم بهذا أحدٌ إلّاأناوهي أشهدأنّك رسول‌الله ، قال : فرجع‌الأسرى كلّهم مشركين

من در چه وضعی هستم گوید علی (ع) پس از بازدید اسیران نزد پیغمبر(ص) بر گشت و عرضکرد این ابوالفضل (عباس بن‌عبدالمطلب) است که دردست فلانی اسیر است و این هم عقیل است که در دست فلان‌است واین‌هم نوفل‌بن حارثست که دردست فلانست .

رسول خدا (ص) از جای بر خاست تا خود را بعقیل رسانید و باو گفت ای ابایزید ابوجهل کشته شده است ، در پاسخ او گفت در این صورت شما دو تن در باره تهامه دیگر ستیزه ای نخواهید داشت .

پیغمبر فرمانی باین مضمون بقشون اسلام صادر کرد (عقیل چنین گفت خ‌ل).

اگر همه این دشمنانرا از پای در آورید (پایان نبرد است) وگرنه بر دوش آن‌هاسوارباشید و بر آن‌ها بتازید.

فرمود (ع) عباس را از نزد رسول خدا (ص) آوردند و باو گفته شد:

تو در عوض خودت و [دو]برادر زادهات (عقیل و نوفل) فدیه بپردازو آزاد شوید .

عباس ـ ای محمد تو می خواهی مرا در میان قریش گدا کنی کـه دست به پیش این و آن دراز کنم ؟

پیغمبر ـ خیر (عمو جان) از همان پول‌ها که ببانوی‌خود ام الفضل سپردی و به اوسفارش کردی که اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این پولرا برای فرزندانت و خودت خرج کن.

عباس ـ برادر زاده‌ام کی از آن پول بتو خبر داده است؟

رسولخدا (ص)ـ جبرئیل از طرف خداعزوجل آمد وبمن خبرداد.

عباس ـ سوگند بدانکه بدو سوگند خورند' هیچکس را از این اطلاعی نبود جزام‌الفضل و من، من گواهمکه تو رسول خدائی.

امام (ع) فرمود: همه اسیران‌مشرك بمکه برگشتند جز عباس وعقیل و نوفل کرم‌الله وجوههم و درباره آن‌ها بود که این آیه نازل شد:

إلّا العباس وعقيل و نوفل كرّم‌الله وجوههم وفيهم نزلت هذه‌الآية «قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم‌الله في قلوبكم خيراً» ـ إلى آخر الآية ـ .

«قل لمن فی ایدیکم من‌الاسری ان یعلم‌الله فی قلوبکم خیرا» تاآخر آیه ـ بگو (ای محمد) بهر که از اسیران در دست شما است اگرخدا دردل شما خیری‌بداند (بشما عوض بهتر ازآن‌فدیه‌ایکه از شما گرفته شود عطا کند وهم شمارا بیامرزد).

شرح ـ از مجلسی‌ره ـ قوله تعالی «قل لمن فی‌ایدیکم» شیخ طبرسی گفته است همانا نـام ایدی آورده زیرا هر که در بند آن‌ها بوده است درحکم مملوك بوده ازنظر تسلط آن‌ها بر وی «از اسیران» یعنی اسیران بدر که‌از آن‌ها فدیه گرفته‌شد.

«ان یعلم‌الله في قلوبكم خيراً» یعنی اگر خدابداند که شما در دل دارید مسلمان باشیـد و اخلاصمند باشید ورغبت درایمان و صحت درنیت دارید.

«یؤتکم خیراً» بشما در عوض خیر میدهد و عوض بهتری بشما عطامیکند.

«مما اخذ منکم من الفداء» از آنچه که از شما فدیه گرفته شده است یا هم در دنیا وآخرت و یا همان در آخرت.

« و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم » و گناهان شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.

از عباس بن عبد المطلب روایت شده استکه این آیه درباره من و یارانم نازل شده ، من۲۰ وقیه طلا داشتم که همه را از من گرفتند و خداوند بجای آن‌ها ۲۰ بنده بمن داده استکه هر کدام پول فراوانی برایم بدست میآورند و کمترین‌آن‌ها ۲۰ هزار درهم درمیآورد و خداوند زمزم‌را هم بمن عطا کرده استکه در برابر آن همه اموال مکه راهم نمیخواهم و ارزش آن از همه اموال مکه‌بیشتراست نزدمن ومن در انتظار مغفرت وآمرزش ازجانب خدا هستم .

قتاده گوید برای ما گفته‌اند که‌چون هشتاد هزار خراج بحرین را برای پیغمبر (ص)آوردند وضوء گرفته بود که نمازظهررابخواند ولی‌درآن‌روز نمازرا نخواندتا همه‌آن‌پول‌را قسمت کرد وبعباس فرمود تااز آن بر گیرد و ببخشد اوبر گرفت ومیگفت این بهتراست ازآنچه که ازماها گرفته شد و من‌امید آمرزشرا هم دارم.

ابوالبختری ـ عاص بن‌هشام بن‌حارث بن‌اسداستکه درآنروزامان پیغمبر (ص)رانپذیرفت و کشته‌شد.

ضمیر «اسروا» بخصوص بنی‌هاشم برمیگردد وابوالبختری بکلمه احدعطفست‌زیرا که اوازبنی‌هاشم نیست وگرچه پیغمبر(ص) ازقتل او نیز نهی کرد.

ابن ابی‌الحدید ازواقدی نقلکرده استکه رسول خدا (ص) از کشتن ابوالبختری نهی کـرد برای آنکه یکروز پیش از هجرت پیغمبر در مکه سلاح پوشید برای حمایت از پیغمبر و دفاع از او و اعلام‌کرد که هر که بآزار پیغمبر دست زند من باوشمشیر میزنم و پیغمبر ازاو قدردانی کرد و روز بدر اورا امان‌داد.

ابوداود مازنی گفته روز جنك بدر من خودرا باو رسانیدم و گفتم : اگرتسلیم شوی پیغمبر

(ص) از کشتن تو غدقن کرده گفت ازمن چه میخواهی اگر رسول‌خدا از کشتن من‌غدقن کرده‌ازپیش اینرا میدانستم واورا برعایت‌حق آزموده‌ام ولی سوگند بلات وعزی که نمی‌توانم خودرا تسلیم کنم همه زنان مکه می‌دانند من بدست خودتسلیم نمی‌شوم ومن میدانم تودست ازمن برنمیداری وهرچه میخواهی بکن ابوداود تیری باوانداخت وچنین گفت :

بارخدایا این تیرتو است وابوالبختری بنده تواست آن‌را در کشتارگاهش بنه ـ و با اینکه ابوالبختری زره دربر داشت آن‌تیر زره راشکافت واورا کشت.

واقدی گفته‌است مجذربن زیادابوالبختری را کشت‌و او نمیدانست ولی مجذر شعری گفته‌استکه خودرا قاتل اومعرفی کرده.

محمدبن اسحاق گفته‌است رسولخدا (ص) روز بدر از کشتن ابوالبختری نهی کرد ونامش‌ولید بن‌هشام بن‌حرث بن اسدبن عبدالعزی است ـ برای اینکه در مکه از رسولخدا (ص) دفاع میکرد و نمیگذاشت باو آزاررسانند ودر نقض عهدنامه محاصره بنی‌هاشم هم شرکت کرد و نسبت بپیغمبرهم بدی نکرد، مجذربن زیاد بلوی حلیف انصار درمیدان باو برخورد وگفت رسول خدا (ص) ما را از کشتنت نهی کرده‌است همراه ابوالبختری همکجاوه‌ای بود که ازمکه بیرون آمده بود بنام جنادة بن ملیحه ابوالبختری گفت این‌رفیق‌من‌هم‌درامان‌است‌مجذر گفت‌بخدا مارفیق تورا زنده‌نگذاریم‌رسول خدا (ص) مارا ازقتل اونهی نکرده‌است واز قتل توتنهانهی کرده .

گفت در این صورت من و او هر دو باید بمیریم تا مبادا زنان مکه داستان گویند که من یار خود را برای حرص بر زندگی از دست دادم و مجذر با او در نبرد شد و ابوالبختری این‌رجز را سرود:

هرگززاده آزاده دست‌ازیار خودبرندارد تا بمیرد ویا براه او برود

سپس باهم در آویختند ومجذراورا کشت و آمد برسول خدا (ص) گزارش‌داد وگفت‌سوگند بدانکه تورا براستی مبعوث کرده من کوشیدم تااسیری پذیرد واورا نزد شماآورم وجزنبردنپذیرفت وبا اوجنگیدم واورا کشتم ..

وبسند خود ازابن عباس روایتکرده است که رسول خدا(ص) بیارانش فرمود:

براستی من میدانم مردانی ازبنی هاشم ودیگران رابزور بدین میدان آورده‌اند وما رانیازی بکشتن آنها نیست هرکدام هر که از بنی هاشم را بر خورد او را نکشد و هر که باابوالبختری بر خورد او را نکشد و هر که به عباس عموی رسول خدا (ص) بر خورد اورا نکشد اوبزوراینجا کشانده شده است .

قوله «ابن اخیك» مقصود عقیل است و در برخی‌نسخه «ابنی اخیك» آمده یعنی عقیل و نوفل هر دو .

ابن ابی الحدید گوید محمد بن اسحاق گفته‌است چون اسیران بدر رابمدینه آوردند رسول خدا (ص) بادفرمود :

ای عباس از طرف خودت و دو برادر زاده‌ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حرث بن عبدالمطلب و از طرف هم پیمانت عقبة‌بن عمرو فداء بده وهمه آزادشوید زیراتو مال‌داری.

٢٤٥ ـ أبو عليّ الأشعري، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ: «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» نزلت في حمزة وعليّ وجعفر والعبّاس وشيبة، إنّهم فخروا بالسقاية والحجابة فأنزل الله جلّ وعزّ «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» وكان عليّ وحمزة وجعفر صلوات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر و جاهدوا في سبيل الله، لا يستوون عند الله.

عباس ـ یارسول‌الله من که مسلمان بودم ولی مردم مرا بزور درجبهه بدر آوردند.

رسول خدا(ص) ـ خداوند بمسلمان بودن تو داناتر است واگر آنچه میگوئی درست است داستی خدابتو عوض می‌دهد ولی ظاهر حالت اینستکه باما درنبرد شدی واسیر گشتی وباید پول بدهی وآزاد شوی ورسول خدا(ص) بیست وقیه طلا که درجبهه همراه او بود ازوی گرفت.

عباس ـ یارسول‌الله همین طلارا که ازمن گرفتید درعوض فدیه‌من حساب کنید.

رسول‌خدا(ص) ـ این طلاها را که خدابما غنیمت داده است.

عباس ـ یارسول‌الله من دیگر مالی ندارم.

رسولخدا (ص) ـ پس آن طلاها که وقت بیرون‌شدن ازمکه نزد ام‌الفضل دختر حرث بطور محرمانه سپردی و جز شما دو کس خبر ندارد کجا است؟ پس از اینکه آن را بوی سپردی گفتی اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این اندازه بفضل بده و این اندازه بعبدالله بده و این مقدار هم به قسم.

عباس ـ بدانکه تو را براستی مبعوث کرده است یا رسول الله کسی جز من‌واو از این‌راز آگاه نبود و راستیکه من می‌دانم تو رسولخدائی. سپس عرض خود و دو برادر زاده و حلیف خود پول داد.

قوله «ومحلوفه» ظاهر اینست که او بلات وعزی سوگند یاد کرده است وامام‌نخواسته آن‌را برزبان آورد واز آن بکلمه‌محلوف تعبیر کرده است یعنی بدانچه بآن‌سوگند خورد ودر کشاف‌استکه بکلمه‌الله سوگند خورده‌است.

٢٤٥ ـ ازابن مسکان ازأبی‌بصیر ازامام باقر ویااز امام صادق(ع) درتفسیر قول‌خداعزوجل (١٩ التوبه) آیاشما سقایت حاجیان و آباد کردن وتعمیر مسجدالحرام‌را بمانند کردار کسی می‌دانید کـه بروز جزاء ایمان دارد؟ فرمود درباره حمزه و علی وجعفر وعباس وشیبه نازل‌شده که عباس و شیبه بسقایت وآب دادن بحاجیان افتخار کردند وبر خود بالیدند و خدا نازلکرد که شماها سقایت‌حاج وعمران مسجدالحرام را چون کردار کسانی دانید که بخدا وروز جزاء ایمان دارند؟ وعلی وحمزه‌و جعفر (ع) بودند آن کسانیکه ایمان بخدا وروز جزا داشتند ودرراه خداجهاد کردند و این دو دسته درنزد خداوند همرتبه و برابر نیستند.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ قوله عزوجل «اجعلتم» شیخ طبرسی‌ره گوید: گفته‌اند این‌آیه در باره علی وعباس بن عبدالمطلب وطلحة‌بن ابی شیبه نازل شده است واین برای آن بود که‌آنان در مقام افتخار برآمدند.

طلحة ـ گفت من صاحب خانه کعبه‌ام و کلیدآن به‌دست منست و اگر بخواهم می توانم در میان‌آن بخوابم.

عباس‌ـ گفت من‌صاحب سقایت وآب دادن حاجیانم وسرپرست آنم.

علی (ع) فرمود: من نمی‌دانم شماها چه میگوئید من ششماه پیش‌از مردم‌دیگر بسوی قبله‌نماز خواندم ومردی مجاهدم‌ـ ازحسن وشعبی ومحمدبن کعب قرظی.

وگفته‌اند که علی(ع) بعباس گفت ای‌عمو تومهاجرت نمیکنی وبرسولخدا (ص) نمیپیوندی ؟

عباس‌ـ مگرمن بکاری نیستم که ازهجرت بهتراست؟ مسجد الحرام آباد میکنم و حاجیان را آب می‌دهم واین آیه نازل‌شد که «اجعلتم سقاية‌الحاج»ـ ازابن سیرین ومره همدانی.

وحاکم ابوالقاسم حسکانی بسند خود ازابن بریده ازپدرش روایتکرده است که گوید در این میان که شیبه و عباس بر یکدیگر میبالیدند علی بن ابیطالب بر آن ها گذر کرد و فرمود بچه بیکدیگر میبالید؟

عباس‌ـ بمن فضیلتی داده‌اند که‌بهیچکس نداده‌اند وآن سقایت حاجست.

شیبه‌ـ من مامور عمران وآبادی مسجدالحرام هستم.

علی‌ـ من ازشما شرم‌دارم که‌بگویم بااین خردسالی فضلی دارم که شماها ندارید.

هردوی آن‌هاـ یاعلی بتوچه داده اند؟

علی (ع)ـ من با شمشیر بینی شما زدم تا بخدا و رسولش ایمان آوردید ـ عباس خشمگین از جابر خاست و دامن کشان خود را برسول خدا (ص) رسانید و گفت : نمی‌دانی علی تو روی من چه میگوید؟

رسولخداـ علی را نزدمن بخوانید، علی(ع) رانزدآن حضرت‌آوردند .

رسولخدا (ص)ـ ای‌علی چه تورا واداشت که درروی عمویت عباس چنین گفتی.

علی (ع)ـ یارسول الله حق را بدو گفتم هرکه خواهد خشم کند و هرکه خواهد بپسندد و جبرئیل این‌آیه‌را آورد .

جبرئیل‌ـ ای محمد راستی پروردگارت سلامت میرساند ومیفرماید برای آن‌ها بخوان که:

اجعلتم سقاية الحاج انتهی

بیضاوی گفته‌است سقایت وعمارت مصدرند برای سقی وعمر وحمل برذات‌نمیشوند بایددر این جاکلمه‌ای مقدر دانست بردو وجه :

۱ـ اجعلتم اهل‌سقاية الحاج کمن آمن.

۲ـأجعلتم سقاية‌الحاج کایمان‌من‌آمن.

ومؤید اولست قرائت آنکه خوانده است سقاة‌الحاج و عمرة‌المسجد ومقصود انکار همانندی مشرکان وکردار ساقط وبی‌اجر آن‌ها است بمؤمنان و کردارثبت شده وباأجرآن‌ها سپس‌این‌انکاررا باکلمه لایستوون تقریر کرده و باجمله والله لایهدی القوم الظالمین عدم‌تساوی‌را بیان کرده است

٢٤٦ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطي قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى : « و إذا مسّ الإنسان ضرّ دعا ربّه منيباً إليه » قال : نزلت في أبي الفصيل إنّه كان رسول الله صلى الله عليه وآله عنده ساحراً فكان إذا مسّه الضرّ ـ يعني السقم ـ دعا ربّه منيباً إليه ـ يعني تائباً إليه من قوله في رسول الله صلى الله عليه وآله ما يقول ـ ثمّ إذا خوّله نعمة منه ـ يعني العافية ـ نسي ما كان يدعوا إليه من قبل ـ يعني نسي التوبة إلى الله عزّ وجلّ ممّا كان يقول في رسول الله صلى الله عليه وآله إنّه ساحر ولذلك قال الله عزّ وجلّ « قل تمتّع بكفرك قليلاً إنّك من أصحاب النار » يعني إمرتك على النّاس بغير حقّ من الله عزّ وجلّ ومن رسوله صلى الله عليه وآله

قال: ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : ثمّ عطف القول من الله عزّ وجلّ في عليّ عليه السلام يخبر بحاله وفضله عندالله تبارك وتعالى فقال : « أمّن هو قانت آناء اللّيل ساجداً وقائماً يحذر الآخرة ويرجوا رحمة ربّه قل هل يستوي الذين يعلمون ـ أنّ محمّداً رسول الله ـ والذين لا يعلمون ـ أنّ محمّداً رسول الله وأنّه ساحر كذّاب ـ إنّما يتذكّر اُولوا الألباب » قال: ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هذا تأويله يا عمّار .

٢٤٦ـ ازعمار ساباطی گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم ازقول خداتعالی (٨ـ الزمر) «و هر گاه بانسان زیان سختی رسد به درگاه پروردگار خود نیاز برد و دعا کند وبسوی حضرت او گراید ـ فرمود درباره ابوالفصیل نازل شده‌است راستش اینستکه رسولخدا (ص) درنظر او جادوگر و ساحر بود شیوه‌اش این بود که هر گاه زیان وسختی باو میرسید یعنی بیمارمیشد به‌درگاه خداوندبازمیگشت یعنی به‌درگاه حضرت او توبه میبرد واظهار پشیمانی میکرد ازآنچه درباره رسولخدا (ص) میگفت و باو افتراء میزد وچون نعمتی از جانب خداوند باو ارزانی میشد یعنی تندرستی وعافیت پیدا میکـرد آنچه را پیشتر به‌درگاه او دعا میکرد از یادمیبرد یعنی توبه به‌درگاه خداعزوجل رافراموش‌میکرد نسبت بآنچه درباره رسولخدا (ص) میگفت که او جادوگر و ساحر است واز اینرواست که خداعزو جل درباره او گفته است (٨ـ الزمر) بگو (ای محمد) تو بکفر وناسپاسی خود اندکی بهره‌ببرزیرا که تو ازیاران دوزخ هستی ـ یعنی ازاین فرماندهی و تسلط خود برمردم بناحق وبی‌دستوراز طرف خداعزوجل واز طرف رسول‌او.

گوید سپس امام صادق(ع) فرمود پس‌از آن خداوند عزوجل روی سخن را بسوی علی کرده است و حال او را گزارش داده و از فضل او در درگاه خدا تبارك وتعالی بیان کرده‌وفرموده‌است: (٩ـ الزمر) آیا کسیکه همه گاه شب وروز در پرستش‌است بحال سجده کردن و ایستادن در برابر خداوند و از خطر آخرت در حذراست و برحمت پروردگار خود امیدوار است بگو (ای محمد) آیا برابرند کسانیکه میدانند و عقیده دارند (محمد رسول خـدا است) و کسانیکه نمیدانند (محمد رسولخدا است و عقیده ندارند و میگویند او جادوگر است وبسیار دروغگو) همانا صاحبان عقل یاد آور میشوند ـ گوید:

سپس امام صادق (ع) فرمود: اینست تأویل آن ای‌عمار .

شرح - از مجلسی ره - قوله عزوجل «واذامس الانسان ضرد عاربه منیباالیه» بیضاوی گوید توجه بخدا در حال سختی برای اینست که آنچه جلو گیر خرد است از میان برداشته میشود وروشن میگردد که سرآغاز همه ازاو است «ثم‌اذاخوله» یعنی هر گاه باو عطا کند نعمتی از نعمتهای خود را «نسی ماکان یدعوالیه» فراموش میکند آنچه برای‌آن دعامیکرد به‌درگاه خدا از آن سختی وبـلا که خواستار رفع آن‌شده بود وبه درگاه خدا برای‌آن زاری میکرد «وجعل‌لله‌انداداً لیضل‌عن‌سبیله» و برای خدا هم‌آوردانی جعل کند و همکنانیکه آن‌ها را بپرستد تاکاز راه خدا گمراه گردد ... ضلال واضلال چون نتیجه قرارداد اواست درستست که علت‌آن ذکر شود گرچه بطورمستقیم‌مقصود او نباشد «قل‌تمتع بکفرك‌قلیلا» بگو از کفرت اندك بهره‌ای برگیر- این امر برای تهدیداست واشمار دارد باینکه کفرهم یك خواست و شهوترانی است که پایه و مایه‌ای نداردـ و برای نومید کردن کافر است از بهره‌مندی در آخرت و از این رو آن را باین جمله علت آورده است که«انك من اصحاب النار» تو از یاران دوزخی و آن را جمله مستقلی آورده‌است و عطف بسابق نکرده تـا دلالت بر مبالغه کند.

« امن هو قانت»آیا کسیکه بوظائف طاعات قیام میکند در هر گاه‌از شب و«ام» معنی اتصال دارد و محذوفی در اینجا است یعنی کافر بهتر است (که در سابق گفته شد) یا کسیکه قانت است یا اینکه ام منقطعه است و نظری بسابق ندارد و مقصود اینست که : بلکه آیا آنکه قانت است چون مخالف خود است؟

«ساجدا و قائما» هردو حال ازضمیر مستتر درقانت باشند ومرفوع هم قرائت شدند تاخبر بعد از خبرباشند ومقصود جمع میان هردووصف است.

«یحذر الاخرة ویرجو رحمةربه» معنی حال دارد یا جمله‌ایست مستأنفه و مستقل که در مقام بیان‌علت ذکر شده

«قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» بگو آیا برابرند آن کسانیکه میدانند و آن‌کسانیکه نمیدانند؟ برابری این دو دسته را ازنظر نیروی دانش بطور صریح نفی کرده‌است پس از آنکه آن را از نظر نیروی کردار نفی کرده است بطور بلیغتری‌برای بیان فضیلت علم‌ودانش و برخی آن را تقریر اولی دانند بر سبیل تشبیه یعنی چنانچه دانشمندان و نادانان برابر نیستنـد عابدان و عاصیان هم برابر نباشند.

« انما یتذکر اولوالالباب» همانا صاحب دلانند که بامثال این بیانات یادآور میشوند.

قوله « فی ابی‌فصیل» این کلمه کنایه‌است‌ازابوبکرزیرا فصیل بکره شتری گویند که‌ازشیر بریده شده است و بکر شتر جوان است و در معنی بهم نزدیك هستند و این تعبیر یاازامامست‌ویا ازیکی ازروات بطور تقیه و گفته‌اند که این کنیه اواست پیش‌از اینکه مسلمان بشود و اظهار اسلام کند و پس از اظهار اسلام پیغمبر (ص) اورا ابوبکر کنیه داد.

و روایت شده است که ابوسفیان در روز غصب خلافت اینجمله را گفته‌است:

«لاملانها علی ابی‌فصیل خیلا ورجالا» من این شهر مدینه را بر علیه ابی‌فصیل پراز سواره و پیاده میکنم سید شریف هم در یکی از حاشیه نویسیهای خود گفته است گاهی در کنیه‌هـا معانی اصلیه اعتبار میشود چنانچه روایت شده است که در یکی از غزوات اسلام یکی ازمشرکان بابی‌بکر

فریاد زد ای أباالفصیل.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ در تاریخ تشکیل سقیفه و انتخاب أبی بکر فعالیـتی از أبی سفیان نقل شده است بدو وجه:

۱ـ گویند موضوع خلافت در سقیفه‌مطرح شد و مورد بحث شدید و تندی میان انصارومهاجر قرار گرفت انصار سعدبن عباده را کاندید خلافت کردند و مهاجران برهبری أبی‌بکر برای انصار حق خلافت نمیشناختند و یکی از سران مهاجر را که از طرف أبی‌بکر عمربود و ازطرف عمر ابی بکر کاندیدا کردند.

در ضمن گفتگوی پرشوری سه پیشنهاد مطرح‌شد.

۱ـ خلافت حق مهاجران‌است وانصار درآن بهره‌ای ندارند.

۲ـ خلافت حق‌انصار است و باید باسعدبن عباده انصاری بیعت شود.

۳ـ خلافت حق هردو است وامیری ازمهاجران باشد و امیری ازانصار. این نظریه را یکی از سران انصار مطرح کرد و گفت «منا امیر ومنکم امیر».

در ضمن این نزاع جدی که میان انصار و مهاجران در سر خلافت درگرفت بیم‌آن میرفت که خلافت بدست انصار افتد، زیرا وطن مدینه ازآن آنها بود و همه شجاع و جنگ آزموده بودند و مهاجران جمعی آوارگان بشمار میرفتند.

در اینجا بود که ابوسفیان سخت بتلاش افتاد و از تسلط انصار بر خلافت هراسان شد و نزد امیرالمؤمنین علی «ع» رفت که‌در کار تجهیز پیغمبر «ص» بود و وضع را بآن حضرت گـزارش داد و باو اعلام خطر کرد و صریحاً پشتیبانی خود را از وی‌اعلام کرد و گفت :

اگر شما اعلام خلافت کنی‌از شما جانب داری میکنم و در برابرمخالفان‌شماشهرمدینه‌را پر ازسواره وپیاده‌میکنم.

امیرالمؤمنین در برابر گزارش اینکه کسی در مقام تصدی امر بر مسؤلیت خلافت اسلامی بر آمده‌است وآن هم در برابر نص وتعیین از طرف رسولخدا (ص) که باو تعلق دارد اظهارشگفتی کرد و باز هم باین پیشنهاد ابوسفیان اعتنائی نکرد بدوعلت:

۱ـ میدانست که پس از تحول اسلامی دیگر ابوسفیان بکلی نفوذ خود رااز دست داده‌ونیروئی در اختیار ندارد وکسی گوش بحرف او نمیدهد.

۲ـ میدانست ابوسفیان دراین پیشنهاد خود سوء نیت دارد و منظورش اینست که آشوبی در جامعه نوبنیاد اسلام برپا کند وآن را متلاشی سازد وبسود خود ازآن استفاده کند و او کسی نیست که ازنظر مصالح اسلامی بتوان باواعتماد کرد.

و این قسمت از تاریخ هم که میگوید ابوسفیان اعلامیه‌ای بر علیه ابوبکر داده است دلالت دارد که چون ابوسفیان از نقشه نخست خود بوسیله تحریك امیرالمؤمنین (ع) نتوانست‌ایجاد آشوب کند و بهرحال ابوبکر اکثریت مردم را دور خود جمع کرد و با فشار بمخالفان و طرف داران علی «ع» و اکتفاء کردن علی (ع) در مبارزه با او بروش سلمی و تبلیغاتی بر حکومت‌مسلط شد ابوسفیان در مقام بر آمده است که بار دیگر شورشی بر علیه حکومت ابوبکر ایجاد کند و از ین راه نتیجه ای بگیرد ولی این‌نقشه هم اثری نکرده است وآن‌را به دو وجه می‌توان‌توجیه کرد :

۱ـ ابوسفیان در مقام آزمایش اوضاع و پس از صدور این اولتیماتوم خود فهمید که دیگر به

هیچوجه نفس او درجامعهٔ عرب مسلمان اثری ندارد ونفوذ دوران جاهلیت او بکلی ازدست رفته‌است و چون خود را آزمود بجای خود نشست و آرام شد.

۲ ـ ممکنست توافق رضایت بخشی میان او و حکومت ابو بکر بوجود آمده است و سران توطئه غصب خلافت در مورد خود حکومت عثمان و بنی امیه را تعهد کرده اند و او را آرام کرده‌اند.

شیخ عبدالله علائلی مصری در تاریخ الحسین خود در این باره گوید علت آرامش ابوسفیان این بود که چون دانست مردم بحکومت ابوبکر رضایت دادند حکومت اورا دست نشانده و زمینه حکومت و تسلط آینده نزدیك بنی‌امیه دانست

زیرا او بخوبی میفهمید که پس ازخانه نشستن علی «ع» وزیردست شدن بنی‌هاشم دیگران‌هم همان چاکران دیرین خاندان بنی امیه هستند و منافع آنها بدست اینان تامین میشود انتهی.

و بهمین دلیل‌است که‌درفتوحات‌شام‌اول‌پرچمی که ازمدینه بیرون رفت‌پرچم یزیدبن ابوسفیان بود و پس از فتح شامات او بحکومت شامات منصوب شد و پس‌از او برادرش‌معاویه .

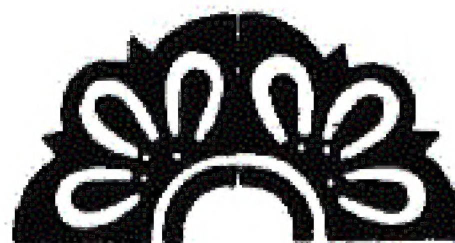


بسمه تعالی

سپاس خدارا که بتصحیح ومقابله این سفر عظیم (کتاب روضهٔ کافی) موفق شدیم و متن آنرا که باچند نسخه خطی تحت نظر اعاظم علماء و اکابر محدثین مقابله و تصحیح شده برابر کردیم و منتهای دقت و کوشش را در تصحیح مطبعی آن باضافه ترجمه وشرح آن که بقلم دانشمند محترم آقای حاج شیخ محمدباقر کمره‌ای مرقوم شده است بکار بندیم امید است بفضل خدا مورد استفاده وپسند عموم فضلا ودانشمندان واقع شود.

صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری برابر مرداد ماه ۱۳۴۱ شمسی
محمدباقر بهبودی ـ علی‌اکبر غفاری

فهرست روضه کافی



الامـام عـلى

صوت العدالة الانسانية

تأليف جرج جرداق

ترجمه آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

جالب‌ترین کتابی است که دربارهٔ حضرت مولی الموحدین
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نوشته‌شده است

خواندن این اثر نفیس را بعموم شیعیان
توصیه می نمائیم


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی